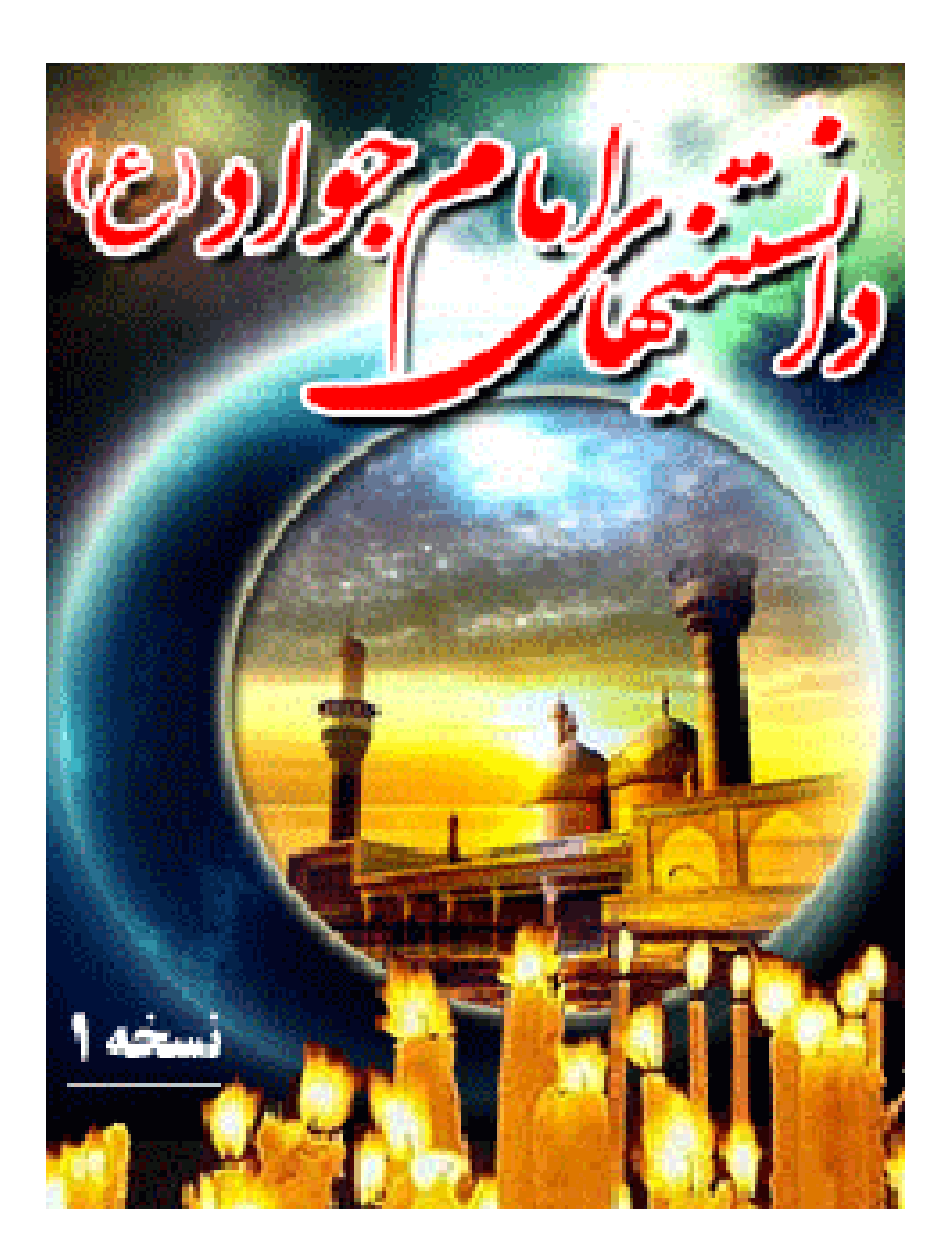

داستانیں امام جواد (ع)
نسخه ۱



دانستنی های امام جواد الائمه علیه السلام

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانستنیهای حضرت امام جواد علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور: دانستنیهای حضرت امام جواد علیه السلام /واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: محمدبن علی (ع) ، امام نهم، ۱۹۵ - ۲۲۰ق.

زندگانی

ولادت و اسم و لقب و کنیه و نسب

بدان که در تاریخ ولادت آن حضرت اختلاف است. اشهر بین علما و مشایخ آن است که در نوزدهم شهر رمضان یا نیمه آن سنه صد و پنج در مدینه مشرفه متولد شده، و ابن عیاش ولادت شریف را در دهم رجب ذکر کرده و در دعای ناحیه مقدسه:

(اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِالْمَوْلُودَیْنِ فی رَجِبٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍ الثّانی و ابْنِهِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُنْتَجَبِ). (۱) مؤید قول او است.

اسم شریف آن جناب محمّد و کنیت مشهور او ابوجعفر و القاب شریفش تقی و جواد است، و مختار و منتخب و مرتضی و قانع و عالم و غیر اینها نیز گفته شده، شیخ صدوق فرموده که آن حضرت را (تقی) گفتند برای آنکه از حق تعالی ترسید پس خداوند عز و جل او را نگاه داشت از شر مأمون در وقتی که مأمون با حال مستی شبی بر آن حضرت وارد شد و شمشیر زد بر آن حضرت تا آنکه گمان کرد که آن جناب را به قتل رسانید پس حق تعالی او را نگاه داشت از شر او. (۲)

مؤلف گوید: که تفصیل این بیاید در فصل معجزات آن حضرت ان شاء اللّه تعالی.

والده ماجده آن حضرت ام ولدی بود که او را (سبیکه) می گفتند و حضرت امام رضا علیه السلام او را خیزران نامید و آن

معظمه از اهل نوبه بود و از اهلبیت ماریه قبطیه مادر ابراهیم پسر حضرت صلی اللّه علیه و آله و سلم. و بود آن مخدره از افضل زنهای زمان خود و اشاره فرمود به او حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم در قول خود. (بِاَبِی ابْنَ خِیَرَهِ الْاِماءِ النُّوبِیَّهِ الطَّیِّبَهِ)؛ (۳)

پدرم به قربان پسر بهترین کنیزان که از اهل نوبه و پاکیزه است. و در خبر یزید بن سلیط و ملاقات او امام موسی علیه السلام است در طریق مکه که فرمود به او که مرا می گیرند در این سال و امر به سوی پسرم علی علیه السلام است که همنام (علی) و (علی) است، اما علی اول، پس علی بن ابی طالب علیه السلام است و اما علی دیگر، پس علی بن الحسین علیه السلام. خداوند عطا فرماید به پسرم علی فهم عی اول و حکمت و بینایی و محبت و دین او را و محنت علی دیگر و صبر او را بر چیزی که مکروه او است و جایز نیست از برای او که تکلم کند مگر بعد از هارون به چهار سال؛ پس فرمود: هرگاه مرور کردی به این موضع و ملاقات کردی او را و زود است که ملاقات کنی او را پس بشارت بده او را به آنکه متولد می شود از برای او پسری که امین و امانت دار و مبارک باشد و اعلام کند ترا به آنکه تو مرا ملاقات کردی پس خبر بده او را در آن وقت که آن جاریه که این پسر از او خواهد شد از اهلبیت ماریه قبطیه جاریه پیغمبر صلی اللّه

علیه و آله و سلم است و اگر توانستی که سلام مرا به آن جاریه برسانی برسان. (۴)

مؤلف گوید: که کافی است در جلالت این معظمه جلیله که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام امر فرماید یزید بن سلیط را که سلام آن حضرت را به او برساند همچنان که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم امر فرمود جابر بن عبداللّه انصاری را که سلام آن حضرت را به حضرت باقر علیه السلام برساند.

و اما کیفیت ولادت آن حضرت پس چنان است که علامه مجلسی رحمه اللّه در (جلاء العیون) ذکر کرده، فرموده: ابن شهر آشوب به سند معتبر از حکمیه خاتون صبیه محترمه امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که روزی برادرم حضرت امام رضا علیه السلام مرا طلبید و فرمود که ای حکیمه امشب فرزند مبارک خیزران متولد می شود باید که در وقت ولادت او حاضر باشی، من در خدمت آن حضرت ماندم چون شب درآمد مرا با خیزران و زنان قابله در حجره آورد و از حجره بیرون رفت و چراغی نزد ما افروخت و در را بر روی ما بست چون او را درد زاییدن گرفت و او را بر بالای طشت نشاندیم چراغ ما خاموش شد و از خاموش شدن چراغ مغمون شدیم ناگاه دیدیم که آن خورشید امامت از افق رحم طالع گردید و در میان طشت نزول نمود و بر آن حضرت پرده نازکی احاطه کرده بود مانند جامه و نوری از آن حضرت ساطع بود که تمام آن حجره منور شد و ما از چراغ مستغنی شدیم. پس آن نور مبین را

بر گرفتم و در دامن خود گذاشتم و آن پرده را از خورشید جمالش دور کردم ناگاه حضرت امام رضا علیه السلام به حجره درآمد بعد از آنکه او را در جامه های مطهر پیچیده بودیم و آن گوشواره عرش امامت را از ما گرفت و در گهواره عزت و کرامت گذاشت و آن مهد شرف و عزت را به من سپرد و فرمود که از این گهواره جدا مشو. چون روز سوم ولادت آن حضرت شد دیده حقیقت بین خود را به سوی آسمان گشود و به جانب راست و چپ خود نظر کرد و به زبان فصیح ندا کرد که (اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدا رَسُولُ اللّهِ.) چون این حالت غریب را از آن نور دیده مشاهده کردم به خدمت حضرت شتافتم و آنچه دیده و شنیده بودم به خدمت آن حضرت عرض کردم، حضرت فرمود که آنچه بعد از این عجایب احوال او مشاهده خواهی کرد زیاده است از آنچه اکنون مشاهده کردی. (۵)

و در کتاب (عیون المعجزات) به سند معتبر از کلیم بن عمران روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که دعا کن حق تعالی ترا فرزندی کرامت فرماید، حضرت فرمود که حق تعالی به من یک پسر کرامت خواهد کرد و او وارث امامت من خواهد بود. چون حضرت امام محمّد تقی علیه السلام متولد شد حضرت فرمود که حق تعالی به من فرزندی عطا کرده است که شبیه است به موسی بن عمران علیه السلام که دریاها را می شکافت و نظیر عیسی بن مریم علیه السلام که

حق تعالی مقدس و مطهر گردانیده بود مادر او را و طاهر و مطهر آفریده شده بود پس حضرت فرمود که این فرزند من به جور و ستم کشته خواهد شد و بر او خواهند گریست اهل آسمانها و حق تعالی غضب خواهد کرد بر دشمن او و کشنده او و ستم کننده بر او و بعد از قتل او از زندگانی بهره نخواهد برد و به زودی به عذاب الهی واصل خواهد گردید. در شب ولادت آن حضرت تا به صبح در گهواره با او سخن می گفت و اسرار الهی را به گوش الهام نیوش او می رسانید. (۶) و مشهور آن است که رنگ مبارک آن حضرت گندم گون بود و بعضی سفید گفته اند و میانه بالا ـ بود، و مروی است که نقش خاتم آن حضرت نعم القادر اللّه بود. انتهی. (۷) و تسبیح آن حضرت در روز دوازدهم و سیزدهم ماه است و این است تسبیح آن جناب:

(سُبْحانَ مَنْ لایَعْتَدی عَلی اَهْلِ مَمْلَکَتِهِ، سُبْحانَ مَنْ لایُؤاخِذُ اَهْلَ اْلاَرضِ بِاَلْوانِ الْعَذابِ، سُبْحانَ اللّهِ وَ بِحَمْدِهِ). (۸)

و در (درّ النظیم) از حکیمه نقل کرده که حضرت جواد علیه السلام روز سوم ولادتش عطسه کرد و گفت: (اَلْحَمْدللّهِ وَ صَلَّی اللّه عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ عَلَی اْلاَئِمَّهِ الرّاشِدینَ.) (۹)

۱- (اقبال الاعمال) ص ۱۴۶.

۲- (معانی الاخبار) شیخ صدوق ص ۶۵.

۳- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۷۶.

۴- (الکافی) ۱/۳۱۵.

۵- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۴۲۵.

۶- (عیون المعجزات) ص ۱۲۱، چاپ أعلمی، بیروت.

۷- (جلاءالعیون) ص ۹۶۰ ۹۶۱.

۸- (دعوات راوندی) ص ۹۳.

۹- (درّالنظیم) ص ۷۰۳.

امام جواد علیه السلام مولودی با برکت

امام جواد علیه السلام در یک نگاه (۱)

نویسنده: سید جواد حسینی

تو گل گلواژه های شعر صدها چون کمیتی

من گدای خانه زادم، تو جواد اهل بیتی

تو ولیعهد

عزیز پادشاه ارض طوسی

تو یکی یکدانه ماهِ خانه شمس الشموسی

حضرت امام محمد تقی، امام نهم شیعیان، کنیه اش «ابوجعفر» و لقب دیگر او «جواد» می باشد. در نیمه ماه رجب ۱۹۵ ه. ق، در حالی که سخت پدرش چشم انتظار فرزندی چون او بود، در مدینه منوره دیده به جهان گشود، و شهر مدینه و عالم را با نور خویش روشن نمود.

پدر بزرگوارش حضرت رضا علیه السلام و مادر ارجمندش بانوی مصری تباری به نام «سبیکه» است که از خاندان «ماریه قبطیه»، همسر پیامبر اسلام ، به شمار می رود؛ بانویی که از نظر فضائل اخلاقی، در درجه والایی از انسانیت قرار داشت و برترین زنان زمان خود بود؛ به طوری که امام رضا علیه السلام از او به عنوان بانویی منزه و پاکدامن و با فضیلت یاد می کرد. «ریحانه» و «خیزران» از دیگر نامهای مادر امام جواد علیه السلام است.

حضرت در مجموع دوران امامت خود با دو خلیفه عباسی، یعنی مأمون (۱۹۳ ۲۱۸) و معتصم (۲۱۸ ۲۲۷) معاصر بوده است. (۲)

مراسم ولادت

حضرت رضا علیه السلام پیشاپیش خبر ولادت فرزندش امام جواد علیه السلام را به اطرافیان داده بود، از جمله: شبی خواهرش حکیمه خاتون را احضار نمود و فرمود: «ای حکیمه! امشب فرزند با برکت خیزران متولد می شود که تو باید در نزد او حاضر باشی.» آن گاه فرمود: «فَإِذا هِیَ وَلَدَتْ فَالْزِمیها سَبْعَةَ ایّامٍ؛ (۳) هر گاه او (خیزران) زایمان نمود، هفت روز همراه او باش.»

حکیمه خاتون می گوید: پاسی از شب گذشت تا اینکه نوزاد رضا علیه السلام در حالی که پرده نازک نورانی بر او پوشیده بود، به دنیا آمد و نوری از او ساطع بود

که تمام حجره را روشن نمود؛ به گونه ای که از نور چراغ بی نیاز شدیم. آن نوزاد نورانی را در دامن خود گذاشتم و پرده را از خورشید جمالش کنار زدم. (۴) حکیمه اضافه می کند: در لحظه ای که امام جواد به دنیا آمد، فرمود: «اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللّه وَاَنَّ مُحَمَّدا رَسُولُ اللّه (۵)؛ گواهی می دهم که خدایی غیر از خدای یگانه نیست، و به راستی محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است.»

و در روز سوم ولادتش وقتی عطسه کرد، فرمود: «اَلْحَمْدُ للّه وَصَلّی اللّه عَلی مُحَمَّدٍ وَعَلَی الاَئِمّهِ الرّاشِدین (۶)؛ ستایش مخصوص خداست و درود خدا بر محمد و امامان هدایتگر باد.»

حکیمه وقتی این جملات را از امام جواد علیه السلام شنید با شتاب نزد امام رضا علیه السلام رفت و عرض کرد از این طفل عجایبی دیدم. حضرت فرمود: آن عجایب چیست؟ حکیمه جملات لحظه ولادت و هنگام عطسه حضرت را بیان نمود. حضرت رضا فرمود: «یا حَکیمهُ، ماتَرَوْنَ مِنْ عَجائِبِه اَکْثَرُ (۷)؛ ای حکیمه! [در آینده] عجایب بیشتری از او خواهید دید.»

امام جواد علیه السلام از دیدگاه دیگران

۱. محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲ ه.) می گوید: «وَاِنْ کانَ صَغیرَ السنِّ فَهُوَ کَبیر الْقَدْرِ رَفیعُ الذِّکْرِ (۸)؛ هرچند او (امام جواد) سن کمی داشت، ولی بزرگ مقدار و بلند آوازه بود.»

۲. ابن حجر میثمی می گوید: «مأمون او رابه دامادی انتخاب کرد، زیرا با وجود کمی سن از نظر علم و آگاهی و حلم بر همه دانشمندان برتری داشت.» (۹)

۳. ابن جوزی حنفی (م ۶۵۴ ه.) می گوید: «امام محمد ابوجعفر ثانی در علم و تقوی و زهد و بخشش بر روش پدران خویش بود

... و از لقبهای او مرتضی و قانع است.» (۱۰)

به بهانه نیمه رجب سالروز ولادت آن حضرت، در این مقال برآنیم که راز «مولود با برکت» بودن حضرت را بیان داریم.

مولود با برکت

در خانواده امام هشتم، و محافل شیعیان، از حضرت جواد علیه السلام به عنوان مولودی با برکت یاد می شد و این شهرت نیز ریشه در کلام خود امام هشتم علیه السلام دارد که بارها این مسئله را یادآوری نموده اند که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱. «ابو یحیای صنعانی» می گوید: روزی در محضر امام رضا علیه السلام بودم، فرزندش ابوجعفر را که خردسال بود آوردند: حضرت فرمود: «هذَا الْمَوْلُودُ الَّذی لَمْ یُولَدْ مُوْلُودٌ اَعْظَمُ بَرَکَهً عَلی شیعَتِنا مِنْهُ (۱۱)؛ این مولودی است که با برکت تر از او برای شیعیان ما زاده نشده است.»

۲. «ابن اسباط» و «عبّاد بن اسماعیل» می گویند: خدمت امام رضا علیه السلام بودیم که ابوجعفر امام جواد علیه السلام را آوردند، عرض کردیم: این همان مولود پر خیر و برکت است؟ حضرت فرمود: «بله! این همان مولودی است که در اسلام با برکت تر از او زاده نشده است.» (۱۲)

۳. در مکه مکرمه نیز به عده ای فرمود: «این مولودی است که در اسلام، مانند او با برکت برای شیعیان ما زاده نشده است.» (۱۳)

بر اساس آنچه که شواهد و قرائن نشان می دهد، مقصود از با برکت بودن حضرت این است که تولد او در شرائط خاصی صورت گرفت که در آن زمان خیر و برکت خاص و ویژه ای برای شیعیان به ارمغان آورد؛ زیرا عصر امام رضا علیه السلام عصر ویژه ای بود و حضرت در تعیین جانشین خود و معرفی امام

بعد، با مشکلاتی روبه رو بوده که در دوران امامان قبلی چنین مشکلاتی وجود نداشته است؛ به این دلیل که از یک سو، پس از شهادت امام کاظم علیه السلام گروهی که بعدها به «واقفیه» معروف شدند، بر اساس انگیزه های مادی، امامت حضرت رضا علیه السلام را انکار کردند و از سوی دیگر، حضرت رضا علیه السلام تا چهل و هفت سالگی دارای فرزند نشده و از سوی سوم، در احادیث فراوانی که از طریق اهل سنت و شیعیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که امامان دوازده نفرند و نه نفر آنان از نسل امام حسین علیه السلام خواهند بود (۱۴)، فقدان فرزند برای حضرت رضا علیه السلام هم امامت خود آن حضرت را و هم تداوم امامت را زیر سؤال می برد. و واقفیه این موضوع را دستاویز قرار داده، امامت امام رضا علیه السلام را انکار می کردند.

گواه و شاهد این تحلیل، اعتراض «حسین بن قیاما واسطی» به امام در این مورد و پاسخ آن حضرت است. «ابن قیاما» که از سران واقفیه بوده است، طی نامه ای امام رضا علیه السلام را متهم به عقیمی کرد و نوشت: چگونه ممکن است امام باشی، در صورتی که فرزند نداری! حضرت در پاسخ نوشت: «از کجا می دانی که من دارای فرزندی نخواهم بود؟» در ادامه فرمود: «وَاللّه ِ لا تَمْضی الایّامُ وَاللَّیالی حَتّی یَرْزُقَنِیَ اللّه ُوَلَدا ذَکَرا یَفْرُقُ بِهِ بَیْنَ الْحَقِّ وَالْباطِلِ (۱۵)؛ به خدا سوگند! بیش از چند روز و شب نمی گذرد که خداوند فرزند پسری روزی من می گرداند که به وسیله او بین حق و باطل جدایی می افتد.»

این سم پاشی تبلیغی از

طرف واقفیه، منحصر به یک مورد نبوده است، بلکه به مناسبتهای مختلف و موارد متعدد و گوناگون تکرار می شده است و امام هشتم علیه السلام نیز به آنان جواب می داده، از جمله فرموده است: «واللّه ِ لاَتَمضی الایّامُ وَاللَّیالی، حَتّی یُولَدُ ذَکر مِنْ صُلْبی یَقُومُ مِثْلَ مَقامی یُحْیی الْحَقَّ وَیُمْحی الْباطِلَ (۱۶)؛ به خدا سوگند! شب و روزهایی نخواهند گذشت مگر آنکه فرزندی از نسل من به دنیا می آیدو جای من قرار گرفته، حق را زنده و باطل را نابود می کند.»

به این جهت، امام هشتم علیه السلام و شیعیان سخت در فشار دشمنان قرار داشتند تا آن روزی که حضرت جواد علیه السلام پا به دنیا گذاشت و با نور وجودش به تمام سم پاشیها و تبلیغها خاتمه داد، و پیش بینیهای پدر بزرگوارش نیز به وقوع پیوست، و موضع امام هشتم علیه السلام و شیعیان که از این نظر در تنگنا بودند، تقویت گردید و وجهه تشیع بالا رفت.» (۱۷)

از اینرو، حضرت رضا علیه السلام از همان ابتدا از جوّ به وجودآمده به نفع خود بهره برداری نمود، و پایه های امامت فرزندش، جواد الائمه علیهم السلام رامحکم نمود و بارها به شیعیان اعلام نمود که: «هذا اَبُو جَعْفَرٍ قَدْ اَجْلَسْتُهُ مَجْلِسی وَصَیَّرْتُهُ مَکانی (۱۸)؛ این ابوجعفر [امام جواد] است که اورا جای خود نشاندم و جانشین خود قرار دادم.»

سم پاشیها

وسوسه ها و سم پاشیهای مخالفان خاندان امامت و واقفیه درباره حضرت رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام به حدّی بود که حتی پس از ولادت حضرت جواد علیه السلام که همه مخصوصا واقفیه خلع سلاح شده بودند گروهی از خویشان آن حضرت را وادار نمودند

که ادعا کنند حضرت جواد علیه السلام فرزند علی بن موسی علیهماالسلام نیست.!

آنـان در این تهمت نـاجوانمردانه و دور از اسـلام، شـبهه عوام فریبـانه عـدم شـباهت میـان پـدر و فرزنـد را از نظر رنگ مطرح نمودنـد، و گنـدمگونی صورت حضـرت جواد علیه السـلام را بهانه قرار داده، گفتند: در میان ما، امام گندمگون وجود نداشـته است. حضـرت رضا علیه السلام فرمود: «هُوَ اِبْنی؛ او فرزند من است.» آنان [بر خلاف واقع] گفتند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با قیافه شناسـی داوری کرده است، بایـد بین ما و تو قیافه شـناسان داوری کننـد! حضـرت (ناگزیر) فرمود: شـما در پی آنان بفرستید، ولی من این کار را نمی کنم، اما به آنان نگویید برای چه دعوتشان کرده اید.

یک روز بر اساس قرار قبلی، عموها، برادران و خواهران حضـرت رضا علیه السـلام در باغی نشسـته و آن حضرت در حالی که جامه ای گشاده و پشـمین بر تن و کلاهی بر سر و بیلی بر دوش داشت، در میان باغ به بیل زدن مشغول شد؛ گویی که باغبان است و ارتباطی با حاضران ندارد.

آن گـاه حضـرت جـواد علیه السـلام را حاضـر کردنـد و از قیـافه شـناسان درخواست نمودنـد که پـدر وی را از میـان آن جمع شناسایی کننـد، آنان به اتفاق گفتنـد: پـدر این کودک در این جمع حضور ندارد؛ اما این شـخص، عموی پدرش و این عموی خود او و این هم عمه اوست. اگر پدرش نیز در اینجا باشد، باید آن شخصـی که در میان باغ بیل بر دوش گذاشته است، باشد؛ زیر ساق پاهای این دو به یک گونه است!

در این وقت امام رضا علیه السلام به جمع

آنان پیوست، قیافه شناسان به اتفاق گفتند: پدر او، این است. در این هنگام، علی بن جعفر از جا برخاست و بر لبهای حضرت جواد علیه السلام بوسه زد و آب دهان حضرت را مکید و عرض کرد: «اَشْهَدُ اَنَّکَ اِمامی (۱۹)؛ گواهی می دهم که تو امام من [بعد از پدرت] هستی.»

بدین ترتیب، با وجود با برکت حضرت جواد علیه السلام این توطئه مخالفان امامت نیز منجر به شکست شد.

مناظرات با برکت

از آنجا که امام جواد علیه السلام نخستین امامی بود که در خردسالی به منصب امامت رسید (۲۰)، حضرت مناظرات و گفتگوهایی داشته است که برخی از آنها بسیار مهم و مفید بوده است. راز وجودی این مناظرات این بود که از یک طرف امامت او به خاطر کمی سن برای بسیاری از شیعیان کاملا ثابت نشده بود (هرچند بزرگان و آگاهان شیعه در امامت او هیچ تردیدی نداشتند)؛ از اینرو، برای اطمینان خاطر و به عنوان آزمایش سؤالات فراوانی از آن حضرت می کردند.

و از طرف دیگر، در آن دوران، قدرت «معتزله» افزایش یافت و مکتب اعتزال (افراطی گری در بهره وری از عقل) رونق یافته بود و حکومت وقت نیز از آنان پشتیبانی می کرد. از طرف این گروه سؤالات عقلی دشواری مطرح می شد تا به پندار خامشان، حضرت را در میدان رقابت علمی شکست دهند (۲۱).

ولی در همه این مناظرات علمی، حضرت با علم امامت که ناشی از علم خداوندی است، با پاسخهای قاطع و روشنگر، هرگونه شک و تردید را در مورد امامت خود از بین برد و امامت خویش و اصل امامت را تثبیت کرد. به همین جهت است که بعد از او

در دوران امامت حضرت هادی علیه السلام که در کودکی به امامت رسید مشکلی ایجاد نشد؛ زیرا دیگر برای همه روشن شده بود که خردسالی مانع منصب امامت نمی شود.

مناظره او با یحیی بن اکثم و اثبات حقانیت حضرت، و ناتوانی یحیی، و مناظره او با ابن ابی داود، و قاضی القضات و غلبه حضرت بر آنها از این نمونه مناظرات است. (۲۲)

نتیجه ای که از سخنان پیش می توان گرفت، این است که دشمنان اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ یکی از حربه های مهمی که از آن استفاده برده اند، حربه تهمت و افترا است؛ منتها این حربه برای همیشه کارساز نیست و سرانجام روزی فرا می رسد که تمام تهمتها و افتراها رو می شود و حق آشکار و باطل رسوا می گردد.

در این زمان نیز یکی از حربه های دشمن همین است. ما باید با پای فشردن بر حق، از این دسیسه نترسیم و معتقد باشیم که با ماندن ما بر صراط حق، افتراهای دشمن نیز رنگ خود را خواهد باخت.

سخنان با برکت

حسن ختام مقال را با برخی سخنان زیبا و با برکت آن حضرت زینت می دهیم.

۱. سه عمل نیک: حضرت فرمود: «ثَلاثٌ مِنْ عَمَلِ الاَبْرارِ: اِقامَهُ الْفَرائِضِ وَاجْتِنابُ الْمحارِمِ وَاحْتِراسٌ مِنَ الْغَفْلَهِ فِی الدِّینِ (۲۳)؛ سه [چیز] از اعمال نیک انسان شمرده می شود: برپایی (انجام) واجبات، دوری از محرمات، دوری و پرهیز از غفلت در دین.»

۲. سه نیازمندی مؤمن: امام جواد علیه السلام فرمود: «اَلْمُؤْمِنُ یَحْتاجُ اِلی ثَلاثِ خِصالٍ تَوْفیقٍ مِنَ اللّه ِ وواعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَقَبُولٍ مِمَّنْ یَنْصَحُهُ (۲۴)؛ مؤمن به سه چیز نیازمند است: توفیقی از خداوند، واعظی از درون، و پذیرش نصیحت از دیگران.»

۳. سه

راه جذب دیگران: حضرت جواد علیه السلام فرمود: «ثَلاثُ خِصالٍ تَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّهُ: اَلاِنْصافُ فِی الْمُعاشِرَهِ وَالْمُواساهُ فِی الشِّدَّهِ وَالاِنطواعِ والرُّجوعُ علی قَلْبٍ سَلیمٍ (۲۵)؛ با سه چیز می توانی جلب محبت دیگران کنی: انصاف داشتن در برخوردها، همدردی با دیگران در سختیها و راحتیها، و داشتن قلب سلیم.»

۴. نشانه کمال ایمان: حضرت فرمود: «اَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فیهِ اِسْتَکْمَلَ الایمانَ؛ مَنْ اَعْطی للّه وَمَنَعَ فی اللّه وَاَحَبَّ للّه وَاَبْغَضَ فیهِ (۲۶)؛ چهار چیز در هر کس باشد، ایمانش کامل شده است: کسی که برای خدا عطا (و انفاق) کند و در راه خدا منع کند، و برای خدا دوست بدارد و در راه خدا بغض بورزد.»

پاورقی ها

۱. تاکنون درباره امام جواد علیه السلام در مجله مبلغان، مقالات ذیل به چاپ رسیده است: نگاهی به سیره تبلیغی امام جواد علیه السلام، محمد حاج اسماعیلی، شماره ۲، ذی قعده ۱۴۲۰ ه. ق. مناظره ای از امام جواد علیه السلام، سیدجواد حسینی، شماره ۳۳، رجب ۱۴۲۳، ه. ق. امام جواد علیه السلام غریب بغداد، محمد عابدی، شماره ۴۹، ذی قعده ۱۴۲۴، ه. ق. ماجرای شهادت امام محمدتقی علیه السلام، سید مجتبی اهری، شماره ۳۷، ذی قعده ۱۴۲۳، ه. ق. امام جواد علیه السلام، پاسدار حریم وحی، عبدالکریم پاک نیا، شماره ۴۵، رجب ۱۴۲۴، ه. ق.

۲. ر. ک: اعلام الوری، طبرسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ص۳۴۴؛ منتهی الامال، شیخ عباس قمی، کتابفروشی اسلامیه، ج۱، ص۲۱۷؛ الارشاد، شیخ مفید، قم، مکتبه بصیرتی، ص۳۱۶.

۳. منتهی الامال، ج۱، ص۲۱۸؛ و نیز ر. ک: اعلام الهدایه، المجمع الهاشمی لاهل البیت، چاپ اول، ج۱۱، ص۲۸.

۴. منتهی الامال، ص۲۱۸.

۵. اعلام الهدایه، ص۲۸.

۶. همان.

۷. همان، ج۱۱، ص۲۸ و ر.

ک: مستدرک العوالم، ج۲۳، ص ۱۵۱ ۱۵۲.

۸. مطالب السؤول، ص۲۳۹؛ فصول المهمه، ص۲۵۲.

۹. الصواعق المحرقه، ص۲۰۵.

۱۰. تذکره الخواص، ص۳۵۸ ۳۵۹.

۱۱. اصول کافی، ج۱، ص۳۲۱؛ الارشاد، شیخ مفید، ص۳۱۹؛ اعلام الوری، طبرسی، ص۳۴۷؛ کشف الغمه، اربلی، ج۳، ص۱۴۳.

۱۲. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰.

۱۳. فروع کافی، دارالکتب الاسلامیه، ج۶، ص۳۶۱؛ الامام الجواد من المهد الی اللحد، سید کاظم قزوینی، مؤسسه البلاغ، ص۳۳۷.

۱۴. ر. ک: صحیح مسلم، ج۶، ص۳؛ ینابیع الموده، سلیمان بلخی، ص۴۴۶ و ر. ک: الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج۶، ص۵۸ ۶۱.

۱۵. اصول کافی، مکتبه الصدوق، ج۱، ص ۳۲۰؛ الارشاد، ج۲، ص۲۷۷؛ کشف الغمه، ص۱۴۲.

۱۶. رجال کشی، ص۴۶۳؛ کشف الغمه، ص۱۴۲ و ر. ک: سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص۵۳۱ ۵۳۲.

۱۷. ر. ک: الامام الجواد من المهد الی اللحد، سید کاظم قزوینی، چاپ اول، ص۳۳۷؛ سیره پیشوایان، ص۵۳۲.

۱۸. اصول کافی، ج۱، ص۳۲۱؛ اعلام الهدایه، ج۱۱، ص ۲۰.

۱۹. اصول کافی، کلینی، مکتبه الصدوق، ج۱، ص۳۲۲؛ سیره پیشوایان، ص۵۳۳ ۵۳۴.

۲۰. بعد از امام جواد علیه السلام فرزندش امام هادی علیه السلام و بعد از او امام زمان علیه السلام نیز در کودکی به این منصب نائل شده اند.

۲۱. ر. ک: سیره پیشوایان، ص۵۳۴ ۵۳۵.

۲۲. ر. ک: الاحتجاج، طبرسی، مطبعه المرتضویه، ص۱۳۵ ۲۴۵.

۲۳. بحارالانوار، ج۷۵، ص۸۱.

۲۴. همان، ج۷۵، ص۳۵۸.

۲۵. همان، ج۷۵، ص۸۲؛ کشف الغمه، ج۲، ص۳۴۹.

۲۶. همان، ج۷۵، ص۸۱.

امام جواد (علیه السلام)

ابو جعفر محمد بن علی (ع) نهمین امام از ائمه اثنی عشر (ع) و یازدهمین معصوم از چهارده معصوم (ع) است.

تولد آن حضرت به اشهر اقوال در مدینه در ۱۵ یا ۱۹ رمضان و یا ۱۰ رجب سال ۱۹۵ ه. ق. و وفات ایشان در آخر ذو القعده سال ۲۲۰ ه. ق. در بغداد اتفاق افتاد.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۵۵/۳) وفات آن حضرت را روز سه شنبه پنجم یا ششم ذو الحجه سال ۲۲۰ ه. ق. گفته است. قبر آن حضرت در مقابر قریش نزدیک قبر جدش امام موسی الکاظم (ع) است.

مادر ایشان ام ولد و در اصل مریسیه یا نوبیه (از مردم نوبی) بوده است و نامش را به اختلاف سکن یا سبیکه و یا دره و ریحانه نوشته اند و ظاهرا حضرت رضا (ع) او را به خیزران موسوم ساخته است.

مشهورترین القاب آن حضرت» جواد «و» تقی «است و از این جهت به امام» محمد جواد «و امام» محمد تقی «معروف است. کنیه حضرت در کتب اخبار و احادیث ابو جعفر است و چون امام باقر (ع) نیز کنیه ابو جعفر داشته اند امام جواد (ع) را» ابو جعفر ثانی «می گویند.

آن حضرت تنها فرزند ذکور حضرت رضا (ع) بود و به نص ایشان و به تفصیلی که در ارشاد شیخ مفید آمده است پس از او» امام «و» حجت خداوند «در روی زمین گردید و با آنکه به هنگام وفات پدر بزرگوارش بیش از هفت سال نداشته است بنابر حدیثی که شیخ مفید در ارشاد (ص ۳۲۵) از معلی بن محمد نقل کرده است مصداق قول قرآن کریم است که «و آتیناه الحکم صبیا».

در تاریخ بیهق (ص ۴۶) آمده است که حضرت جواد در سال ۲۰۲ ه. ق. برای دیدن پدرش از مدینه به خراسان رفت و در سر راه خود، که از راه طبس مسینا بود (زیرا راه قومس یا سمنان و دامغان در آن زمان بسته بود) از بیهق به قریه ششتمذ رفت و از آنجا

رهسپار زیارت پدرش گردید.

اما بنا بر روایت دیگر حضرت جواد (ع) به هنگام فوت حضرت رضا (ع)، در مدینه بود و بنابر این اگر خبر تاریخ بیهق درست باشد باید گفت که حضرت جواد پس از زیارت پدرش به مدینه بازگشته است. مؤید این مطلب آن است که مأمون پس از بازگشت به بغداد حضرت جواد (ع) را از مدینه فرا خواند و دخترش ام الفضل را به او تزویج کرد، زیرا با وجود صغر سن، ادب و کمال عقل آن حضرت را پسندیده بود. پس مأمون می بایست او را در خراسان دیده باشد تا آثار ادب و کمال در او مشاهده کرده باشد و در مراجعت به بغداد او را از مدینه فرا خوانده باشد تا دخترش را به او بدهد.

شیخ مفید در ارشاد از ریان بن شبیب روایت می کند که چون مأمون خواست دخترش را به حضرت جواد (ع) بدهد بنی عباس و خویشان نزدیک او ناراحت شدند و ترسیدند که مأمون مبادا او را نیز مانند حضرت رضا (ع) ولیعهد خود سازد. پس نزد او رفتند و او را هشدار دادند که مبادا این امر خلافت که خداوند به او بخشیده است به سبب این وصلت از چنگ ایشان (خاندان بنی عباس) بیرون رود و به دست خاندان علی افتد و همچنین دشمنی و عداوتی را که میان آل علی و بنی عباس از دیرباز وجود داشت یادآور شدند. مأمون در پاسخ گفت که دشمنی میان شما (بنی عباس) و آل علی را سبب خود شما بوده اید و اگر انصاف می دادید ایشان برای خلافت از شما اولی و اصلح بودند. اما

آنچه گذشتگان من با ایشان کردند چیزی جز قطع رحم نبود و من از ولیعهد کردن امام رضا (ع) پشیمان نیستم و می خواستم که خلافت را به او واگذار کنم اما او نپذیرفت و آنچه مقدر بود پیش آمد. پسر او ابو جعفر محمد بن علی با آنکه هنوز کودک است در علم و دانش بر دیگران مقدم است و امیدوارم که فضل و برتری او بر دیگران آشکار گردد.

آنان در پاسخ گفتند اگر هم سیرت و رفتار این جوان مقبول و پسندیده باشد اما او هنوز کودک است و از دانش و فقه بهره ای ندارد. پس باید صبر کرد تا علم و ادب و فقه فرا گیرد آنگاه آنچه می خواهی درباره او در عمل آر. مأمون گفت من او را می شناسم و می دانم که از اهل بیت فضل و دانش است و ماده علم او از الهام الهی است، اگر سخن مرا باور ندارید او را بیازمایید.

پس رأی ایشان بر این قرار گرفت که او را بیازمایند و یحیی بن اکثم قاضی القضات را مأمور آزمایش او کردند تا مسائلی در فقه از او بپرسد. آنگاه مجلسی آراستند و امام را که هنوز به ده سالگی نرسیده بود حاضر ساختند. یحیی بن اکثم را نیز گفتند تا در آن مجلس در حضور مأمون از آن حضرت سئوالاتی در فقه بکند. یحیی پس از اجازه از مأمون از آن حضرت پرسید که حکم کسی که در حال احرام صیدی را بکشد چیست؟ حضرت در پاسخ گفت: آیا آن شخص در حرم این صید را کشته است یا در بیرون حرم؟ به عمد کشته است

یا به خطا؟ اگر به خطا کشته است عالم به مسأله بوده است یا جاهل به آن؟ آزاد بوده است یا بنده؟ صغیر بوده است یا کبیر؟ آن صید از پرندگان بوده است یا غیر آن؟ آیا این قتل در شب بوده است یا روز و آن شخص احرام عمره داشته است یا تمتع؟ چون آن حضرت شقوق و وجوه مختلف مسأله را پرسید یحیی در جواب فرو ماند و مأمون روی به خویشان خود کرد و گفت: آیا اکنون شناختید آن کسی را که نمی شناختید؟ پس از آن دختر خود را به ازدواج آن حضرت درآورد و آن حضرت صداق او را پانصد درهم که مهر حضرت فاطمه (ع) بوده قرار داد. تفصیل این واقعه و جواب شقوق مختلف مسأله که حضرت به یحیی بن اکثم گفت در ارشاد مفید مذکور است. (ص ۳۲۰ به بعد)

ظاهرا حضرت جواد (ع) مدتی پس از ازدواج با ام الفضل در بغداد بوده است و پس از آن از مأمون اجازه سفر حج خواسته و پس از مراسم حج به مدینه رفته و در آن شهر سکونت گزیده است.

از روایات برمی آید که میانه ام الفضل دختر مأمون با حضرت جواد چندان گرم نبوده است و از آن حضرت به پدرش شکایت برده است. (بحار الانوار، ۷۹/۵۰، چاپ جدید) دلیل این امر آن است که ام الفضل را از آن حضرت فرزندی بوجود نیامد و فرزندان آن حضرت از کنیز یا کنیزان دیگر بوجود آمدند که یکی از ایشان امام هادی علیه السلام است. شکایت ام الفضل نیز به جهت همین» تسری «یا کنیز گرفتن بوده است. مأمون

در پاسخ شکایت دخترش نوشته بود که ما تو را به او ندادیم تا حلالی را بر او حرام کنیم (یعنی کنیز گرفتن را) و او را از شکایت در این باره منع کرد.

بنا به روایتی خروج امام (ع) از بغداد به مدینه در سالی بوده است که مأمون به قصد جنگ با بیزانس به بدندون رفته بود. پس از وفات مأمون، معتصم در سال ۲۲۰ه. ق. آن حضرت را از مدینه فراخواند و امام فرزند خود امام هادی (ع) را در مدینه گذاشت و خود با ام الفضل در محرم سال مذکور به بغداد رفت.

وفات آن حضرت چنانکه گذشت در همان سال در بغداد اتفاق افتاد و بنا بر بعضی از روایات مسموم گردید و ام الفضل را پس از وفات آن حضرت به کاخ معتصم بردند و جزو حرم درآوردند.

امام جواد (ع) در علم و حلم و فصاحت و عبادت و سایر فضایل اخلاقی ممتاز بود. هوشی فوق العاده و زبانی بلیغ و گویا داشت و مسائل علمی را بالبداهه پاسخ می فرمود. با وجود کمی سن در علوم و حکم و فضایل و آداب نظیر نداشت. در نظافت تن و جامه اهتمام می نمود. از پدر بزرگوارش روایت می کرد. ادعیه و احادیث ایشان در عیون اخبار الرضا، تحف العقول، دره الباهره، معالم العتره، مناقب، بحار الانوار و سایر کتب حدیث و تاریخ مندرج است.

سایر منابع

مرآت الجنان، ۸۰/۲

وفیات الاعیان، ۴۵۰/۱

شذرات الذهب، ۴۸/۲

منهاج السنه، ۱۲۷/۲

اعیان الشیعه، ج ۲

پرتویی از زندگی امام جواد علیه السلام

در تاریخ ولادت حضرت امام محمدتقی، ملقب به جواد، اختلاف است. قول مشهور این است که آن حضرت در دهم رجب سال ۱۹۵ قمر در مدینه چشم به

جهان گشوده است.

کنیه آن حضرت ابوجعفر و پدر گرامی اش حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام و مادر بزرگوارش سبیکه، معروف به خیزران است. دوران زندگی جوادالائمه علیه السلام مصادف با دوران حکومت مأمون و معتصم عباسی بود و معتصم در بغداد تصمیم به قتل آن حضرت گرفت و سرانجام به وسیله ام الفضل، همسر امام و دختر مامون، آن پیشوای معصوم را در ۲۵ سالگی مسموم و به شهادت رساند.

از بیشتر روایات چنین بر می آید که وقتی امام رضا علیه السلام به درخواست مأمون به خراسان رفت، فرزندش ابوجعفر (امام جواد) را در مدینه به جای گذاشت و مامون پس از بازگشت به بغداد در سال ۲۰۴ هجری امام جواد را به حضور خود فراخواند تا دخترش ام الفضل را به ازدواج او درآورد، در آن هنگام، امام آن چنان که در روایت شیخ مفید و دیگران آمده است، در آغاز ده سالگی بود.

زندگانی امام محمدتقی، جوادالائمه علیه السلام ادامه راه خط و روش پدرش حضرت امام رضا علیه السلام بود. مأمون کوشش می کرد که دل امام را به دست آورد و او را به دارالخلافه نزدیک کند. او توطئه خود را برای از میان بردن جنبش و حرکت تشیع در چهار چوب خلافت عباسیان همچنان ادامه می داد و هدفش این بود که بین امام و پایگاه مردمی او فاصله اندازد و آن حضرت را از مردم دور سازد، ولی می خواست به طریقی این نقشه را اجرا کند که مردم تحریک نشوند.

مأمون بر اساس همان نقشه قدیمی، در جامه دوستدار امام ظاهر شد و (ام الفضل) دختر خود را به ازدواج او در آورد تا از

تاییـد امـام برخوردار باشـد و اصـرار کرد که با کمال عزت در کاخ مجلل او زنـدگی کنـد. اما امام پافشاری می ورزیـد که به مـدینه بـاز گردد تـا نقشـه مـامون را در کسـب تاییـد امـام برای پایـداری خلافتی کـه غصب کرده بـود، نقش بر آب سـازد و مشروعیت حکومت او را در دل مردم خدشه دار نماید.

امـام جـواد علیـه السـلام خـط پـدر بزرگـوارش را ادامه داد و به آگـاهی فکری و عقیـدتی دست یازیـد. فقیهـان را از بغـداد و شهرهای دیگر، پیرامون خود، در مدینه فراهم آورد تا با او مناظره کنند و از او بپرسند و از راهنمایی های او بهره برگیرند.

شیـخ مفیـد رضوان الله علیه گویـد: "مـأمون، امـام جواد را دوست می داشت، زیرا با وجود کمی سن، شخصـی فاضل بود و به درجه والا از علم و دانش رسیده بود و در ادب و حکمت و کمال عقل، مقامی داشت که هیچ یک از مشایخ زمان با او برابری نمی توانست کرد. "

امـام جـواد علیـه السـلام خـط پـدر بزرگـوارش را ادامه داد و به آگـاهی فکری و عقیـدتی دست یازیـد. فقیهـان را از بغـداد و شهرهای دیگر، پیرامون خود، در مدینه فراهم آورد تا با او مناظره کنند و از او بپرسند و از راهنمایی های او بهره برگیرند.

کمی سن امام جواد علیه السلام از پدیده های اعجاز آمیز اوست که در روحیه حاکمان آن زمان اثری فوق العاده گذاشته بود. وقتی پـدر بزرگوارش درگـذشت، از عمر امـام جواد حـدود هشت سال بیشتر نگذشـته بود و در همان سن، عهـده دار منصـب امامت گردید.

امام با پایگاهی مردمی طرفدار و مومن به رهبری و امامتش به طور مستقیم در مسائل دینی و

قضایای اجتماعی و اخلاقی در تماس بود.

وقتی مأمون، امام را به بغـداد یا مرکز خلافت آورد، امام اصـرار ورزیـد تا به مـدینه باز گردد، مأمون با این درخواست موافقت کرد و آن حضرت بیشتر عمر شریف خود را در مدینه گذراند.

معتصم از فعـالیت و کوشـش های او برآشـفته بود، از این رو، آن حضـرت را به بغـداد فراخوانـد و هنگامی که امام وارد عراق گردیـد، معتصم و جعفر، پسـرهای مأمون، پیوسـته توطئه می چیدند و برای قتل آن بزرگوار حیله می اندیشـیدند، تا این که آن حضرت در سال ۲۲۰ هجری در آخر ماه ذیقعده به شهادت رسید. (۱)

از بیشتر روایات چنین بر می آیـد که وقتی امام رضا علیه السـلام به درخواست مأمون به خراسان رفت، فرزنـدش ابوجعفر (امام جـواد) را در مـدینه به جـای گـذاشت و مـأمون پس از بـازگشت به بغـداد در سـال ۲۰۴ هجری امـام جـواد را به حضـور خود فراخوانـد تا دخترش ام الفضل را به ازدواج او درآورد، در آن هنگام، امام آن چنان که در روایت شـیخ مفیـد و دیگران آمـده است، در آغاز ده سالگی بود.

کمی سن امام جواد علیه السلام از پدیده های اعجاز آمیز اوست که در روحیه حاکمان آن زمان اثری فوق العاده گذاشته بود. وقتی پـدر بزرگوارش درگـذشت، از عمر امـام جواد حـدود هشت سال بیشتر نگذشـته بود و در همان سن، عهـده دار منصب امامت گردید.

راویان روایت کرده انـد که امام جواد علیه السـلام پس از ازدواج با دختر مأمون، به اتفاق همسـرش (ام الفضل) با بدرقه مردم، راهی مدینه گردید و هنگامی که به دروازه کوفه رسید با استقبال پرشور مردم رو به رو گردید، و آنچنان که در روایت

شیخ مفید آمده است به دار المسیب وارد شدند و در آنجا به مسجد رفتند.

در محوطه این مسجد، درخت سدری بود که هنوز به بار ننشسته بود، حضرت کوزه ای آب خواستند و پای این درخت به وضو پرداختند، سپس برخاسته نماز مغرب را به جای آوردند و پس از پایان نماز، اندک زمانی به دعا پرداختند و سپس نمازهای مستحبی خواندند و تعقیبات آن را به جای آوردند و در این هنگام وقتی به سوی درخت سدر بازگشتند، مردم دیدند که این درخت به بار نشسته، در شگفت ماندند و از میوه اش خوردند، میوه شیرین و بدون هسته ای بود، آنگاه امام را وداع گفته و در همان زمان، امام راهی مدینه شدند و تا هنگامی که معتصم در آغاز سال ۲۲۵ ایشان را به بغداد فراخواند، در آنجا اقامت داشتند؛ از این پس در بغداد بودند تا این که در پایان ذی العقده همان سال، به شهادت رسیدند. (۲) روایان، سالی را که امام، همراه همسرش ام الفضل از بغداد عازم مدینه شدند و نیز تاریخ سال ازدواجشان را معین نکرده اند. هر چند که روایت شیخ مفید گویای این است که آن حضرت بعد از پیروزی اش بر یحیی بن اکثم در آن مناظره معروف در سن نه سالگی، با دختر مامون ازدواج کرد، ولی عبارت مسعودی در کتاب (اثبات الوصیه) القاگر آن است که امام پس از آن که به سن مناسب ازدواج رسید، تن به این کار داد.

در (اعیان الشیعه) آمده است: آنگاه امام جواد علیه السلام از مامون اجازه رفتن به حج خواست و به اتفاق همسرش از بغداد قصد مدینه کرد.

مأمون کوشش

می کرد که دل امـام را به دست آورد و او را به دارالخلافه نزدیک کنـد. او توطئه خود را برای از میان بردن جنبش و حرکت تشیع در چهار چوب خلافت عباسیان همچنان ادامه می داد و هدفش این بود که بین امام و پایگاه مردمی او فاصله اندازد و آن حضرت را از مردم دور سازد، ولی می خواست به طریقی این نقشه را اجرا کند که مردم تحریک نشوند.

پس از عزیمت امام جواد علیه السـلام به مـدینه، مأمون در طرطوس وفات یافت و با برادرش معتصم بیعت شـد، سـپس معتصم، امام جواد علیه السلام را فراخواند و ایشان را به بغداد آورد.

بـدین گونه می توان گفت در مورد مـدت اقـامت ایشـان در مـدینه و بغـداد و تاریـخ ازدواج و وفات ایشان در روایات، مطلب اطمینان بخش و قابل اعتمادی که به طور قطع بتوان برداشت شخصی از آن کرد، وجود ندارد.

آنچه مسـلم است این که ایشان بیشترین دوره زندگی خود را در زمان مأمون طی کرد و در این فاصـله در تنگنا قرار نداشت و کنترلی بر ایشان صورت نمی گرفت. امام چه در بغداد و چه در مدینه، از این فرصت برای انجام رسالت خود بهره بردای کرد؛ شیعیان نیز در مورد امامت او اتفاق نظر داشته و راویان، دهها روایت را در موضوع های مختلف از وی نقل کرده اند.

بحث را با ذکر روایتی از امام جواد علیه السلام به پایان می بریم که فرمودند:

هر بنده ای آنگاه حقیقت ایمان خود را کامل می کند که دین خود را بر شـهوت های خویش ترجیح دهد، و هلاک نمی شود مگر آن که هوای نفس و شهوتش را بر دینش ترجیح دهد.

پی نوشت ها:

۱

پیشوایان ما، ص ۲۴۶ ۲۵۵.

۲ در سال درگذشت امام جواد اختلاف تاریخی وجود دارد، عده ای آن را سال ۲۲۰ و بعضی دیگر آن را سال ۲۵۵ گفته اند.

منبع:

برگرفته شده از کتاب سیره و سخن پیشوایان، تالیف محمدعلی کوشا.

ذکر اولاد حضرت جواد علیه السلام

مقدمه

بدان که سید فاضل نسابه سید ضامن بن شدقم حسینی مدنی در (تحفه الازهار فی نسب ابناء الائمه الاطهار علیم السلام) فرموده که حضرت جواد علیه السلام را چهار پسر بود: ابوالحسن امام علی نقی علیه السلام و ابواحمد موسی مبرقع و ابواحمد حسین و ابوموسی عمران؛ و دختران آن حضرت: فاطمه و خدیجه و ام کلثوم و حیکمه بود و مادر ایشان ام ولدی بود که سمانه مغربیه می گفتند و از ام الفضل دختر مأمون حضرت جواد علیه السلام فرزندی نداشت و عقب آن حضرت منحصر است از دو پسر: امام علی نقی علیه السلام و ابواحمد موسی. (۹۶)

مؤلف گوید: که از (تاریخ قم) ظاهر می شود که زینب و ام محمّد و میمونه نیز دختران حضرت جواد علیه السلام بوده اند، و شیخ مفید در دختران حضرت جواد علیه السلام دختری امامه نام ذکر کرده. (۹۷) و بالجمله: موسی مبرقع جد سادات رضویه است و رشته اولادش تا به حال بحمد اللّه منقطع نگشته و بسیاری از سادات نسب ایشان به او منتهی می شود و او اول کسی است که از سادات رضویه به قم وارد شد در سنه دویست و پنجاه و شش، و پیوسته بر روی خود برقع گذاشته بود و لهذا او را موسی مبرقع گویند و چون وارد شد بزرگان عرب از اهل قم او را از قم بیرون کردند و به کاشان

رفت و چون به کاشان رسید احمد بن عبدالعزیز بن دلف عجلی او را اکرام کرد و خلعتهای بسیار و مرکبها به او بخشید و مقرر کرد که هر سال یک هزار مثقال طلا با یک اسب مسرج به او بدهد لکن رؤسای عرب از اهل قم پس از آن پشیمان شده به خدمتش شتافتند و از او اعتذار خواسته مکرما به قم واردش ساختند و گرامی داشتند او را و حال موسی در قم نیکو شد تا آنکه از مال خود قریه ها و مزارعی خرید.

پس از آن وارد شدند بر او خواهرانش زینب و ام محمّد و میمونه دختران حضرت جواد علیه السلام و از پس ایشان بریهه دختر موسی آمد و تمام ایشان در قم وفات یافتند و نزد فاطمه علیها السلام مدفون شدند و زینب همان است که بر قبر حضرت معصومه علیها السلام قبه ای بنا کرد پس از آن که سقفی بر قبرش بنا کرده بودند از حصیر و بوریا. (۹۸) و موسی شب چهارشنبه روز آخر ماه اردیبهشت دو روز به آخر ماه ربیع الآخر مانده سال دویست و نود و شش از دار دنیا رفت و امیر قم عباس بن عمرو غنوی بر وی نماز کرد و مدفو شد در موضعی که الحال معروف است قبرش چنانچه در (تاریخ قم) ذکر شده، و سید ضامن بن شدقم فرموده که موسی مبرقع مدفون شد به قم در خانه معروف به خانه محمّد بن الحسن بن ابی خالد اشعری ملقب به (شنبوله).

فقیر گوید: که این محمّد بن الحسن یکی از روات قم و از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام

و وصـی سـعد بن سـعد احوص اشـعری قمی بوده و الحـال آن موضع معروف است به محله موسویان و در آنجا دو بقعه اسـت یکی کوچک که در او دو صورت قبر است یکی قبر موسی مبرقع است و دیگر قبر احمد بن محمّد بن احمد بن موسی است و امـا بقعه بزرگ که موسوم به چهـل اخـتران است و در کتیبه آن اسم شـاه طهمـاسب است به تاریـخ نهصـد و پنجـاه و سه. اول کسـی که در آن دفن شـد محمّـد بن موسـی مبرقع بوده بعـد از او زوجه او بریهه دختر جعفر بن امام علی النقی علیه السـلام به جنب شوهرش دفن شـد و برادرانش یحیی صوفی و ابراهیم پسـران جعفر به قم آمدند ارث بریهه گرفتند، ابراهیم رفت و یحیی صوفی به قم مانـد و در میدان زکریا بن آدم به نزدیک مشـهد حمزه بن موسـی بن جعفر علیه السـلام وطن و مقام گرفت و در جنب محمّـد بن موسـی و نزدیکی قبر او قبور جمـاعتی از علویین و سـادات است از جلمه: زینب دختر موسـی و ام محمّـد بنت موسـی و ابوعلی محمّد بن احمد بن موسی با دختران او فاطمه و بریهه و ام سلمه و ام کلثوم و غیر ایشان از علویات و فاطمیات که تمامی از اعقاب و ذراری موسـی مبرقع می باشـند و در آن محل دفن انـد و محمّـد بن احمـد بن موسـی که او را ابوعلی و ابـوجعفر نیز گوینـد مردی بود فاضـل و به غـایت پرهیزکـار و خوش محـاوره و نیکو منظر و فصـیح و دانـا و عاقـل و در (تحفه الازهار) است که او ملقب

به اعرج بود و رئیس و نقیب بود در قم و امارت حاج با او بود. (۹۹) و بالجمله؛ قل است که والی قم او را تشبیه به ائمه کرده در فضل و او را قابل امامت دانسته. و وفات او در سوم ربیع الاول سنه سیصد و پانزده واقع شد و در مقبره محمّد بن موسی مدفون شد.

و در (تحفه الازهار) است که موسی مبرقع را پنج پسر بود: ابوالقاسم حسین و علی و احمد و محمّد و جعفر. و احمد بن موسی مبرقع را سه پسر بود: عبیداللّه و ابوجعفر محمّد اعرج و ابوحمزه جعفر. (۱۰۰) و صاحب (عمده الطالب) گفته که اولاد موسی مبرقع از پسرش احمد بن موسی است و اولاد احمد از پسرش محمّد اعرج است (وَ الْبَقِیَّهُ فی وُلْدِهِ لاِبْنِهِ اَبی عَبْدِاللّهِ اَحْمَد نَقیب قُم.) (۱۰۱)

مؤلف گوید: که ابوعبداللّه احمد بن محمّد اعرج مذکور سید جلیل القدر عظیم الشأن، رفیع المنزله و رئیس و نقیب بوده در قم و مردی متنسک و متعبد و به دلهای مردم نزدیک و مردی سخی و کریم و واسع الجاه بوده. ولادتش در قم واقع شده سنه سیصد و یازده، و در ماه صفر سنه سیصد و پنجاه و هشت وفات کرد و به وفات او مردم قم را مصیبتی تمام بوده است، و او است که با موسی دفن شده نه احمد بن موسی مبرقع زیرا که آمدن او به قم معلوم نیست، و او را چهار پسر (۱۰۲) بوده ابوعلی محمّد و ابوالحسن موسی و ابوالقاسم علی و ابومحمّد الحسن و چهار دختر بوده و پسران او بعد از وفات پدر

قصد حضرت رکن الدوله کردند به شهر ری، رکن الدوله ایشان را تسلی داد و بفرمود جانب ایشان را رعایت کنند و خراج بر املاك ایشان ننهند، پس از آن باز گردیدند به قم. پس از آن ابوعلی محمّد به خراسان رفت، مردم خراسان او را اکرام و اعزاز نمودند و به خراسان مقیم بود تا آنکه کشته شد یا وفات کرد و ابوالقاسم علی نیز به خراسان رفت و در طوس وطن گرفت و ابوالحسن موسی به قم ماند و به کار با برادرش ابی محمّد و خواهرانش قیام نمود و املاکی که از پدرش بازمانده بود به دست آورد و آنچه به رهن بود از رهن بیرون آورد و سیرت او نیکو بود و با مردم قم به وجه احسن زندگانی کرد و حقوق ایشان را رعایت نمود، پس اهل قم به صحبت او میل کردند و او سرور و رئیس ایشان شد و در سنه سیصد و هفتاد به حج رفت و چون به مدینه آمد بر پسر عمان (عموزادگان) خود شفقت نمود و ایشان را خلعت و عطا بخشید پس او را شکر بسیار نمودند پس به قم مراجعت نمود مردم قم به قدوم او شادی نمودند و بر سر کوچه ها و محله ها آئینه بستند و صاحب بن عباد نامه ای به او نوشت و او را تهنیت گفت.

و بالجمله: ابوالحسن موسی مذکور سیدی فاضل و متواضع و سهل الجانب بود و نقابت سادات قم و نواحی آن به او مفوض بوده است و قسمات و وظایف و رسوم و مرسومات و مشاهرات سادات آبه و قم و کاشان و خورزن

مجموع به دست و اختیار و فرمان او بوده است و عدد ایشان در آن زمان از مردان و طفلان سیصد و سی و یک نفر بوده است و وظیفه هر یک از ایشان در هر ماهی سی من نان و ده درم نقره بوده است و هر کس از ایشان که وفات یافته است به جای او نوشته اند و ابوالحسن موسی را چند پسر برده از جمله ابوجعفر است که داماد ذوالکفایتین ابوالفتح علی بن محمّد بن الحسین بن العمید است که وزیر رکن الدوله دیلمی است و من در کتب خود ترجمه او و والدش ابوالفضل بن عمید را نگاشته ام. و دیگر از اولاد ابوالحسن موسی است عالم جلیل السید ابوالفتح عبیداللّه بن موسی مذکور که شیخ منتجب الدّین در (فهرست) اسم او را برده و فرموده که او ثقه و پرهیزکار و فاضل و راوی اخبار ائمه اطهار علیهم السلام است و از تصانیف او است (کتاب انساب سادات) و کتابی در (احکام حلال و حرام) و کتابی در (مذاهب مختلفه) خبر داد مرا به آن کتابها جماعتی از ثقات از شیخ مفید نیشابوری از او. (۱۰۳) و معلوم باشد که غیر از مفید نیشابوری برادرش عالم جلیل ابوسعید محمّد بن احمد نیشابوری جد شیخ ابوالفتوح رازی نیز از سید عبیداللّه مذکور روایت می کند. و بدان که اولاد و ذریه موسی مبرقع غالبا در ری و قم بودند و از آنجا به قزوین و همدان و خراسان و کشمیر و هندوستان و سایر بلاد منتشر شدند، و الان در بلاد شیعه از اعظم و اعز طوائف سادات و اشراف اند.

قاضی نوراللّه در (مجالس)

فرموده: رضویه: نسب شریف سادات عظام رضویه مشهد مقدس منور و سادات رضویه قم مجموع به ابی عبداللّه احمد نقیب قم ابن محمّد الاعرج ابن احمد بن موسی المبرقع بن الامام محمّد تقی علیه السلام منتهی می شود و سید نقیب امیر شمس الدّین محمّد که به سیزده واسطه به ابی عبداللّه احمد نقیب قم می رسد، و در زمان سلطنت میرزا شاهرخ از مدینه قم به مشهد مقدس منور آمد، و میرزا ابوطالب مشهور از اولاد امجاد او است و مدتی بنابر تفویض پادشاه مغفور به حکومت ولایت تبریز اشتغال داشت و الحال فرزندی و برادرزادگان او در مشهد مقدس رضوی در کمال حشمت و شوکت ساکن اند. انتهی. (۱۰۴)

و بدان که منتهی می شود به ابی عبداللّه احمد نقیب قم مذکور سید اجل السید محسن بن سید رضی الدّین محمّد بن سید مجدالدّین علی بن سید رضی الدّین محمّد بن پادشانه بن ابوالقاسم بن میسره بن ابوالفضل بن بندار بن میر عیسی بن ابی محمّد جعفر بن علی بن ابی محمّد بن احمد بن محمّد الاعرج بن احمد بن موسی المبرقع بن الامام الجواد علیه السلام است که قاضی نوراللّه در حق او فرموده که او سید فاضل عالی مقدار بود والد بزرگوار او در زمان سلطان سحین میرزا از قم به مشهد مقدس رضوی انتقال فرمود و او در اینجا به افاده علوم دین و ترویج مذهب آباء طاهرین اشتغال می فرمود و شیخ محمّد بن ابی جمهور به خدمت او رسیده و با او طریق معاشرت ورزیده و بعضی از تصائیف شریفه خود را به نام آن سید بزرگوار مزین ساخته و در ایام مجاورت مشهد

مقـدس به یمن حمـایت او بـا علمـای مخـالفین بحثهـای متین پیش برده و الحـال از اولاـد ایشان سـید متقی، عامل معنی، انسان کامل، صاحب ملکی، ثمره حدیقه فدکی، امیر محمّد جعفر است که از غایت شرافت ذات و نفاست گوهر مستغنی از مدح این ذره احقر است:

فَتیً لایُحِبُّ الزّادَ اِلاّ مِنَ التُّقی

وَ لایَبْتَغِی الْخَلاّنِ اِلاّ ذَوِی الْفَضْلِ

نکرده بهر رضای حق و تتبع علم

نه چشم سوی غزال و نه گوش سوی غزل

مَنَّ اللّه تَعالی عَلَیْنا بِطُولِ بَقائِهِ وَ رَزَقَنی مَرَّهً اُخْری شَرَفَ لِقائِهِ انتهی. (۱۰۵)

و بعضـی از متتبعین گفته میر جعفر مـذکور پسـری داشـته مسـمی به میر محمّـد زمان و او نیز از علما بوده و (شـرحی بر قواعد) نوشته، وفات کرده در سنه هزار و چهل و یک. و میر محمّد زمان را پسری بوده مسمی به میر محمّد حسن و او نیز از علما بوده و سید محسن را پسری دیگر بوده موسوم به میر محمّد مهدی و او نیز از علماء بوده و او را شیخ علی کرکی در وقت رفتنش به طرف کاشـان در قم اجازه داده در سـنه نهصـد و سـی و شـش، و چنین معلوم می شود که قبر شـریف آن سـید جلیل در قم در تکیه ای است نزدیک به صـحن شـریف حضـرت معصومه علیها السـلام و مشـهور است آن تکیه الیوم به (محمدیه) و در آنجا بقعه ای است و آن بزرگوار در آن بقعه مدفون می باشد.

فقیر گویـد: که آن بقعه مشـهور است به (محمـدیهی) و آن تکیه معروف است به حسـینیه و در کـوچه حرم واقع است نزدیک صحن جدید و گفته که منسوب است به این

سید بزرگوار سید اجل آقا سید صدرالدّین بن میرزا محمّد باقر رضوی قمی شارح (وافیه) و برادرش میرزا محمّد ابراهیم بن میرزا محمّد باقر رضوی که از علماء بوده و در همدان ساکن بوده الی غیر ذلک انتهی.

و بدان نیز که منتهی می شود به موسی مبرقع نسب سید جلیل میر محمّد بدیع خادم رضوی رحمه اللّه چنانکه سید ضامن مدنی در (تحفه) گفته: محمّد بدیع بن ابی طالب بن ابی القاسم بن محمّد بن غیاث الدّین عزیز بن شمس الدّین محمّد بن محمود بن محمّد بن میرهادی حسن بن علی بن ابی الفتوح بن عیسی بن محمّد بن ابی محمّد بن جعفر بن ابی جعفر علی بن ابی علی محمّد بن ابی احمد موسی (۱۰۶) الابرش بن ابی علی محمّد الاعرج بن احمد بن موسی المبرقع سیدی بود صاحب مروت و شهامت و رفعت و ریاست و عظمت و جلالت و جمّال محاسن بود و با ما مودت و صداقت داشت و من هدیه کردم به سوی او (کتاب حقوق و مواریث) تألیف عزالدّین عمر بن تاج الدّین محمّد فقیه حسینی و این محمّد بدیع والی امر بود در مشهد مقدس رضوی و بر او بود رجوع اعیان امجاد و زوار و قصاد و او بود مرجع اهل بلاد؛ پس منصب او را دادند به پسرش غیاث الدّین و او والی اوقاف حضرت امام رضا علیه السلام گردید به امر شاه عباس بن شاه صفی پس مشغول گردید به نفس نفیس خود به تعمیر خرابیها تمام کرد آنها را و احداث کرد عماراتی برای غلات و نحو آنها و پدرش ابوطالب سیدی بود جلیل القدر،

وجیه، رئیس جم المحاسن، صاحب مروت عالیه و خیرات جاریه، مقصد و ملجاء مردم بود، خدمت داشت در حرم حضرت امام رضا علیه السلام از جانب شاه عباس بن شاه خدابنده، شاه عباس خواست دختر او را تزویج کند عذر آورد و تزویج کرد او را به پسر عمش میر حسن. آنگاه سید ضامن فرموده که میر حسن بن ولی اللّه بن هدایت اللّه بن مراد بن نعمت اللّه مشهور بود به میر حسن قاینی دیدم او را به مشهد مقدس رضوی در ماه ذی الحجه سنه هزار و پنجاه و دو و او مردی بود عالم فاضل کامل مدرس محقق مدقق و پس عمویش محمّد ابراهیم بن حسین بن نعمت اللّه بن هدایت اللّه سیدی بود جلیل القدر، عظیم الشأن، رفیع المنزله، عالم فاضل کامل، شیخ الاسلام بود در قایین پس توجه فرمود به هند و مدتی در هند بود پس در سنه هزار و شصت و یک به مکه مشرفه رفت و در آنجا وفات کرد. (۱۰۷)

در ذکر حکیمه بنت حضرت جواد علیه السلام

بدان که حکیمه با کاف نه حلیمه با لام که در السنه عوام مشهور شده در میان دختران حضرت جواد علیه السلام به فضائل و مناقب ممتاز است و درک خدمت چهار امام نموده و حضرت هادی، مکرمه نرجس خاتون والده امام عصر علیه السلام را به او سپرد که معالم دین و احکام شرع را به او بیاموزد و به آداب الهیه او را تربیت کند و بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منصب سفارت داشت از جناب امام عصر صلوات اللّه علیه و عرایض مردم را به آن حضرت و توقیعات

شریفه را که از آن ناحیه مقدسه صادر می شد به مردم می رساند و مفتخر شد به قابله گری حضرت صاحب الامر علیه السلام و به رسیدگی به امور ولادت آن جناب چنانچه عمه این معظمه حکیمه خاتون دختر حضرت موسی بن جعفر علیها السلام مشرف شده به منصب قابله گری فرزند برادرش حضرت امام محمّد تقی علیه السلام چنانچه تصریح فرموده به آنچه گفتیم علامه بحرالعلوم طاب ثراه در کتاب رجال و این مخدره اول کسی است که آن جناب را بوسید و در آغوش گرفت و به نزد پدر بزرگوارش برد و دوباره به نرجس خاتون برگردانید. وبالجمله: این معظمه در میان سادات علویه و بنات هاشمیه از جهت فضائل و مناقب و عبادت و تقوی و علم ممتاز و به حمل اسرار امامت سرافراز بود و علما تصریح کرده اند به استحباب زیارت آن معظمه و قبر شریفش در سامراء در قبه عسکریین پایین پا ملاصق ضریح عسکریین علیهما السلام است ضریح علیحده دارد و در کتب مزار زیارت مخصوصی برای او ذکر نشده.

علامه مجلسی رحمه اللّه فرموده: نمی دانم به چه سبب علما متعرض نشدند از برای زیارت آن مخدره با آن مرتبه فضیلت و جلالت که از برای او است. (۱۰۸) و علامه بحرالعلوم فرموده که ذکر نکردن زیارت آن معظمه با این جلالت چنانچه حال [دایی] مفاضل یعنی مجلسی فرموده عجیب است و عجیب تر از آن متعرض نشدن بیشتر مثل شیخ مفید در (ارشاد) و غیر او در کتب تواریخ و سیّر و نسب آن مخدّره را در اولاد حضرت جواد علیه السلام بلکه حصر نمودن بعضی دختران آن جناب را

در غیر آن. (۱۰۹) مفید در (ارشاد) فرموده به جا ماند از حضرت جواد علیه السلام از فرزند علی علیه السلام که امام بود بعد از موسی و فاطمه و امامه، و اولاد ذکوری نگذاشت غیر از آنچه نامیدیم. انتهی. (۱۱۰)

پاورقی ها

۹۹- (تحفه الازهار) ۳/۴۳۴.

۱۰۰- (تحفه الازهار) ۳/۴۲۹.

۱۰۱- (عمده الطالب) ص ۲۰.

بحث کوتاهی درباره امام نهم

حضرت امام محمّد تقی جوادالائمه (ع)

السلام علیک ایها الایه العظمی

السلام علیک ایها الحجه الکبری

السلام علیک ایها المطهر من الزلّات ...

درود خدا بر تو باد ای نشانه بزرگ الهی

درود خدا بر تو باد ای حجت کبرای الهی

درود خدا بر تو باد ای امامی که از لغزشها پاک و بر کنار بوده ای،

سلام بر تو ای ابن الرضا ...

امام نهم شیعیان حضرت جواد (ع) در سال ۱۰۹۵ هجری در مدینه ولادت یافت. نام نامی اش محمّد معروف به جواد و تقی است. القاب دیگری مانند: رضی و متقی نیز داشته ولی تقی از همه معروفتر می باشد.

مادر گرامی اش سبیکه یا خیزران است که این هر دو نام در تاریخ زندگی آن حضرت ثبت است.

امام محمّد تقی (ع) هنگام وفات پدر حدود ۸ ساله بود. پس از شهادت جانگداز حضرت رضا علیه السلام در اواخر ماه صفر سال ۲۰۳ ه مقام امامت به فرزند ارجمندش حضرت جوادالائمه (ع) انتقال یافت.

مأمون خلیفه عباسی که همچون سایر خلفای بنی عباس از پیشرفت معنوی و نفوذ باطنی امامان معصوم و گسترش فضائل آنها در بین مردم هراس داشت، سعی کرد ابن الرضا را تحت مراقبت خاص خویش قرار دهد. (از اینجا بود که مأمون نخستین

کـاری که کرد، دختر خویش امّ الفضل را به ازدواج حضـرت امام جواد (ع) درآورد، تا مراقبی دائمی و از درون خانه، بر امام گمارده باشد. رنجهای دائمی که امام جواد (ع) از ناحیه این مأمور خانگی برده است، در تاریخ معروف است). (۹۸)

از روشهایی که مأمون در مورد حضرت رضا (ع) بکار می بست، تشکیل مجالس بحث و

مناظره بود. (۹۹) مأمون و بعد معتصم عباسی می خواستند از این راه - به گمان باطل خود - امام (ع) را در تنگنا قرار دهند. در مورد فرزندش حضرت جواد (ع) نیز چنین روشی را بکار بستند. بخصوص که در آغاز امامت هنوز سنی از عمر امام جواد (ع) نگذشته بود. مأمون نمی دانست که مقام ولایت و امامت که موهبتی است الهی، بستگی به کمی و زیادی سالهای عمر ندارد.

باری، حضرت جواد (ع) با عمر کوتاه خود که همچون نوگل بهاران زودگذر بود، و در دوره ای که فرقه های مختلف اسلامی و غیر اسلامی میدان رشد و نمو یافته بودند و دانشمندان بزرگی در این دوران، زندگی می کردند و علوم و فنون سایر ملتها پیشرفت نموده و کتابهای زیادی به زبان عربی ترجمه و در دسترس قرار گرفته بود، با کمی سن وارد بحثهای علمی گردید و با سرمایه خدایی امامت که از سرچشمه ولایت مطلقه و الهام ربانی مایه ور بود، احکام اسلامی را مانند پدران و اجداد بزرگوارش گسترش داد و به تعلیم و ارشاد پرداخت و به مسائل بسیاری پاسخ گفت. برای نمونه، یکی از مناظره های (احتیاجات) حضرت امام محمّد تقی (ع) را در زیر نقل می کنیم:

(عیاشی در تفسیر خود از ذرقان که همنشین و دوست احمد بن ابی دؤاد بود، نقل می کند که ذرقان گفت: روزی دوستش (ابن ابی دؤاد) از دربار معتصم عباسی برگشت و بسیار گرفته و پریشان حال به نظر رسید. گفتم: چه شده است که امروز این چنین ناراحتی؟ گفت: در حضور خلیفه و ابوجعفر فرزند علی بن موسی الرضا جریانی پیش آمد که

مایه شرمساری و خواری ما گردید. گفتم چگونه؟ گفت: سارقی را به حضور خلیفه آورده بودند که سرقتش آشکار و دزد اقرار به دزدی کرده بود. خلیفه طریقه اجرای حد و قصاص را پرسید. عده ای از فقها حاضر بودند، خلیفه دستور داد بقیه فقیهان را نیز حاضر کردند، و محمّد بن علی الرضا را هم خواست.

خلیفه از ما پرسید:

حد اسلامی چگونه باید جاری شود؟

من گفتم: از مچ دست باید قطع گردد.

خلیفه گفت: به چه دلیل؟

گفتم: بدلیل آنکه دست شامل انگشتان و کف دست تا مچ دست است، و در قرآن کریم در آیه تیمم آمده است: ((فامسحوا بوجوهکم و ایدیک.)) بسیاری از فقیهان حاضر در جلسه گفته مرا تصدیق کردند.

یک دسته از علماء گفتند: باید دست را از مرفق برید.

خلیفه پرسید: به چه دلیل؟

گفتند: به دلیل آیه وضو که در قرآن کریم آمده است: ... ((و ایدیکم الی المرافق.)) و این آیه نشان می دهد که دست دزد را باید از مرفق برید.

دسته دیگر گفتند: دست را از شانه باید برید چون دست شامل تمام این اجراء می شود.

و چون بحث و اختلاف پیش آمد، خلیفه روی به حضرت ابوجعفر محمّد بن علی کرد و گفت:

یا اباجعفر، شما در این مسئله چه می گویید؟

آن حضرت فرمود: علمای شما در این باره سخن گفتند. مرا از بیان مطلب معذور بدار.

خلیفه گفت: به خدا سوگند که شما هم باید نظر خود را بیان کنید.

حضرت جواد فرمود: اکنون که مرا سوگند می دهی پاسخ آن را می گویم. این مطالبی که علمای اهل سنت درباره حد دزدی بیان کردند خطاست. حد صحیح اسلامی آنست که باید انگشتان دست را غیر

از انگشت ابهام قطع کرد.

خلیفه پرسید: چرا؟

امام (ع) فرمود: زیرا رسول اللّه (ص) فرموده است سجود باید بر هفت عضو از بدن انجام شود: پیشانی، دو کف دست، دو سر زانو، دو انگشت ابهام پا، و اگر دست را از شانه یا مرفق یا مچ قطع کنند برای سجده حق تعالی محلی باقی نمی ماند، و در قرآن کریم آمده است: «و ان المساجد للّه ...» سجده گاه ها از آن خداست، پس کسی نباید آنها را ببرد.

معتصم از این حکم الهی و منطقی بسیار مسرور شد، و آن را تصدیق کرد و امر نمود انگشتان دزد را برای حکم حضرت جواد (ع) قطع کردند.

ذرقان می گوید: ابن ابی دؤاد سخت پریشان شده بود، که چرا نظر او در محضر خلیفه رد شده است. سه روز پس از این جریان نزد معتصم رفت و گفت:

یا امیرالمؤمنین، آمده ام تو را نصیحتی کنم و این نصیحت را به شکرانه محبتی که نسبت به ما داری می گویم. معتصم گفت: بگو.

ابن ابی دؤاد گفت: وقتی مجلسی از فقها و علما تشکیل می دهی تا یک مسئله یا مسائلی را در آن جا مطرح کنی، همه بزرگان کشوری و لشکری حاضر هستند، حتی خادمان و دربانان و پاسبانان شاهد آن مجلس و گفتگوهایی که در حضور تو می شود هستند، و چون می بینند که رأی علمای بزرگ تو در برابر رأی محمّد بن علی الجواد ارزشی ندارد، کم کم مردم به آن حضرت توجه می کنند و خلافت از خاندان تو به خانواده آل علی منتقل می گردد، و پایه های قدرت و شوکت تو متزلزل می گردد.

این بدگویی و اندرز غرض آلود در وجود معتصم

کار کرد و از آن روز در صدد برآمد این مشعل نورانی و این سرچشمه دانش و فضیلت را خاموش سازد. (۱۰۰)

این روش را - قبل از معتصم - مأمون نیز در مورد حضرت جوادالائمه (ع) بکار می برد، چنانکه در آغاز امامت امام نهم، مأمون دوباره دست به تشکیل مجالس مناظره زد و از جمله از یحیی بن اکثم که قاضی بزرگ دربار وی بود، خواست تا از امام (ع) پرسشهایی کند، شاید بتواند از این راه به موقعیت امام (ع) ضربتی وارد کند. امّا نشد، و امام از همه این مناظرات سربلند در آمد. روزی از آنجا که (یحیی بن اکثم) به اشاره مأمون می خواست پرسشهای خود را مطرح سازد مأمون نیز موافقت کرد، و امام جواد (ع) و همه بزرگان و دانشمندان را در مجلس حاضر کرد. مأمون نسبت به حضرت امام محمّد تقی (ع) احترام بسیار کرد و آن گاه از یحیی خواست آنچه می خواهد بپرسد، یحیی که پیرمردی سالمند بود، پس از اجازه مأمون و حضرت جواد (ع) گفت: اجازه می فرمایی مسأله ای از فقه بپرسم؟ حضرت جواد فرمود:

آنچه دلت می خواهد بپرس.

یحیی بن اکثم پرسید: اگر کسی در حال احرام قتل صید کرد چه باید بکند؟

حضرت جواد (ع) فرمود: آیا قاتل صید محلّ (۱۰۱) بوده یا محرم؟ عالم بوده یا جاهل؟ به عمد صید کرده یا به خطا؟ محرم آزاد بوده یا بنده؟ صغیر بوده یا کبیر؟ اول قتل او بوده یا صیاد بوده و کارش صید بوده؟ آیا حیوانی را که کشته است صید تمام بوده یا بچه صید؟ آیا در این قتل پشیمان شده یا نه؟ آیا این

عمل در شب بوده یا روز؟ احرام محرم برای عمره بوده یا احرام حج؟

یحیی دچار حیرت عجیبی شد. نمی دانست چگونه جواب گوید، سر به زیر انداخت و عرق خجالت بر سر و رویش نشست. درباریان یکدیگر نگاه می کردند. مأمون نیز که سخت آشفته حال شده بود در میان سکوتی که بر مجلس حکمفرما بود، روی به بنی عباس و اطرافیان کرد و گفت:

- دیدید و ابوجعفر محمّد بن علی الرضا را شناختید؟ (۱۰۲)

سپس بحث را تغییر داد تا از حیرت حاضران بکاهد.

باری، موقعیت امام جواد (ع) پس از این مناظرات بیشتر استوار شد.

امام جواد (ع) در مدت ۱۷ سال دوران امامت به نشر و تعلیم حقایق اسلام پرداخت، و شاگردان و اصحاب برجسته ای داشت که هر یک خود قله ای بودند از قله های فرهنگ و معارف اسلامی مانند:

ابن ابی عمیر بغدادی، ابوجعفر محمّد بن سنان زاهری، احمد بن ابی نصر بزنطی کوفی، ابو تمام حبیب اوس طائی، شاعر شیعی مشهور، ابوالحسن علی بن مهزیار اهوازی و فضل بن شاذان نیشابوری که در قرن سوم هجری می زیسته اند.

اینان نیز (همچنانکه امام بزرگوارشان همیشه تحت نظر بود) هر کدام به گونه ای مورد تعقیب و گرفتاری بودند. فضل بن شاذان را از نیشابور بیرون کردند. عبداللّه بن طاهر چنین کرد و سپس کتب او را تفتیش کرد و چون مطالب آن کتابها را - درباره توحید و ... به او گفتند قانع نشد و گفت می خواهم عقیده سیاسی او را نیز بدانم. ابوتمام شاعر نیز از این امر بی بهره نبود، امیرانی که خود اهل شعر و ادب بودند حاضر نبودند شعر او را

– که بهترین شاعر آن روزگار بود، چنانکه در تاریخ ادبیات عرب و اسلام معروف است – بشنوند و نسخه از آن داشته باشند. اگر کسی شعر او را برای آنان، بدون اطلاع قبلی، می نوشت و آنان از شعر لذت می بردند و آن را می پسندیدند، همین که آگاه می شدند که از ابوتمام است یعنی شاعر شیعیت معتقد به امام جواد (ع) و مروّج آن مرام – دستور می دادند که آن نوشته را پاره کنند. ابن ابی عمیر – عالم ثقه مورد اعتماد بزرگ – نیز در زمان هارون و مأمون، محبت های بسیار دید. او را سالها زندانی کردند، تازیانه ها زدند. کتابهای او را که مأخذ عمده علم دین بود، گرفتند و باعث تلف شدن آنها شدند و ... (۱۰۳) بدین سان دستگاه جبار عباسی با هواخواهان علم و فضیلت رفتار می کرد و چه ظالمانه!

شهادت حضرت جواد (ع)

این نوگل باغ ولایت و عصمت گرچه کوتاه عمر بود ولی رنگ و بویش مشام جانها را بهره مند ساخت. آثار فکری و روایاتی که از آن حضرت نقل شده و مسائلی را که آن امام پاسخ گفته و کلماتی که از آن حضرت بر جای مانده، تا ابد زینت بخش صفحات تاریخ اسلام است. دوران عمر آن امام بزرگوار ۲۵ سال و دوره امامتش ۱۷ سال بوده است.

معتصم عباسی از حضرت جواد (ع) دعوت کرد که از مدینه به بغداد بیاید. امام جواد در ماه محرم سال ۲۲۰ هجری به بغداد وارد شد. معتصم که عموی امّ الفضل زوجه حضرت جواد بود، با جعفر پسر مأمون و امّ الفضل بر قتل آن حضرت همداستان شدند.

علت این امر

– همچنان که اشاره کردیم – این انـدیشه شوم بود که مبادا خلافت از بنی عباس به علویان منتقل شود. از این جهت، در صـدد تحریـک امّ الفضـل بر آمدنـد و به وی گفتنـد تو دختر و برادرزاده خلیفه هستی، و احترامت از هر جهت لازم است و شوهر تو محمّد بن علی الجواد، مادر علتی هادی فرزند خود را بر تو رجحان می نهد.

این دو تن آن قـدر وسوسه کردنـد تـا امّ الفضـل تحت تـأثیر حسـادت قرار گرفت و در بـاطن از شوهر بزرگوار جوانش آزرده خاطر شد و به تحریک و تلقین معتصم و جعفر برادرش، تسلیم گردید. آنگاه این دو فرد جنایتکار سمی کشنده در انگور وارد کردند و به خانه امام فرسـتادند تا سیاه روی دو جهان، امّ الفضل، آنها را به شوهرش بخوراند. امّ الفضل طبق انگور را در برابر امـام جـواد (ع) گـذاشت، و از انگورهـا تعریـف و توصـیف کرد، و حضـرت جـواد (ع) را به خوردن انگور وادار و در این امر اصـرار کرد. امـام جواد (ع) مقـداری از آن انگور را تنـاول فرمود. چیزی نگـذشت آثار سم را در وجود خود احساس فرمود و درد و رنـج شدیـدی بر آن حضـرت عارض گشت. امّ الفضل سـیه کار با دیدن آن حالت دردناک در شوهر جوان، پشـیمان و گریـان شـد؛ امّـا پشـیمانی سودی نـداشت. حضـرت جواد (ع) فرمود: چرا گریه می کنی؟ اکنون که مرا کشتی گریه تو سودی نـدارد. بـدان که خداونـد متعـال در این چنـد روزه دنیـا تو را به دردی مبتلا کنـد و به روزگاری بیفتی که نتوانی از آن نجات یافت. در مورد مسموم کردن حضرت

جواد (ع) قولهای دیگری هم نقل شده است. (۱۰۴)

زنان و فرزندان حضرت جواد (ع)

زن حضرت جواد (ع) ام الفضل دختر مأمون بود. حضرت جواد (ع) از ام الفضل فرزندی نداشت. حضرت امام محمّد تقی زوجه دیگری مشهور به امّ ولد (۱۰۵) و به نام سمانه مغربیه داشته است. فرزندان آن حضرت را ۴ پسر و ۴ دختر نوشته اند بدین شرح:

۱ – حضرت ابوالحسن امام علی النقی (هادی)

۲ – ابواحمد موسی مبرقع

۳ – ابواحمد حسین

۴ – ابوموسی عمران

۵ – فاطمه

۶ – خدیجه

۷ – امّ کلثوم

۸ – حکیمه

حضرت جواد (ع) مانند جده اش فاطمه زهرا کوتاه زندگانی و عمری سراسر رنج و مظلومیت داشت. بدخواهان نگذاشتند این مشعل نورانی نورافشانی کند. امام نهم ما در آخر ماه ذیقعده سال ۲۲۰ ه به سرای جاویدان شتافت. قبر مطهرش در کاظمیه یا کاظمین است، عقب قبر منور جدش حضرت موسی بن جعفر (ع) زیارتگاه شیعیان و دوستداران است.

از سخنان حضرت جواد (ع)

۱ – اعتماد به خداوند متعال بهای هر چیز گران است و نردبانی است به سوی هر بلندی.

۲ – عزت مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

۳ – ولی و دوستدار خدا در آشکار و دشمن خدا در پنهانی مباش.

۴ – هر که به برادری به جهت خداوند تعالی، بهره دهد (یا بهره گیرد) خانه ای در بهشت بهره داده (یا بهره گرفته) است.

۵ – کسی که خداوند متعال پذیرنده تعهد اوست چگونه تلف شود؟ کسی که از خدا برید و به دیگری پیوست چگونه نجات

یابد؟ کسی که از راه غیر علم (یعنی از طریق جهالت و نادانی) عمل کند، بیش از آنکه اصلاح امور کند موجب فساد و

تباهی خواهد شد.

۶ - از دوستی با آدم نادان و بد بپرهیز، زیرا مانند شمشیر کشیده است، منظرش نیکوست ولی آثارش زشت می باشد.

۷ - کسی که امین خیانتکاران باشد، همین کار در دغلی و خیانتش کافی است.

۸ - شخص مؤمن نیازمند به خصلت است: توفیق از جانب حق تعالی، واعظی از نفس خود که پیوسته او را پند دهد و قبول کند، پذیرش نصیحت از آنکه او را به هدایت وادارد و نصحیت کند. (۱۰۶)

سیره

امام جواد علیه السلام پاسدار حریم وحی

طلیعه

عبد الکریم پاک نیا

حضرت امام محمدتقی علیه السلام در دهم ماه رجب سال ۱۹۵. ق در مدینه منوره چشم به جهان گشود. پدر بزرگوارش حضرت رضا علیه السلام و مادر ارجمندش بانویی مصری تبار به نام سبیکه می باشد. ریحانه و خیزران از دیگر نامهای مادر امام جواد علیه السلام است. حضرت رضا علیه السلام در مورد منزلت فرزندش امام جواد علیه السلام و مادر مکرمه آن حضرت، به یارانش فرمود: من دارای پسری شده ام که همچون موسی علیه السلام شکافنده دریاها [ی علم] است و همانند عیسی علیه السلام مادری قدسیه و پاکیزه دارد. (۱)

پیشوای نهم در سن ۷ سالگی به امامت رسید و هفده سال رهبری شیعیان را به عهده داشت. دوران امامت حضرتش با دو نفر از خلفای ستم پیشه عباسی مامون و معتصم مقارن بود. حضرت جواد علیه السلام در داشتن تمام صفات زیبای اخلاقی و انسانی سرآمد خوبان روزگار بود. پارسایی، علم و دانش و بخشندگی اش موجب شده بود که با القاب جواد، تقی، مرتضی و منتجب شناخته شود. اما در این میان لقب «ابن الرضا» بخاطر شکوه و جلالت امام رضا علیه السلام در میان مردم

شهرت بیشتری داشت و حتی بعد از آن حضرت، مردم امام دهم و یازدهم علیهما السلام را نیز با همین لقب بیشتر می شناختند. امام رضا علیه السلام هنگام خطاب به یگانه فرزندش، بیشتر، از کنیه «ابو جعفر» – که نشانه احترام خاصی است – استفاده می کرد. (۲)

امام محمدتقی علیه السلام که در نوجوانی به مقام رفیع امامت نائل شده بود، در سن ۲۵ سالگی و در عنفوان جوانی به دستور معتصم عباسی و توسط همسر بی وفایش ام الفضل (دختر مامون) در شهر بغداد به شهادت رسید.

حضرت جواد علیه السلام از همسر دیگرش، سمانه مغربیه، دارای چهار فرزند پسر، به نامهای: ابوالحسن امام علی النقی علیه السلام، ابو احمد موسی مبرقع، ابو احمد حسین و ابو موسی عمران؛ و چهار فرزند دختر، به نامهای: فاطمه، خدیجه، ام کلثوم و حکیمه بود. (۳) حکیمه دختر امام جواد علیه السلام همان بانوی با فضیلت و مؤدب است که در هنگام تولد حضرت مهدی علیه السلام در منزل برادر زاده اش امام حسن عسکری علیه السلام حضور داشت و به نرجس خاتون یاری می کرد.

شایسته ترین ترجمان قرآن

امامان معصوم علیهم السلام که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت خدا و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می روند شایسته ترین ترجمان وحی و آشناترین کس به تفسیر قرآن می باشند. بر این اساس اگر بخواهیم کلام وحی را معنا کنیم، اول باید به سراغ امامان معصوم علیهم السلام برویم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «این قرآن، خطوطی است که در میان جلد پنهان است، با زبان سخن نمی گوید و نیازمند مفسر و ترجمان است ... » و سپس

فرمودند: «فنحن احق الناس به؛ ما [امامان معصوم علیهم السلام] برای [تفسیر و ترجمان] قرآن از همه مردم شایسته تریم.» (۴)

امام باقر علیه السلام در معنای آیه «و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم » (۵)؛ فرمود: یعنی «معنی تمام قرآن را جز خداوند و کسانی که راسخ در علم هستند (۶) نمی دانند.» و امام صادق علیه السلام راسخان در علم را چنین معرفی کرد: «نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تاویله؛ ما [اهل بیت] راسخان در علم هستیم و ما تاویل قرآن را می دانیم.»

پیشوای پنجم ضمن گفتار روشنگرانه ای که در مورد امتیازات اهل بیت علیهم السلام بیان فرموده است، به این نکته اشاره کرده، می فرماید: «نحن تراجمه وحی الله؛ (۷) ما مترجمان وحی الهی هستیم.» امام صادق علیه السلام در معنای آیه: «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم »؛ (۸) «ولی این قرآن آیات روشنی است که در سینه دانشوران [و اهل علم] جای دارد.» فرمود: «مقصود از اهل علم که دانش تفسیر قرآن را در سینه خود جای داده اند، امامان معصوم علیهم السلام هستند.» (۹)

با توجه به نکات فوق در این نوشتار سعی شده است که برخی از نکته های تفسیری و مفاهیم قرآنی از سیره و سخن امام جواد علیه السلام استخراج شده و به مبلغان و مخاطبان گرامی عرضه شود، تا با پیروی از شیوه تبلیغی آن حضرت در عرضه مطالب بلند وحیانی، با برخی از معانی آیات الهی نیز آشنا شویم.

ترویج آیات قرآن

حضرت جواد علیه السلام بر این باور بود که آیات الهی باید در جامعه فراگیر شود و تمام مسلمانان در گفتار و رفتار و استدلالهای

روزمره خود از قرآن و معارف بلند آن بهره گیرند، به همین جهت سعی می کرد که در گفتگوها و معاشرت و برخورد با مردم از آیات قرآن استفاده کند. داستان زیر نمونه ای از این حقیقت است.

قاسم بن محسن می گوید: در سفری که به مکه رفته بودم در راه به شخص ضعیف و مستحقی برخورد کردم، از من چیزی خواست و من هم یک قرص نان به او صدقه دادم، سپس به راه خود ادامه دادم، در راه گردباد تندی وزید و عمامه ام را با خود برد. من هر چه تلاش کردم نفهمیدم که به کدام سمت برد. هنگام بازگشت در مدینه به حضور امام جواد علیه السلام رفتم، امام به من فرمود: ای قاسم! عمامه ات را در راه باد با خودش برد؟ گفتم: بلی. امام به خادم خود فرمود: برو عمامه قاسم را بیاور و او عینا عمامه خودم را برایم آورد. من با شگفتی تمام به حضرت عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! این عمامه چگونه بدست شما رسید. امام پاسخ داد: تو در راه به مستمندی صدقه دادی و خداوند احسان تو را پذیرفت و به شکرانه آن، عمامه ات را به تو برگرداند. حضرت جواد علیه السلام در ادامه سخن خویش این آیه را قرائت کرد: «ان الله لا ـ یضیع اجر المحسنین » (۱۰)؛ «خداوند متعال مطمئنا پاداش نیکوکاران را ضایع و تباه نمی سازد (۱۱).»

کودکی در مسند امامت

روزی علی بن اسباط (یکی از شیعیان کوفی) در دوران کودکی امام جواد علیه السلام به حضور آن حضرت شرفیاب شد. او می گوید: من دقیقا به قد و قامت آن بزرگوار خیره شده و قیافه و حرکات و

سکناتش را زیر نظر داشتم تا در موقع مراجعت، شکل و شمایل امام جواد علیه السلام را بهتر برای یارانم در مصر نقل کنم. درست در همین هنگام که با این اندیشه به او نگاه می کردم، آن حضرت نشست و رو به سوی من کرده و گفت: «ای علی بن اسباط! خداوند کاری را که در مسئله امامت کرده، همانند کاری است که در مسئله نبوت انجام داده است. گاهی در قرآن می فرماید: «و آتیناه الحکم صبیا» (۱۲)؛ «ما به یحیای پیامبر علیه السلام در دوران کودکی فرمان [نبوت] دادیم.» و گاهی در مورد انسانها می فرماید: «حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنه » (۱۳)؛ «تا زمانی که به کمال قدرت و رشد عقلی برسد و به چهل سالگی بالغ گردد.» با توجه به این آیات همانگونه که ممکن است خداوند متعال حکمت را به انسانی در کودکی بدهد، در قدرت اوست که آن را در چهل سالگی بدهد.» (۱۴) و به این ترتیب هر گونه شک و شبهه را در مورد امامتش از ذهن علی بن اسباط زائل نمود.

برای توضیح بیشتر نقل روایتی از امام رضا علیه السلام در اینجا مناسب می نماید: روزی صفوان بن یحیی به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشت: قبل از آنکه خداوند متعال فرزندت - حضرت ابوجعفر - را به شما عطا کند، می فرمودید که خداوند به من پسری خواهد بخشید. اینک خداوند متعال او را به شما ارزانی کرد و چشم ما به جمالش روشن شد. حال می پرسیم، - خدای نکرده - اگر خبری شد [و شما از دنیا رفتید!] بعد از شما ما به چه کسی رجوع

کنیم؟ امام رضا علیه السلام به فرزندش حضرت جواد علیه السلام - که پیش رویش ایستاده بود - اشاره کرد. صفوان بن یحیی با کمال تعجب گفت: ایشان که کودکی سه ساله هستند؟! [چطور می شود یک کودک امام باشد؟] امام فرمودند: «و ما یضره من ذلک شی ء قد قام عیسی بالحجه و هو ابن ثلاث سنین؛ کودک بودن او در امامتش مشکل ایجاد نمی کند، عیسی علیه السلام در سه سالگی به حجیت الهی قیام نموده [و به نبوت رسید].» (۱۵)

علی بن اسباط می گوید: روزی به امام جواد علیه السلام عرض کردم: ای مولای من! مردم به کوچکی سن شما ایراد می گیرند و به این جهت از پذیرفتن امامتتان سر باز می زنند. امام در پاسخ فرمودند: چرا آنان این نکته را بر من ایراد می گیرند؟ به خدا سوگند! خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی » (۱۶)؛ «بگو: این راه من است! من و هر کسی که پیرو من باشد، با بصیرت کامل، [همه مردم را] به سوی خدا دعوت می کنیم.»

و غیر از علی علیه السلام در اول اسلام کسی از رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی نکرد. و آن حضرت در آن هنگام ۹ ساله بود و من هم ۹ سال دارم. (۱۷) [که با بصیرت کامل مردم را به سوی خدا هدایت می کنم؟]

سوگندهای قرآن

یکی از مهمترین عوامل پیشرفت جوامع، سوق دادن افراد آن به سوی علم و دانش و تفکر است. قرآن کریم با شیوه های مختلفی انسانها را به تفکر واداشته است. یکی از این شیوه ها، سوگندهای

آن است. معمولا امور مقدس و ارزشمند مورد قسم قرار می گیرند. خداوند متعال در موارد متعددی از کتاب خویش به پدیده های طبیعی جهان آفرینش قسم می خورد؛ و شب و روز و ستاره و خورشید و ماه و امثال آن مورد سوگند خداوند متعال قرار گرفته اند. علی بن مهزیار درباره سوگندهای قرآن از محضر امام جواد علیه السلام نکته ای را نقل کرده است که قابل دقت و بررسی است. او روزی از پیشوای نهم سؤال کرد: سوگندهای قرآن همانند: «و اللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی والنجم اذا هوی » و نظائر اینها برای چه در قرآن مورد قسم قرار گرفته است؟ امام فرمود: خدای تعالی [برای بیداری انسان و تحریک اندیشه و عقل وی] می تواند به هر یک از مخلوقاتش که بخواهد سوگند یاد کند ولی مردم جز به ذات او، به چیز دیگری نباید سوگند یاد کنند. (۱۸)

هدایت گمراهان با آیات الهی

قاسم بن عبدالرحمن به مذهب زیدیه گرایش داشت، اما با شنیدن آیاتی از قرآن که امام جواد علیه السلام بر وی قرائت کرد، با حقیقت آشنا شده و به امامت امام جواد علیه السلام و سائر ائمه اعتقاد پیدا کرد. او در این مورد می گوید: من زمانی به مذهب زیدیه تمایل داشتم تا اینکه به بغداد سفر کردم و مدتی آنجا بودم، در همان ایام روزی در یکی از خیابانهای بغداد، دیدم مردم با شور و شوق وصف ناپذیری به یک نقطه معلومی متوجه هستند؛ بعضی می دوند، بعضی بالای بلندیها می روند، بعضی ایستاده و آنجا را تماشا می کنند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: ابن الرضا! (حضرت جواد فرزند امام رضا علیه السلام) می آید. گفتم: من هم باید

او را ببینم. تا آنکه حضرت جواد علیه السلام سوار بر قاطر نمایان شد. من همچنان که به او خیره شده بودم، پیش خودم گفتم: خداوند گروه امامیه را از رحمت خود دور کند، آنها اعتقاد دارند که پروردگار متعال، اطاعت این جوان را بر مردم واجب گردانیده است! همین که این اندیشه در ذهن من خطور کرد، آن حضرت راهش را به سوی من کج کرد و رو به من کرده، این آیه را قرائت کرد: «ابشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفی ظلال و سعر» (۱۹)؛ [قوم ثمود گفتند:] آیا ما بشری از جنس خود را پیروی کنیم؟ در این صورت ما در گمراهی و جنون خواهیم بود.»

با شنیدن این آیه - که از دل من گواهی می داد - با خود اندیشیدم که: مثل اینکه او ساحر و پیشگو است که از اندیشه های نهانی من خبر می دهد؟ حضرت جواد علیه السلام دوباره مرا خطاب کرده و این آیه را تلاوت فرمود: «ءالقی الذکر علیه من بیننا بل هو کذاب اشر» (۲۰)؛

«آیا از میان ما تنها بر او وحی نازل شده؟! نه، بلکه او آدم بسیار دروغگو و خودپسندی است.» وقتی که متوجه شدم حضرت جواد علیه السلام واقعا از اندیشه های قلبی من خبر می دهد و این برای افراد عادی ممکن نیست، فهمیدم که او ولی خدا و امام مسلمین است. بعد از آن از مذهب زیدیه دست برداشته، اعتقادم ب ه آن بزرگوار کامل شد و به امامت حضرتش اقرار کرده و اعتراف نمودم که او حجت خدا بر مردم است. (۲۱)

پیامبران مرسل

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در تفسیر ذالکفل

– که در آیه ۴۸ سوره ص مورد ستایش خداوند قرار گرفته – می گوید: نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشتم و در آن از نام «ذا الکفل » و اینکه آیا او پیامبر مرسل بود یا نه؟ پرسش نمودم. امام جواد علیه السلام در پاسخ فرمود: خدای متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاد، و سیصد و سیزده نفر از آنان مرسل بودند و «ذو الکفل » یکی از آن مرسلین است که بعد از سلیمان بن داود می زیست، و در میان مردم مانند داود علیه السلام قضاوت می کرد و جز برای خدای عزوجل خشمگین نمی شد و نام شریف او «عویدیا» بود. او همان است که خدای عز وجل در کتاب شریف خود از او نام برده و فرمود: «واذکر فی الکتاب اسمعیل والیسع و ذالکفل کل من الاخیار» (۲۲)؛ «و در این کتاب به یاد آر «اسماعیل » و «یسع » و «ذو الکفل » را که همه از نیکان بودند.»

نامهای خداوند

ابو هاشم جعفری از امام جواد علیه السلام سؤال کرد که معنای واحد چیست؟ حضرت پاسخ داد: اجماع و اتفاق زبانهای مردم به یگانگی و وحدانیت خداوند متعال می باشد، چون خداوند در قرآن کریم می فرماید: «و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله » (۲۳)؛ «و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنانرا آفریده است، قطعا همه آنان خواهند گفت: خدا.» (۲۴)

وی همچنین معنای صمد را – که در سوره توحید آمده است – از امام جواد علیه السلام چنین نقل می کند:

«صمد یعنی بزرگی که تمام موجودات عالم در نیازهای کوچک و بزرگ خود به او مراجعه کرده و محتاج اویند.» (۲۵)

مقابله با تحریف کنندگان قرآن

احمد بن محمد بن سیاری (۲۶) حدود صد و هشتاد و هشت روایت در مورد تحریف قرآن نقل کرده است. وی که فردی غیرقابل اعتماد و در نقل احادیث ضعیف و کذاب می باشد مورد قدح امام جواد علیه السلام قرار گرفت. آن حضرت احمد سیاری را – که در مورد امامت دچار غلو شده بود و احادیثی را در مورد تحریف قرآن جعل می کرد – در نامه های خود تکذیب نموده و ادعاهای او را باطل و بی اساس خواند. (۲۷)

اندیشه های ناب در تفسیر قرآن

امام جواد علیه السلام به عنوان پاسدار حریم وحی از تفسیرهای نابجا و غیر عقلانی آیات قرآن جلوگیری کرده و علماء و دانشمندان را به سوی فهم صحیح آیات راهنمایی می کرد. در اینجا به دو مورد اشاره می کنیم:

۱. روزی در مجلس معتصم، برخی از دانشمندان به آیه ای استناد کرده و یک حکم شرعی صادر نمودند. امام جواد علیه السلام که در آن جلسه حضور داشت خطای آنان را گوشزد نموده و تفسیر صحیح را برای حاضرین ارائه نمود.

محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی در تفسیر خود ماجرای آن مجلس را چنین آورده است: در زمان معتصم عباسی، عوامل خلیفه عده ای دزد را – که راههای عمومی در بین شهرها را برای مسافرین و کاروانهای حج نا امن کرده بودند – دستگیر کرده و از مرکز خلافت در مورد چگونگی مجازات آنان خواستار دستور بودند. خلیفه در مورد این حادثه حساس، مجلس

مشورتی تشکیل داده و از دانشمندان عصر، کیفیت اجرای حد شرعی را در مورد آنان خواستار شد. آنان گفتند: قرآن در این مورد بهترین راهکار است، آنجا که می فرماید: «انما جزاء الذین یحاربون الله

و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض » (۲۸)؛ «کیفر کسانی که با خدا و رسول او به جنگ و محاربه بر می خیزند و در روی زمین در اشاعه فساد تلاش می کنند، این است که: اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر قطع شود و یا اینکه از سرزمین خود تبعید گردند.»

آنان به خلیفه پیشنهاد کردند طبق این آیه، یکی از کیفرهای فوق را در مورد تبهکاران انتخاب کند. معتصم عباسی در همان جلسه از امام جواد علیه السلام نیز نظر خواست. آن حضرت اول از اظهار نظر خودداری کرد، اما وقتی که با اصرار خلیفه مواجه شد، نظر خود را چنین اعلام کرد: اینان در استدلال به آیه خطا کردند. استنباط حکم شرعی از این آیه دقت بیشتری می طلبد و باید تمام جوانب مسئله در نظر گرفته شود و نسبت به جرمهای مختلف کیفرها فرق می کند؛ زیرا این مسئله صورتهای مختلف و احکام جداگانه دارد: ۱. اگر این راهزنان فقط راه را نا امن کرده اند؛ نه کسی را کشته و نه مال دیگری را به غارت برده اند، مجازات آنان فقط حبس است و این همان معنای نفی از ارض است. ۲. اگر راه را ناامن کرده و افراد بی گناهی را کشته اند، اما به مال دیگران تجاوز نکرده اند، مجازات آنان اعدام است. ۳. اگر امنیت را از راههای عمومی سلب کرده، انسانهای بی گناه را کشته و مال مردم را نیز به غارت برده اند، کیفر آنان باید سخت تر باشد؛ یعنی اول دست و

پایشان را به عکس همدیگر قطع می کنند، پس به دار مجازات آویخته می گردند.

معتصم این نظریه را پسندیده و به عامل خود دستور داد، طبق نظر امام جواد علیه السلام عمل کند. (۲۹)

۲. زرقان، یکی از دوستان صمیمی احمد بن ابی داود، قاضی بغداد بود. او می گوید: روزی دوستم احمد را دیدم که از مجلس معتصم – هشتمین خلیفه عباسی – می آید؛ اما خیلی افسرده و ناراحت است. گفتم: چرا این قدر ناراحت و افسرده ای؟ پاسخ داد: امروز در مجلس خلیفه، ابو جعفر ابن الرضا علیه السلام چنان مرا عاجز و درمانده کرد که آرزو کردم، ای کاش بیست سال پیش از این مرده بودم و مثل چنین روزی را نمی دیدم!! گفتم: مگر چه شده؟ گفت: امروز در مجلس خلیفه نشسته بودیم، شخصی را به اتهام دزدی پیش خلیفه آوردند و او به سرقت اعتراف کرد. در این حال، معتصم به دانشمندان و فقهای مجلس رو کرده و گفت: چگونگی اجرای حد الهی بر این دزد را بیان کنید! دست او را چطور قطع کنیم؟

من گفتم: دست دزد را باید از مچ قطع کرد. خلیفه پرسید، به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آنکه دست، انگشتان و کف تا مچ را شامل می شود و خداوند در آیه تیمم فرموده: «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه »؛ «[با خاک پاک تیمم کنید و] از آن، بر صورت [پیشانی] و دستها [تا مچ] بکشید.»

بسیاری از علماء در این نظریه با من موافقت کرده و آن را تایید نمودند. اما عده ای دیگر گفتند: باید دست را از آرنج برید. خلیفه پرسید: به چه دلیل؟ گفتند: به دلیل آیه وضو که می فرماید:

«فاغسلوا وجوهكم و ایدیکم الی المرافق »؛ «[هنگام اقامه نماز] صورت و دستها را تا آرنج بشویید.» خداوند متعال حدود دست را در این آیه تـا آرنـج معین کرده است. برخی نیز فتـوا دادنـد که: بایـد از شـانه، دست را قطع کرد و اسـتدلال می کردنـد که دست از انگشتان تا شانه را شامل می شود.

خلیفه با مشاهده اختلاف آراء در میان فقها متحیر شده و به محمد بن علی علیهما السلام رو کرده و گفت: ای ابا جعفر! در این موضوع شـما چه می گوییـد! او پاسـخ داد: علمـاء گفتارهای خود را بیان کردنـد و شـما شـنیدید؛ مرا از بازگو کردن نظریه ام معاف بدار! خلیفه گفت: شما را به خدا سوگند نظر خود را در این موضوع بیان کنید.

حضـرت جواد علیه السـلام فرمودنـد: اکنون که قسم دادی، به ناچار نظر خود را می گویم: این حدود که علمای مجلس تعیین کردند صحیح نیست، بلکه باید چهار انگشت او، بدون انگشت ابهام، بریده شود.

خلیفه گفت: دلیل شما برای این مدعا چیست؟ محمد بن علی علیهما السلام پاسخ داد:

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرموده است: «السـجود علی سـبعه اعضاء: الوجه والیـدین و الرکبتین والرجلین؛ سـجده با هفت عضو انجـام می شود: پیشـانی، دو [کف] دست، دو زانو و دو [انگشت ابهـام] پا.» ای خلیفه! هرگاه دست را از مـچ، یا از مرفق جـدا کننـد، دیگر دستی برای سـجده بـاقی نمی مانـد؛ در صورتیکه خداونـد متعـال در قرآن می فرمایـد: «و ان المساجـد لله »؛ «مواضع سـجده مخصوص خداوند است.» و هر چه برای خدا باشد بریده نمی شود. معتصم از این اسـتدلال قرآنی شـگفت زده شد و آن را تصدیق نمود. آنگاه دستور

داد انگشتان دزد را طبق نظر محمد بن علی علیهما السلام بریدند. (۳۰)

زرقان در ادامه سخن خود می گوید: ابن ابی داود از آن روز به بعد سخت مضطرب و پریشان احوال بود و با خود می گفت: چرا نظریه او - که قاضی مخصوص خلیفه است - پذیرفته نشد، اما فتوای یک جوان پذیرفته شد و او از شدت حسد بر خود می پیچید، تا اینکه بعد از سه روز پیش معتصم رفته و چنین گفت: نصیحت و خیرخواهی امیرالمؤمنین بر من واجب است و من می ترسم اگر این سخن را نگفته باشم، در روز قیامت در آتش جهنم بسوزم. پرسید: چه می خواهی بگویی؟! ابن ابی داود گفت: وقتی شما مجلسی را مرکب از علماء و فقها تشکیل می دهید، تا امر مهمی از امور دینی مطرح شود و در آن مجلس وزراء، امراء، فرماندهان نظامی، صاحب منصبان کشور، دربانان و خدمتگزاران حضور دارند، گفتگوها و مذاکرات این مجلس را مردم در خارج می شنوند و به همه جا پخش می شود، با این حال شما در چنین جلسه با شکوهی رای فقها را رد کرده و گفته یک مرد جوانی را می پذیرید که عده زیادی به امامت او قائل هستند و آنان او را به مقام خلافت شایسته تر می دانند، این عمل شما موجب می شود که جایگاه محمد بن علی علیهما السلام در میان مردم تقویت شده و حکومت شما تضعیف شود!

هنگامی که خلیفه عباسی سخنان کینه توزانه این قاضی حسود را شنید، رنگش تغییر یافت و به او گفت: خدای متعال به تو جزای خیر دهد که مرا راهنمایی کرده و آگاه ساختی.

سخن چینی ابن ابی داود آنچنان خلیفه

را دگرگون کرده و افکارش را پریشان ساخت که به فاصله چند روز امام جواد علیه السلام را مسموم کرده و به شهادت رساند. (۳۱)

پاورقی ها

۱) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵.

۲) گفتنی است که امام جواد علیه السلام پسری به نام جعفر نداشت تا مکنی به ابو جعفر باشد، اما از آنجایی که آن حضرت شباهت زیادی به جدش امام باقر علیه السلام داشت به ابو جعفر ثانی مشهور گردید.

۳) منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۵۰.

۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

۵) آل عمران/۷.

۶) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۱۸.

۷) کافی، ج ۱، ص ۱۹۲.

۸) عنکبوت/۴۹.

۹) تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۰.

۱۰) توبه/۱۲۰.

۱۱) الخرائج، ج ۱، ص ۳۷۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۷.

۱۲) مریم/۱۲.

۱۳) احقاف/۱۵.

۱۴) کافی، مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی، حدیث ۳.

۱۵) المیزان، ج ۱۴، ص ۵۵.

۱۶) یوسف/۱۰۸.

۱۷) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۸.

۱۸) المیزان، ج ۲۰، ص ۳۰۷.

۱۹) قمر/۲۴.

۲۰) همان/۲۵.

۲۱) کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۱۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۶.

۲۲) المیزان، ج ۱۷، ص ۲۱۶، ذیل آیه ۴۸ سوره ص.

۲۳) زخرف/۸۷.

۲۴) المیزان، ج ۱۸، ص ۱۲۸.

۲۵) المیزان، ذیل سوره توحید.

۲۶) نجاشی در مورد وی می نویسد: وی در زمان امام عسکری علیه السلام از نویسندگان آل طاهر بود. او دارای اعتقادات فاسد و در نقل حدیث ضعیف می باشد. (رجال نجاشی، ص ۸۰). شیخ طوسی نیز احمد سیاری را در کتاب رجال خود، بدون اینکه تایید یا توثیق نماید، در ردیف راویان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به شمار آورده است. (رجال الشیخ، ص ۳۸۴ و ۳۹۷). اما در کتاب فهرست خویش او را شدیدا تخطئه و تضعیف کرده و به اعتقادات نادرست وی اشاره نموده است. (فهرست شیخ طوسی، ص ۲۳).

۲۷) معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۷۳.

۲۸) مائده/۳۳.

۲۹) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۱۵.

۳۰) وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۵۳.

۳۱) تفسیر

عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ جلوه هایی از نور قرآن، ص ۱۳۷.

پرتوی از سیره و سیمای امام جواد

در تاریخ ولادت حضرت امام محمّد تقی، ملقّب به جواد، اختلاف است.

قول مشهور این است که آن حضرت در دهم رجب سال ۱۹۵ قمری در مدینه چشم به جهان گشوده است.

کنیه آن حضرت ابوجعفر و پدر گرامی اش حضرت علی بن موسی الرّضا و مادر بزرگوارش سبیکه، معروف به خیزران است.

دوران زندگی جوادالأئمّه (علیه السلام) مصادف با دوران حکومت مأمون و معتصم عبّاسی بود و معتصم در بغداد تصمیم به قتل آن حضرت گرفت و سرانجام به وسیله أُمّ الفضل، همسر امام و دختر مأمون، آن پیشوای معصوم را در ۲۵ سالگی، مسموم کرد و به شهادت رساند.

زندگانی امام محمّد تقی، جواد الأَئِمّه (علیه السلام)، ادامه راه خطّ و روش پدرش حضرت امام رضا (علیه السلام) بود.

مأمون کوشش می کرد که دل امام را به دست آورد و او را به دارالخلافه نزدیک کند.

او توطئه خود را برای از میان بردن جنبش و حرکت تشیّع در چهارچوب خلافت عبّاسیان همچنان ادامه می داد و هدفش این بود که بین امام و پایگاه مردمی او فاصله اندازد و آن حضرت را از مردم دور سازد، ولی میخواست به طریقی این نقشه را اجرا کند که مردم تحریک نشوند.

مأمون، بر اساس همان نقشه قدیمی، در جامه دوستدار امام ظاهر شد و «امّ الفضل» دختر خود را به ازدواج او درآورد تا از تأیید امام (علیه السلام) برخوردار باشد و اصرار کرد که با کمال عزّت در کاخ مجلّل او زندگی کند.

امّا امام پافشاری می ورزید که به مدینه بازگردد تا نقشه مأمون را در کسب تأیید امام برای پایداری خلافتی که غصب

کرده بود، نقش بر آب سازد و مشروعیّت حکومت او را در دل مردم خدشه دار نماید.

امام جواد (علیه السلام) خطّ پدر بزرگوارش را ادامه داد و به آگاهی فکری و عقیدتی دست یازید، فقیهان را از بغداد و شهرهای دیگر، پیرامون خود، در مدینه فراهم آورد تا با او مناظره کنند و از او بپرسند و از راهنماییهای او بهره برگیرند.

شیخ مفید - رضوان اللّه علیه - گوید: «مأمون، امام جواد را دوست می داشت، زیرا با وجود کمیِ سنّ، شخصی فاضل بود و به درجه والاـ از علم و دانش رسیده بود و در ادب و حکمت و کمال عقل، مقامی داشت که هیچ یک از مشایخ زمان، با او برابری نمیتوانست کرد.» صغر سنّ امام (علیه السلام) از پدیده های اعجازآمیز اوست که در روحیه حاکمان آن زمان اثری فوق العاده گذاشته بود.

وقتی پدر بزرگوارش درگذشت، از عمر امام جواد حدود هشت سال بیش نگذشته بود و در همان سنّ، عهده دار منصب امامت گردید.

امام (علیه السلام) با پایگاههای مردمی طرفدار و مؤمن به رهبری و امامتش به طور مستقیم در مسائل دینی و قضایای اجتماعی و اخلاقی در تماس بود.

وقتی مأمون، امام (علیه السلام) را به بغداد یا مرکز خلافت آورد، امام (علیه السلام) اصرار ورزید تا به مدینه بازگردد، مأمون با این درخواست موافقت کرد و آن حضرت بیشتر عمر شریف خود را در مدینه گذراند.

معتصم از فعّالیّت و کوشش های او برآشفته بود، از این رو، آن حضرت را به بغداد فراخواند و هنگامی که امام (علیه السلام) وارد عراق گردید، معتصم و جعفر، پسر مأمون، پیوسته، توطئه میچیدند و برای قتل

آن بزرگوار حیله می اندیشیدند، تا این که آن حضرت در سال ۲۲۰ هجری در آخر ماه ذیقعده، به شهادت رسید.

از بیشتر روایات چنین برمی آید که وقتی امام رضا (علیه السلام) به درخواست مأمون به خراسان رفت، فرزندش ابوجعفر (امام جواد (علیه السلام)) را در مدینه به جای گذاشت و مأمون پس از بازگشت به بغداد در سال ۲۰۴ هجری امام جواد را به حضور خود فراخواند تا دخترش امّ الفضل را به ازدواج او درآورد، در آن هنگام، امام آن چنان که در روایت شیخ مفید و دیگران آمده است، در آغاز ده سالگی بود.

نویسنده متتبع و معروف، هاشم معروف الحسنی، در کتاب «زندگی دوازده امام» در این باره چنین اظهار نظر می کند: «البته من با وجود اینکه از روایات چیزی در دست ندارم که حکایت از همراه بردن خانواده و فرزند از سوی امام رضا (علیه السلام) به خراسان، داشته باشد بعید می دانم که ایشان را در حجاز جا گذاشته و به تنهایی عازم سفر گردیده باشد، بویژه که خود نسبت به این سفر بدبین بود و وداعش با قبر پیامبر در مدینه و با کعبه در مکّه، وداع کسی بود که امید زیارت مجدّد، نداشت.

فرزند ایشان حضرت جواد (علیه السلام)، با وجود خردسالی، بیم و نگرانی پدر را به هنگام طواف وداع کاملاً درک و احساس می کرد.

همچنانکه من ازدواج ایشان را در این سنِّ اندک با دختر مأمون، پس از گفتگویی که میان مأمون و بنی عبّاس از یک سو و امام جواد و قاضی القضات از سوی دیگر به همین مناسبت جریان یافت بعید می دانم.

ترجیح می دهم که ایشان در خراسان نیز

همراه پدر بودند و جز مرگ امام رضا (علیه السلام)، چیزی ایشان را جدا نکرد.

آن حضرت پس از وفات پدر با خانواده پدری به مدینه بازگشتند و بعد از بازگشت مأمون به بغداد و محکم شدن جای پای او، ایشان را به بغداد فراخواند و به خود نزدیک ساخت و اظهار ارادت و دوستی نمود و دخترش را به ازدواج وی درآورد تا از تهمت ترور پدر ایشان، رهایی یابد که ناگزیر در چنین هنگامی، در سنّی باشند که بتوانند ازدواج کنند.» راویان روایت کرده اند که امام جواد (علیه السلام) پس از ازدواج با دختر مأمون، به اتّفاق همسرش «امّ الفضل» با بدرقه مردم، راهی مدینه گردید و هنگامی که به دروازه کوفه رسید با استقبال پرشور مردم روبه رو گردید، و آن چنان که در روایت شیخ مفید آمده است به دار المسیّب وارد شدند و در آنجا به مسجد رفتند.

در محوّطه این مسجد، درخت سدری بود که هنوز به بار ننشسته بود، حضرت کوزه ای آب خواستند و پای این درخت به وضو پرداختند و سپس برخاسته، نماز مغرب را به جای آوردند و پس از پایان نماز، اندک زمانی به دعا پرداختند و سپس نمازهای مستحبّی خواندند و تعقیبات آن را به جای آوردند و در این هنگام وقتی به سوی درخت سدر بازگشتند، مردم دیدند که این درخت به بار نشسته، در شگفت ماندند و از میوه اش خوردند، میوه شیرین و بدون هسته ای بود، آن گاه امام را وداع گفته و در همان زمان، امام (علیه السلام) راهیِ مدینه شدند و تا هنگامی که معتصم در آغاز سال ۲۲۵

ایشان را به بغداد فراخواند، در آنجا اقامت داشتند؛ از این پس در بغداد بودند تا این که در پایان ذی القعده همان سال، وفات یافتند.

راویان، سالی را که امام، همراه همسرش امّ الفضل از بغداد عازم مدینه شدند و نیز تاریخ سال ازدواجشان را معیّن نکرده اند.

هرچند که روایت شیخ مفید گویای این است که آن حضرت بعد از پیروزی اش بر یحیی بن اکثم در آن مناظره معروف در سنّ نُه سالگی، موفّق به ازدواج با دختر مأمون شد، ولی عبارت مسعودی در کتاب «اثبات الوصیّه» القاگر آن است که امام پس از آن که به سنّ مناسب ازدواج رسید، تن به این کار داد.

در «اعیان الشّیعه» آمده است: آن گاه امام جواد (علیه السلام) از مأمون اجازه رفتن به حجّ خواست و به اتّفاق همسرش از بغداد، قصد مدینه کرد.

پس از عزیمتِ امام جواد (علیه السلام) به مدینه، مأمون در طرطوس وفات یافت و با برادرش معتصم بیعت شد، سپس معتصم، امام جواد (علیه السلام) را فراخواند و ایشان را به بغداد آورد.

بدین گونه میتوان گفت در مورد مدّت اقامت ایشان در مدینه و بغداد و تاریخ ازدواج و وفات ایشان در روایات، مطلب اطمینان بخش و قابل اعتمادی که به طور قطع بتوان برداشت شخصی از آن کرد، وجود ندارد.

آنچه مسلّم است این که ایشان بیشترین دوره زندگی خود را در زمان مأمون طی کرد و در این فاصله در تنگنا قرار نداشت و کنترلی بر او صورت نمی گرفت.

امام، چه در بغداد و چه در مدینه، از این فرصت برای انجام رسالت خود بهره برداری کرد؛ شیعیان نیز در مورد امامت او

اتّفاق نظر داشته و راویان، دهها روایت را در موضوع های مختلف از وی نقل کردهاند.

حضرت جواد الأَئِمّه (علیه السلام) فرموده: هر بنده ای آن گاه حقیقت ایمان خود را کامل می کند که دین خود را بر شهوت های خویش ترجیح دهد، و هلاک نمی شود مگر آن که هوای نفس و شهوتش را بر دینش ترجیح دهد.

نگاهی به سیره ی تبلیغی امام جواد علیه السلام

مقدمه

محمد حاج اسماعیلی

زندگانی سراسر افتخار پیامبر اسلام و ائمه ی هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - از زوایای مختلف قابل بررسی است. روش تبلیغی معصومان علیهم السلام نیز مانند دیگر ابعاد زندگی شان اسوه و الگو به شمار می آید.

وقتی از این زاویه زندگی این بزرگان را مورد مطالعه قرار می دهیم، خود را با وظیفه یی سنگین رو به رو می یابیم؛ زیرا این نورهای پاک لحظه یی از عمل به تکلیف و ابلاغ رسالت الهی غافل نبودند. در سیره ی تبلیغی امام جواد علیه السلام، موارد زیر مهم و در خور تامل می نماید:

۱. تبلیغ از راه مناظره

بارزترین نوع تبلیغ امام جواد علیه السلام مناظره است. مناظره های آن حضرت - که از نخستین روزهای امامتش آغاز شد - وی را در تثبیت جایگاه ولایت و امامت، هدایت حق جویان و آشکار ساختن سستی گفتار ستمگران یاری داد. آن حضرت به دو جهت در عرصه ی مناظره های علمی گام نهاد.

نخست نیاز شیعیان که با توجه به سن اندک آن حضرت در پی کشف جایگاه معنوی اش بودند و دوم خواست مامون و معتصم که اندیشه ی خوار ساختن امام و اثبات الهی نبودن آگاهی های وی در سر می پروراندند.

خلفا می کوشیدند با برپا ساختن مجالس مناظره امامان شیعه را رو در روی برخی از دانشمندان بنام زمان قرار دهند تا

شاید از پاسخ پرسشی باز مانند و جایگاه معنوی شان مورد تردید واقع شود.

اهداف امام علیه السلام در مناظره ها

الف) اثبات امامت خود

امـام جواد علیه السـلام در این مناظره ها پیش از هر چیز در پی اثبات حقانیت خود بود. بر اساس گفته ی مورخان امام – با آن که هفت سال بیش نداشت – در یکی از محافل به سی پرسش پاسخ داد.

ب) رسوا ساختن دروغ پردازان

امام علیه السلام در مناظره چنان رفتار می کرد که نادرستی فضائل ساختگی خلفا آشکار شود.

در یکی از مجلس ها مامون از یحیی بن اکثم خواست پرسشـی مطرح کند. یحیی عرض کرد: یابن رسول الله، بر اساس روایت ها جبرئیل به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله عرض کرد: یا محمد، خداوند سلامت می رساند و می فرماید از ابوبکر بپرس آیا از ما خشنود است؟ زیرا من از وی راضی ام؛ در این باره چه می فرمایید؟

امام علیه السـلام فرمود: فضل ابوبکر را انکار نمی کنم، ولی آن که این خبر را روایت کرده باید به خبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع فرمود توجه کند. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

لقد کثرت الکذابه علی ...

دروغ گویان بر من بسیار شده اند و نسبت دروغ بر من فزونی یافته است. پس هر که بر من دروغ ببندد، خداوند نشیمن گاهش را از آتش پر می سازد. چنانچه حـدیثی برایتان آوردنـد، آن را به کتاب خـدا و سـنت من عرضه کنید؛ هر چه با آن موافق بود بپذیرید و آنچه مخالف بود رها سازید، خداوند می فرماید:

«ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه من حبل الورید»

به تحقیق ما انسان را آفریدیم و می دانیم آنچه نفس به او وسوسه می کند و ما از رگ گردن به وی نزدیک تریم.

روایتی که شما ذکر کردید،

نشان می دهد خشنودی یا ناخشنودی ابوبکر بر حضرت حق پوشیده بود و این نزد عقل محال و ممتنع است »

۲. تبلیغ عملی علیه حکومت مامون

مامون امام علیه السلام را بسیار احترام می نهاد و دخترش ام الفضل را، به رغم مخالفت های گوناگون به عقد وی درآورد. این برخوردها هرگز امام را به دستگاه خلافت خوش بین نساخت. او خلیفه را ستمگر می شمرد و اندیشه ی مخالفت با آن را در سر می پروراند. بنابر این، در نخستین فرصت به بهانه ی حج سمت مدینه رهسپار شد و در آن دیار اقامت گزید. حسین مکاری می گوید: هنگامی که حضرت محمد تقی علیه السلام نزد خلیفه جایگاهی والا داشت، وارد بغداد شدم و به دیدار وی شتافتم. چنان می اندیشیدم که حضرت دیگر به مدینه باز نخواهد گشت. چون این امر را به خاطر آوردم، امام علیه السلام سر فرو افکند. اندکی بعد سربلند کرد و در حالی که رنگ مبارکش زرد شده بود، فرمود: حسین، نان جو و نمک نیم کوب در حرم رسول الله صلی الله علیه و آله از آنچه مشاهده می کنی برایم بهتر است.

۳. پدید آوردن حوزه ی علمی

پرورش دانش پژوهان روشن بین نیز در شمار روش های تبلیغی امام نهم علیه السلام جای دارد. آن حضرت ضمن پاس داری از حوزه یی که امام صادق علیه السلام بنیان نهاده بود، دویست و هفتاد شاگرد تربیت کرد که گروهی از آنان نیز از شاگردان امام هشتم شمرده می شدند.

۴. اعزام نماینده

امام نهم علیه السلام برای خنثا ساختن تبلیغات شوم بنی عباس و ارائه ی اسلام راستین به مردم، نمایندگانی به مناطق مختلف گسیل می کرد. این نمایندگان، کارگزاران امام علیه السلام شمرده می شدند و در مراکزی چون

اهواز، همدان، سیستان، بست، ری، بصره، واسط، بغداد، کوفه و قم زمینه ی اتحاد شیعیان و پیوند آن ها با معصوم را فراهم می آوردند.

امام علیه السلام همچنین به پیروانش اجازه می داد درون دستگاه حکومت نفوذ کنند و پست های حساس را در دست گیرند. «محمد بن اسماعیل بن بزیع » و «احمد بن حمزه قمی » از این فرصت بهره بردند و با رسیدن به موقعیت های ممتاز حکومتی در مسیر خدمت به دین و دین داران گام برداشتند.

«حسین بن عبدالله نیشابوری » حاکم «بست » و «سیستان » و «حکم بن علیا اسدی » حاکم «بحرین » نیز از یاران حضرت شمرده می شدند و خمس دارایی شان را نزد وی گسیل می کردند.

پی نوشت ها:

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، انتشارات هجرت، ج ۲، ص ۵۷۷.

ق / ۱۶.

سیره ی پیشوایان، مهدی پیشوایی، انتشارات توحید، ص ۵۵۲.

منتهی الآمال، ص ۵۸۲.

امام الجواد من المهد الی اللحد، سید محمد کاظم قزوینی، ص ۸۹.

سیره ی پیشوایان، ص ۵۵۹.

حکومت و سیاست در سیره امام جواد (ع)

حکومت و سیاست در سیره امام جواد (ع)

شیعیان به طور عام خصوصاً علویان که امامان شیعه در رأس آنها بودند، در عصر خلفای بنی امیه و عصر خلافت منصور و مهدی عباسی، در بدترین حالت به سر می بردند، و قیام های شیعی یکی پشت سر دیگری توسط دستگاه حاکم سرکوب می شد. و به طور کلی شیعه بودن جرم بزرگی بود که به واسطه آن، کشتن و زندان و مصادره اموال و ویرانی خانه های شیعیان، برای دستگاه خلافت امر مشروع و قانونی بود، و امامان شیعه نیز در حال تقیه به سر می بردند، و ارتباط های سیاسی با شیعیان به شکل پنهانی انجام می گرفت. اما بعد از امام کاظم علیه السلام که فعالیت های سیاسی زیر پرده امامان علیهم السلام کم کم به ثمر می رسید، شیعه توانست ابراز وجود نماید و جمعیتشان رو به فزونی گرفت. پس از گذشت سالیان درازی که شیعیان نمی توانستند در مورد امامت امامان ابراز عقیده نمایند، هم اکنون عظمت و منزلت ائمه علیهم السلام نزد مردم تا بدان جا رسیده بود که خلفای عباسی دیدند، نمی توانند به طور علنی و بی پرده عواطف مردم را برانگیزند، و احساساتشان را جریحه دار سازند و به ائمه علیهم السلام آسیب برسانند و از طرف دیگر نمی توانستند امامان را به حال خود واگذارند، تا آزادانه و

مطابق خواست و اراده خود هر چه می خواهند بکنند، از این رو مناسب دیدند در برابر امامان، سیاست جدیدی اتخاذ نمایند.

بعد از شهادت امام رضا علیه السلام مأمون به جهت

رسیدن به مقاصد، راه خود را ادامه داد، و توطئه خود را علیه حرکت تشیع و موقعیت اجتماعی آن، که حکومت عباسیان را تحت تأثیر قرار داده بود، ادامه داد. مأمون که بالای سر هر کسی یک خبرچین داشت، و کنیزکان خود را برای جاسوسی به هر که می خواست هدیه می داد و ازدواج دخترش ام حبیبه با امام رضا علیه السلام و دختر دیگرش ام الفضل با امام جواد علیه السلام نیز بیشتر به منظور اطلاع یابی و جاسوسی بود، او با این خصوصیات قطعاً از حرکت های شیعی بعد از امام رضا علیه السلام و ارتباط شان با امام جواد علیه السلام مطلع بود، و به توانایی حضرت جواد علیرغم خردسالی نسبت به پاسخ تمامی مسایل دقیق و مشکل کاملاً آگاهی داشت.

سازش مأمون با امام هشتم علیه السلام رهبر و مقتدای شیعیان میزان نفوذ و توان این فرقه را در صحنه های فکری و سیاسی بالا برد، مقر حضرت رضا علیه السلام به خراسان و شبکه وکلای آن حضرت و حضرت جواد علیه السلام در نواحی و نقاط مختلف مملکت اسلامی، موجب شد که شیعیان بتوانند ابراز وجود نمایند، و ارتباطات سیاسی خود را مستقیماً در مقر حج در مدینه و مکه با خود امام جواد و یا با وکلای آن حضرت برقرار نمایند. شیعیان امام جواد علیه السلام در بغداد و مداین، سواد عراق و در مصر در صحنه ظاهر شدند، خراسان و ری به صورت دو مرکز بزرگ شیعی درآمد، اینان علاوه بر ارتباط با وکلای امام خود نیز در سفر حج در مدینه و مکه به دیدار امام می شتافتند، بدین ترتیب ارتباط خود را با

امام حفظ می کردند. قم یکی از مراکز اصلی شیعه بود، و در دوران امامت امام جواد علیه السلام ارتباط خود را با آن جناب حفظ کرده بود، و در عین حال در آن زمان مردم قم با عاملان حکومتی که از طرف مأمون می آمدند، مخالفت می کردند، و درگیری هایی را به وجود آوردند، که موجب آن درخواست کاهش خراج و مالیات بود که از طرف حکومت پذیرفته نشد، تا این که با لشکرکشی مأمون توسط علی ابن هشام سرکوب گردید، ولی باز هم به طور پراکنده برای مدتی ادامه داشت. و همچنین در فارس و اهواز و خراسان و سیستان، تشکل های شیعی کم کم علنی و ارتباطات خود را مستقیماً با امام علیه السلام در سفر حج و یا توسط وکلای آن حضرت برقرار می کردند.

مأمون عباسی که سیاستمدارترین، زیرک ترین و دور اندیش ترین عباسیان است، خود را در چهره حامی علم و مدافع آزادی بیان و احترام به عقاید ظاهر می ساخت، و این به هدف آنان برای ماندنشان بر اریکه قدرت کمک می کرد. این پوشش مزورانه، نیرنگ ها و گمراهی های بسیاری را در خود نهفته داشت. و نتیجه آن عبارت بود از محو بسیاری از حقایقی که با سیاست حکام و منافعشان سازگاری نداشت.

همانطور که امام رضا علیه السلام را ولیعهد خود قرار داد و به نام او سکه زد، و دخترش را به عقد آن حضرت درآورد، نسبت به امام جواد علیه السلام نیز همان نیرنگ سیاسی را به کار برد، و در سال ۲۱۱ هجری امام جواد علیه السلام را از مدینه به بغداد آورد، تا فعالیت های فکری و سیاسی او را زیر نظر بگیرد، و

هرگاه زیان و خطری را از ناحیه وی احساس کند، فوراً راهها را بر وی ببندد، و روابط او را با شیعیانش قطع کند و نیز آرزو داشت که با نیرنگ ها و شیوه هایش با فریب دادن امام و یا تهدید او در آینده آن حضرت را جلب و جذب کرده و داعی و مبلغ خود و دولتش بگرداند. جلب خوش بینی شیعیان نسبت به خود، و مبراء نشان دادن خود از مسموم کردن امام هشتم علیه السلام یکی دیگر از هدف های مأمون بود که دنبال می کرد و می خواست برای مردم تثبیت کند که او هیچ گونه منافاتی بین خط امام و روش خود به عنوان سلطان و حاکم نمی بیند.

مأمون، معاصر امام جواد علیه السلام بود، و امام بخش بزرگی از زندگانی خود را همزمان با او به سر برد. مأمون به منظور کسب پیروزی نهایی و قطعی بر اندیشه شیعی امامی، چه در زمان امام هشتم و چه در زمان امام جواد کوشش های فراوانی را به عمل آورد. او پس از آن که اشتباه گذشتگانش را نسبت به رفتار با ائمه اهلبیت تجربه کرده، سعی نمود که با آنان با روش نو، و در نوع خود بی نظیر که در پس آن نیرنگ سخت تر و توطئه بزرگتر نهفته بود، رفتار کند. تشکیل جلسات، مباحثه های علمی، و دعوت از فقها و متکلمین و عالمان نامدار، برای بحث و جدل علمی، بدین منظور بود که چه امام رضا و چه امام جواد علیهماالسلام را که خردسال هم بود، حداقل در یک مسئله علمی شکست دهند، و بدین وسیله لیاقت، محبوبیت و وجهه مذهبی و مردمی آنها را زیر

سؤال برد، و بـا شـکست امـام، در مسـئله امامت، مـذهب تشـیع از مبنا سـقوط کنـد، و برای همیشه سـتاره شـیعه و امامان شـیعه خاموش گردد، و بـدین ترتیب بزرگترین منبع و مصـدر مشـکلات و خطراتی که مأمون و دیگر حاکمان غاصب را تهدیـد می کنند، از میان بردارد و می گفت: چیزی از این که منزلت او کاسـته شود، نزد من محبوبتر نیست. بعد از شـهادت امام رضا علیه السلام نیز این مرد به جهت رسیدن به مقاصد، راه خود را ادامه داد، و توطئه خود را علیه حرکت تشیع و موقعیت اجتماعی آن، که حکومت عباسیان را تحت تأثیر قرار داده بود، ادامه داد. مأمون که بالای سر هر کسی یک خبرچین داشت، و کنیزکان خود را برای جاسوسـی به هر که می خواست هـدیه می داد و ازدواج دخترش ام حبیبه بـا امـام رضا علیه السـلام و دختر دیگرش ام الفضل با امام جواد علیه السلام نیز بیشتر به منظور اطلاع یابی و جاسوسی بود، او با این خصوصیات قطعاً از حرکت های شیعی بعـد از امـام رضـا علیه السـلام و ارتبـاط شـان با امام جواد علیه السـلام مطلع بود، و به توانایی حضـرت جواد علیرغم خردسالی نسبت به پاسخ تمامی مسایل دقیق و مشکل کاملاً آگاهی داشت.

امـام برخلاف انتظار مأمون، فعالیت های خود را بسـیار دقیق و حساب شـده انجام می داد، و در هر زمینه ای که فرصت فعالیت بود، فعالیت می کرد، حتی مانـدن در بغـداد برایش مشـکل تمام می شـد، به قصـد زیارت خانه خـدا از بغـداد بیرون شـد و در برگشت در مدینه ماند، تا از مراقبت و تسلط مأمون به دور باشد، و نقشه های او را خنثی کرد

اما وقتی که معتصم برادر مأمون به خلافت نشست به عبدالملک ابن زیاد نوشت: تقی و ام الفضل را به سوی او بفرستد و دوباره امام جواد علیه السلام را به بغداد آورد، تا شخصاً حرکت های امام را زیر نظر بگیرد. اما امام علیرغم تلاش ها و حیله های مأمون و معتصم روز به روز نفوذ و عظمت و محبوبیت بیشتری می یافت و در میان مردم ریشه می دوانید، به گونه ای که برای نظام حاکم هراس آور بود با آن که خردسال بود، انگشت نما شده و موافق و مخالف و دوست و دشمن به علم و فضل او معترف شدند، مردم شیفته جمال او بودند، وقتی که در خیابان های بغداد راه می رفت، مردم بر فراز تپه ها و بلندی ها می رفتند تا جمال او را ببینند و دیدن او برای آنان رویداد مهم به حساب می آمد.

وجود امام جواد علیه السلام با آن سن کم، در مقام امامت که مسؤولیت های رهبری را به عهده داشت، به خودی خود برای نظام حاکم خطرناک بود، مأمون حزم و احتیاط نموده و برای مقابله با هر رویداد ناگهانی احتمالی، آمادگی لازم را اتخاذ می کرد و لذا برای فرو خواباندن خشم و اعتراض شیعیان علیه خود، همانطور که امام رضا علیه السلام را ولیعهد خود قرار داد و به نام او سکه زد، و دخترش را به عقد آن حضرت درآورد، نسبت به امام جواد علیه السلام نیز همان نیرنگ سیاسی را به کار برد، و در سال ۲۱۱هجری امام جواد علیه السلام را از مدینه به بغداد آورد، تا فعالیت های فکری و سیاسی او را زیر نظر بگیرد، و هرگاه زیان و خطری

را از ناحیه وی احساس کنـد، فوراً راهها را بر وی ببندد، و روابط او را با شـیعیانش قطع کند و نیز آرزو داشت که با نیرنگ ها و شیوه هـایش بـا فریب دادن امـام و یا تهدیـد او در آینـده آن حضـرت را جلب و جـذب کرده و داعی و مبلغ خود و دولتش بگرداند. جلب خوش بینی شـیعیان نسبت به خود، و مبراء نشان دادن خود از مسموم کردن امام هشتم علیه السلام یکی دیگر از هـدف هـای مـأمون بود که دنبال می کرد و می خواست برای مردم تثبیت کنـد که او هیـچ گونه منافاتی بین خط امام و روش خود به عنوان سلطان و حاکم نمی بیند.

تلاـش هـای مـأمون برای کاسـتن از وجهه و لیـاقت و محبوبیت امام جواد علیه السـلام به جایی نرسـید و برای نیرنگ خواسـت دخترش را به عقد امام درآورد. مأمون که در زیرکی و شـعور سیاسـی کم نظیر بود، با تزویج دخترش به امام جواد علیه السلام همان هدفی را دنبال می کرد که در مورد سپردن ولایتعهدی به امام هشـتم علیه السـلام و ازدواج دخترش با آن حضرت دنبال می کرد. زیرا شـیعیان و علویان در آن زمان نیروی عظیمی را تشـکیل می دادند، و مأمون تنها از همین ها می ترسید، از این رو بـا ازدواج دختر خود بـا آن حضـرت که زعیم و پیشوای اهـل بیت و شـیعیان بود می خواست شـعله هـای انقلابـات را خاموش سازد.

امـا امـام برخلاـف انتظـار مـأمون، فعـالیت های خود را بسـیار دقیق و حساب شـده انجام می داد، و در هر زمینه ای که فرصـت فعالیت بود، فعالیت می کرد، حتی ماندن در بغداد برایش مشکل تمام می شد، به قصد زیارت خانه خدا از بغداد بیرون شد

و در برگشت در مدینه ماند، تا از مراقبت و تسلط مأمون به دور باشد، و نقشه های او را خنثی کرد اما وقتی که معتصم برادر مأمون به خلافت نشست به عبدالملك ابن زیاد نوشت: تقی و ام الفضل را به سوی او بفرستد و دوباره امام جواد علیه السلام را به بغداد آورد، تا شخصاً حرکت های امام را زیر نظر بگیرد. اما امام علیرغم تلاش ها و حیله های مأمون و معتصم روز به روز نفوذ و عظمت و محبوبیت بیشتری می یافت و در میان مردم ریشه می دوانید، به گونه ای که برای نظام حاکم هراس آور بود با آن که خردسال بود، انگشت نما شده و موافق و مخالف و دوست و دشمن به علم و فضل او معترف شدند، مردم شیفته جمال او بودند، وقتی که در خیابان های بغداد راه می رفت، مردم بر فراز تپه ها و بلندی ها می رفتند تا جمال او را ببینند و دیدن او برای آنان رویداد مهم به حساب می آمد.

بدینسان نفوذ اجتماعی و محبوبیت آن حضرت، علیرغم توطئه های خلافت گسترده می شد، که دستگاه خلافت را به وحشت انداخته بود، زیرا می دیدند امام توانسته است آن چه را که به عقیده حکومت برای او نقطه ضعف به شمار می رفت، نقطه قوت خود قرار داده و حتی در میان رجال دولتی نفوذ کرده است. مردی از بنی حنیفه از اهالی سیستان گوید: سالی در سفر حج همراه با امام جواد علیه السلام بودم، روزی که با هم سر سفره بودیم و عده ای از درباریان معتصم نیز حضور داشتند، عرض کردم که حاکم ما مردی است که دوستدار شما اهل بیت است، و در دیوان او

برای من مالیاتی مقرر شده است به او نامه بنویسید که به من نیکی کند، فرمود: من او را نمی شناسم، گفتم از دوستان شما است. پس نوشت بسم الله الرحمن الرحیم، رساننده این نامه، مذهب و مرام جمیل از تو یاد می کند، عمل مفید برای تو آنست که به مردم نیکی کنی. وقتی وارد سیستان شدم و نامه را به حاکم دادم، آن را گرفته به چشم مالید و پرسید مشکل شما چیست؟ گفتم: در دیوان شما مالیاتی سنگینی برای من مقرر شده است، دستور داد آن مالیات را از من بردارد و گفت: تا من حاکمم مالیات پرداخت نکن.

حضرت امام جواد علیه السلام پایه های امامت را استوار ساخت و خط وصایت و رهبری را در اهل بیت حفظ کرد، لیاقت و برازندگی خود را برای امامت امت به اثبات رساند، مناظرات آن حضرت با متکلمین و فقها از جمله یحیی ابن اکثم که از بزرگان فقها بود و تفوق آن حضرت بر حریفانش در رشته های علوم، به جای آن که از پاسخ ناتوان بماند و منظور دستگاه خلافت برآورده شود، وسایل گسترش پیام اهل بیت علیهم السلام و نفوذ آنان را فراهم نمود، و بی لیاقتی و عدم کفایت خلفای زمانشان را برای مردم به اثبات رساند و پرده های فریب و تزویر را از چهره های آنان بالا زد، و این خطر بزرگی برای آنان بود و به خصوص در زمینه سیاسی اثر حتمی داشت.

از آن که در آن مجلس برخی از دربارنشینان معتصم بودند، امام علی الظاهر تجاهل می کند که او را نمی شناسم، تا آسیبی به او نرسد، آنگاه با چند جمله ای موعظه گونه منظورش را

می نویسد، ولی نفوذ و تأثیرش به آن اندازه است که حاکم سیستان به عنوان یک مرید دلباخته، فرمان امام را اجرا می نماید. در مورد مبارزات ائمه معصومین علیهم السلام با دستگاه حاکمه می توان گفت: همه زندگی آنان طبیعت مبارزاتی داشته است به صورتی که تمام کلمات، و حرکات و جهت گیری ها و سیره و روش زندگی آنان حتی اکل و شرب، (خوردن و آشامیدن) مشی و رکوب، (راه رفتن و سوار شدن) و رنگ لباس و القاب و نقش انگشترشان، معنادار و پر از رمز و راز بوده است. حضرت امام جواد علیه السلام جمله «نعم القادر الله» را برای نقش انگشتر خود انتخاب کرده بود که با این انتخاب در واقع تمامی مظاهر سرکشی و ستم عباسیان را محکوم می نماید، آنان که به آخرین آرمان های شان رسیده بودند که عبارت بود از مستحکم نمودن پایه های حکومت و سلطنتشان به طوری که دیگر هیچ نیرویی توان ایستادن در برابر جبروت و سرکشی آنان نداشته باشد.

حضرت امام جواد علیه السلام پایه های امامت را استوار ساخت و خط وصایت و رهبری را در اهل بیت حفظ کرد، لیاقت و برازندگی خود را برای امامت امت به اثبات رساند، مناظرات آن حضرت با متکلمین و فقها از جمله یحیی ابن اکثم که از بزرگان فقها بود و تفوق آن حضرت بر حریفانش در رشته های علوم، به جای آن که از پاسخ ناتوان بماند و منظور دستگاه خلافت برآورده شود، وسایل گسترش پیام اهل بیت علیهم السلام و نفوذ آنان را فراهم نمود، و بی لیاقتی و عدم کفایت خلفای زمانشان را برای مردم به اثبات رساند و پرده های فریب و تزویر را

از چهره های آنان بالا زد، و این خطر بزرگی برای آنان بود و به خصوص در زمینه سیاسی اثر حتمی داشت. دستگاه خلافت می خواست، کرامت و فضیلت و شخصیت امام را مخفی نگه داشته، و یا به کلی محو کنند، تا مردم مجذوب او نگردند اما تکیه بر ترور شخصیت و مسخ تقدس و کرامت او، نتیجه برعکس داد، تا آن که با خوراندن زهر به طور مخفیانه و حذف فیزیکی توانستند خود را از خطرات که چه بسا حکومت شان نمی توانست در برابر آن مقاومت کند، نجات دهند.

پی نوشت ها

۱- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ج ۲ ص ۲۱۲ به نقل از الغیبه: ص ۲۱۲

۲- همان، ص ۱۳۳/ زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام: عاملی، جعفر مرتضی، ترجمه: سید محمد حسینی، چاپ هفتم، قم انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۳و ر. ک: گسترش تشیع در ری و تاریخ تشیع در ایران: ص ۱۲۵ ۱۲۴

۳- زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام، عاملی، صص ۷۵ ۷۴.

۴- همان.

۵- همان، ص ۷۶۶۹.

۶- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۳.

۷ – زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام، عاملی، ص ۱۱۷.

۸- همان.

۹- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۸۲.

۱۰- بحارالانوار، مجلسی، ج ۵۰، ص ۸۷ ۸۵.

۱۱- ارشاد، شیخ مفید، صص ۳۲۰ ۳۱۹، انتشارات بصیرتی، قم

فضائل

فضائل و مناقب و علوم

۱ – ذکر مجلس مأمون

علامه مجلسی و دیگران فرموده اند که سن شریف حضرت جواد علیه السلام در وقت وفات پدر بزرگوارش نه سال و بعضی هفت نیز گفته اند و در هنگام شهادت حضرت امام رضا علیه السلام آن جناب در مدینه بود و بعضی از شیعیان از صغر سن در امامت آن جناب تأملی داشتند تا آنکه علما و افاضل و اشراف و اماثل شیعه از اطراف عالم متوجه حج گردیدند و بعد از فراغ

از مناسک حج به خدمت آن حضرت رسیدند و از وفور مشاهده معجزات و کرامات و علوم و کمالات اقرار به امامت آن منبع سعادات نمودند و زنگ و شک و شبهه از آیینه خاطرهای خود زدودند حتی آنکه شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند که در یک مجلس یا در چند روز متوالی سی هزار مسأله از غوامض مسائل از آن معدن علوم و فضائل سؤال کردند و از همه جواب شافی شنیدند. (۱۰)

و

چون مأمون را بعد از شـهادت حضـرت امام رضا علیه السلام مردم بر زبان داشتند و او را هدف طعن و ملامت می ساختند می خواست که به ظـاهر خود را از آن جرم و خطا بیرون آورد چون از سـفر خراسان به بغـداد آمـد نامه ای به خـدمت امام محمّد تقی علیه السـلام نوشت به اعزاز و اکرام تمام آن جناب را طلبید. چون آن حضرت به بغداد تشریف آورد پیش از آنکه مأمون آن جناب را ملاقات کند روزی به قصد شکار سوار شد در اثناء راه به جمعی از کودکان رسید که در میان راه ایستاده بودند و حضـرت جواد علیه السـلام نیز در آنجـا ایسـتاده بود، چون کودکان کوکبه مأمون را مشاهـده کردنـد پراکنـده شدنـد مگر آن حضـرت که از جـای خود حرکت نفرمود و بـا نهـایت تمکین و وقـار در مکـان خود قرار داشت تـا آنکه مأمون به نزدیک آن حضـرت رسـید و از مشاهده انوار امامت و جلالت و ملاحظه آثر متانت و مهابت آن حضرت، متعجب گردیده و عنان کشید و پرسـید که ای کودک! چراماننـد کودکان دیگر از سـر راه دور نشدی و از جای خود حرکت ننمودی؟ حضـرت فرمود که ای خلیفه! راه تنگ نبود که بر تو گشاده گردانم و جرمی و خطایی نداشـتم که از تو بگریزم و گمان ندارم که بی جرم، تو کسـی را در معرض عقوبت درآوری.

از استماع این سخنان تعجب مأمون زیاد گردید و از مشاهده حسن و جمال او دل از دست داد، پس پرسید که ای کودک! چه نام داری؟ فرمود: محمّد نام دارم، گفت: پسر کیستی؟ فرمود: پسر

علی بن موسی الرضا علیه السلام. مأمون چون نسب شریفش را شنید تعجبش زایل گردید و از استماع نام آن امام مظلوم که او را شهید کرده بود منفعل گردید و صلوات و رحمت بر آن حضرت فرستاد و روانه شد.

چون به صحرا رسید نظرش بر درّاجی افتاد (بازی) از پی او رها کرد آن (باز) مدتی ناپیدا شد چون از هوا برگشت ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز بقیه حیاتی در آن بود، مأمون از مشاهده آن حال در شگفت شد و آن ماهی را در کف گرفت و معاودت نمود چون به همان موضع رسید که در هنگام رفتن حضرت جواد علیه السلام را ملاقات کرده بود باز دید که کودکان پراکنده شدند و حضرت از جای خود حرکت نفرمود. مأمون گفت: ای محمّد! این چیست که در دست دارم؟ حضرت به الهام ملک علام فرمود که حق تعالی دریایی چند خلق کرده است که ابر از آن دریاها بلند می شود و ماهیان ریزه با ابر بالا می روند و بازهای پادشاهان آن را شکار می کنند و پادشاهان آن را در کف می گیرند و سلاله نبوت را به آن امتحان می نمایند. مأمون از مشاهده این معجزه تعجبش افزون شد و گفت: حقا که تویی فرزند امام رضا علیه السلام و از فرزند آن بزرگوار این عجایب و اسرار بعید نیست، پس آن حضرت را طلبید و اعزاز و اکرام بسیار نمود و اراده کرد که امّ الفضل دختر خود را به آن حضرت تزویج نماید. از استماع این قضیه بنی عباس به فغان آمدند و نزد مأمون جمعیت کردند و گفتند خلعت خلافت

که اکنون بر قامت بنی عباس درست آمد• و این شرف و کرامت در ایشان قرار گرفته چرا می خواهی که از میان ایشان به در بری و بر اولاد علی بن ابی طالب قرار دهی با آن عداوت قدیم که در میان سلسله ما و ایشان بوده است و آنچه در حق امام رضا علیه السلام کردی خاطرهای ما همیشه از آن نگران بود تا آنکه مهم او کفایت شد. مأمون گفت: سبب آن عداوت پدران شما بودند اگر ایشان خلافت ایشان را غصب نمی کردند عداوتی در میان ما و ایشان نبود و ایشان سزاوارترند به امامت و خلافت از ما. ایشان گفتند: این کودکی است خردسال و هنوز اکتساب علم و کمال ننموده است اگر صبر کنی که او کامل شود بعد از آن به او مزاوجت نمایی انسب خواهد بود. مأمون گفت: شما ایشان را نمی شناسید، علم ایشان از جانب حق تعالی است و موقوف بر کسب و تحصیل نیست و صغیر و کبیر ایشان از دیگران افضلند و اگر خواهید شما را معلوم شود علمای زمان را جمع کنید و با او مباحثه نمایید. ایشان یحیی بن اکثم را که اعلم علمای ایشان بود و در آن وقت قاضی بغداد بود اختیار کردند و مأمون مجلسی عظیم ترتیب داد و یحیی بن اکثم و سایر علما و اشراف را جمع کردند پس مأمون امر کرد که صدر مجلس را برای آن حضرت فرش کردند و دو متکا برای آن حضرت نهادند. (۱۱)

شیخ مفید فرموده: پس حضرت جواد علیه السلام تشریف آورد در حالی که هفت سال و چند ماه از سن شریفش

گذشته بود و در موضع خود بین المسورتین نشست و یحیی بن اکثم مقابل آن حضرت نشست و مردم هم هر کدام در مرتبه خود نشستند و جای مأمورا را پهلوی حضرت جواد علیه السلام قرار دادند. پس یحیی خواست به جهت امتحان آن حضرت مسأله سؤال کند اول رو کر به مأمون و گفت: یا امیرالمؤمنین! رخصت می دهی از ابوجعفر مسأله سؤال کنم؟ مأمون گفت: از خود آن جناب دستور بطلب یحیی از آن حضرت اذن طلبید، حضرت فرمود: مأذونی، بپرس اگر خواهی. یحیی گفت: فدایت شوم چه می فرمایی در حق کسی که محرم بود و قتل صید کرد؟ حضرت فرمود: در حل کشت او را یا در حرم، عالم بود یا جاهل، از روی عمد کشت یا از خطا، آزاد بود یا بنده، صغیر بود یا کبیر، این ابتداء صید بود یا از کبار آن، این محرم اصرار دارد یا پشیمان شده، در شب بود صید آن یا در روز، احرام عمره او است یا احرام حج او؟ یحیی از شنیدن این فروع در تحیر ماند و هوش از سرش به در رفت و عجز از صورتش ظاهر شد و زبانش در تلجلج افتاد. این وقت بر حضار مجلس امر واضح شد، پس مأمون حمد کرد خدا را و گفت: آیا دانستید الان آنچه را که منکر بودید؟ پس رو کرد به آن حضرت و گفت: آیا خطبه می کنی؟ فرمود: بلی، عرض کرد: پس خطبه تزویج دخترم ام الفضل را از برای خود بخوان چه آنکه من شما را برای دامادی خود پسندیدم اگرچه گروهی از این وصلت کراهت دارند و دماغشان به

خاک مالیده خواهد شد، پس حضرت شروع کرد به خواندن خطبه نکاح و فرمود:

(اَلْحَمْدُللّهِ اِقْرارًا بِنِعْمَتِه وَ لا اِله اِلاّ اللّهُ اِخْلاصا لِوَحْدانِیَّتِهِ وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ سَیِّدِ بَرِیَّتِهِ وَ اْلاَصْفِیآء مِنْ عِتْرَتِه. اَمّا بَعْدُ: فَقَدْ کانَ مِنْ فَضْلِ اللّهِ عَلَی اْلاَنامِ اَن اَغْناهُمْ بِالْحلالِ عَنِ الْحَرامِ فَقالَ سُبْحانَهُ: وَاَنْکِحُوا اْلاَیامی مِنْکُمُ وَ الصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ اِمائِکُمْ اَنْ یَکُونُوا فُقَرآءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ.) (۱۲)

پس حضرت با مأمون صیغه نکاح را خواند و ام الفضل را تزویج کرد و صداق آن را پانصد درهم جیاد موازی مهر جده اش حضرت فاطمه سلام اللّه علیها قرار داد و چون صیغه نکاح جاری شد خدم و حشم مأمون آمدند غالیه بسیار آوردند و ریشهای خواص را به غالیه خوشبو کردند پس نزد سایرین بردند ایشان نیز خود را خوشبو کردند آنگاه خوانهای نعمت آوردند و مردم غذا خوردند پس از آن مأمون هر طایفه و گروهی را که به اندازه شأنش جایزه داد و مجلس متفرق شد و خواص باقی ماندند و سایرین رفتند.

آن وقت مأمون به آن حضرت عرضه داشت: فدایت شوم! اگر میل داشته باشید جواب مسائل محرم را بفرمایید تا مستفید شویم، پس حضرت شروع فرمود به جواب دادن و هر یک از شقوق مسأله را بیان فرمود. صدای احسنت مأمون بلند شد. آنگاه خدمت آن حضرت عرضه کرد که شما هم سؤالی از یحیی بفرمایید، حضرت به یحیی، فرمود: بپرسم؟ عرض کرد: هرچه میل شما باشد، اگر پرسیدید جواب دانم می گویم و الا از شما یاد می گیرم. حضرت فرمود: بیان کن جواب این مسأله را که

مردی نظر کرد به زنی در اول روز و نظرش حرام بود چون روز بلند شد بر او حلال شد، چون ظهر شد حرام شد، چون عصر شد حلال شد، چون آفتاب غروب کرد حرام گشت، چون وقت عشاء رسید حلال شد، چون نصف شب شد حرام گشت چون فجر طالع گردید حلال شد از برای او، بگو برای چه بوده که این زن گاهی حرام بوده بر آن مرد و گاهی حلال؟ یحیی گفت: به خدا سوگند که من جواب این سؤال را ندانم شما بفرمایید تا یاد گیرم. فرمود: این زن کنیزکی بود و این مرد اجنبی بود، وقت صبح که نگاه کرد بر او نگاهش حرام بود، روز که بلند شد او را خرید بر او حلال شد وقت ظهر او را آزاد کرد حرام شد، وقت عصر او را تزویج کرد حلال شد، وقت مغرب او را مظاهره کرد حرام شد، وقت عشاء کفاره ظهار داد حلال شد، نصف شب او را یک طلاق داد حرام شد، وقت فجر رجوع کرد حلال شد.

این وقت مأمون رو کرد به حاضرین از بنی عباس و گفت: آیا در میان شما کسی هست که این مسأله را اینطور بتواند جواب دهد؟ یا مسأله سابقه را به این تفصیل بداند؟ گفتند: نه به خدا سوگند شما اعلم بودید به حال ابوجعفر علیه السلام از ما. مأمون گفت: وای بر شما! اهل بیت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم از میان خلق امتیازی دارند به فضل و کمال و کمی سن مانع کمالات ایشان نیست و برخی از فضایل ابوجعفر علیه السلام بگفت

تا مجلس به هم خورد و مردم برفتند. روز دیگر نیز مأمون جوائز و عطایای بسیار به مردم بخشش کرد و از حضرت جواد علیه السلام اکرام و احترام بسیار می نمود و آن حضرت را بر اولاد و اقرباء خود فضیلت می داد تا زنده بود. (۱۳)

مؤلف گوید: که علما روزها را دوازده ساعت بخش کرده اند و هر ساعتی را به امامی نسبت داده اند و ساعت نهم روزها متعلق به حضرت جواد علیه السلام است. (۱۴) و در دعای آن ساعت اشاره شد به سؤال مأمون از آن حضرت از آنچه که در دست داشت و همچنین سؤال یحیی بن اکثم از آن حضرت و جواب دادن حضرت ایشان را در آنجا که فرموده:

(وَ بِالاِمامِ الْفاضِلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی علیه السلام الَّذی سُئِلَ فَوَفَّقْتَهُ لِلْجوابِ وَ امْتُحِنَ فَعَضَدْتَهُ بِالتَّوْفیقِ وَ الصَّوابِ صلی اللّه علیه و آله و سلم وَ عَلی اَهْلِ بَیْتِهِ الْاَطْهارِ).

و توسل به آن حضرت در این ساعت برای وسعت رزق نافع است و شایسته است که در توسل به آن حضرت این دعا را بخواند:

(اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ وَلِیِّکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی علیه السلام اِلّا جُدْتَ بِهِ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ وَ تَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَیَّ مِنْ وُسْعِکَ وَ وَسَّعْتَ بِهِ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ وَ اَغْنَیْتَنی عَمَّنْ سِواکَ وَ جَعَلْتَ حاجَتی اِلَیْکَ وَ قَضاها عَلَیْکَ اِنَّکَ لِما تَشاَّءُ قَدیرٌ). (۱۵)

بعضی گفته اند این دعا بعد از هر نماز به جهت اداء دین مجرب است.

گزاردن طواف و حج از جانب امامان علیهم السلام

و دوم در امر فرمودن آن حضرت به طواف از برای ائمه علیهم السلام:

شیخ کلینی روایت کرده از موسی بن القاسم که گفت: به حضرت جواد علیه السلام عرض

کردم که من اراده کردم که از جانب شما و پدرت طواف کنم، بعضی گفتند که از برای اوصیاء طواف کردن جایز نیست، حضرت فرمود بلکه طواف کن آنچه ممکنت شود همانا این مطلب جایز است. راوی گفت: بعد از سه سال دیگر خدمت آن حضرت عرض کردم که چند سال قبل من رخصت طلبیدم از شما در باب طواف کردن از برای شما و پدرت، شما اذن دادید مرا پس من طواف کردم از برای تو و پدرت آنچه خدا خواسته باشد پس واقع شد در دلم چیزی و به آن عمل کردم. فرمود: چه بود آن؟

عرض کردم: طواف کردم روزی از برای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم، حضرت تا اسم پیغمبر شنید سه مرتبه فرمود صلی اللّه علی رسول اللّه، پس گفتم: روز دیگر طواف کردم از برای امیرالمؤمنین علیه السلام، روز دیگر از برای امام حسن علیه السلام، روز دیگر برای امام حسین علیه السلام، و هکذا هر روز بعد را از برای امامی طواف کردم تا روز دهم از برای شما طواف کردم، ای سید من این جماعت را که ذکر می کنم آنچنان کسانی هستند که ولایت ایشان را دین خود قرار داده ام. حضرت فرمود: در این هنگام متدین شدی به دینی که قبول نمی کند حق تعالی از بندگان غیر آن را، پس گفتم: و بسا باشد که از برای مادرت فاطمه صلوات اللّه علیها طواف کردم و بسا هم طواف نکردم. حضرت فرمود: بسیار کن این کار را همانا این کار افضل چیزهایی است که به آن عمل می کنی ان شاء اللّه. (۱۶)

اظهار ناراحتی برای مصیبت حضرت زهرا علیها السلام

سوم در

تفکر آن حضرت در صدماتی که به مادرش فاطمه علیها السلام وارد شده:

از (دلایل طبری) منقول است که روایت کرده از محمّد بن هارون بن موسی از پدرش از ابن الولید از برقی از زکریا بن آدم که وقتی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم که حضرت جواد علیه السلام را خدمت آن حضرت آوردند در حالی که سن شریفش از چهار سال کمتر بود پس آن جناب دست خود را بر زمین زید و سر مبارك را به جانب آسمان بلند کرد و مدت طویلی فکر نمود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: جان من فدای تو باد! برای چه یان قدر فکر می کنی؟ عرض کرد: فکرم در آن چیزی است که با مادرم فاطمه علیها السلام به جا آوردند!

(اَما وَاللّهِ لاُخْرِجَنَّهُما ثُمَّ لاُحْرِقَنَّهُما ثُمَّ لاَذْرِيَنَّهُما ثُمَّ لاَنْسِفَنَّهُما فِى الْيَمِّ نَسْفا).

پس حضرت امام رضا علیه السلام او را نزدیک خود طلبید و مابین دیدگان او را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد! تویی شایسته از برای امامت. (۱۷)

مناجات مخصوص مهریه دختر مأمون

چهارم در روایت (اَلْوَسائِلُ اِلی المَسائل) است:

سید بن طاوس رحمه اللّه از محمّد بن حارث نوفلی خادم حضرت امام محمّد تقی علیه السلام روایت کرده وقتی که تزویج کرد مأمون دختر خود را به امام محمّد تقی علیه السلام، نوشت حضرت برای او که از برای هر زنی صداقی است از مال شوهرش و حق تعالی اموال ما را در آخرت ذخیره نهاده همچنان که اموال شما را در دنیا به شما داده و من به کابین دختر تو دادم (الوسائل الی المسائل) را و آن مناجاتی است

که به من داده پدرم و به او رسیده از پدرش موسی بن جعفر و به او رسیده از پدرش جعفر و به او رسیده از پدرش محمّد و به او رسیده از پدرش علی بن الحسین و به او رسیده از پدرش حسین و به او رسیده از برادرش حسن و به او رسیده از پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و به او رسیده از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم که به آن حضرت داد جبرئیل و گفت: یا محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم، حضرت رب العزه تو را سلام می رساند و می فرماید این مفاتیح گنجهای دنیا و آخرت است آن را وسیله خود ساز به سوی مطالب خود تا برسی به مراد خود و سرانجام گیرد مطلب تو و ایثار مکن آن را در حاجتهای دنیا که کم می گرداند حفظ آخرتت را و آن ده وسیله است که به واسطه آن درهای رغبات گشوده می شود و طلب کرده می شود به سبب آنها حاجات و به اتمام می رسد. و این است نسخه آن مناجات استخاره:

(اَللّهُمَّ اِنَّ خِیَرَتِکَ فیما اسْتَخَرْتُکَ فیهِ تُنیلُ الرَّغائِبَ ...) (۱۸)

مؤلف گوید: که من این ده مناجات را در (کتاب باقیات صالحات) ایراد کردم هر که طالب است. به آنجا رجوع کند.

خدا مرا برای بازی خلق نکرده

پنجم در اخبار آن حضرت است از غیب:

طبری روایت کرده از شلمغانی که گفت حج کرد اسحاق بن اسماعیل در سالی که بیرون رفتند جماعت مردم به سوی ابوجعفر جواد علیه السلام برای سؤال و امتحان آن حضرت، اسحاق گفت من آماده کردم در رقعه ای

ده مسأله که سؤال کنم آنها را از آن حضرت و عیال من حملی داشت با خود گفتم هرگاه جواب داد از مسائلم از آن حضرت بخواهم که بخواند خدا را که آن حمل را پسر قرار دهد، پس چون مردم از آن حضرت سؤالات خود را نمودند برخاستم و آن رقعه با من بود و می خواستم سؤال کنم از آن حضرت از مسائل خود که آن جناب را نظر بر من افتاد و فرمود: ای ابویعقوب! نام گذار او را احمد. پس متولد شد برای من پسری و نامیدم او را احمد، مدتی زندگی کرد و وفات کرد. و بود از کسانی که بیرون آمده بود با جماعت مردم علی بن حسان واسطی معروف به اعمش گفت برداشتم با خودم از آلتی که برای صبیان است بعضش از نقره بود و گفتم تحفه می برم برای مولایم ابوجعفر علیه السلام، پس چون مردم جواب مسائل خود را شنیدند و از دور آن حضرت متفرق شدند حضرت برخاست و تشریف برد به صریا، من به عقب آن حضرت رفتم پس (موفق) خادم آن جناب را ملاقات کردم و گفتن اذن بطلب از برای من از آن حضرت پس وارد شدم بر آن حضرت و سلام کردم، جواب سلام داد در حالی که در صورت نازنینش کراهت بود و امر نفرمود مرا به نشستن. من نزدیک شدم و آنچه در کیسه داشتم در مقابل آن حضرت خالی کردم، آن جناب نظر کرد بر من نظر شخص غضبناک و آن آلات را به یمین و یسار و افکند و فرمود: از برای این خدا مرا خلق نفرموده مرا

چه با بازی. پس، از آن حضرت خواستم که مرا عفو فرماید عفو فرمود. (۱۹)

علم و قدرت امام علیه السلام

ششم در اشاره آن حضرت است به قدرت خداوند تعالی.

در (مدینه المعاجز) از (عیون المعجزات) نقل کرده که عمر بن فرج رخجی گفت: گفتم به حضرت امام محمّد تقی علیه السلام که شیعیان تو ادعا می کنند که تو می دانی هر آبی که هست در دجله و وزن آن را و بودیم ما در کنار دجله، حضرت فرمود که حق تعالی قدرت داد که تفویض کند علم این را بر پشه ای از مخلوقات خود یا قدرت ندارد؟ گفتم: قدرت دارد، فرمود، من گرامی ترم بر خداوند تعالی از پشه و از بیشتر خلق خدا. (۲۰)

پاسخ امام جواد علیه السلام به سی هزار سؤال

هفتم در جواب دادن آن حضرت است از سی هزار مسأله:

شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند از علی بن ابراهیم از پدرش که گفت:

رخصلت خواستند گروهی از اهل نواحی از ورود بر حضرت جواد علیه السلام آن جناب اذن داد، پس داخل شدند و سؤال کردند از آن حضرت در یک مجلس از سی هزار مسأله، حضرت جواب داد همه را و در آن وقت آن حضرت ده سال داشت. (۲۱)

مؤلف گوید: که ممکن است در وقت سؤال هر یک از آن جماعت مسأله خود را می پرسید از آن حضرت و ملاحظه نمی کرد که دیگری سؤال می کند و جواب داده حضرت از اکثر آنها به (لا) و (نعم) و ممکن است آنچه چون حضرت بر ضمایر آنها مطلع بود تا سائل شروع می کرده به سؤال، خود حضرت جواب او را می داده و نمی گذاشته سؤال خود را بیان کند. چنانکه روایت شده شخصی خدمت آن حضرت، عرض کرد: فدایت شوم، حضرت فرمود: قصر نکن، مردم پرسیدند این چه بود

که فرمودی؟ فرمود: این شخص می خواست سؤال کند از من که ملاح در کشتی نماز خود را به قصر بخواند یا تمام، من گفتم نماز خود را قصر نخواند. و علامه مجلسی رحمه اللّه وجوهی چند در رفع استبعاد این حدیث فرموده که مقام نقلش نیست. (۲۲)

واللّه العالم.

پی نوشت ها

۱۰- (الاختصاص) ص ۱۰۲.

۱۱- (جلاء العیون) ص ۹۶۲ ۹۶۴.

۱۲- سوره نور (۲۴)، آیه ۳۲.

۱۳- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۸۱ ۲۸۷.

۱۴- (بلد الامین) کفعمی ص ۲۱۰، أعلمی، بیروت.

۱۵- (مفاتیح الجنان) باب اول، فصل هفتم، تحت عنوان دعای توسل دیگری.

۱۶- (الکافی) ۴/۳۱۴، باب (الطواف والحج عن الائمه علیهم السلام).

۱۷- (دلائل الامامه) ص ۴۰۰، حدیث ۳۵۸.

۱۸- (مهج الدعوات) ابن طاوس ص ۳۱۰، أعلمی، بیروت.

۱۹- (دلائل الامامه) طبری ص ۴۰۱، حدیث ۳۶۰.

۲۰- (عیون المعجزات) ص ۱۲۷، أعلمی، بیروت.

۲۱- (الکافی) ۱/۴۹۶.

۲۲- ر. ک: (مراه العقول) علامه مجلسی رحمه اللّه. باب مولد امام جواد علیه السلام.

منبع

منتهی الامال – حاج شیخ عباس قمی

کوکب برج فضایل

امام جواد (ع) علیه السلام:

سه چیز است که بنده را به رضوان خدا می رساند:

۱- زیادی استغفار

۲- نرم خویی

۳- بسیار صدقه دادن (۱)

امام رضا (ع) (ع) ۵۵ سال داشت اما هنوز صاحب فرزند نشده بود؛ از همین رو شایعاتی از سوی سران و مبلغان فرقه واقفیه که معتقد به غیبت امام موسی کاظم بودند و می گفتند که او پس از خود به امامت هیچ امامی وصیت نکرده است، نشر می یافت مبنی بر اینکه امام رضا (ع) عقیم است و او را فرزندی نیست و این عیبی آشکار در رهبری دینی به شمار می آید. بنابر چنین اندیشه ای، امام رضا (ع) واقعاً امام نبود. حتی یکی از این افراد نامه ای به امام نگاشت و در آن گفت:

تو چگونه امام هستی در حالی که فرزندی نداری؟!

امام رضا (ع) در پاسخ به این شخص فرمود: تو از کجا می دانی که من فرزندی ندارم؟ به خدا قسم روزها وشب ها سپری نمی شود تا آنکه خداوند مرا فرزند ذکوری عنایت فرماید که حق و باطل را از هم جدا می سازد. (۲)

همچنین یکی از یاران وی به آن حضرت عرض کرد: امام پس از تو کیست؟

آن حضرت فرمود: فرزندم. سپس گفت: آیا کسی که فرزند ندارد جرأت آن را دارد که بگوید فرزندم؟

راوی این حدیث گوید: چند روزی سپری نشده بود که امام جواد (ع)، به دنیا آمد. (۳)

سال ۱۹۵ هجری و ماه رجب بود. شیعیان وفادار، مشتاقانه در انتظار ولادت فرزند امام رضا (ع) بودند. احادیث نیز آنان را از مقدم مبارک این کودک خبر داده بود.

امام جواد (ع) در زمانی

پا به عرصه هستی نهاد که شیعیان با یکدیگر به اختلاف برخاسته بودند و تبلیغات برخی از مخالفان به دل های بعضی از مردم ساده لوح نفوذ کرده بود. دراین برهه، تولد فرزند موعود امام رضا (ع) نشانه صدق آن حضرت و بطلان عقیده واقفیه شد.

چون امام جواد (ع) به دنیا آمد تبلیغات وشایعات واقفیه به سرعت رنگ باخت و آنها چونان نمک در میان موجی خروشان ذوب شدند. تولد امام جواد (ع) سببی شد برای پیروزی حق و اتحاد شیعه، و پیروی از حق، پس از اختلافات و تفرقه هایی که پیش آمده بود.

به علاوه امام رضا (ع) همواره می فرمود: فرزندم جانشین من بر شماست. حال آن که مردم می دیدند که آن حضرت فرزندی ندارد؛ چون او به دوره کهولت رسید و دل برخی از هواداران و دوستان ساده اندیش او دچار شک و تردید شد، امام جواد (ع) به دنیا آمد. بنابراین ولادت او فرخنده و خجسته بود و شیعیان چون احادیث خود را راست و حق دیدند، بانگ شادمانی سر دادند و خدای را سپاس و ستایش گفتند.

دوران کودکی

این کودک بزرگوار، چونان گلی که در دست نسیم پرورش می یابد و می شکفد، تحت رسیدگی و تربیت پدر بزرگوارش قرار گرفت.

پدرش معارف و آداب الهی را بدو آموخت. بدین سان موهبت ها چونان سپیده تابان صبح، در وی درخشیدن گرفتند. مشیت خداوند بر این تعلق گرفته بود که این کودک در سن طفولیت به مقام سیادت و امامت برسد.

پنج سال از عمر او سپری شده بود که فرستادگان مأمون عباسی به مدینه آمدند و پدر بزرگوارش امام رضا (ع) را، تشویق کردند که به پایتخت

جدید کشور اسلامی یعنی خراسان، هجرت کند و ولیعهد مأمون شود. و پس از چندی توسط مأمون به شهادت رسید.

امام جواد (ع) علیه السلام پس از شهادت پدر

امام رضا (ع) (ع) در خراسان با زهر به شهادت رسید. پس از شهادت امام رضا (ع)، امت اسلامی به اختلاف وتفرقه دچار گشته و مردم مسلمان، نشانه هایی را که در زمان حیات امام هشتم آنها را از دیگران متمایز کرده بود، از دست دادند. خلافت دوباره به بغداد بازگشت و مأمون عباسی هر کسی را که خود می خواست، به دربار خویش نزدیک کرد و با کسانی که روزی او را در برابر برادرش امین، یاری کرده و حکومت را از چنگ او بیرون آورده بودند راه جفا و جنایت پیش گرفت و نشان خود را که برای انقلاب خویش برگزیده بود، تغییر داد ودوباره جامه سیاه در بر کرد. بدین ترتیب حکومت برای بار دیگر، حکومت عباسیان شد!

روزی امام در خیابان های شلوغ پایتخت، بغداد، راه می رفت و مردم در برابر آن حضرت صف کشیده بودند و گردن می کشیدند تا توفیق دیدن امام را به دست آورند ... یکی از کسانی که در آن روز جزء همین تماشاگران بوده است، مردی است زیدی مذهب که چنین روایت می کند:

به طرف بغداد بیرون شدم همین که به آنجا رسیدم، مردم را دیدم که بر یکدیگر سبقت می گیرند و از کسی تشرف می جویند و می ایستند. پرسیدم: این شخص کیست؟ گفتند: فرزند امام رضا (ع) است. گفتم: به خدا باید به او بنگرم. آن حضرت سوار بر استری بود. گفتم: خدا اصحاب امامت را لعنت کند که می گویند خداوند

طاعت این (بچه) را واجب کرده است!

دراین هنگام امام جواد (ع) راه خود را به طرف من کج کرد و گفت: ای قاسم بن عبدالرحمن:

" فَقَالُوا أَبَشَراً مِنّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ إِنّا إِذاً لَفِی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ. " (قمر/۲۴)

" آیا بشری را از میان خویش پیروی کنیم، در این صورت ما در گمراهی و آتشهایی هستیم. "

با خود گفتم: به خدا او ساحر است.

دوباره او به من روی کرد و گفت:

" أَءُلقِی الذِّكْرُ عَلیهِ مِن بَینِنا بَلْ هُوَ كَذّابٌ أَشِرٌ" (قمر /۲۵)

" آیا از میان ما، کتاب بر او نازل شد بلکه او دروغ پرداز و برتری جوست. "

راوی این ماجرا گوید: من از اعتقاد باطل خود بازگشتم و به امامت ایمان آوردم و شهادت دادم که او حجت خداوند بر مردم است و به او اعتقاد پیدا کردم ...

شگفتی وتعجبی که قلب این مرد را به خاطر کم سن و سالی امام جواد (ع) فرا گرفته بود به روشنی در این دو آیه پاسخ گفته شده بود.

امام جواد (ع) در مدینه سکونت داشت. او جوان و کم سال بود و با این وجود نزد خدا و خلق، از ارج و احترامی خاص برخوردار بود. شیعه نیز در آن روزگار که دارای جمعیت و کثرت قابل اعتنایی بود، زمام امور خویش را در دست امام جواد (ع) قرار داد و او با تدبیر خویش امور شیعه را به بهترین شکل اداره می کرد تا آنجا که گروهی از یاران پدر و جدش گرد او را گرفتند.

دوران امامت ایشان

امام جواد (ع) (ع) با دو تن از خلفای عباسی هم دوران بود. در دوران خلافت مأمون،

جواد الائمه در شرایطی آرام زندگی را سپری کرد. می دانیم که مأمون در صدد برآمد تا خود را به علویها و سرور آنان امام رضا (ع) نزدیک کند. چرا که در این بُرهه، حکومت عباسی با فشارهایی که از جانب توده های مردم اعمال می شد، روبه رو بود. در حقیقت وجود زنجیرهائی از قیام ها و انقلاب ها در نقاط مختلف سرزمین اسلامی، یکی از ویژگیهای عصر خلافت مأمون به شمار می رفت.

امام جواد (ع) همچنین با خلیفه دیگری که تأثیر مستقیمی در زوال حکومت عباسی داشت، معاصر بود. این خلیفه معتصم بالله نام داشت.

معتصم فرزند کنیزی ترک بود و همین امر موجب شد که وی به بستگان مادرش گرایش بیشتری پیدا کند. او تمایل شدیدی به جمع کردن ترکها و خرید آنها از صاحبانشان داشت. نتیجه این اقدامات، آن شد که چهارهزار ترک در دربار او گرد آیند. وی لباس های فاخر و کمربندهای زرین به آنها می پوشانید و آنها را با زر و زیورها می آراست و از سایر سپاهیان، ممتازشان می کرد. (۴)

او همچنین مناصب و مشاغل فرماندهی در سپاه را به ترک ها اختصاص می داد، تا آنجا که این امر موجب تحریک احساسات نظامیان عرب شد. برهمین اساس "عجیف" (یکی از نظامیان عرب) کوشید تا به حکومت معتصم پایان دهد و عباس بن مأمون را بر سر کار آورد. اما این حرکت، سرکوب شد و معتصم او را کشت.

امام جواد (ع) (ع) با بهره برداری از اوضاع نامناسب زمان معتصم در تغذیه جنبش های مکتبی که شالوده آنها برای آینده پی ریزی می شد، اقدامات مهمی انجام داد. در همین هنگام قیامی که توسط محمد بن قاسم

بن علی الطالبی، بر پا شد دستگاه حکومت را با ترس و نگرانی رو به رو کرد.

گوشه هایی از اخلاق و فضایل امام

الف- بخشنده و بزرگوار

نهمین پیشوای ما را به خاطر دست بخشنده و آوازه اش در جود و کرم، جواد می خوانند. در این باره داستان های فراوانی نقل شده که گوشه ای از آنها را برای شما نقل می کنیم:

برنامه عملی آن حضرت، نامه ای بود که از جانب پدر بزرگوارش از خراسان، برای او فرستاده شده بود. وی در آن هنگام ۶ سال داشت. مضمون این نامه چنین بود:

من به حقی که برتو دارم از تو می خواهم که ورود و خروجت جز از در بزرگ نباشد. و چون سوار شدی باید طلا ـ و نقره (دینار و درهم) با تو باشد و هر کس که از تو چیزی درخواست کرد، به او ببخشی.

من می خواهم که خداوند تو را رفعت و بلندی دهد پس انفاق کن و از خدای عرش بیم مدار که فقیرت کند.

- روایت شده که بار جنس بزازی آن حضرت را که قیمتی هم بود می آوردند. اما در بین راه آن را دزدیدند. کسی که این بار را می آورد این ماجرا را با نامه به اطلاع امام رساند. آن حضرت در پاسخ او به خط خویش نوشت: جانها و اموال ما از مواهب گوارای خداست و عاریه هایی است که به دست ما به امانت سپرده است. پس تا وقتی که از آنها استفاده شود، موجب سرور و شادکامی است و آنچه که از آنها گرفته شود اجر و پاداش در پی دارد. پس هر کس که بی تابی اش بر صبرش چیره شود، اجرش تباه

می گردد و ما از این امر به خدا پناه می بریم. (۵)

ب- پارسا و پرهیزکار

- یکی از راویـان نقل می کنـد که در روزگار زنـدگی امام جواد (ع)، حـج گزاردم و به سوی او در مـدینه رفتم و داخل خانه شدم، ناگهان امام (ع) را دیدم که بر سـکویی ایسـتاده و جایی را که بر آن می نشـیند فرش نکرده اند. یکی از یاران با سـجاده آمد، آن را برای امام پهن کرد و آن حضرت روی آن نشست. چون به او نگریستم هیبت زده و مدهوش شدم و خواستم از غیر پلکان به طرف سـکو بالا بروم که امام به جایگاه پلکان اشاره فرمود. بالا رفتم و سـلام دادم و آن حضـرت پاسخ سلام مرا داد. آنگاه دسـتش را به سوی من دراز کرد. دست او را گرفتم و بوسـیدم و روی صورتم گذاردم. آن حضرت مرا با دست خویش نشانـد. به خـاطر حیرت ودهشـتی که بر من راه یـافته بـود، دست او را گرفتم و آن حضـرت هم دست خـویش را در دست من نهاده بود و چون آرام یافتم دستش را رها کردم.

- در ایـام حـج برای بزرگـداشت آن حضـرت، مجلسـی ترتیب دادنـد، در این مجلس گروه بسـیاری از فقهای مصـر و عراق و حجـاز حضور یافتنـد. بـا این وجود آن حضـرت بـا دو جامه و عمامه ای که دو سویش رها بود و یک جفت نعلین در میان آن جمع پرشکوه ظاهر شد.

ج- عالم و دانشمند

در بسـیاری از احادیث آمـده است که آن حضـرت از آنچه در درون ضـمایر مردم می گذشـته و یا رویـدادهایی که در آینده برای آنها پیش می آمده، مطلع بوده و آنها

را خبر می داده است. این احادیث رساننـده این مفهوم نیسـتند که امامان (ع) غیب می دانسـتند بلکه نشانگر آن هسـتند که این بزرگواران از راه الهام یا به وسـیله پیامبر (ع)، با خـدای سـبحان مرتبط بوده انـد و از این طریق، به گونه مسـتقیم، از منبع علم و معرفت سیراب می شدند در حالی که سایر مردم، مثلاً از راه حواس و تجارب به علم و دانش نایل می آیند.

– والی مکه و مدینه مردی به نام (فرج الرغجی) بود؛ وی که از مخالفان اهل بیت علیهم السـلام بود، روزی در حالی که هر دو در کنار رود دجله ایسـتاده بودنـد به امام جواد (ع) گفت: پیروان تو ادعا می کننـد که تو می دانی در دجله چقدرآب است، و وزن آن را نیز می دانی!

امام به او فرمود: آیا خداوند می تواند این علم را به پشه ای از مخلوقاتش عطا کند یا نه؟ فرج گفت: آری می تواند.

امام فرمود: من از یک پشه و از بیشتر مخلوقات خداوند، در پیشگاه حضرتش عزیزترم.

– آن حضرت در ۱۶ سالگی در مجلس مأمون حاضر می شود و با قاضی القضات کشور (یحیی بن اکثم) به مناظره می پردازد و او را با دلیل و برهان خاموش و مغلوب می سازد. اگر ما بـدانیم که مأمون، بنابر نقل تاریـخ، داناترین ِ خلفای عباسـی و آگاه ترین آنـان به علوم عصـر خویش بوده و سـپس با این همه در برابر امام جواد (ع) (ع)، در جلساتی که گوشه ای از آنها را ذکر کردیم، به کرنش می افتد. آنگاه می توانیم به درک معنی علم الهی و نوعیت آن، پی ببریم.

پی نوشتها

۱– مسند الامام الجواد، ص ۲۴۳.

۲ و ۳– بحار الانوار، ج

۵۰، ص ۲۲.

۴- مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۴۶۵.

۵- تحف العقول، ص ۳۳۹.

جواد الائمه؛ اسوه کرامت

جواد الائمه؛ اسوه کرامت

حضرت امام محمد تقی علیه السلام، درماه مبارک رجب سال ۱۹۵هجری به دنیا آمد و در ماه ذیعقده سال ۲۲۰ در ۲۵ سالگی به شهادت رسید.

زندگی آن حضرت اگر چه بر اثر شقاوت ظالمانه روزگار، دیری نپائید، اما در آن مقطع زمان، روشنی بخش روح و جان شیعیان بود.

قرن دوم و سوم هجری برههای حساس و پرتلاطم در تاریخ شیعه است. شیعیان پس از روزگاری دشوار در مسیر پرتلاطم جریانهای فکری و عقیدتی قرار داشتند و در برابر هجوم ظالمانه دشمنان پایداری میکردند. حضرت امام جواد علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش، حضرت امام رضا علیه السلام در خردسالی، در سن هفت سالگی زمام قافله امت را به دست گرفت و به امامت رسید. امام جواد علیه السلام نخستین امام شیعه است که در خردسالی به امامت رسید. این مساله بر اثر طعن مخالفان و توطئه ظالمان مایه حیرت و سرگردانی برخی از شیعیان بود. آنان که از دسترسی به ساحت حضرت امام محروم بودند، با گونهای تنش و اضطراب فکری مواجه شدند، اما بر اثر خودگرایی شیعه و ایمان ژرف به مفهوم سترگ امامت اندک اندک از حجم ابرهای تیره تردید و تزلزل کاسته شد. (۱)

زمینه سازی برای امامت حضرت جواد علیه السلام، ظاهرا از زمان امام صادق علیه السلام آغاز شده بود، ابوبصیر از اصحاب امام صادق علیه السلام میگوید: بر آن حضرت وارد شدم در حالی که پسر پنج سالهای دست مرا گرفته بود، سپس امام فرمود: چگونه خواهید بود زمانی که همانند این پسر حجت خدا

بر شما گردد. (۲)

امام رضا علیه السلام نیز گاه شیعیان را به این مساله مهم توجه میداده است، از ابونصر بزنطی نقل شده است که، من و صفوان بن یمینی بر امام رضا علیه السلام وارد شدیم – در حالی که ابوجعفر (امام جواد علیه السلام) که سه سال سن داشت ایستاده بود، ما عرض کردیم فدایت گردیم، اگر پناه بر خدا اتفاقی بیفتد، بعد از شما چه کسی امام است؟

حضرت فرمود: همین پسرم. و با دست به ابوجعفر علیه السلام اشاره کرد، ما عرض کردیم با این که او در این سن و سال است؟

حضرت فرمود: آری! در همین سن و سال خدای تبارك و تعالی به حضرت عیسی علیه السلام که دو ساله بود، احتجاج فرمود. (۳)

این که کودکی خردسال رهبری امت را عهدهدار شود، نخستین بار در مورد امام جواد علیه السلام تحقق یافت، سن کم آن حضرت حتی عدهای از شیعیان را درباره مسئله امامت به تردید انداخته بود به گونهای که گاه سؤال میکردند تا زمانی که ایشان به سن امامت برسند، چه کسی امام شیعه خواهد بود؟ و خواص شیعه پاسخ میدادند، اگر بنا به فرموده ائمه اطهار حضرت جواد، امام و پیشواست سن کم او مسئلهای نیست و او با وجود سن کم شایستگی اداره امور مسلمین را دارد.

به هر حال مراجعات مکرر به ایشان و پاسخ بدون تأمل آن حضرت به سؤالات، عظمت و مقام علمی ایشان را بر همگان ثابت نمود.

ایام حج بود، چهل نفر از علمای بغداد و سایر شهرها جمع شده، به قصد حج حرکت کردند از طریق مدینه آمدند تا امام جواد را

ببینند. وقتی به خانه امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدند آنجا خالی بود، آمدند روی فرش بزرگی نشستند، در این هنگام عبدالله بن موسی به طرف آنها آمد و بالای مجلس نشست، منادی صدا زد، این فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله است هر کس مسئلهای دارد سؤال نماید.

سپس خود مسائلی سؤال کرد و او پاسخهای نادرست داد، لذا شیعیان متحیر و محزون شدند و فقها هم مضطرب گشتند بلند شدند و تصمیم گرفتند برگردند، پیش خودشان فکر کردند، اگر امام جواد علیه السلام امام بود پاسخ مسائل را تکمیل میکرد، در این هنگام دری از بالای مسجد باز شد و موفق خادم امام جواد علیه السلام وارد گردید و گفت این ابوجعفر است، پس همه بلند شدند و به طرف او رفتند و جلوی ایشان قرار گرفتند و بر او سلام کردند، سپس امام در حالی که دو پیراهن بر تن و عمامهای بر سر داشت و در پاهایش نعلین بود وارد شد و نشست. همه مردم ساکت شدند تا این که کسی که مسائلی داشت بلند شد و مسائل خود را بیان کرد، امام جواد پاسخهای صحیح و کامل داد لذا همه خوشحال شدند و برای حضرت دعا کردند و از او تشکر نمودند و به ایشان عرض کردند، عموی شما عبدالله چنین و چنان فتوا داد!

امام فرمود: لااله الا الله ای عمو فردای قیامت برایت بسیار گران خواهد بود که پیش خدا بایستی و خدا به تو بگوید چرا بدون علم و آگاهی برای بندگان فتوا دادی درصورتی که در میان امت از تو عالمتر موجود بود! (۴)

در حدیث

علی بن جعفر عموی امـام رضـا علیه الســلام هم این مشـکل ترسـیم شـده و امامت امام جواد علیه السـلام اثبات گردیـده است. خصوصا با توجه به اینکه علی بن جعفر، معاصـر برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام و برادرش امام رضا و امام جواد علیه السلام بود ... از ایشان نقل شده که گفت:

خداونـد ابوالحسن امام رضا را یاری نمود وقتی که برادر و عمویش به او سـتم کردند و حدیثی را نقل میکند تا میرسد به اینجا که میگوید: پس من بلند شدم و دست امام جواد علیه السـلام فرزند امام رضا علیه السـلام را گرفتم و گفتم، پیش خدا شهادت می دهم که تو امام من باشی.

این حدیث و سند محکم و امثال آنها که تعداد آنها هم زیاد است، اهمیت فراوان دارد و اضطرابی را که در مورد مساله امامت بعد از امام روشن میسازد. مخصوصا با توجه به این که امام در سـنین کودکی بود و خداوند هم تا اواخر سالهای عمر امام رضا علیه السلام به ایشان فرزندی عطا نکرده، همین باعث پریشانی عدهای از پیروان اهلبیت در مورد جانشینی امام رضا علیه السلام گردیده بود، لذا در هر مناسـبتی که امام هشـتم علیه السـلام را ملاقات میکردند از ایشان در مورد جانشـینی پرسش مینمودند و امام هم به آنها اطمینان میـداد که جانشـین او، فرزنـدش است. بالاخره خداوند آن فرزند را به او عطا نمود، وقتی که امام جواد علیه السـلام متولد شد، طبعا سؤالات بسیاری جهت شناختن جانشین او به سویش سرازیر شد که آیا محمدجواد علیه السلام که کودک است امام و جانشین خواهد بود؟ اگر

چنین باشـد او چگونه سـختی و بار امامت را با آن سن و سال کم به دوش میکشـد؟ امام رضا علیه السـلام هم تأکید میکرد که امام پس از خودش فرزندش محمدجواد علیه السلام است و اوست که شایسته این مقام است.

حاکم ابوعلی فرزند احمد بیهقی نقل کرد که محمد بن یحیی صولی به من گفت که عون بن محمد به ما گفت: ابوحسـین بن محمد بن ابی عباد که همراه فضل بن سـهل کاتب امام رضا علیه السـلام بود گفت: امام رضا هیچ وقت پسـرش امام جواد را با اسم صـدا نمیکرد، بلکه همیشه او را بـا کنیه یـاد میکرد و میگفت: ابـوجعفر علیه السـلام به من نـوشت و من به ابوجعفر که در مـدینه زندگی میکرد و کودک بود نوشـتم، او را با تعظیم خطاب مینمود و ابوجعفر (امام جواد) در نهایت فصاحت و بلاغت و زیبایی پاسخ میداد و من شـنیدم که امام رضا علیه السلام میفرمود: ابوجعفر وصی من و جانشین من بعد از من در میان خاندانم است. (۵)

بدیهی است که مسأله اعجازآمیز خردسالی امام مبتنی بر بنیادهای پوشیده و غیبی جهان است، آن کس که بتواند در چنین سن و سالی، رهبری قومی را که در سرزمینهای دور و نزدیک گسترده بودند، عهدهدار شود و در برابر تهاجم انبوه دشمنان از جان نلغزد و پایدار بماند، هالهای از الهام غیبی را بر گرد وجود خویش دارد.

این بود که شـیعیان به وجود حضرت دلگرم میشدند و در طریق حقجویی و عدالت طلبی گام میزدند. از آن حضرت نقل است که فرمود: «ستمگر و یاری کننده او و راضی به عمل

او، شریک یکدیگرند و روز اجرای عدالت درباره ظالم دشوارتر است از روز ستمکاری ظالم بر مظلوم.» (۶)

مأمون پس از شهادت امام رضا، امام جواد را به بغداد آورد تا او را تحت کنترل خود درآورد و مدینه را که به عنوان کانون خطر و شورش علویان احساس میشد از وجود محور خالی سازد. وقتی امام به بغداد تشریف آوردند درباریان و مشاهیر عصر جهت تحقیر آن حضرت که در آن زمان ۱۰– ۱۱ سال بیش نداشت، جلسهای تشکیل دادند تا سئوالات حل نشده خویش را مطرح نمایند، در این جلسه که از سوی مأمون تشکیل شده بود یحیی بن اکثم قاضی القضاه حکومت عباسی رو به امام جواد علیه السلام کرد و سؤال کرد: درباره شخص محرمی که مرتکب شکار شده است چه میفرمایید؟

امام در پاسخ به سؤال وی چنان حکیمانه شقوق مختلف قضیه را متذکر شدند که یحیی عاجزانه از امام خواست تا حکم صور مختلف قضیه را بیان فرماید.

آن حضرت شروع به سخن فرمود:

این مسأله صورتهای فراوانی دارد، آیا در خارج حرم بوده یا در داخل، از حرمت این کار اطلاع داشته یا نه، عمدا کشته یا سهوا، بنده بود، یا آزاد، صغیر بوده، یا کبیر، بار اول بوده یا بار دوم، صید پرنده بود، یا غیر پرنده، کوچک بوده یا بزرگ، کشنده از کار خود پشیمان شده یا قصد تکرار آن را دارد، در شب صید کرده بود یا روز، احرام او احرام عمره بود یا احرام حج؟

پس از بیان مفصل امام در رابطه با شکار محرم، حضرت رو به حاضران نمود سؤالی مطرح کردند که همگان از پاسخ بدان

فرو ماندند و امام به مسأله مذکور نیز پاسخ فرمود.

درباره شهادت حضرت امام جواد علیه السلام روایتهای گوناگونی وجود دارد، اما آنچه از تفحص متون روایی بر میآید این است که آن حضرت به دست همسرش ام الفضل دختر مأمون و به نیرنگ و فرمان معتصم عباسی مسموم گشت و به شهادت رسید.

مرحوم علامه محمدحسن مظفر آورده است که خلیفه علما را گرد میآورد تا با آن حضرت مناظره نمایند به این گمان که در او لغزشی بیابد و از مقام و منزلت او بکاهد.

یک بار نامههایی را جعل کرد که مردم را به بیعت آن حضرت فرا میخواند تا بهانهای برای هتک حرمت امامت باشد، اما این توطئهها عاقبتی جز افزونی مرتبت امام در پی نداشت از این رو کینه و خشم معتصم افزونی گرفت، یک بار او را به زندان افکند و زمانی که تصمیم به قتل آن حضرت گرفت او را از زندان آزاد کرد و همسر آن حضرت دختر مأمون را وادار کرد تا حضرت را با زهر به شهادت برساند، پس از شهادت حضرت شیعیان اطراف خانه او اجتماع کردند و چون معتصم در صدد بود که آنان را از تشییع پیکر آن حضرت بازدارد، با شمشیرهای آخته برای پایداری تا پای مرگ هم پیمان شدند. (۷)

پینوشتها

۱- زندگانی سیاسی امام جواد، جعفر مرتضی العالمی، ترجمه سید محمد حسینی، ص ۲۶.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۳- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۵.

۴- همان، ص۹۹

۵- سرچشمههای نور، امام جواد علیه السلام، ص ۸۵

۶- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۹۷

۷- تاریخ الشیعه.

منبع

زندگانی سیاسی امام جواد، جعفر مرتضی العالمی، ترجمه سید محمد حسینی، ص ۲۶.

امام جواد (ع) تجسم صلابت

امام جواد (ع) تجسم صلابت

شمس الله صفرلکی

در میان خانواده امام رضا (ع) و در محافل شیعه از حضرت امام جواد (ع) به عنوان مولودی پرخیر و برکت یاد می شود؛ چنان که صنعانی می گوید: روزی در محضر امام رضا (ع) بودم. فرزندش ابوجعفر را که خردسال بود. آوردند. امام فرمود: این مولودی است که برای شیعیان ما با برکت تر از او زاده نشده است.

شاید چنین تصور شود که امام جواد (ع) از امامان قبلی برای شیعیان با برکت تر بوده است. این مطلب قابل قبول نیست. بررسی موضوع و ملاحظه شواهد و قراین نشان می دهد. تولد حضرت جواد (ع) در شرایطی صورت گرفت که خیر و برکت خاصی برای شیعیان به ارمغان آورد. عصر امام رضا (ع) مشکلات خاص خود را داشت و حضرت رضا (ع) در معرفی امام بعدی با مسایلی رو به رو گردید که در عصر امامان قبل سابقه نداشت. از یک سو، پس از شهادت امام کاظم (ع) گروهی که به «واقفیه » معروف شدند. بر اساس انگیزه های مادی، امامت امام رضا (ع) را منکر شدند و از سوی دیگر، امام رضا (ع) تا حدود چهل و هفت سالگی دارای فرزند پسر نشد. چون احادیث رسیده از پیامبر (ص) حاکی بود که امامان دوازده نفرند ونه نفر آنان از نسل امام حسین (ع) خواهند بود، فقدان فرزند برای امام رضا (ع) هم امامت خود آن حضرت و هم تداوم امامت را با پرسش رو به رو می ساخت. واقفیان نیز این موضوع را دستاویز قرار داده، امامت امام رضا (ع) را انکار می کردند. اعتراض حسین بن قیامای

واسطی به امام هشتم (ع) در این باره و پاسخ آن حضرت، بر درستی این سخن گواهی می دهد. ابن قیاما که از سران واقفیه بود. در نامه ای امام رضا (ع) را عقیم خواند و نوشت: چگونه ممکن است امام باشی در صورتی که فرزند نداری؟ امام در پاسخ فرمود: از کجا می دانی من دارای فرزند نخواهم شد. سوگند به خدا، بیش از چند روز نمی گذرد که خداوند پسری به من عطا می فرماید و این پسر، حق را از باطل جدا می کند.

خطر دیگری که در این مقطع حساس شیعیان را تهدید می کرد، قدرت گرفتن مذهب «معتزله » بود. مکتب اعتزال به مرحله رواج و رونق گام نهاده بود و حکومت وقت نیز از آنان پشتیبانی می کرد. معتزلیان دستورها و مطالب دینی را به عقل خود عرضه می کردند. آنچه عقلشان صریحا تایید می کرد، می پذیرفتند و بقیه را انکار می کردند. چون نیل به مقام امامت امت در سنین خردسالی با عقل ظاهر بین آنان قابل توجیه نبود، پرسشهای دشوار و پیچیده ای مطرح می کردند تا به پندار خود آن حضرت را در میدان رقابت علمی شکست دهند. البته امام جواد (ع) با پاسخهای قاطع از این مناظره ها سربلند برون آمده، هرگونه تردید در مورد امامت خود را از بین برد و اصل امامت را تثبیت کرد. به همین خاطر، در زمان امام هادی (ع) این موضوع مشکلی ایجاد نکرد؛ زیرا برای همه روشن شده بود که در برخورداری از این منصب الهی، خردسالی تاثیری ندارد.

عصر تهاجم عقیدتی

عصر تهاجم عقیدتی

امام جواد (ع) با دو خلیفه نیرنگ باز عباسی یعنی مامون و معتصم معاصر بود. به گواهی متون تاریخی مامون مکارترین و منافق ترین خلفای عباسی است. او

کسی است که برای کسب پیروزی نهایی و قطعی بر اندیشه شیعه، بسیار کوشید. هدف نهائی مامون از تشکیل مجالس مناظره با امامان شیعه، شکست آنان و در نهایت سقوط مذهب تشیع بود. او می خواست برای همیشه ستاره تشیع خاموش گردد و بزرگترین منبع و مصدر مشکلات وخطراتی که مامون و دیگر حاکمان غاصب و ستمگر را تهدید می کرد، از میان برداشته شود. مامون به حمیدبن مهران - که در خواست مناظره با امام رضا (ع) کرده بود. - گفت: نزد من هیچ چیز از کاهش منزلت وی محبوب تر نیست.

او همچنین به سلیمان مروزی گفت: به خاطر شناختی که از قدرت علمی ات دارم، تو را به مباحثه با او (امام رضا (ع » می فرستم وهدفی ندارم جز این که او را فقط در یک مورد محکوم کنی.

در چنین عصری امام جواد (ع) قاطعانه و با صلابت در برابر انحراف ها، کجروی ها، مسامحه ها، توهین ها و دیگر حیله ها و مکرهای خلفای باطل ایستاد و از حقانیت دین دفاع کرد. این مقاله نمونه هایی از قاطعیت و صلابت امام جواد (ع) در برابر دستگاه ستم وتزویر بنی عباس را گرد آورده است.

۱- امام جواد و انتقام از قاتلان حضرت زهرا (س)

همه امامان شیعه در برابر ستمی که در باره حضرت زهرا (س) انجام شد، حساس بودند و به مناسبتهای مختلف خشم خود را از این قضیه ابراز می کردند. زکریا بن آدم می گوید: خدمت حضرت رضا (ع) نشسته بودم که امام جواد (ع) را پیش او آوردند. پس آن حضرت از چهار سال کمتر بود. حضرت جواد (ع) دستهایش را بر زمین نهاد، سرش را به طرف آسمان بلند کرد و در فکری عمیق فرو رفت. امام رضا (ع) فرمود:

جانم فدایت چرا در فکری؟ امام جواد (ع) فرمود: به آنچه در باره مادرم زهرا (س) انجام شد، می اندیشم. به خدا سوگند، حق قاتلانش آن است که اگر دستم به آنها برسد، آنان را سوزانده، تکه تکه کنم وریشه شان را بر کنم. در این هنگام، امام رضا (ع) او را در آغوش کشید، میان دو چشمش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدایت، به راستی که تو لایق امامت شیعه هستی.

۲- خطبه کوبنده

شایعه انقطاع نسل امامت از امام رضا (ع) که ساخته واقفیه بود تا آنجا پیش رفت که به حد افترا رسید و گفتند: چون رنگ چهره امام جواد (ع) گندمگون است، فرزند امام رضا (ع) نیست و برای این که ثابت شود او فرزند امام رضا (ع) است باید او را نزد قیافه شناسها ببریم. بدین ترتیب، با گستاخی، امام جواد (ع) را که در آن وقت حدود دو سال داشت. نزد قیافه شناسها بردند. آنان به محض دیدن امام به سجده افتادند و خطاب به کسانی که امام را آورده بودند، گفتند: وای برشما! چگونه این کوکب درخشان و نور منیر را بر امثال ما عرضه می کنید؟! به خدا قسم، او از نسلی پاک و پاکیزه واز اصلاب طاهر و مطهر است. او از ذریه علی بن ابی طالب (ع) و رسول الله (ص) است. او را ببرید و بر این کار خود استغفار کنید. دراین هنگام، امام جواد (ع) با فصاحتی بی نظیر فرمود: ستایش مخصوص کسی است که ما را از نور خودش و با دست خودش خلق کرد و از میان خلقش ما را برگزید و امین خود قرار داد. ای مردم!

من محمـد فرزند رضا و او فرزند کاظم و او فرزند صادق و او فرزند باقر واو فرزند زین العابدین و او فرزند حسـین شـهید و او فرزنـد علی ابن ابی طالب: است. من پسـر فاطمه (س) و محمـد (ص) هسـتم. آیا در نسب چون منی شک کرده، بر من و پدرم افترا می بندید و مرا به قیافه شـناسان عرضه می کنید؟! به خدا قسم، من هم نسب شما و هم نسب قیافه شناسها را از خود شما و آنهـا بهتر می دانم. من ظاهر وباطن همه را می دانم و نیز می دانم چه آینـده ای در انتظار شـما وآنها است. این علمی است که از خداونـد قبـل از خلقت آسـمان و زمین به ما رسـیده است. وقتی این خبر به امام رضا (ع) رسـید، فرمود: ماننـد این قضـیه در زمان رسول خدا (ص) نیز تکرار شد. وقتی ماریه قبطیه حضـرت ابراهیم را به دنیا آورد، عده ای به او تهمت زدند وگفتند: این پسـر به رسول الله شبیه نیست. در نهایت پیامبر اکرم (ص) حضـرت علی (ع) را مامور پی گیری قضیه کرده، فتنه سازان را رسوا ساخت و خطاب به آنان فرمود: خدا شـما دو نفر را نیامرزد. وقتی آن دو از پیامبر (ص) تقاضای اسـتغفار کردند، آیه ۸۰ سوره توبه نازل شد: (و ان تستغفر لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم

آنگاه امام رضا (ع) ادامه داد: سپاس خدای را که در من و پسرم اسوه ای مانند پیامبر و پسرش قرار داد.

۳- مبارزه با حدیث سازان

پس از آن که مـامون دخترش را به امام جواد (ع) تزویـج کرد، در مجلسـی که مامون و بسـیاری دیگر از جمله فقهای درباری مانند یحیی ابن اکثم حضور داشتند،

یحیی به امام عرض کرد: روایت شده جبرئیل حضور پیامبر (ص) رسید و گفت: یا محمد! خدا به شما سلام می رساند و می گوید: من از ابوبکر راضی ام؛ از او بپرس آیا او هم از من راضی است؟ البته علامه امینی در جلد پنجم کتاب الغدیر این حدیث را دروغ و از احادیث مجعول محمد بن بابشاد دانسته است. امام فرمود: کسی که این خبر را نقل می کند باید خبر دیگری که پیامبر اسلام (ص) در حجه الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد. پیامبر فرمود: «کسانی که بر من دروغ می بندند، بسیار شده اند وبعد از من نیز بسیار خواهند بود. هرکس به عمد بر من دروغ بندد، جایگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد، آن را به کتاب خدا وسنت من عرضه کنید. آنچه با کتاب خدا و سنت من موافق بود، بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدا و سنت بود، رها کنید» . این روایت با کتاب خدا سازگاری ندارد؛ زیرا خدا فرموده است: «ما انسان را آفریدیم و می دانیم در دلش چه می گذرد و ما ازرگ گردن به او نزدیکتریم » . آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بود تا آن را از پیامبر (ص) بپرسد؟

یحیی گفت: روایت شده که ابوبکر وعمر در زمین مانند جبرئیل ومیکائیل در آسمانند. حضرت فرمود: دراین حدیث نیز باید دقت شود، چرا که جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب خدایند، هرگز گناهی از آنان سرنزده است و لحظه ای از دایره اطاعت خدا خارج نشده اند؛ ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده اند. البته آنها پس از ظهور اسلام مسلمان شده اند، اما اکثر

دوران عمرشان را در شرک و بت پرستی سپری کردند. بنابراین، محال است خدا آن دو را به جبرئیل ومیکائیل تشبیه کند.

یحیی روایت دیگری مطرح کرد که ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند. امام فرمود: این روایت نیز از جعلیات بنی امیه است ودرست نیست؛ زیرا بهشتیان همگی جوانند و پیری در میان آنان وجود ندارد. این حدیث را بنی امیه در مقابل حدیثی از پیامبر (ص) درمورد امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) که فرمود: «حسن وحسین دو سرور جوانان بهشت شمرده می شوند.» جعل کرده اند.

یحیی گفت: روایت شده که پیامبر (ص) فرمود: اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتما عمر مبعوث می شد. امام فرمود: کتاب خدا ازاین حدیث راست تر است؛ زیرا فرموده است: «ای پیامبر! به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم.» از این آیه صریحا برمی آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است. در این صورت، چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند. علاوه بر این، هیچ یک از پیامبران به قدر یک چشم برهم زدن به خدا شرک نورزیده اند. چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می کند که بیشتر عمر خود را با شرک سپری کرده است؛ و نیز پیامبر فرمود: «من درحالی پیامبر شدم که آدم بین روح و جسد قرار داشت.»

۴- مبارزه با لهو و لعب

مامون هنگام تزویج دخترش، مجلسی ترتیب داد و از مطرب وآوازخوانی به نام (مخارق) دعوت کرد تا امام را بیازارد. مخارق به مامون گفت: اگر ابوجعفر کمترین علاقه ای به امور دنیوی داشته باشد، مقصود تو را تامین می کنم. پس در برابر امام جواد (ع) نشست و با صدای بلند شروع به نواختن

عود و آوازخوانی کرد. امام به او و اطرافیانش هیچ توجه نکرد. بعد از مدتی سکوت سربرداشت و به مخارق فرمود: از خدا بترس ای ریش دراز! در این لحظه، ناگهان عود و بربط از دست وی افتاد و دستش فلج شد. وقتی مامون سبب فلج شدن دست را از او پرسید، گفت: زمانی که ابوجعفر (ع) فریاد برکشید، چنان هراسان شدم که هرگز به حالت عادی باز نمی گردم.

۵– قضاوت امام و شکست فقهای درباری

زرقان محدث می گوید: روزی ابن ابی داوود را دیدم درحالی که به شدت افسرده و غمگین بود، از مجلس معتصم باز می گشت. علت را جویا شدم، گفت: امروز آرزو کردم کاش بیست سال پیش مرده بودم. پرسیدم: چرا؟ گفت: به خاطر آنچه از ابو جعفر جواد در مجلس معتصم بر سرم آمد. شخصی به سرقت اعتراف کرد و از معتصم خواست تابا اجرای کیفر الهی او را پاک سازد. خلیفه همه فقها را گرد آورد. امام جواد را نیز دعوت کرد و از ما در مورد قطع دست دزد و حدود آن پرسید. من گفتم: باید از مچ دست قطع شود، به دلیل آیه تیمم که می گوید: (فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم.

گروهی از فقها در این نظر با من موافق و عده ای دیگر مخالفت کردند و گفتند: باید از آرنج قطع شود، به دلیل آیه وضو که می گوید: (فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق

آنگاه معتصم رو به محمد بن علی (ع) کرد و پرسید: نظر شما دراین مساله چیست؟

امام فرمود: اینها در اشتباهند. فقط باید انگشتان دزد قطع شود، به دلیل این که پیامبر (ص) فرمود: «سجده بر هفت عضو بدن تحقق می پذیرد: صورت، دو کف دست، دو سر زانو، دو انگشت بزرگ

پا. بنابراین، اگر دست دزد از مچ یا آرنج قطع شود، دستی برای او نمی ماند تا سجده کند. خداوند می فرماید: (وان المساجد لله) یعنی اعضای هفتگانه سجده از آن خداست و آنچه برای خداست، قطع نمی شود. معتصم نیز جواب امام را پذیرفت و دستور داد انگشتان دزد را قطع کردند. در این لحظه من (ابن ابی داوود) از شدت ناراحتی آرزوی مرگ کردم.

۶- حکم محارب

در زمان معتصم برخی از راههای مواصلاتی، بویژه راه خانه خدا، نا امن شده بود و عده ای راهزن نزدیک شهر خانقین برای کاروانها مزاحمت ایجاد می کردند. خلیفه به حاکم محل دستور داد تا راهزنان را دستگیر و مجازات کند. حاکم آنان را دستگیر کرد و منتظر ابلاغ حکم از سوی خلیفه شد. معتصم با فقها مشورت و درخواست حکم کرد. آنان در جواب به قرآن (انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف اوینفوا من الارض) استناد کردند و گفتند: هر کدام ازاین مجازاتها اجرا شود، حاکم اختیار دارد. امام جواد (ع) فرمود: این فتوا غلط است و در این زمینه باید بیشتر دقت کرد؛ زیرا این افراد یا فقط راه را ناامن کرده، کسی را نکشته اند و مال کسی را نبرده اند، در این صورت فقط زندانی می شوند و این همان تبعید است؛ ولی اگر هم راهها را نا امن کرده اند و هم کسی را کشته اند؛ باید به قتل برسند، و اگر علاوه بر این دو مورد، اموال را نیز غارت کرده اند، باید دست و پای آنان به صورت عکس قطع گردد و سپس به دار آویخته شوند.

۷- مرگ فتنه گران منافق

ابوالسمهری و ابن ابی الزرقا دارای اندیشه های باطل بودند، ولی آن را آشکار نمی ساختند. آنها خود را به امام و یاران امام نزدیک کرده، از این موقعیت سوء استفاده می کردند. اسحاق انباری می گوید: روزی امام جواد (ع) به من فرمود: ابوالسمهری و ابن ابی الزرقا گمان می کنند مبلغ ما هستند، شاهد باشید من از آنان بیزارم؛ زیرا آنان فتنه گرو ملعونند. ای اسحاق! مرا از شر آنان

راحت کن. گفتم: فدایت شوم. آیا کشتن آنان جایز است؟ فرمود: آنان فتنه می کنند و گناه آن را به من ودوستانم نسبت می دهند. قتل آنان واجب است. اگر می خواهی از شر آنان خلاص شوی، آشکارا آنان را نکش؛ زیرا در این صورت باید پیش داوران ستم پیشه شاهد بیاوری و در نهایت تو را خواهند کشت. من نمی خواهم به خاطر دو فاسد، مومنی از بین برود. این کار را پنهانی انجام بده. محمدبن عیسی می گوید: بعد از این قضیه، دیدم اسحاق همیشه منتظر فرصتی است تا این دو را به سزای اعمالشان برساند.

۸– قاطعیت امام در طرد افراد ناصالح

یکی از خطراتی که همیشه بزرگان و رهبران یک مذهب یا کشور را تهدید می کند، وجود اطرافیان ناصالح است که به خاطر اغراض انحرافی، مادی یا اعتقادی پیرامون بزرگان را گرفته، بین آنان ومردم فاصله ایجاد می کنند و معمولا راههای ارتباطی آنان را با مردم قطع می کنند. اگر بزرگان مواظب این گونه افراد نباشند، چه بسا زیانهای جبران ناپذیری به بار خواهد آمد که جبران آن مشکل است. در زمان امام جواد (ع) نیز این گونه افراد با سوء استفاده از کمی سن امام، به خیال خود فکر می کردند می توانند بر امور امام مسلط شوند و هر طور که خواستند، عمل کنند. امام این خطر را احساس کرد و بی هیچ اغماضی آنان را طرد کرد. ابوالعمر، جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم در شمار این افراد جای داشتند. امام درباره آنان فرمود: خداوند آنان را لعنت کند؛ زیرا به اسم ما از مردم اخاذی می کنند و ما را وسیله دنیای خود قرار داده اند.

۹– نهی از اظهار نظر در امور دینی

کسانی می توانند در امور دینی اظهار نظر کنند که در این کار خبره باشند. اگر سیره معصومان: را ملاحظه کنیم، احادیث بسیاری در نهی از فتوای بدون علم و اظهار نظرهای کم مایه در امور دینی می یابیم. بعد از شهادت امام رضا (ع)، وضعیت شیعیان مقداری متزلزل گردید؛ به حدی که برخی از بزرگان مانند یونس بن عبدالرحمان نیز دچار لغزش شدند. در تاریخ آمده است: عده ای از بزرگان شیعه مانند ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمان و دیگران در خانه عبدالرحمان بن حجاج در بغداد گرد آمدند و در سوگ امام رضا (ع) به گریه و زاری پرداختند.

یونس به آنان گفت: از گریه دست بردارید. برای امر امامت چاره ای بیندیشید و ببینید تا این کودک (امام جواد (ع » بزرگ شود، چه کسی عهده دار امامت شیعه گردد و ما مسایل خود را از چه کسی بپرسیم. در این هنگام، ریان بن صلت برخاست و گلوی یونس را فشرد و گفت: معلوم شد تو در عقیده ات در مورد امامت استوار نیستی؛ زیرا اگرامر امامت از جانب خدا باشد، فرقی بین طفل یک روزه و پیرمرد صدساله نیست. سپس حدود هشتاد نفر از بزرگان شیعه برای انجام مراسم حج و دیدار با امام جواد (ع) عازم مدینه شدند. آنها هنگام ورود به مدینه به خانه امام صادق (ع) که در آن هنگام خالی از سکنه بود. رفتند. بعد از مدتی عموی امام جواد (ع) (عبدالله بن موسی) وارد شد و در صدر مجلس نشست. شخصی بلند شد و گفت: عبدالله پسر رسول خدا است و هر کس پرسشی دارد، از او بپرسد. او می خواست زمینه جانشینی عبدالله بن موسی را به جای امام رضا (ع) فراهم سازد. چند نفر از حاضران مسایلی را پرسیدند، ولی عبدالله پاسخهای نادرست داد. شیعیان غمگین و ناراحت شدند و تصمیم گرفتند. مدینه را ترک کنند. در این هنگام، امام جواد (ع) واردشد، به پرسشهای شیعیان پاسخهای درست و قانع کننده داد و خطاب به عمویش فرمود: عمو! از خدا بترس؛ چرا با این که در میان امت داناتر از تو وجود دارد، اظهار نظر می کنی؟ در قیامت چه جوابی خواهی داشت؟

۱۰- شخص منحرف نباید امام جماعت شود

نماز جماعت یکی از میدانهای بزرگ نمایش قدرت و اتحاد مسلمانان است که بر اقامه آن تاکید فراوان

گردیده است. در نماز جماعت یکی از مسایل بسیار مهم، شرایط امام جماعت است. امام جماعت باید از نظر فکری و عقیدتی سالم باشد. امام جواد (ع) در این زمینه خطاب به شیعیان فرمود: به کسی که در مورد خداوند قایل به تجسیم است و اعتقاداتش درست نیست، زکات ندهید وپشت سرش نماز نخوانید. و نیز فرمود: پشت سر کسی که به دینش اطمینان ندارید و نیز درباره ولایت و دوستی او با ما مشکوک هستید، نماز نخوانید. ونیز فرمود: به گروه واقفیه اقتدا نکنید.

۱۱- تشکیلات امام (ع) در برابر خلیفه

علی بن مهزیار، وکیل امام، می گوید: در سال ۲۲۰ از نظر اقتصادی فشار زیادی به شیعیان وارد گردید و حکومت اموال بسیاری از آنان را به عنوان مالیات مصادره کرد. در آن سال، من نامه ای به امام نوشتم و این مشکلات را بیان کردم. امام در جواب فرمود: چون سلطان به شما ستم کرده است و شیعیان تحت فشار قرار دارند، امسال من (خمس) را فقط در طلا و نقره ای که سال بر آن گذشته است واجب کردم. دیگر وسایل زندگی مانند حیوانات، ظروف، سود سالیانه، باغها و کالاها خمس ندارد. این تخفیف از ناحیه من به شیعیان است تا فشار دستگاه حاکم آنان را مستاصل نکند.

۱۲- افراط و تفریط، ممنوع

خطر انحراف فکری همیشه جوامع را تهدید می کند. گروهی درباره مسایل اعتقادی راه افراط پیش می گیرند و عده ای راه تفریط.

پیامبر بزرگوار اسلام (ص) هنگام رحلت، میزان و ملاک عقیده صحیح را معرفی فرمود و کتاب و عترت را ملاک مصونیت از انحراف شمرد. متاسفانه در بین مسلمانان و شیعیان همیشه عده ای گرفتار افراط و دسته ای درگیر تفریط بودند. محمدبن سنان از کسانی است که در محبت اهل بیت: زیاده روی می کرد. به همین جهت برخی از علمای رجال، او را به غلو متهم می کنند. او می گوید: روزی خدمت امام جواد (ع) نشسته بودم و مسایلی ازجمله اختلافات شیعیان را مطرح می کردم. امام فرمود: ای محمد! خداوند قبل از هر چیز نور محمد (ص) و علی (ع) و فاطمه (س) را خلق کرد؛ سپس اشیا و موجودات دیگر را آفریده، طاعت اهل بیت: را برآنان واجب کرد وامور آنها را دراختیار اهل بیت: قرار داد. بنابراین، فقط اهل بیت: حق دارند چیزی را

حلال و چیزی را حرام کننـد و حلال و حرام آنان نیز به اراده خداونـد و با اجازه او است. ای محمـد! دین همین است. کسانی که جلوتر برونـد، انحراف و کـج رفته انـد و کسانی که عقب بماننـد، پایمال و ضایع خواهند شد. تنها راه نجات، همراهی اهل بیت: است و تو نیز باید همین راه را طی کنی.

منبع

ماهنامه کوثر شماره ۳۶

درسهایی از مکتب اسلام شماره۳۹۸، اردیبهشت ۷۳

آثار و سیمای پیشوای نهم (ع)

دورنما

سید علی نقی میر حسینی

آنچه می خوانیـد، فشرده ای از زوایـای حیـات پربـار جوان تریـن پیشـوای هـدایت، نهمیـن مقتـدای مکتب امـامت، حضـرت جوادالائمّه علیه السلام است.

زندگی کوتاه آن امام همام، که با مشکلات فراوان توأم بود؛ در بخش های ذیل قابل بررسی است:

۱. از تولّد وی تا شهادت پدرش (۱۹۵ ۲۰۳ ه.).

۲. دوره امامتش (۲۰۳ ۲۲۰ ه.)؛

این بخش، در دو مرحله قابل طرح است:

الف) عصر مأمون عباسی (۲۰۳ ۲۱۸ ه.)؛

ب) زمان معتصم عباسی (۲۱۸ ۲۲۰ ه.).

تولّد و شهادت

مورّخان در تاریخ تولّد امام جواد علیه السـلام، اختلاف دارند؛ عده ای میلاد آن حضـرت را دهـم رجب، برخی ۱۵ ماه رمضان و بعضی نیز ۱۹ ماه رمضان سال ۱۹۵ ه. در شهر مدینه می دانند. ۱

پـدر بزرگوار جواد الاـئمّه علیه السـلام، امـام رضا علیه السـلام می باشـد؛ شخصـیت ارجمنـدی که میزان فضایل و حیطه حیات علمی، عبادی و دینی اش، برکسی پوشیده نیست.

مادر امام جواد علیه السلام، بانوی گرامی و پاکدامنی بود به نام «سبیکه» (سکینه) و به روایت دیگر «خیزران» . آن بانوی مؤمنه به خاندان شایسته امّ المؤمنین «ماریّه قبطیّه» ۲ تعلّق داشت. بعضی ها نام وی را «ریحانه» و «درّه» نیز گفته اند. ۳

امام جواد علیه السلام بعد از ۲۵ سال زندگی افتخارآمیز، سرانجام در آخر ذیقعده سال ۲۲۰ ه. با تحریک معتصم عباسی و به وسیله همسرش امّ الفضل مسموم و به شهادت رسید. بدن مطهّرش در گورستان قریش در بغداد، کنار قبر جدّ بزرگوارش امام کاظم علیه السلام کاظمین به خاک سپرده شد. ۴

سخنان آغازین

امام جواد علیه السلام در روز سوم میلادش؛ لب به سخن گشود و بعد از حمد و ستایش خداوند متعال، به پیامبر اکرم و خاندان عترت علیهم السلام درود فرستاد.

از حکیمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام، آن بانوی متدیّن و شایسته، که سرپرستی امور تولّد امام جواد علیه السلام را به عهده داشت، نقل شده است که گفت:

... امام جواد علیه السلام بعد از تولّد، فرمود: «اشهد ان لا اله الاّ اللّه و انّ محمّداً رسول اللّه.»

و در روز سوم بعد از میلادش فرمود: «الحمد للّه و صلّی اللّه علی محمّد و علی الائمّه الرّاشدین.»

و نیز افزود:

در روز سوم تولّدش، چشمانش را گشود و به سوی آسمان چشم دوخت و سپس به سمت راست و چپ نگاه کرد. آنگاه فرمود: «أشهد ان لا اله الاّ اللّه، و أشهد انّ محمّداً رسول اللّه»؛ از دیدن حالت های وی تعجب کردم و هنوز در عالم شگفتی فرو رفته بودم که پدرش امام رضا علیه السلام آمد. به آن حضرت گفتم: از چیزهایی که از این کودك شنیدم، به شگفت آمده ام! پرسید: چه چیز شنیده ای؟ آنچه دیده و شنیده بودم، برایش تعریف کردم. حضرت فرمود:

«یا حکیمه! ماترون من عجائبه اکثر؛ ای حکیمه! شگفتی هایی که بعد از این، از او خواهید دید؛ بیشتر از آنچه تاکنون دیده اید، خواهد بود.» ۵

القاب، کنیه و نقش انگشتر

برای پیشوای نهم، القاب متعدّدی ذکر کرده اند؛ مهم ترین آنها عبارتند از:

جواد؛ تقی؛ مرتضی؛ قانع؛ رضی؛ مختار؛ باب المراد؛ زکی؛ متوکّل؛ منتجب۶.

کنیه آن حضرت «ابوجعفر» می باشد که معمولاً در روایات تاریخی به «ابو جعفر ثانی» معروف است تا با «ابوجعفر اوّل»، یعنی امام باقر علیه السلام اشتباه نشود.

نقش انگشتر آن امام همام، «العزّه للّه» بود. ۷

از نگاه دانشمندان اهل سنّت

سیمای پرفروغ و عالمتاب امام جواد علیه السلام نه تنها شیعیان را شیدای جمال و جلال خویش ساخته، که دانشمندان اهل سنّت را نیز از سکوت و خاموشی رهانیده است. آنان در منابع تاریخی و حدیثی خویش، به قدر ایمان و معرفت خود، زبان به حقیقت گشوده اند و شخصیت آسمانی پیشوای نهم شیعیان را چنین به تصویر کشیده اند:

۱. سبط ابن جوزی حنفی (متوفّای ۶۵۴ ق.):

«و محمد، الامام ابوجعفر الثانی کان علی منهاج أبیه فی العلم و التقی و الزهد و الجود ...

و كان يلقّب بالمرتضى والقانع ... » . ۸

۲. كمال الدين محمد بن طلحه شافعى (متوفّاى ۶۵۲ ق.):

« ... و ان كان صغير السّنّ فهو كبير القدر، رفيع الذّكر ... » . ۹

۳. شمس الدّين ذهبى (۷۴۸ ق.):

«كان محمّد يلقّب بالجواد و بالقانع والمرتضى، و كان من سروات آل بيت النبى صلى الله عليه و آله وسلم ... و كان أحد الموصوفين بالسّخاء فلذلك لقّب الجواد ... » . ۱۰

۴. ابن صبّاغ مالكى (متوفّاى ۸۵۵ ق.):

«و هو الامام التّاسع ... عرف بأبى جعفرالثانى، و ان كان صغيرالسّنّ فهو كبير القدر، رفيع الذّكر، القائم بالامامه بعد علىّ بن موسى الرّضا ... للنصّ عليه والاشاره له بها من أبيه كما أخبر بذلك جماعه من الثّقات العدول» . ۱۱

۵. عبداللّه بن محمّد بن عامر شبراوى شافعى (متوفّاى ۱۱۵۴ ق.):

« ... و كراماته رضى اللّه عنه كثيره و مناقبه شهيره، ثمّ ذكر بعض مناقبه و ختم حديثه بقوله: و هذا من بعض كراماته الجليله و مناقبه الجميله» . ۱۲

در طاعت کردگار

امام جواد عليه السلام عابدترين فرد زمانش بود. محبّت و علاقه اش نسبت به باريتعالى وصف نشدنى و خوف، خشوع و اخلاصش در طاعت و عبادت خداوند ستودنى است. براى ترسيم جلوه هاى عبادى آن حضرت، به چند نمونه بسنده مى كنيم:

الف) نماز

امام جواد عليه السلام علاوه بر عبادات و نوافل معمول، نافله مخصوصى داشت. نافله آن حضرت دو ركعت بود؛ در هر ركعت، سوره فاتحه را قرائت مى نمود و آنگاه هفتاد مرتبه سوره اخلاص را تكرار مى كرد. ۱۳

هرگاه وارد ماه جديد مى شد، در روز اوّل ماه، دو ركعت نماز به جاى مى آورد؛ در ركعت اوّل،

بعـد از سوره حمد، به تعداد روزهای ماه (۳۰ مرتبه) سوره توحیـد را می خواند. در رکعت دوم بعد از حمد، سوره انّا انزلناه را مثل رکعت اوّل تلاوت می کرد. ۱۴

ب) روزه

روزه های مستحبّی آن حضرت نیز زیاد بود. پانزدهم و بیست و هفتم ماه رجب روزه می گرفت. اهل خانه و غلامانش نیز او را در روزه گرفتن همراهی می کردند. ۱۵

علاوه بر این، گـاهی میزان عبودیت و بنـدگی خویش را نسبت به مقـام لایزال الهی با اذکار و ادعیه ابراز می نمود. برخی از مناجات و ادعیه آن حضرت عبارت است از:

الف) در حال قنوت

«اللّهمّ أنت الاوّل بلا اوّليّه معـدوده، و الآخر بلا آخريّه محـدوده، أنشأتنا لا لعلّه اقتساراً، واخترعتنا لا لحاجه اقتـداراً، و ابتـدعتنا بحكمتـك اختيـاراً، و بلوتنـا بـأمرك و نهيـك اختبـاراً، و ايّدتنا بالآلات، و منحتنا بالأدوات، و كلّفتنا الطّاقه، و جشـمتنا الطّاعه، فأمرت تخييراً و نهيت تحذيراً، و خوّلت كثيراً، و سألت يسيراً، فعصى أمرك فحلمت، و جهل قدرك فتكرّمت ... » ۱۶

ب) بعد از نماز

«رضـيت باالله ربّاً، و بالاسـلام ديناً، و بالقرآن كتاباً، و بمحمّد نبيّاً، و بعليٍّ وليّاً، والحسن، والحسين، و عليّ بن الحسين، و محمّد بـن عليّ، و جعفر بـن محمّـد، و موسـى بـن جعفر، و عليّ بـن موسـى، و محمّـد بن عليّ، و عليّ بن محمّـد، والحسن بن عليّ، و الحجّه بن الحسن بن عليّ، أئمّهً.

اللّهمّ وليّك الحجّه فاحفظه من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شـماله و من فوقه و من تحته، وامدد له فی عمره، و اجعله القائم بأمرك، المنتصر لدينك و أره ما يحبّ و تقرّبه عينه فی نفسه و فی

ذرّیته و أهله و ماله و فی شیعته و فی عدوّه، و أرهم منه ما یحبّ و تقرّبه عینه، واشف به صدورنا و صدور قوم مؤمنین.» ۱۷

ج) برای برآورده شدن حاجت

راوی می گوید: نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام فرستادم. در آن نامه، از حضرت تقاضا کرده بودم که دعایی برایم یاد بدهد. آن حضرت این گونه برایم نوشت:

تقول اذا اصبحت و أمسیت: «اللّه اللّه اللّه، ربّی الرّحمن الرّحیم، لا اشرک به شیئاً» و ان زدت علی ذلک فهو خیر، ثمّ تدعو بما بدأ لک فی حاجتک، فهو لکل شی ء باذن اللّه تعالی، یفعل اللّه ما یشاء. ۱۸

اصحاب و شاگردان

امام جواد علیه السلام با توجّه به اینکه در سنّ جوانی به شهادت رسیدند، در عمر کوتاه و با برکت خویش علاوه بر انجام وظایف سنگین رهبری امّت، به تربیت شاگردانی که بتوانند پیام آسمانی خاندان نبوّت و امامت را به نسل های بعد منتقل سازند، توجّه خاص داشت.

دانشمندان علم رجال و تراجم، تعداد یاران و شاگردان امام جواد علیه السلام را ۱۱۰ نفر ذکر کرده اند. ۱۹ اسامی برخی از آن چهره های تابناک، بدین قرار است:

«حسین بن سعید اهوازی، حسن بن سعید اهوازی، محمد بن اسماعیل بن بزیع، احمد بن أبی عبداللّه برقی، علی بن مهزیار، صفوان بن یحیی، عبداللّه بن صلت، علی بن اسباط، ابراهیم بن أبی محمود خراسانی، ابراهیم بن محمد همدانی، احمد بن محمد بن أبی نصر بزنطی کوفی، احمد بن معافی، جعفر بن محمد بن یونس احول، حسین بن بشار مداینی، حکم بن علیاء اسدی، حمزه بن یعلی اشعری قمی، داود بن قاسم بن اسحاق بن عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب، صالح بن

محمـد همـدانی، عبدالجبّار بن مبارک نهاوندی، زکریّا بن آدم، عبدالعظیم بن عبداللّه بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن أبی طالب، عثمان بن سـعید عمری، علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین، علی بن بلال بغدادی، فضل بن شاذان بن خلیل ابومحمّد ازدی نیشابوری، محمد بن عبدالجبّار، ابوعلی محمد بن عیسی بن عبداللّه بن سعد بن مالک اشعری، نوح بن شعیب بغـدادی، یعقوب بن اسـحاق سـکیت (ابویوسف)، ابویوسف الکـاتب یعقوب بن یزیـد بن حمّـاد انباری، ابوالحصـین بن الحضین الحضینی» . ۲۰

انوار هدایت

در منابع تشیّع و تسنّن، از امام جواد علیه السلام حدود ۲۵۰ گوهر ماندگار در زمینه های مختلف فقهی، اخلاقی و اجتماعی به ما رسـیده است. شایسـته است که به ذکر چند نمونه که بیشتر در منابع اهل سـنّت است، اشاره کنیم؛ امید است که این جملات نورانی مشعلهای فروزانی باشند در دهکده ظلمانی جهان امروز و چراغ هایی در کوره راه های دشوار زندگی.

۱. مَنِ اسْـتَغْنی بِاللّهِ افْتَقَرَ النّاسُ اِلَیْهِ، وَ مَنِ اتَّقیَ اللّهَ اَحَبَّهُ النّاسُ؛ کسی که با اتکاء به خدا، روی نیاز از مردم بگرداند، مردم به او نیازمند می شوند. و کسی که پرهیزکاری پیشه سازد، محبوب مردمان می گردد. ۲۱

۲. حَسْبُ الْمَرْءِ مِنْ کَمـالِ الْمُرُوَّهِ اَنْ لا یَلْقی اَحَـداً بِما یَکْرَهُ؛ کمال مروّت آن است که انسان با هیـچ کس چنان رفتار نکنـد که برخودش نمی پسندد. ۲۲

۳. مَنِ اسْتَحْسَنَ قَبیحاً کانَ شَریکاً فیهِ؛ آنکه کار زشتی را نیکو شمارد، در آن کار شریک است. ۲۳

۴. مَنْ وَعَظَ اَخاهُ سِرّاً فَقَدْ زانَهُ وَ مَنْ وَعَظَهُ عَلانِیَهً فَقَدْ شانَهُ؛ کسی که برادر مؤمن خود را پنهانی پند دهد، او را آراسته،

و کسی که آشکارا و در حضور دیگران نصیحت کند، چهره اجتماعی او را زشت ساخته است. ۲۴

۵. عُنوانُ صَحیفَهِ الْمُسْلِمِ حُسْنُ خُلْقِهِ؛ سرآغاز نامه عمل مسلمان در قیامت، نیک خُلقی اوست. ۲۵

۶. مَنْ وَثِقَ بِاللّهِ وَ تَوَكَّلَ عَلَى اللّهِ نَجاهُ اللّهُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ حَرَزَ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ؛ هرکس به خدا اعتماد داشته باشد و بر او توکّل کند، خدا او را از هر بدی نجات می بخشد و از هر دشمنی حفظ می کند. ۲۶

۷. اَلْكَمالُ فِى الْعَقْلِ؛ کمال آدمی در خردمندی است. ۲۷

۸. اَلْعامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعينُ عَلَيْهِ وَالرّاضى شُرَكاء؛ ستمکار و یاری کننده ستمکار و کسی که به ستم او راضی است، همه در گناه آن شریکند. ۲۸

۹. يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظّالِمِ اَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ؛ روز دادخواهی و عدالت بر ستمگر سخت تر از روز ستم بر ستمدیده است. ۲۹

۱۰. ثَلاثٌ يُبَلِّغْنَ بِالْعَبْدِ رِضْوانَ اللّهِ تعالى: كَثْرَهُ الْاِسْتِغْفارِ وَ لينُ الْجانِبِ وَ كَثْرَهُ الصَّدَقَهِ وَ ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ لَمْ يَنْدَمْ: تَرْكُ الْعَجَلَهِ وَالْمَشْوَرَهُ وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللّهِ عِنْدَ الْعَزْمِ؛ سه چیز انسان را به خشنودی خدا می رساند: بسیار آمرزش خواستن از خدا؛ نرم خویی با مردم؛ و بسیار صدقه دادن.

و سه خصلت است که در هر کس باشد، پشیمان نمی شود: شتاب نکردن در کارها؛ مشورت در کارها؛ توکّل بر خدا هنگامی که بر انجام کاری تصمیم می گیرد. ۳۰

۱۱. اَلْعِفافُ زينَهُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زينَهُ الْغِنى، وَالصَّبْرُ زينَهُ الْبَلاءِ، وَالتَّواضُعُ زينَهُ الْحَسَبِ، وَالفَصاحَهُ زينَهُ الْكَلامِ، وَالْحِفْظُ زينَهُ الرِّوايَهِ، وَخَفْضُ الْجَناحِ زينَهُ الْعِلْمِ، وَحُسْنُ الاَدَبِ زينَهُ الْعَقْلِ، وَبَسْطُ الْوَجْهِ زينَهُ الْكَرَمِ، وَ تَرْكُ الْمَنِّ زينَهُ الْمَعْرُوفِ، وَالْخُشُوعُ زينَهُ الصَّلوهِ، وَ تَرْكُ مالا يَعْنى زينَهُ

الْوَرَعِ؛ پارسایی زینت فقر، شکر زینت توانگری، شکیبایی زینت بلاء فروتنی زینت شأن و بزرگی، گویایی زینت سخن، نگهداری و ضبط دقیق زینت روایت، تواضع زینت دانش، ادب زینت خرد، گشاده رویی زینت کرم و بخشندگی، منّت ننهادن زینت احسان و نیکی، توجّه و حضور قلب زینت نماز، ترک کارهای بیهوده زینت تقوا و پرهیزکاری است. ۳۱

۱۲. کَیْفَ یَضیعُ مَنِ اللّهُ کافِلُهُ، وَ کَیْفَ یَنْجُو مَنِ اللّهُ طالِبُهُ؛ چگونه ممکن است کسی که خدا سرپرست اوست، تباه شود؛ و چگونه ممکن است کسی که خدا در تعقیب اوست، رهایی یابد؟ ۳۲

۱۳. عِزُّ الْمُؤْمِنُ غِناهُ عَنِ النّاسِ؛۳۳ عزّت مؤمن در بی نیازی از مردم است.

۱۴. اَلْعُلَماءُ غُرَباءٌ لِکِثْرَهِ الْجُهّالِ بَیْنَهُمْ؛۳۴ علما با زیاد بودن جاهلان، غریبند.

پی نوشت ها

۱. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص ۴۷۱، به نقل از: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۲؛ الارشاد، ص ۲۹۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۰؛ مسار الشیعه، ص ۷؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۴۳؛ المناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۳۷۹.

۲. «ماریّه قبطیه» کنیزی بود که به همسری رسول خدا (ص) در آمد. از وی ابراهیم فرزند پیامبر به دنیا آمد که در کودکی چشم از جهان فروبست.

۳. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۴۷۲، به نقل از: فرق الشیعه، ص ۱۰۰.

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۰.

۵. اعلام الهدایه، مجمع جهانی اهل بیت، ج ۱۱، ص ۲۸، به نقل از مستدرک عوالم العلوم، ج ۲۳، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ مناقب، ج ۴، ص ۳۹۴.

۶. اعلام الهدایه، ج ۱۱؛ ص ۵۲، به نقل از مستدرک عوالم العلوم، ج ۲۳، ص ۲۷ ۲۹.

۷.

همان؛ به نقل از مستدرک عوالم العلوم، ج ۲۳، ص ۳۱.

۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۶۸.

۹. مطالب السّؤول، ابن طلحه شافعی، ص ۲۳۹؛ الفصول المهمّه، ص ۲۵۲.

۱۰. الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۰۵.

۱۱. الفصول المهمّه، ص ۲۵۱.

۱۲. الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۱۶۸.

۱۳. اعلام الهدایه، ج ۱۱، ص ۳۹، به نقل از حیاه الامام محمد الجواد (ع)، ص ۶۷.

۱۴. همان، به نقل از مستدرک عوالم العلوم، ج ۲۳، ص ۲۲۰.

۱۵. همان، به نقل از مستدرک عوالم العلوم، ج ۲۳، ص ۲۲۲.

۱۶. همان، ص ۴۱، به نقل از مستدرک عوالم العلوم، ج ۲۳، ص ۲۱۲.

۱۷. همان، به نقل از مستدرک عوالم العلوم، ج ۲۳، ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۱۸. همان، به نقل از مستدرک عوالم العلوم، ج ۲۳، ص ۲۱۸.

۱۹. رجال شیخ طوسی، ص ۳۹۷ ۴۰۹.

۲۰. اعلام الهدایه، ج ۱۱، ص ۱۹۸ ۲۰۹؛ ر. ک: رجال کشّی، طبع مشهد، ص ۲۷۵، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱ و ۵۵۲؛ رجال نجاشی، ص ۱۴۹، ۱۹۰ و ۲۵۳؛ حیاه الامام محمد الجواد (ع)، ص ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۹ و ۱۶۴؛ رجال شیخ طوسی، ص ۴۰۵؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۵۸؛ جامع الرّواه، ج ۱، ص ۵۵۴.

۲۱ 26. نورالابصار، شبلنجی، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۲۷ ۳۲. الفصول المهمّه، ص ۲۸۹ ۲۹۱.

۳۳. اعلام الهدایه، ج ۱۱، ص ۲۴۰، به نقل از بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۹

۳۴. همان، ص ۲۴۳.

ناشناختگی امام جواد (ع)

ناشناختگی امام جواد (ع)

احمد عابدینی

شهادت پیشوای نهم حضرت جود الائمه (ع) در روز آخر ماه ذی قعده در شهر بغداد، سال ۲۲۰ اتفاق افتاد. آن بزرگوار در سن ۲۵ سالگی توسط طاغوت زمان خویش مسموم گردید. شهادت آن امام بزرگوار بر امت اسلامی

تسلیت باد.

گوهر وجودی امـام جواد (ع) و عسـکریین (علیهماالسـلام)، در بین مردم کمتر شـناخته شـده و آن گونه که از سایر ائمه (ع) و پیامبر اکرم (ص) و فاطمه زهرا (س) و حتی بعضی از اولاد ائمه شناخت دارند، نسبت به این سه بزرگوار معرفت ندارند، به این خاطر تمسک و توسل کمتری به آنان دارند. با اینکه ما شیعیان معتقدیم ائمه (علیهم السلام)، نور واحدند، کلامشان نور است و همه از چشمه فیاض حق استفاده می کنند به نظر می رسد نمایاندن چهره واقعی این سه امام بزرگوار می تواند خدمتی شایان به شمار آید.

علت مطرح نبودن این سه امام (ع)، وجود شرایط سخت اجتماعی و خفقان موجود در آن عصر بود. خفقان حاکم تا حدی بود که ابن اثیر در تاریخ خود، جزئیات در دورترین بلاد اسلامی و حتی فلسفه اجتماعی زیادی از حوادث را بیان می کند، تنها در سه مورد از این امام بزرگوار اسم برده و مجموع کلماتش از پنج الی شش خط فراتر نمی رود. این فرازها عبارتند از:

۱ جلد ۱۰؛ آنجا که زندگی همسر امام رضا (ع) را توضیح می دهد و می گوید: همسر حضرت رضا (ع) ام حبیبه نام داشت و دختر مـأمون بود. دختر دیگر مـأمون را محمـد بن علی بن موسـی گرفته بود. پس پـدر و پسـر هر دو بـا دختران مأمون ازدواج کردند.

۲ در ضمن حوادث سال ۲۱۱ می نویسـد: مأمون در، تکریت، با محمد بن علی بن موسـی برخورد و دختر خود را به او تزویج کرد.

۳ در حوادث سال ۲۲۰؛ وفات آن حضرت را می نویسد.

ابن جریر طبری نیز در «تاریخ طبری» تنها یک سطر راجع به ازدواج حضرت رضا (ع) و حضرت جواد (ع)

با دختران مأمون می نویسد: حتی از رحلت حضرت جواد (ع) چیزی نمی نگارد.

خفقـان موجود به انـدازه ای بود که حضـرت همیشه خلفـای عصـر را بـا «امیرالمؤمنین» خطـاب می کرد در حـالی که این لقب مخصوص حضرت علی بود. ۱

از طرف دیگر برخی امامان به خاطر موقعیتهای ویژه خویش توانسـتند دست به اقداماتی بزنند که مورد توجه عموم واقع شود و تا اندازه ای اسمی از آنان بر لوح تاریخ بماند.

فاطمه زهرا (س)؛

خبرهای متواتری از پیامبر اکرم (ص) راجع به فاطمه زهرا (س) وجود داشت از جمله، او پاره تن من است، حوریه انسـیه است؛ گذشته از آن شرف دختر پیامبر بودن فاطمه او را در دلها جای داد و باعث شد تا دشمن هم نتواند ویژگیهای درخشان زندگی او را در پرده نگه دارد.

امیرالمؤمنین؛

به این دلیـل که اولین صـحابی، اولین مسـلمان بود و کلمات متواتر پیامبر در غـدیر خم و امثال آن درباره اش در سـطح جامعه اسـلامی منتشـر شـده بود و مهمتر از همه این نکته که حکومت پنـج ساله اش او را بر اریکه تاریـخ نشاند و باعث شد فرازهای درخشان زندگیش در تاریخ ثبت گردد.

حضرت امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)؛

بایـد گفت آن دو، تا انـدازه ای توسط پیامبر اکرم معرفی شدنـد و جملاتیماننـد «سـیّدا شـباب اهل الجنه» «انّهما امامان قاما او قعـدا»، از پیامبر در باره آنان مشـهور شد. وقایع مربوط به صـلح و جنگ آنان خصوصا واقعه کربلا، عامل دیگری شد بر اینکه آن دو امام بزرگوار یادشان در دلها جاودانه ماند.

امام سجاد (سلام اللّه علیه)؛

در پرتو حوادث کربلا و صحیفه سجادیه اش معرفی شد.

امام باقر و صادق (علیهما السلام)؛

شرایط خاص زمان امام باقر و صادق

(علیهمـا السـلام)، از جمله حوزه فعالیت علمی آنان و شاگردان پرکارشان در رشـته های مختلف، جمع احادیث، تـدوین فقه و انتشار احادیثشان در اقصی نقاط، چهره ای جهانی به آنان داد. به طوری که مکتب شیعه به مکتب جعفری معروف شد.

بنابر این هر چند حضور جنبش شـیعی از زمان حضرت علی (ع) و حتی از زمان پیامبر اکرم (ص)، مشهود بود۲، اما عصر «امام باقر و صادق» (علیهما السـلام)، فقه مـدونی نداشت. زراره از بزرگترین شاگردان امام صادق و باقر (علیهماالسـلام)، می گوید: روزی خدمت امام باقر (ع) رفتم. از مسأله ارث بحث شد. حضرت امام باقر (ع) به فرزندش امام صادق (ع) فرمود: آن کتاب را بیاور و او برای من می خواند. در ذهن خود گفتم (لیس بشی ء زخرف باطل) چیزی نیست، باطل است.

وقتی حضـرت امـام بـاقر (ع) پرسـید؛ چگونه بود؟ گفتم: باطل، چیزی نبود. فرمود: «واللّه یا زراره، هو الحقّ، الّـذی رأیت املاء رسول اللّه (ص) و خطّ علی» ۳ به خدا ای زراره این مطالب را پیامبر اکرم (ص) املاء فرمود و علی (ع) نوشت.

بنابر این زراره که یکی از اصـحاب خاص و شـیعیان مخلص بود، نیز آراء و اقوال ائمه (علیهم السلام) و پیامبر اکرم (ص) را به خوبی نمی دانست.

امام هفتم موسی بن جعفر (ع)

آن حضـرت در حالی به امامت رسـید که فقه جعفری در سراسـر عالم اسـلام پخش شده بود. در این دوره هر چند خفقان بنی العبـاس زیـاد بود و شـیعیان و آن امـام عظیم الشـأن گاه در زنـدانهای مخوف گرفتار می شدنـد، ولی کثرت شـیعیان و معاصـر بودنشان با عصر

ابن اثیر در تاریخ خود، جزئیات در دورترین بلاد اسلامی و حتی فلسفه اجتماعی زیادی از حوادث

را بیان می کند، تنها در سه مورد از این امام بزرگوار اسم برده و مجموع کلماتش از پنج الی شش خط فراتر نمی رود.

صادقین، (علیهما السلام)، باعث شد هر گاه امام از زندان آزاد می شد، یا ملاقاتی صورت می گرفت، مردم مسایل و نیازهای خود را بپرسند. از این روی مسأله تشکیل حکومت اسلامی نیز از اذهان مردم به صحنه سؤالات مورد بحث روز آمد به همین جهت، در مرسله حماد و ... دقیقترین مسائل حکومت و مسائل اقتصادی پرسیده شده و امام نیز جواب داده است. همچنین شکنجه شدن و غل و زنجیر و زندان رفتن این امام بزرگوار خود زمینه ای برای مجالس عزا بود، پیوسته نام این امام (ع) بر زبانها جاری می شد.

امام رضا (ع)؛

در زمان ایشان مسأله امامت و ظهور امام، شکل دیگری به خود گرفت.

مأمون عباسی امام را به ولیعهدی خویش منسوب کرد. امام در طول مسیر و در هر شهر و روستا که وارد می شد برای مردم سخن می گفت و به این ترتیب آنان از نزدیک با چهره پر فروغ مولای خویش آشنا می شوند. مأمون عباسی نیز به انگیزه های مختلف مجالس علمی تشکیل می داد و از دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی برای برگزاری مناظرات علمی با حضور امام دعوت به عمل می آورد. در آن محافل سخنان امام پخش می شد و به اقصی نقاط جهان می رسید. امام رضا (ع) هدایایی را که به مناسبتهای مختلف دریافت می کرد، به محرومان و مستضعفان می بخشید و به هر حال جایگاه مردمی مناسبی یافت.

اما چهار امام دیگر؛

چهارمین آنها که امام زمان (عجل اللّه تعالی فرجه الشریف) است و اخبار نقل شده از پیامبر اکرم و ائمه معصومین

در باره وجود، خصوصیات و قیامش وجود شریفش را برای همه مسلم ساخته است.

از این روی در طول تاریخ بارها اشخاصی از معروف بودن نام و نهضت حضرت استفاده کرده خود را امام موعود نامیدند از جمله اسماعیلیه یا واقفیه که وجودشان بر این اساس شکل گرفت؛ چه اسماعیلیه معتقد بودند که امام موعود همان اسماعیل است و او زنده و از انظار غایب است. واقفیه نیز همین اعتقاد را نسبت به امام موسی بن جعفر (ع) داشتند.

بعضی از افراد دیگر نیز که داعیه رهبری جامعه یا مبارزه با فساد را داشتند، ادعای مهدویّت می کردند و چون اسم آن امام در روایات هم اسم پیامبر اکرم (ص) بود بعضی افراد محمد نام، مثل محمد بن عبداللّه محض ادعای مهدویت می کردند. همچنین در دعاهای نقل شده از ائمه روی مسأله وجود امام زمان (ع) تأکید زیاد شده است.

علاوه بر آن، احتیاج فطری انسانها به نجات دهنده واقعی دست در دست عوامل فوق انتظار ظهور آن حضرت را برای غیر مسلمانان نیز امری بدیهی ساخته است.

علت اساسی دیگر بر مطرح بودن حضرت حجت (عج) در جوامع بشری نظریه هایی است که در پی غیبت طولانی حضرت به طور گسترده ای مطرح شده و اذهان را به خود مشغول کرده است، در طول تاریخ افرادی نظریه هایی ارائه کرده اند. و گروهی به نقد و بررسی پرداخته اند و دسته ای ادعای مهدویت کرده، دسته ای دیگر به ابطال آن روی آورده اند.

امام جواد و عسکریین (علیهم السلام)

هیچیک از جهات یاد شده در زندگی سایر ائمه در حیات این سه امام بزرگوار، وجود نداشت به همین جهت چهره والای آنها ناشناخته ماند و بعد از هزار و

دویست سال همچنان هاله ای از غربت بر چهره آنان سایه افکنده است و تنها کلیاتی که از آیات قرآن و احادیث و برخی زیارات مانند زیارت جامعه کبیر، استفاده می شود مبین گوشه ای از شرایط زندگی آنان است.

گروهی در این باره معتقدند دلیل وضعیت موجود این است که وجود آن ائمه فقط برای وجود یافتن امام موعود بوده است تا آن حضرت جهان را پر از عدل و داد کند. از این سوی عمر امام جواد (ع) که مدت طولانی دوام نیافت. ۴

آن حضرت در سن ۹ سالگی بعد از شهادت پدر بزرگوارش به امامت رسید. به نظر می رسد همین عامل سبب شد مردم آن عصر در باره امامت و خصوصیات و ویژگیهایش خیلی علاقه نشان ندهند چه همان مردم به علی (ع) که سی و سه سال داشت، گفتند جوان است و رهبری جامعه فردی مسن تر و کارآمدتر می طلبد.

زمانی که نص صریح پیامبر اکرم (ص) کنار رود و آن همه احادیث و شأن نزول آیات و واقعه غدیر به فراموشی سپرده شدو کهولت جای تمام آنها را بگیرد انتظاری از مردم عصر حضرت امام جواد (ع) نمی توان داشت.

در روایت است هنگامی که حضرت امام جواد (ع) وارد مسجد شد، علی بن جعفر، عموی پدر او، به احترام حضرت از جای بلند شد و او را به جای خود نشاند. مردم اعتراض کردند که تو پیری و محاسنت سفید شده است، چطور به جوان کم سن و سالی این چنین احترام می کنی؟

از طرف دیگر نصوص متواتره ای نبود که مقام حضرت جواد را به مردم آن طور که بود معرفی کند. این موضوع آنگاه واضح می شود که کلمات رسول

خـدا (ص) در مورد حسـنین (علیهماالسـلام) یا فاطمه زهرا (س) و یا علی (ع) با کلمات و روایات وارده در باره امام جواد (ع) مقایسه شود. علت عمده عدم معرفی یکسان ائمه این بود که چون حضـرت علی و زهرا و حسـنین (علیهم السلام)، در زمان آن حضـرت بودند و مناسبتهای مختلفی برای معرفی آنان بود. این موضوع در باره امام زمان (عج) فرق می کند چون رهبر پیوسته بایـد در جامعه روح امیـد بدمـد و دمیـدن روح امیـد با معرفی منجی عالم بشـریت امکان داشت جدا از این که بیشتر معرفی ها توسط ائمه بعدی صورت پذیرفت و آن هم به خاطر سؤال بیش از حدّ مردم و اشتیاق آنان به دانسـتن حضرت امام زمان (ع) و خصوصـیات و صـفات او بود. حتی وجود احادیث فراوان در باره امام حسن و حسـین (ع) وقتی شخصـی در محضـر ابن عباس سؤالی می پرسد و یکی از حسـنین (علیهما السـلام)، جواب می دهند، آن شـخص قبول نمی کند و می خواهد جواب را از ابن عباس بشنود، تا مطمئن شود.

مراجعه به کتب فقهی بر این حقیقت اشاره دارد که در طول تاریخ بیست سال حضور امام حسن و حسـین (ع) در مدینه مسـئله فقهی چندانی از آنان پرسـیده نشد و مردم آنان را دو فقیه اسـلام شناس عالم حساب نمی کردند تا چه رسد به امام جوادی که سن کمتری داشـتند. و از پشتیبانی عظیم و تأییدات مکرر پیامبر اکرم (ص) نیز برخوردار نبودند. دسیسه های خلفای عباسی که پیوسـته می خواسـتند او در بین مردم ناشـناخته بمانـد و خفقـان حـاکم آن زمـان تا انـدازه ای که آن امام یا پـدر بزرگوارش و فرزندانش مجبور می بودند خلفای ظالم

عباسی را امیرالمؤمنین خطاب کنند به عمیق تر شدن جهل موجود دامن می زد.

پاورقی

۱ همه لایق این مقامند ولی چون حضرت علی (ع) بالفعل به آن مقام رسید او را مخاطب این مقام می دانند.

۲ آن طوری که در روایـات است. «یا علی انت و شـیعتک هم الفائزون» و رجوع شود به احادیث ذیل آیات سوره بینه (اُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرّیه).

۳ فروع کافی، ج ۷، ص ۹۴.

۴ عمر او را از ۲۵ سال تا ۳۵ سال گفته اند.

جایگاه علمی

جایگاه علمی امام جواد (ع)

خزانه دار علمی الهی

امام جواد (ع) چون اجداد طاهرش خزانه دار علمی الهی و گنجینه دار رازها ورمزهای آفرینش بود.

امام جواد (ع) با سـنی کم با شـرکت در مناظره ها و مباحثه های عالمان و دانشـمندان بزرگ عصر خویش، علم لدنی که همانا مختص به انبیاء و معصومین است را فرا روی مردمان عصـر خود و اعصار دیگر به تصویر کشـیدند. حضـرت به مناسـبتی به این نکته اشاره و مرز و سرچشمه علم خویش را با دیگران مشخص می نمایاند. هنگامی که حضرت موضوع حیف و میل شبانی را به او گوشـزد می کرد، در پاسـخ به پرسـش شـبان که عرض کرد، از کجا به این موضوع پی بردی، حضـرت می فرمایند: نحن خزان علمه وعیبه حکمته واوصـیاء انبیـائه و عبـاد مکرمون، همانا ما خزانه داران علم الهی و گنجینه داران حکمت خداونـدی و جانشینان انبیاء و بندگان گرام او هستیم. مدینه المعاجز، ص ۵۳۵

شکار در حرم الهی

بنا به نقل شیخ مفید از ریان بن شبیب: وقتی مامون خواست دخترش ام الفضل را به همسری امام جواد (ع) درآورد، عباسیان به چنین تحلیلی که این مسئله موجب می شود که حکومت به دست علویان افتد، با تصمیم مامون به مخالفت برخاستند.

از اینرو به نزد مامون رفته و اظهار داشـتند: تو را به خداونـد سوگنـد می دهیم که از تصـمیم خود در تزویج ام الفضل با محمد بن علی منصـرف شو و بار دیگر قـدرت را از عباسـیان به علویان منتقل نکن. در گذشـته ولایتعهدی علی بن موسـی الرضا (ع) همه را نگران خود ساخت، اکنون برای نامزدی ام الفضل یکی از عباسیان را انتخاب کن.

مامون در جواب عباسیان گفت: اختلاف شما با علویان ریشه در نحوه برخورد شما با

آنان دارد. اگر شما با آنان منصفانه برخورد می کردید، همانگونه که آنها بر شما برتری و شایستگی دارند، برتری می یافتند.

پیشینیان من، مشی بد رفتاری با علویان را در پیش گرفتند و قطع رحم کردند و من از این رویه به خدا پناه می برم، هرگز از این که علی بن موسی (ع) را ولیعهد خویش کردم، پشیمان نیستم. از وی خواستم که به جای من خلافت کند قبول نکرد، قضای حتمی خدا جای خود را گرفت و کان امر الله معذورا. (چنین تحلیلی از شهادت حضرت رضا (ع) بیانگر نهایت حیله گری و تزویر مامون حتی در برابر عباسیان است.) اینکه میگویید چرا ابو جعفر را به دامادی خویش برگزیده ام؟ به فضل و دانش وی باز می گردد، که با وجود سنی کم از همه برتر است. امید است زمینه ای فراهم آید تا دیگران نیز چون من به درجه فضل و برتری وی آگاهی یابند.

بزرگان عباسی، دگر باره به سن حضرت (ع) خرده گرفتند و گفتند درست است که رفتار این جوان و فضل وکمال وی تو را به اعجاب وا داشته است، ولی با مسائل فقهی آشنائی ندارد. مدتی صبر کن تا به معلوماتی دست یابد سپس نیت خود را عملی ساز.

مامون در جواب گفت: وای بر شما، من به جایگاه و منزلت این نوجوان بیش از شما دانایم، او از اهل بیتی است که علم ودانش آنان از سرچشمه الهامات الهی نشات می گیرد.

پدران آنان در دین و دانش و ادب بی نیاز از رعیتی بودند که علمشان به درجه کمال رسیده است. اگر قبول ندارید، امتحانش کنید تا درجه فضل و علم او

بر شما آشکار گردد. گفتند: قبول است، وی را می آزماییم.

عباسیان با کسب اجازه از مامون، اجازه خواستند تا فردی را برای مناظره با حضرت جواد (ع) معرفی کنند وجلسه را ترک کردند.

عباسیان با یکدیگر به شور نشستند و در نتیجه قاضی نامی و مشهور، یحیی بن اکثم را دعوت و با وعده دادن پول فراوان به وی در صورت پیروزی بر امام جواد (ع)، در روزی معین در مجلسی با حضور مامون شرکت جستند.

در این مجلس هر یک در جای خود قرار گرفتند و مامون دستور داد تا تشکی و دو متکا را برای امام جواد (ع) گستراند و خود در کنار او ایستاد. و یحیی بن اکثم روبروی امام قرار گرفت.

یحیی بن اکثم رو به مامون کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین اجازه می دهید تا از ابو جعفر سؤال کنم؟ مامون گفت: از خودش اجازه بگیر.

یحیی بن اکثم رو به حضرت (ع) کرد و گفت: فدایت شوم اجازه می فرمایی مسئله ای بپرسم؟ حضرت (ع) فرمود: بپرس یحیی بن اکثم گفت: خداوند ما را فدایت سازد اگر فردی در حال احرام شکاری را بکشد، حکم آن چیست؟

امام جواد (ع) فرمود: شکارچی در حل کشته است یا در حرم؟

عالم به حرمت آن بوده یا جاهل؟

از روی عمد کشته یا اشتباه؟

آزاده بوده است یا غلام؟

صغیر بوده است یا کبیر؟

این اولین صید بوده است یا بیشتر؟

آن صید از پرندگان بوده است یا غیر آنها؟

کوچک بوده است یا بزرگ؟

شخص محرم بر این عمل اصرار دارد یا پشیمان شده است؟

شب این عمل را انجام داده است یا روز؟

احرام عمره بوده است یا احرام حج؟

یحیی بن اکثم پس از شنیدن فروع باز

شده از پرسش خود از سوی امام جواد (ع) زبانش به لکنت افتاد و نشانه های عجز و ناتوانی به سیمایش آشکار شد.

مامون پس از بیان مطالب از سوی امام جواد (ع) گفت: خدا را به خاطر تشخیص خویش حمد و سپاس می کنم سپس رو به عباسیان کرد و گفت: اکنون بر آنچه در فکر آن بودید آگاهی یافتید.

پس از مراسم عقد و خطبه خوانی مامون به حضرت (ع) گفت: در صورت تمایل پاسخ مسائل محرم را بیان کنید تا همه بهره مند شویم.

حضرت (ع) فرمودند: محرم اگر صیدی را در غیر حرم بکشد و آن از پرندگان بزرگ باشد، یک گوسفند کفاره باید قربانی کند و اگر صید در حرم باشد با ید دو گوسفند قربانی کند. اگر جوجه ای در حل بکشد قربانی، یک بره از شیر گرفته است؛ ولی قیمت آن جوجه بر او واجب نیست. اما اگر جوجه ای در حرم بکشد کفاره اش یک گوسفند و قیمت جوجه می باشد.

اگر صید از حیوانات وحشی چون الاغ وحشی باشد باید یک گاو قربانی و اگر صید شترمرغ باشد یک شتر قربانی کند.

کفاره کشتن صید بر فرد عالم و جاهل مساوی است. در صورتی که محرم عمداً صید را بکشد گناه کرده ولی چنانچه به اشتباه صید را شکار نموده چیزی بر او نیست.

کفاره فرد حر بر خودش واجب و کفاره غلام بر مولای او واجب است.

بر صغیر کفاره نیست ولی کبیر کفاره بر او واجب است.

شخصی که از شکار پشیمان شود پس از کفاره عقاب اخروی ندارد ولی آنکه بر کشتن صید اصرار ورزد عذاب اخروی گریبانگیر او می شود.

الارشاد، ص ۳۱۹ -

موسوعه الامام الجواد (ع)، ج ۲، ص ۴۰۸.

حلال و حرام شدن زن

مامون پس از شنیدن پاسخهای حضرت (ع) در خصوص مسئله شکار و تشویق وی در مقابل حضار رو به امام جواد (ع) کرد و گفت:

احسنت، یا ابا جعفر خداوند به تو خیر عطا کند، اگر صلاح می دانید شما نیز از یحیی بن اکثم سؤالی بپرسید.

امام (ع) رو به یحیی بن اکثم کرد و فرمود: پرسش نمایم؟

یحیی گفت: فدایت شوم اختیار با شماست. اگر توانائی پاسخگویی داشتم پاسخ می دهم و اگر نه پاسخ آنرا از شما خواهم آموخت.

امام فرمودند: چه می گویی در باره این مسئله: در اول روز نگاه مردی به زنی حرام بود، چون آفتاب بالا آمد همان زن بر او حلال شد، ظهر که شد بر او حرام گردید، به موقع عصر بر او حلال شد، چون آفتاب غروب کرد، حرام گشت، در زمان عشاء حلال شد، در نیمه شب حرام گردید، و چون فجر طلوع کرد بر او حلال شد.

این چگونه می شود و علت حلال و حرام شدن چیست؟ یحیی بن اکثم در تحیر گفت: به خدا سوگند من پاسخ این مسئله را نمی دانم، پاسخ آن را بفرمائید تا بیاموزم.

حضرت جواد (ع) فرمودند: این زن کنیزی است و آن مرد اجنبی و نامحرم - به جهت نامحرم بودن - نگاه وی در صبح بر آن زن حرام بود. آفتاب که بالا آمد کنیز را خریداری کرد. و بر آن مرد حلال شد.

ظهر کنیز را آزاد کرد، بر او حرام شد. عصر وی را به تزویج خود درآورد، حلال شد. موقع غروب به سبب ظهار - مسئله ای که مرد به زن خود بگوید پشت تو

نظیر پشت مادر من است - بر او حرام شد. زمان عشاء کفاره ظهار را داد، حلال شد. نصف شب آن زن را طلاق داد حرام شد در طلوع فجر رجوع کرد آن زن بر او حلال شد.

در این هنگام مامون رو به حاضـران مجلس کرد و گفت: آیا در میان شـما کسـی یافت می شود که این مسـئله را چنین پاسـخ دهد؟

همه گفتنـد نه والله، امیرالمؤمنین به رای خود آگـاهتر است. آنگـاه مـامون گفت: وای بر شـما، اهـل بیت در میـان مردم از نظر فضـل و کمـال بی همتا و ممتازنـد و کمی سن مانع فضـیلت آنها بر سایر مردم نمی شود. تحف العقول، ص۴۵۴ - بحارالانوار، ج۱۰، ص ۳۸۵ - وسائل الشیعه، ج۲۲، ص۲۶۵ - موسوعه الامام الجواد (ع)، ج۲، ص۴۰۶.

حد سارق

زرقان دوست صـمیمی بن ابی داود نقل می کنـد که: روزی بن ابی داود در حالی که انـدوه و حزن بر چهره اش نمایان بود از نزد معتصم بـاز می گشت. از وی علت حزنش را جویـا شـدم، که او گفت: امروز آرزو کردم که کـاش بیست سـال قبـل مرده بـودم. به او گفتم به چه دلیـل؟ گفت: به خـاطر اینکه امروز ابی جعفر محمـد بن علی بن موسـی (ع) نزد امیرالمـؤمنین خـود را تثبیت کرد.

گفتم: چگونه؟ گفت: دزدی به سـرقتش اعتراف کرده بود و خلیفه هـم برای روشن شدن مسـئله و اجرای حد بروی، فقها را در مجلس جمع کرد و محمد بن علی را نیز دعوت نمود.

از ما سؤال کرد: از کجا دست دزد واجب است قطع شود؟ من گفتم: از مچ دست.

خلیفه گفت: به چه دلیل؟ گفتم: برای اینکه دست همان انگشتان و

کف دست تـا مـچ است و بـدین خـاطر از خداونـد سـبحان در باره تیمم می فرماینـد فاغسـلوا وجوهکم و ایـدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین. مائده / ۶

در خصوص این فتوی برخی از فقها در مجلس با من همراه شدند. برخی نیز گفتند: قطع دست از آرنج واجب است.

خلیفه از آنـان علتش را پرسـید. گفتنـد: چـون خداونـد در قرآن می فرمایـد: وایـدیکم الی المرافق واین دلاـلت دست از نوک انگشتان تا مرفق و آرنج است.

ابن ابی داود ادامه داد: سپس خلیفه رو به امام جواد (ع) کرد و گفت: ای ابا جعفر نظر تو در باره این موضوع چیست؟ ابا جعفر گفت: ای خلیفه این جماعت در این باره نظر دادند. مامون گفت: رای آنها را نادیده بگیر، رای خود را بیان کن.

او گفت: ای خلیفه مرا معاف کن. خلیفه گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که نظر و رای خود را بیان کنی.

ابا جعفر گفت: حال که سوگند دادی، می گویم. تمام اقوال بیان شده، اشـتباه است. در دین وسنت واجب است دست از نقطه پیوند استخوانها، انگشتان قطع و کف دست به حال خود باقی بماند. خلیفه گفت: دلیلش چیست؟

ابـاجعفر گفت: این سـخن رسول اکرم (ص) که فرمود: سـجده بر هفت عضو واجب است. پیشـانی، دو دست، دو زانو و دو پا، پس اگر دسـتش از مـچ و یا آرنـج بریده شود برای دزد دستی باقی نمی ماند تا با آن سـجده کند و خدای متعال می فرمایند و ان المساجـد لله جـن/ ۱۸ مسـجدها از آن خداونـد اسـت یعنی اعضـای هفـت گـانه سـجده و مسـجد از خداینـد و آنچه از آن خداست قطع

نمی شود.

ابن ابی داود گوید: معتصم از این حکم خوشش آمد و آن را پذیرفت و دستور داد تا دست دزد را از مفصل انگشتان دست قطع کنند نه کف دست. ابن ابی داود می گوید: در آن لحظه گویی برای من قیامتی برپا شد و آرزو کردم کاش زنده نبودم.

ابن ابی داود می گوید: پس از سه روز به نزد معتصم رفتم و به او گفتم: همانا خیرخواهی برای امیرالمؤمنین بر من واجب است. هرچند که بدانم به سبب آن بر آتش داخل شوم.

خلیفه گفت: این خیر خواهی چیست؟ گفتم: وقتی امیرالمؤمنین فقها رعیت و دانشمندان آنها را برای امری از امور دین در مجلس خویش گرد هم می آورد، از آنها در باره حکمی پرسش می کند و آنان نیز آنچه می دانند بر زبان می رانند، در حالی که در مجلس خلیفه، خاندان او، فرماندهان، وزراء و کاتبان حضور دارند. سخنان مجلس خلیفه به گوش مردم می رسد و آنان پی می برند که خلیفه به خاطر فتوی و قول مردی که عده ای از این امت به امامت وی قائل هستند و ادعا می کنند، که او امام جواد (ع) به مقام خلافت سزاوارتر است، قول و فتوای همه را کنار می زند، حکم او را بر حکم فقها ترجیح می دهد، این چه عواقبی را در پی خواهد داشت؟

بن ابی داود گفت: در این لحظه رنگ خلیفه به خاطر آنچه به وی تذکر داده بودم تغییر کرد و گفت: خداوند به خاطر این خیر خواهی به تو جزای خیر عطا کند. چهار روز پس از این واقعه حضرت به شهادت رسید ...

تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳۱۹ – موسوعه الامام الجواد (ع)، ج۲،

ص ۴۱۰ – بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵ –۷

موهبت الهی

موهبت الهی

امام جواد علیه السلام در سال ۲۰۳ قمری و در سن هفت سالگی بعد از شهادت پدر بزرگوارش این مسؤولیت را پذیرفته و عملاً به هدایت و ارشاد مردم پرداخت.

در آن هنگام برخی این سؤال را مطرح می کردند که آیا می توان رهبری جامعه را به یک کودک هفت ساله سپرد؟ آیا یک کودک هفت ساله مدیریت، دوراندیشی و درایت یک مرد کامل را دارد؟

از منظر باور شیعه که موضوع امامت را یک موهبت الهی می داند، پاسخ این پرسش روشن است، چرا که از این دیدگاه خداوند متعال هر کسی را که شایسته این مقام بداند، به منصب پیشوایی امت بر می گزینند؛ حتی اگر در سنین کودکی باشد. مقیاس سن بالا، گرچه در میان مردم مقیاسی برای رسیدن به کمال محسوب می شود، اما در بینش وحیانی قرآن ممکن است یک فرد در سن کودکی فضائل و کمالات و شرائط رهبری جامعه را دارا باشد و امتیازات ویژه ای را که لازمه رهبری و امامت و نبوت است در او موجود باشد و خداوند متعال موهبت رسالت و امامت را به او عنایت کند و اطاعت از وی را بر مردم واجب و لازم گرداند.

البته خداوند متعال از این طریق می خواهد به مردم بفهماند که مقام نبوت و امامت، که تداوم راه نبوت است، همانند منصب های معمولی نیست که با زمینه ها و شرایط عادی انجام پذیرد، بلکه مقام معنوی نبوت و امامت مافوق این مناصب بوده و زمینه ها و شرایط ویژه ای می طلبد. در عصری که زمینه امامت پیشوای نهم جوادالائمه علیه السلام فراهم آمده بود و آن حضرت

در دوران کودکی این منصب آسمانی را عهده دار گردید، از این نوع سؤالات زیاد مطرح می شد و پاسخ های مناسب نیز ارائه می گردید. به همین دلیل چون این مسئله تقریباً در زمان امام جواد (علیه السلام) حل شده، تلقی شده بود، دیگر در مورد امام هادی (علیه السلام) که در سن ۸ سالگی و امام زمان (علیه السلام) که در ۵ سالگی به امامت رسیدند، این پرسش ها تکرار نگردید.

در عصری که زمینه امامت پیشوای نهم جوادالائمه علیه السلام فراهم آمده بود و آن حضرت در دوران کودکی این منصب آسمانی را عهده دار گردید، از این نوع سؤالات زیاد مطرح می شد و پاسخ های مناسب نیز ارائه می گردید. به همین دلیل چون این مسئله تقریباً در زمان امام جواد (علیه السلام) حل شده، تلقی شده بود، دیگر در مورد امام هادی (علیه السلام) که در سن ۸ سالگی و امام زمان (علیه السلام) که در ۵ سالگی به امامت رسیدند، این پرسش ها تکرار نگردید.

نقل یکی از روایاتی که در این زمینه وارد شده است، در اینجا مناسب می نماید:

روزی یکی از شیعیان در محضر امام رضا (علیه السلام) پرسید: مولای من! اگر خدای ناکرده برای وجود مقدس شما حادثه ای پیش آید، به چه کسی رجوع کنیم؟ امام رضا (علیه السلام) با کمال صراحت فرمودند: به پسرم ابوجعفر (امام جواد علیه السلام). آن مرد از شنیدن این سخن تعجب کرد، چرا که امام نهم (علیه السلام) کودکی بیش نبود و آن مرد وی را کم سن و سال دید. امام رضا (علیه السلام) از سیمای متعجب و نگاه های تردیدآمیز او، اندیشه ناباورانه اش را دریافت و به او فرمود: ای مرد! خدای سبحان عیسی بن مریم (علیه السلام) را به عنوان

پیامبر و فرستاده خود برگزید و او را صاحب شریعت معرفی کرد، در حالی که خیلی کوچکتر از فرزندم ابوجعفر بود. (۱)

امام رضا (علیه السلام) برای اثبات امامت حضرت جواد (علیه السلام) و پاسخ به شبهات طرح شده، گاه از آیات قرآن و دلایل تاریخی بهره می گرفت و گاهی نیز از تفضلات الهی و تأییدات غیبی استفاده می کرد.

در این رابطه حسن بن جهم می گوید: در حضور امام هشتم (علیه السلام) نشسته بودم که فرزند خردسالش را صدا کرد. آن سلاله پاک نبوی نیز در پاسخ به ندای پدر به جمع ما پیوست. امام رضا (علیه السلام) لباس آن کودک را کنار زده و به من فرمود: میان دو شانه اش را بنگر! چون به میان دو کتف او نگاه کردم، چشمم به یکی از شانه هایش به مُهر امامت افتاد که در میان گوشت بدن قرار داشت. فرمود: آیا این مُهر امامت را می بینی؟ شبیه همین در روی شانه پدرم نیز وجود داشت. (۲)

نوجوانی در قلّه رفیع دانش

امام جواد (علیه السلام) در مقام رهبری امت اسلام، به عنوان الگوی دانشمندان جوان چنان در عرصه علم و دانش درخشید که دوست و دشمن را به تعجب و شگفتی واداشت. گفتگوها، مناظرات، پاسخ به شبهات عصر، گفتارهای حکیمانه و خطابه های آن گرامی، گواه روشنی بر این مدعاست.

علی بن ابراهیم از پدرش نقل کرده است که: بعد از شهادت امام رضا (علیه السلام) ما به زیارت خانه خدا مشرف شدیم و آنگاه به محضر امام جواد (علیه السلام) رفتیم. بسیاری از شیعیان نیز در آنجا گرد آمده بودند تا امام جواد (علیه السلام) را زیارت کنند. عبدالله بن موسی عموی حضرت جواد (علیه السلام) که پیرمرد بزرگواری بود و در پیشانی اش آثار

عبادت دیده می شد، به آنجا آمد و به امام جواد (علیه السلام) احترام فراوانی کرده و وسط پیشانی حضرت را بوسید.

امام جواد (علیه السلام) در سنین نوجوانی عالم ترین و آگاه ترین دانشمند عصر خود بود و مردم از دور و نزدیک به حضورش شتافته و پاسخ مشکلات علمی خود را از ایشان دریافت می کردند.

امام نهم بر جایگاه خویش قرار گرفت. همه مردم به علت خردسال بودن حضرت با تعجب به همدیگر نگاه می کردند که آیا این نوجوان می تواند از عهده مشکلات دینی و اجتماعی مردم در جایگاه رهبری و امامت آنان برآید؟! مردی از میان جمع بلند شده از عبدالله بن موسی، عموی امام جواد (علیه السلام) پرسید: حکم مردی که با چهارپایی آمیزش نموده است چیست؟ و او پاسخ داد: بعد از قطع دست راست اش به او حد می زنند.

امام جواد (علیه السلام) با شنیدن این پاسخ ناراحت شد و به عبدالله بن موسی فرمود: عمو جان از خدا بترس! از خدا بترس! خیلی کار سخت و بزرگی است که در روز قیامت در برابر خداوند متعال قرار بگیری و پروردگار متعال بفرماید: چرا بدون اطلاع و آگاهی به مردم فتوا دادی؟ عمویش گفت: سرورم! آیا پدرت که درود خدا بر او باد این گونه پاسخ نداده است؟!

امام جواد (علیه السلام) فرمود: از پدرم پرسیدند: مردی قبر زنی را نبش کرده و با او درآمیخته است، حکم این مرد فاجر چیست؟ و پدرم در پاسخ فرمود: به خاطر نبش قبر، دست راست او را قطع می کنند و حد زنا بر او جاری می گردد، چرا که حرمت مرده مسلمان همانند زنده اوست.

عبدالله بن موسی گفت: راست گفتی سرورم! من استغفار می کنم.

مردم حاضر،

از این گفت و شنود علمی شگفت زده شدند و گفتند: ای آقای ما! آیا اجازه می فرمایی مسائل و مشکلات خودمان را از محضرتان بپرسیم؟

امام جواد (علیه السلام) فرمود: بلی. آنان سی هزار مسئله پرسیدند و امام جواد (علیه السلام) بدون درنگ و اطمینان کامل همه را پاسخ گفت. این گفتگوی علمی در نه سالگی حضرت رخ داد. (۳)

امام جواد (علیه السلام) در سنین نوجوانی عالم ترین و آگاه ترین دانشمند عصر خود بود و مردم از دور و نزدیک به حضورش شتافته و پاسخ مشکلات علمی خود را از ایشان دریافت می کردند.

اینک نظر برخی از دانشمندان مخالف و موافق را در این زمینه با هم می خوانیم:

ابن حجر هیثمی در کتاب الصوائق المحرقه می گوید: مأمون او را به دامادی انتخاب کرد، زیرا با وجود کمی سن، از نظر علم و آگاهی و حلم بر همه دانشمندان برتری داشت.

شبلنجی در نورالابصار آورده است: مأمون پیوسته شیفته او بود، زیرا با وجود سن اندک، فضل و علم و کمال خود را نشان داده و برهان عظمت خود را آشکار ساخت.

جاحظ معتزلی که از مخالفان خاندان علی (علیه السلام) بود، به این حقیقت اعتراف کرده است که: امام جواد (علیه السلام) در شمار ده تن از «طالبیان» است که هر یک از آنان عالم، زاهد، عبادت پیشه، شجاع، بخشنده، پاک و پاک نهادند و هیچ یک از خاندان های عرب دارای نسب شریفی همانند امامان شیعه نیست. (۴)

فتال نیشابوری نیز می گوید: مأمون شیفته او شد، چون مشاهده کرد که آن حضرت با سن کم خود، از نظر علم و حکمت و ادب و کمال عقلی، به چنان رتبه والایی رسیده که هیچ یک از بزرگان علمی آن

روزگار بدان پایه نرسیده اند. (۵)

امام محمد تقی (علیه السلام) خود نیز گاهی به علم و دانشی که خداوند ارزانی اش داشته بود، اشاره کرده و می فرمود: «منم محمد فرزند رضا! منم جواد! منم دانا به نسب های مردم در صُلب ها، من داناترین کس هستم که رازهای ظاهری و باطنی شما را می دانم و از آنچه که به سویش روانه هستید آگاهم! این علمی است که خداوند متعال قبل از آفرینش تمامی مخلوقات جهان به ما خانواده عنایت کرده است. این دانش سرشار تا پایان جهان و بعد از فانی شدن آسمان ها و زمین نیز باقی خواهد ماند.

اگر غلبه اهل باطل و حکومت ناحق گمراهان و هجوم اهل شک و تردید نبود، هر آینه سخنی می گفتم که همه اهل جهان از گذشتگان و آیند گان ناباورانه انگشت حیرت به دهان می گرفتند.»

سپس دست مبارک خود را بر دهان گذاشته و فرمود: «یا محمّد اصمت کما صمت آباؤك من قبل؛ ای محمد خاموش باش! همچنان که پدرانت قبل از تو سکوت را برگزیده اند.» (۶)

امام جواد علیه السلام در سن کودکی به امامت رسید و دانش سرشار آن گرامی دوست و دشمن را به حیرت و شگفتی واداشت. بر جوانان مسلمان و مشتاق اهل بیت (علیهم السلام) شایسته است که از فرصت جوانی بهره گرفته و در جستجوی دانش با تمام وجود تلاش کنند و رهنمودهای آن امام عزیز در زمینه علم و دانش را چراغ راه خویش قرار دهند. در اینجا به برخی از رهنمودهای آن حضرت در این زمینه می پردازیم:

از منظر امام جواد (علیه السلام) شایسته است که یک جوان مسلمان به علم و دانش روی آورد و آن را

به عنوان مونس و یـار مناسب برای خود برگزینـد، دوسـتان خود را بر اساس بینش و دانش انتخاب کنـد و شخصـیت اجتماعی خود را به وسـیله دانش و علم مشـخص سازد، برای مجالس و دیدار دیگران علم هدیه برد و در تنهایی و غربت و سـفر، علم و دانش را بهترین همسفر و مونس خود بداند، چرا که علم و دانش، سرچشمه تمام کمالات و ریشه همه پیشرفت هاست.

جوانان در عرصه تفکر و کسب دانش

جوانان بر اساس طبیعتی که دارنـد، برای آشـنایی با افکار و انـدیشه های متفاوت علاقه شدیـدی از خود نشان می دهنـد. آنان دوست دارنـد اندیشه های نو و متفاوت را بشناسـند و از میان آنها آنچه را که به نظر خود بهتر و کارآمدتر تشـخیص می دهند انتخاب کنند.

امام علی (علیه السـلام) فرمودنـد: «انما قلب الحدث کالارض الخالیه ما القی فیها من شـی ءٍ قبلته (۷)؛ دل نوجوان همانند زمین خالی (آماده و مستعد) است و هر اندیشه ای که در آن القاء شود، می پذیرد.»

بذر دانش یکی از مهم ترین سـرمایه هایی است که می توان در دل جوان کاشت و آن را بارور نمود. امام جواد (علیه السـلام) در پیـامی اهمیت علم و دانش را این گونه بیـان می کنـد: «علیکم بطلب العلم فانّ طلبه فریضهٌ و البحث عنه نافلهٌ و هو صـلهٌ بین الاخوان و دلیلٌ علی المروّه و تحفهٌ فی المجالس و صاحبٌ فی السّقر و انسٌ فی الغربه (۸)؛ بر شما باد کسب دانش! چرا که آن برای همه لازم است و سـخن از علم و بررسـی آن امری مطلوب (و دوست داشـتنی) است. برادران (دینی) را به هم پیونـد می دهد و نشانه (شخصیت والا و) جوانمردی، تحفه مناسبی برای مجالس، دوست و همراه

در سفر و مونس غربت و تنهائی است.»

از منظر امام جواد (علیه السلام) شایسته است که یک جوان مسلمان به علم و دانش روی آورد و آن را به عنوان مونس و یار مناسب برای خود برگزیند، دوستان خود را بر اساس بینش و دانش انتخاب کند و شخصیت اجتماعی خود را به وسیله دانش و علم مشخص سازد، برای مجالس و دیدار دیگران علم هدیه برد و در تنهایی و غربت و سفر، علم و دانش را بهترین همسفر و مونس خود بداند، چرا که علم و دانش، سرچشمه تمام کمالات و ریشه همه پیشرفت هاست.

حضرت جوادالائمه علیه السلام، علم را دو قسمت کرده و می فرمود: علم و دانش دو نوع است: علمی که در وجود خود انسان ریشه دارد و علمی که از دیگران می شنود و یاد می گیرد. اگر علم اکتسابی با علم فطری هماهنگ نباشد، سودی نخواهد داشت. هر کس لذت حکمت را بشناسد و طعم شیرین آن را بچشد، از پیگیری آن آرام نخواهد نشست. زیبایی واقعی در زبان (و گفتار نیک) است و کمال راستین در داشتن عقل.» (۹)

امام محمد تقی (علیه السلام) علم و دانش را یکی از مهمترین عوامل پیروزی و رسیدن به کمالات معرفی می کرد و به انسان های کمال خواه و حقیقت طلب توصیه می نمود که در راه رسیدن به آرزوهای مشروع و موقعیت های عالی دنیوی و اخروی از این نیروی کارآمد بهره لازم را بگیرند. آن گرامی می فرمود: «أربع خصالٍ تعین المرء علی العمل: الصّحه والغنی و العلم و التّوفیقٌ (۱۰)؛ چهار عامل موجب دستیابی انسان به اعمال (صالح و نیک) است: سلامتی، توانگری، دانش و توفیق (خداوندی)»

.

با توجه به سخنان آموزنده امام جواد (علیه السلام) در عرصه علم و دانش بر همگان و از جمله جوانان لازم است از فرصت جوانی بهره گرفته و خود را به این خصلت زیبای انسانی بیارایند و کسب معرفت و علم را سرلوحه برنامه های زندگی خود قرار دهند.

گفتار اندیشمندان

یک جوان شایسته و هدفمند بر اساس اندیشه ها و عواطف خود ممکن است به سوی برخی صاحب نظران و اندیشمندان، متمایل شود، به جلسات آنان برود، به سخنرانی هایشان گوش فرا دهد و حرفهایشان را بشنود و بپذیرد.

اما در این میان پیروی از گفته های آنان، اگر بر اساس حق نباشد، ممکن است انسان را به سوی باطل و راه های انحرافی سوق دهد. بنابراین بر یک جوان مسلمان و متعهد، زیبنده است که تمایلات خود و گفته های دیگران را بر اساس اندیشه های صحیح و عقلانی بسنجد و راه خود را با معیار حقیقت انتخاب کند. امام جواد (علیه السلام) در این زمینه رهنمود راهگشایی برای همگان دارد. آن گرامی می فرماید:

«من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان النّاطق یؤدّی عن الله عزّ و جلّ فقد عبدالله و ان کان النّاطق یؤدّی عن الشّیطان فقد عبد الشیطان (۱۱)؛ هر کس به گفتار گوینده ای گوش فرا دهد، او را پرستش کرده است، اگر ناطق از خدای می گوید، شنونده خدا را عبادت کرده و اگر از شیطان بگوید، شنونده نیز به پرستش شیطان پرداخته است.»

در اینجا مناسب است که به حکایتی از یک جوان که در راه کسب علم و دانش تلاش نموده و خود را به مقامات عالیه کمال رسانده اشاره ای داشته باشیم. چنین حکایاتی این پیام را به ما می دهند

که اگر جوانان درباره کسب علم و دانش تلاش کنند می توانند سرآمد باشند و بر بزرگترها نیز پیشی گیرند.

ای خلیفه! دو چیز زمامداران را مغرور می کند: اول، حلم خداوند و دوم، مدح و چاپلوسی اشخاص از آنها. خیلی مواظب باش که از آنان نباشی، زیرا که اگر از آن عده شدی، لغزش پیدا می کنی و در زمره گروهی قرار می گیری که خداوند متعال در حق آنان فرمود: «ولا تکونوا کالّذین قالوا سمعنا و هم لایسمعون؛ از آن افراد نباشید که ادّعای شنیدن می کنند با این که نمی شنوند.»

دانشمند نوجوان

هنگامی که عمربن عبدالعزیز به خلافت رسید، مردم از اطراف و اکناف گروه گروه، برای عرض تبریک به مرکز خلافت آمده و به حضورش می رسیدند. روزی جمعی از اهل حجاز به همین منظور بر او وارد شدند. خلیفه بعد از دیدار ابتدایی متوجه شد که پسر بچه ای آماده است تا از میان آن جمع سخن بگوید.

خطاب به او گفت: بچه! برو کنار تا یکی بزرگتر از تو صحبت کند پسر نوجوان فوراً گفت: ای خلیفه! اگر بزرگسالی میزان است، پس چرا شما بر مسند خلافت قرار گرفته اید؟ با این که بزرگتر از شما هم افرادی اینجا هستند؟!

عمر بن عبدالعزیز از تیزهوشی و حاضر جوابی او متعجب شده و گفت: راست می گویی و حق با توست. اکنون حرف دلت را بزن! آن نوجوان هوشمند گفت: ای امیر! از راه دور آمده ایم تا به شما تبریک بگوییم و منظورمان از این عمل، شکر الهی است که مثل شما خلیفه خوبی را به مردم عطا کرده است، وگرنه مجبور نبودیم به این سفر بیاییم، زیرا نه از تو می ترسیم و

نه طمعی داریم. اما این که از تو نمی ترسیم برای این است که تو اهل ظلم و ستم بر مردم نیستی و علت این که طمع نداریم این است که ما از هر جهت در رفاه و نعمت هستیم.

وقتی سخن آن نوجوان تمام شد، خلیفه از او درخواست کرد که وی را موعظه کند.

او نیز گفت: ای خلیفه! دو چیز زمامداران را مغرور می کند: اول، حلم خداوند و دوم، مدح و چاپلوسی اشخاص از آنها. خیلی مواظب باش که از آنان نباشی، زیرا که اگر از آن عده شدی، لغزش پیدا می کنی و در زمره گروهی قرار می گیری که خداوند متعال در حق آنان فرمود: «ولا تکونوا کالّذین قالوا سمعنا و هم لایسمعون (۱۲)؛ از آن افراد نباشید که ادّعای شنیدن می کنند با این که نمی شنوند.»

در پایان خلیفه از سن و سال او پرسید و معلوم شد که بیش از دوازده سال ندارد. آنگاه خلیفه او را تحسین کرده و در مورد وی و عظمت علم و دانش او شعری خواند که:

تَعَلّم فَلَیسَ المَرءُ یولَدُ عالِماً

وَ لَیسَ أخو عِلمٍ کَمَن هُوَ جاهِلٌ

فَانَّ کَبیرَ القَومِ لاعِلمَ عِندَه

صَغیرٌ اذا التَفَتَ عَلَیهِ المَحافِلُ

«دانش بیاموز، که آدمیزاد دانشمند به دنیا نمی آید و هیچگاه دانا با نادان هم رتبه نیست. بزرگ قوم، هرگاه دانش نداشته باشد، در مجالس و محافل، کوچک و خوار دیده می شود.»

پی نوشت ها

۱- کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲- ارشاد شیخ مفید، چاپ کنگره، قم، ۱۴۱۳ ق، ص ۶۱۸.

۳- بحارالانوار، علامه محمدباقر مجلسی، مؤسسه الوفأ، بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۵۰، ص ۸۵.

۴- سیره پیشوایان،

مهدی پیشوائی، مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، قم، ۱۳۸۱ ش، ص ۵۵۵.

۵- روضه الواعظین، محمد فتال نیشابوری، نشر رضی، قم، ج ۱، ص ۲۳۷.

۶- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۸.

۷- وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، مؤسسه آل البیت (علیه السلام)، قم، ۱۴۰۹ قمری، ج ۲۱، ص ۴۷۸.

۸- بحارالانوار، ج ۷، ص ۸۰.

۹- کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۹۳.

۱۰- معدن الجواهر، ابوالفتح کراجکی، کتابخانه مرتضویه، تهران، ۱۳۹۴ ق، ص ۴۱.

۱۱- سوره انفال، آیه ۲۱.

۱۲- المستطرف، محمد بن احمد ابشیهی، ج ۱، ص ۱۰۷.

منبع

مجله پاسدار اسلام، ش ۲۸۹، حجه الاسلام عبدالکریم پاک نیا.

جوان ترین جواد

زدودن یک تردید

از آن جا که امام جواد علیه السلام در کودکی به منصب امامت رسید، طبعاً اولین پرسش در هنگام مطالعه زندگی ایشان آن است که چگونه یک نوجوان می تواند مسئولیت حساس و سنگین پیشوایی مسلمانان را بر عهده بگیرد؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: اگرچه دوران شکوفایی عقل و جسم انسان حد و مرز خاصی دارد که با رسیدن آن زمان، جسم و روان به حد کمال می رسند، ولی چه مانعی دارد که خداوند حکیم برای مصالحی این دوران را برای بعضی از بندگان خاص خود کوتاه ساخته و در سال های کمتری خلاصه کند؟ در تاریخ بشر نیز همواره انسان هایی بوده اند که در پرتو لطف و عنایت خاصی که از سوی خالق جهان به آنان شده، در کودکی به مقام پیشوایی و رهبری امتی نائل شده اند. در قرآن کریم داستان اعطای رسالت به حضرت یحیی علیه السلام در کودکی (۱) و سخن گفتن و پیامبری حضرت عیسی در گاهواره شاهدی بر این معناست. (۲)

الهام غیبی

بدون تردید، امامت اعجازآمیز امام جواد علیه السلام جز با اتصال آن امام به منبع سرشار علم الهی شدنی نیست. این امر مبتنی

بر بنیادهـای پوشـیده و غیبی جهان است. آن کس که بتوانـد در چنین سن و سالی رهبری قومی را که در سـرزمین های دور و نزدیک گسترده بودنـد، عهـده دار شود و در برابر تهاجم انبوه دشـمنان از پای نلغزد و پایدار بماند، هاله ای از الهام غیبی را بر گرد وجود خویش دارد. همین امر بود که بر ایمـان پیروان آن حضـرت به مفهوم سترگ امـامت می افزود و گام هایشان را در طریق اطاعت از آن امام همام راسخ تر می کرد.

مناظرات امام جواد علیه السلام

عهـده داری رهبری در خردسالی، نخستین بار درباره امام جواد علیه السـلام تحقق یافت. سن کم آن حضـرت حتی عـده ای از شیعیـان را دربـاره مسأله امـامت به تردیـد انـداخته بـود. این امر از یـک سو و رواج و رونق بسـیاری از مکتب هـای فکری که حمایت مادی و معنوی حکومت وقت را نیز به همراه داشـتند و این امر با عقل ظاهربین آنان توجیه شـدنی نبود، از سوی دیگر، باعث شد که پیوسـته سؤالات سـخت و پیچیده از محضر امام جواد علیه السلام مطرح شود و آن حضرت را در میدان مناظرات علمی با بزرگان و دانایان بیازمایند. اما امام جواد علیه السلام در پرتو علم امامت در همه این بحث ها و مناظرات علمی با پاسخ هـای قاطع و روشـنگر، هرگونه شک و تردیـد را درباره پیشوایی خود از بین برد و امامت خود و نیز اصل امامت را تثبیت کرد. به همین دلیل بعد از او در دوران امامت حضرت هادی علیه السلام (که او نیز در کودکی به

امامت رسید) این موضوع، مشکلی ایجاد نکرد؛ چرا که برای همه روشن شده بود که خردسالی دخالتی در برخورداری از این منصب خدایی ندارد. (۴)

برخی مال و منال، و گروهی نسب و نژاد را شرافت می دانند. پاره ای از مردم به جمال، برخی به ریاست و سرانجام عده ای نیز به گذشته های دور خویش می بالند. اما در منطق امام جواد علیه السلام شرافت واقعی و اصالت از آن دانشی است که زینت بخش فرد می گردد و بزرگواری و عظمت تنها با کسب فضایل روحی و معنوی حاصل می شود.

شکوفه های اعجاز

امام جواد علیه السلام از مدینه می آمد و اینک در شهر کوفه، مردم به استقبالش آمده بودند. در هنگام نماز، برای آن حضرت کو زه ای آب آوردند تا در کنار درخت خشکیده خرمایی وضو بگیرند و نماز را به جماعت اقامه کنند. بعد از نماز، مردم به هنگام خروج از مسجد، آن درخت خشک شده خرما را سرسبز و پر میوه دیدند و از خرمای آن خوردند و از لذیذی و شیرینی آن خرما شگفت زده شدند. (۵)

ثروت واقعی

گاه انسان هایی در اوج نیاز، به مقام بی نیازی از دیگران می رسند و گاه از آن سوی مردمانی که غرق در ثروت و نعمتند، همچنان دست طلب و چشم طمع به مال دنیا دارند. اینان کاسه های گدایی خویش را به نزد صاحبان جاه و جلال دنیا می برند و غافلند که آنان خود نیازمند و زوال پذیرند؛ چرا که به گفته سعدی:

درویش و غنی بنده این خاک درند

آنان که غنی ترند؛ محتاج ترند

تنها امید حقیقی که هرگز رنگ فنا و زوال نپذیرد، بارگاه قدس خداوندی است و هر که به این سرچشمه غنی اعتماد کند نه تنها محتاج این و آن نخواهد بود که حتی محبوب خلق و خدا می شود. این همان معنای سخن امام جواد علیه السلام است که می فرمایند: «فردی که تنها تکیه گاهش پروردگار باشد به غنای واقعی می رسد و دیگران نیازمند او می شوند و آن کس که تقوا پیشه خود سازد، محبوب مردمان می شود.» (۶)

شرافت واقعی

برخی مال و منال، و گروهی نسب و نژاد را شرافت می دانند. پاره ای از مردم به جمال، برخی به ریاست و سرانجام عده ای نیز به گذشته های دور خویش می بالند. اما در منطق امام جواد علیه السلام شرافت واقعی و اصالت از آن دانشی است که زینت بخش فرد می گردد و بزرگواری و عظمت تنها با کسب فضایل روحی و معنوی حاصل می شود. آن امام همام در این باره می فرمایند: «شریف واقعی فردی است که با شرافت دانش آراسته گردد و سیادت و بزرگواری حقیقی از آن کسی است که راه تقوا و خداشناسی پیش گیرد.» (۷)

کم گویی

سخن هر فرد معیار عقل و میزان درك و فهم اوست. با سخن گفتن، زوایای ضمیر انسان روشن می شود، پس چه بهتر که انسان با گزیده گویی و کم گویی و دقت و تأمل در سخنان خویش تن و روان خود را از لغزش ها و آسیب ها مصون بدارد؛ زیرا زبان است که رازهای آدمی را فاش ساخته، سرّ نهان او را آشکار می سازد. امام جواد در بیان اهمیت مراقبت از زبان و گفتار چنین می فرمایند: «(شخصیت) آدمی در زیر زبان خود پنهان است.» (۸)

پی نوشت ها

۱. مریم: ۱۲.

۲. همان، آیات ۳۰ ۳۲.

۳. سیره پیشوایان، ص ۵۳۵.

۴. همان، ص ۵۴۳.

۵. داستان هایی از امام کاظم و امام جواد علیهماالسلام، ص ۱۴۹ (با تصرف) / اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۱.

۶. نور الاصبار، ص ۲۲۰.

۷. الفصول المهمه، ص ۲۵۷.

منبع

مجله دیدار آشنا، ش ۶۰، عبدالله نیازی

امامت

خردسالی امام جواد (ع) و امامت او

زندگانی امام محمد جواد (ع) ادامه راه خط پدر

استاد عادل ادیب

ترجمه: دکتر اسد الله مبشری

مامون به امام جواد علاقه داشت و کوشش میکرد و نقشه طرح میکرد که دل امام (ع) را بدست آورد و او را بدار الخلافه نزدیک کند. مامون توطئه خود را برای از میان بردن جنبش و حرکت تشیع در چهار چوب خلافت عباسیان همچنان ادامه

میداد و هدف او از این کار آن بود که بین امام وپایگاههای مردمی او فاصله ایجاد کند و امام را از مردم خویش دور سازد.

او میخواست بطریقی این نقشه را اجرا کند که مردم تحریک نشوند، بخصوص که او (ع) با کمال عزت و تکریم در کاخهای مامون و ساختمانهای مجلل او زندگانی میکرد. اما محافظان کاخ همه حرکات و سکنات امام (ع) را با دقت تمام زیر نظر میداشتند.

بنابر همان نقشه قدیمی، مامون در برابر همه مردم در جامه دوستدار ومخلص امام ظاهر شد و «ام فضل» دختر خود را به عقد ازدواج او در آورد تا از تایید امام برخوردار باشد. لذا به او اصرار کرد که در همانجا زندگانی کند. اما امام (ع) اصرار ورزید که بمدینه بازگردد تا نقشه مامون را در کسب تایید امام برای پایداری خلافتی که غصب کرده بود، نقش بر آب سازد. زیرا وقتی امام (ع) خلافت او را تایید نمیکرد، این شبهه در دل مردم ایجاد میشد که حکومت او مشروعیتی ندارد. و از طرف دیگر، امام (ع) امامت خود را اثبات می کرد و جدا بودن طرح و برنامه خود را از طرح و برنامه حکومت روز آشکار می ساخت.

اما اگر امام (ع) می پذیرفت که با مامون

و در دربار او زندگانی کند، مساله به این طریق تلقی می شد که این دو خط مشی در یکدیگر ادغام شده است و این امر در نظر مردم چنین نتیجه میداد که هیچ تناقض و اختلافی بین این دو از جهت معالم و مسائل فکری و عقیدتی خاص که ممیز نظریه امام بود، وجود ندارد.

امام جواد (ع) خط پدر بزرگوار را ادامه داد و از لحاظ برنامه ریزی فکری و آگاهی عقیدتی، فقیهان را از بغداد و شهرهای دیگر پیرامون خود، در مدینه فراهم آورد تا با او مناظره کنند و ازو بپرسند و از راهنمائی های او مستفیض گردند.

«هنگامی که فصل حج فرا رسید، فقیهان بغداد و شهرهای دیگر و دانشمندان بلاد که هشتاد تن بودند، به حج رفتند و سپس به سوی مدینه روی آوردند تا ابا جعفر را دیدار کنند.» (۱)

امام جواد (ع) برای گستردن پایگاههای مردمی خویش به وظایف ومسئولیتهای خود در امر جهاد دست زد. این امر به گوش «معتصم» رسید و او را جبرا به بغداد فرا خواند تا به قتل برساند و زندگانی شریف آن امام (ع) را با خوراندن زهر به آن طریق به پایان رساند. ابن بابویه گوید: «معتصم امام (ع) را مسموم گردانید.» (۲) زیرا امام (ع) برای حکومت خطری محسوب میشد و مواضع انحراف و موارد دوری حکومت را از اسلام برای مردم افشاء میکرد. نه تنها برای دستگاه خلافت این خطر را داشت که منزلت و برتریهای فکری او را با توجه به کمی سن و سال او همه میدانستند، بلکه امام، فقهاو قضات را برای مناظره و مبارزه علمی می طلبید و

بسیار متحرک بود و امور فکری و عقیدتی مردم را بر عهده داشت (در یک مجلس سی هزار مساله از او پرسیدند و او به همه آنها پاسخ داد و در آنوقت نه سال داشت.)

مفید گوید: «مامون امام جواد (ع) را دوست میداشت. زیرا با وجود کمی سن، شخصی فاضل بود و به درجه والا از علم رسیده بود و در ادب وحکمت و کمال عقل، مقامی داشت که هیچیک از مشایخ زمان، با او برابری نمی توانست کرد» .

طبری در اعلام الوری گوید: او (ع) در زمان خود با وجود اندک بودن سن و سال، به پایه ای از فضل و علم و حکمت و ادب رسیده بود که هیچیک از اهل فضل به آن پایه نرسیده بود.» (۳)

سخن خویش را در باب روش و برنامه امام جواد (ع) به همین اندازه مختصر به پایان می رسانیم زیرا نقش او همانند نقش پدرش امام رضا (ع) بود.

سخنها و پرسشهای بیشمار، پیرامون وی گفته شده است و درباره پدیده مرجعیت و رهبری او در حالی که بیش از هشت سال نداشت سخن بسیار است.

امام (ع) و خردسالی او

صغر سن امام (ع) از پدیده های اعجاز آمیز اوست که در حکام آن زمان اثری فوق العاده گذاشته بود. همه مآخذ تاریخی متفق القولند که وقتی پدر مکرم امام جواد (ع) در گذشت عمر امام هشت سال یا هفت سال و چهار ماه بود (۴). در حقیقت هنگامیکه پس از پدر عهده دار امامت گردید، در سن کودکی بود.

این معنی نخستین بار در زندگانی پیشوایان اهل بیت (ع) در شخص امام جواد (ع) مصداق پیدا کرد و برای حکام منحرف، مایه حیرت و

برای حقیقت امتداد خط امامت و مرجعیت امامان اهل بیت (ع) که امام جواد (ع) نماینده و جانشین آنان بود، سندی حتمی و معجز آسا به شمار می رفت.

اگر به حساب احتمالات تکیه زنیم، می بینیم که تنها صغر سن امام (ع) کافی است که حقیقت امامت وی را بپذیریم و قبول کنیم که او (ع) ادامه دهنده خط امامت بوده است و الا چگونه می توان در دست گرفتن رهبری شیعه را از طرف او در همه زمینه های نظری و عملی تفسیر کنیم؟

شاید این معنی از ذهن بگذرد و بگویند، بسا که برای شیعیان، امامت و رهبری این نوجوان از اهل بیت، با وضوح کشف و معلوم نشده باشد وبسا که ادعائی دیگر نیز بر این فرضیه ضمیمه کنند همچنان که احمد امین گوید:

«امامان از چشمها پنهان میشدند و به دعوت پنهانی اکتفا میکردند تا محبت و گرایش مردم نسبت به آنان باقی بماند (۵)» .

ما این فرضیه را رد می کنیم و می گوئیم: رهبری امام جواد (ع)، رهبری آشکار و علنی در برابر همه توده های مردم بود و هرگز رهبری امامان چنین نبود که پیرامونشان را پاسبانان محافظ، و نیروی ارتش و ابهت و جاه و جلال پادشاهان فرا گرفته باشد بطوریکه رهبر، دعوت را از توده مردم که به آنان معتقد بودند و به رهبری آنان حرکت می کردند، پنهان سازد بلکه رهبری امام (ع)، رهبری سری از قبیل صوفیان و فاطمیان نبود که میانشان فاصله ایجاد کند و بین رهبری و پایگاه مردمی او جدائی افکند.

امام اهل بیت (ع)، دعوت خود را تا حدی آشکار انجام می داد، وپایگاههای مردمی طرفدار و مؤمن

به رهبری و امامتش بطور مستقیم در مسائل دینی و قضایای اجتماعی و اخلاقی با شخص امام تماس و هماهنگی حاصل می کردند.

وقتی مامون، امام (ع) را به بغداد یا مرکز خلافت آورد، امام (ع) پای فشرد تا به مدینه باز گردد. مامون با این درخواست موافقت کرد و آن حضرت بیشتر عمر شریف را در مدینه گذرانید.

امام جواد (ع) در صحنه اجتماعی با نشاط و فعالیت، حرکت می کردو نزد همه مسلمانان شناخته شده بود. منجمله نزد شیعیان که به رهبری وامامت او (ع) ایمان داشتند.

«این مساله که معتصم از فعالیتها و کوششهای او برآشفته و در رنج بود حقیقت داشت و از این روی وی را به بغداد خواست و هنگامیکه ابو جعفر (ع) وارد عراق گردید، معتصم و جعفر پسر مامون، پیوسته توطئه می چیدند وبرای قتل آن بزرگوار حیله می اندیشیدند» .

مفید گوید: «دو شب به ماه محرم سال ۲۲۰ مانده وارد بغداد شد و در ذیقعده همان سال در آنجا وفات کرد» .

در روضه الواعظین آمده است که «در بغداد با زهر بقتل رسید (۶)» .

بر اساس این مسلمیات، فرضیه ای که می گوید: رهبری امام جواد (ع) در برابر مسلمانان عموما، و در برابر شیعیان خصوصا، رهبری آشکار نبوده است، باطل است. این سخن خلاف طبیعت علاقه و همبستگی بین اهل بیت و پایگاههای مردمی آنان است. بخصوص که مامون نورافکن ها را متوجه امامت و علم حضرت امام جواد (ع) کرد و او را در معرض آزمایش قرار داد تا در محظور قرار گیرد و مردم را از پیرامون او بپراکند. دانشمندان بزرگ را دعوت کرد و بین آنان و امام (ع) در

برابر عباسیان، مجالسی منعقد نمود.

اما برتری علمی و فکری امام (ع) با کمی سن و سال آشکار گردید.

مامون از «یحیی بن اکثم» که در آن روزگار از بزرگان و متفکران بود خواست که برای پرسش از امام، مساله ای طرح کند تا امام را ناتوان سازدو از پاسخ گفتن به آن درماند. یحیی بن اکثم از امام پرسید: «فدایت گردم آیا رخصت میدهی سؤالی کنم؟» .

ابو جعفر گفت: «آنچه می خواهی بپرس» .

یحیی گفت: درباره کسی که در احرام باشد و شکاری را بکشد چه نظر داری؟

امام (ع) فرمود: آیا وقتی صید را کشت در «حل» بود یا «حرم» و آیا آن مجرم به این کار آگاه بود یا جاهل؟ به عمد آنرا کشت یا به سهو؟ آزاد بود یا بنده؟ صغیر بود یا کبیر؟ آغاز کننده به قتل بود یا در مقام دفاع بود؟

آن شکار آیا از پرندگان بود یا نه؟ از شکارهای کوچك بود یا بزرگ؟ درآنچه کرد پافشاری داشت و یا پشیمان شده بود؟ قتل در شب روی داد یا در روز؟ آیا برای عمره محرم شده بود یا برای حج؟

یحیی بن اکثم شگفت زده بر جای ماند و در چهره اش ناتوانی دیده می شدچندانکه اهل مجلس همه بدان پی بردند (۷).

در این مورد، فرضیه ها و اقوال دیگر وجود دارد و ما آنها را متوالیا مورد بحث قرار می دهیم:

فرضیه نخست که می گوید: سطح علمی و فکری طایفه شیعه در آن هنگام در پایه ای بود که امکان داشت از این موضوع غفلت کنند یا به بیان دیگر سطح فکری و عقلی و روانی شیعه چندان بود که آنان را به این معنی

کشانید که امامت کودکی را تصدیق کنند و به آن ایمان آورند ... حال آنکه او حقا امام نبود.

این فرضیه قابل قبول نیست و واقعیات تاریخی آنرا تکذیب می کند.

زیرا سطح علمی و فقهی این طایفه در حدی بود که از طرف همه مکاتب وحوزه های فکری رقیب، مورد تحسین و بزرگداشت و تقدیر بودند. مکتب فکری عظیمی که حاصل کوشش امامان باقر و صادق (ع) بود، بزرگترین حوزه فکری و علمی اسلام بود که در آن روزگار جهان اسلام بخود دیده بود و آنجا دو نسل پیاپی از شاگردان حضرت امام صادق (ع) و حضرت امام کاظم (ع)

فعالیت داشتند و آن دو در میدان فقه و تفسیر و کلام و حدیث، و در همه جوانب و ارکان معرفت اسلامی در راس طایفه شیعه قرار داشتند.

در پرتو این حقیقت، هرگز نمی توان فرض کرد که سطح فکری و علمی این طایفه به پایه ای باشد که از چنین موضوع مهم و بزرگی غفلت کرده باشند.

چگونه افراد یک طایفه که در میانشان چنین مکتبی وجود داشت و قطب پیشرفت فکر اسلامی به شمار می رفت از این موضوع غفلت کرده اند و به وهم یا از سر غفلت، امامت را در کودکی مجسم دیده اند که از روی واقع و حق، امام نبوده است. بخصوص چنانکه گفتیم، امامت حضرت امام جواد (ع) بر رهبری او بر پایگاههای مردمی و رهبری آشکار بر همه مسلمانان استوار بود و هر فرد عامی می توانست با آن برخورد کند و صدق آنرا بیازماید. بخصوص طایفه شیعه که در جهان اسلام، بزرگترین مدرسه فکری و عظیم ترین آن بطور کلی در میان آنان تحقق یافته بود

و حوزه علمی آن تا کوفه و مدینه نیز امتداد داشت.

مدارس مزبور و مراکز فکری، با امام (ع) رابطه داشتند و از او فتوی می خواستند و مسایل خود را می پرسیدند و حقوق و اموال را از هر سوی نزد او می فرستادند. پس چگونه امکان داشت که با آن عقل و شعور شکوفا، یا با بودن مدرسه ای مانند آن حوزه بزرگ، از حقیقت کودکی که امام نبود، غافل بمانند؟

فرضیه دوم: گروه شیعه در طول تاریخ خود تصویری صحیح و واضح از مفهوم معنای امامت و امام نداشت. بلکه چنین می پنداشت که امام فقط رقمی در تسلسل نسبی و وراثتی است. بنابر این امامت و شرایط لازمه را برای امامت نمیدانست چیست.

می گوئیم این فرضیه نیز مردود است. چه، اساسا تشیع و امامت بر پایه مفهوم عمیق الهی استوار است و آن بدیهی ترین و روشنترین مفهوم تشیع است.

امام از نظر مفهوم عام شیعی، آن انسان بی همتا در علم و معرفت و گفتار وکردار و اخلاق است. این مفهوم در دستاوردها و ابعادش، نزد شیعیان آشکار است. هزاران نص، از روزگار امام علی (ع) تا عهد امام رضا (ع) پیامی است که این مفهوم را معلوم کرده تا آنجا که همه تفصیلات و توضیحات وخصوصیات تشیع در ذهن شیعیان، بسیار واضح و آشکارا نقش بسته است.

روایتی در این مضمون می گوید: «پس از وفات امام رضا (ع) وارد مدینه شدیم و پرسیدیم، بعد از امام رضا (ع)، خلیفه کیست؟ گفتند خلیفه در روستائی نزدیک مدینه است. به سوی آن روستا براه افتادم تا به آنجا رسیدم.

خانه امام موسی بن جعفر (ع) در آنجا که به ارث

به امام جواد (ع) رسیده بود، مملو از مردم بود. یکی از برادران رضا (ع) را دیدم که بر بالای مجلس نشسته بود و شنیدم که مردم او را-ای برادر رضا (ع) -خطاب می کردند. یعنی او پسر امام نیست زیرا از امامان (ع) شنیده بودند که امامت پس از حسن و حسین (ع) در دو برادر جمع نمی شود (۸).

از این حدیث چنین نتیجه می گیریم که نزد شیعیان، همه تفصیل ها و خصوصیات تشیع و مفاهیم آن، واضح و روشن بود. این مساله ادعای صاحبان این فرضیه را تکذیب می کند.

فرض سوم و آخر: این معنی، فداکاری و پافشاری در غرور و باطل ازطرف شیعه و دوستداران آن بوده است.

می گوئیم این دعوی هم باطل است. نه فقط از نظر ایمان ما به تقوای شیعیان و قداست آنان، که واقعیت اخلاص این طایفه تردید ناپذیر است. همانا که از خلال این شرایط موضوعی که طایفه ستمکش شیعه را احاطه کرده است، یک روز هم در سراسر ایامشان و در طول زندگی، راه به بزرگی و قدرت وثروت نداشته اند. بلکه شیعیان در سراسر تاریخ، گرفتار شکنجه و عذاب ومحرومیت و زندان و ویرانی بوده اند. بلکه تشیع راهی بوده است که انسان در هر گام آن با بیم و مراقبت دائمی روبرو بوده است.

امام باقر (ع) در باب این محنتها و بلایا که بر شیعه نازل می شد فرمود:

شیعیان ما در همه شهرها کشته می شوند و با تهمت، دست و پایشان را قطع می کنند و هر کس از محبت ما یاد کند یا به سوی ما آید، به زندان افکنده می شودو اموالش را به یغما می برند و خانه اش را درهم

می کوبند.»

فداکاری و از خود گذشتگی و پافشاری بر باطل هرگز انگیزه یا راه طمع مادی و دنیوی نبوده است.

چرا پس از اینهمه از خود گذشتگی و فداکاری و پافشاری از طرف علی، طایفه شیعه یعنی مردمی دانا و روشنفکر برای امامتی باطل و دروغین و با توجه به این که این از خود گذشتگی، انواع و اقسام ناراحتی و محرومیت و عذاب و صدمه را برای آنان در بر دارد، در پی موهوم روند؟ لذا نمی توان از خود گذشتگی شیعه را در مورد امامت، جز اعتقاد حقیقی به امامت وآگاهی عمیق از شرایط تحقق امامت چیزی دیگر دانست.

اینجاست که باید گفت، هیچیک از این فرضیه ها را نمی توان پذیرفت و کسی که به حقیقت تاریخ این طایفه و شرایط و اوضاع موضوعی آن آگاه باشد، بخصوص به شرایط و اوضاعی که پیرامون امام جواد (ع) بود، هرگز این پندارها را نمیپذیرد.

پس از عرضه داشتن این فرضیات و مردود شناختن آن، فقط یک فرض باقی ماند که با واقعیت تطبیق می کند و آن این است که امام جواد (ع)، حقا امام است (۹)

پی نوشتها

۱- بحار الانوار مجلسی ج ۵۰ ص ۱۰.

۲- دائره المعارف اسلامی شیعه ج ۲ ص ۹۲.

۳- دائره المعارف ج ۲ ص ۹۲.

۴- مآخذ سابق.

۵- مهدی و مهدویت ص ۶۱-۶۲.

۶- دائره المعارف ص ۹۲.

۷- تذکره الخواص ص ۳۶۸-۳۷۲ و تحف العقول از آل رسول نوشته ابن صغبه ص ۳۳۵.

۸- بحار الانوار ج ۵۰ ص ۹۰.

۹- شرح نهج البلاغه جزء ۳ ص ۱۵ از ابن ابی الحدید.

منبع

زندگانی تحلیلی پیشوایان ما

بررسی امامت حضرت جواد علیه السلام در خردسالی

مقدمه

حضرت امام محمّد تقی (ع) نهمین پیشوای شیعیان، یگانه فرزند حضرت رضا (ع) است که در روز دهم رجب سال ۱۹۵ هجری قمری در مدینه چشم به دیدار جهان گشود. آن حضرت در هفت سالگی به مقام امامت رسید، و در ۲۵ سالگی به سجده شهادت نشست. در میان امامان معصوم (ع) سه امام در خردسالی به امامت رسیدند: امام جواد (ع) در هفت سالگی، امام هادی (ع) در نُه سالگی و حضرت مهدی (عج) در پنج سالگی.

از این رو، از همان عصر این سؤال مطرح شد که با توجّه به مقام بسیار ارجمند امامت، چگونه انسانی در خردسالی به امامت می رسد؟ چرا که دوران شکوفایی رشد و عقل در مردان، به طور معمول از پانزده سالگی شروع و در چهل سالگی به تکامل می رسد. و نظر به این که این مسأله در مورد امامان (ع) نخستین بار در مورد حضرت جواد (ع) رخ داد، در آن عصر، از جنجالی ترین مسأله روز بود.

حضرت رضا (ع) قبل از امامت امام جواد (ع) به بیان پاسخ این سؤال می پرداختند، و با روشن گری و آگاهی بخشی، اذهان را روشن می ساختند.

گاهی این مسأله به گونه های دیگر، در نزد بستگان امامان (ع) مطرح می شد، و آنها نیز به پاسخ آن می پرداختند؛ به عنوان نمونه محدّث خبیر کلینی از محمّد بن حسن بن عماد روایت می کند که گفت: من در حضور علی بن جعفر (عموی بزرگوار حضرت رضا (ع)) در مسجدالنّبی نشسته بودم، دو سال بود که در مسجد رسول خدا (ص) به درس او می رفتم و از محضرش مستفیض می شدم، یک روز ناگاه دیدم حضرت جواد (ع) در

خردسالی در مسجدالنّبی (ص) به نزد علی بن جعفر (ع) آمد، علی بن جعفر (ع) تا آن حضرت را دید، شتابان برخاست و با پای برهنه و بدون ردا به سوی حضرت جواد (ع) رفت و دست او را بوسید و به او احترام شایان نمود، حضرت جواد (ع) به او فرمود: «ای عمو، بنشین خدا تو را رحمت کند» . علی بن جعفر گفت: ای آقای من چگونه بنشینم با این که تو ایستاده ای؟ هنگامی که علی بن جعفر به مجلس درس خود

بررسی امامت حضرت جواد (ع) در خُردسالی

بازگشت، اصحاب و شاگردانش او را سرزنش کردند و به او گفتند: «تو عموی پدر حضرت جواد (ع) هستی، در عین حال با این سن و سال، این گونه در برابر حضرت جواد (ع) که خردسال است فروتنی می کنی و دستش را می بوسی و آن همه احترام شایان می نمایی؟ علی بن جعفر (ع) گفت: ساکت باشید. آن گاه محاسن خود را به دست گرفت و گفت:

«اِذا کانَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ لَمْ یُؤَهِّلْ هذَا الشَّیبَهَ وَ أَهَّلَ هذَا الْفَتی وَ وَضَعَهُ حَیْثُ وَضَعَهُ، اُنْکِرُ فَضْلَهُ، نَعُوذُ بِاللّهِ مِمّا تَقُولُونَ بَلْ اَنَا لَهُ عَبْدٌ؛ اگر خداوند صاحب این ریش سفید را شایسته (امامت) ندانست، و این نوجوان را سزاوار دانست، و به او چنان مقامی داد، آیا من فضیلت او را انکار کنم؟ پناه به خدا از سخن ناروای شما. من غلام و برده او هستم و او مولای من است» . ۱

پاسخ های امام رضا (ع) و امام جواد (ع)

عدّه ای در مورد امامت حضرت جواد (ع) در خردسالی، از حضرت رضا (ع) سؤال کردند، آن حضرت به آنها که به قرآن معتقد بودند، ماجرای

نبوّت حضرت عیسی (ع) را در خردسالی به عنوان شاهد ذکر کرد، در این مورد دو روایت را از فرهنگ روایی خود ذکر می کنیم:

۱ صفوان بن یحیی می گوید: به حضرت رضا (ع) عرض کردم؛ قبل از تولّد حضرت جواد (ع) در مورد جانشین شما می پرسیدیم، می فرمودی خداوند پسری را به من عنایت می کند. اکنون خداوند حضرت جواد (ع) را به شما داده است، و چشم های ما را به وجود او روشن نموده است، خداوند آن روز را که شما از دنیا بروید برای ما نیاورد، ولی اگر حادثه ای رخ داد، به چه کسی رجوع کنیم؟ (امام بعد از شما کیست؟) حضرت رضا (ع) به پسرش حضرت جواد (ع) که در مقابلش ایستاده بود اشاره کرد و فرمود: «به این مراجعه کنید» .

عرض کردم فدایت گردم، این پسر سه سال دارد؟ فرمود: «وَ ما یَضُرُّهُ مِنْ ذلِکَ، فَقَدْ قامَ عیسی بِالْحُجَّهِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلاثَ سِنِینَ؛ چه مانعی دارد! عیسی سه ساله بود که به حجّت قیام کرد (و نبوّت خود را آشکار نمود» .

۲ خیرانی می گوید: پدرم گفت در خراسان، در محضر حضرت رضا (ع) بودم، شخصی از آن حضرت پرسید: «اگر برای شما پیشامدی رخ داد، پس از شما امام مردم کیست؟ امام رضا (ع) در پاسخ فرمود: «پسرم ابوجعفر (حضرت جواد) است» . گویی پرسش کننده از شنیدن این پاسخ از این رو که حضرت جواد (ع) کودک بود و حدود هفت سال داشت قانع نشد، حضرت رضا (ع) به او فرمود: «خداوند حضرت عیسی (ع) را در کمتر از سنّ ابوجعفر (حضرت جواد) به عنوان پیامبر شریعت تازه ای بر گزید. ۲ بنابراین،

مـانعی دارد که همـان خـدا ابوجعفر را در خردسـالی به امـامت برسانـد. توضـیح این که: در آیه ۳۰ سـوره مریـم به این مطلب تصـریح شـده که حضـرت عیسـی (ع) در گهواره بـا بیـان گویا چنین گفت: «اِنّی عَبْدُاللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیّا؛ من بنـده خدایم، او کتاب آسمانی به من عنایت فرموده و مرا پیامبر قرار داده است» .

بنابراین، وقتی حضـرت عیسـی در گهواره برای ابلاغ شریعت تازه به مقام پیامبری برسد، چه اشکالی دارد که به اراده خداوند، حضرت جواد (ع) در هفت سالگی، به مقام رهبری، آن هم در مورد شریعت پیامبر اسلام (ص) که بیش از دو قرن از آغاز آن با داشتن چندین رهبر می گذرد، برسد.

مسأله امامت حضـرت جواد (ع) در خردسالی، در عصـر امامت حضـرت جواد (ع) نیز مطرح بود، حتّی این مسأله را از خود آن حضرت می پرسیدند. گفته اند شخصی همین سؤال را به صورت اعتراض از آن حضرت پرسید، او در پاسخ فرمود: خداوند به داود (ع) وحی کرد تا پسـرش سـلیمان را که در آن وقت کودک و چوپان بود، جانشـین خود سازد، دانشـمندان و عابـدان بنی اسـرائیل، آن را نپذیرفتند، و گفتند سلیمان خردسال است. خداوند با نشان دادن اعجازی، شایستگی سلیمان را آشکار ساخت، و همین امر موجب شد که عالمان و عابدان بنی اسرائیل نزد داود (ع) آمدند، و جانشینی سلیمان را پذیرفتند. ۳

در موردی دیگر، امام جواد (ع) در پاسـخ اعتراض کننـدگان، این آیه را خواند: «قُلْ هذِهِ سَبِیلِی اَدْعُوا اِلَی اللّهِ عَلی بَصِیرَهٍ اَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی؛ بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی

خدا دعوت می کنم» . ۴

آن گاه امام جواد (ع) فرمود: «سوگند به خدا در آغاز بعثت، جز علی (ع) از پیامبر (ص) پیروی نکرد، با این که او در آن وقت نُه سال داشت، من نیز اکنون نُه سال دارم» . ۵

استدلال امام جواد (ع) به ایمان آوردن حضرت علی (ع) در نُه سالگی بر این اساس است که حضرت علی (ع) در این سنّ و سال، پیرو کامل پیامبر (ص) بود، و شایستگی کسب ایمان کامل را پیدا کرد، با توجّه به این که بر اساس روایات شیعه و اهل تسنّن، پیامبر (ص) در آغاز بعثت، در مجلسی که خویشانش را دعوت کرده بود، و در میان آنها تنها علی (ع) ایمان خود را آشکار ساخت، پیامبر (ص) در همان مجلس علی (ع) را جانشین خود معرّفی نمود. ۶

تحلیل و بررسی

در مورد پاسخ این سؤال که چگونه انسان خُرد سال به مقام امامت می رسد، ما دو راه در پیش داریم:

۱ به آنان که به خدای قادر و حکیم معتقدند، می گوییم: چه مانعی دارد خداوند با آن قدرت و حکمت مطلقه ای که دارد، براساس مصالحی، شخصی را در خردسالی به مقام نبوّت یا امامت برساند، چنان که مطابق قرآن، خداوند حضرت عیسی و یحیی (ع) را در دوران کودکی به مقام نبوّت رسانید؛ و به استناد قرآن عیسی (ع) در گهواره سخن گفت و فرمود: «من بنده خدایم، خداوند به من کتاب آسمانی داد و مرا پیامبر نمود» . ۷ و خداوند در مورد یحیی (ع) فرمود: «یا یَحیی خُذ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ و آتیناهُ الْحُکْمَ صَبِیّا؛۸ ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوّت بگیر، و ما

فرمان نبوّت را در کودکی به او دادیم» .

امام جواد (ع) برای یکی از یاران خود به نام علی بن اسباط، به همین آیه استدلال کرد، و پس از ذکر آیه فرمود: «خداوند کاری را که در مسأله امامت کرده؛ همانند کاری است که در مسأله نبوّت کرده است، همان گونه که ممکن است خداوند حکمت را در چهل سالگی به انسانی بدهد، ممکن است که حکمت را در کودکی به انسانی دیگر عطا فرماید» . **۹**

۲ در طول تاریخ دیده شده است که برخی از کودکان رشد فکری فوق العاده ای داشته اند، گاه افرادی در سنین کم تر از ده سال، نابغه شده اند و از رشد و عقل و درک ممتاز و استثنایی برخوردار بوده اند، این موضوع بیان گر آن است که شایستگی مقام های ارجمند، مانند مقام امامت برای بعضی از کودکان محال نیست که آن را غیر ممکن سازد، در این زمینه نمونه های فراوان وجود دارد، که برای تقریب اذهان به ذکر نمونه زیر می پردازیم.

نمونه ای استثنایی از خردسالان نابغه

در حالات حسین بن عبد الله بن سینا معروف به شیخ الرّئیس ابوعلی سینا، (**۳۷۳ ۴۲۷** ه. ق) نقل کرده اند که خود در شرح حال خود گفت: «در ده سالگی آن قدر از علوم مختلف را فرا گرفتم که مردم بخارا از استعداد سرشار من، شگفت زده شده بودند، در دوازده سالگی بر مسند فتوا نشستم، و در شانزده سالگی کتاب قانون را در علم طبّ نوشتم، و بیماری نوح بن منصور رئیس دولت سامانی را که همه اطبّاء از درمانش عاجز شده بودند، درمان نمودم. او به این خاطر، امکانات فرهنگی بسیار در اختیارم گذاشت، شب و روز به بررسی و

مطالعه پرداختم. هنگامی که به بیست و چهار سالگی رسیدم، همه علوم جهان را می دانستم و چنین می اندیشیدم که علم و دانشی وجود ندارد که من به آن دست نیافته باشم» . ۱۰

و تاریخ قبل و بعد از انقلاب نمونه های فراوانی از این نابغه ها را به خود دیده است که هر کدام الگویی از قدرت خداوند است در افراد معمولی چه برسد به آنان که حجت خدایند.

پی نوشت ها

۱) محمّد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲) همان.

۳) اقتباس از همان، ص ۳۸۳.

۴) یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

۵) محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۶) قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق، ج ۴، ص ۶۲ (به نقل از مدارک متعدّد اهل تسنّن).

۷) مریم (۱۹) آیه ۳۰.

۸) مریم (۱۹) آیه ۱۲ مطابق مفهوم بعضی از روایات، منظور از حکم در آیه بالا، مقام نبوّت است (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۲).

۹) محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۴.

اسوه های بشریّت

امام جواد (علیه السّلام)

رسول جعفریان

محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) نهمین پیشوای شیعیان امامی مذهب و از برگزیدگان خدا برای هدایت امت نیایش می باشد. آن حضرت در پانزدهم یا نوزدهم رمضان سال۱۹۵ هجری در مدینه بدنیا آمد[۱] و در ذی الحجه سال ۲۲۰ هجری در بغداد به شهادت رسید، برخی تولد آن امام همام را در دهم یا نیمه رجب سال ۱۹۵ هجری دانسته اند. [۲]

مادر آن حضرت سبیکه[سکینه] نوُبیَّه[۳]و به روایت دیگر خَیْزُران بوده که او را از خانواده امّ المؤمنین ماریه قبطیه دانسته اند.

[۴] نـام مادر آن بزرگوار ریحانه نیز ذکر شـده است، به نوشـته نوبختی نام این بانو درّه بوده که بعـداً خیزران خوانـده انـد. [۵] مشـهورترین لقب امام، جواد است و القاب دیگری همچون: زکی، مرتضـی، قانع، رضـی، مختار، متوکل، منتجب، نیز برای آن حضـرت برشـمرده انـد، کنیه اش ابوجعفر است که معمولاً در روایات تاریخی ابوجعفر ثانی ذکر می شود تا ابوجعفر، باقر علیه السـلام اشـتباه نشود، عمر آن حضرت ۲۵ سـال بوده و پس از شـهادت پـدر بزرگوارش در سال ۲۰۳ تا ۲۲۰ امامت شـیعه را بر عهده داشته است.

امامت امام جواد (ع)

یکی از مسائلی که بعدها در مباحث کلامی مربوط به امامت، جایگاه ویژه ای یافت این بود که آیا ممکن است کسـی پیش از بلوغ به مقـام امـامت برسـد؟ این مسـئله از آن هنگام که امام جواد (ع) در سال ۲۰۳ به امامت رسـید به صورت جـدّی تری در محافل علمی کلامی مطرح می شد تا بعدها در سال ۲۲۰ در رابطه با امامت امام هادی علیه السلام و پس از آن حضرت مهدی (عج) حدّت آن به اوج خود رسید.

در سال ۲۰۳ که امام رضا علیه السلام

به شـهادت رسید، شیعیان آن حضرت به علت اینکه تنها فرزند وی (امام جواد ع) بیش از هشت یا نه سال نداشت در نگرانی و اضـطراب عمیقی فرو رفتند، به نوشـته برخی از مورخان: در این جریان شـیعیان به حیرت افتاده و میان آنان اختلاف پدید آمد، شیعیان دیگر شهرها نیز متحیّر شدند. [۶] به همین جهت گروهی از آنان در منزل عبـدالرحمان بن حجّاج گرد آمده و ضـجّه و ناله سر دادند. [۷]

این مشـکل برای شیعیان که مهمترین رکن ایمان را اطاعت از امام معصوم دانسته و در مسائل و مشکلات فقهی و دینی خود به وی رجوع می کردنـد از اهمیت زیادی برخوردار بوده و نمی توانست همچنان لا ینحل بمانـد. البته برای شـیعیان مسـلّم بود که امام رضا (ع) فرزند خود امام جواد (ع) را به جانشینی خود برگزیده ولی مشکل ناشی از خردسالی آن حضرت، آنان را وا می داشت تا برای اطمینان خاطر به کاوش و جستجوی بیشتری در این مورد بپردازند.

میان نصوصی که در رابطه با جانشینی امام جواد (ع) از حضرت رضا (ع) برجای مانده بویژه خاطر نشان شده:

امام رضا (ع) فرزنـد خردسالش امام جواد را به جانشـینی خود تعیین فرموده و با اینکه هنوز فرصت زیادی برای این کار وجود داشـته به جانشـینی او اصـرار داشـته است تـا آنجـا که در برابر اشاره برخی از اصـحاب به سن انـدک امام جواد (ع) با اشاره به نبوت حضرت عیسی (ع) در دوران شیر خوارگی فرمودند: سن عیسی هنگامی که نبوّت به وی اعطا شد کمتر از سن فرزند من بوده است. [۸]

تردیدی نیست اضطرابی که پس از رحلت امام رضا

(ع) در میان شیعیان آن حضرت بوجود آمد، موجب شد که برخی از آنها به دنبال عبدالله بن موسی برادر امام رضا (ع) بروند ولی از آنجا که حاضر نبودند بدون دلیل، امامت کسی را بپذیرند جمعی از آنها پیش وی مسائلی مطرح کردند و هنگامی که او را از جواب مسائل خود ناتوان دیدند وی را ترک کردند. [۹]

عده دیگری نیز به واقفیه که بر امام کاظم (ع) توقف کرده بودند پیوستند. علّت این هر دو گرایش به نظر نوبختی همین بود که آنها بلوغ را یکی از شرایط امامت می دانسته اند. [۱۰]

با تمام این احوال اکثریت شیعیان به امامت امام جواد (ع) گردن نهادند. گرچه در میان آنان کسانی بودند که مسئله سن را به رخ خود امام جواد (ع) کشیدند و آن حضرت در جواب، اشاره به جانشینی سلیمان از داود (ع) کرده و فرمود: حضرت سلیمان هنگامی که هنوز کودکی بیش نبود و گوسفندان را به چرا می برد حضرت داود او را جانشین خود کرد در حالی که عبّاد و علمای بنی اسرائیل، این عمل او را انکار می کردند. [۱۱]

به نوشته نوبختی مستندِ قائلین به امامت ابوجعفر (ع) مسئله یحیی بن زکریّا و نبوت عیسی (ع) در دوران شیرخوارگی و داستان یوسف و علم حضرت سلیمان بود که نشان می داد علم در حجج الله که هنوز به سن بلوغ نرسیده اند بدون آموزش و یادگیری و به طور لدنّی، می تواند وجود داشته باشد. [۱۲]

شیعیان امامی از یک سو امامت را از وجهه الهی آن می نگریستند از این رو کمیِ سن امام هرگز نمی توانست در عقیده آنها خللی وارد آورد و از سوی دیگر

آنچه اهمیت داشت بروز این وجهه الهی در علم و دانش امامان بوده است. در واقع امامان، پاسخگوی کلیّه سؤالات شیعیان بودند. از این رو آنان در مورد کلیه امامان این اصل را رعایت کرده و آنان را در مقابل انواع سؤالات قرار می دادند و تنها موقعی که احساس می کردند آنان بخوبی از عهده پاسخ به این سؤالات برمی آیند (با وجود نص به امامتشان) از طرف شیعیان به عنوان امام معصوم شناخته می شدند.

با توجه به سن کم امام جواد (ع) این آزمایش از طرف شیعیان در مورد آن حضرت ضرورت بیشتری پیدا می کرد، بر این اساس در مواقع و فرصتهای مختلف، این آزمایش را درباره آن حضرت به عمل آورده و پس از آن اکثریت قریب به اتفاق آنان جز افراد نادری با اطمینان خاطر، امامت او را پذیرفتند.

در این مورد گفتنی است: در مجلسی که ذکرش رفت شیعیان گرد آمدند تا مسئله جانشینی امام جواد (ع) را حل کنند. یونس بن عبدالرحمان که از شیعیان قابل اعتماد نزد امام رضا (ع) بود گفت: تا این فرزند (امام جوادع) بزرگ شود چه باید بکنیم، در این هنگام ریّان بن صلت از جای خود برخاسته و به اعتراض گفت: تو خود را از نظر ظاهر مؤمن به امام جواد (ع) نشان می دهی ولی پیدا است که در باطن به امامت او تردید داری، اگر امامت وی از جانب خدا باشد حتی اگر طفل یک روزه هم باشد به منزله شیخ و چنانکه از طرف خدا نباشد حتی اگر هزار سال هم عمر کرده باشد مانند سایر مردم است. دیگران برخاسته و ریّان را ساکت کردند ...

بالأخره در ایام حجّ علمای شیعه از بغداد و دیگر شهرها گردهم آمده و هشتاد نفر عازم مدینه شدند، ابتدا پیش عبدالله بن موسی رفتند ولی هنگامی که گمشده خود را پیش او نیافتند از وی روی برتافتند و به حضور امام جواد (ع) مشرف شدند. آن حضرت به سؤالات آنان پاسخ گفت و آنها از پاسخهای وی که نشان بارزی از امامت و علم الهی وی بود شادمان شدند. [۱۳]

بار دیگر گروهی از شیعیان از قطار مختلف نزد آن حضرت گرد آمده و در یک مجلس از مسائل بسیاری زیادی سؤال کردند و آن حضرت در حالی که بیش از ده سال نداشت به تمام آن سؤالات پاسخ داد. [۱۴] گر چه امکان دارد در این رقم اغراق شده باشد ولی آنچه از اصل روایت به دست می آید آن است که:

اولا: شیعیان اصرار داشتند تا از طریق دانش امام، امامت وی را بپذیرند.

ثانیاً: امام در حالی که هنوز کودک خردسالی بیش نبود به دلیل الهی بودن امر امامت بخوبی قادر به سؤالات علمی و فقهی شیعیان جواب بدهد.

شیخ مفید با اشاره به اینکه پس از وفات امام رضا (ع) گروهی از شیعیان حتّی امامت آن حضرت را انکار کرده و به عقیده واقفیه گرویدند وعده ای دیگر به امامت احمد بن موسی قائل شدند بر امامت حضرت جواد (ع) که اکثریت شیعه آن را پذیرفته بودند تأکید کرده و برای اثبات آن، علاوه بر دلیل عقلی (کمال العقل لا یُستنکر، لحجج الله مع صِغَر السنّ) به آیاتی که درباره حضرت عیسی (ع) نازل شده، استدلال می کند. همچنین اشاره ای به دعوت رسول خدا (ص) از

امام علی (ع) برای پذیرش اسلام در حالی که آن حضرت هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، دارد در صورتی که از دیگر افراد هم سنّ و سال وی هرگز چنین دعوتی به عمل نیاورده است و بالأخره شرکت دادن حسن و حسین (ع) در مباهله در حالی که در آن هنگام هنوز دو کودک خردسالی بیش نبودند شاهد دیگر شیخ مفید بر صحت نظرش می باشد. [۱۵]

در امر امامت، آنچه مهم است تنصیص امام سابق بر امامت امام پس از خود می باشد که شیخ مفید آن را از تعدادی از اصحاب بزرگ و نزدیک به امام رضا (ع) درباره امامت امام جواد (ع) نقل کرده و راویان این نص را چنین بر می شمارد:

علی بن جعفر بن محمد الصادق (ع)، صفوان بن یحیی، معمرّ بن خلاّد، حسین بن بشّار، ابن ابی نصرالبزنطی، ابن قیاما الواسطی، حسن بن جَهْم، ابویحیی الصنعانی، الخیراتی، یحیی بن حبیب بن الزّیات و جماعت زیاد دیگر. [۱۶]

شیخ، روایات عدّه ای از نامبردگان را در کتاب ارشاد آورده و استاد عطاردی نیز تقریباً همه آنها را در مسند الامام الجواد (ع) گرد آورده است. [۱۷] علاّمه مجلسی نیز در بحار فصلی به ذکر نصوص وارده در امامت آن امام همام اختصاص داده است. [۱۸]

از این روایات بخوبی بر می آید که امام رضا (ع) در موارد متعدد و مناسبتهای گوناگونی که پیش می آمده، امامت فرزند بزرگوارش را گوشزد کرده و اصحاب بزرگ خود را در جریان امر گذاشته است. در واقع استقامت اکثریت اصحاب امام رضا (ع) بر امامت حضرت جواد (ع) که پشتوانه اش همین فرمایشات امام رضا (ع) بوده، خود بهترین دلیل بر

حقانیّت امامت آن بزرگوار است؛ زیرا بزرگان شیعه و فقها و محدثین آنها در پذیرش امامت امامان، دقت عجیبی از خود نشان می دادند و همان گونه که گذشت با وجود نص بعد از سؤالات علمی متعدد امامت آنان را می پذیرفتند.

حیات تاریخی امام جواد (ع)

اطلاعات تاریخی درباره زندگی امام جواد (ع) چندان گسترده نیست؛ زیرا علاوه بر آنکه محدودیّتهای سیاسی همواره مانع از انتشار اخبار مربوط به ائمه معصومین (ع) می گردید تا دستگاه خلافت از اقدامات خصمانه دشمنان و مخالفین خود در امان بماند، زندگی امام جواد (ع) نیز چندان طولانی نبوده که بتوان اخبار قابل ملاحظه ای در رابطه با آن به دست آورد.

این را می دانیم که امام رضا (ع) وقتی به طوس برده شد هیچکدام از اعضای خانواده خود را به همراه نبرد و در طوس تنها زندگی می کرد. در اینکه آیا در این مدت، امام جواد (ع) به منظور دیدار پدر به طوس رفته است یا نه تنها ابن فندق در تاریخ بیهق آورده است که آن حضرت در سال ۲۰۲ به طوس آمده و با پدر بزرگوارش دیدار کرده است. متن گزارش ابن فندق در این مورد چنین است:

و محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) که لقب او تقی بود از راه طبس مسینا، دریا عبرت کرد که آن وقت راه قومس[دامغان] مسلوک نبود و آن راه را در عهدی نزدیک مسلوک گردانیدند بناحیت بیهق آمد و در دیه ششتمد نزول کرد و از آنجا به زیارت پدر خویش علی بن موسی الرضا (ع) رفت در سنه۲۰۲. [۱۹]

این گزارش در مصادر دیگر نیامده و از اخبار مربوط به شهادت امام رضا (ع) چنین بر

می آید که امام جواد (ع) آن هنگام در مدینه اقامت داشته و تنها برای غسل پدر و اقامه نماز به آن حضرت در طوس حضور یافته است. آری محتمل است که پیش از آن یک بار به طوس آمده باشند. و با دقت در خبر مذکور چنین به نظر می رسد که احتمالاً ابن فندق گزارش خود را از تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری گرفته است.

هنگامی که مأمون بعد از شهادت امام رضا (ع) در سال ۲۰۴ به بغداد بازگشت از ناحیه حضرتش اطمینان خاطر پیدا کرده بود، ولی این را می دانست که شیعیان پس از امام رضا (ع) فرزند او را به امامت خواهند پذیرفت و در این صورت خطر همچنان بر جای خود خواهد ماند. او سیاست کنترل امام کاظم توسط پدرش را که او را به بغداد آورده و زندانی کرده بود به یاد داشت و با الهام از این سیاست، همین رفتار را با امام رضا (ع) در پیش گرفت ولی با ظاهری آراسته و فریبکارانه، به گونه ای که می کوشید نه تنها در ظاهر امر مسئله زندان و ... در کار نباشد بلکه حتی نشانه های چشمگیری از علاقه و محبت او نسبت به آن حضرت وجود داشته باشد. اینک نوبت امام جواد (ع) فرا رسیده بود تا به وسیله دستگاه حاکم به نحوی کنترل شود و این هدف به این ترتیب که مأمون دختر خود را به عقد وی درآورده و او را داماد خود قلمداد کند، جامه عمل بخود می پوشید و از همین رهگذر بود که مأمون براحتی می توانست از طرفی امام را در کنترل خود داشته و از طرف دیگر آمد

و شـد شـیعیان و تماسـهای آنـان را با آن حضـرت به دقت زیر نظر بگیرد. از این رو براساس برخی نقلها پس از ورود به بغـداد احتمالاً در سال ۲۰۴ بلافاصله امام را از مدینه به بغداد فرا خواند. [۲۰]

علاوه بر این مأمون از نظر مردم متّهم شده بود که امام رضا (ع) را به شـهادت رسانده و اکنون می بایست با فرزند وی به گونه ای رفتار کند که برائت از اتهام مزبور را به دنبال داشته باشد. این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که بنا به برخی از روایات تـاریخی، مـأمون از آن هنگـام که ولاـیت عهـدی خود را به امام رضا (ع) واگـذاشت، دختر خود ام الفضل را نیز به عقـد امام جواد (ع) درآورده و یا بنام او کرده بود. به نوشته طبری و ابن کثیر در سال ۲۰۲ که امّ حبیب دختر مأمون به عقد امام رضا (ع) درآمـد، دختر دیگر او ام الفضل نیز به عقـد امام جواد (ع) در آمـده است. [۲۱] شاید این موضوع خود قرینه ای برای صـحت گزارش صاحب تاریخ بیهق باشد که امام جواد (ع) در سال ۲۰۲ برای دیدن پدرش به طوس آمده است.

از روایتی که شیخ مفید از ریّان بن شبیب نقل کرده چنین بر می آید:

موقعی که مأمون تصـمیم به ازدواج ام الفضل با امام جواد (ع) گرفت عباسـیان بر آشـفتند؛ زیرا می ترسـیدند که پس از مأمون خلافت به خاندان علوی برگردد چنانکه درباره امام رضا (ع) هم به سختی دچار همین نگرانی شده بودند، [۲۲]وانمود کرده و گفتند: دختر خود را به ازدواج کودکی در می آورد که: «لَم یَتَفَقَّهُ فی دینِ اللهِ و

لاـ یعرف حلاـله من حرامه و لاـ فرضاً من سنّته» و مأمون در مقابل این هو و جنجال مجلسی بر پا ساخته و امام جواد (ع) را به مناظره علمی با یحیی بن اَکْثَمْ بزرگترین دانشمند و فقیه آن عصر در میان اهل سنت، فراخواند تا بدینوسیله بتواند مخالفین و اعتراض کنندگان از بنی عباس را به اشتباه خود آگاه کند. [۲۳] و این در حالی بود که بنا به این دو روایت هنگام عقد ازدواج ام الفضل با امام جواد (ع) هنوز به آن حضرت «صبی» اطلاق می شده است. گرچه چنین تفسیری در رابطه با مسئله بحث ما استدلال محکمی نمی تواند باشد.

بنا بر روایتی که از ابن طیفور و ابن اثیر و برخی دیگر نقل شده و چنین می نماید که بتوان بر آن اعتماد کرد: هنگامی که مأمون در سال ۲۱۵ به تکریت وارد شد امام جواد (ع) نیز از مدینه به بغداد رسیده بود و برای ملاقات با مأمون به شهر تکریت رفت و در همان جا بود که ام الفضل بدو پیوست. سپس آن حضرت تا فرا رسیدن موسم حج در بغداد در منزل احمد بن یوسف که در کنار دجله بنا شده بود اقامت فرمود و آنگاه با خانواده خویش برای انجام مراسم حجّ به مکّه رفت و از آنجا به مدینه بازگشت و در آنجا ماندگار شد. [۲۴]

براساس این روایت امام تنها در همین مدت در بغداد اقامت گزیده است؛ گرچه مؤلف احتمال اقامت آن حضرت را در بغداد در زمانهای دیگر منتفی ندانسته است. در این زمینه روایت دیگر ی از اربلی در دست داریم که می رساند؛ هنگامی که

مـأمون به بغـداد آمـد از امام جواد (ع) خواست تا به آن شـهر آیـد و در همانجا بود که مأمون به بغـداد آمـد از امام جواد (ع) خواست تا به آن شـهر آیـد و در همانجا بود که روزی امام را در میان همگنانش دیـد که مشـغول بازی است. با نزدیک شدن مـوکب مـأمون بچه هـا همگی خود را از سر راه او کنـار کشـیده و فرار کردنـد ولی امـام در کنـاری همچنـان بی حرکت و با آرامش و ابّهت خاصـی ایسـتاد. این وضع، مأمون را به شـگفتی انداخت و از امام پرسید: چرا تو مثل دیگران فرار نکردی؟ امام پاسـخ داد: من مرتکب گنـاهی نشـده ام که از ترس مجـازات فرار کنم و از طرف دیگر، راه آنچنـان تنگ نیست که مانع عبور موکب شما شوم. مأمون پرسید: شما کیستید؟ فرمود: من محمد بن علی بن موسی الرضا هستم ...

به دنبال این روایت مطالب دیگری آمـده که محل چند و چون برخی از محققان قرار گرفته و از جمله اسـتاد بزرگوار ما علاّمه سید جعفر مرتضـی در تأئید آن کوشیده است[۲۵] امّا در متن آن به مسائلی پرداخته است که پـذیرش آن را دچار اشـکال می سـازد؛ زیرا بنـا بر اینکه این روایت صـحیح باشـد معلوم می شود: موقعی که مـأمون در سال ۲۰۴ به بغـداد آمده بلافاصـله و یا انـدکی بعـد امام جواد (ع) را به بغـداد فرا خوانـده است ولی اگر از آن صـرف نظر کنیم باید گفت: امام پس از آنکه در سال ۲۱۵ یک بار به بغداد آمده و تا قبل از آنکه معتصم آن حضرت را در سال ۲۲۰ به بغداد خواست،

در مـدینه زنـدگی می کرده است؛ چون گزارش دیگری دال بر آنکه امـام در فاصـله سالهای ۲۱۵ تا ۲۲۰ به بغداد سـفر کرده است فعلاً در دست نـداریم، درباره آمد و شد امام در مدینه و احترام مردم نسـبت به آن حضـرت، اطلاعات مختصـری در پاره ای از روایات آمده است. [۲۶]

فراخوانـدن آن حضـرت به بغداد در سال ۲۲۰ توسـط خلیفه معتصم آن هم درست در همـان اولین سـال حکـومت خـود، نمی توانست بی ارتباط با جنبه های سیاسی قضیّه باشد. بویژه درست در همان سالی که امام به بغداد آمد در حالی که تنها ۲۵ سال از عمر شـریفش می گـذشت رحلت فرموده است. عناد عباسـیان با آل علی (ع) خصوصاً امام شـیعیان که در آن زمان جمعیت معتنابهی تابعیت مسـتقل آنها را پـذیرفته و همچنین خواسـتن آن حضـرت به بغـداد و در گـذشت وی در همان سال در بغـداد، همگی شواهد غیر قابل انکاری بر شهادت آن بزرگوار به دست عوامل خلیفه عباسی (معتصم) می باشد.

مرحوم شـیخ مفیـد بـا اشـاره به روایـتی که در رابطه بـا مسـمومیت و شـهادت امـام جواد (ع) وارد شـده رحلت آن حضـرت را مشـکوک اعلام کرده است. [۲۷] علاوه بر روایات مـذکور که در مصادر متعـدد آمده[۲۸] قرائن نیز خود به وضوح دلالـت بر این امر دارد، بنا به روایت مسـتوفی، عقیـده شـیعه بر این است که معتصم آن حضـرت را مسـموم نموده است. [۲۹] پاره ای از منابع اهل سنت اشاره بر این دارند که امام جواد (ع) به میل خود و برای دیداری از معتصم عازم بغداد شده است[۳۰] در حالی که منابع دیگر، حاکی از آنند که معتصم به ابن الزّیات مأموریت

داد تاکسی را برای آوردن امام به بغداد بفرستد. [۳۱] ابن صبّاغ نیز با عبارت «اشخاص المعتصم له من المدینه» [۳۲] این مطلب را تأیید کرده است.

مسعودی روایتی نقل کرده که بنا بر آن، شهادت آن حضرت به دست ام الفضل و در زمانی رخ داده که امام از مدینه به بغداد نزد معتصم آمده بود. [۳۳] به پاداش این عمل ننگین، ام الفضل پس از شهادت امام به حرم خلیفه پیوست. [۳۴] این نکته را نباید از نظر دور داشت که ام الفضل در زندگی مشترک خود با امام جواد (ع) از دو جهت ناکام مانده بود:

أ از آن حضرت دارای فرزندی نشد.

ب امام نیز چندان توجهی به وی نداشته و فرزندانش عموماً از ام ولدهای آن حضرت متولد شدند.

ام الفضل یک بار شکایت پیش پدرش مأمون برده و از اینکه امام چند کنیز دارد گله کرد ولی مأمون در جواب او نوشت:

ما تو را به عقد ابو جعفر در نیاوردیم که حلالی را بر او حرام کنیم. دیگر از این شکایتها نکن. [۳۵] به هر حال ام الفضل پس از مرگ پدر، امام را در بغداد مسموم کرد. و راه یافتن او به حرم خلیفه نشانی از آن است که این عمل به دستور معتصم صورت گرفته. و در روایت نجاشی مسمومیت امام به دست یکی از منشیان معتصم و به دستور او عنوان شده است. [۳۶]

شاهد دیگر قضیه آن است که امام جواد (ع) هنگام سفر به بغداد در سال ۲۱۵ جانشینی برای خود تعیین نفرمود، ولی در آستانه سفری که به دستور معتصم به بغداد رفت جانشین خود را

تعیین فرمود و این خود نشانه آن است که امام خود می دانست سفر بی بازگشتی خواهد داشت.

مناظرات علمی امام جواد (ع)

امام جواد (ع) از دو جهت به مناظرات علمی کشانده می شد:

أ: از طرف شیعیان خود که با توجه به سن کم آن حضرت می خواستند علم الهی امام را دریابند، بنا براین طبیعی بود که مجالس متعددی بدین منظور ترتیب داده می شد.

ب: از طرف پاره ای از حکام بویژه مأمون و معتصم دو خلیفه معاصر آن حضرت.

از آن روی که شیعیان، مدعی علم الهی برای امامان خود بودند خلفا می کوشیدند با تشکیل مجالس مناظره، آنان را رو در روی برخی از دانشمندان بنام زمان قرار دهند تا شاید در پاسخ برخی از سؤالات درمانده شوند و از این رهگذر شیعیان را در اعتقاد خود (وجود علم الهی نزد ائمه اهل بیت ع) دچار سر درگمی نموده و در نتیجه اعتماد آنان نسبت به امامشان را از میان ببرند، پیش از این، بر خورد مأمون با امام رضا (ع) را ارائه کرده ایم؛ گرچه مأمون هدف خود را ظاهراً بر عکس نشان می داد، علاوه بر این مأمون، نسبت به مناظرات علمی عنایت خاصّی از خود نشان می داد و به همین سبب به عنوان خلیفه علم دوست و دانش پرور از میان خلفای عباسی در تاریخ شهرت دارد.

مهمترین سندی که در رابطه با این مناظرات در دست است. روایت مفصّلی است که مفید آن را از ریّان بن شبیب [۳۷]نقل کرده و ما اینکه خلاصه ای از آن را ذیلاً می آوریم:

هنگامی که مأمون بر آن شد تا ام الفضل را به تزویج امام جواد (ع) در آورد عباسیان بر آشفته و شدیداً

به وحشت افتادند؛ زیرا آنان فکر می کردند که این اقدام خلیفه همان پی آمدهایی را به دنبال خواهد داشت که درباره پدرش امام رضا (ع) پیش آمده بود لذا پیش مأمون آمده و او را بدان جهت که ممکن است خلافت از دست بنی عباس بیرون شود از اقدام به تصمیم خود پرهیز دادند. آنها همچنین با اشاره به منازعات گذشته میان بنی عباس و علویان گفتند: همان ماجرای علی بن موسی الرضا (ع) کافی است و مأمون در جواب گفت: درباره آنچه میان شما و آل ابوطالب پیش آمده، خود شما مقصر بوده اید؛ زیرا اگر انصاف داشتید آنها بر شما اولویت داشتند، اما آنچه را که خلفای پیش از من در مورد آنان انجام داده اند جز قطع رحم چیز دیگری نبوده است و من در رابطه با جانشینی علی بن موسی الرضا هنوز پشیمان هم نیستم. [۳۸]

علّت اینکه ابوجعفر (امام جواد ع) را با اینکه سن او اندک است برگزیده ام برتری او بر همه اهل فضل و علم است و امیدوارم آنچه را که هم اکنون من فهمیده ام در آینده بر همگان روشن شود تا بدانند نظر من درباره وی درست بوده است. آنان در جواب گفتند: محمد بن علی (امام جواد ع) کودکی بیش نیست، نه معرفتی به دین دارد و نه فقهی می داند، خلیفه اجازه بدهند تا تفقّهی در دین پیدا کند و پس از آن هر چه مصلحت می داند درباره او انجام دهد. مأمون گفت: وای بر شما، من به حال این جوان آگاهتر از شما هستم. او از خاندانی است که علمشان لدنّی و از الهام خدا سرچشمه می گیرد و

پـدرانش همـواره در علم و ادب از کسب علم و آموزشـهای معمول بی نیـاز بوده انـد و به منظور روشن شـدن مسـئله هر وقت خواستید می توانید او را بیازمایید.

آنان موافقت خود را اعلام کرده و تصـمیم گرفتند یحیی بن اکثم [۳۹]را که از قضات بنام و فقیهی مشـهور بود برای مناظره با امام برگزیننـد و پس از جلب موافقت یحیی از او خواسـتند تا سؤال دشوار و پیچیـده ای را برای مناظره آماده کنـد و به او قول دادند در صورتی که بتواند امام جواد (ع) را در جریان مناظره به عجز وادارد اموال و اشـیاء نفیسـی به وی خواهند داد، سـپس، روزی را برای این کـار تعیین کردنـد و در آن روز بنی عبـاس کلاًـ و امـام جواد (ع) و یحیی بن اکثم حتی شـخص مـأمون در مجلس حضور داشتند.

ابتدا یحیی بن اکثم اجازه خواست تا سؤالات خود را در مقابل امام مطرح کند پس از کسب اجازه از مأمون، از حضـرت جواد (ع) نیز اجازه خواست و پس از آنکه امام آمادگی خود را اعلام کرد یحیی از ایشان پرسید:

مُحرمی که حیوانی را کشـته، چه حکمی دارد؟ امام در جواب از وی پرسـید: آیا او صید را در حرم کشته یا در بیرون آن؟ آیا محرم جاهـل به حکم بوده یـا عـالم به حکم؟ آیـا عمـداً آن را کشـته یـا به خطـا؟ آیـا محرم آزاد بوده یا برده؟ آیا بالغ بوده یا نابالغ؟ هنگام رفتن به مکه آن را کشـته یا در موقع بازگشت؟ صـید از پرندگان بوده یا غیر آن؟ صـید کوچک بوده یا بزرگ؟ مُحرم اصرار بر عمل خود دارد یا از کرده

خود نادم است؟ شبانه صید را کشته یا در روز؟ محرم در حال عمره بوده یا حج؟

با این فروضی که امام جواد (ع) برای مسئله مطرح فرمود یحیی حیرت زده و درمانده شد چنانکه همه حضار از رنگ باختن چهره اش شکست او را به وضوح در یافتند. آنگاه مأمون با ابراز رضایت از وضعی که پیش آمده بود رو به آل عباس کرده و گفت: آیا درستی برداشتم را از امام جواد (ع) فهمیدید؟ سپس دخترش ام الفضل را به عقد آن حضرت در آورده و مهریه اش را همان مهریه مادرش زهراء علیها السلام قرار داد. پس از آنکه حاضرین مجلس را ترک گفتند مأمون از امام خواست تا خود پاسخ داد فروضی را که در جواب یحیی بن اکثم مطح کرده بود بدهد. امام به یکایک آنها پاسخ و آنگاه امام از یحیی بن اکثم چنین پرسید: مرا از مردی خبر ده که زنی در اوایل صبح بر او حرام بود، روز که بالاـ آمد آن زن بر وی حلال شد و هنگام ظهر دوباره بر او حرام شد و در موقع عصر حلال شد و در وقت غروب آفتاب باردیگر بر او حرام شد و در وقت عشاء، حلال و در نیمه شب باز بر او حرام و هنگام طلوع آفتاب حلال می شود، مسئله این زن چیست، و چگونه مرتباً بر او حلال و حرام می شود؟ یحیی بن اکثم از پاسخ به این سؤال وامانده و از امام خواست تا خود جواب مسئله را روشن کند و آن حضرت فرمود: این زن، کنیز شخص دیگری بوده که بر این مرد حرام بود، روز

که بالا آمد کنیز را زا صاحبش خریداری کرد و بدین ترتیب بر او حلال شد. ظهر او را آزاد می کند و بدین جهت دوباره بر او حرام می شود، عصر با او ازدواج می کند و حلال می شود، هنگام غروب او را ظهار می کند و در نتیجه به او حرام می شود و در وقت عشا کفاره ظهار را می دهد دوباره به وی حلال می شود و نیمه شب او را طلاق می دهد و به این علت حرام می شود و صبح رجوع می کند و دوباره بر او حلال می شود.

مأمون بار دیگر در مقابل دانش امام اظهار شگفتی کرده و می گوید: کمی سن مانع از کمال عقل برای این خاندان نمی شود. [۴۰]

در صورتی که زمان ازدواج رسمی امام با ام الفضل سال ۲۱۵ باشد، سن آن حضرت هنگام مناظره مذکور بیست سال بوده است و با دقّت در مطالبی که قبلاً گفتیم و در ادامه همین روایت نیز آمده که امام پس از مراسم عقد، ام الفضل را با خود به مدینه برد، روشن می شود که مناظره مورد بحث در همان سال ۲۱۵ اتفاق افتاده است.

در حضور معتصم نیز مجلس شبه مناظره ای شکل گرفت که پس از ثبوت برتری علمی امام ماجرا منتهی به شهادت آن بزرگوار گردید. عیاشی مفسر شیعی از زرقان چنین روایت می کند: روزی دوست من ابن ابی داود در حالی که بشدت ناراحت بود از پیش معتصم بازگشت و از ابو جعفر جواد (ع) شدیداً گله مند بود. وقتی از علّت ناراحتی او پرسیدم چنین گفت: شخصی را در مجلس معتصم آوردند که اعتراف به دزدی کرده بود و قرار بود بوسیله اجرای حدّ او

را تطهیر نماینـد. بحث فقها بر سـر آن بود که دست دزد را از کجا بایـد برید؟ من گفتم: تا مچ (الکرسوع) را دست می گویند بنابراین دست او از مچ باید قطع شود و دیگران نیز با من موافق بودند. برخی نیز مرفق را محل قطع می دانستند، ولی معتصم در این مورد از ابوجعفر نظر خواست. او ابتـدا از پاسـخ طفره رفت اما وقتی خلیفه اصـرار کرد، فرمود: وَ اِنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللهِ اَحَداً (سوره جن (۷۲): ۱۸) یعنی آنچـه را کـه برای خـداست نمی تـوان قطـع کرد. معتصـم نیز نظر او را پـذیرفت، من آنچنان خجلت زده شـدم که آرزوی مرگ می کردم. چند روز بعد نزد معتصم رفتم و او را به خاطر ترجیح رأی یک جوان بر آراء فقیهـان مورد سـرزنش قرار داده و عواقب ناگوار آن را بازگو کردم و معتصم تحت تأثیر سـخنان من قرار گرفته و به یکی از منشیانش فرمان داد امام جواد (ع) را به خانه اش دعوت کرده و او را مسموم کند و او فرمان را اجرا کرد. [۴۱]

مناظره پیرامون فضائل خلفا

در محفـل دیگر و یـا احتمالاً ـ در همـان مجلسـی کـه ذکرش رفت یحیی بن اکثم سؤالات دیگری نیز از جمله مسائلی دربـاره خلفای نخستین از امام جواد (ع) پرسید؛ ابتدا روایتی را مطرح کرد که در ضمن آن چنین آمده:

جبرئیل از طرف خدا و رسول الله صلّی الله علیه و آله گفت: از ابوبکر سؤال کن آیا او از من راضی است؟ من که از او راضی هستم. امام در آن مجلس که تعداد زیادی از علمای اهل سنت حضور داشتند فرمود: من منکر فضل

ابوبکر نیستم، ولی کسی که این روایت را نقل کرده می بایست به روایتی که از رسول خدا نقل شده و همه حدیث شناسان صحت آن را پذیرفته اند توجه داشته باشد، مبنی بر اینکه آن حضرت در حجه الوداع فرمود: نسبت سخنان دروغ و ساختگی بر من زیاد شده و پس از این نیز زیادتر خواهد شد (قَدْ کَثُرَتِ الْکَذّابَهُ عَلَیَّ)، کسانی که دروغ بر من می بندند جایگاهشان از آتش پر خواهد شد. هنگامی که حدیثی از طرف من به شما می رسد آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید و در صورتی که با آن دو موافقت داشت آن را بپذیرید و گرنه کنارش بگذارید و این حدیثی که تو نقل می کنی با کتاب خدا موافق نیست؛ زیرا او در قرآن می فرماید: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْأنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ (سوره ق (۵۰): ۱۶)

آیا خدا از رضا و سخط ابوبکر آگاهی نداشت که از او می پرسد؟ این عقلاً محال است.

این روایت نشانگر آن است که امام چگونه با درایت خاص خود با این روایت مواجه شده و پس از عرضه آن به قرآن به انکار آن می پردازد. نظیر همین شیوه بحث را در بخش بررسی زندگانی امام رضا (ع) آوردیم که امام رسماً تصریح فرمود: حدیثی را که مخالف با کتاب خدا باشد نمی پذیریم. [۴۲]

پس از آن یحیی درباره روایت: «مَثَل أبی بکر و عمر فی الارض کمثل جبرئیل و میکائیل فی السّماء» پرسید، امام در جواب وی فرمود: محتوای این روایت درست نیست؛ زیرا جبرئیل و میکائیل همواره بندگی خدا را کرده و لحظه ای به

او عصیان نکرده انـد در حالی که ابوبکر و عمر پیش زا آنکه اسـلام بیاورند سالهای طولانی مشـرک بوده اند. آنگاه یحیی از حـدیث «ابوبکر و عمر سیّد اکُهول اهل الجنّه» پرسـید و امام فرمود: در بهشت جز جوان کسـی وجود نخواهـد داشت تا آن دو سید و سرور پیران آن باشند.

آن وقت یحیی دربـاره حـدیث «انّ عمر بن الخطـاب سـراج أهـل الجنه» سؤال کرد و امـام جواب داد: در بهشت ملائکه مقربین خـدا و آدم و محمـد (ص) و کلیّه انبیـای عظـام حضور خواهنـد داشت، آیـا نور آنان برای روشن کردن بهشت کافی نیست تا بناچار به نور خلیفه دوم نیاز افتد؟

یحیی از حدیث: «انّ السکینه تنطق علی لسان عمر» سؤال کرد، امام فرمود: من منکر فضل عمر نیستم اما ابوبکر که افضل از وی بود بالای منبر می گفت: «انّ لی شیطانا یعترینی فاذا ملت فسدّدونی.»

یحیی گفت: درباره این حـدیث چه می گوییـد که رسول خـدا فرمود: «لو لم ابعث لبعث عمر» ؟ امام فرمود: کتاب خدا صادق تر است که می فرمایـد: وَ اِذْ اَخَـذْنأ مِنَ النَّبیینَ میثـاقَهُمْ وَ مِنْـکَ وَ مِنْ نـوُحٍ (سـوره احزاب (۳۳): ۷) خـدا که از انبیـا برای ادای صحیـح و درست رسالتشـان پیمـان گرفته و آن بزرگواران لحظه ای به وی شـرک نورزیـده انـد، چگونه ممکن است برخلاف پیمان خود، شخصـی را که بخشـی از عمرش را در حال شـرک به خـدا گذرانـده به پیامبری برگزیند؟ همچنین روایت شـما با حدیث صحیح «نُبِّئتُ و آدم بین الروح و الجَسَد» که از رسول خدا نقل شده مباینت دارد. یحیی گفت: از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود ما احتبس عنی الوحی قط الاّ ظننته

قد نزل علی ال خطاب» امام فرمود: برای پیامبران جایز نیست حتیّ لحظه ای در رسالت خود دچار تردید شوند و از طرف دیگر خدا می فرماید: «اَللّهُ یَصْطَفی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلًا وَ مِنَ النّاسِ (سوره حج (۲۲): ۷۵.) چگونه ممکن است نبوت از برگزیده خدا به کسی که مدتّها بدو شرک ورزیده است منتقل شود؟ یحیی گفت: از پیامبر نقل شده که فرمود: «لو نزّل العذاب لَمّا نجی الاّعمر» امام فرمود: این روایت با قرآن که می گوید: وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فیهم و ما کانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ (سوره انفال (۸): ۳۳) مخالفت داشته و از حجیّت ساقط است. [۴۳]

میراث علمی امام جواد (ع)

معمولاً پس از رحلت یک امام به دلیل مشکلاتی که به وجود می آمد تا مدّت زمانی، ارتباط شیعیان با امام بعدی بسیار محدود می شد حتی وکلای آن حضرت هم که در بلاد اسلامی حضور داشتند برقراری ارتباطشان با امام، با دشواریهایی روبرو می شد. در آغاز امامت امام جواد (ع) کمی سن آن حضرت نیز به عنوان مشکلی بر مشکلات دیگر افزوده بود و تا زمانی که شک و تردید شیعیان بر طرف شد مدّتی به طول انجامید. در نصّ دیگری آمده که امام تا ده سالگی امامت خویش را مخفی می داشت. [۴۴] و این خود دلیل دیگری بر پیچیدگی بر قراری ارتباط میان او و شیعیانشان بود. از سوی دیگر حکّام نیز سخت گیریهایی در این زمینه اعمال می کردند که برقراری ارتباط را به میزان بسیار زیادی مشکلتر می کرد و در نتیجه شیعیان نمی توانستند آزادانه با امامشان آمد وشد داشته باشند. بیشترین رابطه ای که برای آنان امکان پذیر بود و طبعاً

نمی توانست ارتباط گسترده ای به شمار آید، نوشتن نامه به امام و دریافت جواب آن بود. لذا از امام جواد (ع) به بعد و حتی پیش از آن در زمان امام رضا (ع) امامان به وسیله نامه با شیعیان خود رابطه برقرار می کردند.

وانگهی امام جواد (ع) هنوز ۵ سال از عمرش نگذشته بود که رحلت فرمود و این کوتاه بودن عمر آن حضرت باعث شد تا زمینه بسط روابط با شیعیانش کمتر به وجود آید. در عین حال علاوه بر مطالبی که درباره اصحاب و یا کتب آنها از امام جواد (ع) روایت شد بیش از دویست و بیست حدیث پیرامون مسائل مختلف اسلامی از آن حضرت در دسترس ما قرار دارد و طبعاً در شرایط سیاسی آن روز چه بسیار از مکتوبات او که در پاسخ اصحاب خود نگاشته بود از بین رفته و از دسترس ما خارج شده است، تعداد یکصد و بیست نفر احادیث صادره از آن حضرت را روایت نموده اند[۴۵] و شیخ طوسی یکصد و سیزده تن از راویان حدیث امام جواد را بر شمرده است.

از همین مقدار احادیث که از آن امام نقل شده می توان به عظمت علمی و احاطه او بر مسائل فقهی، تفسیری و عقیدتی و نیز دعا و مناجات پی برد و در لابلای کلمات قصار زیبائی که از آن حضرت به جای مانده کمالات اخلاقی وی بخوبی نمودار است.

بخشی از کلمات قصار امام را ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه آورده چنانکه در تحف العقول و مصادر دیگر نیز از این دست کلمات فراوان پیدا می شود. بخش عمده روایات فقهی امام را باید در نامه هایی که در

پاسخ اصحاب به بلاد مختلف اسلامی فرستاده است جستجو کرد.

برخورد با فرق باطله

امام جواد (ع) در برابر فرقه هایی که در عصـر آن حضرت وجود داشتند شیعیان خود را از این نظر که این فرقه ها چه مواضعی در مقابل آنان به خود گرفته انـد راهنمایی می فرمود. یکی از این فرقه ها فرقه مُجَسِّـمه بودند که خدا را جسم می پنداشـتند. و امـام در رابطه بـا آنان به شـیعیان خود فرمودنـد: اجازه ندارنـد پشت هر کسـی که خـدا را جسم می دانـد نماز گذاشـته و به او زکات بپردازند. [۴۶]

واقفیه یکی دیگر از فرقه هـای موجود در زمان امام جواد (ع) بودنـد که به صورت مشـکلی در مقابل شـیعیان عرض انـدام می کردنـد و آنان کسانی بودنـد که پس از شـهادت امام کاظم (ع) بر آن حضـرت توقّف کرده و امامت فرزندش علی بن موسـی (ع) را نپذیرفتند، وقتی از امام در مورد خواندن نماز پشت سـر واقفی مذهب سؤال شد، آن حضـرت در جواب، شیعیان خود را از این کار نهی فرمودند. [۴۷]

زیـدیه نیز فرقه ای بود منشـعب از شـیعه که پیش از این در بخش زنـدگی امـام صـادق (ع) مطـالبی دربـاره آنها و مواضع ائمه صادقین (ع) در برابر آنان ارائه دادیم و در مواقع خاصّـِی دشـمنی زیـدیه با امامیه و طعن آنها بر ائمه هدی علیهم السـلام باعث موضع گیری تنـد ائمه در مقابل آنان می شـد. چنانکه در روایتی از امام جواد (ع) واقفیه و زیـدیه نظر بر اینکه از مصادیق آیه: وُجوُهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَهً عامِلَهً ناصِبَهُ (سوره غاشیه (۸۸): ۲ و ۳) هستند در ردیف ناصبی ها قرار گرفته اند. [۴۸]

غلات نیز به سبب آنکه در بد نام کردن شیعه سهم بسزایی داشتند مورد

تنفر امامان بودند. خطر اینها برای شیعیان در مواقع مختلف بسیار جدّی بود؛ زیرا آنها به نام ائمه شیعه روایاتی از پیش خود ساخته و بدینوسیله شیعیان را که پیرو ائمه (ع) بودند به انحراف می کشانند. امام جواد (ع) در مورد ابوالخطاب که از سران غلات بود فرمودند: لعنت خدا بر ابوالخطاب و اصحاب او و کسانی که در مورد لعن بر او توقف کرده و یا تردید می کنند. [۴۹] آنگاه امام به ابوالغمر، جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم اشاره کرده و پس از تذکر در مورد بهره گیری آنها از ائمه به منظور بهره کشی از مردم، آنان را در ردیف ابوالخطاب دانستند، حتی در روایتی به اسحاق انباری فرمودند: دو تن از غلات به نامهای ابو سمهری و ابن ابی الزرقاء که خود را سخنگویان ائمه (ع) قلمداد می کردند به هر طریقی باید کشته شوند و اسحاق در صدد اجرای دستور امام بود، ولی آن دو از دستور امام مطلع شده و خود را از دید اسحاق مخفی کردند. ودلیل این تصمیم امام، نقش بسیار حساس آنان در منحرف ساختن شیعیان ذکر شده است. [۵۰]

اصحاب امام جواد (ع)

بسیاری از اصحاب امام جواد (ع) از اصحاب پدر بزرگوار و فرزندان آن حضرت بودند که عده ای از آنان سالها عمر کرده و حتی تألیفات گرانبهائی مشتمل بر احادیث ائمه از خود به یادگار گذاشته اند. [۵۱]

یکی از اصحاب امام جواد (ع) حضرت عبدالعظیم حسنی است که مقدار قابل توجهی حدیث از آن حضرت نقل کرده است. این بزرگمرد علوی حسنی در ری سکنی گزیده و به ترویج و اشاعه احادیث اهل بیت (ع) همت گماشت. در اثر

فعالیتهای او بود که شیعیان ری رو به افزایش گذاشته و تشیّع در این دیار رو به گسترش نهاد. داود بن قاسم مشهور به ابوهاشم یکی دیگر از اصحاب امام جواد (ع) بود. او نیز احادیث زیادی از آن حضرت نقل کرده و یکی از برجسته ترین یاران حضرت می باشد. ابوهاشم از خاندان جعفر بن ابی طالب بود و در کتب رجال از وی به نیکی یاد شده است.

علی بن مهزیار نیز از جمله اصحاب امام جواد (ع) و شخصیتی است پر ارج و شناخته شده از نظر شیعیان، به نوشته نجاشی او از امام رضا و امام جواد (ع) هر دو روایت نقل کرده و از نزدیکان امام جواد (ع) بوده است که آن حضرت در بزرگداشت وی عنایت خاصّی از خود نشان می داد. [۵۲] و روایات او از امام جواد نسبتاً زیاد است. [۵۳] به نوشته نجاشی، ابن مهزیار با علی بن اسباط که فطحی مذهب بود، مناظراتی داشته و مسائلی در این مورد میان آن دو رد و بدل گردید و سرانجام مسائل مورد بحث خود را پیش امام جواد (ع) برده اند که این امر با بازگشت علی بن اسباط از عقیده باطل خود، خاتمه یافته است.

خیران الخادم یکی از وکلای امام جواد (ع) بود که کشی از او یاد کرده است. [۵۴]

ابراهیم بن محمد همدانی یکی دیگر از وکلای آن حضرت بوده و روایاتی از وی نقل کرده است. [۵۵]

احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی که از اصحاب اجماع به شمار می رود، یکی از یاران امام جواد (ع) است و وی از خواص شیعیان امام رضا و امام جواد علیهما

السّلام بود که همه علمای رجال از او ستایش کرده اند و در سال ۲۲۱ بدرود حیات گفته است. ابن ندیم از وی و کتابش که مشتمل بر روایات او از امام رضا (ع) می باشد یاد کرده و دو کتاب «الجامع» و «المسائل» را نیز از آثار وی دانسته است. [۵۶]

ارتباط شیعیان ایران با امام جواد (ع)

شیعیان امامی در سرتاسر بلاد اسلامی زندگی می کردند. بسیاری از آنان در بغداد، مدائن و سواد عراق [۵۷]و عده ای نیز در ایران و یا سایر نقاط کشورهای اسلامی آن روز به سر می بردند. اینها علاوه بر ارتباط از طریق وکلای آن حضرت، در ایام حجّ نیز در مدینه با امام دیدار می کردند. از روایتی در کافی استفاده می شود که عده ای از شیعیان امام جواد علیه السلام در مصر سکنی گزیده بودند. در این روایت علی بن اسباط می گوید: قامت امام را به دقت می نگریستم تا آن حضرت را برای اصحابمان در مصر دقیقاً بتوانم توصیف کنم. [۵۸] در روایت دیگری آمده است، یک نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جواد (ع) مشرف شده است. [۵۹] و روایت دیگری از حرّ بن عثمان همدانی حاکی از آن است که گروهی از شیعیان ری به محضر آن حضرت شرفیاب شدند. [۶۰] تا آنجا که می دانیم همواره شیعیانی در ری زندگی می کردند که مرتباً و به مرور زمان بر تعدادشان افزوده شده است. [۶۱] قم نیز یکی از مراکز مهم شیعه بوده و در دوران امام جواد (ع) شیعیان آن دیار با حضرت در ارتباط نزدیک بودند. چنانکه احمد بن محمد بن عیسی شیخ القمیین از اصحاب امام رضا (ع) و پس از ایشان از یاران امام جواد

(ع) و فرزند گرامی آن حضرت بوده و حتی محضر امام حسن عسگری علیه السلام را نیز درک کرده بود. وی تألیفات فراوانی در حدیث از خود به جا گذاشت. [۶۲] صالح بن محمد بن سهل یکی دیگر از اصحاب امام جواد (ع) در قم بود که رسیدگی به امور موقوفات آن حضرت در آن شهر را بر عهده داشته است. [۶۳]

در روایتی دیگر آمده: شخصی از اهالی بست و سجستان در ایام حجّ به حضور آن حضرت رسیده و به عرض رسانید: والی ما از دوستداران اهل بیت و به شما علاقه مند است من هم خراجی به دیوان بدهکارم، نامه ای به او بنویسید تا در این مورد با من سختگیری نکند. امام فرمود: او را نمی شناسم. من گفتم: او از دوستداران شما اهل بیت است. حضرت کاغذی گرفته و بر آن چنین نوشت: آورنده این نامه عقیده مبارکی را از تو نقل کرد. هر عمل نیکویی که انجام دهی از آن تو خواهد بود. پس بر برادرانت نیکی کن وبدان که خدا از تک تک و ذره ذره اعمالت خواهد پرسید. نامه را از حضرت گرفتم و قبل از اینکه به سجستان برسم این خبر به گوش حسین بن عبدالله نیشابوری (والی) رسید، در دو فرسخی شهر به استقبالم شتافت. نوشته حضرت را به او دادم، آن را بوسید و بر دیده نهاد و گفت حاجتت چیست؟ گفتم خراجی به حکومت بدهکارم. حسین بن عبدالله دستور داد که آن خراج را و نیز تا سرکار است خراج دیگری از من نگیرند. سپس از زندگیم سؤال کرد و بعد به کار گذارانش گفت که مستمری

در حق من قرار دادند. [۶۴]

علی بن مهزیـار نیز از جمله اصـحاب امـام جواد است که در اصل نصـرانی بود و پس از آنکه اسـلام آورد از خواص اصـحاب امـام رضـا (ع) و پس از ایشان از یاران امام جواد (ع) شـد. او اهل قریه ای از فارس بنام هنـدوان بود که بعـدها در اهواز اقامت گزید. [۶۵]

بررسـیهای دقیق در مورد روابط موجود میان ائمه شیعه و شیعیان آنها نشان می دهد که این روابط از زمان امام رضا (ع) به بعد هر چه بیشـتر گسترش می یـافته است. و این به معنـای افزایش شـیعیان در این منـاطق در عهـد این امامـان می توانـد باشـد. این گسترد گی ارتباط بیش از هر چیز ناشی از سفر امام رضا (ع) به خراسان و همچنین مدیون شبکه وکلای ائمه در مناطق مختلف ایران می باشـد. کتابهای مشـتمل بر احادیث ائمّه هـدیٰ (ع) که اصـحاب آنان از زمان امام باقر علیه السـلام به بعد تنظیم کرده بودنـد و در واقع نشـانگر توجه روز افزون ائمّه و شـیعیان آنـان به کـار فرهنگی و فکری بود نقش بسـیار سازنـده ای در ترویج عقایـد و فقه شـیعه در این مناطق بر عهـده داشـته است. وقتی از امام جواد (ع) درباره روایت از کتب اصـحاب که به دلیل تقیه مخفی بوده سؤال شد فرمودند: حدّ ثوابها فانّها حقّ[۶۶] (از آنها روایت کنید که تماماً حق و صحیح است.) بدین گونه بود که شیعیان در نشـر و احیای آثار سـلف خود کوشـیده و بنیه فقهی شیعه را که در واقع اساس کار بود تقویت کردند. آنها همچنین وظیفه داشتند به آن قسمت از مسلّمات فقه که توسط منحرفان کنار گذاشته

شده عمل کنند تا رواج یابد؛ از آن جمله حجّ تمتّع بود که پر فضیلت ترین عمل برای یک حاجی شمرده می شد. [۶۷]

پی نوشت ها

[۱]. روضه الواعظین، ص ۲۰۸

[۲]. رک: کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۳، در مورد اقوال دیگر به مسند الامام الجواد، ص ۱۱ ۱۵ رجوع شود.

[۳]. «نوبه» به سرزمینهای وسیعی واقع در جنوب مصر اطلاق می شود، مردم آن نصرانی هستند و روایتی نیز از رسول خدا (ص) درباره خوبی مردم این دیار نقل شده است، رک: معجم البلدان، ج۵، ص ۳۰۹

[۴]. کافی، ج ۱، ص۴۹۲؛ التهذیب، ج۶، ص ۹۰.

[۵]. فرق الشیعه، ص ۹۱

[۶]. دلائل الامامه، ص ۲۰۴.

[۷]. عیون المعجزات، ص ۱۱۹.

[۸]. روضه الواعظین، ص ۲۰۳.

[۹]. رک: مناقب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص ۴۲۹؛ مسند الامام الجواد (ع)، ص ۲۹ ۳۰و ص ۲۲۲.

[۱۰]. فرق الشیعه، ص ۸۸؛ المقالات و الفرق، ص ۹۵.

[۱۱]. کافی، ج ۱، ص ۳۸۳.

[۱۲]. فرق الشیعه، ص ۹۰؛ المقالات و الفرق، ص ۹۴ ۹۵

[۱۳]. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۹، ۱۰۰ به نقل از عیون المعجزات، ص ۱۱۹، ۱۲۱؛ و رک: اثبات الوصیه، ص ۲۱۳.

[۱۴]. کافی، ج۱، ص ۳۱۴.

[۱۵]. الفصول المختاره، ص ۲۵۶ ۲۵۷.

[۱۶]. ارشاد، ص ۳۱۷؛ اعلام الوری، ص ۳۳۰.

[۱۷]. مسند الامام الجواد (ع)، ص ۲۵۰ ۳۳۳. ما از این مجموعه در این نوشته بهره کاملی گرفته و اقدام استاد را در تنظیم این مسندها از خدمات فرهنگی بسیار عالی او می دانیم

[۱۸]. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۸ ۳۶.

[۱۹]. تاریخ بیهق، ص ۴۶.

[۲۰]. الحیاه السیاسه للامام الجواد (ع) ص ۶۵. این روایتی است که عده ای به نقل آن پرداخته اند ولی آنچه بیشتر نقل شده و بعد تذکر خواهیم داد همان نقل

طبری و ... است مبتنی بر اینکه امام الجواد (ع) در سال ۲۱۵ به بغداد آمده است

[۲۱]. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۴۹؛ البدایه النهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۰.

[۲۲]. ارشاد، ص ۳۱۹.

[۲۳]. همان، ص ۳۱۹ ۳۲۰

[۲۴]. تاریخ طبری، ج۷، ص ۱۹۰، حوادث سنه ۲۱۵؛ تاریخ بغداد، ج؟، ص ۱۴۲ ۱۴۳؛ تاریخ موصل، ص ۲۱۵؛ الکامل، ج۶، ص ۴۱۷؛ مسند الامام الجواد، ص ۵۵، الحیاه السیاسیه للامام الجواد (ع)، ص ۷۹.

[۲۵]. الحیاه السیاسیه للامام الجواد (ع) ص ۶۸ ۷۵.

[۲۶]. کافی، ج ۱، ص ۴۹۲ ۴۹۳.

. [۲۷] ارشاد، ص ۳۲۶.

[۲۸]. فصول المهمّه، مالکی، ص ۲۷۶.

[۲۹]. تاریخ گزیده، ص ۲۰۵ ۲۰۶.

[۳۰]. الائمه الاثنی عشر، ابن طولون، ص ۱۰۳، شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۸.

[۳۱]. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۸.

[۳۲]. فصول المهمّه، ص ۲۷۵.

[۳۳]. مروج الذهب، ج۳، ص ۴۶۴.

[۳۴]. الائمه الاثنی عشر، ص ۱۰۴؛ فصول المهمّه، ص ۲۷۶.

[۳۵]. ارشاد، ص ۳۲۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۷۹ ۸۰.

[۳۶]. کافی، ج ۱، ص ۳۲۳

[۳۷]. ریّان بن شبیب از روات موثق و قابل اعتماد می باشد. وی در خراسان نزد امام رضا (ع) بوده و بعدها در قم سکونت گزید، او مسائل (روایات) صباح بن نصر هندی از امام رضا (ع) را گردآوری کرده است، رک: نجاشی، ص ۱۶۵.

[۳۸]. ما در جریان بحث از زندگی امام رضا (ع) مطالبی آوردیم که بنابر آن نمی توانیم این ادعاهای مأمون را بپذیریم، و در

روایات ابن شعبه نیز آمده: این خود مأمون بود که به منظور به زانو در آوردن امام جواد (ع) از یحیی بن اکثم خواست با آن حضرت مناظره علمی به عمل آورد، تحف العقول، ص ۳۳۵.

[۳۹]. ذهبی گوید: یحیی از بزرگان فقها بوده و در

سال ۲۴۲ ه، درگذشته است. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۶۱ ۳۶۲

[۴۰]. ارشاد، ص ۴۶ ۵۱، فصول المهمّه، ص ۲۶۷ ۲۷۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ و درباره قسمت اخیر به تحف العقول، ص ۳۳۵ رجوع شود.

[۴۱]. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ مسند الامام الجواد (ع) ص ۱۸۱ ۱۸۳

[۴۲]. توحید، شیخ صوق، ص۱۱۰؛ کافی، ج۱، ص ۹۵.

[۴۳]. احتجاج، ج۲، ص ۲۴۵ ۲۴۹.

[۴۴]. اثبات الوصیه، ص ۲۱۵.

[۴۵]. این براساس شماری آقای عطاردی، در مسند الامام الجواد (ع) است.

[۴۶]. توحید، ص ۱۰۱؛ تهذیب، ج۳، ص ۲۸۳.

[۴۷]. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۹.

[۴۸]. رجال کشی، ص ۳۹۱؛ مسند الامام الجواد (ع)، ص ۱۵۰.

[۴۹]. رجال کشی، ص ۴۴۴.

[۵۰]. همان، ص ۴۴۴.

[۵۱] کتابی با عنوان «عبدالعظیم الحسنی، حیاته و مسنده» توسط استاد عطاردی به رشته تحریر کشیده شده و مختصری از آن ذیل نامه آن بزرگوار در مسند الامام الجواد (ع) ص ۲۹۸ ۳۰۸ آمده است.

. [۵۲] رجال نجاشی، ص ۱۷۷.

[۵۳] مسند الامام الجواد (ع)، ص ۳۱۶.

[۵۴]. رجال کشی، ص ۵۰۸.

[۵۵]. مسند الامام الجواد (ع) ص ۲۵۲، به نقل از جامع الرواه.

[۵۶] الفهرست، ص ۲۷۶.

[۵۷]. الغیبه، ص ۲۱۲.

[۵۸]. کافی، ج ۱، ص ۳۸۴

[۵۹]. الثاقب، ص ۲۰۸.

[۶۰]. همان.

[۶۱]. تاریخ تشیّع در ایران، ص ۱۹۰ ۱۹۲.

[۶۲]. مسند الامام الجواد (ع)، ص ۲۶۵.

[۶۳]. تهذیب، ج۴، ص ۱۴۰؛ استبصار، ج۲، ص ۶۰.

[۶۴]. کافی، ج ۵، ص ۱۱۱؛ تهذیب، ج۶، ص ۳۳۶.

[۶۵]. مسند الامام الجواد (ع)، ص ۳۱۵.

[۶۶]. کافی، ج۱، ص ۵۳.

[۶۷]. کافی، ج ۴، ص ۲۹۱؛ تهذیب، ج۵، ص ۳۰.

علم امام

ثقلین

ائمه (ع) در همه حوزه های فکری، اعتقادی، اخلاقی و فقهی، شیعیان و دوستداران اهل بیت (ع) را هدایت کرده است.

از آن جا که اهل بیت (ع) مفسران حقیقی قرآن کریم هستند و هیچ یک از این دو ثقل پیامبر (ص) از هم جدا نمی شوند، امام جواد (ع) نیز با تفسیر آیات بسیاری، دل مؤمنان را به نور علم و معرفت روشن کرده است که در این مقاله به گوشه هایی از آن اشاره می کنیم؟

ضرورت امامت از دیدگاه امام جواد (ع)

پیشوای نهم برای اثبات امامت، از آیات قرآن بهره برده و آن را به شیعیان می آموخت. آن حضرت می فرمود: ای شیعیان برای اثبات امامت به سوره قدر استناد کنید تا در مقابل مخالفین موفق شوید. به خدای عالم سوگند که آن سوره پس از پیامبر اکرم (ص) حجت خدای عالمیان بر مردم و بزرگ ترین دلیل مذهب شماست و نهایت دانش ماست.]زیرا کاشف از شب قدر است که در آن مکنونات علمی و آخرین اطلاعات به ما عرضه می شود. [ای شیعیان با آیات «حم * والکتب المبین * انا انزلناه فی لیله مبارکه انا کنا منذرین؛ (دخان/۳) با مخالفان مناظره کنید چرا که این آیات بعد از رسول خدا (ص) مخصوص متولیان امر امامت است.»

ای شیعیان خدای تبارک و تعالی می فرماید: «و ان من امه الا خلافیها نذیر؛ (فاطر/۲۴) هیچ امتی نیست مگر اینکه هشدار دهنده ای در میان آنان بوده است.» شخصی پرسید: آیا هشداردهنده امت اسلام حضرت محمد (ص) است؟ فرمود: درست گفتی ولی آیا پیامبر در زمان حیات خود می توانست در اطراف زمین نمایندگانی نداشته باشد؟ آیا به غیر از فرستادن نماینده چاره ای دیگر داشت؟ آن مرد گفت: نه. امام فرمود: آیا نماینده اعزامی از سوی پیامبر هشداردهنده به آن قوم محسوب نمی شود، همانطوری که

رسول خدا (ص) از سوی خداوند هشداردهنده بود؟! شخص پرسشگر گفت: چرا، او جانشین پیامبر است و همانند آن حضرت نذیر محسوب می شود. امام جواد (ع) فرمود: همان طوری که رسول خدا (ص) در زمان حیات خود نمایندگانی داشت که هشداردهنده و نذیر به امت محسوب می شدند بعد از وفاتش نیز جانشینانی دارد که نذیر و بیم رسان امت محسوب می شوند اگر بگویی که رسول خدا (ص) بعد از وفاتش نماینده و جانشینانی نداشته لازم می آید که خدای نکرده آن حضرت نسل های بعد از خود را به حال خود رها کرده و بدون رهبر گذاشته باشد. (۱) مرد گفت: مگر قرآن بعد از پیامبر برای امت بس نیست؟ امام فرمود: چرا در صورتی که مفسری برای قرآن باشد تا آیات را به طور صحیح تفسیر کند، قرآن کافی است. مرد گفت: آیا قرآن را پیامبر (ص) در زمان خود تفسیر نفرموده است؟ امام جواد (ع) فرمود: بلی پیامبر آن را تفسیر کرده اما فقط برای یک نفر و آن هم علی بن ابی طالب (ع) است و برای امت اسلام نیز شأن و مقام آن را تفسیر کرده است. (۲)

عظمت مسند امامت

روزی، علی بن اسباط (یکی از شیعیان کوفی) در دوران کودکی امام جواد (ع) به حضور آن حضرت شرفیاب شد. او می گوید: من دقیقا به قد و قامت آن بزرگوار خیره شده و قیافه و حرکات و سکناتش را زیر نظر داشتم تا در موقع مراجعت، شکل و شمایل امام جواد (ع) را بهتر برای یارانم در مصر نقل کنم. درست در همین هنگام که با این اندیشه به او نگاه می کردم، آن حضرت

نشست و رو به سوی من کرد و گفت: «ای علی بن اسباط! خداوند کاری را که در مسئله امامت کرده، همانند کاری است که در مسئله نبوت انجام داده است. در قرآن می فرماید:

«و آتیناه الحکم صبیا (مریم/۱۲)، ما به یحیای پیامبر (ع) در دوران کودکی فرمان نبوت دادیم.» و می فرماید: «حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنه؛ (احقاف/۱۵) تا زمانی که به کمال قدرت و رشد عقلی برسد و به چهل سالگی بالغ گردد.» باتوجه به این آیات همانگونه که ممکن است خداوند متعال حکمت را به انسانی در کودکی بدهد، در قدرت اوست که آن را در چهل سالگی بدهد.» (۳) و به این ترتیب هرگونه شک و شبهه را در مورد امامتش از ذهن علی بن اسباط زائل نمود.

برای توضیح بیشتر نقل روایتی از امام رضا (ع) در اینجا مناسب است:

صفوان بن یحیی روزی به حضرت رضا (ع) عرضه داشت: قبل از آنکه خداوند متعال فرزندت- حضرت ابوجعفر- را به شما عطا کند، می فرمودید که خداوند به من پسری خواهد بخشید. اینک خداوند متعال او را به شما ارزانی کرد و چشم ما به جمالش روشن شد. حال می ترسیم- خدای نکرده- اگر خبری شد]و شما از دنیا رفتید![بعد از شما ما به چه کسی رجوع کنیم؟ امام رضا (ع) به فرزندش حضرت جواد (ع) - که پیش رویش ایستاده بود- اشاره کرد. صفوان بن یحیی با کمال تعجب گفت: ایشان که کودکی سه ساله هستند؟!]چطور می شود یک کودک امام باشد؟ [امام فرمودند: «و ما یضره من ذلک شیء قد قام عیسی بالحجه و هوابن ثلاث سنین؛ (۴) کودک

بودن او در امامتش مشکل ایجاد نمی کند، عیسی (ع) در سه سالگی به حجیت الهی قیام نموده]و به نبوت رسید[»

علی بن اسباط می گوید: روزی به امام جواد (ع) عرض کردم: ای مولای من! مردم به کوچکی سن شما ایراد می گیرند و به این جهت از پذیرفتن امامتتان سرباز می زنند. امام در پاسخ فرمودند: چرا آنان این نکته را بر من ایراد می گیرند؟ به خدا سوگند! خداوند متعال به پیامبرش (ص) فرمود: «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی؛ (یوسف/۱۰۸) بگو: این راه من است! من و هر کسی که پیرو من باشد، با بصیرت کامل،]همه مردم را[به سوی خدا دعوت می کنیم.» و غیر از علی (ع) در اول اسلام کسی از رسول الله (ص) پیروی نکرد. و آن حضرت در آن هنگام ۹ساله بود و من هم ۹سال دارم. (۵)]که با بصیرت کامل مردم را به سوی خدا هدایت می کنم؟ [

نمونه ای از اندیشه های فقهی امام جواد (ع)

آیات الاحکام اساس مبانی شریعت اسلام در عرصه فقه و حقوق است که با تفاسیر اهل بیت (ع) و سیره قولی و فعلی آن بزرگواران کامل و قابل عمل است و فقهای اسلام نیز با استفاده از این دو منبع گرانسنگ به بیان احکام می پردازند. در این جا نمونه ای از اندیشه ها و نقطه نظرات امام جواد (ع) را در مورد برخی از آیات نقل می کنیم:

کیفر محارب

امام جواد (ع) به عنوان پاسدار حریم وحی از تفسیرهای نابجا و غیر عقلانی آیات قرآن جلوگیری کرده و علماء و دانشمندان را به سوی فهم صحیح آیات راهنمائی می کرد. روزی در مجلس معتصم،

برخی از دانشمندان به آیه ای استناد کردند و یک حکم شرعی صادر نمودند. امام جواد (ع) که در آن جلسه حضور داشت خطای آنان را گوشزد نمود و تفسیر صحیح را برای حاضرین ارائه کرد. محمدبن مسعود عیاشی سمرقندی در تفسیر خود ماجرای آن مجلس را چنین آورده است: «در زمان معتصم عباسی، عوامل خلیفه عده ای دزد را که راههای عمومی در بین شهرها را برای مسافرین و کاروانهای حج ناامن کرده بودند- دستگیر کرده و از مرکز خلافت در مورد چگونگی مجازات آنان خواستار دستور بودند. خلیفه در مورد این حادثه حساس، مجلس مشورتی تشکیل داد و از دانشمندان عصر، کیفیت اجرای حد شرعی را در مورد آنان خواستار شد. آنان گفتند: قرآن در این مورد بهترین راهکار است، آنجا که می فرماید: «انما جزؤا الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض؛ (مائده/۳۳) کیفر کسانی که با خدا و رسول او به جنگ و محاربه برمی خیزند و در روی زمین در اشاعه فساد تلاش می کنند، این است که: اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر قطع شود و یا اینکه از سرزمین خود تبعید گردند.»

آنان به خلیفه پیشنهاد کردند طبق این آیه، یکی از کیفرهای فوق را در مورد تبهکاران انتخاب کند. معتصم عباسی در همان جلسه از امام جواد (ع) نیز نظر خواست. آن حضرت اول از اظهارنظر خودداری کرد، اما وقتی که با اصرار خلیفه مواجه شد، نظر خود را چنین اعلام کرد:

اینان در استدلال به آیه خطا کردند. استنباط حکم شرعی از این آیه دقت بیشتری می طلبد و باید تمام جوانب مسئله در نظر گرفته شود و نسبت به جرمهای مختلف کیفرها فرق می کند؛ زیرا این مسئله صورت های مختلف و احکام جداگانه دارد: ۱- اگر این راهزنان فقط راه را ناامن کرده اند؛ نه کسی را کشته و نه مال دیگری را به غارت برده اند، مجازات آنان فقط حبس است و این همان معنای نفی از ارض است. ۲-اگر راه را ناامن کرده و افراد بی گناهی را کشته اند، اما به مال دیگران تجاوز نکرده اند، مجازات آنان اعدام است. ۳-اگر امنیت را از راه های عمومی سلب کرده، انسان های بی گناه را کشته و مال مردم را نیز به غارت برده اند، کیفر آنان باید سخت تر باشد؛ یعنی اول دست و پایشان را به عکس همدیگر قطع می کنند، سپس به دار مجازات آویخته گردند.

معتصم این نظریه را پسندید به عامل خود دستور داد، طبق نظر امام جواد (ع) عمل کند. (۶)

پی نوشت ها

۱- علامه مجلسی می فرماید: البته نمایندگان پیامبر (ص) در زمان حیات آن بزرگوار لازم نیست معصوم باشند زیرا خود پیامبر (ع) زنده و موجود است و هرگاه نماینده اشتباه کند آنرا جلوگیری و عزل می نماید ولی بعد از وفات آن حضرت باید معصوم باشد زیرا اگر معصوم نباشد مردم نمی توانند جانشین پیامبر را عزل کنند و به ناچار در امر رهبری خلل ایجاد می شود. بحارالانوار، ج ۲۵، ص. ۹۳

۲- تأویل الایات، ص ۷۹۶؛ الکافی، ج ۱، ص۲۴۹؛ الاقبال، ص. ۶۵

. ۳ الکافی، مولد ابی جعفر محمدبن علی الثانی، ج. ۳

. ۴ المیزان، ج۱۴، ص. ۵۵

. ۵

تفسیر قمی، ج ۱، ص. ۳۵۸

. ۶ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص. ۳۱۵

زندگانی امام محمد جواد علیه السلام

ادامه راه خط پدر

مـامون به امـام جواد علاـقه داشت و کوشـش می کرد و نقشه طرح می کرد که دل امام را به دست آورد و او را به دارالخلافه نزدیک کند. مامون توطئه خود را برای از میان بردن جنبش و حرکت تشیع در چهار چوب خلافت عباسیان همچنان ادامه می داد و هدف او از این کار آن بود که بین امام و پایگاه های مردمی او فاصله ایجاد کند و امام را از مردم خویش دور سازد.

او می خواست به طریقی این نقشه را اجرا کنـد که مردم تحریـک نشونـد، به خصوص که او بـا کمـال عزت و تکریم در کاخ های مامون و ساختمان های مجلل او زندگانی می کرد. اما محافظان کاخ همه حرکات و سکنات امام را با دقت تمام زیر نظر می داشتند.

بنابر همان نقشه قدیمی، مامون در برابر همه مردم در جامه دوستدار و مخلص امام ظاهر شد و «ام فضل » دختر خود را به عقد ازدواج او در آورد تا از تایید امام برخوردار باشد. لذا به او اصرار کرد که در همانجا زندگانی کند. اما امام علیه السلام اصرار ورزیـد که به مـدینه بـازگردد تـا نقشه مـامون را در کسب تاییـد امام برای پایـداری خلافتی که غصب کرده بود، نقش بر آب سازد. زیرا وقتی امام علیه السلام خلافت او را تایید نمی کرد، این شبهه در دل مردم ایجاد می شد که حکومت او مشروعیتی نـدارد. و از طرف دیگر، امـام علیه السلام امـامت خود را اثبـات می کرد و جـدا بودن طرح و برنـامه خود را از طرح و برنـامه حکومت روز آشکار می ساخت.

اما اگر امام می پذیرفت که

با مامون و در دربار او زندگانی کند، مساله به این طریق تلقی می شد که این دو خط مشـی در یکدیگر ادغام شده است و این امر در نظر مردم چنین نتیجه می داد که هیـچ تناقض و اختلافی بین این دو از جهت معالم و مسائل فکری و عقیـدتی خاص که ممیز نظریه امام بود، وجود ندارد.

امـام جواد علیه السـلام خـط پـدر بزرگوار را ادامه داد و از لحـاظ برنامه ریزی فکری و آگاهی عقیـدتی، فقیهان را از بغـداد و شهرهای دیگر پیرامون خود، در مدینه فراهم آورد تا با او مناظره کنند و از ایشان سوال بپرسـند و از راهنمائی های او مستفیض گردند.

«هنگامی که فصل حج فرا رسید، فقیهان بغداد و شهرهای دیگر و دانشمندان بلاد که هشتاد تن بودند، به حج رفتند و سپس به سوی مدینه روی آوردند تا اباجعفر را دیدار کنند.» (۱)

امام جواد علیه السلام برای گستردن پایگاه های مردمی خویش به وظایف و مسئولیت های خود در امر جهاد دست زد. این امر به گوش «معتصم » رسـید و او را جبرا به بغـداد فراخواند تا به قتل برساند و زندگانی شـریف آن امام را با خوراندن زهر به آن طریق به پایـان رسانـد. ابن بـابویه گویـد: «معتصم امـام علیه السـلام را مسـموم گردانیـد.» (۲) زیرا امـام برای حکـومت خطری محسوب می شد و مواضع انحراف و موارد دوری حکومت را از اسـلام برای مردم افشاء می کرد. نه تنها برای دسـتگاه خلافت ایـن خطر را داشـت که منزلت و برتری هـای فکری او را بـا تـوجه به کمی سن و سـال او همه می دانسـتند، بلکه امـام، فقهـا و قضات را برای مناظره و مبارزه

علمی می طلبید و بسیار متحرک بود و امور فکری و عقیدتی مردم را بر عهده داشت (در یک مجلس سی هزار مساله از ایشان پرسیدند و او به همه آنها پاسخ داد و در آن وقت نه سال داشت.)

شیخ مفید گوید: «مامون امام جواد علیه السلام را دوست می داشت. زیرا با وجود کمی سن، شخصی فاضل بود و به درجه والا از علم رسیده بود و در ادب و حکمت و کمال عقل، مقامی داشت که هیچ یک از مشایخ زمان، با او برابری نمی توانست کرد.»

طبری در اعلام الوری گوید: ایشان در زمان خود با وجود اندک بودن سن و سال، به پایه ای از فضل و علم و حکمت و ادب رسیده بود که هیچ یک از اهل فضل به آن پایه نرسیده بود.» (۳)

سخن خویش را در باب روش و برنامه امام جواد علیه السلام به همین اندازه مختصر به پایان می رسانیم زیرا نقش او همانند نقش پدرش امام رضا علیه السلام بود.

سخن ها و پرسش های بیشمار، پیرامون وی گفته شده است و درباره پدیده مرجعیت و رهبری او در حالی که بیش از هشت سال نداشت سخن بسیار است.

اثبات امامت حضرت جواد علیه السلام

صِغر سن امام علیه السلام از پدیده های اعجاز آمیز اوست که در حکام آن زمان اثری فوق العاده گذاشته بود. همه مآخذ تاریخی متفق القولند که وقتی پدر مکرم امام جواد علیه السلام درگذشت عمر امام هشت سال یا هفت سال و چهار ماه بود. (۴) در حقیقت هنگامی که پس از پدر عهده دار امامت گردید، در سن کودکی بود.

این معنی نخستین بار در زندگانی پیشوایان اهل بیت علیه السلام در شخص امام جواد علیه السلام مصداق پیدا

کرد و برای حکام منحرف، مایه حیرت و برای حقیقت امتداد خط امامت و مرجعیت امامان اهل بیت علیه السلام که امام جواد علیه السلام نماینده و جانشین آنان بود، سندی حتمی و معجزه آسا به شمار می رفت.

اگر به حساب احتمالات تکیه زنیم، می بینیم که تنها صغر سن امام علیه السلام کافی است که حقیقت امامت وی را بپذیریم و قبول کنیم که ایشان ادامه دهنده خط امامت بوده است والا چگونه می توان در دست گرفتن رهبری شیعه را از طرف او در همه زمینه های نظری و عملی تفسیر کنیم؟

شاید این معنی از ذهن بگذرد و بگویند، چه بسا که برای شیعیان، امامت و رهبری این نوجوان از اهل بیت، به وضوح، کشف و معلوم نشده باشد و چه بسا که ادعائی دیگر نیز بر این فرضیه ضمیمه کنند همچنان که احمد امین گوید:

«امامان از چشم ها پنهان می شدند و به دعوت پنهانی اکتفا می کردند تا محبت و گرایش مردم نسبت به آنان باقی بماند. (۵)»

ما این فرضیه را رد می کنیم و می گوئیم: رهبری امام جواد علیه السلام، رهبری آشکار و علنی در برابر همه توده های مردم بود و هرگز رهبری امامان چنین نبود که پیرامونشان را پاسبانان محافظ، و نیروی ارتش و ابهت و جاه و جلال پادشاهان فرا گرفته باشد به طوری که رهبر، دعوت را از توده مردم که به آنان معتقد بودند و به رهبری آنان حرکت می کردند، پنهان سازد بلکه رهبری امام علیه السلام، رهبری سری از قبیل صوفیان و فاطمیان نبود که میانشان فاصله ایجاد کند و بین رهبری و پایگاه مردمی او جدائی افکند.

امام اهل بیت علیه السلام، دعوت خود

را تا حدی آشکار انجام می داد، و پایگاه های مردمی طرفدار و مؤمن به رهبری و امامتش به طور مستقیم در مسائل دینی و قضایای اجتماعی و اخلاقی با شخص امام تماس و هماهنگی حاصل می کردند.

وقتی مامون، امام علیه السلام را به بغداد یا مرکز خلافت آورد، امام پای فشرد تا به مدینه باز گردد. مامون با این درخواست موافقت کرد و آن حضرت بیشتر عمر شریف را در مدینه گذرانید.

امام جواد علیه السلام در صحنه اجتماعی با نشاط و فعالیت، حرکت می کرد و نزد همه مسلمانان شناخته شده بود. از جمله نزد شیعیان که به رهبری و امامت ایشان ایمان داشتند.

«این مساله که معتصم از فعالیت ها و کوشش های او برآشفته و در رنج بود حقیقت داشت و از این روی وی را به بغداد خواست و هنگامی که ابو جعفر علیه السلام وارد عراق گردید، معتصم و جعفر پسر مامون، پیوسته توطئه می چیدند و برای قتل آن بزرگوار حیله می اندیشیدند.»

شیخ مفید گوید: «دو شب به ماه محرم سال ۲۲۰ مانده وارد بغداد شد و در ذیقعده همان سال در آنجا وفات کرد.»

در روضه الواعظین آمده است که «در بغداد با زهر بقتل رسید. (۶)»

بر اساس این مسلمات، فرضیه ای که می گوید: رهبری امام جواد علیه السلام در برابر مسلمانان عموما، و در برابر شیعیان خصوصا، رهبری آشکار نبوده است، باطل است. این سخن خلاف طبیعت علاقه و همبستگی بین اهل بیت و پایگاه های مردمی آنان است. به خصوص که مامون نورافکن ها را متوجه امامت و علم حضرت امام جواد علیه السلام کرد و او را در معرض آزمایش قرار داد تا در محظور

قرار گیرد و مردم را از پیرامون او بپراکند. دانشمندان بزرگ را دعوت کرد و بین آنان و امام علیه السلام در برابر عباسیان، مجالسی منعقد نمود.

اما برتری علمی و فکری امام علیه السلام با کمی سن و سال آشکار گردید.

مامون از «یحیی بن اکثم » که در آن روزگار از بزرگان و متفکران بود خواست که برای پرسش از امام، مساله ای طرح کند تا امام را ناتوان سازد و از پاسخ گفتن به آن درماند. یحیی بن اکثم از امام پرسید: «فدایت گردم آیا رخصت می دهی سؤالی کنم؟»

ابو جعفر گفت: «آنچه می خواهی بپرس. »

یحیی گفت: درباره کسی که در احرام باشد و شکاری را بکشد چه نظر ی داری؟

امام علیه السلام فرمود: آیا وقتی صید را کشت در «حل » بود یا «حرم » ؟ و آیا آن مجرم به این کار آگاه بود یا جاهل؟ به عمد آن را کشت یا به سهو؟ آزاد بود یا بنده؟ صغیر بود یا کبیر؟ آغاز کننده به قتل بود یا در مقام دفاع بود؟

آن شکار آیا از پرندگان بود یا نه؟ از شکارهای کوچک بود یا بزرگ؟ در آنچه کرد پافشاری داشت و یا پشیمان شده بود؟ قتل در شب روی داد یا در روز؟ آیا برای عمره مُحرم شده بود یا برای حج؟

یحیی بن اکثم شگفت زده بر جای ماند و در چهره اش ناتوانی دیده می شد چندان که اهل مجلس همه بدان پی بردند. (۷)

در این مورد، فرضیه ها و اقوال دیگر وجود دارد و ما آنها را متوالیا مورد بحث قرار می دهیم:

فرضیه نخست که می گوید: سطح علمی و فکری طایفه شیعه در آن هنگام در

پایه ای بود که امکان داشت از این موضوع غفلت کنند یا به بیان دیگر سطح فکری و عقلی و روانی شیعه چندان بود که آنان را به این معنی کشانید که امامت کودکی را تصدیق کنند و به آن ایمان آورند ... حال آن که او حقا امام نبود.

این فرضیه قابل قبول نیست و واقعیات تاریخی آن را تکذیب می کند.

زیرا سطح علمی و فقهی این طایفه در حدی بود که از طرف همه مکاتب و حوزه های فکری رقیب، مورد تحسین و بزرگداشت و تقدیر بودند. مکتب فکری عظیمی که حاصل کوشش امامان باقر و صادق علیهماالسلام بود، بزرگترین حوزه فکری و علمی اسلام بود که در آن روزگار جهان اسلام به خود دیده بود و آنجا دو نسل پیاپی از شاگردان حضرت امام صادق و حضرت امام کاظم علیهماالسلام فعالیت داشتند و آن دو در میدان فقه و تفسیر و کلام و حدیث، و در همه جوانب و ارکان معرفت اسلامی در راس طایفه شیعه قرار داشتند.

در پرتو این حقیقت، هرگز نمی توان فرض کرد که سطح فکری و علمی این طایفه به پایه ای باشد که از چنین موضوع مهم و بزرگی غفلت کرده باشند.

چگونه افراد یک طایفه که در میانشان چنین مکتبی وجود داشت و قطب پیشرفت فکر اسلامی به شمار می رفت از این موضوع غفلت کرده اند و به وهم یا از سر غفلت، امامت را در کودکی مجسم دیده اند که از روی واقع و حق، امام نبوده است. به خصوص چنانکه گفتیم، امامت حضرت امام جواد علیه السلام بر رهبری او بر پایگاه های مردمی و رهبری آشکار بر همه مسلمانان استوار بود و هر

فرد عـامی می توانست بـا آن برخورد کنـد و صـدق آن را بیازمایـد. به خصوص طـایفه شـیعه که در جهـان اسـلام، بزرگترین مدرسه فکری و عظیم ترین آن به طور کلی در میان آنان تحقق یافته بود و حوزه علمی آن تا کوفه و مدینه نیز امتداد داشت.

مـدارس مزبور و مراکز فکری، بـا امام علیه السـلام رابطه داشـتند و از ایشان فتوا می خواسـتند و مسایل خود را می پرسـیدند و حقوق و اموال را از هر سوی نزد او می فرسـتادند. پس چگونه امکان داشت که با آن عقل و شـعور شـکوفا، یا با بودن مدرسه ای مانند آن حوزه بزرگ، از حقیقت کودکی که امام نبود، غافل بمانند؟

فرضـیه دوم: گروه شـیعه در طول تاریـخ خود تصویری صـحیح و واضـح از مفهوم معنای امامت و امام نـداشت. بلکه چنین می پنداشت که امام فقط رقمی در تسلسل نسبی و وراثتی است. بنابر این امامت و شرایط لازمه را برای امامت نمی دانست چیست.

می گـوئیم این فرضـیه نیز مردود است. چه، اساسـا تشـیع و امـامت بر پـایه مفهوم عمیق الهی اسـتوار است و آن بـدیهی ترین و روشن ترین مفهوم تشیع است.

امام از نظر مفهوم عام شیعی

امام از نظر مفهوم عام شـیعی، آن انسان بی همتا در علم و معرفت و گفتار و کردار و اخلاق است. این مفهوم در دسـتاوردها و ابعادش، نزد شـیعیان آشـکار است. هزاران نص، از روزگار امام علی علیه السـلام تا عهـد امام رضا علیه السـلام پیامی است که این مفهوم را معلوم کرده تا آنجا که همه تفصـیلات و توضـیحات و خصوصـیات تشیع در ذهن شیعیان، بسیار واضح و آشکارا نقش بسته است.

روایتی در این مضمون می گوید: «پس از وفات امام رضا علیه السلام وارد مدینه

شـدیم و پرسـیدیم، بعـد از امـام رضا علیه السـلام، خلیفه کیست؟ گفتنـد خلیفه در روسـتائی نزدیک مـدینه است. به سوی آن روستا به راه افتادم تا به آنجا رسیدم.

خـانه امـام موسـی بن جعفر علیه السـلام در آنجـا که به ارث به امـام جـواد علیه السـلام رسـیده بود، مملو از مردم بود. یکی از برادران رضا علیه السـلام را دیدم که بر بالای مجلس نشسـته بود و شـنیدم که مردم او را - ای برادر رضا علیه السـلام- خطاب می کردند. یعنی او پسر امام نیست زیرا از امامان علیه السـلام شـنیده بودند که امامت پس از حسن و حسین علیه السلام در دو برادر جمع نمی شود. (۸)

از این حدیث چنین نتیجه می گیریم که نزد شـیعیان، همه تفصیل ها و خصوصیات تشیع و مفاهیم آن، واضح و روشن بود. این مساله ادعای صاحبان این فرضیه را تکذیب می کند.

فرض سوم و آخر: این معنی، فداکاری و پافشاری در غرور و باطل از طرف شیعه و دوستداران آن بوده است.

می گوئیم این دعوی هم باطـل است. نه فقـط از نظر ایمـان ما به تقوای شـیعیان و قـداست آنان، که واقعیت اخلاص این طایفه تردیدناپـذیر است. همانـا که از خلال این شـرایط موضوعی که طـایفه سـتمکش شیعه را احـاطه کرده است، یک روز هم در سراسـر ایامشان و در طول زندگی، راه به بزرگی و قدرت و ثروت نداشـته اند. بلکه شیعیان در سراسر تاریخ، گرفتار شکنجه و عـذاب و محرومیت و زنـدان و ویرانی بـوده انـد. بلکه تشـیع راهی بوده است که انسـان در هر گـام آن بـا بیم و مراقبت دائمی روبرو بوده است.

امام باقر علیه السلام در باب این محنت ها و بلایا

که بر شیعه نازل می شد فرمود:

شیعیان ما در همه شهرها کشته می شوند و با تهمت، دست و پایشان را قطع می کنند و هر کس از محبت ما یاد کند یا به سوی ما آید، به زندان افکنده می شود و اموالش را به یغما می برند و خانه اش را درهم می کوبند.»

فداکاری و از خود گذشتگی و پافشاری بر باطل هرگز انگیزه یا راه طمع مادی و دنیوی نبوده است.

چرا پس از این همه از خود گذشتگی و فداکاری و پافشاری از طرف علی، طایفه شیعه یعنی مردمی دانا و روشنفکر برای امامتی باطل و دروغین و با توجه به این که این از خود گذشتگی، انواع و اقسام ناراحتی و محرومیت و عذاب و صدمه را برای آنان در بردارد، در پی موهوم روند؟ لذا نمی توان از خود گذشتگی شیعه را در مورد امامت، جز اعتقاد حقیقی به امامت و آگاهی عمیق از شرایط تحقق امامت چیزی دیگر دانست.

اینجاست که باید گفت، هیچ یک از این فرضیه ها را نمی توان پذیرفت و کسی که به حقیقت تاریخ این طایفه و شرایط و اوضاع موضوعی آن آگاه باشد، به خصوص به شرایط و اوضاعی که پیرامون امام جواد علیه السلام بود، هرگز این پندارها را نمی پذیرد.

پس از عرضه داشتن این فرضیات و مردود شناختن آن، فقط یک فرض باقی ماند که با واقعیت تطبیق می کند و آن این است که امام جواد علیه السلام، حقا امام است. (۹)

پی نوشت ها:

۱- بحار الانوار، مجلسی، ج ۵۰، ص ۱۰.

۲- دائره المعارف اسلامی شیعه، ج ۲، ص ۹۲.

۳- دائره المعارف، ج ۲، ص ۹۲.

۴- مآخذ سابق.

۵- مهدی و مهدویت، صص ۶۱

۶۲- .

۶- دائره المعارف، ص ۹۲.

۷- تذکره الخواص، صص ۳۶۸-۳۷۲ / تحف العقول از آل رسول، نوشته ابن صغبه، ص ۳۳۵.

۸- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۰.

۹- شرح نهج البلاغه، جزء ۳، ص ۱۵، از ابن ابی الحدید.

امامت امام جواد (ع)

امام جواد (ع)

داود الهامی

پس از امـام رضـا (علیه السـلام) فرزنـدش امـام محمـد تقی بن علی ملقّب به جواد و تقی در سن هفت یـا نه سـالگی به امامت نشست چنانکه به نص قرآن کریم عیسی (علیه السلام) و یحیی (علیه السلام) به مقام شامخ نبوت در سن کودکی نائل آمدند.

تولّد وی در ماه رمضان یا ماه رجب در سال ۱۹۵ در مدینه بود.

و در شـهر بغـداد در ماه ذیقعـده سال ۲۳۰ هجری وفـات یـافت و در آن موقع بیست و پنـج سـال از عمر شـریفش گذشـته بود بنابراین مدت امامت او هفده سال بود و مادرش اُمّ وَلَدی بود که سبیکه یا خیزران نام داشت و از اهل نوبه از شهرهای آفریقا و از نواده های ماریه قبطیّه همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است[۱].

حکیمه خواهر امام رضا (علیه السـلام) می گویـد: به هنگام ولادت امام جواد نزد خیزران بودم نوزاد در روز سوم ولادت دیده به سوی آسمان گشود به چپ و راست خود نگریست و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله من با ملاحظه این موضوع شـگفت آور هراسان خدمت برادرم آمدم و آنچه دیده بودم به عرض وی رساندم امام فرمود: خواهرم شـگفتیهائی که بعد از این از او خواهید دید، بیشتر از آنچه تاکنون دیده اید، خواهد بود[۲].

کسانی که نص صریح از حضرت رضا (علیه السلام) درباره امامت فرزندش امام جواد رویت کرده اند، بسیارند

از آن جمله: علی بن جعفر بن محمد الصادق و صفوان بن یحیی، و معمر بن خلّاد حسین بن بشّار و ابن ابی نصر بزنطی و ابن قیاما واسطی و بسیاری دیگر که ذکر نام آنها به درازا می کشد[۳].

ابن قولویه به سند خود از زکریّا بن یحیی صیرفی روایت کرده که گفت: شنیدم علی بن جعفر برای حسن بن حسین بن علی بن حسین حدیث می گفت و در ضمن سخنانش چنین گفت: خداوند حضرت رضا (علیه السلام) را یاری کرد آنگاه که برادران و عموهایش به او ستم کردند!

حدیث طولانی است تا آنجا که می گوید: پس من برخاستم و دست ابی جعفر محمد بن علی (جواد) را گرفته گفتم: اشهد انک امامی عندالله گواهی می دهم که تو امام من هستی در نزد خدای عزوجل.

حضرت رضا (علیه السلام) گریه کرد، آنگاه فرمود: عمو جان مگر نشنیدی که پدرم می فرمود: رسول خدا فرمود: بابی ابن خیره الاماء النوبیّه الطیبه: پدرم به فدای پسر بهترین کنیزان که از اهل توبه و پاکیزه است از فرزندان اوست آن غائب آواره و خونخواه پدر و جدش. آن کس که از دیده ها پنهان شود پس مردم بگویند که او مرد یا هلاک شد یا به کدام دره افتاده و رفته است.

من عرض کردم: صدقت جعلت فداک راست گفتی فدایت شوم.

و نیز به سند دیگر از صفوان بن یحیی روایت کرده که به حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم: پیش از آنکه خداوند ابوجعفر را به شما بدهد از شما (راجع به امام پس از خود) می پرسیدیم و شما می فرمودی که خداوند به من پسری خواهد داد و اکنون خداوند این پسر را به شما داده و دیدگان ما را به واسطه او روشن

کرده و خـدا روز مرگ تو را برای ما پیش نیاورد و اگر خدای ناکرده چنین پیش آمدی کرد به که پناه ببریم (و امام کیست؟) با دست خود به ابی جعفر اشاره کرد که در پیش روی او ایستاده بود.

عرض کردم: قربانت گردم این که (کودک خردسال است و فقط) سه سال از عمرش گذشـته است؟ فرمود: (خردسالی او) چه زیانی به امامت او دارد حضرت عیسی کمتر از سه سال داشت که به پیامبر و حجت الهی قیام کرد؟ [۴].

به سـند دیگر از حسـین بن بشّار روایت شده که گفت: ابن قیاما واسطی[۵] نامه به حضـرت رضا (علیه السلام) نوشت و در آن نـامه چنین بود که چگونه تو امامی با این که فرزنـدی نـداری؟ حضـرت رضا در پاسـخ فرمود: تو از کجا دانستی که من فرزند ندارم به خدا این روزها و شـبها نگذرد و عمر من به سـر نرسد، مگر این که خداوند پسری به من بدهد که میان حق و باطل را جدا سازد[۶].

و نیز از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: در خـدمت حضـرت رضـا (علیه السـلام) نشسـته بودم، فرزنـدش را که کودکی خردسـال بـود پیش خوانـده او را در کنـار من نشانیـده به من فرمود: او را برهنه کن و پیراهنش را از تنش بیرون آر، من چنـان کردم به من فرمود: میـان شانه اش نگاه کن گویـد: من نگاه کردم دیـدم در یکی از شانه های او چیزی ماننـد مهر است که در گوشت فرو رفته بود، سپس فرمود: آیا این را می بینی؟ مانند آن هم در شانه پدرم بود[۷].

از ابو یحیی صنعانی روایت کرده که گفت: خدمت حضرت رضا

(علیه السـلام) بودم، فرزنـدش ابوجعفر (علیه السـلام) را که کودکی خردسال بود نزد او آوردنـد فرمود: هـذا المولود الـذی لم یولد مولود اعظم علی شیعتنا برکه منه[۸].

این مولودی است که برای شیعه مولودی مبارکتر از او به دنیا نیامده است.

از خیرانی از پـدرش روایت کرده که گفت: در خراسـان خـدمت امام رضا (علیه السـلام) ایسـتاده بودم، کسـی به آن حضـرت عرض کرد: این آقـای من اگر پیش آمـدی کرد (و شـما از دنیـا رفتیـد) به که پناه بریم (و امام پس از شـما کیست؟) فرمود: به سوی ابی جعفر فرزندم. پس گویا آن شخص سن ابو جعفر را کم دانست او تعجب کرد که چگونه به این سن کم امام خواهد بود حضـرت رضا (علیه السلام) فرمود: ان الله سبحانه بعث عیسی بن مریم رسولاً صاحب شریعه مبتداه فی اصغر من السن الذی فیه ابوجعفر (علیه السـلام) خـدای سـبحان عیسـی بن مریم را به رسالت و نبوت برانگیخت و صاحب شـریعت و دین تازه بود و سن او کمتر از سنی بود که ابو جعفر در آن است[۹].

در کتاب عیون المعجزات به سـند معتبر از کلیم بن عمران روایت شده است که گفت: به امام رضا (علیه السلام) گفتم که دعا کنید خداوند به شما فرزندی کرامت فرماید. امام فرمود: انما اُرزق ولداً واحداً و هو یرثنی.

به من یک پسری کرامت خواهد شد که او وارث امامت من خواهد بود چون امام جواد تولد یافت امام به اصحاب خود فرمود:

قد ولد لی شبیه موسی بن عمران، فالق التجار و شبیه عیسی بن مریم قدست امّ ولدته قد خلقت طاهره مطهره.

خداوند به من فرزندی عطا کرده است که شبیه به موسی بن عمران است که شکافنده

دریاهاست و مانند عیسی بن مریم است که حق تعالی مادر او را مقدس و مطهر گردانیده بود و پاک و پاکیزه آفریده شده بود آنگاه فرمود: یقتل غصباً فیبکی له علیه اهل السماء و یغضب الله علی عدوه و ظالمه فلا یلبث الا یسیراً حتی یعجل الله به الی عذابه الالیم و عقابه الشدید[۱۰].

این فرزند من به جور و ستم کشته خواهد شد و بر او اهل آسمانها خواهند گریست و خداوند بر دشمن او و کشنده و ستم کننده او غضب خواهد کرد و بعد از قتل او از زندگی بهره نخواهد برد و به زودی به عذاب الهی و اصل خواهد گردید.

شخصیت شگفت انگیز امام جواد

در کتاب دلائل طبری به سند صحیح از زکریا بن آدم روایت شده است وقتی که در خدمت حضرت رضا (علیه السلام) بودم حضرت جواد (علیه السلام) را خدمت آن حضرت آوردند در آن موقع سن وی کمتر از چهارسال بود، دست خود را بر زمین زد و سرخود را به آسمان بلند کرد و مدت زیادی به فکر فرو رفت. امام رضا (علیه السلام) فرمود: فرزندم برای چه این اندازه فکر می کنی؟ گفت: در این فکرم که درباره مادرم فاطمه (سلام الله علیها) چه کردند اما والله لا خرجنَّهما ثم لا حرقنَّهما ثمَّ لا ذرینَّهما ثمَّ لا نسفنَّهما فی الیم نسفاً امام رضا (علیه السلام) او را نزدیک خود خواند و ما بین دیدگان او را بوسید و فرمود پدر و مادرم فدای تو باد توئی شایسته از برای امامت[۱۱].

نوشته اند که سن امام جواد (علیه السلام) هنگام وفات پدر هفت یا نه ساله بود و در وقت شهادت امام رضا (علیه السلام) در مدینه بود. بعضی

از شیعیان به خاطر صغر سنش در امامت او شک داشتند تا این که علماء و فضلاء و بزرگان شیعه از اطراف و اکناف عازم حج گردیدند و بعد از فراغت از مناسک حج به خدمت آن حضرت رسیدند، آنقدر از او معجزات و کرامات و علوم و کمالات دیدند که به امامت وی اقرار نمودند و زنگ شک و تردید از آئینه دلهای خود زدودند. حتی آنکه مرحوم کلینی و دیگران روایت کرده اند.

این جمعیت سی هزار مسأله از آن حضرت پرسیدند و از همه جواب کافی شنیدند[۱۲].

در میان این جمع عمربن فرج رخجّی که یکی از مخالفین سرسخت خاندان رسالت بود[۱۳] حضور داشت می گوید گفتم به امام محمد تقی (علیه السلام) که شیعیان تو ادعا می کنند که تو در دجله هر آبی که هست و زن آن را می دانی؟ حضرت به من فرمود: یقدر الله تعالی ان یفوّض علم ذلک الی بعوضه من خلقه ام لا ـ؟ قلت: نعم یقدر فقال انا اکرم علی الله تعالی من بعوضه و من اکثر خلقه[۱۴].

حق تعالی قدرت دارد که تفویض کند علم این را بر پشه ای از مخلوقات خود، یا قدرت ندارد؟ گفتم: آری قدرت دارد فرمود: من گرامی ترم بر خداوند تعالی از پشه و از بیشتر خلق خدا.

مرحوم کلینی از محمدبن عمار روایت کرده است که گفت: من دو سال نزد علی بن جعفربن محمد (عموی امام رضا (علیه السلام) بودم و هر خبری که او از برادرش موسی بن جعفر شنیده بود، می نوشتم روزی در مدینه در خدمتش نشسته بودم که ابوجعفر محمدبن علی الرضا در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر او وارد شد

علی بن جعفر برخاست و بدون کفش و عبا نزد او رفت و دستش را بوسید و احترامش کرد، ابو جعفر به او فرمود: ای عمو، بنشین خدایت رحمت کند او گفت: آقای من چگونه من بنشینم و تو ایستاده باشی چون علی بن جعفر به مسند خود برگشت اصحابش او را سرزنش کردند و گفتند: شما عموی پدر او هستید و با او این گونه رفتار می کنید؟! او دست به ریش خود گرفت و گفت: خاموش باشید اگر خدای عزوجل این ریش سفید را سزاوار (امامت) ندانست و این کودک را سزاوار دانست و به او مقامی داد من فضیلت او را انکار کنم؟! پناه به خدا از سخن شما، من بنده او هستم.

گویند پس از وفات حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) مأمون به بغداد آمد. روزی به قصد شکار حرکت کرد، بین راه در محلی چند کودک مشغول بازی بودند. حضرت محمدبن علی امام جواد (علیه السلام) که در آن موقع یازده ساله بود بین کودکان ایستاده بود موقعی که موکب مأمون به آن نقطه نزدیک شد کودکان فرار کردند ولی امام جواد (علیه السلام) همچنان در جای خود ایستاده بود وقتی خلیفه نزدیک شد به آن حضرت نگاهی کرد، قیافه جذّاب کودک وی را مجذوب نمود، توقف کرد و پرسید: چه باعث شد که با سایر کودکان از اینجا نرفتی؟

امام جواد (علیه السلام) فوراً جواب داد: ای خلیفه، راه تنگ نبود که من با رفتن خود آن را برای عبور خلیفه وسعت داده باشم، مرتکب گناهی نشده ام که از ترس مجازات فرار کنم، و من نسبت به خلیفه حسن ظن دارم، گمانم این است که بی گناهان را

آسیب نمی رساند، به این جهت در جای خود ماندم و فرار نکردم.

مأمون از سخنان محکم و منطقی کودک و همچنین قیافه جذاب و گیرنده او به عجب آمد پرسید اسم شما چیست؟ فرمود: محمد گفت: پسر کیستی؟ فرمود: انا ابن الرضا؟ من فرزند حضرت رضا هستم. مأمون نسبت به پدر آن حضرت از خداوند طلب مغفرت نمود و راه خود را پیش گرفت و در صحرا درّاجی دید، باز شکاری خود را از پی آن رها کرد، باز برگشت ماهی کوچکی که هنوز زنده بود، در منقارش بود مأمون آن ماهی را در کف گرفت و بازگشت، چون به همان محل رسید و حضرت جواد دید گفت: ای محمد (علیه السلام) این چه چیز است که در دست من است، حضرت فرمود خداوند دریائی چند خلق کرده است که ابر از آن دریاها بلند می شود ماهیان ریز با ابرها بالا می روند. بازهای پادشاهان آن را شکار می کنند و پادشاهان آن را در کف می گیرند و فرزند پیامبر را با آن آزمایش می کنند!! مأمون از شنیدن این سخن تعجبش زیادتر شد و گفت: به راستی توئی فرزند رضا (علیه السلام) و از فرزند آن بزرگوار این گونه شگفتی ها و اسرار بعید نیست[۱۵].

شک و تردید در امامت امام جواد (علیه السلام)

می دانیم امام رضا (علیه السلام) در میان ائمه اطهار از همه کم اولاد بود بر خلاف پدرش که اولاد او از همه بیشتر بود و چهل و هفت سال از سن امام رضا (علیه السلام) گذشت که فرزند ذکوری از او بدنیا نیامد و همین سبب شد که عده ای از مردم در امامت او توقف کردند.

ولی چون در سنت و تقدیر الهی مقرر شده بود که تعداد دوازده

نفر وصـی و جانشـین خاتم پیامبران باشـند، نام حضرت جوادالائمه در صف اولیاء رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خط نور بر سـتون و ساق عرش نوشته شده بود و در اخبار زیادی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به اسامی جانشینان خود تصریح کرده بود و لذا این فرزند بدون تردید امام نهم پس از حضرت رضا (علیه السلام) بود.

موضوع به امامت رسیدن امام جواد در سن کودکی از بس عجیب و شگفت انگیز است که امامان قبلی، قبل از تولدش از آن موضوع سخن گفته اند و جهت آماده ساختن افکار شیعیان او را به مردم معرفی کرده اند.

چنان که ابو بصیر (نابینا) گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و کودک پنج ساله نابالغی عصاکش من بود حضرت به من فرمود: حـال شـما چگونه باشـد وقتی که حجت خـدا بر شـما، هم سن این کودک باشـد یا فرمود هم سن این کودک بر شما ولایت داشته باشد[۱۶].

توقف و شک برخی از معمرین موجب شـد که امام رضا (علیه السـلام) به مقام معرفی کامل امام بعـد از خود برآیـد و هنوز به دنیا نیامده او را به اسم و رسم و وصف و شخصیت به مردم معرفی نماید و لذا موقعی که از امام (علیه السلام) می پرسیدند که امام پس از شما کیست؟ امام رضا (علیه السلام) قبل از تولد حضرت جواد مژده تولد او را به مردم می داد[۱۷] و همینکه متولد شـد او را به اصـحاب خود نشـان داد و در وداع آخر که عازم خراسان بود به وجود او تصـریح و تأکیـد و توصـیه فرمود بـدین ترتیب شک و تردید را از دل آنها زدود و

آنها را مطمئن ساخت.

خود امام جواد (علیه السلام) نیز سعی می کرد این شک و تردیدی که در دل بعضی از شیعیان پیدا شده بود، زائل سازد.

طبق نقل مرحوم کلینی علی بن یوسف می گوید: به امام محمد تقی (علیه السلام) عرض کردم مردم درباره خردسالی شما سخن می گویند (یعنی اعتراض می کنند) فرمود: خدای تعالی به داود وحی کرد که سلیمان را جانشین کند و او کودکی بود که گوسفند می چرانید عابدان و دانشمندان بنی اسرائیل او را نپذیرفتند[۱۸].

و در روایت دیگر علی بن حسان به امام جواد (علیه السلام) عرض کرد: آقای من مردم به خردسالی شما اعتراض دارند، فرمود: چه اعتراضی دارند، در صورتی که خدای عزوجل به پیغمبرش (صلی الله علیه و آله) فرموده است: قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي ادعُوا اِلَى اللهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ وَ اَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي (بگو راه من این است که من از روی بصیرت به سوی خدا می خوانم با آنکه از من پیروی کرده) به خدا کسی جزء علی (علیه السلام) از او پیروی نکرده و او نه سال داشت و من هم نه سال دارم[۱۹].

تولد امام نهم چهار سال قبل از دعوت مأمون به طوس بود و به هنگام سفر امام رضا (علیه السلام) جوادالائمه چهار ساله بود و حضرت رضا (علیه السلام) او را وصیت به علم و تقویٰ و فضیلت و سخاوت فرمود و اسرار امامت را به او سپرد و تصریح کرد که وی از این سفر بر نخواهد گشت و از کسانی که مورد اعتماد و وثوق بود، تأیید در معرفی و تصریح در جواد امام نهم می کرد و شاهد و ناظر بر او و معرف او بر مردم علی بن جعفر عموی آن

حضـرت است که در معرفی امـام جواد فـداکاری بسـیاری نموده است و لـذا آنها که درباره امام نهم به شک افتاده بودنـد، در غیاب امام رضا (علیه السلام) به وسیله علی بن جعفر به قیافه شناس مراجعه کرد تا او گواهی داد که ابوجعفر محمد ثانی فرزند امام رضا (علیه السلام) می باشد.

قیافه شناسـی به رسم عربیت آمد و با کتمان از نسب و حسب تشخیص داد که او از خاندان عترت و طهارت و دامان عصمت و عفت است.

علی بن جعفر نخستین کسـی بود که این گواهی را تأییـد نمود و لب و دهـان امام جواد را در کودکی بوسـید و گفت: گواهی می دهم که تو امـام و پیشوای خلق و برگزیـده پروردگـار هستی و برخی این خبر را در ۲۵ مـاهگی امام نهم و در حضور امام رضا (علیه السلام) نوشته اند این جا بود که فرمود پدر و مادرم فدای تو باد که خود معرف شخصیت خود می باشی[۲۰].

محمدبن اسـماعیل حسـینی از امام حسن عسـکری (علیه السـلام) روایت نموده که در سن ۲۵ مـاهگی امـام جواد را در مکه به قیافه شناس معرفی نمودند مردم هم اطراف او را در مسجد الحرام گرفته بودند که نور حق از سیمای این کودک به آسمان می تابید که آن قیافه شناس گفت والله این نور الهی است که در چهره او هویداست و این مولود از ذرّیه پاک امیرالمؤمنین است و رو به آنها نمود که در شک بودند گفت بروید استغفار کنید.

در همین موقع امام جواد به زبان آمد و با فصاحت تمام که همه حاضران خوب می شنیدند، فرمود:

معاشر الناس انا محمدبن علی الرضا ابن موسی الکاظم... ای گروه مردم من محمد پسر علی

الرضا فرزند موسی بن جعفر و... من فرزند فاطمه زهرا دختر پیامبر مصطفی (صلی الله علیه و آله) هستم آیا نسبت به من شک نموده اید و بر مانند پدرم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) افترا و تهمت زدید، از این عمل از خدا بترسید و رو به قیافه شناس کرده و فرمود: قسم به خدا که اکنون من از همه مردم داناترم و هیچ کس جز پدرم پایه علم مرا نمی داند من آنچه می گویم حق و راستی و صداقت واقعیت است که از روی علم و دانش از پدران ما و اجدادم به ما ارث رسیده به همه امور عالم واقفیم و قبل از آفرینش آسمانها و زمین و مخلوقات این علوم به ما افاضه شده است به خدا قسم اگر بیمناک نبودم که شماها اهل باطل تظاهر کنید و بر ما بشورید و به ضلالت و گمراهی ابدی افتید و به کفر و شرک و نفاق بر ما غلبه پیدا کنید، برای شما سخنانی می گفتم که از اولین و آخرین با خبر شوید.

ثم وضع یده لی فمه و قال یا محمد اصمت کما صمت اباؤك من قبل و اصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل و لا تستعجل لهم...

در این وقت دست خود را بر دهان نهاد و به خود گفت: ای محمد زبان درکش و سخن با نا اهلان مگوی چنانکه پدرانت ساکت و صامت نشستند و با نالایقان سخن در میان نگذاشتند ای محمد صبر و بردباری کن همچنانکه پیامبران اولوالعزم کردند.

چون این سخنان در حضور جمعی پایان یافت و مجلس به پایان رسید امام رضا (علیه السلام) فرمود: سپاس و ستایش پروردگاری را که

وفا کرد در حق فرزندم محمد یک سنتی که در حق رسول خویش درباره ابراهیم روشن ساخت.

آنگاه رو به حضار فرمود: آیا می دانید آنچه نسبت به ماریه قبطیّه در حین تولد ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گذشت، شیعیان و خواص دوستان عرض کردند ما به جریان آن واقف نیستیم برای ما بیان کن چه تو فرزند رسول خدا هستی و از درون خانه بهتر با خبری که اهل البیت ادری بما فی البیت.

آنگاه امام رضا (علیه السلام) فصلی از تاریخ صدر اسلام و تولد ابراهیم و مقام ماریه قبطیه و تهمتی را که به او زدند، بیان فرمود[۲۱].

سپس سخنان خود را به این جمله پایان داد و فرمود: الحمدلله الذی جعل فی و فی ابنی محمد اسوه برسول الله ابنه ابراهیم[۲۲].

حمد خدائی را که در من و پسرم محمد شباهت به رسول خدا و پسرش ابراهیم قرار داد.

با وجود تلاش فراوان امام رضا (علیه السلام) برای زدودن شک و تردید از دل پیروان خود، ولی باز هم از دل عده ای از شیعیان شک و تردید برطرف نشد و به خاطر کم سن و سال بودن امام جواد (علیه السلام) در حیرت و تعجب فرو رفتند و امامت امام رضا (علیه السلام) توقف نمودند.

مسعودی می نویسد: سن امام نهم محمد جواد (علیه السلام) پیروان امام رضا (علیه السلام) را در حیرت فرو برده بود و این سؤال برایشان مطرح می شد که آیا او کفایتهای لازم را برای احراز امامت دارد یا نه؟ و لذا تعداد ۸۰ نفر از شخصیتهای مهم امامیه از شهرهای مختلف در بغداد گردهم جمع شدند تا اعتبار امامت امام جواد (علیه السلام) را مورد

بحث قرار دهند در میان آنان: ریان بن صلت صفوان، یونس بن عبدالرحمان، محمدبن حکیم، علی بن حسن واسطی و اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت قرار داشتند که در خانه عبدالرحمن بن حجاج در بغداد گردهم آمدند. اینان با طرح سؤالاتی کوشیدند تا میزان آگاهی و معلومات امام جواد (علیه السلام) را در مسائل حج و مناسک آن بیازمایند دو گروه نتیجه گیری کردند که سن امام جواد (علیه السلام) مانع از احراز امامت اوست نخستین گروه از امامت عم او احمدبن موسی کاظم طرفداری کردند، در صورتی که گروه دوم از جمله ابراهیم بن صالح انعماطی به واقفه پیوست و قائل به قائم به مهدی قائم بودن امام هفتم شدند[۲۳]. ولی بقیه قانع شدند که علم امام جواد (علیه السلام) جنبه استثنائی دارد و بر آنان محقق گردید که علی رغم سن کم واجد شرائط امامت می باشد[۲۴]. از اینرو به فعالیت خود ادامه دادند و مبغلین را از کوفه و مدینه به شهرهای مختلف گسیل داشتند.

بنا به نقل نجاشی، بسیاری از محدثین کوفه همچون: محمدبن اشعث، احمدبن سهل، حسن بن علی مصری و اسماعیل بن موسی کاظم به مصر مهاجرت کردند و به فعالیتهای خود در آنجا ادامه دادند[۲۵].

مرحوم کلینی روایت کرده است که علی بن اسباط کوفی از مصر به مدینه آمد تا امام جواد (علیه السلام) را ملاقات کند و آن را به شیعیان مصر تعریف کند.

علی بن اسباط می گوید: امام جواد (علیه السلام) به طرف من می آمد و من به سروپای آن حضرت می نگریستم تا اندامش را برای رفقای خود در مصر تعریف کنم من در این فکر بودم که آن حضرت بنشست و فرمود: ای علی خداوند درباره امامت حجت آورده، چنانکه درباره نبوت حجت آورده و فرموده:

اَتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً (در کودکی به او حکمت دادیم) و باز فرموده: وَ لَمّا بَلَغَ اَشُدَّهُ (چون به نیرومندی رسید) و بلغ اربعین سنه (چهل ساله شد) فقد یجوز ان یؤتی الحکم صبیاً و یجوز ان یعطاها و هو ابن اربعین سنه پس رواست که در کودکی به امام حکمت داده شود چنانکه رواست در سن چهل سالگی به او عطا شود[۲۶].

پی نوشت ها

[۱]. اربلی، کشف الغمه، ج۳، ص۱۳۳ ارشاد، ص۲۹۷ اصول کافی، ج۱، ص۴۹۲ ۴۹۷.

[۲]. مناقب ابن شهراشوب، ج۴، ص۳۹۴ بحار، ج۱۵، ص۱۰.

[۳]. ارشاد، ص۲۹۷.

[۴]. کافی، ج۱، ص۳۲۱ ارشاد، ص۲۹۷ ۲۹۸.

[۵]. واقفی مذهب بود پس از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره امامت امام رضا (علیه السلام) توقف کرده بود و قائل به امامت آن حضرت نبود.

[۶]. ارشاد، ص۲۹۸ کافی، ج۱، ص۳۲۰.

[۷]. ارشاد، ص۲۹۸ کافی، ج۱، ص۳۲۱.

[۸]. ارشاد، ص۲۹۹ کافی، ج۱، ص۳۲۱.

[۹]. کافی، ج۱، ص۳۲۲ ارشاد، ص۲۹۹.

[۱۰]. بحارالانوار، ج۵۰، ص۱۵ به نقل از کتاب عیون المعجزات.

[۱۱]. دلائل طبری، بنا به نقل بحارالانوار، ج۵۰، ص۵۹.

[۱۲]. کافی، ج۱، ص۴۹۶ کشف الغمه، ج۴، ص۲۱۷ مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص۳۸۴.

متن روایت است که در یک مجلس از امام ۳۰ هزار مسأله پرسیدند حضرت به آنها جواب داد ولی چون پاسخ دادن به ۳۰ هزار مسأله در یک مجلس عاده ممکن نیست لذا مرحوم مجلسی به مقام توجیه برآمده و هفت وجه برای این روایت ذکر کرده است سه وجه اول آن چنین است:

۱ حمل بر مبالغه و اغراق باید نمود یعنی منظور کثرت است.

۲ پاسخهای حضرت بیان قواعد و کلیاتی بوده که از آنها جواب ۳۰ هزار مسأله جزئی معلوم می گشته.

۳ مقصود از یک مجلس، یک دوره مجالس معینی است

در چند روز و چند جا تشکیل شده است (بحار، ج ۵۰، ص۴ ۹۳).

[۱۳]. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص۳۶۹.

[۱۴]. عیون المعجزات بنا به نقل بحارالانوار، ج ۵۰، ص

[۱۵]. کشف الغمه، ج۴، ص۸ ۱۸۷.

[۱۶]. اصول کافی، ج ۱، ص۳۸۳.

[۱۷]. ارشاد، ص۲۹۸ عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۲۰۹.

[۱۸]. اصول کافی، ج ۱، ص۳۸۳ ۳۸۲.

[۱۹]. مدرک قبل

[۲۰]. اصول کافی، ج ۱، ص۲۳۲.

[۲۱]. وفات الامام الجواد، علامه مقرم، ص۱۲.

[۲۲]. دلائل الامام محمد بن جریر طبری ص۲۰۱ مدینه المعاجز، ص۵۱۶ مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۴۳۱.

[۲۳]. نوبختی، فوق الشیعه، ص۷ ۸۵ المقالات و الفرق اشعری، قمی، ص۵ ۹۳ رجال نجاشی، ص۱۹.

[۲۴]. اثبات الوصیه، مسعودی، ص۵ ۲۱۳.

[۲۵]. رجال نجاشی، ص۲۱، ۶۷، ۶۸، ۱۴۱، ۲۹۴.

[۲۶]. اصول کافی، ج ۱، ص۴۹۴۳۸۲.

سخنان

چهل حدیث (۱)

۱- نیاز مؤمن به سه چیز

قالَ الْاِمامُ الجَواد (علیه السلام):

«أَلْمُؤْمِنُ یَحْتاجُ إِلی تَوْفیق مِنَ اللّهِ، وَ واعِظ مِنْ نَفْسِهِ، وَ قَبُول مِمَّنْ یَنْصَحُهُ.» :

مؤمن نیاز دارد به توفیقی از جانب خدا، و به پندگویی از سوی خودش، و به پذیرش از کسی که او را نصیحت کند.

۲– استوار کن، آشکار کن!

«إِظْهارُ الشَّیْءِ قَبْلَ أَنْ یُسْتَحْکَمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ.» :

اظهار چیزی قبل از آن که محکم و پایدار شود سبب تباهی آن است.

۳– کیفیّت بیعت زنان با رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

«کانَتْ مُبایَعَةُ رَسُولِ اللّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) النِّساءَ أَنْ یَغْمِسَ یَدَهُ فی إِناء فیهِ ماءٌ ثُمَّ یُخْرِجُها وَ تَغْمِسُ النِّساءُ بِأَیْدیهِنَّ فی ذلِکَ الْإِناءِ بِالْاِقْرارِ وَ الْإِیمانِ بِاللّهِ وَ التَّصْدیقِ بِرَسُولِهِ عَلی ما أَخَذَ عَلَیْهِنَّ.» :

بیعت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با زنان این چنین بود که آن حضرت دستش را در ظرف آبی فرو میبرد و بیرون می آورد و زنان [نیز] با اقرار و ایمان به خدا و رسولش، دست در آن ظرف آب فرو می کردند، به قصد تعهّد آنچه بر آنها لازم بود.

۴– قطع نعمت، نتیجه ناسپاسی

«لا یَنْقَطِعُ الْمَزیدُ مِنَ اللّهِ حَتّی یَنْقَطِعَ الشُّکْرُ مِنَ الْعِبادِ.» :

افزونی نعمت از جانب خدا بریده نشود تا آن هنگام که شکرگزاری از سوی بندگان بریده شود.

۵– تأخیر در توبه

«تَأخیرُ التَّوْبَهِ إِغْتِرارٌ وَ طُولُ التَّسْویفِ حَیْرَةٌ، وَ الْإِعْتِذارُ عَلَی اللّهِ هَلَکَةٌ وَ الْاِصْرارُ عَلَی الذَّنْبِ أَمْنٌ لِمَکْرِ اللّهِ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ» .» :

(سوره اعراف، آیه ۹۹) به تأخیر انداختن توبه نوعی خود فریبی است، و وعده دروغ دادن نوعی سرگردانی است، و عذرتراشی در برابر خدا نابودی است، و پا فشاری بر گناه آسودگی از مکر خداست. «از مکر خدا آسوده نباشند جز مردمان زیانکار.»

۶– نامه امام جواد به دوستش

«کَتَبَ إِلی بَعْضِ أَوْلِیائِهِ: أَمّا هذِهِ الدُّنْیا فَإِنّا فیها مُغْتَرَفُونَ وَ لکِنْ مَنْ کانَ هَواهُ هَوی صاحِبِهِ وَ دانَ بِدینِهِ فَهُوَ مَعَهُ حَیْثُ کانَ وَ الْاخِرَةُ هِیَ دارُ الْقَرارِ.» :

امام جواد (علیه السلام) به یکی از دوستانش نوشت: امّا در این دنیا ما زیر فرمان دیگرانیم، ولی هر که خواسته او خواسته امامش و متدیّن به دین او باشد، هر جا که باشد با اوست و دنیای دیگر سرای جاودان است.

۷– مسئولیت گوش دادن

«مَنْ أَصْغى إِلى ناطِق فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ كانَ النّاطِقُ عَنِ اللّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللّهَ وَ إِنْ كانَ النّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسانِ إِبْليسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْليسَ.» :

هر که گوش به گوینده ای دهد به راستی که او را پرستیده، پس اگر گوینده از جانب خدا باشد در واقع خدا را پرستیده و اگر گوینده از زبان ابلیس سخن گوید، به راستی که ابلیس را پرستیده است.

۸– پسندیدن، در حکمِ پذیرفتن

«مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكَرِهَهُ كانَ كَمَنْ غابَ عَنْهُ، وَ مَنْ غابَ عَنْ أَمْر فَرَضِيَهُ كانَ كَمَنْ شَهِدَهُ.» :

کسی که در کاری حاضر باشد و آن را ناخوش دارد، مانند کسی است که غایب بوده، و هر که در کاری حاضر نباشد، ولی بدان رضایت دهد، مانند کسی است که خود در آن بوده است.

۹– نوشته امام جواد (علیه السلام)

«إِنَّ أَنْفُسَنا وَ أَمْوالَنا مِنْ مَواهِبِ اللّهِ الْهَنيئَهِ وَ عَواريهِ الْمُسْتَوْدَعَهِ يُمَتِّعُ بِما مَتَّعَ مِنْها فى سُرُور وَ غِبْطَه وَ يَأْخُذُ ما أَخَذَ مِنْها فى أَجْر وَ حِسْبَه فَمَنْ غَلَبَ جَزَعُهُ عَلى صَبْرِهِ حَبِطَ أَجْرُهُ وَ نَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ ذلِكَ.» :

حضرت جوادالأئمّه (علیه السلام) به خطّ خود نوشت: جان و دارایی ما از بخششهای گوارای خداست و عاریه و سپرده اوست، هر آنچه را که به ما ببخشد، مایه خوشی و شادی است و هر آنچه را بگیرد، اجر و ثوابش باقی است. پس هر که جزعش بر صبرش غالب شود اجرش ضایع شده و از این [صفت] به خدا پناه میبریم.

۱۰– دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا

«أَوْحَى اللّهُ إِلى بَعْضِ الْأَنْبِياءِ: أَمّا زُهْدُكَ فِى الدُّنْيا فَتُعَجِّلُكَ الرّاحَهَ، وَ أَمّا إِنْقِطائُكَ إِلَيَّ فَيُعَزِّزُكَ بى، وَ لكِنْ هَلْ عادَيْتَ لى عَدُوًّا وَ والَيْتَ لى وَلِيًّا.» :

خداوند به یکی از انبیا وحی کرد: امّا زهد تو در دنیا شتاب در آسودگی است و امّا رو کردن تو به من، مایه عزّت توست، ولی آیا با دشمن من دشمنی، و با دوست من دوستی کردی؟

۱۱– موعظه ای جامع

«تَوَسَّدِ الصَّبْرَ وَ أَعْتَنِقِ الْفَقْرَ وَ ارْفَضِ الشَّهَواتِ وَ خالِفِ الْهَوى وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَنْ تَخْلُوَ مِنْ عَيْنِ اللّهِ فَانْظُرْ كَيْفَ تَكُونُ.» :

صبر را بالش کن، و فقر را در آغوش گیر، و شهوات را ترک کن، و با هوای نفس مخالفت کن و بدان که از دیده خدا پنهان نیستی، پس بنگر که چگونه ای.

۱۲– پاسخ به یک سؤال فقهی

«قالَ الْمَأْمُونُ لِیَحْیَی بْنِ أَکْثَمَ: إِطْرَحْ عَلی أَبی جَعْفَر مُحَمَّدِ بْنِ الرِّضا (علیهما السلام) مَسأَلَهً تَقْطَعُهُ فیها. فَقالَ یا أَبا جَعْفَر ما تَقُولُ فی رَجُل نَکَحَ امْرَأَهً عَلی زِنًا أَیَحِلُّ أَنْ یَتَزَوَّجها؟ فَقالَ (علیه السلام): یَدَعُها حَتّی یَسْتَبْرِئَها مِنْ نُطْفَتِهِ وَ نُطْفَهِ غَیْرِهِ، إِذْ لا یُؤْمَنُ مِنْها أَنْ تَکُونَ قَدْ أَحْدَثَتْ مَعَ غَیْرِهِ حَدَثًا کَما أَحْدَثَتْ مَعَهُ. ثُمَّ یَتَزَوَّجُ بِها إِنْ أَرادَ، فَإِنَّما مَثَلُها مَثَلُ نَخْلَه أَکَلَ رَجُلٌ مِنْها حَرامًا ثُمَّ اشْتَریها فَأَکَلَ مِنْها حَلالاً فَانْقَطَعَ یَحْیی.» :

مأمون به یحیی بن اکثم گفت: مسأله ای برای ابی جعفر (امام محمّد تقی) عنوان کن که در آن بماند و پاسخی نتواند! آن گاه یحیی گفت: ای اباجعفر! چه گویی درباره مردی که با زنی زنا کرده، آیا رواست که او را به زنی گیرد؟ امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: او را وانهد تا از نطفه وی و نطفه دیگری پاک گردد، زیرا بعید نیست که با دیگری هم آمیزش کرده باشد. پس از آن، اگر خواست او را به زنی گیرد، زیرا که مَثَل او مانند مَثَل درخت خرمایی است که مردی به حرام از آن خورده، سپس آن را خریده و به حلال از آن خورده است. یحیی درمانده شد!

۱۳– عالمانِ غریب!

«أَلْعُلَماءُ غُرَباءُ لِکَثْرَهِ الْجُهّالِ.» :

عالمان، به سببِ زیادی جاهلان، غریباند!

۱۴– در جواب یک معمّای فقهی

«یا أَبا مُحَمَّد ما تَقُولُ فی رَجُل حَرُمَتْ عَلَیْهِ امْرَأَهٌ بِالْغَداهِ وَ حَلَّتْ لَهُ ارْتِفاعَ النَّهارِ وَ حَرُمَتْ عَلَیْهِ نِصْفَ النَّهارِ، ثُمَّ حَلَّتْ لَهُ الظُّهْرَ ثُمَّ حَرُمَتْ عَلَیْهِ الْعَصْرَ، ثُمَّ حَلَّتْ لَهُ المَغْرِبَ، ثُمَّ حَرُمَتْ عَلَیْهِ نِصْفَ اللَّیلِ ثُمَّ حَلَّتْ لَهُ الْفَجْرَ، ثُمَّ حَرُمَتْ عَلَیْهِ ارتِفاعَ النَّهارِ، ثُمَّ حَلَّتْ لَهُ نِصْفَ النَّهارِ؟ فَبَقِیَ یَحْیی وَ الفُقَهاءُ بُلْسًا خُرْسًاافَقالَ الْمَأْمُونُ: یا أَبا جَعْفَر أَعَزَّکَ اللّهُ بَیِّنْ لَنا هذا؟ فَقالَ (علیه السلام): هذا رَجُلٌ نَظَرَ إِلی مَمْلُوکَه لا تَحِلُّ لَهُ، إِشْتَریها فَحَلَّتْ لَهُ. ثُمَّ أَعْتَقَها فَحَرُمَتْ عَلَیْهِ، ثُمَّ تَزَوَّجها فَحَلَّتْ لَهُ، فَظاهَرَ مِنْها فَحَرُمَتْ عَلَیْهِ. فَکَفَّرَ الظِّهارَ فَحَلَّتْ لَهُ، ثُمَّ طَلَّقَها تَطْلیقَهً فَحَرُمَتْ عَلَیْهِ، ثُمَّ راجَعَها فَحَلَّتْ لَهُ، فَارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلام فَحَرُمَتْ عَلَیْهِ، فَتابَ وَ رَجَعَ إِلَی الْإِسْلامِ فَحَلَّتْ لَهُ بِالنِّکاحِ الْأَوَّلِ، کَما أَقَرَّ رَسُولُ اللّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) نِکاحَ زَیْنَبَ مَعَ أَبِی الْعاصِ بْنِ الرَّبیعِ حَیْثُ أَسْلَمَ عَلَی النِّکاحِ الْأَوَّلِ.

امام جواد (علیه السلام) به یحیی بن اکثم فرمود: ای ابا محمّد! چه گویی درباره مردی که بامداد زنی بر وی حرام بود و روز که برآمد بر او حلال شد، نیمه روزش حرام شد و هنگام ظهرش حلال گردید و وقت عصر بر او حرام شد و مغربش حلال گردید و نیمه شب بر او حرام شد و سپیده دم بر وی حلال شد و روز که برآمد بر او حرام شد و نیمه روز بر او حلال گردید. یحیی و دیگر فقها در برابر او حیران گردیده و از کلام باز ماندند!مأمون گفت: یا اباجعفر! خدای عزیزت بدارد. این مسأله

را برای ما بیان کن.

امام (علیه السـلام) فرمود: این مردی است که به کنیزک دیگری نگاه کرده و او را خریـده و بر وی حلال شده، سـپس آزادش کرده و بر او حرام شـده سـپس او را به زنی گرفته و بر او حلال شـده و ظهـارش کرده و بر او حرام شـده و کفارّه ظهار داده و حلال شده و سـپس یک بار طلاقش داده و حرام شده، سـپس به او رجوع کرده و حلال شده، پس آن مرد از اسـلام برگشته و زن بر او حرام شده و باز توبه کرده و به اسـلام برگشـته و به همان نکاح سابق بر او حلال شده، چنان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) زینب را به ابی العاص بن ربیع که مسلمان شد، به همان نکاح اوّل تسلیم نمود.

۱۵– پاسخ مبسوط امام جواد به یک سؤال فقهیِ حجّ

«قـالَ الْمـأْمُونُ: یـا یَحْیی سَـلْ أَبـا جَعْفَر عَنْ مَسْأَلَه فِی الْفِقْهِ لِتَنْظُرَ کَیْفَ فِقْهُهُ؟ فَقالَ یَحْیی: یا أَبا جَعْفَر أَصْـلَحَکَ اللّهُ ما تَقُولُ فی مُحْرِم قَتَلَ صَیْدًا؟ فَقالَ أَبُو جَعْفَر (علیه السلام): قَتَلَهُ فی حِلٍّ أَوْ حَرَم، عالِمًا أَوْ جاهِلاً، عَمْدًا أَوْ خَطَأً، عَبْدًا أَوْ حُرًّا صَغیرًا أَوْ کَبیرًا، مُبْدِئًا أَوْ مُعیدًا، مِنْ ذَواتِ الطَّیْرِ أَوْ غَیْرِهِ؟ مِنْ صِـغارِ الطَّیْرِ أَوْ کِبارِهِ. مُصِـرًّا أَوْ نادِمًا بِاللَّیْلِ أَوْ فی أَوْکارِها أَوْ بِالنَّهارِ وَ عَیانًا، مُحْرِمًا لِلْحَـجِّ أَوْ لِلْعُمْرَهِ؟ قـالَ: فَـانْقَطَعَ یَحْیی إِنْقِطاعًـا لَمْ یَخْفَ عَلی أَحَـد مِنْ أَهْـلِ الْمَجْلِسِ إِنْقِطاعُهُ وَ تَحَیَّرَ النّاسُ عَجَبًا مِنْ جَوابِ أَبِی جَعْفَر (علیه السلام).

... فَقالَ الْمأْمُونُ: یا أَبا جَعْفَر إِنْ رَأَیْتَ أَنْ تُعَرِّفَنا ما یَجِبُ عَلی کُلِّ صِنْف مِنْ هذِهِ الْأَصْنافِ فی قَتْلِ الصَّیْدِ؟ فَقالَ (علیه السلام):

إنَّ الْمحْرِمَ إذا قَتَلَ صَيْدًا فِی الْحِلِّ وَ كانَ الصَّيْدُ مِنْ ذَواتِ الطَّيْرِ مِنْ كِبارِها فَعَلَيْهِ الْجَزاءُ مُضاعَفًا. وَ إنْ قَتَلَ فَرْخًا فِی الْحِلِّ فَعَلَيْهِ حَمَلٌ قَدْ فُطِمَ فَلَيْسَتْ عَلَيْهِ الْقيمَهُ لِاَنَّهُ لَيْسَ فِی الْحَرَم. وَ إذا قَتَلَهُ فِی الْحَرَم فَعَلَيْهِ الْحَمَلُ وَ قيمَهُ الْفَرْخ. وَ إنْ كانَ مِنَ الْوَحْشِ فَعَلَيْهِ فی حِمارِ الْوَحْشِ بَقَرَهٌ وَ إنْ كانَ نَعامَهً فَعَلَيْهِ بَدَنَهٌ. فَإنْ لَمْ يَقْدِرْ فَإطْعامُ سِتّينَ مِسْكينًا. فَإنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيَصُمْ ثَمانِيَهَ عَشَرَ يَوْمًا. وَ إنْ كانَ بَقَرَهً فَعَلَيْهِ بَقَرَهٌ، فَإنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيُطْعِمْ ثَلاثينَ مِسْكينًا، فَإنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيَصُمْ تِسْعَهَ أَيّام. وَ إنْ كانَ ظَبْيًا فَعَلَيْهِ شاهٌ، فَإنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيُطْعِمْ عَشَرَهَ مَساكينَ، فَإنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيَصُمْ ثَلاثَهَ أيّام.

وَ إنْ أَصابَهُ فی الْحَرَم فَعَلَيْهِ الْجَزاءُ مُضاعَفًا «هَدْيًا بالِغَ الْكَعْبَهِ» حَقًّا واجِبًا أَنْ يَنْحَرَهُ إنْ كانَ فی حَجٍّ بِمِنًی حَيْثُ يَنْحَرُ النّاسُ. وَ إنْ كانَ فی عُمْرَه يَنْحَرُهُ بِمَكَّهَ فی فِناءِ الْكَعْبَهِ وَ يَتَصَدَّقُ بِمِثْلِ ثَمَنِهِ حَتّی يَكُونَ مُضاعَفًا، وَ كَذلِكَ إذا أَصابَ أَرْنَبًا أَوْ ثَعْلَبًا فَعَلَيْهِ شاهٌ وَ يَتَصَدَّقُ بِمِثْلِ ثَمَنِ شاه. وَ إنْ قَتَلَ حَمامًا مِنْ حَمامِ الْحَرَم فَعَلَيْهِ دِرْهَمٌ يَتَصَدَّقُ بِهِ. وَ دِرْهَمٌ يَشْتَری بِهِ عَلَفًا لِحَمامِ الْحَرَم. وَ فِی الْفَرْخِ نِصْفُ دِرْهَم. وَ فِی الْبَيْضَهِ رُبْعُ دِرْهَم وَ كُلُّ ما أَتی بِهِ الْمحْرِمُ بِجَهالَه أَوْ خَطَإ فَلا شَیْءَ عَلَيْهِ إلَّا الصَّيْدَ. فَإنَّ عَلَيْهِ فيهِ الْفِداءَ بِجَهالَه كانَ أَمْ بِعِلْم، بِخَطَإ كانَ أَمْ بِعَمْد. وَ كُلُّ ما أَتی بِهِ الْعَبْدُ فَكَفّارَتُهُ عَلی صاحِبِهِ مِثْلُ ما يَلْزَمُ صاحِبَهُ. وَ كُلُّ ما أَتی بِهِ الصَّغيرُ الَّذی لَيْسَ بِبالِغ فَلا شَیْءَ عَلَيْهِ. فَإنْ عادَ فَهُوَ مِمَّنْ يَنْتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ. وَ إنْ دَلَّ عَلَی الصَّيْدِ وَ

هُوَ مُحْرِمٌ وَ قُتِلَ الصَّيْدُ فَعَلَيْهِ فيهِ الْفِداءُ. وَ المُصِّرُّ عَلَيْهِ يَلْزَمُهُ بَعْدَ الْفِداءِ الْعُقُوبَهُ فِی الْاخِرَهِ. وَ النّادِمُ لا شَیْءَ عَلَيْهِ بَعْدَ الْفِداءِ فِی الاْخِرَهِ. وَ إِنْ أَصابَهُ لَيْلاً أَوْكارَها خَطَأً فَلا شَیْءَ عَلَيْهِ إِلاّ أَنْ يَتَصَيَّدَ بِلَيْل أَوْ نَهار فَعَلَيْهِ فيهِ الْفِداءُ، وَ الْمحْرِمُ لِلْحَجِّ يَنْحَرُ الْفِداءَ بِمَكَّهَ.

مأمون به يحيى بن اكثم گفت: از ابوجعفر (امام محمد تقی) مسأله ای فقهی بپرس تا بنگری در فقه چگونه است. يحيى گفت: ای ابا جعفر! خدا كارت را رو به راه كند، چه می گويی درباره مُحرمی كه شكاری را كشته است؟ امام جواد (عليه السلام) گفت: آن صيد را در حِلّ كشته يا در حَرَم؟ عالم بوده يا جاهل؟ به عمد بوده يا به خطا؟ آن مُحْرم بنده بوده يا آزاد؟ صغير بوده يا كبير؟ نخستين صيد او بوده يا صيد دوباره او؟ آن صيد پرنده بوده يا غير آن؟ پرنده كوچك بوده يا بزرگ؟ مُحرم باز قصدِ صيدِ پرنده دارد و مُصِّر است يا تائب؟ اين صيد در شب بوده و از آشيانه بوده يا در روز و آشكارا؟ مُحرم برای حجّ بوده يا عُمره؟ راوی گويد: يحيى بن اكثم طوری وامانده كه واماندگی اش بر احدی از اهل مجلس پوشيده نماند و همه مردم از جواب امام جواد (عليه السلام) در شگفت ماندند.

بعد از آن كه مردم پراكنده شدند، مأمون گفت: ای اباجعفر! اگر صلاح بدانی، آنچه را كه بر هر صنف از اين اصناف در قتل صيد، واجب است به ما بشناسان! امام جواد (عليه السلام) در پاسخ فرمود: چون مُحرم، صيدی از پرنده های بزرگ را در حِلّ بكشد، يک گوسفند

کفّاره بر او باشد. و اگر در حرم باشد کفّاره دوچندان است. و اگر جوجه ای را در حلّ بکشد برّه از شیر گرفته ای بر اوست و بها بر او نیست چون در حرم نبوده است. و اگر در حرم باشد برّه و بهای جوجه هر دو به عهده اوست. و اگر آن صید حیوان وحشی باشد، در گورخر وحشی گاوی باید. و اگر شتر مرغ است یک شتر باید. و اگر نتواند شصت مسکین را اطعام کند. و اگر آن را هم نتواند هجده روز روزه بدارد. و اگر شکار، گاو باشد بر او گاوی است. و اگر نتواند سی مسکین را طعام بدهد. و اگر آن را هم نتواند نُه روز روزه بگیرد. و اگر آهو باشد یک گوسفند بر اوست، و اگر نتواند ده مسکین را طعام دهد. و اگر نتواند سه روز را روزه بدارد. و اگر در حرم شکارش کرده کفّاره دوچندان است و باید آن را به کعبه رساند و قربانی کند و حقِّ واجب است که اگر در احرام حجّ باشد، کفّاره را در منی بکشد آنجا که قربانگاه مردم است. و اگر در عمره باشد در مکّه و در پناه کعبه بکشد. و به اندازه بهایش هم صدقه بدهد تا دو چندان باشد. و همچنین اگر خرگوشی یا روباهی صید کند یک گوسفند بر اوست و به اندازه بهایش هم باید صدقه بدهد. و اگر یکی از کبوتران حرم را بکشد یک درهم صدقه دهد و درهم دیگری هم دانه بخرد برای کبوتران حرم. و اگر جوجه باشد نیم درهم. و اگر تخم باشد یک چهارم

درهم. و هر خلافی که مُحرم از راه نادانی و یا خطا مرتکب شود کفّاره نـدارد، جز همان صـید که کفّاره دارد، جاهل باشـد یا عالم، خطا باشـد یا عمـد. و هر خلافی بنـده کنـد تمام کفّارهاش بر مولای اوست. و هر خلافی کودک نابالغ کنـد چیزی بر او نیست. و اگر بار دوّم صـید او باشد خدا از او انتقام کشد [و کفّاره ندارد]. اگر مُحرم شکار را به دیگری نشان بدهد و او آن را بکشـد کفّاره بر اوست. و آن که اصـرار دارد و توبه نکرده پس از کفّاره، عـذاب آخرت هم دارد. و اگر پشـیمان است پس از کفّاره، عـذاب آخرت ندارد. اگر شـبانه از آشـیانه به خطا شـکار کرده چیزی بر او نیست، مگر قصد شـکار داشـته باشد. و اگر عمداً شکار کند، در شب باشد یا روز، کفّاره بر اوست. و آن که مُحرم به حجّ است باید کفّاره را در مکّه قربانی کند.

۱۶– سرچشمه دانش علی (علیه السلام)

«عَلَّمَ رَسُولُ اللّهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) عَلِیًّا (علیه السلام) أَلْفَ کَلِمَه، کُلُّ کَلِمَه یَفْتَحُ أَلْفَ کَلِمَه.» :

پیـامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم)، هزار کلمه [از علـوم را] به علی (علیه السـلام) آمـوخت که از هر کلمه ای هزار کلمه منشعب می شد.

۱۷– سفارش پیامبر اکرم (ص) به فاطمه (س)

«إِنَّ رَسُولَ اللّهِ (صـلی الله علیه وآله وسلم) قالَ لِفاطِمَهَ (علیها السلام): إِذا أَنَامِتُّ فَلا تُخْمِشی عَلَیَّ وَجْهًا، وَ لاتُرْخی عَلَیَّ شَعْرًا، وَ لاـ تُنـادی بِالْوَیْلِ وَ لاـ تُقیمی عَلَیَّ نـائِحَهً، ثُمَّ قـالَ: هـذَا الْمَعْرُوفُ الَّذی قـالَ اللّهُ عَزّوَجَلَّ فی کِتابِهِ «وَ لا یَعْصـینَکَ فی مَعْرُوف» (سوره ممتحنه، آیه ۱۲)

رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسلم) به فاطمه (علیها السلام) گفت: وقتی که من از دنیا رفتم به خاطر من صورت را نخراش، و مـو را پریشـان منمـای، و واویلاـ نکن و بر من نـوحه نخوان، سـپس فرمود: این همـان معروفی است که خداونـد عزّوجـلّ در کتابش فرموده: «و تو را در معروفی نافرمانی نکنند.»

۱۸– مهدی منتظَر

«إِنَّ الْقائِمَ مِنّا هُوَ الْمَهْدِیُّ الَّذی یَجِبُ أَنْ یُنْتَظَرَ فی غَیْبَتِهِ وَ یُطاعَ فی ظُهُورِهِ، وَ هُوَ الثّالِثُ مِنْ وُلْدی.» :

همانا قائم از ماست او همان مهدی ای است که واجب است در زمان غیبتش منتظرش باشـند و در وقت ظهورش اطاعتش کنند و او سومین نفر از اولاد من است.

۱۹– دیدار با دوستان

«مُلاقاتُ الْاِخْوانِ نَشْرَهٌ وَ تَلْقیحٌ لِلْعَقْلِ وَ إِنْ کانَ نَزْرًا قَلیلًا.» :

ملاقات و زیارت برادران سبب گسترش و باروری عقل است، اگرچه کم و اندک باشد.

۲۰– هوای نفس

«مَنْ أَطاعَ هَواهُ أَعْطى عَدُوَّهُ مُناهُ.» :

کسی که فرمان هوای نفس خویش را بَرَد، آرزوی دشمنش را برآوَرَد.

۲۱– مرکب شهوت

«راكِبُ الشَّهَواتِ لا تُسْتَقالُ لَهُ عَثْرَةٌ.» :

کسی که بر مرکب شهوات سوار است، از لغزش درامان نخواهد ماند.

۲۲– متمسّکین به خدا

«كَيْفَ يُضيعُ مَنْ أَللّهُ كافِلُهُ، وَ كَيْفَ يَنْجُوا مَنْ أَللّهُ طالِبُهُ وَ مَنِ انْقَطَعَ إِلى غَيْرِ اللّهِ وَكَلَهُ اللّهُ إِلَيْهِ.» :

چگونه ضایع می شود کسی که خدا، عهده دار و سرپرست اوست؟ و چگونه فرار می کند کسی که خدا جوینده اوست؟ کسی که از خدا قطع رابطه کند و به دیگری توکّل نماید، خداوند او را به همان شخص واگذار نماید.

۲۳– شناخت آغاز و انجام

«مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْمَوارِدَ أَعْيَتْهُ الْمَصادِرُ.» :

کسی که محلّ ورود را نشناسد، از یافتن محلّ خروج درمانده گردد.

۲۴– نتیجه تلاش استوار

«إِتَّئِدْ تُصِبْ أَوْ تَكِدّ.» :

سخت بکوش تا به مقصود دست یابی، و گرنه در رنج فرو مانی.

۲۵– سپاسِ نعمت

«نِعْمَةٌ لا تُشْكَرُ كَسَيِّئَه لا تُغْفَرُ.» :

نعمتی که برای آن شکرگزاری نشود، مانند گناهی است که آمرزیده نگردد.

۲۶– سازش با مردم

«مَنْ هَجَرَ الْمُدارةَ قارَبَهُ الْمَكْرُوهَ.» :

کسی که سازش و مدارا با مردم را رها کند، ناراحتی به او روی می آورد.

۲۷- نتیجه کارِ بدونِ آگاهی

«مَنْ عَمِلَ عَلی غَیْرِ عِلْم ما یُفْسِدُ أَکْثَرُ مِمّا یُصْلِحُ.» :

کسی که کاری را بدون علم و دانش انجام دهد، اِفسادش بیش از اِصلاحش خواهد بود.

۲۸- قضای حتمی

«إِذا نَزَلَ الْقَضاءُ ضاقَ الْفَضاءُ.» :

چون قضای الهی فرود آید، عرصه بر آدمی تنگ آید.

۲۹- افشاگری زمان

«أَلْأَیّامُ تَهْتِکُ لَکَ الْأَمْرَ عَنِ الْأَسْرارِ الْکامِنَهِ.» :

روزگار و گذشت زمان، پرده از روی کارهای نهفته برمی دارد.

۳۰- دقّت و خودپایی

«أَلتَّحَفُّظُ عَلی قَدْرِ الْخَوْفِ.» :

خود را پاییدن به اندازه ترس است.

۳۱- چنین مباش!

«لا تَکُنْ وَلِیًّا لِلّهِ فِی الْعَلانِیَهِ، عَدُوًّا لَهُ فِی السِّرِّ.» :

در ظاهر دوست خدا و در باطن دشمن او مباش.

۳۲- چهار عاملِ محرّک

«أَرْبَعُ خِصال تَعَیَّنَ الْمَرْءَ عَلَی الْعَمَلِ: أَلصِّحَّهُ وَ الْغِنی وَ الْعِلْمُ وَ التَّوْفیقُ.» :

چهار چیز است که شخص را به کار وا می دارد: سلامت، بی نیازی، دانش و توفیق.

۳۳- رضایتی که در حکم عمل است

«أَلْعالِمُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعینُ عَلَیْهِ وَ الرّاضی بِهِ، شُرَکاءُ.» :

کسی که آگاه به ظلم است و کسی که کمک کننده بر ظلم است و کسی که راضی به ظلم است، هر سه شریک اند.

۳۴– گناهان مرگ خیز

«مَوْتُ الْاِنْسانِ بِالذُّنُوبِ أَکْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالْاَجَلِ وَ حَیاتُهُ بِالْبِرِّ أَکْثَرُ مِنْ حَیاتِهِ بِالْعُمْرِ.» :

مرگ آدمی به سبب گناهان، بیشتر است از مرگش به واسطه اَجَل، و زندگی و ادامه حیاتش به سبب نیکوکاری، بیشتر است از حیاتش به واسطه عمر طبیعی.

۳۵– عوامل جلب محبّت

«ثَلاثُ خِصالٍ تُجْلَبُ بِهَا المَوَدَّةُ: أَلْاِنْصافُ وَ الْمُعاشَرَةُ وَالْمُواساةُ فِی الشِّدَّهِ وَ الْاِنْطِواءُ عَلی قَلْبٍ سَلیم.» :

سه چیز است که به وسیله آن دوستی حاصل گردد: انصاف، و معاشرت و همیاری در وقت سختی، و سپری نمودن عمر با قلب پاک.

۳۶– اعتماد به خدا، نردبان ترقّی

«أَلثِّقَةُ بِاللّهِ ثَمَنٌ لِکُلِّ غالٍ وَ سُلَّمٌ إِلی کُلِّ عالٍ.» :

اعتماد به خداوند بهای هر چیز گرانبها و نردبان هر امر بلند مرتبه ای است.

۳۷– سرعت تقرّب، با دلهای پاک

«أَلْقَصْدُ إِلَی اللّهِ تَعالی بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعابِ الْجَوارِحِ بِالْاَعْمالِ.» :

با دلها به سوی خداوند متعال آهنگ نمودن، رساتر از به زحمت انداختن اعضا با اعمال است.

۳۸– پرهیز از آدمِ شَرور

«إِیّاکَ وَ مُصاحَبَةَ الشَّریرِ فَإِنَّهُ کَالسَّیْفِ الْمَسْلُولِ یَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَیَقْبَحُ أَثَرُهُ.» :

از همراهی و رفاقت با آدم شَرور و بدجنس بپرهیز، زیرا که او مانند شمشیر برهنه است که ظاهرش نیکو و اثرش زشت است.

۳۹– مانعِ خیر، دشمن آدمی است

«قَدْ عاداکَ مَنْ سَتَرَ عَنْکَ الرُّشْدَ إِتِّباعًا لِما تَهْواهُ.» :

کسی که به خاطر هوای نفسش هدایت و ترقّی را از تو پوشیده داشته، حقّا که با تو دشمنی ورزیده است.

۴۰– اسباب رضوان خدا و رضایت آدمی

«ثَلاثٌ یَبْلُغَنَّ بِالْعَبْدِ رِضْوانَ اللّهِ تَعالی: کَثْرَهُ الْإسْتِغْفارِ، وَلینُ الْجانِبِ، وَ کَثْرَهُ الصَّدَقَهِ وَ ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فیهِ لَمْ یَنْدَمْ: تَرْکُ الْعَجَلَهِ وَ الْمَشْوَرَهِ وَ التَّوَکُّلِ عَلَی اللّهِ عِنْدَ الْعَزْمِ.» :

سه چیز است که رضوان خداوند متعال را به بنده میرساند: ۱ زیادی استغفار، ۲ نرم خو بودن، ۳ و زیادی صدقه. و سه چیز است که هر کس آن را مراعات کند، پشیمان نشود: ۱ ترک نمودن عجله، ۲ مشورت کردن، ۳ و به هنگام تصمیم، توکّل بر خدا نمودن.

چهل حدیث (۲)

احادیث منتخب امام محمد جواد علیه السلام

۱– قالَ الإمام أبو جعفر محمّد التقی الجواد (علیه السلام):

الْمُؤمِنُ یَحْتاجُ إلی ثَلاثِ خِصال: تَوْفیق مِنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ واعِظ مِنْ نَفْسِهِ، وَ قَبُول مِمَّنْ یَنْصَحُهُ. ([۱])

حضرت امام محمد جواد (علیه السلام) فرمود: مؤمن در هر حال نیازمند به سه خصلت است:

توفیق از طرف خداوند متعال، واعظی از درون خود، قبول و پذیرش نصیحت کسی که او را نصیحت نماید.

۲– قالَ (علیه السلام): مُلاقاهُ الْاخوانِ نَشْرَهٌ، وَ تَلْقیحٌ لِلْعَقْلِ وَ إنْ کانَ نَزْراً قَلیلا. ([۲])

فرمود: ملاقات و دیدار با دوستان و برادران – خوب –، موجب صفای دل و نورانیّت آن می گردد و سبب شکوفائی عقل و درایت خواهد گشت، گرچه در مدّت زمانی کوتاه انجام پذیرد.

۳– قالَ (علیه السلام): إیّاکَ وَ مُصاحَبَهُ الشَّریرِ، فَإنَّهُ کَالسَّیْفِ الْمَسْلُولِ، یَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَ یَقْبَحُ أثَرُهُ. ([۳])

فرمود: مواظب باش از مصاحبت و دوستی با افراد شرور، چون که او همانند شمشیری زهرآلود، برّاق است که ظاهرش زیبا و اثراتش زشت و خطرناک خواهد بود.

۴– قالَ (علیه السلام): کَیْفَ یُضَیَّعُ مَنِ اللهُ کافِلُهُ، وَکَیْفَ یَنْجُو مَنِ اللهِ طالِبُهُ، وَ مَنِ انْقَطَعَ إلی غَیْرِاللهِ

وَ کَّلَهُ اللهُ إلَیْهِ. ([۴])

فرمود: چگونه گمراه و درمانده خواهد شد کسی که خداوند سَرپرست و متکفّل اوست.

چطور نجات می یابد کسی که خداوند طالبش می باشد.

هر که از خدا قطع امید کند و به غیر او پناهنده شود، خداوند او را به همان شخص واگذار می کند.

۵- قالَ (علیه السلام): مَنْ لَمْ یَعْرِفِ الْمَوارِدَ أعْیَتْهُ الْمَصادِرُ. ([۵])

فرمود: هرکس موقعیّت شناس نباشد؛ جریانات، او را می رباید و هلاک خواهد شد.

۶- قالَ (علیه السلام): مَنْ عَتَبَ مِنْ غَیْرِارْتِیاب أعْتَبَ مِنْ غَیْرِ اسْتِعْتاب. ([۶])

فرمود: سرزنش کردن دیگران بدون علّت و دلیل سبب ناراحتی و خشم خواهد گشت، در حالی که رضایت آنان نیز کسب نخواهد کرد.

۷- قالَ (علیه السلام): أفْضَلُ الْعِبادَهِ الْاْخْلاصُ. ([۷])

فرمود: با فضیلت ترین و ارزشمندترین عبادت ها آن است که خالص و بدون ریا باشد.

۸- قالَ (علیه السلام): یَخْفی عَلَی النّاسِ وِلادَتُهُ، وَ یَغیبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ، وَ تَحْرُمُ عَلَیْهِمْ تَسْمِیَتُهُ، وَ هُوَ سَمّیُ رَسُول اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) وَ کَنّیهِ. ([۸])

فرمود: زمان ولادت امام عصر (علیه السلام) بر مردم زمانش مخفی است، و شخصش از شناخت افراد غایب و پنهان است.

و حرام است که آن حضرت را نام ببرند؛ و او همنام و هم کنیه رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم است.

۹- قالَ (علیه السلام): عِزُّ الْمُؤْمِنِ غِناه عَنِ النّاسِ. ([۹])

فرمود: عزّت و شخصیّت مؤمن در بی نیازی و طمع نداشتن به مال و زندگی دیگران است.

۱۰- قالَ (علیه السلام): مَنْ أصْغی إلی ناطِق فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإنْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اللهِ فَقَدْ عَبَدَالله، وَ إنْ کانَ النّاطِقُ یَنْطِقُ عَنْ لِسانِ إبلیس فَقَدْ عَبَدَ إبلیسَ. ([۱۰])

فرمود: هرکس به شخصی سخنران علاقمند و متمایل باشد، بنده اوست،

پس چنانچه سخنور برای خدا و از احکام و معارف خدا سخن بگوید، بنده خداست، و اگر از زبان شیطان و هوی و هوس و مادیات سخن بگوید، بنده شیطان خواهد بود.

۱۱- قالَ (علیه السلام): لا یَضُرُّکَ سَخَطُ مَنْ رِضاهُ الْجَوْرُ. ([۱۱])

فرمود: کسی که طالب رضایت خداوند متعال باشد، دشمنی ستمگران، او را زیان و ضرر نمی رساند.

۱۲- قالَ (علیه السلام): مَنْ خَطَبَ إلَیْکُمْ فَرَضیتُمْ دینَهُ وَ أمانَتَهُ فَزَوِّجُوهُ، إلاّ تَفْعَلُوهُ تَکُنْ فِتْنَهٌ فِی الاْرْضِ وَ فَسادٌ کَبیرٌ. ([۱۲])

فرمود: هر که به خواستگاری دختر شما آید و به تقوا و تدیّن و امانتداری او مطمئن می باشید با او موافقت کنید وگرنه شما سبب فتنه و فساد بزرگی در روی زمین خواهید شد.

۱۳- قالَ (علیه السلام): لَوْسَکَتَ الْجاهِلُ مَااخْتَلَفَ النّاسُ. ([۱۳])

فرمود: چنانچه افراد جاهل و بی تجربه ساکت باشند مردم دچار اختلافات و تشنّجات نمی شوند.

۱۴- قالَ (علیه السلام): مَنِ اسْتَحْسَنَ قَبیحاً کانَ شَریکاً فیهِ. ([۱۴])

فرمود: هر که کار زشتی را تحسین و تأیید کند، در عقاب آن شریک می باشد.

۱۵- قالَ (علیه السلام): مَنِ انْقادَ إلَی الطُّمَأنینَهِ قَبْلَ الْخِیَرَهِ فَقَدْ عَرَضَ نَفْسَهُ لِلْهَلَکَهِ وَالْعاقِبَهِ الْمُغْضِبَهِ. ([۱۵])

فرمود: هر کس بدون تفّکر و اطمینان نسبت به جوانب (هر کاری، فرمانی، حرکتی و ...) مطیع و پذیرای آن شود، خود را در معرض سقوط قرار داده؛ و نتیجه ای جز خشم و عصبانیّت نخواهد گرفت.

۱۶- قالَ (علیه السلام): مَنِ اسْتَغْنی بِاللّهِ إفْتَقَرَ النّاسُ إلَیْهِ، وَ مَنِ اتَّقَی اللّهَ أحَبَّهُ النّاسُ وَ إنْ کَرِهُوا. ([۱۶])

فرمود: هر که خود را به وسیله خداوند بی نیاز بداند مردم محتاج او خواهند شد و هر که تقوای الهی را پیشه خود کند خواه ناخواه،

مورد محبّت مردم قرار می گیرد گرچه مردم خودشان اهل تقوا نباشند.

۱۷- قالَ (علیه السلام): عَلَّمَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله وسلم) عَلّیاً (علیه السلام) أَلْفَ کَلِمَه، کُلُّ کَلِمَه یَفْتَحُ أَلْفُ کَلِمَه. ([۱۷])

فرمود: حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)، یک هزار کلمه به امام علیّ (علیه السلام) تعلیم نمود که از هر کلمه ای هزار باب علم و مسأله فرعی باز می شود.

۱۸- قالَ (علیه السلام): نِعْمَهٌ لاتُشْکَرُ کَسِیَّئَه لاتُغْفَرُ. ([۱۸])

فرمود: خدمت و نعمتی که مورد شکر و سپاس قرار نگیرد همانند خطائی است که غیرقابل بخشش باشد.

۱۹- قالَ (علیه السلام): مَوْتُ الاْنْسانِ بِالذُّنُوبِ أَکْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالاْجَلِ، وَ حَیاتُهُ بِالْبِرِّ أَکْثَرُ مِنْ حَیاتِهِ بِالْعُمْرِ. ([۱۹])

فرمود: فرارسیدن مرگ انسان ها، به جهت معصیت و گناه، بیشتر است تا مرگ طبیعی و عادی، همچنین حیات و زندگی لذّت بخش به وسیله نیکی و إحسان به دیگران بیشتر و بهتر است از عمر بی نتیجه.

۲۰- قالَ (علیه السلام): لَنْ یَسْتَکْمِلَ الْعَبْدُ حَقیقَهَ الاْیمانِ حَتّی یُؤْثِرَ دینَهُ عَلی شَهْوَتِهِ، وَ لَنْ یُهْلِکَ حَتّی یُؤْثِرَ شَهْوَتَهُ عَلی دینِهِ. ([۲۰])

فرمود: بنده ای حقیقت ایمان را نمی یابد مگر آن که دین و احکام الهی را در همه جهات بر تمایلات و هواهای نفسانی خود مقدّم دارد.

و کسی هلاک و بدبخت نمی گردد مگر آن که هواها و خواسته های نفسانی خود را بر احکام إلهی مقدّم نماید.

۲۱- قالَ (علیه السلام): عَلَیْکُمْ بِطَلَبِ الْعِلْمِ، فَإنَّ طَلَبَهُ فَریضَهٌ وَالْبَحْثَ عَنْهُ نافِلَهٌ، وَ هُوَ صِلَهُ بَیْنَ الاْخْوانِ، وَ دَلیلٌ عَلَی الْمُرُوَّهِ، وَ تُحْفَهٌ فِی الْمَجالِسِ، وَ صاحِبٌ فِی السَّفَرِ، وَ أُنْسٌ فِی الْغُرْبَهِ. ([۲۱])

فرمود: بر شما باد به تحصیل علم و معرفت، چون فراگیری آن

واجب و بحث پیرامون آن مستحبّ و پرفائده است.

علم وسیله کمک به دوستان و برادران است، دلیل و نشانه مروّت و جوانمردی است، هدیه و سرگرمی در مجالس است، همدم و رفیق انسان در مسافرت است؛ و أنیس و مونس انسان در تنهائی می باشد.

۲۲- قالَ (علیه السلام): خَفْضُ الْجَناحِ زینَهُ الْعِلْمِ، وَ حُسْنُ الْاَدَبِ زینَهُ الْعَقْلِ، وَ بَسْطُ الْوَجْهِ زینَهُ الْحِلْمِ. ([۲۲])

فرمود: تواضع و فروتنی زینت بخش علم و دانش است، أدب داشتن و اخلاق نیک زینت بخش عقل می باشد، خوش روئی با افراد زینت بخش حلم و بردباری است.

۲۳- قالَ (علیه السلام): تَوَسَّدِ الصَّبْرَ، وَ اعْتَنِقِ الْفَقْرَ، وَ ارْفَضِ الشَّهَواتِ، وَ خالِفِ الْهَوی، وَ اعْلَمْ أنَّکَ لَنْ تَخْلُو مِنْ عَیْنِ اللهِ، فَانْظُرْ کَیْفَ تَکُونُ. ([۲۳])

فرمود: در زندگی، صبر را تکیه گاه خود، فقر و تنگ دستی را همنشین خود قرار بده و با هواهای نفسانی مخالفت کن.

و بدان که هیچگاه از دیدگاه خداوند پنهان و مخفی نخواهی ماند، پس مواظب باش که در چه حالتی خواهی بود.

۲۴- قالَ (علیه السلام): مَنْ أتَمَّ رُکُوعَهُ لَمْ تُدْخِلْهُ وَحْشَهُ الْقَبْرِ. ([۲۴])

فرمود: هرکس رکوع نمازش را به طور کامل و صحیح انجام دهد، وحشت قبر بر او وارد نخواهد شد.

۲۵- قالَ (علیه السلام): الْخُشُوعُ زینَهُ الصَّلاهِ، وَ تَرْکُ ما لا یُعْنی زینَهُ الْوَرَعِ. ([۲۵])

فرمود: خشوع و خضوع زینت بخش نماز خواهد بود، ترک و رها کردن آنچه (برای دین و دنیا و آخرت) سودمند نباشد زینت بخش ورع و تقوای انسان می باشد.

۲۶- قالَ (علیه السلام): الْاَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ خَلْقانِ مِنْ خَلْقِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَمَنْ نَصَرَهُما أعَزَّهُ اللهُ، وَ مَنْ خَذَلَهُما خَذَلَهُ اللهُ عَزَّ

وَ جَلَّ. ([۲۶])

فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق الهی است، هر که آن ها را یاری و اجراء کند مورد نصرت و رحمت خدا قرار می گیرد و هر که آن ها را ترک و رها گرداند مورد خذلان و عِقاب قرار می گیرد.

۲۷- قالَ (علیه السلام): إنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَخْتارُ مِنْ مالِ الْمُؤْمِنِ وَ مِنْ وُلْدِهِ أنْفَسَهُ لِیَأجُرَهُ عَلی ذلِکَ. ([۲۷])

فرمود: همانا خداوند متعال بهترین و عزیزترین ثروت و فرزند مؤمن را می گیرد (و هلاک و نابود می گرداند)، چون دنیا و متعلّقات آن بی ارزش است تا در قیامت پاداش عظیمی عطایش نماید.

۲۸- قالَ له رجل: أَوصِنی بَوَصِیَّه جامِعَه مُخْتَصَرَه؟

فَقالَ (علیه السلام): صُنْ نَفْسَکَ عَنْ عارِ الْعاجِلَهِ وَ نار الْآجِلَهِ. ([۲۸])

شخصی به حضرت عرض کرد: مرا موعظه و نصیحتی کامل و مختصر عطا فرما؟

امام (علیه السلام) فرمود: اعضاء و جوارح ظاهری و باطنی خود را از ذلّت و ننگ سریع و زودرس، همچنین از آتش و عذاب آخرت، در أمان و محفوظ بدار.

۲۹- قالَ (علیه السلام): فَسادُ الْأخْلاقِ بِمُعاشَرَهِ السُّفَهاءِ، وَ صَلاحُ الْأخلاقِ بِمُنافَسَهِ الْعُقَلاءِ. ([۲۹])

فرمود: معاشرت و همنشینی با بی خردان و افراد لاأُبالی سبب فساد و تباهی اخلاق خواهد شد؛ و معاشرت و رفاقت با خردمندان هوشیار، موجب رشد و کمال اخلاق می باشد.

۳۰- قالَ (علیه السلام): الْأدَبُ عِنْدَ النّاسِ النُّطْقُ بِالْمُسْتَحْسَناتِ لا غَیْرُ، وَ هذا لا یُعْتَدُّ بِهِ ما لَمْ یُوصَلْ بِها إلی رِضَا اللهِ سُبْحانَهُ، وَ الْجَنَّهِ، وَ الْأدَبُ هُوَ أدَبُ الشَّریعَهِ، فَتَأدَّبُوا بِها تَکُونُوا أُدَباءَ حَقّاً. ([۳۰])

فرمود: مفهوم و معنای ادب از نظر مردم، تنها خوب سخن گفتن است که رکیک و سبک نباشد، ولیکن این نظریّه قابل

توجّه نیست تا مادامی که انسان را به خداوند متعال و بهشت نزدیک نگرداند.

بنابر این ادب یعنی رعایت احکام و مسائل دین، پس با عمل کردن به دستورات الهی و ائمّه اطهار (علیهم السلام)، ادب خود را آشکار سازید.

۳۱- قالَ (علیه السلام): ثَلاثُ خِصال تَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّهُ: الاْنْصافُ فِی الْمُعاشَرَهِ، وَ الْمُواساهُ فِی الشِّدِّهِ، وَ الاْنْطِواعُ وَ الرُّجُوعُ إلی قَلْب سَلیم. ([۳۱])

فرمود: سه خصلت جلب محبّت می کند: انصاف در معاشرت با مردم، همدردی در مشکلات آن ها، همراه و همدم شدن با معنویات.

۳۲- قالَ (علیه السلام): التَّوْبَهُ عَلی أرْبَع دَعائِم: نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَاسْتِغْفارٌ بِاللِّسانِ، وَ عَمَلٌ بِالْجَوارِحِ، وَ عَزْمٌ أنْ لایَعُودَ. ([۳۲])

فرمود: شرایط پذیرش توبه چهار چیز است: پشیمانی قلبی، استغفار با زبان، جبران کردن گناه نسبت به همان گناه حقّ الله و یا حقّ النّاس، تصمیم جدّی بر این که دیگر مرتکب آن گناه نشود.

۳۳- قالَ (علیه السلام): ثَلاثٌ مِنْ عَمَلِ الاْبْرارِ: إقامَهُ الْفَرائِض، وَاجْتِنابُ الْمَحارِم، واحْتِراسٌ مِنَ الْغَفْلَهِ فِی الدّین. ([۳۳])

فرمود: سه چیز از کارهای نیکان است: انجام واجبات الهی، ترک و دوری از گناهان، مواظبت و رعایت مسائل و احکام دین.

۳۴- قالَ (علیه السلام): وَ حَقیقَهُ الاْدَبِ: اِجْتِماعُ خِصالِ الْخَیْرِ، وَ تَجافی خِصالِ الشَّرِ، وَ بِالاْدَبِ یَبْلُغُ الرَّجُلُ الْمَکارِمَ الاْخْلاقِ فِی الدُّنْیا وَ الاْخِرَهِ، وَ یَصِلُ بِهِ اِلَی الْجَنَّهِ. ([۳۴])

فرمود: حقیقت ادب و تربیت عبارت است از: دارا بودن خصلت های خوب، خالی بودن از صفات زشت و ناپسند.

انسان به وسیله أدب - در دنیا و آخرت - به کمالات اخلاقی می رسد؛ و نیز با رعایت أدب نیل به بهشت می یابد.

۳۵- قالَ (علیه السلام): إنَّ بَیْنَ جَبَلَیْ طُوس قَبْضَهٌ قُبِضَتْ مِنَ الْجَنَّهِ،

مَنْ دَخَلَها کانَ آمِناً یَوْمَ الْقِیامَهِ مِنَ النّار. ([۳۵])

فرمود: همانا بین دو سمت شهر طوس قطعه ای می باشد که از بهشت گرفته شده است، هر که داخل آن شود و با معرفت زیارت کند، روز قیامت از آتش در أمان خواهد بود.

۳۶- قالَ (علیه السلام): مَنْ زارَ قَبْرَ عَمَّتی بِقُمْ، فَلَهُ الْجَنَّتهُ. ([۳۶])

فرمود: هرکس قبر عمّه ام حضرت معصومه سلام الله علیها را با علاقه و معرفت در قم زیارت کند، أهل بهشت خواهد بود.

۳۷- قالَ (علیه السلام): مَنْ زارَ قَبْرَ أخیهِ الْمُؤْمِنِ فَجَلَسَ عِنْدَ قَبْرِهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَهَ وَ وَضَعَ یَدَهُ عَلَی الْقَبْرِ وَقَرَءَ: «إنّاأنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» سَبْعَ مَرّات، أمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الاْکْبَرِ. ([۳۷])

فرمود: هرکس بر بالین قبر مؤمنی حضور یابد و رو به قبله بنشیند و دست خود را روی قبر بگذارد و هفت مرتبه سوره مبارکه «إنّا أنزلناه» را بخواند از شداید و سختیهای صحرای محشر در أمان قرار می گیرد.

۳۸- قالَ (علیه السلام): ثَلاثٌ یَبْلُغْنَ بِالْعَبْدِ رِضْوانَ اللّهِ: کَثْرَهُ الاْسْتِغْفارِ، وَ خَفْضِ الْجانِبِ، وَ کَثْرَهِ الصَّدَقَهَ. ([۳۸])

فرمود: سه چیز، سبب رسیدن به رضوان خدای متعال می باشد:

نسبت به گناهان و خطاها، زیاد استغفار و اظهار ندامت کردن.

اهل تواضع کردن و فروتن بودن.

صدقه و کارهای خیر بسیار انجام دادن.

۳۹- قالَ (علیه السلام): الْعامِلُ بِالظُّلْمِ، وَالْمُعینُ لَهُ، وَالرّاضی بِهِ شُرَکاءٌ. ([۳۹])

فرمود: انجام دهنده ظلم، کمک دهنده ظلم و کسی که راضی به ظلم باشد، هر سه شریک خواهند بود.

۴۰- قالَ (علیه السلام): التَّواضُعُ زینَهُ الْحَسَبِ، وَالْفَصاحَهُ زینَهُ الْکَلامِ، وَ الْعَدْلُ زینَهُ الاْیمانِ، وَالسَّکینَهُ زینَهُ الْعِبادَهِ، وَالْحِفْظُ زینَهُ الرِّوایَهِ. ([۴۰])

فرمود: تواضع و فروتنی زینت بخش حسب و شرف، فصاحت زینت بخش کلام، عدالت زینت بخش

ایمان و اعتقادات، وقار و ادب زینت بخش اعمال و عبادات؛ و دقّت در ضبط و حفظ آن، زینت بخش نقل روایت و سخن می باشد.

پاورقی ها:

[۱] - بحارالأنوار: ج ۷۲، ص ۶۵، ح ۳، مستدرک الوسائل: ج ۸، ص ۳۲۹، ح ۹۵۷۶.

[۲] - امالی شیخ مفید: ص ۳۲۸، ح ۱۳، مستدرک: ج ۸، ص ۳۲۴، ح ۹۵۶۲.

[۳] - أعلام الدّین: ص ۳۰۹، س ۱۱، مستدرک الوسائل: ج ۸، ص ۳۵۱، ح ۹۶۳۴.

[۴] - بحارالأنوار: ح ۶۸، ص ۱۵۵، ح ۶۹.

[۵] - أعلام الدّین: ص ۳۰۹، س ۵، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۶۴، ضمن ح ۵.

[۶] - بحارالأنوار: ج ۷۱، ص ۱۸۱، س ۱، أعیان الشّیعه: ج ۲، ص ۳۶، س ۱۴.

[۷] - تنبیه الخواطر: ص ۴۲۸، بحارالأنوار: ج ۶۷، ص ۲۴۵، ح ۱۹.

[۸] - وسائل الشّیعه: ج ۱۶، ص ۲۴۲، ح ۲۱۴۶۶.

[۹] - بحارالأنوار: ج ۷۲، ص ۱۰۹، ح ۱۲، مستدرک الوسائل: ج ۷، ص ۲۳۰، ح ۸۱۱۴.

[۱۰] - مستدرک الوسائل: ج ۱۷، ص ۳۰۸، ح ۵.

[۱۱] - بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۸۰، ح ۴۲.

[۱۲] - تهذیب الأحکام: ج ۷، ص ۳۹۶، ح ۹.

[۱۳] - کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۴۹، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۸۱، ح ۷۵.

[۱۴] - کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۴۹، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۸۲، ح ۷۹.

[۱۵] - بحارالأنوار: ۶۸، ص ۳۴۰، ح ۱۳.

[۱۶] - بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۷۹، ح ۶۲.

[۱۷] - خصال: ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۴۶.

[۱۸] - بحارالأنوار: ج ۶۸، ص ۵۳، ح ۶۹.

[۱۹] - كشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۵۰، س ۱۱.

[۲۰] - بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۸۰، ح ۶۳.

[۲۱] - حليه الأبرار: ج ۴،

ص ۵۹۹، س ۱۱.

[۲۲] - کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۴۷.

[۲۳] - بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۳۵۸، ح ۱.

[۲۴] - کافی: ج ۳، ص ۳۲۱، ح ۷.

[۲۵] - نور الأبصار: ص ۳۳۱، س ۱۲، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۸۰، س ۱۲.

[۲۶] - خصال صدوق: ص ۴۲، ح ۳۲.

[۲۷] - کافی: ج ۳، ص ۲۱۸، ح ۳.

[۲۸] - احقاق الحقّ: ج ۱۲، ص ۴۳۹، س ۱۱.

[۲۹] - کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۴۹، بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۸۲، ح ۷۸..

[۳۰] - ارشاد القلوب دیلمی: ص ۱۶۰، س ۱۹.

[۳۱] - کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۴۹، س ۱۳.

[۳۲] - بحارالأنوار: ج ۷۵، ص ۸۱، ح ۷۴.

[۳۳] - کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۴۹، س ۳.

[۳۴] - ارشاد القلوب دیلمی: ص ۱۶۰، س ۱۵.

[۳۵] - عیون اخبار الرّضا (علیه السلام): ج ۲، ص ۲۵۶، ح ۶.

[۳۶] - کامل الزیارات: ص ۵۳۶، ح ۸۲۷، بحارالانوار: ج ۹۹، ص ۲۶۵.

[۳۷] - اختیار معرفه الرّجال: ص ۵۶۴، ح ۱۰۶۶.

[۳۸] - کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۴۹، س ۷.

[۳۹] - کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۴۸، س ۱۸، بحار: ج ۷۵، ص ۸۱، ح ۶۹.

[۴۰] - کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۴۷، س ۱۹، بحار: ج ۷۵، ص ۸۰، ح ۶۵.

منبع: سایت اندیشه قم

مواعظ بلیغه حضرت امام محمّد تقی (ع)

(اوّل

قالَ علیه السـلام: الثِّقَهُ بِاللّهِ تَعالی ثَمَنٌ لِکُلِّ غالٍ وَ سُلَّمٌ اِلی کُلِّ عالٍ؛ (۴۶)) یعنی حضرت جواد علیه السلام فرمود که اعتماد به خداوند تعالی بهاء هر چیز گران است و به سوی هر چیز بلندی نردبان است.

دوّم

(قالَ علیه السلام: عِزُّ الْمُؤْمِن من غِناهُ عَنِ النّاسِ). (۴۷)

فرمود: عزت مؤمن در بی نیازی او است از مردم.

و لنعم ما قیل:

دو قرص نان اگر از گندم است یا از جو

دو تای جامه گر از کهنه است یا از نو

چهار گوشه دیوار خود به خاطر جمع

که کس نگوید از این جای خیز و آنجا رو

هزار بار نکوتر به نزد دانایان

ز فر مملکت کیقباد و کیخسرو

سوّم

(قالَ علیه السلام: لاتَکُنْ وَلِیَّ اللّهِ فِی الْعَلانِیهِ وَ عَدّوّا لَهُ فِی السِّرِ). (۴۸)

فرمود: مباش ولی خدا در آشکار و دشمن خدا در پنهان.

فقیر گوید: که این کلمه شـریفه شبیه است به فرمایش جدش امیرالمؤمنین علیه السـلام که فرموده: (لاتَسُبَّنَّ اِبْلیسَ فِی الْعَلانِیَهِ وَ اَنْتَ صَدیقُهُ فی السِّرِّ).

چهارم

قالَ علیه السلام: (مَنِ اسْتَفادَ اَخا فِي اللّهِ فَقَدِ اسْتَفادَ بَيْتا فِى الْجَنَّهِ. (۴۹))

استفاده به معنی فایده گرفتن و فائده خواستن و فائده دادن است، یعنی هرکه استفاده کند برادری را به جهت خداوند تعالی همانا استفاده کرده خانه ای در بهشت.

پنجم

قالَ علیه السلام: (كَيْفَ يَضيعُ مِنَ اللّه تَعالى كافِلُهُ وَ كَيْفَ يَنْجُوَ مِنَ اللّه تَعالى طالِبُهُ وَ مَنِ انْقَطَعَ اِلى غَيْرِ اللّهِ وَ كَلَهُ اللّهُ اِلَيْهِ وَ مَنْ عَمِلَ عَلى غَيْرِ عِلْمِ اَفْسِدِ اَكْثَرَ مِمّا يُصْلِحُ)؛ (۵۰)

یعنی فرمود چگونه ضایع و تلف می شود کسی که خداوند تعالی قبول کننده و پذیرنده تعهد او است و چگونه نجات می یابد کسی که خداوند در طلب او است و کسی که خود را از خدا برید و به دیگر، چسبانید خداوند آن را به آن دیگری واگذارد و کسی که عمل کرد از غیر علم، فاسد و تباه کرده بیشتر از آنچه اصلاح کرده است.

ششم

قالَ علیه السلام: (اِيّاكَ وَ مُصاحَبَةَ الشّريرِ فَاِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُولِ يَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَ يَقْبَحُ آثارُهُ)؛ (۵۱) فرمود: بپرهیز از رفاقت با آدم بد به درستی که او به شمشیر کشیده می ماند منظرش نیکو است و آثارش زشت است.

هفتم

قالَ علیه السلام: (كَفى بِالْمَرْءِ خِيانَةً اَنْ يَكُونَ اَمينا لِلْخَوَنَهِ)؛ (۵۲)

فرمود: بس است در دغلی و ناراستی مرد آنکه امین خیانتکاران باشد.

هشتم

روایت شده که شخصی به آن حضرت عرض کرد: مرا وصیت فرما، فرمود: قبول می کنی؟ عرض کرد: آری! فرمود: فقر را بالین خود گردان و دست به گردن فقر درآور و ترک کن شهوات را و مخالفت کن با هوی و خواهش دل و بدان که تو همیشه در مرئی و منظر حق تعالی می باشی پس ببین خود را چگونه می باشی. (۵۳)

نهم

قالَ علیه السلام: (الْمُؤْمِنُ يَحْتاجَ اِلى ثَلاثِ خَصالٍ: تَوْفيقِ مِنَ اللّه، وَ واعِظَهٍ مِنْ نَفْسِهِ، وَ قَبُولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ)؛ فرمود: مؤمن محتاج است به سه خصلت: توفیق از حق تعالی، و واعظی از نفس خود که پیوسته او را موعظه کند، و قبول کند از آنکه او را نصیحت کند.

دهم

فرمود دشمنی مکن با احدی تا آنکه بشناسی آنچه مابین او و بین خداوند تعالی است پس اگر نیکوکار و محسن است واگذار و تسلیم نخواهد کرد او را به سوی تو و اگر بدکار است همان دانستن تو این را، کافی است ترا، پس دشمنی مکن با او، یعنی همان پاداش و عوض که به مقابل بدی او از حق تعالی به او می رسد ترا بس است برای دشمنی با او. (۵۴)

یازدهم

قالَ علیه السلام: (اَلْقَصْدُ اِلَی اللّه تَعالی بِالْقُلُوبِ اَبْلَغُ مِنْ اِتْعابِ الْجَوارِحِ بِالاَعْمالِ)؛ (۵۵)

فرمود آن حضرت: آهنگ نمودن به سوی حق تعال به دلها رساننده تر است از به رنج درآوردن اعضا و جوارح را به اعمال.

روایات در باب قلت و مراعات آن بسیار است. از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم منقول است که در آدمی پاره گوشتی است که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن نیز صحیح است، و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است. (۵۶) و هم روایت است که هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث است تمام بدن هم خبیث است. (۵۷) و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت امام حسن علیه السلام وصیت فرمود که از جمله بلاها فاقه و فقر است و از آن بدتر بیماری بدن است و از آن بدتر بیماری دل است و از جمله نعمتها وسعت در مال است و از آن بهتر صحت بدن است و از آن بهتر پرهیزکاری دل است. (۵۸) و از حضرت امام محمّد باقر

علیه السلام منقول است که دلها بر سه قسم اند: یکی (دل سرنگون) است که هیچ چیزی در آن جا نمی کند و آن دل کافر است، و یک دل آن است که (خیر و شر) هر دو در آن درمی آید و هر یک که قویتر است بر آن غالب می شود و یک دل هست که (گشاده) است و در آن چراغی از انوار الهی است که پیوسته نور می دهد و تا قیامت نورش برطرف نمی شود و آن دل مؤمن است. (۵۹)

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منزلت قلب به جسد، منزلت امام است به مردم. (۶۰) و روایت شده که وقتی حضرت موسی بن عمران علیه السلام اصحاب خود را موعظه می فرمود و در بین موعظه شخصی برخاست و پیراهن خود را چاک زد از حق تعالی وحی رسید به موسی که ای موسی بگو که پیراهن چاک مکن بلکه دل خود را برای من چاک زن. (۶۱)

(وَ لَقَدْ اَجادَ الْحَکیمُ السَّنائی):

دل آن کس که گشت بر تن شاه

بود آسوده ملک از او و سپاه

بد بود تن چه دل تباه بود

ظلم لشکر ز ضعف شاه بود

این چنین پر خلل دلی که ترا است

دد و دیوند باتو ز این دل راست

پاره گوشت نام دل کردی

دل تحقیق را بحل کردی

این که دل نام کرده ای به مجاز

روبه پیش سگان کوی انداز

از تن و نفس و عقل و جان بگذر

در ره او دلی به دست آور

آنچنان دل که وقت پیچاپیچ

اندر او جز خدا نیابی هیچ

دل یکی منظری است ربانی

خانه دیو را چه دل خوانی

از در نفس تا به کعبه دل

عاشقان را هزار و یک

منزل

دوازدهم

قالَ علیه السلام: (مَنْ اَطاعَ هَواهُ اَعْطی عَدُّوِّهُ مُناهُ). (۶۲)

فرمود آن حضرت که هر که اطاعت کند هوی و خواهش دل خود را عطا کرده به دشمن خود آرزویش را.

سیزدهم

روایت شیخ صدوق

شیخ صدوق روایت کرده از جناب عبدالعظیم بن عبداللّه حسنی رحمه اللّه که گفت: گفتم به حضرت امام محمّد تقی علیه السلام ای پسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم، حدیث کن مرا به حدیثی که از پدران بزرگوارانت نقل شده باشد، فرمود:

(حَدَّثَنی اَبی عَنْ جَدّی عَنْ آبائِهِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ قالَ: قالَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ علیه السلام لایَزالُ النّاسُ بِخَیْرٍ ما تَفاوَتُوا فَاِذا اسْتَوَوْا هَلَکُوا)؛ یعنی حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش علیهم السلام که امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فرموده پیوسته مردم به خیر و خوبی هستند مادامی که تفاوت داشته باشند، پس هرگاه مساوی شدند هلاک شدند، گفتم: زیادتر بگو یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم باز حضرت از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود: وَ لَوْ تَکاشَفْتُمْ ما تَدافَنْتُمْ؛ اگر آشکار شود عیب هر یک از شماها بر دیگر همدیگر را دفن نخواهید کرد. گفتم: زیادتر بفرما یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم.

باز نقل کرد

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: (اِنَّکُمْ لَنْ تَسَعُوا النّاسَ بِاَمْوالِکُمْ فَسَعُوهُمْ بِطَلاقَهِ الْوَجْهِ وَ حُسْنِ اللِّقاءِ)؛

به درستی که اموال شما گنجایش مردم را ندارند بدهید ایشان را به گشاده رویی و خوش برخورداری. همانا شنیدم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم که می فرمود: (اِنَّکُمْ لَنْ تَسَعُوا النّاسَ بِاَمْوالِکُمْ فَسَعُوهُمْ بِاَخْلاقِکُمْ).

جناب عبدالعظیم گفت: گفتم به حضرت جواد علیه السلام که زیادتر بفرما یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم. فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (مَنْ عَتَبَ عَلَی الزَّمانِ طالَتْ مَعْتَبَتُهُ): هرکه خشم گیرد بر زمان طول

خواهد کشید خشم او، یعنی ناملایمات زمانه یکی دو تا نیست که خشم آدم زود بر طرف شود بلکه آن بسیار و متجاوز از حد است لاجرم خشم بر او طولانی خواهد شد.

فقیر گوید: که به همین معنی است فرمایش آن حضرت نیز (اَغْضِ عَلَی الْقَذی وَ اِلّا لَنْ تَرْضَ اَبَداً)؛ یعنی چشم بپوش بر خار کنایه از آنکه از مکاره و رنج و بلای دنیا و ناملایمات از دوستان بی وفا چشم بپوش و تحمل آن کس و اگر نه خشنود نشودی هرگز و همیشه به حالت خشم و تلخی زندگی کنی؛ چه آنکه طبیعت دنیا مشوب است به مکاره. جناب عبدالعظیم گفت: گفتم زیادتر بفرما. فرمود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (مُجالِسَةُ اْلاَشْرارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِاْلاَخْیارِ).

مجالست و همنشینی با اشرار و مردمان بد، سبب بدگمانی شود به اخیار و مردمان خوب. گفتم: زیادتر بفرما. فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (بِئْسَ الزّادَ اِلی الْمَعادِ الْعُدْوانُ عَلَی الْعِبادِ). بد توشه ای است برای سفر قیامت ستم کردن بر بندگان خدای.

فقیر گوید: که نیز از کلمات آن حضرت است (اَلْبَغْیُ آخِرُ مُدَّهِ الْمُلُوکِ)، و شایسته است که من این چند شعر را در ذیل این کلمه شریفه از حکیم فردوسی نقل نمایم:

به رستم چنین گفت دستان که کم (۶۳) کن ای پور بر زیردستان ستم

اگر چه ترا زیردستان بسی است

فلک را در این زیردستان بسی است

مکن تا توانی دل خلق ریش

و گر می کنی می کنی بیخ خویش

مکن تا توانی ستم بر کسی

ستمگر به گیتی نماند بسی (۶۴) گفت: گفتم زیادتر بفرما یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم. فرمود: که

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده (قیمَهُ کُلِّ امْرِیءٍ ما یُحْسِنُهُ)؛ قیمت هر مردی و مرتبه هر شخصی همان چیزی است که نیکو می دارد آن را از هنر و علم و عرفان. هر تحریص و ترغیب بر کسب کمالات نفسانیه و صناعات و نحو آن است.

خلیل بن احمد گفته که بهتر کلمه ای که ترغیب کند آدمی را به سوی طلب علم و معرفت قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرموده قدر هر مردی همان چیزی است که نیکو می دارد او را.

جناب عبدالعظیم گفت: گفتم زیادتر بفرما یابن رسول اللّه. فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (اَلْمَرءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ).

مرد پنهان است در زیر زبان خویشتن

قیمت و قدرش ندانی تا نیاید در سخن

و از اینجا است که نیز فرموده:

(تَکَلَّموا تُعْرَفُوا)؛ تکلم کنید تا شناخته شوید.

چو در بسته باشد چه داند کسی

که گوهر فروش است یا پیله ور

گفتم: زیادتر بفرما یابن رسول اللّه. فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (ما هَلَکَ امْرُءٌ عَرَفَ قَدْرَهُ)؛ هلاک نشد مردی که شناخت قدر خود را. گفتم: زیادتر بفرما یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم. فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (اَلتَّدْبیرُ قَبْلَ الْعَمَلِ یُؤْمِنُکَ مِنَ النَّدَمِ)؛ یعنی تدبیر خویش از عمل و اقدام در امری ایمن خواهد ساخت ترا از پشیمانی آن.

ندانسته در کار تندی مکن

بیندیش و بنگر ز سر تا به بن

فقیر گوید: که در فصل مواعظ حضرت صادق علیه السلام قریب به همین نقل شده و ما این دو شعر را از نظامی که مناسب با این کلمه شریفه است نیز نقل کردیم.

در سر کاری که درآیی نخست

رخنه بیرون شدنش کن درست

تا نکنی

جای قدم استوار

پای منه در طلب هیچ کار

گفت: گفتم زیادتر بفرما یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم. فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: (مَنْ وَثِقَ بِالزَّمانِ صُرِعَ)؛ هر که اعتماد کند بر زمان بر زمین افکنده خواهد شد.

گفتم: زیادتر بفرما یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم. فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خاطر بنفسه من استغنی برایه در خطر افکند خود را کسی که بی نیاز شده به رأی خودش، یعنی در مهمات تکیه بر رأی و دانش خود نموده و ترک کرده مشورت کردن با دانایان را، عرض کردم: زیادتر بفرما یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم. فرمود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: (قِلَّةُ الْعِیالِ اِحْدی الْیَسارَیْنِ)؛ کمی اهل و عیال یکی از دو توانگری است در مال، زیرا که هر که را اندک باشد عیال او عیشش آسانتر باشد و معیشتش اوسع، همچنان که در کثرت مال حال بر این منوال است. گفتم: زیادتر بفرما یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم. فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: (مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَکَ)؛ هرکه داخل شد بر او عجب و خودپسندی هلاک شد. گفتم: زیادتر بفرما یابن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم. فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: مَنْ اَیْقَنَ بِالْخَلَفِ جادَ بِالْعَطِیَّه؛ کسی که یقین کند که عوض آنچه می دهد جایش می آید جوانمردی خواهد کرد در عطا کردن، زیرا که می داند بدل این عطا به او می رسد.

فقیر گوید: که به همین مطلب اشاره کرده بعض شعراء در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که

گفته:

جادَ بِالْقُرْصِ وَ الطُّوى ملأُجَنْبَيْهِ

وَ عافَ الطَّعامَ وَ هُوَ سَغُوبٌ

فَاَعادَ الْقُرْصَ الْمُنيرَ عَلَيْهِ الْقُرْصُ

وَ الْمُقْرِضُ الْكُرامُ (۶۵) كُسُوبٌ

روايت

نقل است كه جناب اميرالمؤمنين عليه السـلام سـقايت نخلى فرمود در عوض يك مد از جو پس آن را برايش دستاس كردند و نان پختند چون خواست بر آن افطار فرمايد سائلى بر در خانه اش آمد آن حضـرت نانش را به سائل داد و شب گرسـنه خوابيد شاعر گفته كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بخشش كرد قرص نان خود را در حالى كه از گرسنگى پهلوى نازنينش پر بود و كراهت داشت از خـوردن طعـام به ملاحظه سائـل بـا آنكه گرسـنه بـود، پس چـون قرص نـان به سائـل داد در عـوض قرص خورشيد برايش به آسمان برگشت، و قرض دهنده كريم كسب كننده و نفع به دست آورنده است.

جناب عبدالعظيم گفت: گفتم زيادتر بفرما يابن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلم. فرمود: حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرموده: (مَنْ رَضِىَ بِالْعافِيَهِ مِمَّنْ دونَهُ رُزِقَ السَّلامَهُ مِمَّنْ فَوْقَهُ).

كسـى كه راضى و خشنود شد به عافيت و سلامت از كسانى كه پايين تر از او است روزى او خواهد شد سلامتى از كسانى كه بالاتر از او است. اين وقت جناب عبدالعظيم گفت: گفتم به حضرت جواد عليه السلام بس است آنچه فرمودى مرا. (۶۶)

مؤلف گويد: كه اين روايت مشـتمل است بر شانزده كلمه از كلمات شـريفه حضرت اميرالمؤمنين صلوات اللّه عليه كه حضرت جواد عليه السـلام هر كدام را از پدران بزرگواران خود عليهم السلام از آن حضرت نقل فرموده، اينك من نيز اقتدا به حضرت جواد عليه السلام نموده دوازده كلمه از كلمات

آن حضرت که در نهج البلاغه است نقل می کنم که مجموع آنها با آن دوازده کلماتی که از خود حضرت جواد علیه السلام نقل شده چهل کلمه شود که هر کس آنها را حفظ کند شامل شود او را حدیث شریف:

(مَنْ حَفِظَ مِنْ شیعتِنا اَرْبَعینَ حَدیثا بَعَثَهُ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ عالِما فَقیها وَ لَمْ یُعَذِّبْهُ). (۶۷)

چند روایت دیگر

۱ - (قالَ امیرالمؤمنین علیه السلام: اذا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْکَلامُ) (۶۸) فرمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: چون تمام و کامل شد عقل آدمی، کم شد کلام او. (۶۹)

۲ (قالَ امیرالمؤمنین علیه السلام: اَکْبَرُ الْعَیْبَ اَنْ تَعیبَ مافیکَ مِثْلُهُ): بزرگتر عیب تو آن است که عیب کنی مردم را در چیزی که مثل آن در تو باشد. پس احمق آن کسی است که خود به هزار عیب آلوده و سرتاپای او را معصیت فرو گرفته چشم از عیوب خود پوشیده و زبان به عیب مردم گشوده.

همه حمال عیب خویشتند

طعنه بر عیب دیگران چه زنند

و آن جناب علیه السلام در یکی از کلمات خود چنین مردمانی را که جستجوی عیب مردم می کنند و آن را نقل می نمایند و از خوبی ایشان نقل نمی کنند تشبیه فرموده به مگس که جستجوی جاهای فاسد و کثیف بدن آدمی را می کنند و بر روی آن می نشینند و جاهای صحیح بدن را کاری ندارند. (۷۰)

۳ قالَ علیه السلام: (رَأْیُ الشَّیْخِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلامِ؛ (۷۱))

یعنی اندیشه پیر کهن سال دوست تر است نزد من از جلادت و مردانگی نوجوان. شاید نکته اش آن باشد که رأی پیر صاحب تدبیر صادر می شود از روی عقل و تجربه و آن سبب اصلاح

فتنه بلکه موجب اطفاء بسیاری از فتنه های است به خلاف جلادت نوجوان که غالبا مبنی است بر تهور و القاء نفس در مهلکه و کارهای ناآزموده که غالبا سبب اشتغال نار حرب و هلا جمعی شود.

و لهذا ابوالطیب گفته:

اَلرَّاْیُ قَبْلَ شجاعَهِ الشَّجْعانِ

هُوَ اَوَّلُ وَ هِیَ الْمَحلُّ الثّانی

فَاِذا هُما اجْتَمَعا لِنَفْسٍ حُرَّهٍ

بَلَغَتْ مِنَ الْعلْیاءِ کُلَّ مَکانٍ

۴ (قالَ علیه السلام: فَوْتُ الْحاجَهِ اَهْوَنُ مِنْ طَلَبِها اِلی غَیْرِ اَهْلِها)؛ (۷۲) فرمود: فوت شدن حاجت آسانتر است از طلب نمودن حاجت از غیر اهلش. (۷۳)

(وَ لَقَدْ اَجادَ مِنْ قال):

اُقْسِمُ بِاللّهِ لَمَصُّ النَّوی

وَ شُرْبُ ماءِ الْقَلَبِ الْمالِحَهِ

اَحْسَنُ بِالاِنْسانِ مِنْ ذِلَّهٍ

وَ مِنْ سُؤالِ الاَوْجُهِ الْکالِحَهِ

فَاسْتَغْنِ بِاللّهِ تَکُنْ ذَا الْغِنی

مُغْتَبِطا بِالصَّفْقَهِ الرّابِحَهِ

طُوبی لِمَنْ یُصْبِحُ میزانُهُ

یَوْمَ یُلاقی رَبَّهُ راجِحَهٌ

۵ (قالَ علیه السلام: اَلقَناعَهُ مالٌ لاینْفَد)؛ (۷۴) قناعت که مساهله در اسباب معاش باشد مالی است که فانی نمی شود و گنجی است که تمام نمی شود. فقیر گوید: که بیاید در فصل معجزات حضرت هادی علیه السلام کلامی در قناعت.

۶ (قالَ علیه السلام: کَفاکَ اَدَبا لِنَفْسِکَ اجْتِنابُ ما تَکْرَهُهُ لِغَیْرِکَ)؛ (۷۵)

بس است ترا از برای ادب کردن نفس خود دوری کردن از آنچه مکروه می شمری از غیر خودت. پس هر که طالب باشد سعادت نفس و تهذیب اخلاق را باید دیگران را آیینه عیوب خود قرار دهد و آنچه از ایشان سر زند تأمل در حسن و قبح آن کند و به قبح هرچه برخورد بداند که چون این عمل از خود او سر زند قبیح است و به حسن هرچه برخورد بداند که این عمل از او نیز حسن است، پس در ازاله قبایح خود بکوشد و در تحصیل اخلاق حسنه، سعی

بلیغ نماید.

۷ (قالَ علیه السلام: کَمْ مِنْ اَکْلَهٍ مَنَعَتْ اَکَلاتٍ)؛ (۷۶) بسا یکبار خوردنی یا خوردن یک لقمه که مانع شد از خوردنهای بسیار.

و فی معنی کلامه علیه السلام: (کَمْ مِنْ شَهْوَهٍ ساعَهٍ اَوْرَثَتْ حُزْنا طَویلا)؛ (۷۷)

یعنی بسا شهوت یک ساعت که سبب حزنهای طولانی شود. و حریری در (مقامات) از کلام حضرت اخذ کرده قول خود را: (یا رَبُّ اَکْلَهٍ هاضَتِ الا کِلَ وَ مَنَعَتْهُ مَآ کِل). (۷۸)

۸ قال علیه السلام:) کُنْ فی الْفِتْنَهِ کَابْنِ اللَّبونِ لاظَهْرٌ فَیُرْکَبَ وَ لاضَرْعٌ فَیُحْلَبَ). (۷۹)

باش در زمان فتنه مانند شتر بچه ای که داخل در سن سه سالگی شده باشد که نه پشتی است او را که به سواری آن کوشند و نه پستانی که از آن شیر دوشند. حاصل آنکه در فتنه داخل مشو و به قوت بازو و مال در آن همراهی مکن و چنان باش که از تو انتفاعی نبرند چه بسا شود که خونها ریخته شود و مالها غارت شود و عرضها به باد رود و تو در آن شریک شوی و خسران دنیا و آخرت بری.

۹ قال علیه السلام: (ما عَال مَنِ اقْتَصَدَ)؛ (۸۰) فقیر و درویش نگشت کسی که در مخارج خود میانه روی کرد.

۱۰ قال علیه السلام: (ما قالَ النّاسُ لِشَیءٍ طوُبی لَهُ اِلاّ وَ قَدْ خَبَاءَ لَهُ الدَّهْرَ یَوْمَ سَوْءَ)؛ (۸۱)

نگفتند مردمان برای چیزی این کلمه را که خوشا به حال او مگر آنکه پنهان کرد روزگار غدار از برای او روز بدی.

خویشتن آرای مشو در بهار

تا نکند در تو طمع روزگار

۱۱ - (قالَ علیه السلام: مَنْ تَذَکَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَّدَ)؛ (۸۲)

کسی که یاد کند دوری سفر خود را

استعداد و تهیه آن راه دور خود را بیند. پس اشخاصی که در تهیه توشه و زاد و آخرت نیستند جهتش غفلت آنها است از آن سرای، پس آماده سفر خود باش و به غفلت مگذران و خود را خطاب کن و بگو:

خاك من و تو است که باد بهار

می بردش سوی یمین و شمال

عمر بافسوس برفت آنچه رفت

دیگرش از دست مده بر مآل

بس که در آغوش لحد بگذرد

بر من و تو، روز و شب و ماه و سال

ای که درونت به گنه تیره شد

ترسمت آیینه نگیرد صقال

زنده دلا مرده ندانی که کیست

آنکه ندارد به خدا اشتغال

مالَکَ فی الْخَیْمَهِ مُسْتَلْقِیا

قَدْ نَهَضَ الْقَوْمُ وَ شَدُّ وَ الرِّحالَ

قَدْ وَ عَرَ الْمَسْلَکُ یاذَا الْفَتی

اَفْلَحَ مَنْ هَیَّاء زادَ الْمآلِ

لاتَکُ تَغْتَرُّ بِمَعْمُورَهٍ

یَعْقِبُها الْهَدْمُ اَوِ الْاِنْتِقالُ

مالَکَ تَعْصی وَ مُنادِی الْقَبُولَ

مِنْ قِبَلِ الّحَقِّ یُنادی تَعال

۱۲ (قالَ علیه السلام: ما اَکْثَرَ الْعِبَرُ وَ اَقَلَّ اْلاِعْتِبارُ)؛ (۸۳) چه بسیار است عبرت و پند و کم است پند گرفتن:

کاخ جهان پر است ز ذکر گذشتگان

لکن کسی که گوش دهد این ندا کم است

در تواریخ مسطور است که چون عبدالملک مروان، مصعب بن زبیر را کشت و عراق را تسخیر کرد و به کوفه رفت و داخل دارالاماره شد و بر سریر سلطنت تکیه داد و سر مصعب را در مقابل خود نهاد و در کمال فرح و انبساط بود که ناگاه یک تن از حاضرین را عبدالملک بن عمر می گفتند لرزه فرو گرفت و گفت: امیر به سلامت باد، من قصه عجیبی از این دارالاماره به خاطر دارم و آن چنان است که من با عبیداللّه بن زیاد در این مجلس بودم سر

مبارک امام حسین علیه السلام را برای او آوردند و در نزد او نهادند، پس از چندی که مختار کوفه را تسخیر کرد با او در این مجلس نشستم و سر ابن زیاد را در نزد او دیدم، پس از مختار با مصعب صاحب این سر در این مجلس بودم که سر مختار را در نزد او نهاده بودند و اینک با امیر در این مجلس می باشم و سر مصعب را در نزد او می بینم و من در پناه خدا در می آورم امیر را از شر این مجلس. عبدالملک مروان تا این قصه را شنید لرزه او را فرو گرفت و امر کرد تا قصر الاماره را خراب کردند. (۸۴) و این قصه را بعضی از شعراء به نظم آورده و چه خوب گفته:

یک سره (۸۵) مردی ز عرب هوشمند گفت به عبدالملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه

زیر همین قبه و این بارگاه

بودم و دیدم بر ابن زیاد

آه چه دیدم که دو چشمم مباد

تازه سری چون سپر آسمان

طلعت خورشید ز رویش نهان

بعد ز چندی سر آن خیره سر

بد بر مختار به روی سپر

بعد که مصعب سرو سردار شد

دست کش (۸۶) او سر مختار شد این سر مصعب به تقاضای کار

تا چه کند با تو دیگر روزگار

مؤلف گوید: که در (کشف الغمه) در احوال حضرت جواد علیه السلام کلمات بسیار آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که حضرت جواد علیه السلام از آن حضرت نقل فرموده، چون مقام گنجایش تطویل نداشت ما ذکر ننمودیم هر که طالب است آنجا رجوع نماید.

پی نوشت ها

۴۶- (بحارالانوار) ۷۵/۳۶۴ ۳۶۵، (أعلام الدّین) دیلمی ص ۳۰۹.

(بحارالانوار) ۷۵/۳۶۴ ۳۶۵، (أعلام الدّین) دیلمی ص ۳۰۹.

۴۸- (بحارالانوار) ۷۵/۳۶۴ ۳۶۵، (أعلام الدّین) دیلمی ص ۳۰۹.

۴۹- (الفصول المهمه) ابن صباغ ص ۲۷۳.

۵۰- (أعلام الدّین) دیلمی ص ۳۰۹.

۵۱- (بحارالانوار) ۷۵/۳۶۴.

۵۲- (أعلام الدّین) ص ۳۰۹.

۵۳- (تحف العقول) ص ۴۵۵.

۵۴- (بحارالانوار) ۷۵/۳۶۵.

۵۵- (بحارالانوار) ۷۵/۳۶۴.

۵۶- (بحارالانوار) ۶۷/۵۰.

۵۷- (بحارالانوار) ۶۷/۵۰.

۵۸- (بحارالانوار) ۶۷/۵۱.

۵۹- (بحارالانوار) ۶۷/۵۱.

۶۰- (بحارالانوار) ۶۷/۵۳.

۶۱- (بحارالانوار) ۱۳/۳۵۲.

۶۲- (بحارالانوار) ۷۵/۳۶۴.

۶۳- (دستان) پدر رستم است.

۶۴- گذشت در کلمات حضرت امام موسی علیه السلام آنچه که مناسب اینجا است.

۶۵- (کرام) مثل غراب جوانمرد و ارجمند.

۶۶- (امالی شیخ صدوق) ص ۵۳۱ ۵۳۲، مجلس ۶۸، حدیث ۷۱۸.

۶۷- (بحارالانوار) ۲/۱۵۳.

۶۸- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۳۷۱، حکمت ۷۱.

۶۹- و در این معنی حکیم نظامی گفته:

با آنکه سخن به لطف آب است

کم گفتن این سخن صواب است

آب ار چه از او زلال خیزد

از خوردن پر ملال خیزد

یک دسته گل دماغ پرور

از خرمن صد گیاه بهتر

لاف از سخن چه در توان زد

آن خشت بود که پر توان زد

۷۰- همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مردی نگهی به خویشتن کن که همه گناه داری

ره طالبان عقبی کرم است و فضل و احسان

تو چه در نشان مردم بجز از کلام داری

تو حساب خویشتن کن نه حساب خلق سعدی

که بضاعت قیامت عقل تباه داری

۷۱- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۳۷۴، حکمت ۸۶.

۷۲- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۳۷۰، حکمت ۶۶.

۷۳-

مبر حاجت به نزدیک ترش روی

که از خوی بدش فرسوده گردی

اگر گویی غم دل با کسی گوی

که از رویش به نقد آسوده گردی

آلوده منت کسان کم شو

تا یکشبه در وثاق تو نان است

ای نفس برشته قناعت شو

کانجا همه چیز نیک ارزان است

تا بتوانی حذر کن از منت

کاین منت

خلق کاهش جان است

شک نیست که هر که چیز دارد

وانرا بدهد طریق احسان است

اما چو کسی بود که نستاند

احسان این است نه آسان است

چندان که مروت است در دادن

در ناستدن هزار چندان است

۷۴- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۳۷۰، حکمت ۵۷.

۷۵- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۴۳۴، حکمت ۴۱۲.

۷۶- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۳۹۲، حکمت ۱۷۱.

۷۷- (بحارالانوار) ۷۵/۴۵.

۷۸- (مقامات الحریری) ص ۴۱، (المقامه الکوفیه).

۷۹- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۳۶۱، حکمت اول.

۸۰- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۳۸۶، حکمت ۱۴۰.

۸۱- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۴۱۳، حکمت ۲۸۶.

۸۲- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۴۱۳، حکمت ۲۸۰.

۸۳- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۴۱۶، حکمت ۲۹۷.

۸۴- (مروج الذهب) ۳/۱۰۹.

نامه های امام جواد (ع)

نامه های امام جواد (ع)

در کتب اخبار چندین نامه از امام جواد (ع) نقل شده که به یاران و شیعیان خود نوشته است بعضی از این نامه ها، پاسخ نامه هائی است که از آن حضرت مسأله سؤال کرده اند و برخی موعظه و اندرز خواسته اند و بعضی از این نامه ها را خود امام مرقوم فرموده اند. این نامه اگرچه کوتاه است ولی بسیار رسا و بلند است، که از روحیه عالی نویسنده آن حکایت می کند، از میان این نامه ها به نقل چند نامه اکتفاء می کنیم:

متن نامه امام جواد به یکی از خواص اصحاب خود علی بن مهزیار اهوازی:

بسم الله الرحمن الرحیم

یا علی احسن الله جزاک و اسکنک جنته و منعک من الخزی فی الدنیا و الآخره و حشرک الله معنا. یا علی قد بلوتک و خیرتک فی النصیحه و الطاعه و الخدمه و التوفیر و القیام بما یجب علیک. فلو قلت انی لم ار مثلک لرجوت ان اکون صادقاً

فجزاک الله جنان الفردوس نزلاً- فما خفی علی مقامک و لا- خدمتک فی الحر و البرد، فی اللیل و النهار فأسأل الله اذا جمع الخلائق للقیامه ان یحبوک برحمته تغتبط بها انه سمیع الدعاء.

به نام خداوند بخشاینده مهربان. ای علی بن مهزیار خداوند به تو جزای نیکو عنایت فرماید، و جایگاه ترا بهشت قرار دهد و از خواری دنیا و آخرت مصون دارد و تو را با ما محشور بگرداند. خداوند تو را به پند و اندرز و اطاعت و خوف و وقار و مسکنت آزموده است و در آنچه واجب است امتحان خوبی داده ای، اگر بگویم مانند تو را در میان اصحاب ندیده ام، امیدوارم راست باشد، خداوند جزای اعمال نیک تو را بهشت برین قرار دهد، البته مقام تو بر ما پنهان نیست و خدمت تو هم پوشیده نیست که در سرما و گرما و شب و روز به واجبات قیام کردی، من از پیشگاه خداوند تقاضا دارم روزی که همه خلائق را جمع می کنند تو را به پاس دوستی ما به رحمت خویش متنعّم سازد به طوری که مورد غبطه دیگران گردد، او خداوندی است که شنونده هر دعائی است.

از این نامه و نامه های دیگری که امام جواد (ع) به علی بن مهزیار نوشته، معلوم می شود علی بن مهزیار چقدر جلیل القدر و عظیم الشأن بوده که امام او را این چنین از صمیم دل دعا می کند، دعائی که اجابت آن حتمی است.

علی بن مهزیار در نامه ای به امام جواد (ع) نوشت که چون در شهر اهواز زلزله زیاد می شود، آیا اجازه می فرمائید از آن شهر به جای دیگر

نقل مکان کنیم؟

امام در پاسخ نامه او دستور دادند که از اهواز بیرون نروند و روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرند و در روز جمعه جامه پاکیزه به تن کنند و غسل نمایند و از شهر بیرون روند و دعا کنند تا خداوند این بلا را از آنجا دفع کند. علی بن مهزیار می گوید دستور امام را به کار بردیم، دیگر زلزله ساکت شد.

از جمله نامه های آن حضرت، نامه ای است که علامه مجلسی از کافی نقل می کند، که صیدلانی گفت: با مردانی از اهل سجستان و بست در سفر مکه بودیم، سال اول خلافت معتصم بود، در طواف کعبه حضور امام جواد (ع) رسیدیم عرض کردم مردی است که به ولایت و دوستی شما متکی و علاقمند است، ولی اهل دیوان است و من هم باید خراجی به او بپردازم، اگر شما به او نامه ای مرقوم فرمائید که به من احسان کند، موجب سپاس و تشکر است.

امام (ع) فرمود من او را نمی شناسم.

عرض کردم من او را می شناسم و اطمینان دارم که از شیعیان و ارادتمندان شما و برادران ایمانی ما می باشد و نامه شما به حال او مفید خواهد بود.

امام (ع) کاغذ برداشت و این نامه را به او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد فان موصل کتابی هذا ذکر عنک مذهباً جمیلاً و ان لک من عملک ما احسنت فیه فاحسن الی اخوانک و اعلم ان الله عزوجل مسائلک عن مثاقیل الذر و الخردل.

این شخص که نامه مرا به تو می رساند از تو نقل کرد که تو مذهب نیکو و پسندیده ای داری و این که اعمال

تو مورد تحسین و رضایت خاطر مردم است، تا بتوانی نسبت به برادران دینی خود نیکی کن و بدان که خداوند عزّوجلّ در قیامت هر ذرّه و خردلی از عمل نیک را فراموش نمی کند.

راوی گفت: وقتی به سجستان رسیدم، خبر این نامه را به والی آنجا حسین بن عبدالله نیشابوری داده بودند در دو فرسخی شهر به استقبال ما آمد چون نامه حضرت را به او دادم آن را بوسید و به چشم کشید و گفت حاجت تو چیست؟

گفتم: مالیاتی باید به دیوان محاسبات شما بدهم. گفت: آن را بخشیدم و تا من والی اینجا هستم، خراج از تو مطالبه نمی کنم.

آنگاه از وضع زندگی من پرسید، چون جریان کار خود را برای او گفتم، به من محبّت بیشتری کرد و نوشت مادام العمر از مالیات معاف باشم و تا زنده بود، صله و احسانش نسبت به من قطع نشد.

راوندی در خرائج می نویسد: جناب عبدالعظیم حسنی نامه ای به خدمت امام محمد تقی جواد الائمه نوشت و در آن از مهدی امت و قائم آل محمد سؤال نمود فقال: المهدی یجب ان ینتظر فی غیبته و یطاع فی ظهوره و هو الثالث من ولدی و ان الله یصلح امره فی لیله کما اصلح امر کلیمه موسی (ع) حیث ذهب لیقتبس لاهله ناراً هو سمی رسول الله و کنیته تطوی له الارض و قیل له القائم لانه یقوم بعد ذکره و ارتداد النفر من القائلین بامامته و سمی المنتظر لان غیبته یطول امرها فینتظر خروجه المخلصون و منکره المرتابون من القائلین و یهلک المستعجلون.

مرقوم فرمود:

مهدی کسی است که انتظار او واجب است و باید در غیبت

او انتظارش را داشت و به هنگام ظهور اطاعت او را نمود او سومین اولاد من است و خداونـد به دست او امور عالم را در ظرف یـک شب اصـلاح می کنـد و همانطور که برای موسـی بن عمران اصـلاح فرمود و آتش از درخت در کوه طور برافروخت که همه دیدنـد و نور آن غیر از نور همه روشـنی ها و انوار بود. او را به نام رسول خدا و کنیه او می خوانند، برای آن که زمین در اراده او بهم در می نوردد و او را قائم گویند برای آن که پس از مرگ نام او در میان خلق است و از کسانی که قائل به امامت او می باشد، مرتد می گردد او راد منتظر می خوانند برای آن که غیبت او به طول می انجامد به اندازه ای که مخلصین در حال انتظار مانده و شکّاکین مرتد شده و شتابزردگان هلاک خواهند شد.

گسترش فعالیت شیعه در زمان امام جواد (ع)

امـام جواد (ع) در دوران خلافـت مـأمون از آزادی بیشتری برخوردار بود و در سراسـر حیطه حکمرانی خلیفه، سازمـان امامت، وکلای خود را اعزام می کرد و به فعالیّتهای خود همچنان گسترش می داد بـدین جهت وکلای امام (ع) در بسـیاری از شـهرهاماننـد: اهواز، همدان، سیسـتان و بست، ری، بصـره، واسط، بغداد و مراکز سـنتی امامیه کوفه و قم و خراسان پخش شده بودند، امام به هواداران خود اجازه می داد در دسـتگاه حکومت عباسـی کار کنند، بدین جهت محمد بن اسماعیل بن بزیع و احمد بن حمزه قمی پستهای مهمی در وزارت اشغال کردند.

نوح بن دراج قاضی بغداد و پس از آن قاضی کوفه بود. چون بستگان او از کارگزاران امام جواد (ع) بودند لذا وی

عقیده خود را در طول اشغال این سمت پنهان داشت.

بعضی دیگر از امامیه مانند: حسین بن عبدالله نیشابوری حاکم بست و سیستان شد و حکم بن علیا اسدی به حکومت بحرین رسید، هر دو نفر به امام جواد (ع) خمس می دادند که حاکی از بیعت پنهانی آنها با امام نهم است.

و همچنین پیروان امام در خراسان به خود اجازه دادند تا در ارتش عباسیان وارد شوند و در مقهور ساختن طغیان خرّمیّه شرکت جویند بنا به گفته مرحوم شیخ طوسی اینان در سال ۲۲۰ ه مقدار زیادی غنیمت جنگی را از قیام کنندگان گرفتند، امام جواد (ع) به آنها دستور داد تا خمس آن را مستقیماً به آن حضرت و یا وکلایش بپردازند.

آری در دوران خلافت مأمون فعالیت شیعیان و وکلای امام (ع) به منظور هدایت مذهبی و امور مالی بود و لذا تهدیدی به حکومت مأمون به حساب نمی آمد ولی بعضاً به بهانه ای در مقابل مأمون می ایستادند.

فی المثل در سال ۲۱۰ مردم قم که اکثراً شیعه بودند از خلیفه درخواست کردند تا خراج زمین را برای آنها کاهش دهد، همانگونه که به مردم ری تخفیف داده بود ولی مأمون تقاضای آنها را نپذیرفت. بنابراین آنها مأمون را از خلافت خلع کردند و از پرداخت خراج امتناع ورزیدند و کنترل امور شهر را به عهده گرفتند در نتیجه مأمون ارتش خود را از بغداد به خراسان گسیل داشت تا قیام مردم قم را فرو نشاند. علی بن هشام و عجیف بن عنبسه فرماندهی ارتش عباسی را به عهده گرفتند دیوار شهر را ویران و بسیاری از مردم را به قتل رسانیدند.

در میان مقتولین یحیی

بن عمران که بنـا به گفته ابن شـهر اشـوب وکیـل امـام جـواد (ع) وجود داشت به علاـوه مـأمون هفت میلیون درهم خراج را از اهالی قم به جای مقدار معمول آن که قبل از قیام دو میلیون درهم بود، اخاذی کرد.

روایات طبری و ابن اثیر حاکی از آن است که برخی از سـران این قیام به مصـر تبعید شده اند که در میان ایشان جعفر بن داود قمی قرار داشت بنا به گفته طبری، جعفر بن داود از مصـر فرار کرد و در سال ۲۱۴در قم قیام کرد ولی قیام او شکست خورد و خود وی دستگیر گردید و دوبار به مصر تبعید شد.

منابع تاریخی علت قیام مردم قم را تنها عـدم موافقت مأمون به کاهش مالیات دانسـته اند و در ارتباط این قیام با سازمان امامت سکوت اختیار کرده انـد. اما به نظر بعیـد می آیـد این قیام مردم شـیعه قم و در رأس آنها وکیل امام جواد (ع) به خاطر کاهش مالیات باشـد و هیـچ ربطی با سازمان امامت نداشـته باشد، آیا می توان ادعا کرد مردم شـیعه قم به حیله و نیرنگهای مأمون، آن مـار خوش خـطّ و خال درباره امام رضا (ع) پی برده انـد و این قیام و خلع مأمون از خلافت عکس العمل آن بود؟! ظاهراً خود مـأمون این فعالیتهـا را بی ارتباط به عقایـد مـذهبی مردم قم نمی دانست بـدین جهت کوشـید تا آنان را از طریق امام جواد (ع) پایـان دهـد. بنـا به گفته مورخـان، مـأمون در اثنـای حرکت برای هجوم به روم امام جواد (ع) را فرا خوانـد و در ماه صـفر سال ۲۱۵در تکریت به او خوشامد گفت و در آنجا دختر

خود امّ الفضل را با او تزویج کرد. مأمون از آن حضرت خواست تا در بغداد

عروسی کند و آنگاه با همسرش به مدینه باز گردد.

ولی ناگفته نماند که این ازدواج نه حمایت امامیه را نسبت به مأمون جلب کرد ونه قیامهای مردم قم را متوقف ساخت. جعفر بن داود مجدداً از مصر گریخت و در سال ۲۱۶بار دیگر در قم قیام کرد و در آنجا لشگر مأمون را شکست داد.

وی به مقاومت خود تا اواخر سال ۲۱۷ ادامه داد و در همین زمان لشگر مأمون به قیام مردم قم خاتمه داده و جعفر بن داود را گردن زدند.

ولی فعالیتهای مخفیانه علویان و شیعیان در سطح گسترده ای همچنان ادامه داشت.

پس از مأمون برادرش معتصم در سال ۲۱۸ به خلافت رسید امام جواد (ع) و محمد بن قاسم طلقان را به بغداد فرا خواند تا نقش آنها را در رهبری فعالیتهای زیر زمینی شیعیان مورد تحقیق و بررسی قرار دهد. محمد بن قاسم همینکه از تصمیم معتصم آگاه شد از کوفه به خراسان گریخت امام جواد (ع) با همسرش تحت الحفظ به بغداد اعزام گردید. در همانجا تحت نظر قرار گرفت سرانجام امام نهم چند ماه بعد به تحریک معتصم مسموم شد و به درود حیات گفت.

پاورقی ها

- بهجت الابرار، ص ۹۹ سرور الفؤاد، ص ۱۶۷ سفینه البحار، ص ۶۲ در کلمه سعد الخیر.

- کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص ۲۲۶ بحار، ج ۵۰، ص ۱۰۵.

- بحار، ج ۵۰، ص ۱۰۱.

- مجلسی، بحار، ج ۵۰، ص ۷ ۸۶.

- کافی، ج۵، ص ۱۱۲۱۱۱ بحار، ج ۵۰، ص ۸۷.

- الخراج راوندی، ص ۱۹۹ چاپ هند، وفات الجواد، ص ۵۹.

- رجال نجاشی، ص ۱۹۱.

-

اختیار معرفه الرجال، ص ۲۱۱۶، نجاشی، ص ۲۶۵.

- کافی، ج۵، ص ۱۱۱.

- بحار، ج۵۰، ص ۵۴۴.

- اختیار معرفه الرجال، ص ۴۸۷، رجال نجاشی، ص ۱۸۰.

- اثبات الوصیه، ص ۲۱۳ ۲۱۵.

- اختیار معرفه الرجال، ص ۵۶۴.

- رجال نجاشی، ص ۲۵۴.

- مدرک قبل.

- کافی، ج۵، ص ۱۱.

- طوسی، استبصار، ج۲، ص ۵۸.

- کامل ابن اثیر، ج۵، ص ۲۱۲ طبری، ج۵، جزء ۱۰، ص ۲۷۶.

- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج۴، ص۳۹۷ ازدی تاریخ الموصل، طبع قاهره، ص ۳۶۸بنا به نقل تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۷۹.

- طبری، ج۵، ص۲۸۰، جزء ۱۰، حوادث سنه ۲۱۴

- طبری، ج۵، ص۲۸۰، جزء ۱۰ ازدی، تاریخ الموصل، ص۳۹۹ ابن اثیر، کامل، ج۵، ص۲۱۹.

- طبری، ج۵، ص۲۸۴، جزء ۱۰ کامل ابن اثیر، ج۵، ص۲۲۱.

- محمد بن قاسم در دوره امامت امام جواد (ع) امام زیدیه انقلابی بود، چون معتصم قصد به دستگیری او کرد وی از کوفه گریخت و در طالقان قیام نمود ولی معتصم او را دستگیر کرد و در سامراء به زندان افکند. آنگاه وی به طور سری از زندان ناپدید شد از این رو بخش عظیمی از زندیه در قراء کوفه، طبرستان، دیلم و خراسان معتقد شدند که وی نمرده، بلکه زنده است و قیام مسلحانه خواهد کرد تا زمین را با عدالت پر کند پس از آنکه از ظلم پر شده باشد (مروج الذهب، ج۶، ص۱۱۶بن به نقل تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص۹۸).

مناظرات امام نهم

مناظره یحیی بن اکثم

یعقوبی قشمه ای اصفهانی

وقتی مامون از طوس به بغداد آمد نامه ای برای حضرت جواد (ع) فرستاد و امام را به بغداد دعوت کرد.

حضرت پذیرفت و بعد از چند روز وارد بغداد شد، مامون

او را به جایگاه خود دعوت کرد و پیشنهاد تزویج دختر خود «ام الفضل» را برای امام جواد (ع) مطرح کرد.

امام در برابر پیشنهاد او سکوت کرد ... مامون از این سکوت رضایت حضرت را استنباط کرد و تصمیم گرفت مقدمات این امر را فراهم سازد.

او در نظر داشت مجلس جشنی تشکیل دهد ولی انتشار این خبر در بین بنی عباس انفجاری به وجود آورد، بنی عباس اجتماع کردند و با لحن اعتراض آمیزی به مامون گفتند این چه برنامه ای است؟!

اکنون که علی بن موسی از دنیا رفته و خلافت به عباسیان رسیده، باز می خواهی خلافت را به آل علی برگردانی؟ اما بدان که ما نخواهیم گذاشت، آیا عداوتهای چند ساله ما بین ما را فراموش کرده ای؟

مامون پرسید سخن شما چیست؟

گفتند این جوان خردسال است و از علم و دانش بهره ای ندارد.

مامون گفت شما این خانواده را نمی شناسید کوچک و بزرگ اینها بهره عظیمی از علم و دانش دارند و چنانچه حرف من مورد قبول شما نیست مرد دانشمندی را که قبول دارید بیاورید تا با این جوان بحث کند.

عباسیان از میان دانشمندان «یحیی بن اکثم» را انتخاب کردند و مامون جلسه ای برای آزمون علم و آگاهی امام جواد ترتیب داد، و مناظراتی بین این دو انجام گرفت که هم اکنون از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم، ولی پیش از آنکه متن مناظره را بنویسیم شایسته است خوانندگان گرامی با شخصیت یحیی بن اکثم آشنا شوند:

یحیی بن اکثم کیست؟

یحیی یکی از دانشمندان نامی زمان مامون خلیفه عباسی بود که شهرت علمی او در رشته های گوناگون علوم آن زمان، زبانزد خاص و عام بود، او در علم

فقه تبحر فوق العاده ای داشت و با آنکه مامون خود از نظر علمی وزنه بزرگی بود ولی چنان شیفته مقام علمی یحیی بود که اداره امور مملکت را به عهده او گذاشت و با حفظ سمت، مقام قضاء را نیز به وی واگذار نمود یحیی علاوه بر اینها دیوان محاسبات و رسیدگی به فقراء را نیز عهده دار بود.

خلاصه آنکه تمام کارهای کشور زیر نظر او بود و چنان در دربار مامون تقرب یافته بود که گوئی نزدیکتر از او به مامون کسی نبود.

اما متاسفانه یحیی با آن مقام بزرگ علمی، از شخصیت معنوی برخوردار نبود او علم را برای رسیدن به مقام و شهرت و به منظور فخر فروشی و برتری جوئی فرا گرفته بود، هر دانشمندی به دیدار او می رفت، از علوم گوناگون از وی سئوال می کرد تا طرف به عجز او و در مقابل وی اقرار کند.

اما روزی مردی از خراسان به دیدار او رفت و با وی مناظره نمود، در اثنای بحث، یحیی پرسید آیا علم حدیث هم می دانی؟ او گفت آری حدیثی حفظ دارم به این مضمون که علی (ع) در زمان حکومت خود در مورد مردی که انحراف جنسی داشت، حد جاری کرد.

اینجا بود که یحیی سکوت کرد و دیگر سخن نگفت.

یحیی بیست و یکساله بود که به مقام قضاوت رسید، بزرگان «بصره» او را مورد استهزاء قرار دادند و خواستند او را آزمایش کنند، به این منظور از وی پرسیدند، سن قاضی چقدر باید باشد؟

گفت به اندازه سن «عتاب بن اسید» که پیغمبر (ص) بعد از فتح مکه او را به اداره امور مکه منصوب کرد.

یحیی در روزهای اول قضاوت،

شاهـد نمی پذیرفت تا اینکه قضاوت مختل شد، یحیی حق فقراء را پایمال می کرد تا اینکه فقراء جمع شدند و حق خودشان را مطالبه کردنـد، در جواب گفت مامون چیزی پیش من نگذاشـته که شـما مطالبه می کنید و به حرف آنها گوش نداد و دسـتور بازداشت آنها را صادر کرد.

مناظره یحیی با امام (ع)

یـادآور شـدیم که مـامون برای نمایانـدن مراتب علم امـام مجلسـی ترتیب دادکه در آنجـا علم امام برای عباسـیان روشن گردد اینک مذاکرات این مجلس را به صورت فشرده نقل می کنیم:

به دعوت مامون مجلس ترتیب داده شد و دو نفر مناظر رو در روی یکدیگر قرار گرفتند.

یحیی رو به مامون کرد و گفت اجازه می دهی سئوالی از این جوان بنمایم.

مامون گفت از خود او اجازه بگیر.

یحیی از امام جواد (ع) اجازه گرفت.

امام فرمود هر چه می خواهی بپرس

چه می گوئید درباره شخصی که محرم بود و در آن حال صید کرد

این مسئله چند صورت دارد:

آیا خارج حرم بوده یا داخل؟

عالم به مسئله بود یا جاهل؟

عمداً چنین کاری انجام داده یا از روی نادانی؟

بر این عمل اصرار داشته یا پشیمان گشته بود؟

این کار در شب اتفاق افتاده یا در روز؟

در احرام عمره تمتع بوده یا در احرام حج؟

یحیی از شنیدن این فروع حیرت زده شد و از تعیین یکی از شقوق بازماند

در پایان این مجلس مذاکره بود که مامون دختر خود «ام فضل» را به تزویج امام جواد (ع) در آورد

دومین مناظره

در مناظره اول یحیی از امام سئوال کرد ولی این بار امام از یحیی سئوال می کند در این جلسه وقتی که مجلس آماده شد، و سکوت مجلس را فرا گرفت صدای امام سکوت مجلس را شکست،

و خطاب به یحیی فرمود:

اگر سئوال کنم حاضری جواب دهی؟

آری.

خبر ده مرا از شخصی که نگاه کرد به زنی در اول روز و برای او حرام بود، هنگام عصر برای او حلال گشت، هنگام غروب آفتاب حرام شد، عصر آن روز حلال گردید، نزدیک غروب آفتاب حرام گشت، موقع نماز عشاء حلال شد، نیمه شب همان شب حرام گشت. در وقت طلوع آفتاب حلال؟

اینک بگو اینهمه حلال و حرام چگونه بود و چرا این چنین حالاتی پیدا شد؟

به خدا سوگند نمی دانم.

امام: این زن کنیزی بود و مالکی داشت مردی بیگانه به آن کنیز نگاه کرد و نگاهش حرام بود، عصر آن روز کنیز را از مالك خریداری کرد و حلال شد، روز بعد هنگام ظهر آن کنیز را آزاد کرد و حرام گشت هنگام عصر با هم ازدواج کردند، موقع غروب او را ظهار کرد و زن بر او حرام شد هنگام عشاء کفاره ظهار را پرداخت و زن بر او حلال گشت. نیمه شب آن شب او را طلاق داد باز حرام شد، و چون طلاق رجعی بود صبح رجوع کرد و حلال گردید.

حاضرین از عظمت فقهی امام به حیرت فرو رفتند و مامون هم مجبور شد مقام علمی امام جواد (ع) را بستاید.

اعتراف قاضی

از تاریخ بر می آید که میان امام جواد و یحیی بن اکثم که از دشمنان خاندان نبوت و منکر امامت بود، بارها بحث و مناظره پیش می آمد، ولی همیشه یحیی محکوم می شد، خود یحیی به یکی از این مناظرات اشاره می کند و می گوید:

روزی نزدیک تربت حضرت رسول (ص) (محمد بن علی امام جواد) را دیدم با او درباره

مسائل مختلفی به مناظره پرداختم و همه را پاسخ داد، گفتم به خدا سوگند می خواهم چیزی از شما بپرسم ولی شرم دارم.

او گفت:

من پاسخ را بدون آنکه پرسش را به زبان آوری می گویم تو می خواهی بپرسی امام کیست؟

گفتم آری به خدا سوگند پرسشم همین است

گفت امام منم...

پی نوشت ها

. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۷۴

. نقل این حدیث از باب طعنه به یحیی بود که می گویند انحراف جنسی داشته است

. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۹۱

. یکی از اعمالی که برای شخص محرم در سفر حج حرام است شکار کردن است

. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۴ بحار ج ۵۰، ص ۷۶

. علت این تزویج بعدا بیان خواهد شد

. ظهار پیش از اسلام در عهد جاهلیت طلاق حساب می شد و موجب حرمت ابدی می گشت ولی حکم آن در اسلام تغییر یافت و فقط موجب تحریم موقت و کفاره شد. ظهار آنست که مرد به زن خود بگوید پشت تو، به من یا نسبت به من چون پشت مادرم یا خواهرم یا دخترم هستی و در این صورت باید کفاره ظهار بدهد تا همسرش بر او مجددا حلال شود، کفاره ظهار در کتب فقهی بیان شده است.

. طلاق رجعی یکی از انواع طلاق است در این نوع طلاق، مادامی که عده زن تمام نشده است، شوهر می تواند طلاق را بهم بزند (رجوع کند) و در این صورت عقد ازدواج مجدد لازم نیست.

. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۴ کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۴۷

. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۳ بحار، ج ۵۰، ص ۶۸

خدمت در سیره و سخن جواد الائمه علیه السلام

درنگی در مفهوم خدمت

اگر عبادت بزرگ ترین فلسفه آفرینش است که: «وما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلاّ لِیَعْبُدُونِ» (۱)؛ «جن و انسان را خلق نکردم، مگر به خاطر این که عبادتم کنند»، برگزیدگان الهی، عابدترین بندگان خدا خواهند بود و اگر از والاترین مظاهر عبادت، «خدمت به خلق» است که: «مَنْ سَعی فی حاجَهِ اَخیهِ الْمُؤْمِنِ فَکَأَنَّما عَبَدَالله تِسْعَهَ آلافِ سَنَهٍ صائِما نَهارَهُ قائِما لَیْلَهُ؛ (۲) هر فردی که در برآوردن نیاز برادر مؤمنش تلاش کند، گویا نُه هزار

سال خداونـد را عبادت کرده، در حالی که روزها را روزه دار و شب ها را شب زنـده دار بوده است.» برگزیدگان الهی، انبیا و معصومان، خدمتگزارترین افراد به مردم خواهند بود؛ زیرا آنان اسوه و شاخص اند و درخت کمال در وجودشان به بالنده ترین شکل سر به فلک کشیده است.

آیه الهی خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به یاد آوریم که می فرماید: «وَاخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ» (۳)؛ پر و بـال خود را برای مؤمنـانی که پیرو تو هسـتند، بگستران.» واژه «خفض جنـاح» که سه بـار در قرآن کریم به کـار رفته است، به کنایه از کمال مهرورزی، عطوفت و خدمتگزاری خالصانه و متواضعانه حکایت می کند.

خدمتگزاران واقعی، انبیا و اوصـیا و مؤمنان به آنان هسـتند؛ چه بی پرده و صـریح می توان این ادعا را در حدیث آسـمانی امام صادق علیه السـلام یافت که فرمود: «ما آمَنَ بِالله ِوَلا بِمُحَمَّدٍ وَلا بِعَلِیٍّ مَنْ اِذا اَتاهُ اَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فی حاجَهٍ لَمْ یَضْحَکْ فی وَجْهِهِ فَإِنْ کانَتْ حاجَتُهُ عِنْدَهُ سارَعَ اِلی قَضائِها وَ اِنْ لَمْ یَکُنْ عِنْدَهُ تَکَلَّفَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِهِ حَتّی یَقْضِیَها لَهُ فَإِذا کانَ بِخِلافِ ما وَ صِفْتُهُ فَلا وَلا ـیَهَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُ؛ (۴) به خـدا و محمـد صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام ایمان نیاورده است کسـی که هنگامی که برادر دینی اش به خاطر حاجتی نزد او آیـد، با خوشـرویی برخورد نکند. پس اگر توان دارد، نیاز او را به سـرعت برطرف کند و اگر توان ندارد با کمک دیگری حل کند، اگر بر خلاف آنچه توصیف کردم باشد، پس بین ما و او ولایتی نخواهد بود.»

به خدا و محمد

صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ایمان نیاورده است کسی که هنگامی که برادر دینی اش به خاطر حاجتی نزد او آید، با خوشرویی برخورد نکند. پس اگر توان دارد، نیاز او را به سرعت برطرف کند و اگر توان ندارد با کمک دیگری حل کند، اگر بر خلاف آنچه توصیف کردم باشد، پس بین ما و او ولایتی نخواهد بود.»

با این دیدگاه، کسانی نزد خدا دوست داشتنی تر خواهند بود که نسبت به دیگران گامی به این هدف نزدیک تر باشند. این سخن قدسی را به یاد آوریم که: «اَلْخَلْقُ عِیالی فَأَحَبُّهُمْ اِلَیَّ اَلْطَفُهُمْ بِهِمْ وَ اَسْعاهُمْ فی حَوائِجِهِمْ (۵)؛ مردم خانواده من هستند. پس محبوب ترین آنها نزد من، مهربان ترین و کوشاترین آنها در رفع نیازهای مردم است.»

خدمت در سیره امام جواد

اینک خدمت را در سیره و سخن حضرت جواد علیه السلام مرور می کنیم.

۱. بایدها و نبایدهای خدمت رسانی

اخلاص

شرط پذیرش هر عملی، از جمله خدمت به مردم، اخلاص است و مؤمن باید به انگیزه جلب رضایت الهی خدمتگزار عیال الله باشد و هر چه ناخالصی در عمل بیشتر باشد، درجه مطلوبیت آن هم پایین تر خواهد آمد. علاوه بر دخالت اخلاص در اصل عمل، (۶) از دیدگاه امام جواد علیه السلام در تداوم اعمال نیز باید اخلاص جاری باشد. چه بسا عملی که انجام آن با خلوص است، ولی عامل به آن بعد از عمل، آن را به ریا و ناخالصی آلوده و از درجه مقبولیت الهی ساقط می کند؛ لذا امام جواد علیه السلام فرمود: «اَلْاِبْقاءُ عَلَی الْعَمَلِ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ (۷)؛ بقای بر عمل سخت تر از خود عمل است.» و آن گاه که پرسیدند بقای بر عمل

یعنی چه؟ فرمود: «يَصِلُ الرَّجُلَ بِصِلَةٍ وَيُنْفِقُ نَفَقَةً لِلّهِ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ فَكَتِبَ لَهُ سِرّا ثُمَّ يَذْكُرُها و تُمْحى فَتُكْتَبُ لَهُ عَلانِيَةً، ثُمَّ يَذْكُرُها فَتُمْحى وَ تُكْتَبُ لَهُ رِياءً (۸)؛ مردی هدیه ای می دهد و برای خدای یگانه بی شریک انفاقی می کند، پس برایش به عنوان «عمل پنهانی» نوشته می شود. سپس او کارش را یادآوری می کند، در این وقت عنوان قبلی محو می شود و «عمل آشکار» برایش نوشته می شود. آن مرد دوباره عملش را یادآوری می کند پس عنوان قبلی محو می شود و برایش "عمل ریایی" نوشته می شود.»

پرهیز از اذیت

فرد خدمت رسان علاوه بر اخلاص، باید از هر نوع رفتاری که موجبات رنجش مددجو را فراهم آورد، پرهیز کند. همچنین باید به خاطر خدمت خود به یک مؤمن، به منت گذاری و یا اذیت دیگر مؤمنان هم نپردازد. حکایتی از امام جواد علیه السلام در این باره راهگشا است:

مردی نزد امام جواد علیه السلام آمد که بسیار خوشحال و مسرور به نظر می رسید. امام از علت خوشحالی اش پرسید. او گفت: یابن رسول الله، از پدرت شنیدم که می فرمود: «شایسته ترین روز برای شادی بنده، روزی است که در آن انسان توفیق نیکی و انفاق به برادران مؤمنش یابد.» و امروز ده نفر از برادران دینی که فقیر و عیال وار بودند از فلان شهرها به نزد من آمدند و من هم به هر کدام چیزی دادم، برای همین هم مسرورم.

امام جواد علیه السلام به او فرمود: «لَعَمْری اِنَّکَ حَقیقٌ بِاَنْ تَسُرَّ اِنْ لَمْ تَکُنْ اَحْبَطْتَهُ، اَوْ لَمْ تُحْبِطْهُ فیما بَعْدُ؛ به جانم سوگند! شایسته است مسرور باشی، اگر کار خود را بی اثر نساخته باشی و یا بعدا حبط و بی اثر نسازی.»

او با شگفتی پرسید: با این که از شیعیان خالص شمایم، چگونه عمل نیک من پوچ می شود؟

از دیدگاه امام جواد علیه السلام در تداوم اعمال نیز باید اخلاص جاری باشد. چه بسا عملی که انجام آن با خلوص است، ولی عامل به آن بعد از عمل، آن را به ریا و ناخالصی آلوده و از درجه مقبولیت الهی ساقط می کند؛ لذا امام جواد علیه السلام فرمود: بقای بر عمل سخت تر از خود عمل است.» و آن گاه که پرسیدند بقای بر عمل یعنی چه؟ فرمود: مردی هدیه ای می دهد و برای خدای یگانه بی شریک انفاقی می کند، پس برایش به عنوان «عمل پنهانی» نوشته می شود. سپس او کارش را یادآوری می کند، در این وقت عنوان قبلی محو می شود و «عمل آشکار» برایش نوشته می شود. آن مرد دوباره عملش را یادآوری می کند پس عنوان قبلی محو می شود و برایش "عمل ریایی" نوشته می شود.»

فرمود: «با همین سخنی که گفتی، کارهای نیک و انفاق های خود را حبط کردی.» او توضیح خواست و امام فرمود: این آیه را بخوان «یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لاَ تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَالْاَذی» (۹)؛ «ای مؤمنان بخشش های خود را با منت و اذیت باطل نکنید.»

گفت: من که به آن افراد منت نگذاشتم و آزار ندادم! امام فرمود: «خدا فرموده: بخشش های خود را با منت و آزار باطل نسازید، نفرموده تنها منت و آزار بر آنان که می بخشید، بلکه خواه بر آنان خواه بر دیگری. آیا به نظر تو آزار به آنان شدیدتر است یا آزار به فرشتگان مراقب اعمال تو و فرشتگان مقرب الهی و یا آزار به ما؟»

مرد گفت: البته آزار به فرشتگان

و شما. امام فرمود: تو فرشتگان و ما را آزردی و عمل خود را باطل کردی. مرد پرسید: چرا باطل کردم و شما را آزردم؟ فرمود: این که گفتی: «چگونه باطل نمودم با این که از شیعیان خالص شما هستم؟» وای بر تو! آیا می دانی شیعه خالص ما کیست؟ شیعه خالص ما «حزبیل» مؤمن آل فرعون و «حبیب نجار» صاحب یس و ... و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هستند. تو خود را در صف این افراد برجسته قرار دادی و ما و فرشتگان را آزردی.

آن مرد بعد از اعتراف به تقصیر و استغفار، پرسید: پس چه بگویم؟ امام فرمود: بگو من از دوستان شما هستم. دوستان شما را دوست دارم و دشمنان شما را دشمن می دارم. او چنان گفت و امام جواد علیه السلام فرمود: «اَلْآنَ قَدْ عادَتْ اِلَیْکَ مَثُوباتُ صَدَقاتِکَ وَ زالَ عَنْها الْاِحْباطُ؛ (۱۰) الان پاداش های بخشش هایت به تو بازگشت و حبط و بی اثری از آنها زایل شد.»

خدمت در حد توان

مردی خدمت امام جواد علیه السلام آمد و گفت: به اندازه جوانمردی ات به من کمک کن. امام فرمود: این قدر نمی توانم. گفت پس به اندازه جوانمردی خودم، کمک کن. فرمود: این را می توانم. ای غلام! صد دینار به او بده. (۱۱)

نابودی نعمت

امام جواد علیه السلام می فرماید: «اِنَّ لِلّهِ عِبادا یَخُصُّهُمْ بِالنِّعَمِ وَ یُقِرُّها فیهِمْ ما بَذَلُوها فَإِذا مَنَعُوها نَزَعَها عَنْهُمْ وَ حَوَّلَها اِلی غَیْرِهِمْ (۱۲)؛ خداوند بندگانی دارد که نعمت هایش را به آنان اختصاص داده است و مقرر کرده است از آن بذل و بخشش کنند و اگر خودداری کنند، از آنان می گیرد و به دیگران منتقل می کند.»

بر این اساس، امام جواد علیه السلام قرار گرفتن و تمرکز نعمت ها در دست برخی افراد را سنّت و خواسته ای الهی می داند که امری هدفمند است و هدف از آن هم، واگذاری به دیگران می باشد؛ لذا صاحبان مال و جاه و مقام و موقعیت باید آنچه را به دست می آورند، اولاً نعمت و سپرده الهی بدانند و ثانیا واگذاری و خدمت به مردم را وظیفه خود بدانند و ثالثا مطمئن باشند که در صورت ترک وظیفه، همان خدایی که این نعمت ها و امکانات را به آنان سپرده است، توان بازپس گیری و واگذاری آن را به افراد دیگر دارد.

امام جواد علیه السلام در حدیثی دیگر، به طبیعی بودن این وضعیت و سنت الهی بودن آن چنین اشاره می کند: «ما عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللهِ عَلی اَحَدٍ اِلاّ عَظُمَتْ عَلَیْهِ حَوائِجُ النّاسِ، فَمَنْ لَمْ یَحْتَمِلْ تِلْکَ الْمَئونَهَ عَرَضَ النِّعْمَهَ لِلزَّوالِ (۱۳)؛ نعمت خدا بر کسی زیاد نمی شود، مگر این که نیاز مردم هم به او بیشتر می شود. پس کسی که این زحمت

را تحمل نکند، نعمت را در معرض زوال قرار می دهد.»

مرز خدمت

خدمتگزاری نیز مانند هر رفتار اجتماعی دیگر مرزی دارد و طبعا باید به انسان هایی خدمت کرد که اهلیت خدمت را دارند، نه آن که با ارائه خدمت، در مسیر غیر الهی شان مستحکم تر شوند. برای همین، اهل بیت علیهم السلام هرگاه ارائه خدمت به منحرفان، عامل جذب و تألیف قلوب و هدایت آنان می شد، از هیچ نوع خدمت و حتی گذشت از توهین ها و ... دریغ نداشتند. و در کنار آن، هرگاه هم که تشخیص می دادند خدمت رسانی به یک شخص منحرف موجب تقویت و یا رسمیت وی می شود، از آن پرهیز می کردند. نمونه ای از رفتارهای امام جواد علیه السلام در این باره را می خوانیم:

* علی بن مهزیار می گوید: به امام جواد علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! پشت سر کسی که قائل به جسمانیت خداست، نماز بخوانم؟ فرمود: «لاـ تُصَلُّوا خَلْفَهُمْ وَلاـ تُعْطُوهُمُ الزَّكاهَ وَابْرَؤُوا مِنْهُمْ بَرِئَ الله مِنْهُمْ (۱۴)؛ پشت سرشان نماز نخوانید و چیزی از زکات به آنها ندهید و از آنان بیزاری بجویید که خدا از آنان بیزار است.»

امام جواد علیه السلام می فرمود: «ثَلاثٌ يَبْلُغَنَّ بِالْعَبْدِ رِضْوانَ اللّه : كَثْرَهُ الْاِسْتِغْفارِ وَ خَفْضُ الْجانِبِ وَ كَثْرَهُ الصَّدَقَهِ (۱۶)؛ سه چیز بنده را به مقام رضوان الهی می رساند: استغفار زیاد، فروتنی با مردم و زیاد صدقه دادن.»

۲. آثار خدمت رسانی

رضایت الهی

امام صادق علیه السلام می فرمود: «مسلمانی نیاز مسلمانی را برآورده نمی سازد، مگر این که خدای تبارک و تعالی به او می فرماید: ثواب کار تو با من است و به کمتر از بهشت برای تو راضی نمی شوم.» (۱۵)

امام جواد علیه السلام می فرمود: «ثَلاثٌ يَبْلُغَنَّ بِالْعَبْدِ رِضْوانَ اللّه : كَثْرَهُ الْاِسْتِغْفارِ وَ خَفْضُ الْجانِبِ وَ كَثْرَهُ الصَّدَقَهِ (۱۶)؛

سه چیز بنده را به مقام رضوان الهی می رساند: استغفار زیاد، فروتنی با مردم و زیاد صدقه دادن.»

پاداش، مباهات و نام نیک

امـام جواد علیه السـلام می فرمود: «اَهْـلُ الْمَعْرُوفِ اِلَی اصْطِناعِهِ اَحْوَجُ مِنْ اَهْلِ الْحاجَهِ اِلَیْهِ، لِاَنَّ لَهُ اَجْرَهُ وَ فَخْرَهُ وَ ذِكْرَهُ، فَمَهْما اِصْطَنَعَ الرَّجُلُ مِنْ مَعْرُوفٍ، فَاِنَّما یَبْدَأُ فیهِ بِنَفْسِهِ فَلا یَطْلُبَنَّ شُكْرَ ما صَنَعَ اِلی نَفْسِهِ مِنْ غَیْرِهِ (۱۷)؛ اهل نیکوکاری، به کار خیرش بیشتر از نیازمنـدان به خیر، محتـاج است؛ چون پاداش و مباهات و نام آن کار برای نیکوکار است. پس سه چیز بنـده را به مقام رضوان الهی می رساند: استغفار زیاد، فروتنی با مردم و زیاد صدقه دادن.

مردی کار خوبی کرد، از خودش شروع کرده است؛ لذا تشکر بابت کارش را از دیگران نباید بخواهد.»

همانا کسانی که یتیمان آل محمـد را سرپرستی کننـد که از امامشان جدا شده اند، و در جهل خود سرگردان اند و در دست شیاطین شان و ناصبی هایی که دشـمن ما هسـتند، اسیرند، پس از دست آنان نجاتشان دهند و از سرگردانی و قهر شیطان ها با بازگردانـدن وسوسه هایشـان و از قهر نـاصبی هـا بـا آوردن حجت هـای خـدایشان و دلیل های ائمه خویش خارج سازنـد، نزد خداونـد بر عابـد به بهترین موقع هـا برتری داده می شونـد؛ بیشتر از برتری آسـمان بر زمین و عرش و کرسـی و حجـاب هـا [بر آسمان] و برتری آنها بر این عابد، مانند برتری ماه شب چهارده بر کوچکترین ستاره در آسمان است.»

برتری بر عابد، نتیجه خدمت عقیدتی

عمـل خـدمت رسـانی ارزشـی عمـومی دارد؛ امـا برخی از خـدمات، و از جمله خـدمت فرهنگی و نجـات دادن کسـانی که در معرض گمراهی و انحراف فکری قرار دارند، ارزش افزون تری دارد. امام جواد

علیه السلام ارزش شگفت آوری را برای خدمت به ایتام آل محمد یادآور می شود و می فرماید:

«اِنَّ مَنْ تَکَفَّلَ بِأَیْتام آلِ مُحَمَّدٍ الْمُنْقَطِعینَ عَنْ اِمامِهِمْ، اَلْمُتَحَیِّرینَ فی جَهْلِهِمْ، اَلْأَسْراءِ فی اَیْدی شَیاطینِهِمْ وَ فی اَیْدِی النَّواصِبِ مِنْ اَعْدائِنا فَاسْتَنْقَذَهُمْ مِنْهُمْ وَأَخْرَجَهُمْ مِنْ حَیْرَتِهِمْ وَ قَهْرِ الشَّیاطینَ بِرَدٍّ وَساوِسِهِمْ وَ قَهْرِ النّاصِبینَ بِحُجَجِ رَبِّهِمْ وَ دَلیلِ اَئِمَّتِهِمْ، لَیُفَضَّلُونَ عِنْدَ الله تَعالی عَلَی الْعابِدِ بِاَفْضَلِ الْمَواقِعِ بِاَکْثَرَ مِنْ فَضْلِ السَّماءِ عَلَی الْأَرْضِ وَالْعَرْشِ وَالْکُرْسِیِّ وَالْحُجُبِ [عَلَی السَّماءِ] وَ فَضْلُهُمْ عَلی هذا الْعابِدِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ لَیْلَهَ الْبَدْرِ عَلی اَخْفی کَوْکَبٍ فِی السَّماءِ (۱۸)؛ همانا کسانی که یتیمان آل محمد را سرپرستی کنند که از امامشان جدا شده اند، و در جهل خود سرگردان اند و در دست شیاطین شان و ناصبی هایی که دشمن ما هستند، اسیرند، پس از دست آنان نجاتشان دهند و از سرگردانی و قهر شیطان ها با بازگرداندن وسوسه هایشان و از قهر ناصبی ها با آوردن حجت های خدایشان و دلیل های ائمه خویش خارج سازند، نزد خداوند بر عابد به بهترین موقع ها برتری داده می شوند؛ بیشتر از برتری آسمان بر زمین و عرش و کرسی و حجاب ها [بر آسمان] و برتری آنها بر این عابد، مانند برتری ماه شب چهارده بر کوچکترین ستاره در آسمان است.»

پی نوشت ها

۱. الذاریات/۵۶.

۲. بحارالانوار، ج۷۱، ص۳۱۵. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله).

۳. شعرا/۲۱۵؛ امام علی علیه السلام هم می فرمود: «وَاخْفِضْ لِلرَّعِیَّهِ جَناحَکَ وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَکَ وَأَلِنْ جانِبَکَ وَآسِ بَیْنَهُمْ ... » (نهج البلاغه، نامه ۴۶).

۴. بحارالانوار، ج۷۲، ص۱۷۶.

۵. کافی، ج۲، ص۱۹۹.

۶. قال علی علیه السلام: «لا یَسْتَقیمُ قَضاءُ الْحَوائِجِ اِلاّ بِثَلاثٍ بِاسْتِصْغارِها لِتَعْظُمَ وَ بِاسْتِکْتامِها لِتَظْهَرَ وَبِتَعْجیلِها لِتَهْنُؤَ.» (نهج البلاغه، فیض، ص ۱۱۳۱).

۷. کافی،

ج۲، ص۲۹۶/ بحارالانوار، ج۶۷، ص۲۳۳.

۸. همان.

۹. بقره/۲۶۴.

۱۰. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص۳۱۴/ بحارالانوار، ج۶۸، ص۱۵۹.

۱۱. کشف الغمه، ج۲، ص۳۶۸/ حلیه الابرار، ج۲، ص ۴۰۸، (در روایت آمده است: یا غلام اعطه مائه دینار. اما بعضی به اشتباه ۲۰۰ دینار نوشته اند.)

۱۲. کشف الغمه، ج۲، ص۳۶۴/ فصول المهمه، ص۲۶۱/ بحارالانوار، ج۷۸، ص۷۹.

۱۳. فصول المهمه، ص۲۶۱/ بحارالانوار، ج۷۸، ص۷۹ و روایتی مانند آن را در نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳ مشاهده نمایید.

۱۴. امالی صدوق، ص۳۵۲/ بحارالانوار، ج۳، ص۲۹۲/ مباحثی پیرامون این روایت در بحارالانوار نقل شده است.

۱۵. بحارالانوار، ج۷۳، ص۳۱۲.

۱۶. کشف الغمه، ج۲، ص۳۴۹/ بحارالانوار، ج۷۵، ص۸۱.

۱۷. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۷۹.

۱۸. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص۳۴۴/ الاحتجاج، ج۱، ص۱۷.

منبع

مجله مبلغان، ش ۶۱، محمد عابدی.

معرفی کتاب

موسوعه الامام الجواد (ع)

این کتاب که در دو جلد به چاپ رسیده است، روایات منقول از امام جواد (ع) را بر اساس تقسیم بندی های خاصی جمع آورده است. مآخذ تمامی روایات به دقت در پاورقی ها ذکر شده است. برخی احادیث مفصل نیز که دارای موضوعات مختلفی هستند علاوه بر اینکه به طور کامل در باب خاص خود نقل شده اند، تقطیع شده و قسمت های مختلف آنها در ابواب مربوطه آمده است. مصادر کتاب که بالغ بر ۲۰۷ منبع است با مشخصات کامل در پایان جلد دوم ذکر شده اند.

کتاب مجموعاً دارای ۹ فصل است که هر فصل خود دارای ابوابی است بدین شرح:

فصل اول: در نسب و احوال آن حضرت. باب اول: تولد حضرت، باب دوم: اسامی حضرت، باب سوم: شمائل حضرت، باب چهارم: نزدیکان حضرت، باب پنجم: سن و مدت امامت حضرت، باب ششم: وصیت، شهادت، و مدت عمر آن حضرت و مسائل مربوط بدانها

فصل دوم: در فضائل آن حضرت. باب اول: تنصیص بر امامت حضرت، باب دوم: تنصیص بر امامت و مناقب حضرت، باب سوم: مناقب و نشانه های امامت حضرت، باب چهارم: در معجزات حضرت، باب پنجم: در زیارت و توسل به آن حضرت، باب ششم: سخنان علما و دیگران درباره عظمت آن حضرت.

فصل سوم: در سیره اجتماعی آن حضرت. باب اول: در سیره و سنتهای حضرت، باب دوم: در احوال حضرت با خلفای زمان خود، باب سوم: در ممدوحین و مذمومین بر لسان آن حضرت، باب چهارم: افراد مورد اطمینان و یاران حضرت.

فصل چهارم: در عقاید. باب اول: در توحید، باب دوم: در نبوت و مباحث مربوط

بدان، باب سوم: در امامت و مباحث مربوط بدان، باب چهارم: در معاد و حساب.

فصل پنجم: در احکام، باب اول: در مقدمات فقه، باب دوم: در طهارت، باب سوم: در نماز، باب چهارم: در روزه، باب پنجم: در زکات، باب ششم: در خمس، باب هفتم: در حج، باب هشتم: جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و تقیه، باب نهم: ازدواج و فرزندان، باب دهم: طلاق و ظهار، باب یازدهم: وقف و رهن، باب دوازدهم: دین، باب سیزدهم: وصیت، باب چهاردهم: اجاره، باب پانزدهم: شفعه، باب شانزدهم: بیع و تجارت، باب هفدهم: عتق، باب هیجدهم: ارث، باب نوزدهم: صید و ذباحه، باب بیستم: اطعمه و اشربه، باب بیست و یکم: لباس و تجمل، باب بیست و دوم: ایمان و نذر، باب بیست و سوم: حدود و دیات.

فصل ششم: در قرآن و ادعیه، باب اول: روایات آن حضرت درباره قرآن، باب دوم: ادعیه و اذکار.

فصل هفتم: در مواعظ و طبّ. باب اول: در مواعظ و حکم حضرت، باب دوم: در طب.

فصل هشتم: در احتجاجات و مکتوبات. باب اول: در احتجاجات و مناظرات آن حضرت، باب دوم: در مکتوبات آن حضرت.

فصل نهم: در روایاتی که از پدران خویش و دیگران نقل فرموده اند. باب اول: در احادیث قدسی، باب دوم، در روایات از ملائکه، باب سوم: در روایت از انبیاء، باب چهارم: در روایت از ائمه (ع)، باب پنجم: در روایت از دیگران.

اصحاب

اصحاب حضرت جواد علیه السلام

احمد بزنطی

اول ابوجعفر احمد بن محمّد بن ابی نصر معروف به بزنطی کوفی ثقه جلیل القدر:

در (مجالس المؤمنین) است که در (خلاصه) مذکور است که او به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام

رسیده و نزد آن حضرت قدر و منزلت بسیار داشت و اختصاص تمام به حضرت امام محمّد جواد علیه السلام داشت و اجماع نموده اند اصحاب بر تصریح هرچه او روایت نموده باشد و اقرار به فقه و اجتهاد او کرده اند در سال دویست و بیست و یک بعد از وفات حسن بن علی بن فضال به هشت ماه وفات یافت. (۱۱۱)

و در (مختار کشی) از احمد منقول است که گفت: روزی به اتفاق صفوان بن یحیی و محمّد بن سنان و عبداللّه بن المغیره یا عبداللّه بن جندب نزد حضرت امام رضا علیه السلام رفتیم و چون ساعتی نشستیم برخاستیم پس آن حضرت از آن میان مرا فرمودند که ای احمد تو بنشین پس نشستم و آن حضرت با من به سخن درآمدند و من نیز از آن حضرت سؤالها می نمودم و جواب می شنیدم تا بیشتر شب گذشت و چون خواستم که به منزل خود روم مرا فرمودند که می روی یا همینجا خواب می کنی؟ گفتم: جان من فدای تو باد! اگر فرمایی که بروم می روم و اگر می فرمایی که باش در خدمت می باشم. پس فرمودند که اینجا خواب کن که دیر وقت شد و مردم درهای خانه بسته اند و به خواب رفته اند. آنگاه آن حضرت برخاستند و به حرم شریف رفتند و چون مرا گمان شد که آن حضرت به حرم درآمدند به سجده افتادم و در آن سجده گفتم حمد مر خدای را که حجت خود و وارث علوم انبیاء را از جمیع برادران و اصحاب من با من در مقام انس و عنایت درآورد، و هنوز من در سجده بودم که آن حضرت

آمدند و به پای مبارک خود مرا متنبه ساختند، پس من برخاستم و آن حضرت دست مرا گرفته مالیدند و فرمودند که ای احمد بدان که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به عیادت صعصعه بن صوحان رفت و چون از بالین او برخاست به او گفت که ای صعصعه! زنهار که افتخار نکنی بر برادران خود به عیادتی که من تو را نموده ام و از خدای بر حذر باش. این سخن به من گفتند و به حرم شریف مراجعت نمودند. (۱۱۲)

و ایضا از او روایت نموده که گفت: وقتی که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به گفته مأمون از مدینه می آوردند او را به جانب بصره بردند و به کوفه در نیاوردند و من در آن وقت به قادسیه بودم پس آن حضرت مصحف نزد من فرستاد و چون مصحف را بگشودم در آنجا (سوره لم یکن) دیدم که اطول و اکثر بود از آنچه در میان مردم است و از آنجا چند آیه حفظ کردم تا آنکه (مسافر) مولای آن حضرت آمد و مصحف را از من گرفت و در مندیلی نهاد و آن را مهر کرد پس آنچه از آن مصحف حفظ کرده بودم مرا فراموش شد و هر چند جهد کردم که مرا یک کلمه از آن به یاد آید میسر نشد. (۱۱۳)

فضل بن شاذان

دوم ابومحمّد فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری ثقه جلیل القدر:

از فقها و متکلمین شیعه و شیخ طایفه و بسیار عظیم الشأن و اجل از توصیف است. از حضرت جواد علیه السلام حدیث روایت کرده و گفته اند از حضرت رضا علیه السلام نیز

روایت کرده و پدرش از اصحاب یونس است و (فضل) صد و هشتاد کتاب تصنیف کرده و حضرت ابومحمّد عسکری علیه السلام دو دفعه و به روایتی سه مرتب بر او ترحم فرموده و شیخ کشی روایاتی در مدح او ذکر کرده و هم نقل کرده خبری که منافی است با آن روایات. (۱۱۴) علامه و دیگران از روایات منافی مدح جواب فرموده اند:

(وَ هُوَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ اَجَلّ مِنْ اَنْ یُغْمَزَ عَلَیْهِ وَ هُوَ رَئیسُ طائِفَتِنا رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ اَجْمَعینَ). (۱۱۵)

در (مجالس المؤمنین) از (کتاب مختار) نقل کرده که عبداللّه بن طاهر، فضل بن شاذان را از نیشابور اخراج نمود و بعد از آنکه او را پیش خود طلبید و تفتیش کتب او نمود امر کرد که آن کتب را جهت او بنویسانند، پس فضل رؤس مسایل اعتقادیه را از توحید و عدل و مانند آن جهت او نوشت و چون او به نظر عبداللّه رسید گفت: این قدر کافی نیست می خواهم که اعتقاد تو را درباره سلف بدانم. پس فضل گفت: ابابکر را دوست دارم و از عمر بیزارم! عبداللّه گفت: چرا از عمر بیزاری؟ گفت: به واسطه آنکه عباس را از شوری بیرون کرد. و به سبب القای این جواب لطیف که متضمن خوش آمد عباسیان بود از دست آن فظ غلیظ خلاصی یافت و از سهل بن بحر فارسی روایت نموده که گفت: در آخر عهد مصاحبت خود با فضل بن شاذان از او شنیدم که می گفت من خلیفه جمعی از اکابرم که از پیش رفتند مانند محمّد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و غیرهما و پنجاه سال در

خدمت ایشان بودم و از ایشان استفاده می نمودم و هشام بن الحکم چون بگذشت یونس بن عبدالرحمن خلیفه او بود رد بر مخالفان و چون یونس وفات یافت خلیفه او در رد بر مخالفان سکاک بود و او نیز از میان رفت و منم خلیفه ایشان انتهی. (۱۱۶)

مؤلف گوید: که سکاک ابوجعفر محمّد بن خلیل بغدادی است که از متکلمین و از اصحاب هشام و تلمیذ او است و کتابی در امامت نوشته. و بالجمله: جلالت فضل بن شاذان اکثر است از آنکه ذکر شود. در ایام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرد و قبرش در زمین نیشابور قدیم که خارج از بلد نیشابور این زمان است به فاصله یک فرسخ تقریبا با بقعه و صحنی مزار و مشهور است و بر روی سنگ قبر او نوشته:

(هذا ضَریحُ النَّحْریرِ الْمُتَعالِ اِلی اَنْ قال الرّاوی مِنَ الاِمامَیْنِ اَبِی الْحَسَن عَلِیِّ بْنِ مُوسی وَ ابی جَعْفَرٍ الثّانی عَلَیْهم السَّلامُ زُبْدَهْ الرُّواهِ وَ نُخْبَهُ الْهُداهِ وَ قُدْوَهُ الاَجِلاّءِ الْمُتَکَلِّمینَ وَ اُسْوَهُ الْفُقَهاءِ الْمُتَقَدِّمِینَ الشَّیْخُ الْعَلیمُ الْجَلیلُ الْفَضْلُ بْن شاذانِ بْنِ الْخَلیلِ طابَ اللّهُ ثَراهُ قَدْ وَصَلَ بِلِقاءِ رَبِّهِ فی سَنه ۲۶۰).

و در دور سنگ قبر نوشته:

(قَد تَرَحَّمَ عَلَیْهِ اَبُومُحَمَّدٍ الحَسَن الْعَسْکری علیه السلام فَقالَ رَحِمَ اللّهُ الْفَضْلَ ثَلاثَهً وِلاءً، وَ قالَ علیه السلام اَیْضا: اَغْبِطُ اَهْلَ خُراسانَ بِمَکانِ الْفَضْلِ، وَ قالَ مُحَمَّدُ بْنِ اِبْراهیمَ الْوَرّاقُ خَرَجْتُ اِلَی الْحَجِّ فَدَخَلْتُ اِلی مَوْلایَ اَبی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْکَرِیَّ وَ اَرَیْتُهُ کِتابَ الْفَضْلِ بْنِ شاذانِ فَنَظَرَ فیهِ وَ تَصْفَّحَهُ وَرَقَهَ وَرَقَهً، قالَ علیه السلام هذا صَحیحٌ یَنْبَغی اَنْ یُعْمَلَ بِهِ رَحِمَ اللّهُ الْفَضْلَ. کَتَبَهُ فی سَنه ۱۲۶۱).

مخفی نماند

که در اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام در احوال حسن بن علی بن فضال مقداری از حال فضل بن شاذان نیز ذکر شد.

ابوتمام شاعر

سوم ابوتمام حبیب بن اوس الطائی الامامی نجاشی:

و علامه در (خلاصه) فرموده که ابوتمام امامی بود و برای اهل بیت شعر بسیار گفته و احمد بن الحسین نقل کرده که نسخه کهنه ای را دیدم که شاید در ایام ابوتمام یا قریب به آن نوشته شده بود و در آن قصیده ای بود از ابوتمام که ذکر کرد در آن ائمه علیهم السلام را تا حضرت ابوجعفر جواد علیه السلام و تجاوز از آن حضرت نکرده؛ زیرا که در ایام آن حضرت وفات کرده و جاحظ در (کتاب حیوان) گفته که حدیث کرد مرا ابوتمام و او از رؤسای رافضه بود. انتهی. (۱۱۷)

و بالجمله: ابوتمام صاحب حماسه اوحد عصر خویش بوده در فصاحت و بلاغت، گویند چهارده هزار ارجوزه از عرب از حفظ داشته و غیر از قصاید و مقاطیع و او را در صناعت شعر محلی منیع و مرتبتی رفیع است و ابراهیم بن مدبر با آنکه از اهل علم و معرفت و ادب بود از اشعار او چیزی حفظ نمی کرد چه آنکه او را دشمن می داشت و گاهی او را سب و لعن می کرد. روزی شخصی چند شعر از اشعار ابوتمام بدون نسبت به وی از برای ابراهیم خواند ابراهیم را خوش آمد و فرزند خود را امر کرد که آن اشعار را در پشت کتابی بنویسد پس از آنکه آن اشعار نوشته شد بعضی گفتند: ایها الامیر! این اشعار از ابوتمام است. ابراهیم چون این بشنید فرزند

خود را گفت که آن صفحه را پاره کند، مسعودی این عمل را از ابن مدبر نپسندیده، فرموده که این عمل از او قبیح است چه عاقل باید اخذ فایده کند چه از دشمن باشد یا دوست، از وضیع باشد یا شریف، همانا از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده:

(الْحِكْمَةُ ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذْ ضالَّتَكَ وَ لَوْ مِنْ اَهْلِ الشِّرْكِ).

و از بزرجمهر حکیم نقل شده که فرمود من از هر چیز صفت نیک او را اخذ کردم حتی از سگ و گربه و خوک و غراب، گفتند: از سگ چه آموختی؟ گفت: الفت او را با صاحب خود و وفاء او را، گفتند از غراب چه آموختی؟ گفت: شدت احتراز او و حذر او را، گفتند: از خوک چه گرفتی؟ گفت: بکور او را در حوائج خود، گفتند: از گربه چه اخذ کردی؟ گفت: حسن نغمه و کثرت تملق او را در مسئلت. (۱۱۸) و وفات کرد ابوتمام در ایام واثق سنه دویست و سی و یک در موصل. و ابونهشل بن حمید طوسی بر قبر او قبه ای بنا کرد. (۱۱۹)

چهارم ابوالحسن علی بن مهزیار اهوازی دورقیّالا صل:

که جلالت شاءن و عظمت قدرش زیاده از آن است که ذکر شود، و از توقیعات شریفه حضرت جواد علیه السلام به او معلوم می شود چه اندازه این معظم جلیل الشاءن بوده در یکی از این توقیعات است که مرا مسرور کردی به آنچه ذکر کردی و همیشه مرا مسرور می داری، خداوند مسرور سازد تو را به بهشت و راضی شود از تو به رضای من، و در توقیع دیگر است:

(وَ اَسْئَلُ اللّهَ تَعالی

اَنْ یَحْفَظَکَ مِنْ بَیْنِ یَدَیْکَ وَ مَنْ خَلْفِکَ وَ فِی کُلِّ حالاتِکَ فَاَبْشِرْ فَاِنّی اَرْجُو اَنْ یُدْفَعَ اللّهُ عَنْکَ وَاللّهُ اَسْئَلُ اَنْ یَجْعَلَ لَکَ الْخَیْرَ الخ).

وَ فی تَوْقیع آخر:

(وَ اَمّا ما سَئَلْتَ مِنَ الدُّعاءِ فَاِنَّکَ بَعْدُ لَسْتَ تَدْری کَیْفَ جَعَلَکَ اللّهُ عِنْدی وَ رَبَّماسَمَّیْتُکَ بِاسْمِکَ وَ نَسَبِکَ مَعَ کَثْرَهَ عِنا یَتِی بِکَ وَ مَحَبَّتی لَکَ وَ مَعْرِفَتی بِما اَنْتَ عَلَیْهِ فَاَدامَ اللّهُ لَکَ الْفَضْلَ). (۱۲۰)

وَ فی توقیع آخَر:

(یا عَلِیُّ قَدْ بَلَوتُکَ وَ خَبَرْتُکَ فِی النَّصیحَهِ وَ الطّاعَهِ وَ الخِدْمَهِ وَ التَّوقیرِ وَ الْقِیامِ بِما یَجِبُ عَلَیْکَ فَلَوْ قُلْتُ اَنّی لَمْ اَرَمْثْلَکَ لَرَجَوْتُ اَنْ اَکُونَ صادِقا. (۱۲۱)

اقُولُ فَتَاَمَّلْ فی تِلْکَ التَّوقیعاتِ الشَّرَیفَهِ فَاِنَّ فیها غِنیً عَنِ التَّعَرُّضِ لِمَدْحِهِ فَاِنَّ مَدْحَ الاِمامِ اِمامِ کُلَّ مَدْحٍ وَ مَنْ تَصَدّی لِلْقَوْلِ بَعْدَهٌ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْقَدْحِ).

و بالجمله: در خبر است که علی بن مهزیار پدرش نصرانی بوده و اسلام آورده و گفته شد که خود آن جناب نیز چنین بوده و خداوند او را هدایت فرموده و تفقه نمود. و روایت کرده از حضرت رضا و جواد علیهما السلام و از خواص حضرت جواد علیه السلام گردید تا آنکه از جانب آن حضرت وکالت پیدا کرد چنانچه از جانب حضرت هادی علیه السلام نیز در بعضی از نواحی وکالت داشته و توقیعات که برای شیعه بیرون آمده در باب او به جز خیر و خوبی چیز دیگر نبوده و سی و سه کتاب تصنیف فرموده. و عادت آن جناب بود که چون آفتاب طلوع می کرد و سر به سجده می گذاشت سر بلند نمی کرد تا از برای هزار نفر از برادران مؤمن خود دعا کند به آنچه که برای

خود دعـا می کرد و در جبهه اش از کثرت سـجده پینه بسـته بود مثـل زانوی شتر و این علی همـان است که در سـنه دویست و بیست و شـش در منزل (قرعـاء) (۱۲۲) آخر شب از رختخـواب خـود برخـاست و بیرون رفت وضـو بگیرد مسـواکی در دسـت داشت و مسواک می کرد که ناگاه دید در سـر مسواک مانند آتش چیزی زبانه می کشد و مثل خورشـید شـعاع دارد دست بر آن گذاشت و دید حرارت ندارد آیه شریفه (الَّذی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الاَخْضَرِ نارًا) (۱۲۳) تلاوت کرد و در فکر فرو رفت و چون به جـای خود برگشت رفقـای او محتـاج به آتش بودنـد چون آن نور را دیدنـد خیـال کردنـد که علی آتش برای ایشـان آورده چون نزدیک او شدنـد دیدنـد که آتش آن حرارت نـدارد و روشـنایی آن گاهی خاموش می گشت و گاهی شـعله می کشید تا سه دفعه که در آن مرتبه بالکلیه خاموش شد چون در سر مسواک نگاه کردند دیدند ابدا اثری از آتش و سوختگی یا سیاهی در آن نیست چون خدمت علی هادی علیه السـلام رسـید و حکایت بگفت حضـرت در آن مسواک تأمل نمود و فرمود که آن نور بوده و این به واسطه میل تو به ما اهل بیت و اطاعت از برای من و پدران من بوده. (۱۲۴) و ابراهیم برادر علی نیز از اجلاء است و روایت شده که او از سـفراء امام زمان علیه السلام بوده و محمّد پسر علی بن مهزیار نیز ثقه و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام است.

ابن ابی عمیر

پنجم ثقه الاسلام محمّد بن ابی عمیر است:

اسم ابی عمیر، زیاد

بن عیسی و کنیه محمّد ابو احمد است و از موالی مهلب بن ابی صفره است و اصلش بغدادی و ساکن بغداد نیز بوده و مردی عظیم المنزله و جلیل القدر است نزد ما و نزد مخالفین و از اصحاب اجماع است و عامه و خاصه تصدیق وثاقت و جلالت او را نموده اند و او اعبد و اورع مردم بود و او را افضل و افقه از یونس گفته اند و حال آنکه در فقه یونس، از فضل بن شاذان روایت کنند که می گفت:

ما نَشاء فِی الاِسْلام رَجُلٌ مِنْ سائِرِ النّاسِ کانَ اَفْقَهَ مِنْ سَلْمانِ الْفارِسی رضی اللّه عنه وَ لانَشاءَ بَعْدَهُ اَفْقَهَ مِنْ یُونُس بْنِ عَبْدِالرَّحْمنِ رضی اللّه عنه.

و ابن ابی عمیر درک خدمت حضرت کاظم و رضا و جواد علیهم السلام نموده و نود و چهار کتاب تصنیف کرده و محنت او در زمان رشید و مأمون بسیار بوده چه آنکه سالها او را حبس کردند و تازیانه های بسیار زدند که قضاوت کند و هم برای آنکه راهنمایی کند خلیفه را بر شیعیان و اسامی ایشان را بگوید؛ زیرا که او شیعیان عراق را می شناخت و وقتی او را صد تازیانه زدند که طاقتش تمام شد و نزدیک شد که نام ببرد شیعیان را که صدای محمّد بن یونس بن عبدالرحمن را شنید که گفت: (یامُحَمَّدَ بْنَ اَبی عُمَیْر اُذْکُرْ مَوْقِفَکَ بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ). لاجرم اسم نبرد و زیاده از صد هزار درهم ضرر مالی به او رسید و مدت چهار سال در زندان بماند. (۱۲۵)

خواهرش کتابهای او را جمع کرده در غرفه ای نهاده بود باران باریده و از دست رفته

بود، لاجرم ابن ابی عمیر حدیث را از حفظ نقل می کرد یا از آن نسخه هایی که مردم از روی کتابهای او پیش از تلف شدن نوشته بودند، به همین جهت اصحاب ما به مراسیل او اعتماد دارند مراسیل او را در حکم مسانید گرفته اند و خواهرانش (سعیده) و (منّه) نیز از روات محسوبند.

(وَ عَنْ کَشّی مُحَمَّدُ بْنُ اَبی عُمَیْرٍ اُخِذَ وَ حُبِسَ وَ اَصابَهُ مِنَ الْجَهْدِ وَ الضّیقِ اَمْرٌ عَظیمٌ وَ اُخِذَ کُلُّ شَیْءٍ کانَ لَهُ وَ صاحِبُهُ الْمَأْمُونُ وَ ذلِکَ بَعْدَ مَوْتِ الرِّضا علیه السلام وَ ذَهَبَتْ کُتُب ابْنِ اَبی عُمَیْرٍ فَلَمْ تُخَلَّصْ کُتُبُ اَحادیثِهِ وَ کانَ یَحْفَظُ اَرْبَعینَ جِلْدا فَسَمّاهُ نَوادِرَ وَ لِذالِکَ تُؤْخَذُ اَحادیثُهُ مُنْقَطِعَهَ الاَ ساتید). (۱۲۶)

و هم روایت است که در زمان رشید، سندی بن شاهک به امر هارون او را صد و بیست چوب زد به جهت تشیع او پس او را در حبس افکند ابن ابی عمیر صد و بیست و یک هزار درهم بداد تا خلاصی یافت و وارد شده که ابن ابی عمیر متمول بوده و صاحب پانصد هزار درهم بوده. (۱۲۷)

و شیخ صدوق روایت کرده از ابوالولید از علی بن ابراهیم از پدرش که گفت: ابن ابی عمیر بزاز بوده و از مردی ده هزار درهم طلب داشت پس مالش تمام گشت و فقیر شد پس آن مردی که مدیون او بود خانه ای داشت به ده هزار درهم بفروخت و پولش را برای ابن ابی عمیر برد، چون به در خانه او رسید و در را کوبید ابن ابی عمیر بیرون شد آن مرد پولها را تسلیم او نمود و گفت: این طلب

تو است آورده ام. ابن ابی عمیر پرسید که از کجا تحصیل این مال نمودی؟ آیا به ارث به تو رسید یا کسی به تو بخشید؟ گفت: هیچکدام نبوده بلکه خانه ام را فروخته ام برای قضای دین خود، ابن ابی عمیر فرمود: حدیث کرد مرا ذریح محاربی از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: (لایَخْرُجُ الرَّجُلُ عَنْ مسْقَطِ رَأْسِهِ بِالدَّیْن)؛ یعنی انسان به جهت دین ترک خانه خود نمی کند. پس فرمود: این پولها را بردار من حاجت به چنین پولی ندارم و حال آنکه به خدا قسم است که فعلا محتاج به یک درهم می باشم و از این پولها یک درهم قبول نخواهم نمود. (۱۲۸)

از فضل بن شاذان روایت شده که وقتی داخل عراق شدم شخصی را دیدم که با رفیقش عتاب می کرد و می گفت: تو مردی می باشی صاحب عیال و محتاجی به کسب و کار و با این حال سجده طولانی به جا می آوری و من می ترسم به سبب طول سجده چشمان تو نابینا شود و از کار بیفتی و از این نحو کلمات در نصیحت او بسیار بگفت، آخرالامر رفیقش با وی گفت که چه بسیار عتاب کردی وای بر تو اگر بنا بود طول سجده باعث کوری شود باید ابن ابی عمیر رضی اللّه عنه نابینا شده باشد چه او بعد از نماز فجر سر به سجده شکر می گذاشت و وقت زوال سر از سجده بر می داشت. (۱۲۹)

و شیخ کشی روایت کرده که فضل بن شاذان به نزد ابن ابی عمیر آمد و او در سجده بود و سجده را بسیار طول داد چون سر از سجده برداشت و طول سجده

او را مـذکور ساختنـد، گفت: اگر سـجود جمیـل بن دراج را می دیدیـد سـجود مرا طویل نمی شـمردید و گفت: روزی به نزد جمیل رفتم و او سـجده را بسـیار طول داد چون سر برداشت من گفتم که سجده را طول دادید، گفت اگر طول سجده معروف بن خربوذ را می دیدی سجده مرا سهل می شمردی. (۱۳۰)

از ملاـحظه این دو خبر معلوم می شود که ابن ابی عمیر به طول سـجده که غایت خضوع و منتهای عبادت و اقرب حالات بنـده است و به نزد پروردگار و اشـد اعمال بر ابلیس است معروف و محل توجه بوده و ابن ابی عمیر در این عمل اقتـدا کرده بود به امام زمان خود حضـرت موسی بن جعفر علیه السلام؛ (فَاِنَّهُ علیه السلام کانَ حَلیفَ السَّجْدَهِ الطَّویلَهِ وَ الدُّمُوعِ الْغَزیرَهِ وَ الْمُناجاتِ الْکَثیرَهِ وَ الضَّراعاتِ الْمُتَّصِلَهِ).

چنانچه فقه و حدیث و علم و اخلاق او از برکات این خانواده بود.

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی

از دولت آن زلف چو سنبل شنوی

محمّد بن سنان

ششم محمّد بن سنان ابوجعفر الزاهری:

کلمات علما در باب او مختلف است غایت اختلاف حتی از شـخص واحد، شـیخ مفید رحمه اللّه او را در (ارشاد) از خواص و ثقات حضـرت کاظم علیه السـلام و از اهل ورع و فقه و علم، از شـیعه آن حضـرت نوشته (۱۳۱) و در رسـاله دیگر خود، او را مطعون شـمرده و شـیخ الطائفه در (فهرست) و (رجال) او را ضـعیف شمرده و در (کتاب غیبت) در ذکر ممد و حین از خواص ائمه علیهم السلام او را تعداد نموده چنانچه فرموده: و از ممدوحین حمران بن اعین است تا آنکه فرموده و

از جمله ایشـان است بنـا به روایتی که ابوطـالب قمی نقـل فرموده که گفت داخـل شـدم بر حضـرت جواد علیه السـلام در آخر عمرش شـنیدم که فرمود: جزا دهد خداوند صـفوان بن یحیی و محمّد بن سنان و زکریا بن آدم و سعد بن سعد را از من جزای خیر، پس به تحقیق که وفا کردنـد از برای من. و نیز شـیخ فرموده: و اما محمّد بن سـنان پس به درستی که روایت شده از علی بن حسـین بن داود که گفت شنیدم که حضرت جواد علیه السلام ذکر فرمود محمّد بن سنان را به خیر و فرمود: (رَضِیَ اللّهُ عَنْهُ بِرِضائی عَنْهُ فَما خالَفَنی وَ ما خالَفَ اَبی قَطُّ). (۱۳۲)

و آیه اللّه علامه رحمه اللّه در (خلاصه) در او توقـف فرموده و در (مختلف) فرموده: قَدْ بَیَّنّا رُجُحانَ الْعَمَلِ بِرِوایَةِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنانٍ. و سید بن طاوس رحمه اللّه در (فلاح السائل) فرموده: شنیدم از کسی که ذکر می کرد طعن بر محمّد بن سنان را و شاید او واقف نشده مگر بر طعن او و مطلع نگشته بر تزکیه و ثنایی که او از برای او است و همچنین احتمال هست در بیشتر از طعنها پس ذکر فرموده مدائح او را و آنکه معجزه حضـرت جواد علیه السـلام در او ظـاهر شـد چه آنکه او نابینا بود و مسـح کرد آن حضرت چشم او را به او رد شد چنانکه در فصل معجزات حضرت جواد علیه السلام خبرش مذکور شد و هم روایتی نقل کرده که اِنَّهُ کانَ مُتَقَشِّفا مُتَعَبِّدا. (۱۳۳)

و بالجمله: در محمّد بن سنان علما کلام را بسط داده اند، هرکه طالب است

رجوع نماید به (رجال کبیر) و (تعلیقه) و (رجال سید اجل علامه بحرالعلوم) و (خاتمه مستدرک) شیخ مرحوم؛ چه این مختصر را مقام آن نیست. گویند که بعضی از عارفین تفأل زد به کتاب اللّه مجید برای استعلام حال محمّد بن سنان این آیه به نظرش آمد: (اِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ). (۱۳۴)

و نسب محمّد بن سنان رضی اللّه عنه منتهی می شود به زاهر مولی عمرو بن الحمق که در کربلا شهید شد، به این نحو محمّد بن الحسن (۱۳۵) بن سنان بن عبداللّه بن زاهر و در ترجمه زاهر، به آن اشارات رفت در مجلد اول و در میان اولاد و احفاد محمّد جمله ای از راویان احادیث می باشند از جمله ابوعیسی محمّد بن احمد بن محمّد بن سنان است که از مشایخ شیخ صدوق است.

پی نوشت ها

۹۶- (تحفه الازهار) ۳/۴۲۹.

۹۷- (ارشاد) شیخ مفید ۲/۲۹۵.

۹۸- از بعضی از نسخ (تاریخ قم) نقل شده که در این مقام اسم محمّد بن موسی را برده و این تاریخ را برای فوت او ذکر کره و از وفات و قبر موسی ذکری نفرموده. (شیخ عباس قمی رحمه اللّه)

۱۰۲- ذکر چهار پسر موافق آن خبری است که از (تاریخ قم) نقل شده و لکن در (کتاب مجدی) ص ۱۲۹ در ذکر اولاد موسی مبرقع گفته: و از اولاد او است یحیی بن احمد بن ابی علی محمّد بن احمد بن موسی بن محمّد التقی بن علی بن موسی الکاظم علیهم السلام و این یحیی مردی کریم و واسع الجاه بوده و مسکنش در قم بوده، پس ذکر کرده مدح ابوالقاسم شاعر بصری او را در شعر خود در

قم. (شیخ عباس قمی رحمه اللّه).

۱۰۳- ((الفهرست منتجب الدّین) ص ۷۸، شماره ۲۲۹، تحقیق ارموی.

۱۰۴- (مجالس المؤمنین) ۱/۱۴۶.

۱۰۵- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۱۸.

۱۰۶- ابی احمد موسی الابرش در اینجا ظاهرا اشتباخه است و صحیح ابی عبداللّه احمد بن ابی علی محمّد الاعرج است. (شیخ عباس قمی رحمه اللّه).

۱۰۷- (تحفه الازهار) ۳/۴۳۸.

۱۰۸- (بحارالانوار) ۹۹/۷۹.

۱۰۹- (رجال بحرالعلوم) ۲/۳۱۷.

۱۱۰- (ارشاد) شیخ مفید ۲/۲۹۵.

۱۱۱- (مجالس المؤمنین) ۱/۴۱۵.

۱۱۲- (مجالس المؤمنین) ۱/۴۱۵ ۴۱۶، (رجال کشی) ۲/۸۵۲.

۱۱۳- (مجالس المؤمنین) ۱/۴۱۶، (رجال کشی) ۲/۸۵۳.

۱۱۴- (رجال کشی) ۲/۸۱۷.

۱۱۵- (رجال علامه حلی) ص ۱۳۳.

۱۱۶- (مجالس المؤمنین) ۱/۴۰۰، (رجال کشی) ۱/۸۱۸.

۱۱۷- (رجال علامه حلی) ص ۶۱.

۱۱۸- (مروج الذهب) ۳/۴۸۵.

۱۱۹- (مراه الجنان) یافعی ۲/۷۹، ذیل حوادث سال ۲۳۱.

۱۲۰- (رجال کشی) ۲/۸۲۶.

۱۲۱- (بحارالانوار) ۵۰/۱۰۵.

۱۲۲- قرعاء: محلی است در راه مکه میان قادسیه و عقبه. بدان که قبر علی بن مهزیار رضی اللّه عنه در اهواز است و بقعه دارد و زیارتگاه است.

۱۲۳- سوره یس (۳۶)، آیه ۸۰.

۱۲۴- (رجال کشی) ۲/۸۲۵.

۱۲۵- ر. ک: (مجالس المؤمنین) ۱/۴۱۴ ۴۱۵.

۱۲۶- (رجال کشی) ۲/۸۵۴.

۱۲۷- (رجال کشی) ۲/۸۵۶.

۱۲۸- (بحارالانوار) ۴۹/۲۷۳.

۱۲۹- (رجال کشی) ۲/۸۵۵.

۱۳۰- (رجال کشی) ۲/۵۲۲.

۱۳۱- (ارشاد) شیخ مفید ۲/۲۴۸.

۱۳۲- (الغیبه) شیخ طوسی، ص ۲۰۹ ۲۱۱.

۱۳۳- (فلاح المسائل) ص ۵۰ ۵۲.

۱۳۴- سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

۱۳۵- چون حسن والد محمّد در زمان کودکی محمّد فوت شد و سنان جدش او را کفالت کرد لاجرم محمّد را به او نسبت دادند و گفتند محمّد بن سنان (شیخ عباس قمی رحمه اللّه).

یاران، راویان و شاگردان امام جواد (ع)

دوران کوتاه امامت حضرت امام جواد (ع) ومحدودیت شدید وی از سوی دستگاه حکومتی وقت، هرگز مانع آن نشد که حضرت در کنار نشر و تبلیغ مکتب تشیع با شیوه های گوناگون، در جو اختناق وحصارها

و نیروهای امنیتی بنی عباس به تربیت شاگردان ویاران خویش نپردازد.

پاسخ گویی به هزار مسئله در یک جلسه ونیز نشست و پرسش و پاسخ حضرت با حضور هشتاد تن از بزرگان وعالمان تشیع، بیانگر آن است که در این عصر کمتر عالم ومحدث بزرگ شیعی یافت می شود که محضر پر فیض این امام همام را درک نکرده باشد.

وجود شخصیتها وراویان بزرگ تشیع چون عبدالعظیم حسنی، محمد ابن ابی عمیر، زکریا بن آدم، فضل ابن شاذان و.. نشان از استمرار حرکت علمی حضرت امام جواد (ع) در عصر پرآشوب خود دارد.

عبدالحسین شبستری در کتاب سبل الرشاد نام ۱۹۲ تن از یاران، شاگردان وراویان امام جواد (ع) را با ذکر منبع وماخذ بیان می کند. این شخصیتها اعم از ممدوحین ومذمومین، عبارتند از:

ابراهیم بن داود یعقوبی

ابراهیم بن شیبه کاشانی. اصفهانی، اسدی

ابراهیم بن عبد الحمید صنعانی

ابراهیم بن محمد همدانی

ابراهیم بن ابی محمود خراسانی

ابراهیم بن مهرویه

ابراهیم بن مهزیار اهوازی

ابراهیم بن هاشم بن خلیل کوفی قمی

ابراهیم بن ابی بلاد یحیی بن سلیم (سلیمان سلمی کوفی - مولی بنی عبدالله بن غطفان، ابویحیی-

ابو اسماعیل)

ابراهیم بن عقبه

احکم یا احلم بن بشار مروزی خراسانی

احمد بن اسحاق ابن عبدالله بن سعد بن مالک بن احوص اشعری قمی (ابو علی)

احمد بن حماد مروزی

احمد بن ابی خالد

احمد بن ابی خلف

احمد ابن عبدالله بن عیسی بن مصقله بن سعد اشعری قمی

احمد بن عبدالله کوفی (کرخی)

احمد بن محمد بن بندار، مولی ربیع اقرع

احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی کوفی، قمی یا برقی (ابوجعفر)

احمد بن محمد بن عبدالله اشعری قمی

احمد بن محمد بن عمرو بن ابی نصر زید کوفی، مولی سکون (سکونی)

مشهور به بزنطی (ابو علی یا ابو

عفر)

احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک بن احوص بن سایب بن مالک اشعری قمی (ابو

عفر یا ابو علی)

ادریس قمی (ابوالقاسم)

اسحاق بن ابراهیم حضینی یا حصینی (اسحاق بن محمد بن ابراهیم)

اسحاق بن ابراهیم بن هاشم قمی

اسحاق انباری

اسحاق بن محمد بن احمد بن ابان بن مرار بن عبدالله بن حارث نخعی بصری (احمر ابو یعقوب)

اسماعیل بن مهران بن محمد بن ابی نصر زید بن محمد بن ابی نصر سکونی کوفی (ابو یعقوب)

امیه بن علی قیسی یا قبسی یا قتیبی شامی (ابو محمد)

ایوب بن نوح بن دراج کوفی نخعی (ابو الحسن)

بکر بن احمد بن ابراهیم بن زیاد بن موسی بن مالک بن یزید عصری یا قصری (ابو محمد)

بکر بن صالح رازی

بندار مولی ادریس

ابو تمامه یا ابو ثمامه

ابو جعفر بصری

جعفر جوهری

جعفر بن داود یعقوبی

جعفر بن محمد صوفی

جعفر بن محمد هاشمی صیرفی

جعفر بن محمد بن یونس احول صیرفی بجلی

جعفر بن یحیی بن سعد یا سعید احول

حسن بن راشد بن علی بغدادی، مولی آل مهلب (ابو علی)

حسن بن سعید بن حماد بن سعید بن مهران کوفی اهوازی (ابو محمد)

حسن و یا حسین بن عباس بن حریش یا حریس رازی (ابوالحسن، ابو علی. ابو محمد)

حسن بن عباس بن خراش

حسن بن علی بن ابی عثمان، عبدالواحد بن حبیب کوفی ملقب به سجاده

حسن بن محبوب بن وهب بن جعفر بن وهب سراد یا زرادبجلی کوفی (ابو علی)

حسن بن محمد جوانی بن عبدالله اعرج بن حسین الاصغر بن علی سجاد بن امام حسین (ع) شهید

اشمی علوی (ابو محمد)

حسین و یا حسن، بن بشار یا یسار مداینی ویا واسطی (مولی زیاد)

حسین بن داود یعقوبی

حسین بن

سعید بن حماد بن سعید بن مهران کوفی اهوازی (ابو محمد)

حسین بن سهل بن نوح

حسین بن علی قمی

حسین ویا حسن، بن محمد اشعری قمی

حسین ویا حسن، بن مسلم یا اسلم یا اسد

حصین بن ابی حصین

ابو حصین ویا ابوحسن بن، حصین خضینی یا حصینی اهوازی

حفص جوهری (ابو عبداه)

حماد بن عیسی صواف

حمران بن ابراهیم خضینی اهوازی کوفی

همدان بن اسحاق دسوائی یا دیوانی

حمزه بن یعلی اشعری قمی (ابو یعلی)

خلف بن سلمه بصری

خلف صیرفی

خیران بن اسحاق زاکانی یا راکانی، قراتیسی ویا اسباطی

داود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی الطالب قریشی هاشمی جعفری بغدادی (ابوهاشم)

داود بن مافنه صرمی کوفی (ابو سلیمان)

داود بم مهزیار

دعبل بن علی بن رزین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن ورقاع خزائی مضری کوفی (ابو علی یا ابو جعفر)

ریان بن شبیب

زکریا بن آدم بن عبداه بن سعد اشعری قمی (ابو یحیی)

زهرا ام احمد بن حسین بغدادی

زینب بنت محمد بن یحیی

ابو ساره

سعد بن سعد احوص بن مالک اشعری قمی

سعید بن جناح ازدی کوفی بغدادی

ابو سکینه کوفی

سهل بن زیاد آدمی رازی (ابو سعید)

ابوالفضل شاذان بن خلیل نیشابوری

شاذویه بن حسین بن داود قمی

صالح بن محمد بن سهل

صالح بن محمد همدانی

صالح بن ابی حماد مسلمه ویا سلمه ویا زادبه ویا زادویه رازی (ابوالخیر)

صفوان بن یحیی بوجلی کوفی بیاع سابری (ابو محمد)

عباس بن عمر همدانی

عباس بن معروف اشعری قمی (ابوالفضل)

عبدالجبار بن مبارک ویا علی نهاوندی

عبدالرحمن بن ابی نجران، عمر بن مسلم تمیمی کوفی (ابوالفضل)

عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی (ع) هاشـمی حسنی علوی معروف به عبدالعظیم حسنی (ابو قاسم)

عبدالله بن خداش بصری مهری (ابو خداش)

ابو عبدالله خراسانی

عبدالله بن

رزين

عبدالله بن سنان

عبدالله بن صلت تيمى قمى (ابو الطالب)

عبدالله بن محمد بن حصين و يا حضين حضينى و يا حصينى ويا حصيبى، عبدى اهوازى

عبدالله بن محمد بن حماد رازى

عبدالله بن محمد بن سهل بن داود

عبدالله بن موسى كاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن على زين العابدين بن

امام حسين (عليهم السلام) شهيد هاشمى علوى

عبدالله بن محمد رازى

عثمان بن سعيد عمرى و يا عمروى، سمان ويا زيات اسدى (ابو عمرو)

عثمان بن عيسى عامرى كلابى رواسى كوفى (ابو عمرو)

على بن اسباط بن سالم كندى كوفى بياع الزطى (ابوالحسن)

على بن بلال بغدادى (ابوالحسن)

ابو على بن بلال

على بن جعفر صادق بن محد باقر بن على سجاد بن حسين سبط بن امام اميرالمومنين على بن ابى الطالب قريشى هاشمى علوى مدنى مشهور به عريضى

على بن حديد بن حكيم ازدى كوفى مداينى ساباطى

على بن حسان واسطى قصير ابوالحسين معروف به منمس

على بن حسين و يا حسن بن على بن عمران بن امام على سجاد هاشمى، ابوالحسن

ملقب به عسكرى

علی بن حکم بن زبیر نخعی کوفی انباری (ابوالحسین)

علی بن عاصم کوفی

علی بن عبدالله قمی عطار (ابوالحسن)

علی بن عبدالله مداینی

علی بن عبدالملک قمی

علی بن محمد بن سلیمان نوفلی و یا علی بن سلیمان نوفلی

علی بن محمد بن علی علوی حسنی

علی بن محمد قلانسی

علی بن محمد بن هارون بن حسن بن محبوب

علی بن مهزیار دورقی اهوازی

علی بن میسر ویا میسره بصری

علی بن نصر ناب

علی بن یحیی ابوالحسین یا ابوالحسن

عمر بن توبه صنعانی (ابو یحیی)

ابو عمر یا عمرو حذا

عمران بن محمد بن عمران بن عبدالله بن سعد اشعری قمی

عیسی بن جعفر بن عیسی

علی بن مستفاد بجلی (ابو موسی)

ابوالفضل خراسانی

قاسم بن حسین بزنتی

قاسم صيغل

قاسم بن عبد

الرحمن

محمدبن ابراهیم حضینی اهوازی

محمدبن احمد بن حماد محمودی مروزی

محمدبن اسماعیل بن بزیع کوفی عباسی، معروف بهابن بزیع

محمدبن اسماعیل رازی

محمدبن حسن بن ابی خالد قمی اشعری، معروف به شنبوله یا شینوله ویاسنبوله

محمدبن حسن بن شمون تصری بغدادی،، ابوجعفر یا ابوالحسن،

محمدبن حسن بن عمار

محمد بن حسن بن محبوب

محمد بن حسن واسطی

محمدحسین بن ابی خطاب زید همدانی کوفی زیات

محمد بن حمزه

محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن علی برقی قمی، مولی ابی موسی اشعری و یا مولی جریر بن عبدالله

محمد بن خزیمه

محمد بن رجاء ارجانی خیاط یا حناط

محمد بن ریان بن صلط اشعری قمی

محمد بن سالم بن عبد الحمید کوفی

محمد بن سلیمان

محمد بن سنان زاهری خزاعی کوفی (ابو جعفر)

محمد بن سهل بن یسع بن عبدالله بن سعد بن مالک بن احوص اشعری قمی

محمد بن عبد الجبار بن ابی صهبان قمی

محمد بن عبدالله بن مهران کرخی

محمدبن عبده ابوبشر

محمدبن علی هاشمی

محمدبن عمر ساباطی

محمدبن عیسی بن عبدالله سعد بن مالک بن احوص اشعری قمی

محمدبن عیسی بن عبید بن یقطین بن موسی عبیدی، یقطینی اسدی خزیمی یونسی بغدادی

محمدبن فرج رخجی

محمدبن فضیل ویا فضل بن کثیر ازدی کوفی صیرفی مشهور به ازرق ابوجعفر

محمد بنابی قریش

محمدبن ابی نصر

محمد بن نصر ناب

محمدبن نصیر فهری نمیری بصری

محمد بن نصیر مهری، نمیری، بصری

محمد بن نوح رحجی

محمد بن ولید خزار، کرمانی

محمد بن ابی یزید (و یا) ابن ابی زید قمی رازی

محمد بن یونس ابن عبدالرحمن

مختار بن زیاد عبدی بصری

مروک بن عبید بن سالم بن ابی حفصه زیاد عجلی

ابو مساور

مصدق بن صدقه مداینی (و یا) کوفی

معاویه بن حکیم بن معاویه عمار (و یا) علویه بن معاویه دهنی بجلی کوفی

قابوسی

منصور بن عباس رازی بغدادی ابوالحسین (ویا) ابوالحسن

ابن مهران

نقش شیعیان کوفه در دوره امام رضا و امام محمّد جواد علیهماالسّلام

مقدمه

عبدالهادی احمدی

گروه تاریخ

شهر کوفه در تاریخ خونبار شیعه جایگاهی ویژه دارد و مردم آن سامان با همه نکوهشهایی که شده اند بیش از تمام مناطق شیعه نشین به نهضتهای علویان پیوسته اند. آنان تا نیمه اول قرن سوم هجری به مثابه هسته قیام و تکیه گاه جنبشهای علویان نقشی مهم ایفا کردند و قیامهای نیرومندی را تدارک دیدند. دوستداران امامان شیعه بیش از همه جا در آن شهر تمرکز داشتند و جمعیتی انبوه داشتند به طوری که این شهر به عنوان شهر شیعه شناخته می شد. شدت علاقه مردم به امامان به حدودی بود که به عنوان مثال امام باقر علیه السّلام را پیامبر کوفه و امام مردم عراق می گفتند و مردم عراق را شیفتگان امام باقر علیه السّلام می دانستند و نیز بیشترین اصحاب امامان از مردم کوفه بودند و یا اصالت کوفی داشتند. در دوره امام صادق علیه السّلام گروه بسیاری از راویان حدیث که اهل کوفه بودند از آن حضرت روایت کرده اند و در ضمن شهر کوفه در شمار مراکز مهم نقل حدیث بود و محدثان آن مشرب کوفی (عراقی) را که گرایش شیعی داشت، بر جای گذاشتند که راویان نخست آن بیشتر از امام علی علیه السّلام و یارانش مانند: معاذبن جبل، ابی مسعود انصاری، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، جابر بن عبدالله انصاری و حذیفه بن یمان روایت کرده اند.

علاوه بر این، شهر کوفه تا پایان دوره خلافت امویان مرکز سیاسی و اداری سرزمینهای شرقی خلافت امویان از آذربایجان تا خراسان و ماوراء النهر و رودخانه سند بود و ماموران اداری و نیروی پادگانهای آن مناطق از این شهر تأمین می گردید. بنابراین بیشتر گسیل شدگان به این شهرها از پرورش

یافتگان شهر کوفه بودند. در کنار این نیروها، افراد و یا قبایل تبعیدی و فراری از شیعیان کوفه نیز وجود داشتند که پس از روی کار آمدن زیاد بن ابیه در کوفه، و ناکامی قیامهای مختار و عبدالرحمن بن اشعث و زیدبن علی علیه السّلام در این شهر، از کوفه را نده و یا متواری شدند. اینان حدیث شیعه را بازگو می کردند و خود سهم بسزایی در گسترش تشیع در آن مناطق داشتند. از این رو رشد و شکوفایی اندیشه شیعه در ایران تا ماوراء النهر و رودخانه سند، مدیون تلاش شیعیان کوفه بود.

با این همه، بدون شک شیعیان کوفه در تلاشها و فعالیتهایشان از راهنماییهای امامان بی بهره نبودند، اگر چه آن معصومان پس از شهادت امام حسین علیه السّلام بظاهر دیگر بار به قیامهای این شهر توجهی نشان ندادند اما با خواص از شیفتگان ارتباط داشتند و برای سرو سامان دادن به فعالیتهای پیروان اهل بیت نمایندگانی داشتند که هر یک در جای خود اهمیت ویژه ای دارد. چهره برجسته شیعیان کوفه در دوره امامت امام رضا و امام جواد علیهماالسلام «صفوان بن یحیی» بود که تا سال ۲۱۰ ه. ق زندگی کرد.

صفوان بن یحیی

وی از موالی قبیله بجیله و با کنیه ابومحمد معروف بود و در شهر کوفه «سابری» می فروخت و شاگرد عبدالرحمن بن حجاج بجلی سابری فروش، نماینده امام صادق (ع)، بود صفوان از اصحاب و فقهای بزرگ دوره امام موسی بن جعفر علیه السّلام و نماینده امام رضا و امام جواد علیهماالسلام در شهر کوفه به شمار می رفت. وی در سرسپاری به کردگار و پارسایی جایگاهی ویژه داشت و در پیشگاه ائمه شیعیان مورد اعتماد فراوان

بود و کتابهای فراوانی از خود به جای گذاشت، از جمله: کتاب الاداب و التجارات غیرالاول و الشراء و البیع که به احتمال قوی باید در موضوع پیشه وری و برای راهنمایی پیشه وران شیعه نگاشته شده باشد، زیرا شیعیان در بازارها بویژه بازار شهر کوفه که در مسیر راه تجارتی سرزمینهای ایران و شام و عربستان و بندر بصره قرار داشت و اقتصاد آن با رونق بود، نقش فعالی داشتند و عهده دار حرفه هایی با اهمیت بودند، مانند: صرافی، تجارت، کرایه وسایل حمل و نقل (شتر، قاطر، الاغ)، که آنان را با دیگر سرزمینهای اسلامی ارتباط می داد. بازار کوفه تخصصی بود به این صورت که صاحبان هر حرفه در محلی خاص تمرکز یافته بودند و بازاریان دارای تشکیلات صنفی بودند و احتمالاً اصحاب امامان با توجه به شرایط خفقان از طریق همین تشکیلات صنفی افراد را جذب می کردند که پیشوایان هر صنف و مراحل و مراسم ورود به آن بیانگر این موضوع می تواند باشد. از این رو بازار اهمیت ویژه ای در فعالیتهای شیعه و گروههای مخالف عباسیان داشت و خلفای عباسی نیز برای رد یابی مخالفان جاسوسهایی در بازارها می گماردند. اما متأسفانه در پژوهشها از فعالیتهای صفوان بن یحیی در اتحادیه های صنفی کوفه، آگاهی کافی به دست نیامد که امید است محققان در این زمینه تحقیقات بیشتری ارائه دهند.

پیشینه تلاشهای سیاسی صفوان بن یحیی

صفوان در دوره امامت موسی بن جعفر (ع) در شهر کوفه، می زیست و در میان شیعیان از اعتبار خاصی برخوردار بود، زیرا رهبران گروه «واقفه» برای جلب نظر وی وعده پول فراوان داده بودند و او مخالفت کرده بود و خود را از فرو رفتن در باتلاق

واقفه به سلامت داشته بود، از این رو برای شناختن هر چه بیشتر صفوان باید با گروه واقفه و فعالیتهای آنان در شهر کوفه و حوادث مؤثر بر فعالیتهای این گروه از شیعیان، آشنا شویم.

گروه واقفه که پس از شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع) با انگیزه دنیا طلبانه به وجود آمده بود، چهره غالیانه به خود گرفت و برای مدتی شیعیان کوفه، بغداد و مصر را به خود مشغول داشت آنان در شهر کوفه قدرت بیشتری داشتند و عمر سیاسی آنان در این شهر که زمینه انحراف بیشتری در آن وجود داشت، به درازا کشید و هر چند گاه در چهره های مختلف جلوه می کردند و سبب نگرانی امامان و شیعیان می شدند. این گونه انحرافها ناشی از فضای خفقان آور و شرایط سخت پنهان کاری در میان شیعیان بود که باعث کندی ارتباطات میان شیعیان، و شیعیان ورهبری می شد و نظارت رهبری را بر افرادی که مسؤولیتهایی را عهده دار بودند، کمتر می کرد در این وضعیت برخی کج اندیشان، به فرصت طلبی گرایش یافتند و در این راه از موج اجتماعی و سیاسی غلو که مدتی بود جامعه اسلامی را در خود فرو برده و شورشهای نیرومندی (سنبادیه ۱۳۷ ه. ق، زاوندیه ۱۴۲ ه. ق، استاذسیس ۱۵۰ ه . ق، مقنعیه ۱۵۹ تا ۱۶۱ه. ق) را به وجود آورده بود، بهره گرفتند و خود خواهی های شخصی و گروهی را در پس پرده غلو پوشیده داشتند.

به هر حال اوج راهیابی انحراف و غلو در دوره امامت امام موسی بن جعفر علیه السّلام بود که پس از شهادت آن حضرت چهره آشکاری به خود گرفت. گرچه امام کاظم علیه السّلام پس از

امـام صـادق علیه السّلام موضع شدیـدتری در رویـارویی با انحراف در پیش گرفت و افراد منحرفی چون «محمـد بن بشـیر» را «مهدورالـدم» اعلاـم کرد، امـا در سـرکوبی کامل این انـدیشه ها توفیق کامل نیافت و پس از شـهادتش منحرفان نقاب از چهره برداشتند و ۵۶ تن از ۳۲۸ تن اصـحاب آن حضرت را به انحراف کشانیدند. در این میان شهر کوفه یکی از مراکزی بود که در آتش ایـن انحراف می سوخت و سـردمداران این انحراف محمـد بن بشـیر و علی بن ابی حمزه بطـائنی مـوالی انصـار و حیّان السّراج بودند.

محمد بن بشیر

محمد بن بشـیر در حیات موسی بن جعفر (ع) حرکت منحرفانه خود را آغاز کرد. او نماز، روزه، حج، زکات و برآوردن دیگر واجبات را رد کرد و آمیزش با محارم و همجنس بازی و آزادی جنسـی را روا دانست. او به قرآن استناد می کرد و به تناسخ و اختیـار معتقـد بود. وی پس از شـهادت حضـرت این انـدیشه را که امـام وفـات نیـافته و غایب است تبلیغ می کرد. امام پیش از شهادتش از محمد بن بشـیر بیزاری جست و بر او نفرین کرد و فرمود: خدایا مرا از [شرّ]او آسوده کن و در جای دیگر به یکی از یـارانش فرمود: به خـدا سوگنـد، خون او برای تو و برای کسـانی که [سـخنان منحرفانه [را از او بشـنوند، حلال است. اما ابن بشـیر کشـته نشـد و پس از شـهادت آن حضـرت در کنار گروه واقفه قرار گرفت و مدعی بود که امام (ع) وفات نیافته و غایب است و خود را وصی حضرتش معرفی کرد و برای اثبات مدعای خویش عروسکی همانند امام در خانه خود ساخته و

به مردم می نمایانـد. او شـعبده بـازی ماهر بود و کارهای خارق العاده می کرد که پیش از آن کسـی ندیـده بود. او موفق شـد، جمعی را فریب دهـد و به دنبـال خـود بکشانـد و گروهی تحت عنوان «بُشـریه» به راه انـداخت. شـهرت و مهـارت ابن بشـیر در شعبـده بازی و انجام کارهای خارق العاده سـرانجام او را به دربار هارون کشانیـد او توسط هارون شـکنجه شد و سـپس به قتل رسید

حیان السراج (زین دوز)

حیان زین دوز، قوام (نماینـده) امام در شـهر کوفه بود. وی زمانی که امام در زنـدان هارون گرفتار بود، سـی هزار دینار زکات اموال خانـدان اشـعث را در دست داشت و بـا آنهـا معـامله کرد و خانه و غلات خریـد. حیان به این کار بسـنده نکرد و پس از شهادت آن حضـرت، وفاتش را انکار کرد و در میان شـیعیان این گونه تبلیغ می کرد که حضـرت موسـی بن جعفر علیه السّلام همیشه جاوید و قائم است.

علی بن حمزه بطائنی

علی بن ابی حمزه یکی دیگر از نماینـدگان حضـرت موسـی بن جعفر علیه السّـلام در شـهر کوفه بود. وی در دوره امـامت آن حضـرت رفتاری کجدار و مریز داشت، به گونه ای که حضرتش او و دیگر یارانش را به «الاغ» تشبیه کرد. علی پس از شهادت امام (ع) بیش از سی هزار دینار از اموال آن حضرت را در دست داشت و به گروه واقفه پیوست.

شکل گیری گروه واقفه به انشـعاب افراد بالا محدود نمی شد بلکه این موج شهرهای بغداد و مصر و احتمالاً دیگر مناطق را در بر گرفته بود. امام این که منحرفان این شهرها در چه سطحی از ارتباط بودند، اطلاعی در دست نیست و تنها از ارتباط

واقفه کوفه و بغداد می توان نام برد که مرکز این فتنه گریها به شمار می رفت.

گروه واقفه در کوفه و بغـداد با هم ارتباطی نزدیک داشـتند. علی بن ابی حمزه و زیاد بن مروان قندی، رهبر گروه واقفه بغداد، متحداً از طریق تطمیع اصـحاب بویژه بزرگان اصحاب حضرت در صدد جذب آنان بودند از آن جمله به یونس بن عبدالرحمن وعده ده هزار دینار داده بودند اما توفیق نیافتند و در پراکنده کردن یاران امام رضا علیه السّلام ناکام ماندند و سرانجام با تلاش یـاران وفادار امام و پایمردی یونس بن عبـدالرحمان و حمایت حضـرت از او و طرد و تحریم زکات و مجالست با واقفه توسـط حضـرت، فتنه فتنه گران بغداد و دیگر شـهرها بزودی خاموش شد، امام واقفه کوفه به حیات خود ادامه دادند و جمع بسیاری را به انحراف کشانیدنـد و بحثهـای فراوانی با امام رضا علیه السّـلام به راه انداختنـد، و سـرانجام گروه واقفه کوفه که علی بن ابی حمزه بطائنی رئیس آنها بود، و سـماعه بن مهران و حسـین بن ابی سـعید مُکاری (کرایه چی) که بر انـدیشه های منحرفانه خود ایسـتادگی می کردنـد بر اثر تلاش شـیعیان وفادار امام رضا علیه السّـلام به بغـداد متواری شدنـد و به فقر و تنگدستی افتادند. و پس از مـدتی فراموش شدنـد. محمـد بن بشـیر که کارش بالا گرفته و به دربار هارون راه یافته بود، به عنوان زنـدیق به بدترین صورت کشـته شـد و علی بن ابی حمزه نیز زمـانی که امام در مرو بود (۲۰۱ ۲۰۳ ه. ق) از دنیـا رفت و «حیان سـراج» نیز از دنیا رفت و ده هزار دینار از اموال موسی بن جعفر علیه السّلام که در

اختیارش بود به امام رضا علیه السّلام بر گردانده شد. از تاریخ دقیق شکست قطعی قدرت واقفه کوفه اطلاعی در دست نیست اما بی شک، پیش از شهادت امام رضا (ع) به حیات سیاسی آنان در کوفه خاتمه داده شده است.

در کنار درگیریهای درونی، شیعیان عراق وارد دوره جنگهای امین و مأمون (۱۹۸۱۹۵ ه. ق) شدند و مردم شهر کوفه ناگزیر از پذیرفتن آسیبهای جنگ بودند و در نتیجه، مردم به فقر و تنگدستی افتادند و حکومت امین و یا مأمون نیز در شهرهای عراق پایه استواری نداشت. از این رو زمینه قیام آماده بود و سرانجام «محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسین علیه السلام» معروف به «ابن طباطبا» از این فرصت سود جست و بنای قیام را در کوفه (جمادی الاخرِ/۱۹۹ه. ق) گذاشت. وی یکی از یاران خود «سرّی بن منصور» معروف به ابی سرایا را که مردی شجاع بود، مأمور جنگ کرد. ابی سرایا بزودی سرزمینهای وسیعی را به تصرف در آورد که از مداین تا فارس و یمن را در بر می گرفت، طالبیها و علویان از هر سو راهی کوفه شدند و به حمایت از قیام برخاستند و چهار تن از برادران امام رضا علیه السّلام به نامهای احمد و اسماعیل و زید و ابراهیم نیز به قیام پیوستند. از آن میان اسماعیل به حکومت فارس و زید به حکومت اهواز و سپس بصره رسید و ابراهیم حکومت یمن را به دست آورد.

قیام از حمایت وسیع مردم و توانگران و معاریف شهر کوفه برخوردار بود و سربازان بی شماری داشت. ابوالفرج رقم اغراق آمیز دویست هزار نفر را ذکر می کند. به

هر حال قیام کنندگان بیش از ده ماه دوام نیاوردند و سرزمینهای عراق تا فارس را از دست دادند.

شیعیان امام رضا علیه السّلام علی رغم شرکت برادران امام و دیگر علویان در قیام ابی سرایا، در این قیام شرکت نکردند، لذا قیامگران در مسیر ضدّیت با شیعه افتادند و هیچ بعید نیست که جعفر بن بشیر که یکی از اصحاب سرشناس امام بود، در همین زمان مورد اذیت و آزار بوده است و یونس بن عبدالرحمن نیز که از یاران خاص امام رضا علیه السّلام بود، در همین زمان تحت تعقیب قیامگران بویژه زید برادر امام قرار داشت. فرمایش امام رضا علیه السّلام به زید پس از شکست قیام نیز بیانگر همین موضوع است:

ای زید! چنانچه به شیعیان ما رسیدی از تحقیر و اهانت آنان بپرهیز که نور تو از بین می رود. ای زید! شیعیان ما کسانی هستند که مردم به آنان کینه می ورزند و دشمنی می کنند و خون و دارایی آنان را به خاطر محبتشان به ما و اعتقادشان به ولایت ما، حلال کرده اند. پس اگر تو به آنان بدی کنی به خود ستم کرده ای و جایگاهت را از بین برده ای.

حضرت خود نیز با آگاهی از ناکامی قیام و به احتمال قوی برای دور ماندن از عواقب ناکامی آن، زمانی که علویان طرفدار قیام شهر مدینه را به تصرف درآورده بودند شهر را ترک کرده و در «حمراء» نزدیک مدینه رفته بود. و بیعت با شورشیان را رد کرد و در پاسخ به آنها فرمود: اگر بیست روز بگذرد خواهم آمد ...

و سرانجام طولی نکشید که شورشیان از شهر مدینه رانده شدند.

پس از شکست قیام

ابی سرایا، قیام محمد بن جعفر در مکه آغاز شد که مورد حمایت زیدیه جارودیه و علویان و فراریان قیام ابی سرایا قرار گرفت. قیامگران پس از چندی به دست عباسیان از شهر مکه رانده شدند و پس از آن به جنگ و گریزهایی با هارون بن مسیب والی مدینه پرداختند. والی مدینه از امام رضا علیه السّلام درخواست کرد که حضرتش نزد محمد بن جعفر برود و او را از جنگ باز دارد. امام در این ملاقات انحراف و ناکامی قیام را به محمد بن جعفر گوشزد کرد. اما از این ملاقات نتیجه ای نگرفت و محمد بن جعفر مبارزه خود را ادامه داد.

با این همه، امام از پای ننشست و پیش آخرین پیکار که منجر به هزیمت و کشتار یاران محمد بن جعفر شد، یکی از یاران خود «مسافر» را نزد محمد بن جعفر فرستاد تا از طریق ارائه داستان خوابی به محمد بن جعفر بفهماند، که برای جلوگیری از شکست و کشتار از مقابله با هارون بن مسیب، پرهیز کند. اما این گونه نشد و محمد بن جعفر به مقابله با هارون بن مسیب برخاست و شکست خورد و بسیاری از یارانش به قتل رسیدند، و سرانجام محمد بن جعفر در پایان موسم حج خود را تسلیم «عیسی بن زید جلودی» کرد و در (۲۰ ذی حجه ۲۰۰ ه. ق) در برابر مردم و جلودی و رجاء بن أبی ضحاک پسر عموی فضل بن سهل، بیعت خود را پس گرفت و بر خلافت مأمون گردن نهاد.

اما، موضع امام نسبت به قیام محمد بن جعفر روشن و در عین حال دلسوزانه بود. حضرت پس از

رانـده شـدن محمد از مکه با عموی خود در مکانی که مشـخص نیست، ملاقات کرد و به او انحراف و ناکامی قیام را گوشـزد نمود. پس از این ملاقـات گویـا رابطه امـام و محمـد بن جعفر به تیرگی گراییـد، زیرا امـام زمـانی که خواست «مسافر» را برای جلوگیری از شـکست و کشـتار نزد محمد بن جعفر بفرسـتد، نخواست مطلبی از جانب خود بگوید، که این امر از لحاظ امنیتی نیز قابل توجیه است و اطلاعات وسیع امام از کم و کیف سپاه عباسیان را نیز به دست می دهد.

به هر حال، در هم شکسته شدن قیامهای ابی سرایا و محمد بن جعفر و قوت گرفتن قیام «ابراهیم بن موسی» برادر امام رضا علیه السّلام در یمن، سـرانجام دامنگیر حضـرت شـد و امام پس از به جای آوردن حـج آن سال که امام جواد علیه السّلام را نیز به همراه داشت و پس از پایان یافتن قیام محمـد بن جعفر به مرو فرا خوانـده شد. در این سـفر «رجاء بن ابی ضـحاک» که تا پایان قیـام محمـد بن جعفر در مکه بود، و علویانی چنـد که احتمالاً محمـد بن جعفر نیز در میان آنان بوده است، حضـرت را در این سفر همراهی می کردند.

پس از فروپاشـی قیامهای ابی سـرایا و محمـد بن جعفر و فراخوانده شدن حضـرت امام رضا علیه السّلام به مرو و تحمیل شدن ولایتعهدی بر آن حضـرت، شـیعیان کوفه با موجی دیگر به رهبری عباس برادر امام و برادر ابی سرایا (۲۰۲ ه. ق) روبرو شدند که خلافت مأمون و ولایتعهدی امام را تبلیغ می کردند و از جانب حسن بن سهل تقویت و حمایت می شدند. شیعیان در برابر

این رویداد نقشی بارز ایفا کردند و از همکاری با حسن بن سهل و عباس سرباز زدند و اعلام کردند که:

اگر تنها برای برادرت دعوت می کنی، با شما هستیم. ما را به مأمون نیازی نیست.

عدم همکاری شیعیان امام رضا علیه السّلام با حسن بن سهل و عباس برادر امام به اندازه ای مهم بود که طبری و ابن اثیر نتوانستند آن را نادیده انگارند، اگر چه در منابع شیعه در این باره حدیثی به چشم نخورده است، اما این موضع را می توان در راستای حرکت شیعه جای داد و موضع شیعیان کوفه با سخنان امام در نیشابور که امامت و ولایت خود را بیان داشت و گردن نهادن بر آن را تنها راه رستگاری اعلام کرد، تطبیق می کند.

حرکت هدایت شده عباس برادر امام در شهر کوفه با توجه به شعارهای آن می تواند دلیل روشنی بر قدرت و اهمیت شیعیان امام رضا علیه السّلام در کوفه باشد و عباس با همین تکیه گاه و با هدف مبارزه با مخالفان مأمون که در بغداد بودند، این حرکت را در کوفه بنا گذاشت و به احتمال قوی از کم و کیف نیروها و دارایی شیعه، بویژه موقعیت صفوان بن یحیی آگاهی داشته است.

به هر حال برنامه مأمون که می خواست در رویارویی با عباسیان عراق از علویان و شیعیان امام رضا (ع) به سود خود بهره ببرد نقش بر آب شد و سرانجام ابی عبدالله برادر ابی سرایا کشته شد و عباس بن موسی و «علی» فرزند محمد بن جعفر از برابر هجوم ابراهیم بن مهدی که داعیه خلافت داشت، گریختند.

اگر چه مأمون در جلب همکاری شیعیان امام رضا علیه السّلام ناکام

مانـد، امـا توانست بـا مطرح کردن ولایتعهـدی امـام و نرمش در برابر علویـان قیـام ابراهیم بن موسـی را فرو نشانـد و بخشـی از علویـان را هر چنـد موقت به سوی خود جـذب کنـد. اما نتوانست از تضاد علویان با عباسـیان سود برد و حکومت خود را ثبات بخشـد، و سـرانجام به عباسـیان گرایش یافت و برای نشان دادن حسن نیت به عباسـیان بغـداد «فضل بن سـهل» را که از ایرانیان بود، از میان برداشت و امام رضا علیه السّلام را در پایان صفر ۲۰۳ ه. ق شهید کرد و خبر آن را به عباسیان بغداد رسانیدو خود به بغداد شـتافت و فتنه ابراهیم بن مهدی را خوابانید و به عباسـیان عراق پیوست و بتدریج علویان را کنار گذاشت و سرانجام با قیام عبدالرحمن بن احمد علوی ۲۰۷ ه. ق در یمن، ارتباط خود را با علویان قطع کرد.

حوادث و ناآرامیهـای شـهر کوفه که در سالهای آخر امامت امام رضا علیه السّـلام روی نمود و درگیریهای درونی گروه واقفه که پیشتر به آن اشـاره شـد، نشـان می دهـد که شـیعیان کوفه در معرض آزمایش بزرگی قرار داشـته انـد که کمترین اشـتباه به تباهی و کشـتار آنان منجر می گردیـد. در این دوران پر مخاطره صـفوان بن یحیی نمایندگی امام رضا (ع) در شـهر کوفه را به عهده داشت که توانست به سـلامت این حوادث را پشت سر گذارد. وی به احتمال قوی در این راه از حمایتهای خاندان اشعث برخوردار بوده است، زیرا صـفوان با جعفر بن محمد بن اشـعث که از شـیعیان بود و از افراد با نفوذ دسـتگاه خلافت عباسـی به شمار می رفت، ارتباط نزدیک داشت.

به هر حال، صفوان

پس از شـهادت امام وارد دوره تازه سیاسـی گردید و با بحرانهای درونی دیگری که بیشتر ناشی از فقدان امام رضا علیه السّلام و کودکی امام جواد (ع) بود، روبرو گردید.

شهادت امام رضا (ع) آرزوهای برخی از گروههای شیعه را که به ولایتعهـدی امام امیـد بسـته بودند، بر باد داد و کودکی امام جواد علیه السّلام نیز برای برخی قابل توجیه نبود. از این رو جامعه شـیعه را بحران فرا گرفت و انشعابهای گوناگونی بروز کرد و نگرانیهـای فراوانی به بـار آمـد و پیروان وفـادار امـام جـواد (ع) را در برابر آزمایشـی بزرگ قرار داد. برخی گروه «مؤلفه» را تشـکیل دادند که نخست امامت امام رضا علیه السّلام را پذیرفته و شهادت موسی بن جعفر علیه السّلام را تأیید کرده بودند، اما پس از شهادت امام رضا علیه السّلام، امامتش را انکار کردند و آخرین امام را حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام دانستند.

گروهی دیگر نـام «محـدثه» به خـود گرفتنـد و اصـحاب حـدیث «اهـل ارجـاء» بودنـد که به خـاطر مصالـح سیاسـی و بصورت ساختگی پیرو امام موسی بن جعفر علیه السّلام شده و پس از آن به امامت امام رضا علیه السّلام گراییده بودند، پس از شهادت امام به عقیده ارجاء برگشـتند و امامت حضرتش را رد کردند و جمعی دیگر امام جواد علیه السّلام را کودک و نابالغ شمرده و پیروی از حضـرتش را نامعقول و غیر متعارف دانسته و احمد بن موسی برادر امام را پس از امام رضا علیه السلام، امام دانستند. علاوه بر اینها نیرومندترین گروه زیدیه که به نظر می رسد، پیروان ابی جارود باشد، به خاطر مصالح سیاسی و پس از فروپاشی قیام محمد بن جعفر و ولایتعهدی امام

به صفوف شیعیان امام پیوسته بودند، بار دیگر پس از وفات آن حضرت به اندیشه «زیدیه» بازگشتند. این گروه به احتمال قوی باید همان کسانی باشند که پس از شکست محمد بن جعفر به امام رضا علیه السّلام گرویدند.

به هر حال بحث و اختلاف پیرامون پیشوایی امام جواد علیه السّلام به حدی بالا گرفت که بیش از هشتاد تن از علما و فقهای بغداد و دیگر شهرها برای روشن شدن وضع در موسم حج راهی مدینه گردیدند و خدمت امام مشرف شدند و پیرامون دانش حضرت پرسشها کردند. ناآرامی به این جا ختم نشد و تا سه سال بعد از امامت آن حضرت ۲۰۶ ه. ق ادامه یافت. آخرین گروه جمعیتی بودند که احتمالاً در موسم حج راهی مکه شده و از مناطق مختلف گرد آمده بودند، حضور امام رسیدند و پرسشهای فراوانی از آن حضرت کردند. در کنار این کجرویهای ذکر شده دو فتنه نیز وجود داشت که سردمداران آنان هاشم بن ابی هاشم و ابوعمر و جعفر بن واقد و ابی سمهری، و ابن ابی زرقاء بودند. هر چند زمان دقیقی از ناآرامیهای این پنج نفر گزارش نشده ولی باید در نخستین سالهای امامت امام جواد علیه السّلام باشد که انشعابها و کنکاش در میان شیعیان رخ نموده بود و هنوز بر اوضاع مسلّط نشده بودند.

شیعیان امام جواد علیه السلام، علاوه بر این حرکتهای ناروا و فتنه جویانه، با گروه «فطحیه» که به امامت عبدالله فرزند امام جعفر صادق علیه السّلام عقیده داشتند، ناگزیر از رویارویی بودند. اینان بیشتر در کوفه می زیستند و در دانش و پرهیزکاری چهره های برجسته ای بودند، از میان آنان محمد بن ولید خزاز

و معاویه بن حکیم و مصدق بن صدقه و محمد بن سالم بن عبدالحمید و علی بن حسن بن علی بن فضال و علی بن اسباط را می توان نام برد که در حاشیه گروه شیعیان امام جواد علیه السّلام قرار داشتند و پیروان حضرت با آنان در ارتباط بودند و از جانب امام و پیروانش در نکوهش آنان سخنی نیز نیامده است.

این شواهد در مجموع نشان می دهد که فطحیه تنها گروهی بودند که پیروان امام با آنها این گونه رابطه داشتند. با این همه شیعیان حضرت به این نوع ارتباط بسنده نمی کردند و در پی راهنمایی و هدایت و جذب آنان از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند. سرانجام همه آنها جز علی بن حسن بن علی بن فضال دست از کجروی برداشتند و در راستای حرکت شیعه قرار گرفتند. و ابن فضال نیز در این راه باقی نماند و در دوره امام هادی علیه السّلام به گروه شیعیان حضرت پیوست.

منابع حدیث از چگونگی جذب این افراد سخنی نمی گویند و از ادامه بحث پیرامون آن خودداری کرده اند و تنها درباره علی بن اسباط سخن کوتاهی وجود دارد و به نامه نگاری علی بن مهزیار با وی اشاره می کند که سرانجام به جرگه شیعیان می پیوندد.

با تلاش امام جواد علیه السّلام و پیروانش فتنه ها فرو نشانده شد و امام فرصت یافت تا به گونه بهتری شیعیان پدرش را سازمان داده و کنترل کند به طوری که پس از شهادتش در ۲۲۰ ه. انشعابی میان پیروانش رخ نداد و همه به پیشوایی امام علی النقی علیه السّلام گردن نهادند، جز یک نفر که برای مدت کوتاهی پیرو فرزند دیگرش «موسی» گردید و آن هم پس

از اندک زمانی پشیمان شد و امامت امام علی النقی علیه السّلام را پذیرفت و به جمع شیعیان آن حضرت پیوست.

اکنون که به وضع آشوب زده شیعیان در سالهای نخستین امامت امام جواد (ع) آشنا شدیم، نظری به گروههای منحرف کوفه در این دوره نیز شایان توجه است که گرچه پیرامون وضعیت درونی شیعه و چگونگی رویارویی با این رخدادها سخن بسنده ای نیامده است و پژوهشگر را پشت درهای بسته قرار می دهد، به یقین می توان گفت که این کجرویها و فتنه جوییها بخصوص حرکت فتنه جویانه هاشم بن ابی هاشم و هوادارانش در حرکت شیعیان آن سامان بی تأثیر نبوده است. زیرا هاشم که فرجامش در تاریکی تاریخ قرار دارد، شاگرد «محمد بن بشیر» و ادامه دهنده راه او بوده که در کوفه می زیست و در آن شهر بنای فتنه گری را گذاشته بود و تنها پس از این که کارش بالا- گرفت به بغداد رفت و جذب دربار خلیفه گردید و سرانجام طولی نکشید که اعدام شد. از این رو پی جویی هاشم که محل زندگانی و پرورش وی روشن نیست، تنها از تعقیب استادش امکان پذیر می باشد که به یقین بیشترین سالهای فتنه گری خود را در کوفه سپری کرده بود. بنابراین هاشم باید پیش از جذب ابن بشیر به بغداد به او پیوسته باشد واز آنجا که وی شاگرد ابن بشیر بود باید سالهای درازی را به استاد خدمت کرده باشد. از این رو محل زندگی هاشم را کوفه می توان ذکر کرد و این شهر را پایگاه طبیعی فتنه جوییهای بعدی وی می توان به شمار آورد. با این وصف بعید به نظر نمی رسد که هاشم پس از

کشته شدن استاد به خوزستان رفته باشد زیرا امام جواد (ع) طی سخنانی در حضور علی بن مهزیار که پس از فوت عبدالله بن جندب، وکیل امام موسی کاظم و امام رضا علیهماالسلام در اهواز، نماینده حضرتش در اهواز بود بر ابو عمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم نفرین نمود و آنان را ادامه دهنده راه ابوخطاب معرفی کرد و به علی بن مهزیار فرمود: ای علی از نفرین بر آنان خارج مشو. و گویا در همین زمینه امام در پاسخ به نامه ابن مهزیار که امام را از توفیق بر مخالفان خبر می داد می فرماید: ... بسیار خوشحال شدم، خدا ترا خوشحال کند از خدای برگرداننده (کافی) و دفع کننده امیدوارم که مکر هر مکر کننده ای را به خودش برگرداند.

بنابراین، سرانجام دفتر فتنه جوییهای هاشم بن ابی هاشم و دیگر هواخواهان او بسته شد و پس از آن سخنی از آنان در منابع شیعه نیامده است.

سرانجام صفوان که نزدیک به سه دهه نمایندگی امام رضا (ع) و امام جواد (ع) را در شهر کوفه به عهده داشت، توانست مشکلات و حوادث گوناگون را پشت سر گذارد و شیعیان را بخوبی راهبری کند و بی گمان در این راه از یاری افرادی مانند: محمد بن سنان، علی بن نعمان دوست نزدیک وی و ایوب بن نوح و جعفر بن احمد بن ایوب و حسن بن موسی و محمد بن الحسین بن ابی الخطاب برخوردار بوده است و در پایان، این مرد بزرگوار و پارسا پس از سالها تلاش خستگی ناپذیر بار امانت را بدوش محمد بن سنان گذاشت و خود در سال ۲۱۰

ه. ق چشم از جهان فرو بست امام پس از وفات وی بارها از او به نیکی یاد کرد. حضرت می فرماید:

« ... او هیچ گاه با من و پدرم مخالفت نورزید.»

محمد بن سنان

محمد بن حسن بن سنان از خاندان زاهر و موالی عمرو بن حمق خزاعی بود که با کینه ابوجعفر خوانده می شد. وی در کودکی پدر را از دست داد و با نیای خویش یعنی «سنان» زیست و به نام او شهرت یافت. زندگی سیاسی وی از دوره امامت امام صادق علیه السّلام آغاز می شود و نام وی در ردیف کسانی قرار می گیرد که حضور آن حضرت رسیدند که خود نشان دهنده اعتماد امام به او، و اعتبار او در پیشگاه امام است، اگر چه زمان ورود وی به جرگه یاران و راویان آن حضرت مشخص نیست، اما به میان آمدن نام وی با ذکر روایتی از مفضل بن عمر و یونس بن یعقوب که خود موقعیتی ممتاز داشتند و با نوع روایتی که از مفضل نقل می کند، این احتمال را قوت می بخشد که وی جزو گروه مفضل بوده و در آن گروه پرورش سیاسی یافته است. وی علاوه بر این، در جریان درگیریهای اعتقادی سیاسی درونی شیعیان نیز بوده است که از یونس بن یعقوب روایت می کند. وی در این روایت سخن از ناآرامیهای گروه «مؤلفه» به میان می آورد که در دوره امام صادق علیه السّلام خودنمایی کرده بودند. ابن سنان پس از وفات امام صادق علیه السّلام (۱۴۸ ه) در کنار پیروان حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام قرار گرفت و گویا در این دوره در روند حوادث کوفه نقش مهمتری به عهده داشت،

زیرا امـام یـک سال پیش از این که به بغـداد فرا خوانـده شود (۱۷۹ ه)، او را نسبت به بروز مخـالفت بـا امـامت امام رضا علیه السّلام هشـدار داد که محمد در پیشـگاه حضـرت سوگند یاد کرد و گفت: اگر زندگیم به درازا کشد، آنچه را که حق ایشان است، تسلیم کنم و به پیشوایی وی اقرار نمایم.

اگر چه روایتگر این سـخن خود محمد بن سـنان است که حضور امام رسیده است و روایت دیگری در تأیید آن نداریم، با این همه، این سـخنان در راسـتای نیک اندیشـی و سـلامت اعتقاد وی می توانـد جای گیرد و در ضـمن نشان می دهد که از جانب امـام عهـده دار مسؤولیتی بوده و نزد شـیعیان کوفه ار اعتبـار برخوردار بوده است. به هر حـال محمـد فتنه های نخستین روزگار امامت امام رضا علیه السّلام را با حفظ سـلامت اندیشه اش پشت سـر گذاشت و به پیشوایی علی بن موسـی علیه السّلام گردن نهاد و بارها به حضور آن امام رسید و از حضرتش روایت کرد.

روایتهای ابن سـنان به رویدادها و وضـعیت درونی پیروان امام در شـهر کوفه توجه چندانی ندارد و تنها سـخن از اختلاف میان وی و صـفوان و دوسـتانش ایـوب بن نـوح و فضـل بن شـاذان به چشم می خـورد و در این رابطه صـفوان از او به عنوان «پرواز کننده» یاد می کند و می گوید:

« ... محمـد بن سـنان تلاش کرد که بیش از یـک بار پرواز کنـد که ما بال او را کوتاه کردیم و در کنار ما باقی مانـد» . و در جای دیگر می گوید: «محمد بن سنان از پرواز کنندگان بود و ما بال او را کوتاه کردیم» .

ایوب

بن نوح که خود نیز از محمد بن سنان روایت دارد، از بازگو شدن حدیثهای محمد و گسترش یافتن آن جانب احتیاط را گرفته و می گوید: « ... روا نمی دانم که حدیثهای ابن سنان را روایت کنم» . آخرین فرد فضل بن شاذان است که از دیگران لحنی شدیدتر دارد و به یکی از دوستانش می گوید: «تا وقتی زنده هستم، روا نمی دانم که حدیثهای محمد بن سنان را به نقل از من روایت کنید» . وی علاوه بر این در برخی کتابهایش از او به عنوان «دروغگوی مشهور» یاد کرده است.

روایتها، اختلافهای درونی را همین اندازه بیان می کند و ما را بیش از این به عمق حوادث درون گروهی راه نمی دهد و پرسشهای بسیاری را بی پاسخ می گذارد. گذشته از این، اختلاف و علل آن نیز در روشنی تاریخ قرار ندارد و تنها یک روایت از امام رضا علیه السّلام نقل شده است که اشاره ای بر مبارزه قدرت دارد و گویا در همین زمینه بوده است. گرچه سخنان آن حضرت را نیز به زمان مشخصی نمی توان محدود کرد و مخاطبان آن نیز معلوم نیست اما از آنجا که سخن منحصراً از اختلاف در رهبری به میان می آورد و در این مورد نیز تنها از اختلاف صفوان و ابن سنان گزارش شده است، از این رو به نظر می رسد که سخن امام در همین موضوع باشد و مسأله به اندازه ای اهمیت داشته است که امام ناگزیر از موضعگیری شده است. به هر حال، سخن امام از این جا آغاز می گردد که فرمود: «دل بستن به ریاست، برای دین مسلمان زیانبارتر از یورش دو گرگ گرسنه به گله بی چوپان

است» و سپس می افزاید: «لیکن صفوان به ریاست دل نبسته است» .

امام در پایان، اتهام دل بستن به ریاست را از صفوان دور کرد و به نظر می رسد که با پا در میانی امام این مسایل فروکش می کند، زیرا محمد بن سنان به همراه صفوان به صورت مشترک در شهر مکه به پیشگاه امام مشرف شدند (۱۹۶ه) و از آنجا به مدینه رفتند و خدمت امام جواد علیه السّلام رسیدند که هیجده ماه بیش نداشت، و در شهر کوفه نیز رفت و آمد داشتند و گویا بعدها ایوب بن نوح و فضل بن شاذان در مجلس وی حضور یافته و از او حدیث روایت کرده اند. جالب توجه این است که ابن سنان در واکنش به نکوهش این افراد هیچ سخنی نگفته و به آرامی فعالیتهای خود را ادامه می داده است. وی روزگار امامت امام رضا علیه اسلام را با پاک اندیشی سپری کرد و سپس در ردیف یاران امام جواد علیه السّلام قرار گرفت و در پیشگاه آن حضرت جایگاه ویژه ای به دست آورد و امام خشنودی خود را از وی بیان داشت. به نظر می رسد که وی در کنار صفوان بن یحیی که نماینده امام جواد علیه السّلام در کوفه بود، به نمایندگی آن حضرت نیز برگزیده شده باشد. با این همه در حیات صفوان در شهر کوفه شخصیت درجه دوم داشت و مسؤولیت رهبری شیعیان کوفه به عهده صفوان بن یحیی بود که خود او نیز طی سخنی به «بنان» که همراه صفوان وارد مسجد کوفه می شدند، گفت: اگر کسی پاسخ مسایل پیچیده را خواست، نزد من آید و اگر کسی پاسخ مسایل حلال و حرام

را طلب کرد، نزد شیخ [صفوان] برود.

ابن سنان با این سخنان زیبا و روشن، از حدود کار خود و مسؤولیت صفوان تصویر روشنی به دست می دهد و رهبری و وکالت صفوان را می پذیرد و از او به عنوان پاسخگوی حلال و حرام یاد کرده و در این زمینه او را بر خود مقدم داشت و در ضمن مسؤولیت و موقعیت خود را نیز بازگو نمود، لذا با توجه به این روایت به نظر می رسد که شکلبندی رهبری در کوفه تا وفات صفوان به همین گونه بوده و تنها پس از وفات صفوان است که ابن سنان در رأس شیعیان کوفه قرار گرفت. اگر چه کسی جز «طوسی» به وکالت محمد بن سنان اشاره ای نکرده است، اما با توجه به این که حضرت امام جواد علیه السّلام پس از صفوان نماینده ای تعیین نکرد و ایوب بن نوح به لحاظ اعتبار و موقعیتی که داشت می توانست نامزد این مسؤولیت باشد، پس از ابن سنان و در دوره امامت امام هادی علیه السّلام نماینده حضرت در شهر کوفه گردید و از سویی امام پس از مرگ ابن سنان (۲۲۰ ه) وی را در ردیف نمایندگان و بزرگانی صفوان بن یحیی و ذکریا بن آدم و سعد بن سعد که بدرود زندگی گفته بودند، قرار داد و از او ستایش کرد و نیز طی سخنی که احتمالاً ـ پس از مرگ ابن سنان فرموده است، تمام اتهامهای نسبت داده شده به ابن سنان را رد کرد و فرمود: « ... او هیچ مخالفتی با من و پدرم نکرده است» . علاوه بر این وی از جانب امام جواد علیه السّلام مسؤول رساندن پیامی

به شـیعیان بصـره نیز بوده است که آن را کـاری سـاده و پیش پا افتاده نمی توان انگاشت و همچنین چهره های مشـهوری مانند حسن و حسـین بن سـعید [اهوازی] و محمـد بن الحسـین بن ابی الخطـاب و شـاذان از او روایت دارنـد و علی بن ابراهیم که به شمار افراد مورد اعتماد است در کتاب تفسـیر خود از روایتهای محمد بن سـنان به عنوان فردی مورد اعتماد استفاده کرده است لذا با توجه به این موارد، نمایندگی ابن سنان از جانب امام قابل توجیه است و مورد اعتماد بودن او را در پیشگاه امام و شیعیان بخوبی نشان می دهد. از این رو نکوهشهایی که درباره وی آمده است، ناروا به نظر می رسد.

سرانجام محمد بن حسن بن سنان در سال ۲۲۰ ه. ق پیش از شهادت امام جواد علیه السّلام چشم از جهان فروبست.

شیعیان کوفه علاوه بر صـفوان بن یحیی و محمد بن سـنان، چهره های درخشان و برجسـته دیگری نیز در میان خود داشـتند که نـام آنـان بیشـتر پیرامـون روایتهـایی که از ابن سـنان و صـفوان شـده است، دیـده می شـود و از همصـحبتی بـا آن دو بزرگوار برخوردار بودنـد و گویا برای اداره و نظم شـیعیان کوفه مسؤولیتهایی متوجه آنها بوده و به اتفاق صـفوان و ابن سـنان مرکزیتی تشـکیل می دادنـد که کنـار هم گـذاردن فعالیتهـا و پیونـدهای آنان چهره گویایی از مرکزیتی پرتلاش و موفق را به دست می دهـد. از آنجـا که این چهره های نامـدار به صورت مسـتقیم نماینـده امام رضا و یا امام جواد علیهما السّـلام نبودنـد، به نظر می رسد که مسؤولیت کمتری از آن دو بزرگوار داشتند و زیر نظر آنها فعالیت می کردند، برخی از این

افراد ماننـد: حسـین بن سـعید اهوازی و ایوب بن نوح بن دراج قاضـی کوفه و فضل بن شاذان نیشابوری برجسـتگی خاص پیـدا کردنـد. از آن میان ایوب بن نوح از جانب امام هادی و امام حسن عسـکری علیهماالسـلام به عنوان وکیل در شـهر کوفه برگزیـده شـد. نـام گروهی دیگر که در دوره آن حضـرت و یـا در نخستین سالهـای امامت امام هادی علیه السّلام وفات یافتند و یا پس از وفات امام جواد علیه السّلام فعالیت چندانی نداشتند در پی آورده می شود.

بعضی از اصحاب

۱ جعفر بن بشیر

وی در کوفه می زیست و از موالی قبیله بجلی به شمار می رفت و فردی پیشه ور بود و پارچه های ابریشمی می فروخت. جعفر از اصـحاب امام رضا علیه السّلام بود و از حضرتش روایت دارد و سخنانش مورد اعتماد و در پیشگاه شیعیان از منزلت والایی برخوردار بود. چهره های سرشناسـی همچون صفوان بن یحیی و محمد بن خالد برقی از او روایت کرده اند و محمد بن حسین بـن ابی خطـاب روغن فروش یکی دیگر از افراد مشـهور شـیعه فراوان به حضـورش می رسـیده و از روایتهـای او بهره می برده است.

ارتبـاط بـا صـفوان بن یحیی که خود پیشه ور بود و ابن ابی خطـاب روغن فروش و بجـا گـذاردن کتابهایی ماننـد: «مکاسب» و کتـاب «صـید» و کتـاب «ذبائـح» که در موضوع پیشه وری است، نشـان می دهـد که در زمینه فعالیتهای صـنفی تلاش و فعالیت داشته است اما از چگونگی فعالیت و موقعیت وی در اتحادیه های صنفی کوفه اطلاعی در دست نیست.

جعفر بن بشـیر گویـا به عنوان چهره علنی شـیعیان کوفه فعـالیت می کرده است و برای گسترش و تحت پوشـش قرار دادن این فعالیتها از مسجد بهره می برده است. مسجد وی

در منطقـه «بجیلـه» به طرف راه نجـف قرار داشت و آن جـا نمـاز می گـذارد که تـا نیمه اول قرن پنجم آبـاد بـود. این تلاش و کوششـها شـکنجه و آسـیبهای فراوانی برای ایـن بزرگـوار به همراه داشت که به احتمـال قـوی بایـد در سالهـای نـاآرامی عراق (۱۹۵۲۰۳ ه) روی داده باشد و سـرانجام مأمون پس از شهادت امام رضا علیه السّلام و آمدن به بغداد او را نزد خود خواند و از او دلجویی کرد که روشن کننده سیاسـتهای مأمون نیز می تواند باشد. مأمون با این حرکت سیاسـی به یقین می خواسـته است، خود را دوسـتدار شـیعه نشان دهـد و خود را از انتساب قتل امام رضا علیه السـلام، تبرئه کنـد که بوضوح شخصـیت ممتاز و در خور توجه جعفر بن بشیر را در کوفه می نمایاند.

سرانجام جعفر بن بشـیر پارچه فروش به سال ۲۰۸ ه. پس از سالها رنـج و تلاش، در راه مکه و در منطقه «ابواء» بـدرود زندگی گفت و محضر امام جواد علیه السّلام را نتوانست درک کند.

۲ حسن بن محبوب

حسن فرزند محبوب بن وهب جعفر بن وهب از موالی قبیله بجلی بود. نیای بزرگ وی «وهب» اهل سـند و از بندگان «جریر بن عبـدالله بجلی» به شـمار می رفت، صـاحب حرفه مهم سـاخت زره جنگجویـان بود و گویا امام علی علیه السّـلام به همین خاطر خواسـتار خریـدن وی از جریر شـد، او که راضـی به فروختن وهب نبود، وهب را آزاد کرد و سـپس به عنوان موالی قبیله بجلی شناخته شد. اما وی پس از آزادی حضور امام شتافت و خدمت آن حضرت را به پا داشت.

این رخداد بدون تردید در دوره خلافت امام علی (ع) و در کوفه

باید اتفاق افتاده باشد، زیرا جریر در برابر درخواست حضرت توان رویارویی نداشته و از آنجا که راضی به فروش نبوده، وهب را آزاد نموده است. سخن پیرامون وهب به همین جا خاتمه می یابد و تا حسن بن محبوب مدارک هیچ اطلاعی از این خانواده بدست نمی دهند. اما از آنجا که حسن لقب «زره ساز» داشته است، می توان گفت که فرزندان وهب حرفه پدر را در پیش گرفته اند و به همین نام خوانده می شدند. حسن چنان که نواده اش جعفر بن محمد بن حسن یاد می کند فردی ورزیده بوده و این خصوصیت با حرفه وی همخوانی داشته است. وی علاوه بر اندام عضلانی، گونه و چانه ای بی مو و صورتی تهی و قامتی میانه داشت و از پای راست می لنگید. حسن به زره سازی اکتفا نکرد و به فراگیری دانش پرداخت و به پیشاهنگان از گروه شیعیان پیوست اگر چه از چگونگی و زمان پیوستن وی به گروه شیعه اطلاعی در دست نیست، اما در دوره حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام به عنوان یکی از شخصیتهای معروف شیعه شناخته می شد و از موسی بن جعفر علیه السّلام به عنوان یکی از شخصیتهای معروف شیعه شناخته می شد و از دانشمندان بنام دوره آن حضرت و امام رضا علیه السّلام به شمار می رفت. و به پیشگاه آن دو امام رسید و از آنان روایت کرد. حسن در دانش چنان شهره شد که طوسی از او به عنوان یکی از ستونهای چهارگانه زمان یاد کرده است و تألیفات چندی از وی به جا مانده که از آن جمله کتاب تفسیر است.

ابن محبوب پس از امام رضا علیه السّلام چهره پنهان به خود گرفت و

نامی از وی بر سر زبانها نیست و با توجه به فوت ایشان ۲۲۴ ه. ق، به نقل از وی از امام جواد و امام هادی علیهماالسلام سخنی در دست نیست. گرچه ابن ندیم او را جزو اصحاب امام جواد علیه السّلام ذکر می کند، اما دیگر علما به آن اشاره ای ندارند و به نظر می رسد که به پیشگاه امام جواد و امام هادی علیهماالسلام نرسیده باشد. با این همه نمی توان او را جزو منحرفان به شمار آورد و می توان گفت که اتهام انحراف از سوی عده ای به سبب آن که از علی بن ابی حمزه بطاینی روایت کرده است، ناروا می نماید، زیرا حسن مورد تأیید امام رضا علیه السّلام بوده است و قریب به اتفاق علمای رجال او را فردی موثق و مورد اعتماد ذکر کرده اند. حسن بن محبوب گرچه خدمت امام جواد علیه السّلام نرسید اما فرزندش محمد جزو اصحاب آن حضرت ذکر شده است و از آن امام بزرگوار روایت دارد. لذا بعید به نظر نمی رسد که محمد رابط میان پدر و امام (ع) بوده و یا این که حسن بن محبوب بنا به اوضاع سیاسی و یا اجتماعی، مجاز به ارتباط با امام جواد و امام هادی علیهماالسلام نبوده است.

۳ احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی

نیای وی از بردگان بیزانسی قبیله سکّون بود که در جنوب مسجد شهر کوفه سکونت داشتند. ابی نصر پس از آزادی در ردیف موالیان قبیله سکّون قرار گرفت و احمد نیز موالی زاده این قبیله بود. وی از دانشمندان دوره امامت امام موسی کاظم و امام رضا علیهماالسلام به شمار می رفت و در پیشگاه امام رضا و امام جواد علیهماالسلام از منزلت والایی برخوردار بود

و نزد شیعیان مورد اعتماد شناخته می شد. وی طی سفری که خدمت امام رضا و امام جواد علیهماالسلام داشته به همراه صفوان و عبدالله بن جندب نماینده امام رضا علیه السّلام در اهواز و محمد بن سنان بوده است که خود بیانگر موقعیت سیاسی وی نزد جامعه شیعیان کوفه می باشد. علاوه بر این وی از امام رضا علیه السّلام که عازم سفر مرو بود، در قادسیه استقبال کرد و مسؤولیت قسمتی از تدارکات برای آن حضرت را به عهده گرفت. این موارد بخوبی می نمایاند که وی از افراد پرتلاش شیعیان کوفه بوده است و نقش بنیادی در اراده شیعیان آن جا داشته است. اما در دوره امام جواد علیه السّلام پیرامون وی سخن بسنده ای دیده نمی شود، اما از آنجا که ترکیب اصلی مرکزیت کوفه تا فوت صفوان دست نخورده باقی مانده بود و همان افرادی که در دوره امام رضا علیه السّلام فعال بودند، در این دوره نیز در کنار هم به چشم می خوردند، از این رو به نظر می رسد که وی موقعیت خود را در رده بالای شیعه حفظ کرده باشد. به هر حال وی دوره امام جواد علیه السّلام را با سلامت عقیده سپری کرد و در نخستین سال امامت هادی علیه السّلام در سال ۲۲۱ ه. ق وفات یافت.

۴ محمد بن حسین بن ابی الخطاب

وی در شهر کوفه می زیست و فرد مورد اعتماد شیعه و جزو یاران امام جواد علیه السّلام بود. روایتهای فراوانی از او به جا مانده و بیش از شش کتاب نوشته است. محمد پیشه روغن فروشی داشتو چهره برجسته ای میان شیعیان بود، زیرا از طریقی که روایت می کند، او را در ردیف مسؤولین شیعیان کوفه می نمایاند. وی از افرادی مانند:

صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و محمد بن ابی عمیر و حسین بن محبوب و جعفر بن بشیر و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت دارد که خود بیانگر فعالیتها و پیوندهای سیاسی وی می تواند باشد. گرچه از تلاشهای صنفی سیاسی و یا مسؤولیتی که عهده دار آن بوده اطلاع روشنی در دست نیست. با این همه بعید نمی نماید که وی رابط میان شخصیتهای برجسته شیعه در بغداد محمد بن ابی عمیر و کوفه بوده و حلقه اتصالی میان نمایندگان و چهره های برجسته شیعه باشد. ابن ابی الخطاب عمر درازی داشت و پس از امام جواد علیه السّلام امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام را درک کرد و سرانجام در سال ۲۶۲ ه وفات یافت.

۵ محمد بن خالد برقی

ابو عبدالله محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی معروف به برقی بود. جد بزرگ وی محمد بن علی در شهر کوفه می زیست و در قیام زید بن علی علیه السّلام ۱۲۲ ه. ق شرکت کرد و پس از شهادت آن حضرت و پراکنده شدن یارانش دستگیر و روانه زندان حاکم کوفه «یوسف بن عمر» گردید و سپس به قتل رسید. پس از کشته شدن وی، فرزندش عبدالرحمن و نواده اش خالد که کودکی بیش نبود به طرف سرزمینهای ایران فرار کردند و در «برق رود» که یکی از آبادیهای شهر قم به شمار می رفت، فرود آمدند که جایگاه قبیله عنزه تیره ای از قبیله خزرج بود که چند دهه پیش، پس از شکست قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث در «دیر الجماجم» به این منطقه متواری شده بودند. از این زمان به بعد دیگر از عبدالرحمن و

فرزنـدش خالـد موالی زاده ابوموسـی اشـعری خبری در دست نیست و درباره سـفر دوباره آنها به عراق اشاره ای نشده است. با این همه، به نظر می رسـد که محمـد فرزنـد خالـد، «برق رود» را ترک کرده باشد، زیرا علاوه بر این که به حضور امام موسـی کاظم علیه السّلام رسید، رد پای او در بغداد و بیشتر در کوفه دیده می شود که از محمد بن ابی عمیر بغدادی «پارچه فروش» و محمد بن سـنان و احمد بن نصـر و جعفر بن بشـیر عجلی و از صـفوان بن یحیی روایت کرده است. محمد پس از شـهادت امام موسـی کاظم علیه السّـلام فتنه گروه واقفه را پشت سـر گذاشت و حضور امام رضا علیه السّـلام رسـید و از آن حضرت روایت کرد، و پس از شـهادتش در ردیف یاران امام جواد علیه السّـلام قرار گرفت و گویا در دوره امامت آن حضرت بدرود زندگی گفته باشد. اقامتگاه وی و زمان دقیق وفات و محل دفنش مشخص نیست. اما از آنجا که بیشتر از مسؤولان مرکزیت شیعیان در کوفه روایت کرده است، ظاهراً در کوفه می زیسته و در میان شیعیان شخصیتی برجسته داشته است.

۶ عبدالرحمن بن ابی نجوان

نام اصـلی وی عمروبن مسلم و از موالیان قبیله تمیم بود و در شهر کوفه می زیست و از یاران امام رضا علیه السّلام به شمار می رفت، پدرش در ردیف پیروان امام صادق علیه السّـلام بود. او نزد شیعیان کوفه از اعتبار ویژه ای برخوردار بود و از صفوان بن یحیی و محمـد بـن سـنان و افراد مشـهور دیگریماننـد صـفوان بن مهران شـتردار و عبـدالله بن بکیر وابی بصـیر روایت دارد و افرادی چون حسین بن سعید اهوازی و ایوب بن نوح

و ابراهیم بن هاشم و محمد بن ابی عمیر از او روایت کرده اند و کتابی به نام «البیع والشراء» از وی به جا مانده است.

شواهد یاد شده دلیل روشنی بر اهمیت و اعتبار اوست و به نظر می رسد که مسؤولیت حساسی نیز به عهده داشته است که انتخاب نام مستعار عبدالرحمن را برای وی ضروری می نموده است، زیرا نام مستعار در فعالیتهای پنهانی و در رویارویی با دولت و منحرفان کاربرد داشته است.

جز این چهره های مشخص که ذکرش گذشت، کسان درخور توجه دیگری نیز از پیروان امام جواد علیه السّلام در کوفه می زیستند که شرفیاب شدن به حضور امام خود بهترین گواه برجسته بودن آنان است. اما از آنجا که موقعیت آنها در شهر کوفه و پیوند آنان با صفوان و ابن سنان، نمایندگان امام، از دید ما پنهان است و یا آگاهیهای کافی پیرامون آنها به چشم نمی خورد، از این رو نتوانستیم آنها را جزو نیروهای مرکزی به شمار آوریم، لذا یاد آنان را در پایان بحث قرار دادیم.

اصحاب دورتر

۱ مروك بن عبید بن سالم بن ابی حفصه

نام اصلی وی «صالح» است. او فروشنده مروارید بود و از پیروان امام جواد علیه السّلام به شمار می رفت و از بستگان نشیط بن صالح خدمتگزار امام موسی کاظم علیه السّلام بود و نزد شیعیان فردی مورد اعتماد شناخته می شد. برخی از شیعیان او را مولی دانسته و از موالیان عمار بن مبارك عجلی ذکر کرده اند.

از فعالیتها و محل سکونت ابن عبید اطلاع کافی در دست نیست، اما از آنجا که وی از افرادی مانند ابراهیم بن ابی بلاد و علی بن حسن بن ابی فضال و احمد بن نضر

و عبدالرحمن بن ابی حماد که در کوفه می زیستند و منصور بن عباس و یعقوب بن یزید که در بغداد زندگی می کردند روایت کرده است، به نظر می رسد که ابن عبید یا در یکی از دو شهر کوفه و بغداد به سر می برده و یا مسؤولیتهایی در یکی از این دو شهر داشته است و یا احتمالاً به خاطر فروش مروارید به یکی از این دو شهر رفت و آمد می کرده است. و اما این که وی به چه منظور نام مستعار انتخاب کرده و یا در صنف فروشندگان مروارید چه نقشی داشته است، اطلاعی در دست نیست.

۲ موسی بن عمربن بزیع

وی از اصحاب امام جواد و سپس امام هادی علیهماالسلام بود و نزد شیعیان فردی مورد اعتماد شناخته می شده است موسی از موالی منصور خلیفه عباسی و عموزاده محمدبن اسماعیل بن بزیع بود.

۳ احمد بن عبدالله کوفی از اصحاب امام جواد علیه السلام.

۴ ابوسکینه کوفی از اصحاب امام جواد علیه السلام

معجزات

معجزات حضرت جواد علیه السلام

درخت خشک میوه دار شد

اول شیخ مفید و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت جواد علیه السلام با ام الفضل زوجه خود از بغداد به مدینه مراجعت می فرمود چون به شارع کوفه به دار مسیب رسید فرود آمد و آن هنگام غروب آفتاب بود پس داخل مسجد شد و در صحن آنجا درخت سدری بود که بار نمی داد پس حضرت کوزه آبی طلبید و در زیر آن درخت وضو گرفت و ایستاد به نماز مغرب و (نماز) جماعت گذاشت و در رکعت اول بعد از حمد، سوره نصر و در ثانی حمد و توحید خواند و پیش از رکوع، قنوت خواند پس رکعت

سوم را به جا آورد و تشهد و سلام گفت و از نماز فارغ شد. پس لحظه ای نشست و ذکر خدا به جا آورد و برخاست و چهار رکعت نافله مغرب به جا آورد پس تعقیب نماز خواند و دو سجده شکر به جا آورد و بیرون رفت. پس چون مردم نزد درخت آمدند دیدند که بار داده میوه نیکویی را پس تعجب کردند و از سدر آن خوردند یافتند شیرین است و دانه ندارد پس مردم با آن حضرت وداع کردند و به مدینه تشریف برد. و در مدینه بود تا زمان معتصم که آن حضرت را به بغداد طلبید در اول سال دویست و بیست و پنج و در بغداد توقف فرمود تا آخر ماه ذی القعده همان سال که وفات یافت و در پشت سر مبارک جدش امام موسی علیه السلام مدفون شد. و از شیخ مفید نقل شده که فرمود من از میوه آن درخت سدر خوردم و یافتم آن را بی دانه. (۲۳)

دوم قطب راوندی روایت کرده از محمّد بن میمون که در ایامی که حضرت جواد علیه السلام کودک بود و جناب امام رضا علیه السلام هنوز به خراسان نرفته بود سفری به مکه نمود من نیز در خدمت آن حضرت بودم چون خواستم مراجعت کنم خدمت آن حضرت عرضه داشتم که من می خواهم به مدینه بروم کاغذی برای ابوجعفر محمّد تقی علیه السلام بنویسید تا من ببرم. حضرت تبسمی فرمود و نامه ای نوشت من آن را به مدینه آوردم و در آن وقت چشمان من نابینا شده بود پس (موفق خادم)، حضرت محمّد تقی را آورد

در حالی که در مهد جای داشت پس من نامه را به آن جناب دادم، حضرت به (موفق) فرمود که مهر از نامه بردار کاغذ را باز کن، پس (موفق) مهر از کاغذ برداشت و آن را گشود مقابل آن جناب پس حضرت آن را ملاحظه کرد آنگاه فرمود: ای محمّد! احوال چشمت چگونه است؟ عرض کرم: یابن رسول اللّه! چشمم علیل شده و بینایی از او رفته چنانچه مشاهده می فرمایی، پس حضرت دست مبارک به چشمان من کشید از برکت دست آن حضرت چشمان من شفا یافت پس من دست و پای آن جناب را بوسیدم و از خدمتش بیرون آمدم در حالی که بینا بودم. (۲۴)

امام جواد علیه السلام از افکار من خبر داد

سوم و نیز روایت کرده از حسین مکاری که گفت: داخل بغداد شدم در هنگامی که حضرت امام محمّد تقی علیه السلام نیز در بغداد بود و در نزد خلیفه در نهایت جلالت بود من با خود گفتم که دیگر حضرت جواد علیه السلام به مدینه بر نخواهد گشت با این مرتبتی که در اینجا دارد و از حیثیت جلال و طعامهای لذیذ و غیره چون این خیال در خاطر من گذشت دیدم آن جناب سر به زیر افکند پس سر بلند کرد در حالی که رنگ مبارکش زرد شده بود و فرمود: ای حسین، نان جو با نمک نیم کوب در حرم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم نزد من بهتر است از آنچه که مشاهده می کنی در اینجا. (۲۵)

از مذهب زیدی دست برداشتم

چهارم در (کشف الغمه) از قاسم بن عبدالرحمن روایت کرده است که گفت من زیدی مذهب بودم وقتی رفتم به بغداد، روزی در بغداد بودم دیدم که مردم در حرکت و اضطرابند بعضی می دوند و بعضی بالای بلندیها می روند و بعضی ایستاده اند، پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: ابن الرضا! ابن الرضا! یعنی حضرت جواد پسر حضرت امام رضا علیهما السلام می آید. گفتم به خدا سوگند که من نیز می ایستم و او را مشاهده می کنم، پس ناگاه دیدم که آن حضرت پیدا شد و سوار بر استری بود من با خود گفتم لعن اللّه اصحاب الامامه؛ یعنی دور باشند از رحمت خدا گروه امامیه هنگامی که اعتقاد کردند که خداوند طاعت این جوان را واجب گردانیده تا این خیال در دل من گذشت حضرت رو به من کرد و فرمود:

یا قاسم

بن عبدالرحمن! (اَبَشَرا مِنّا واحدا نَتَّبِعُهُ اِنّا اذا لَفی ضَلالٍ وَ سُعُرٍ). (۲۶)

دوباره در دل خود گفتم که او ساحر است، دیگر باره رو کرد به من و فرمود:

(ءَاُلْقِیَ الذِّکْرُ عَلَیْهِ مِنْ بَیْنِنا بَلْ هُوَ کَذّابٌ اَشِرٌ). (۲۷)

آن وقت که حضرت از خیالات من خبر داد من اعتقادم کامل شد و اقرار بر امامت او نمودم و اذعان نمودم که او حجه اللّه است بر خلق خدا. (۲۸)

مؤلف گوید: که این دو آیه مبارکه در سوره قمر است، و معنی آیه اول بنابر آنچه در تفسیر است آنکه: تکذیب کردند قوم ثمود حضرت صالح پیغمبر علیه السلام را و گفتند آیا آدمی که از جنس ما است و یگانه است که هیچ تبعی و حشمی ندارد پیروی کنیم او را؟ مراد انکار این معنی است یعنی تابع شخصی نشویم که فضلی و مزیتی بر ما ندارد و بی کس و بی یار و بی خویش و تبار است به درستی که این هنگام که متابعت او کنیم در گمراهی و آتشهای سوزان خواهیم بود. و معنی آیه دوم این است: آیا القا کرده است وحی بر او از میان ما و حال آنکه در میان ما اولی و احق از وی یافت می شود؟ نه چنین است که وحی مختص باشد به او بلکه او دروغگوی است و خودپسند و متکبر.

چرا شیعه دوازده امامی شدم؟

پنجم شیخ مفید و طبرسی و دیگران روایت کرده اند از علی بن خالد که گفت: زمانی در عسکر یعنی در سر من رای بودم شنیدم که مردی را از شام در قید و بند کرده اند و آورده اند در اینجا حبس نموده اند و می گویند او

ادعای نبوت و پیغمبری کرده، گفت من رفتم در آن خانه که او را در آنجا حبس کرده بودند و با پاسبانان او مدارا و محبت کردم تا مرا به نزد او بردند. چون با او تکلم کردم یافتم او را صاحب فهم و عقل پس از او پرسیدم که ای مرد بگو قصه تو چیست؟ گفت: بدان که من مردی بودم که در شام در موضع معروف به راءس الحسین علیه السلام یعنی موضعی که سر امام حسین علیه السلام را در آنجا گذاشته یا نصب کرده بودند عبادت خدا را می نمودم، شبی در محراب عبادت مشغول به ذکر خدا بودم که ناگاه شخصی را دیدم که نزد من است و به من فرمود: برخیز! پس برخاستم و مرا کمی راه برد ناگاه دیدم در مسجد کوفه می باشم، فرمود: این مسجد را می شناسی؟ گفتم: بلی این مسجد کوفه است، پس نماز خواند و من با او نماز خواندم. پس بیرون رفتیم و مرا کمی راه برد دیدم که در مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم می باشم پس سلام کرد بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم و نماز کرد و من هم نماز کردم پس با هم بیرون آمدیم پس قدر کمی راه رفتیم دیدم که در مکه می باشم پس طواف کرد و طواف کردم با او و بیرون آمدیم و کمی راه آمدیم دیدم که در همان محراب عبادت خود در شام می باشم و آن شخص از نظر من غائب شد. پس من در تعجب ماندم تا یکسال، چون سال دیگر شد باز آن شخص را

دیدم که نزد من آمد، من از دیدن او مسرور شدم پس مرا خواند و با خود برد به همان موضعی که در سال گذشته برده بود، چون مرا برگردانید به شام و خواست از من مفارقت کند با او گفتم که ترا قسم می دهم به حق آن خدایی که این قدرت و توانایی را به تو داده بگو تو کیستی؟ فرمود: منم محمّد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام.

پس من این حکایت را برای شخصی نقل کردم، این خبر کم کم به گوش وزیر معتصم محمّد بن عبدالملک زیات رسید فرستاد مرا در قید و بند کردند و آوردند مرا به عراق و حبس نمودند چنانکه می بینی و بر من بستند که من ادعای پیغمبری کرده ام. راوی گفت: به آن مردم گفتم میل داری که من قصه ترا برای محمّد بن عبدالملک بنویسم تا بر حقیقت حال تو مطلع گردد و ترا رها کند؟ گفت: بنویس. پس من نامه ای به محمّد بن عبدالملک نوشتم و شرح حال آن مرد محبوس را در آن درج کردم چون جواب آمد دیدم همان نامه خودم است در پشت آن نوشته که به آن مرد بگو که بگوید به آن کسی که او را در یک شب از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و از مکه به شام برگردانیده بیاید او را از زندان بیرون برد. راوی گفت من از مطالعه جواب آن نامه خیلی مغموم شدم و دلم بر حال آن مرد سوخت روز دیگر صبح زود گفتم بروم و او را از جواب نامه اطلاع دهم و امر کنم

او را به صبر و شکیبایی، چون به در زندان رسیدم دیدم پاسبانان زندان و لشکریان و مردمان بسیاری به سرعت تمام گردش می کنند و جستجو می نمایند. گفتم مگر چه خبر است؟ گفتند: آن مردی که ادعای نبوت می کرد در زندان حبس بود دیشب مفقود شده و هیچ اثری از او نیست نمی دانیم به زمین فرو رفته یا مرغ هوا او را ربوده علی بن خالد گفت فهمیدم که حضرت امام محمّد تقی علیه السلام به اعجاز او را بیرون برده است و من در آن وقت زیدی مذهب بودم چون این معجزه را دیدم امامی مذهب شدم و اعتقادم نیکو شد. (۲۹)

مکافات عمل

مؤلف گوید: که محمّد بن عبدالملک زیات به سزای خود رسید. مسعودی گفت:

چون خلافت به متوکل عباسی منتقل شد چند ماه از خلافت او که گذشت بر محمّد بن عبدالملک غضبناک شد جمیع اموال او را بگرفت و او را از وزارت معزول ساخت و محمّد بن عبدالملک در ایام وزارت خود تنوری از آهن ساخته بود و او را میخ کوب نموده بود به طوری که سرهای میخ ها در باطن بوده و هر که را می خواست عذاب کند امر می کرد او را در آن تنور می افکنند تا به صدمت آن میخ ها و ضیق مکان به سخت تر وجهی معذب بود و هلاک می شد، و چون متوکل بر محمّد غضبناک شد امر کرد تا او را در همان تنور آهن افکندند محمّد چهل روز در همان تنور معذب بود تا وقتی که به هلاکت رسید و در روز آخر عمر خود کاغذ و دواتی طلبید و این دو بیت نوشت و

برای متوکل فرستاد:

هِیَ السَّبیلُ فَمِنْ یَوْم اِلی یَوْمٍ

کَاَنَّهُ ماتَریکَ الْعَیْنُ فی نَوْمٍ

لاتَجْزَ عَنَّ رُوَیدا اِنَّها دُوَلٌ

دُنْیا تَنَقَّلُ مِنْ قَوْمٍ اِلی قَوْمٍ

متوکل را فرصتی نبود که آن مکتوب را به او رسانند روز دیگر که رقعه به وی رسید فرمان کرد که او را از تنور بیرون آوردند چون نزد تنور رفتند محمّد را مرده یافتند. (۳۰)

بدان که در باب شهادت حضرت امام رضا علیه السلام نقل کردیم که ابوالصلت را مأمون در زندان حبس کرد، یکسال در حبس بود پس متوسل شد به انوار مقدسه محمّد و آل محمّد علیهم السلام هنوز دعای او تمام نشده بود که حضرت جواد علیه السلام نزد او حاضر شد و او را از بند رهانید.

شفای چشم به عنایت امام جواد علیه السلام

ششم شیخ کشی روایت کرده از محمّد بن سنان که گفت: شکایت کردم که حضرت امام رضا علیه السلام از درد چشم خود پس گرفت حضرت کاغذی و نوشت برای ابوجعفر حضرت جواد علیه السلام و آن حضرت از طفل سه ساله کوچکتر بود پس حضرت رضا علیه السلام آن کاغذ را به خادمی داد و امر کرد مرا که بروم با او و فرمود به من که کتمان کن، یعنی اگر از حضرت جواد معجزه ای دیدی اظهار مکن آن را، پس رفتم به نزد آن حضرت و خادمی آن حضرت را به دوش برداشته بود. محمّد گفت: پس خادم آن کاغذ را گشود مقابل حضرت جواد علیه السلام حضرت نظر کرد در کاغذ و بلند می کرد سر خود را به جانب آسمان و می گفت: (ناج) پس این کار را چند دفعه کرد. پس رفت هر دردی که در چشم من

بود و چنان چشمم روشن و بینا شد که چشم احدی مانند او نبود، پس گفتم به حضرت جواد علیه السلام که خداوند تو را شیخ این امت قرار دهد همچنان که عیسی بن مریم علیه السلام را شیخ بنی اسرائیل قرار داد، سپس گفتم به آن حضرت: ای شبیه صاحب فطرس! محمّد گفت: پس من برگشتم و حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمود که این را پنهان کن، من پیوسته چشمم صحیح بود تا وقتی که فاش کردم معجزه حضرت جواد علیه السلام را در باب چشم خود پس دیگر باره درد چشم من عود کرد. راوی گفت: به محمّد بن سنان گفتم که چه قصد کردی از آنکه به آن حضرت گفتی ای شبیه صاحب فطرس؟ او در جواب گفت که حق تعالی غضب فرمود بر ملکی از ملائکه که او را فطرس می گفتند پس بال او را درهم شکست و افکند او را در جزیره ای از جزائر دریا و او بود تا وقتی که متولد شد حضرت امام حسین علیه السلام، حق تعالی فرستاد جبرئیل را به سوی حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم تا آن حضرت را تهنیت گوید به ولادت امام حسین علیه السلام و جبرئیل صدیق و دوست فطرس بود پس گذشت به او و در حالی که در جزیره افتاده بود پس او را خبر داد به آنکه امام حسین علیه السلام متولد شده و حق تعالی او را امر فرموده که پیغمبر را تهنیت گوید پس فرمود به فطرس میل داری ترا بردارم به یکی از بالهای خود و ببرم ترا نزد

محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم تا شفاعت کند ترا؟ فطرس گفت: بلی! پس جبرئیل او را به یکی از بالهای خود برداشت و او را خدمت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم برد پس تبلیغ کرد تهنیت از جانب پروردگار خود را آنگاه قصه فطرس را برای آن حضرت نقل کرد، حضرت فرمود به فطرس که بمال بال خود را به گهواره حسین و میمنت بجو به آن به جهت عظمت و بزرگی آن، فطرس جنان کرد حق تعالی بال او را به او رد کرد و او را به جای خود و منزلی که داشت با ملائکه برگردانید. (۳۱)

هفتم شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند از محمّد بن ابی العلاء که گفت: شنیدم از یحیی بن اکثم قاضی سامره بعد از آنکه آزمودم او را و مناظره کردم با او و محاوره نمودم و مراسله کردم او را و سؤال کردم از او از علوم آل محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم، یحیی گفت که روزی داخل مسجد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم شدم طواف می کردم به قبر مبارک دیدم محمّد بن علی الرضا علیه السلام را که طواف می کند به قبر مبارک. پس مناظره کردم با آن حضرت در مسائل که نزد من بود یعنی آنها را خوب می دانستم پس جواب آنها را فرمود آنگاه گفتم به آن حضرت که واللّه من می خواهم یک مسأله از شما بپرسم و خجالت می کشم از آن حضرت فرمود من خبر می دهم ترا به آن پیش از آنکه از من بپرسی آن را، و آن این است

که می خواهی بپرسی از من از (امـام)، گفتم: بلی! همین است سؤال من به خـدا سوگنـد، فرمود: منم امـام. گفتم: علامتی می خواهم، در دست آن حضـرت عصـائی بود عصـا به نطق آمـد و گفت همانـا مولاـی من امـام این زمان است و او است حجت. (۳۲)

حرز امام جواد علیه السلام

هشـتم سـید بن طـاوس رحمه اللّه در (مهـج الـدعوات) روایت کرده از ابونصـر همـدانی از حکیمه دختر امـام محمّـد تقی علیه السـلام آنچه که حاصـلش این است که بعد از وفات امام محمّد تقی علیه السـلام رفتم به نزد ام عیسـی دختر مأمون که زن آن حضـرت بود جهت تعزیت او، دیـدم که بسـیار جزع و گریه به جهت امام می کرد به مرتبه ای که می خواست خود را به گریه بکشد من ترسـیم که زهره اش شـکافته شود از کثرت غصه، پس در بین اینکه ما مذاکره می کردیم کرم و حسن خلق و شرف آن حضـرت را و آنچه حق تعالی به او مرحمت فرموده بود از عزت و کرامت، ام عیسی گفت که ترا به چیزی عجیب خبر دهم که از همه چیزها بزرگتر باشد. گفتم: آن کدام است؟ ام عیسـی گفت: من دایم جهت امام غیرت می کردم و مراقب او بودم و گاه گاه سـخنهای سخت می شنیدم و من به پدر خود می گفتم پدرم می گفتم تحمل کن که او فرزند پیغمبر است و وصله ای است از پیغمبر. ناگاه روزی نشسـته بودم دختری از در خانه در آمد و به من سـلام کرد، گفتم: چه کسی؟ گفت از اولاد عمار یاسرم و زن امام محمّد تقی علیه السلام ام که شوهر تو است، پس مرا چندان غیرت

گرفت که نزدیک بود سر برداشته به صحرا روم و جلاء وطن نمایم و شیطان نزدیک بود که مرا بر آن دارد که آن زن را بیازارم، قهر خود را فرو بردم و با او نیکی کردم و خلعتش دادم.

چون آن زن از پیش من رفت نزد پدرم رفتم و گفتم با او آنچه دیده بودم و پدرم در آن حالت که مست لایعقل بود اشارت به غلامی کرد که پیش او ایستاده بود که شمشیر مرا بیاور، شمشیر گرفت و سوار شد و گفت که واللّه من می روم و او را می کشم، چون این صورت از پدر خود مشاهده کردم پشیمان شدم و اِنّا للّهِ وَ انّا اِلَیْهِ راجِعُونَ خواندم و گفتم چه کردم به نفس خود و شوهر خود را به کشتن دادم. بر روی خود می زدم و پس پدر می رفتم تا درآمد به خانه ای که امام بود پیوسته او را با شمشیر زد تا او را پاره پاره کرد پس از نزد او بیرون آمد من از پی او گریختم و تا صباح از این جهت خواب نکردم و چون چاشت شد نزد پدر آمدم و گفتم: می دانی دیشب چه کرده ای؟ گفت: نه، گفتم: پسر امام رضا علیه السلام را کشتی، از این سخن متحیر شد و از خود رفت و بیهوش شد، بعد از ساعتی به خود آمد و گفت: وای بر تو چه می گویی؟ گفتم: بلی! رفتی بر سر او و او را به شمشیر زدی و کشتی. مأمون اضطراب بسیار کرد از این سخن گفت یاسر خادم را بطلبید یاسر را حاضر کردند با یاسر گفت: وای

بر تو! این چه سخن است که دختر من می گوید؟ یاسر گفت: راست می گوید، مأمون بر سینه و روی خود زد و گفت: (اِنّا للّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ) رسوا شدیم تا قیامت در میان مردم و هلاک شدیم، ای یاسر برو و خبر آن حضرت را تحقیق کن و جهت ما خبر بیاور که جان من نزدیک است از تن بیرون آید. یاسر رفت به خانه آن جناب و من به رخساره خود لطمه می زدم پس زود مراجعت نمود و گفت: بشارت و مژدگانی ای امیر! گفت: چه خبر داری؟ گفت: رفتم نزد آن حضرت دیدم نشسته بود و بر تن شریفش پیراهنی بود و به لحاف، خود را پوشانیده بود و مسواک می کرد، من سلام بر او کردم و گفتم که می خواهی این پیراهن که پوشیده ای به جهت تبرک به من دهی تا در او نماز کنم. و مرا مقصود این بود که به جسد مبارک امام نظر کنم که آیا ضرب شمشیر هست یا نه، به خدا که همچون عاج سفیدی بود که زردی او را مس کرده باشد و نبود بر جسد او و از زخم شمشیر و غیره اثری، پس مأمون گریست گریستن دراز و گفت: با این آیت و معجزه هیچ چیز دیگر نماند و این عبرت است برای اولین و آخرین. بعد از آن یاسر را گفت که سوار شدن و گرفتن شمشیر و داخل شدن خود را یاد می آورم و برگشتن خود را یاد نمی آورم، پس چگونه بوده است امر من و رفتن من به سوی او، خدا لعنت کند این دختر را لعنت شدید، برو نزد

دختر و به او بگو که پدرت می گوی به خدا قسم که اگر بعد از این از آن جناب شکایت کنی یا بی دستور او از خانه بیرون آیی از تو انتقام می کشم، پس برو به نزد ابن الرضا و سلام مرا به او برسان و بیست هزار دینار جهت او ببر و اسبی که دیشب سوار شده بودم که او را (شهری) می گویند برای او ببر پس امر کن هاشمیین را که به جهت سلام بر آن حضرت وارد شوند و بر او سلام کنند. یاسر می گوید: چنان کردم که مأمون گفته بود و سلام مأمون را رسانیدم و مالی را که مأمون فرستاده بود در پیش امام علیه السلام نهادم و اسب را عرضه کردم، حضرت بر آن زر نظر کرد ساعتی بعد از آن تبسم نمود و فرمود: عهدی که میان ما و مأمون بود همچون بود که هجوم کند به شمشیر بر من؟! آیا نمی داند که مرا یاری دهنده ای است که میان من و او مانع است. پس گفتم: ای پسر رسول خدا! بگذار این عتاب را به خدا و به حق جدت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم که مأمون چنان مست بود که نمی دانسته چیزی از این کار و نذر کرده نذر راستی و سوگند خورده که بعد از این مست نشود و چیزی که مست کننده باشد نخورد؛ زیرا که آن از دامهای شیطان است، پس هرگاه نزد مأمون تشریف ببری این سخنان را به روی وی نیاور و عتاب مکن. حضرت فرمود که مرا نیز عزم و رأی چنین بود. بعد از آن

جامه طلبید و پوشید و برخاست و مردم تمامی با آن حضرت نزد مأمون آمدند، مأمون برخاست و آن جناب را در کنار گرفت و به سینه چسبانید و ترحیب کرد و اذن نداد احدی را که بر او داخل شود و پیوسته با آن حضرت حدیث می گفت، چون مجلس خواست منقضی شود حضرت فرمود: ای مامون من ترا نصیحتی می کنم قبول کن: مامون گفت: بلی آن کدام است یابن رسول الله؟ فرمود: می خواهم که شب بیرون نروی چون من ایمن نیستم از این خلق نگونسار بر تو و نزد من دعایی است متحصن ساز نفس خود را به آن و حرز کن خود را به آن از بدیها و بلاها و مکروهات همچون که مرا دیشب از شر تو نگاه داشت، و اگر لشکرهای روم و ترک را ملاقات کنی و تمامی بر تو جمع شوند با جمیع اهل زمین از ایشان به تو بدی نرسد، اگر خواهی بفرستم آن را برای تو تا آنکه به واسطه آن از همه آن چیزها ایمن باشی، گفت: بلی به خط خود بنویس و بفرست به سوی من، حضرت قبول نمود.

چون صباح شد حضرت جواد علیه السلام یاسر را نزد خود طلبید و به خط خود این حرز را نوشت و فرمود با یاسر که این را به نزد مأمون ببر بگو جهت آن از نقره پاک لوله سازد و آنچه بعد از این خواهم گفت بر آن نقره نویسد و چون خواهد که بر بازو بندد وضوی کامل بگیرد و چهار رکعت نماز کند بخواند در هر رکعت (حمد) یک مرتبه و (آیه الکرسی) و (شهد

اللّه) و (والشمس و ضحیها) و (اللیل) و (توحید) هر کدام را هفت مرتبه و چون از نماز فارغ شود بر بازوی راست خود بندد تا در محل سختیها و تنگیها به حول و قوه خدا سالم ماند از هرچه ترسد و حذر کند و می باید که در وقت بازو بستن قمر در عقرب نباشد.

روایت شده که چون مأمون این حرز را از آن حضرت گرفت و با اهل روم غزا کرد فتح کرد و در همه غزوات و جنگها همراه داشت و منصور و مظفر شد به برکت این حرز مبارک، و حرز این است: (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم اَلْحَمْدُللّهِ رَبِّ الْعالَمینَ ...) (۳۳)

تا آخر حرز که معروف است به (حرز جواد) و نزد شیعه معروف است، و این موضع جای نقل آن نیست.

قال العلامه الطباطبائی بحرالعلوم فی (الدّره):

وَ جازَ فِی الْفِضَّهِ ما کانَ وِعاء

لِمِثْلِ تَعْویذٍ وَ حِرْزٍ وَ دُعاءٍ

فَقَدْ اَتی فیهِ صَحیحٌ مِنْ خَبَرٍ

عاضَدَهُ حِرْزُ الْجَوادِ الْمُشْتَهَرُ (۳۴)

تبدیل برگ زیتون به نقره خالص

نهم ابوجعفر طبری روایت کرده از ابراهیم بن سعد که گفت: دیدم حضرت امام محمّد تقی علیه السلام را که می زد دست خود را بر برگ زیتون پس می گردید آن نقره، پس من گرفتم از آن حضرت بسیاری از آنها را و خرج کردم آنها را در بازار و ابدا تغییری نکرد یعنی نقره خالص شده بود. (۳۵)

علامت امام چیست؟

دهم در بعضی دلائل آن حضرت است: و نیز روایت کرده از عماره بن یزید که گفت: دیدم امام محمّد تقی علیه السلام را پس گفتم به آن حضرت که چیست علامت امام، یابن رسول اللّه؟ فرمود: امام آن است که این کار را به جا آورد، پس گذاشت دست خود را بر سنگی پس ظاهر شد انگشتانش در آن. راوی گفت: پس دیدم که آهن را می کشید بدون آنکه در آتش آن را بگذارد و سنگ را خاتم خود نقش می کرد. (۳۶)

توطئه مأمون برای دنیاگرایی امام جواد علیه السلام

یازدهم ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند از محمّد بن ریان که گفت: مأمون هر حیله کرد که حضرت امام محمّد تقی علیه السلام را مانند خود اهل دنیا کند و به لهو و فسوق مایل کند ممکنش نشد و حیله او در آن حضرت اثر نکرد تا

زمانی که خواست دختر خود را به خانه آن حضرت بفرستد و زفاف واقع شد امر کرد صد کنیزی که از همه کنیزان زیباتر بودند هر کدام جامی در دست گیرند که در آن جواهری باشد به این هیئت او را استقبال کنند در آن وقتی که آن حضرت وارد می شود و می نشیند در حجله دامادی، کنیزان به آن دستورالعمل رفتار کردند، حضرت جواد علیه السلام التفاتی به ایشان نفرمود. مأمون طلبید مخارق مغنی را و آن مردی بود خوش آواز و رباب می نواخت و ریش طویلی داشت مخارق به مأمون گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر به جهت میل دادن ابوجعفر است به امر دنیا این کار در عهده من است و من کافیم او را، پس نشست مقابل آن حضرت و آواز خود

را بلنـد کرد به نحوی که جمیع اهل خانه به نزد او جمع شدنـد، پس شـروع کرد به نواختن رباب و آواز خوانـدن، یک ساعت چنین کرد دیـد که حضـرت جواد علیه السـلام ابدا التفات نکرد نه به سوی او و نه به طرف راست و چپ خود. پس از آن سـر مبارك خود را بلنـد کرد و فرمود: (اِتَّقِ اللّه یاذَا الْعُثْنُون!) از خدا بترس ای مرد ریش بلند! تا حضـرت این فرمایش فرمود: رباب و مضـراب از دست مخارق افتاد و دیگر انتفاعی نبرد به دست خود تا وفات یافت. (۳۷) مأمون از او پرسید: ترا چه شد؟ گفت: وقتی که ابوجعفر به من صیحه زد چنان فزع کردم که هرگز صحت نخواهم یافت از آن.

تهمت توطئه به امام جواد علیه السلام

دوازدهم قطب راوندی روایت کرده که معتصم طلبید جماعتی از وزراء خود را و گفت که شـهادت دروغ دهید در حق محمّد تقی علیه السـلام و بنویسـید که او اراده کرده خروج کنـد. پس معتصم طلبید آن حضـرت را و گفت: تو اراده خروج کردی بر من، فرمود: به خـدا قسم که من به جـا نیـاوردم چیزی از این امر، گفت که فلان و فلان شـهادت می دهنـد بر این کار تو، پس ایشـان را حاضـر کردنـد گفتنـد: بلی این نـامه های تو است که نوشـته ای در این باب، ما گرفته ایم آنها را از بعض غلامان تو. راوی گفت که حضـرت نشسـته بود در صـفحه ایوان پس سـر بلند کرد به سوی آسـمان و گفت: خداوندا! اگر اینها دروغ می گویند بر من بگیر ایشان را، راوی گفت که نظر کردیم به آن صفحه دیدیم که سخت

به جنبش و اضطراب درآمده می رود و می آید و هرکس که بر می خیزد از جای خود می افتد، معتصم گفت: یابن رسول اللّه! من توبه کردم از آنچه گفتم دعا کن که خدا این جنبش را ساکن کند، گفت: خداوندا! ساکن گردان این جنبش را، همانا تو می دانی که این جماعت دشمنان تو و دشمنان من اند. پس ساکن شد. (۳۸)

تبدیل خاک به طلا

سیزدهم و نیز روایت کرده از اسماعیل بن عباس هاشمی که گفت: روز عیدی خدمت حضرت محمّد جواد علیه السلام رفتم و شکایت کردم به آن جناب از تنگی معاش، آن حضرت بلند کرد مصلای خود را و گرفت از خاك سبیکه ای از طلا، یعنی خاك به برکت دست آن حضرت پاره طلای گذاخته شد پس به من عطا کرد بردم آن بازار شانزده مثقال بود. (۳۹)

زنده کردن مرده

چهاردهم شیخ کشی از احمد بن علی بن کلثوم سرخسی نقل کرده که گفت: دیدم مردی را از اصحاب امامیه که معروف بود به ابی زینبه پس سؤال کرد از من از احکم بن بشار مروزی و پرسید از من قصه او و از آن اثری که در حلق او است، و من دیده بودم او را که در حلق او شبیه خطی از اثر ذبح بود گفتم که من چند دفعه از او سؤال کردم از آن اثر به من خبر نداد. ابوزینبه گفته که ما هفت نفر بودیم در بغداد که در یک حجره بودیم در زمان حضرت امام محمّد تقی علیه السلام، یک روز احکم از وقت عصر از ما ناپدید شد و در شب هم نیامد همین که اول شب شد توقیعی از حضرت جواد علیه السلام آمد که رفیق شما آن مرد خراسانی یعنی احکم مذبوح شده و او را پیچیده اند در نمدی و افکنده اند در فلان مزبله بروید او را بردارید و مداوا کنید او را به فلان و به فلان چیز، پس رفتیم به آن محل و او را یافتیم مذبوح و مطروح همانطور که حضرت خبر داده بود پس

او را آوردیم و مـداوا کردیم به آنچه حضـرت فرموده بود پس خوب شـد. احمـد بن علی راوی می گوید که قصه اش آن بود که احکم متعه کرده بود در بغـداد در خانه قومی پس آن جماعت مطلع شدنـد بر کار او و او را ذبـح کردنـد و در نمد پیچیده در مزبله افکندند. (۴۰)

ثواب ازدواج موقت

مؤلف گویـد: که اسـتحباب متعه نزد شـیعه ثابت است، بلکه روایت شده از حضـرت صادق علیه السـلام که فرمود: نیست از ما کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و حلال نداند متعه کردن را. (۴۱)

(وَ عَنْهُ علیه السلام: اِنَّ اللّهَ عَزّ وَ جَلَّ حَرَّمَ عَلی شیعَتِنا الْمُسْکِرَ مِنْ کُلَّ شَرابٍ وَ عَوّضَهُمْ عَنْ ذلِکَ الْمُتْعَهَ). (۴۲)

و روایـات در فضـل متعـه کردن بسـیار است از جمله شـیخ مفیـد رحمه اللّه در (کتـاب متعه) روایت کرده از صالـح بن عقبه از پدرش که گفت به حضـرت امام محمّد باقر علیه السـلام عرض کردم که برای شخصـی که متعه کند ثوابی هست؟ فرمود: اگر در این کـار قصـدش خـدا و امتثـال شـریعت باشـد و مخـالفت آن کس که منع کرده، تکلم نمی کنـد با آن زن مگر آنکه حق تعالی می نویسد برای او حسـنه، و هرگاه نزدیکی کند با او بیامرزد حق تعالی به سبب این، گناه او را و چون غسل کند به عدد هر مویی که آب بر او گذشـته حق تعالی مغفرت به او ارزانی فرماید. راوی گفت: گفتم به آن حضرت از روی تعجب به عدد هر مویی که در بدن دارد؟! حضرت فرمود: آری! به عدد هر مویی که در بدن دارد. (۴۳) و نیز روایت کرده

از حضرت صادق علیه السلام که فرمود نیست مردی که متعه کند پس غسل کند مگر آنکه حق تعالی خلق فرماید از هر قطره ای که از او می چکد هفتاد ملک که استغفار نماید برای او تا روز قیامت و لعنت می کند اجتناب کننده از آن را تا زمانی که قیامت برپا شود. (۴۴) و روایت شده که حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشت به سوی بعضی از موالیان خود که اصرار نداشته باشید در متعه کردن، آنچه بر شما است اقامت سنت است، یعنی متعه کنید به آن قدر که اقامت سنت شود و مشغول مکنید خود را به متعه کردن تا آنکه ترک کنید زنان و فراش خودتان را و آنها را معطل گذارید پس ایشان کافر شوند و نفرین کنند بر کسانی که امر کردند شما را بر آن و لعنت کنند ما را. (۴۵)

پی نوشت ها

۲۳- (ارشاد) شیخ مفید ۲/۲۸۸ ۲۸۹.

۲۴- (الخرائج) راوندی ۱/۳۷۲.

۲۵- (الخرائج) ۱/۲۸۳.

۲۶- سوره قمر (۵۴)، آیه ۲۴.

۲۷- سوره قمر (۵۴)، آیه ۲۵.

۲۸- ترجمه (کشف الغمه) ۳/۲۱۶.

۲۹- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۸۹ ۲۹۱.

۳۰- (مروج الذهب) ۴/۵.

۳۱- (رجال کشی) ۲/۸۴۹ ۸۵۰.

۳۲- (الکافی) ۱/۳۵۳.

۳۳- (مهج الدعوات) ابن طاوس ص ۵۲ ۶۰.

۳۴- المعتبر. (نسخه بدل). (الدّره النجفیه) ص ۶۰، چاپ مفید، قم.

۳۵- (دلائل الامامه) طبری ص ۳۹۸، حدیث ۳۴۸.

۳۶- (دلائل الامامه) ص ۳۹۹، حدیث ۳۵۴.

۳۷- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۴۲۷ ۴۲۸.

۳۸- (الخرائج) راوندی ۲/۶۷۰.

۳۹- (الخرائج) ۱/۳۸۳.

۴۰- (رجال کشی) ۲/۸۳۹.

۴۱- (وسائل الشیعه) ۱۴/۴۳۸، چاپ ۲۰ جلدی.

۴۲- (خلاصه الایجاز فی المتعه) شیخ مفید ص ۴۲.

۴۳- همان مأخذ.

۴۴- (خلاصه الایجاز فی المتعه) ص ۴۳.

۴۵- (وسائل الشیعه) ۱۴/۴۵۰، چاپ ۲۰ جلدی.

منبع

منتهی الامال – حاج شیخ عباس قمی

کرامات امام جواد علیه السلام

خشک شدن دست نوازنده

محمد بن ریان نقل میکند: مامون برای رسیدن به هدفش (بد نام کردن حضرت امام جواد علیه السلام) همه نوع نیرنگی را در خصوص امام جواد علیه السلام به کار برد اما هیچ کدام از آنها برای وی سودی نداشت.

به عنوان نمونه پس از به عقد درآوردن دخترش ام الفضل با امام جواد علیه السلام، صد کنیز زیبا را انتخاب کرد که هر یک جامی پر از گوهر درخشان در دست داشتند. مامون به کنیزان دستور داد تا پس از نشستن حضرت در جایگاه دامادی به استقبال وی رفته و به او خوشامد گویند. کنیزکان به سوی حضرت شتافتند و خوشامد گفتند ولی امام هیچ التفاتی به آنها نکرد.

در دربار مامون مردی به نام مخارق که ریشی بلند و صوتی خوش داشت و عود مینواخت وجود داشت. وی به مامون گفت من توان آن را دارم که نقشهات را – وادار کردن حضرت به لهو و لعب – عملی سازم.

از این رو در مقابل امام جواد علیه السلام نشست و شروع به خواندن آواز کرد. کسانی که در آنجا حضور داشتند گرد مخارق حلقه زدند. هنگامی که مخارق شروع به نواختن عود و آواز خوانی کرد، امام جواد علیه السلام سر مبارک خود را متوجه او کرد و بر وی نهیب زد و فرمود: "اتق الله یا ذالعثنون " از خدا بترس ای ریش بلند. دست مخارق از حرکت ایستاد، عود از

دستش افتاد و دیگر هرگز نتوانست عود بنوازد.

روزی مامون از بلایی که بر سر مخارق آمده بود از وی سئوال کرد. مخارق پاسخ داد چون امام

جواد علیه السلام بر من نهیب زد چنان ترسی از هیبت او بر من مستولی شد که دستم فلج شد و هرگز بهبود نیافت. (۱)

نقره از برگ زیتون

ابوجعفر طبری از ابراهیم بن سعید نقل میکند که حضرت امام جواد علیه السلام را دیدم که بر برگ درخت زیتون دست میزد و آن برگها به برگ نقره تبدیل میشد. من آنها را از حضرت گرفتم، و با آنها در بازار معامله نمودم. آن برگها نقره خالص بودند و هرگز تغییری نکردند. (۲)

طلا شدن خاک

اسماعیل بن عباس هاشمی میگوید: در روز عیدی به خدمت حضرت جواد علیه السلام رفتم، از تنگدستی به آن حضرت شکایت کردم. حضرت سجاده خود را بلند کرد، از خاک قطعهای از طلا- گرفت. یعنی خاک به برکت دست حضرت به پارهای طلای گداخته مبدل شد. آن را به من عطا کرد. من آن را به بازار بردم شانزده مثقال بود. (۳)

جای انگشت بر سنگ

عمر بن یزید میگوید: امام محمد تقی علیه السلام را دیدم. به آن حضرت گفتم: یابن رسول الله، نشانه امامت چیست؟

حضرت فرمود: امام کسی است که توان چنین کاری را داشته باشد. دست خود را بر سنگی نهاد و جای انگشتش بر آن ظاهر شد.

نرم شدن آهن

راوی نقل میکند: حضرت امام جواد علیه السلام را دیدم که آهن را بدون آن که در آتش نهد میکشید و سنگ را با خاتم خود نقش میزد. (۴)

پینوشتها:

۱- الکافی، ج۱، ص ۴۹۴/ اثبات الهداه، ج۳، ص۳۳۲/ مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۳۰۳ / حلیه الابرار، ج ۴، ص ۵۶۵/ الوافی، ج۳، ص ۸۲۸ / المناقب، ج ۴، ص۳۹۶ / البحار الانوار، ج ۵۰، ص ۶۱.

۲- دلائل الامامه، ص ۳۹۸ / موسوعه الامام الجواد علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۸/ اثبات الهداه، ج۳، ص ۳۴۵.

۳- اثبات الهداه، ج ۳، ص ۳۳۸/ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۴۹/ مدینه المعاجز، ج ۷، ص۳۷۳ / موسوعه الامام الجواد علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۳.

۴- مدینه المعاجز، ج۷، ص۳۲۲/ اثبات الهداه، ج۳، ص ۳۴۵/ دلائل الامامه، ص ۳۹۹/ نوادر المعجزات، ص ۱۸۱/ موسوعه الامام جواد علیه السلام، ج۱، ص ۲۵۲.

منبع

کتاب سیره پیشوایان، مهدی پیشوائی.

داستان

مؤلّف

عبداللّه صالحی

چهل داستان امام جواد علیه السلام

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی منتها، خدای بزرگ را، که ما را از امّت مرحومه قرار داد؛ و به صراط مستقیم، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هدایت نمود.

تحیّت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام، و بر اهل بیت عصمت و طهارت صلوات اللّه علیهم اجمعین، مخصوصا نهمین خلیفه بر حقّش حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام؛ و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

آموزنده نهمین ستاره فروزنده؛ و پیشوای بشریّت، حجّت خداوند برای هدایت بندگان، آن شخصیّت برگزیده و ممتازی که همچون حضرت عیسی مسیح و بعضی دیگر از انبیاء الهی علیهم السلام در سنین کودکی به مقام والای امامت و ولایت نائل آمد و در بین اهل بیت عصمت و طهارت به عنوان ((جواد الائمّه)) معروف گردید.

یها السلام، در جلالت و عظمت حضرت جواد الائمّه علیه السلام - فرمود: او خلیفه برحقّ و وارث علوم می باشد، او معدن دانش ها و مخزن اسرار خواهد بود، او حجّت و راهنمای خلق است، هر که به او ایمان آورد و به امامت و ولایت او در عمل و گفتار معتقد باشد، بهشت برین جایگاهش خواهد بود.

و جدّ بزرگوارش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در معرّفی آن حضرت فرموده است:

خداوند متعال نطفه او را پاک و مبارک و رضایت بخش قرار داد؛ و نامش را به عنوان محمّد بن علیّ علیه السلام برگزید، او شفیع شیعیان خواهد بود؛ و وارث تمام علوم می باشد.

احادیث قدسیّه و

روایات متعدّده در منقبت و عظمت آن امام معصوم و والامقام، با سندهای بسیار متعدّد در کتاب های گوناگون، وارد شده است.

و این مختصر ذرّه ای از قطره اقیانوس بی کران وجود جامع و کامل آن امام همام می باشد، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر (۱)، در جهت های مختلف: عقیدتی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ...

باشد که این ذرّه دلنشین و لذّت بخش، مورد استفاده و إفاده عموم خصوصا جوانان عزیز قرار گیرد.

و ذخیره ای باشد ((لِیَوْمٍ لایَنْفَعُ مالٌ وَ لابَنُون إِلاّ مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلیم لی وَ لِوالِدَیَّ، وَ لِمَنْ لَهُ عَلَیَّ حَقّ)) انشاءاللّه تعالی.

مؤلّف

خلاصه حالات یازدهمین معصوم، نهمین اختر امامت

آن حضرت طبق مشهور، شب جمعه، دهم ماه رجب، سال ۱۹۵ هجری قمری (۲) در مدینه منوّره دیده به جهان گشود.

نام: محمّد (۳) صلوات اللّه و سلامه علیه.

کنیه: ابوجعفر ثانی و ابوعلی.

لقب: جواد، قانع، مرتضی، نجیب، تقیّ، منتخب، هادی القضاه، سیّد الهداه، مصباح المتهجّدین، جوادالائمّه و ...

پدر: امام علیّ بن موسی الرّضا، مُغیث الشّیعه والزّوّار علیهما الصلاه والسّلام.

مادر: از خانواده ماریه قبطی بوده، و به چند نام و لقب معروف است: درّه، سبیکه، ریحانه، خیزران و ...

نقش انگشتر: ((نِعْمَ الْقادِرُ اللّهُ)).

دربان: عمر بن فرات، عثمان بن سعید سمّان را گفته اند.

پس از آن که حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام توسطّ مأمون عبّاسی مسموم و به شهادت رسید؛ مردم، مخصوصا سادات بنی الزّهراء نسبت به جنایات خلیفه آگاه شدند، مأمون از خطرات احتمالی بیمناک شد.

و بدین جهت، امام محمّد جواد علیه السلام را از مدینه احضار کرد و در بغداد کنار دربار خود منزلی برایش تهیّه نمود تا از

هر جهت امام علیه السلام تحت نظر باشد.

و در ضمن نیز جلب توجّه عامّه مردم شود؛ چون در ظاهر امام علیه السلام را بسیار مورد احترام و تکریم قرار می داد.

برهمین اساس، پس از گذشت مدّتی، مأمون جهت تداوم سیاست عوام فریبانه خود و نجات از خطرات احتمالی، دخترش، امّ الفضل را به ازدواج آن حضرت در آورد، تا هم جلب توجّه افکار عموم را نموده باشد.

و هم تمام موارد زندگی و حرکات آن حضرت را تحت کنترل خود در آورد، به طوری که هر لحظه چنانچه کوچک ترین اتّفاقی رخ می داد، بلافاصله مأمون توسّط مأمورین و جاسوسان خود از آن آگاه می گشت، آن هم با تحریفات مختلف و جعلیات و به عبارت دیگر، یک کلاغ چهل کلاغ شدن -.

و چندین مرحله نیز به جهت گزارشات کذب و بی مورد جاسوسان حکومتی و خصوصا همسر آن حضرت امّ الفضل -، آن امام مظلوم مورد شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفت.

و طبق روایت علیّ بن ابراهیم، مردم از اقشار و طبقات مختلف به محضر مبارک و پُر فیض حضرت جوادالائمّه علیه السلام وارد می شدند و پیرامون مسائل و فنون مختلف از آن حضرت سؤال می کردند؛ و جواب می گرفتند.

و حتّی در دوران ده سالگی، در یک مجلس، سی هزار مسئله از آن حضرت سؤال شد؛ و در همان مجلس نیز تمامی آن مسائل را، به طور کامل پاسخ فرمود.

مدّت امامت: بنابر مشهور، آن حضرت در روز جمعه یا دوشنبه، آخر ماه صفر، سال ۲۰۳ یا ۲۰۶ هجری قمری پس از شهادت مظلومانه پدر بزرگوارش به منصب والای امامت و خلافت نائل آمد؛ و حدود هیجده سال امامت

و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده داشت.

مدّت عمر: حضرت مدّت هفت یا هشت سال و چهار ماه در زمان حیات پدر بزرگوارش؛ و پس از شهادت و رحلت پدر نیز حدود هیجده سال به عنوان رهبر و امام مسلمین، هدایت گری جامعه را عهده دار بود.

بنابر این، عمر شریف و مبارک آن حضرت را حدود ۲۵ سال گفته اند.

مشهور، روز سه شنبه، پنجم ماه ذی الحجّه، سال ۲۲۰ (۴) در زمان حکومت معتصم و به دستور او در بغداد به وسیله زهر توسّط همسرش – امّ الفضل – مسموم شده و به شهادت رسید؛ و پیکر مطهّرش در قبرستان بنی هاشم کنار قبر مقدّس جدّش، امام موسی کاظم علیه السلام دفن گردید. خلفاء هم عصر: امامت آن حضرت هم زمان با حکومت مأمون عبّاسی و معتصم مصادف گردید.

تعداد فرزندان: طبق آنچه مورّخین آورده اند: حضرت دارای دو فرزند پسر و سه دختر بوده است.

از امام محمّد جواد علیه السلام: چهار رکعت است، که در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، چهار مرتبه سوره توحید خوانده می شود؛ و پس از آخرین سلام نماز و ذکر تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام، صد مرتبه: ((اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد)) گفته می شود. (۵) و سپس نیازها و خواسته های مشروعه خویش را از درگاه خداوند متعال مسئلت می نماید، که انشاءاللّه بر آورده خواهد شد.

طلعت نور نهمین اختر ولایت

زمان شادی یاران حقّ، جواد آمد

خوشا دلی که ز شادی دوست شاد باشد

بلی به عاشر شهر رجب به امر خدای

ولادت شه اقلیم دین، جواد آمد

نهم امام، جوادالائمّه، کنز وجود

برش خزائن عالم کم از رماد آمد

محمّد تقیّ که تقوایش

عبادت شه سجّادمان به یاد آمد

رجب

که معنی آن ریزش مطر باشد

ز ابر رحمت وی خلق را مراد آمد

غرض بگاه سحر همچو آفتاب منیر

جواد، مظهر احسان وجود و داد آمد

به شهریار خراسان روا بود تبریک

که نور دیده آن احمدی نژاد آمد (۶)

از شبستان ولایت، قمری پیدا شد

از گلستان هدایت، ثمری پیدا شد

بحر موّاج کرم، آمده در جوش و خروش

که ز دریای عنایت گهری پیدا شد

شب میلاد جواد است، ندا زد جبریل

کز پی شام مبارک، سحری پیدا شد

از افق ماه درخشان رجب داد نوید

که ز خورشید ولایت قمری پیدا شد

نام نیکوش محمّد، لقب اوست جواد

در صفات ملکوتی، بشری پیدا شد (۷)

ظهور نهمین نور ولایت

حکیمه – دختر حضرت موسی بن جعفر و عمّه امام محمّد جواد علیهم السلام، حکایت کند:

چون هنگام ولادت حضرت جواد الائمّه علیه السلام نزدیک شد، حضرت ابوالحسن، امام رضا علیه السلام مرا به همراه همسرش، خیزران مادر حضرت جواد علیه السلام با یک نفر قابله (ماما) داخل یک اتاق قرار داد و درب اطاق را بست.

وقتی نیمه شب فرا رسید، ناگهان چراغ خاموش شد و اتاق تاریک گشت؛ و ما ناراحت و متحیّر شدیم که در آن تاریکی، در چنین موقعیّتی حسّاس چه کنیم؟

در همین تشویش و اضطراب به سر می بردیم که ناگاه درد زایمان بر خیزران عرض شد؛ و اندکی بعد وجود مبارک و نورانی حضرت ابوجعفر، محمّد جواد علیه السلام از مادر تولّد یافت و با ظهور طلیعه نورش تمام اتاق روشن گشت.

حکیمه گوید: به مادرش، خیزران گفتم: خداوند کریم به واسطه وجود مبارک و نورانی این نوزاد عزیز، تو را از روشنائی و نور چراغ بی نیاز گردانید.

پس چون نوزاد بر زمین قرار گرفت، نشست و نور

تشعشع انوار الهی، تمام اطراف بدنش را فرا گرفت، تا آن که صبح شد و پدر، بزرگوارش حضرت ابوالحسن، علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام تشریف آورد؛ و با لبخندی نوزاد عزیز را در آغوش گرفت؛ و پس از لحظه ای او را در گهواره نهاد و به من فرمود: ای حکیمه! سعی کن که همیشه کنارش باشی.

حکیمه در ادامه حکایت چنین گوید: چون روز سوّم مولود فرا رسید، آن نوزاد عزیز چشم های خود را به سوی آسمان بلند نمود و بعد از آن نگاهی به سمت راست و سمت چپ کرد و سپس با زبان صریح و فصیح اظهار داشت:

((أ شهد أ ن لا إ له إ لاّ اللّه، وحده لا شریک له، و أنّ محمّدا عبده و رسوله)).

و هنگامی که شهادت بر یگانگی خداوند متعال و رسالت حضرت محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله بر زبان جاری کرد، بسیار تعجّب کردم و در حیرت قرار گرفته و با همان حالت از جای خود برخاستم و به حضور حضرت رضا علیه السلام آمدم و گفتم: صحنه ای بسیار عجیب و شگفت آوری را دیدم!

امام علیه السلام فرمود: چه چیزی را مشاهده کرده ای؛ که باعث شگفتی تو گشته است؟

در جواب حضرت گفتم: این نوزاد کوچک چنین و چنان گفت، و تمام جریان را برایش بازگو کردم.

همین که امام رضا علیه السلام سخن مرا شنید، تبسّمی نمود و سپس فرمود: چیزهای معجزه آسا و حیرت انگیز بیشتری را نیز مشاهده خواهی کرد. (۸)

معجزه شش ماهه در بینائی

مرحوم راوندی و دیگر بزرگان رضوان اللّه تعالی علیهم به نقل از محمّد بن میمون حکایت کنند:

پیش

از آن که امام رضا علیه السلام عازم دیار خراسان شود، در مکّه معظّمه حضور آن حضرت شرفیاب شدم و عرض کردم:

یـابن رسول اللّه! آهنگ سـفر به مـدینه منوّره را دارم، چنانچه ممکن باشـد نوشـته ای برایم بنویس و مرا به فرزنـدت، حضـرت محمّد جواد علیه السلام معرّفی بفرما.

امام علیه السلام تبسّمی نمود، برای آن که فرزندش در آن هنگام در سنین شش ماهگی بود.

و چون حضـرت نامه را نوشت و به دست من داد، به سوی مدینه منوّره حرکت کردم تا آن که بر سـرای امام جواد علیه السلام رسـیدم، غلامـ آن حضـرت جلوی منزل ایسـتاده بود، گفتم: مولاـی مرا بیـاور تـا با دیـدن جمال دل آرایش، چشم خود را جلا بخشم و فیضی برگیرم.

غلامـ وارد منزل رفت و پس از لحظـاتی بیرون آمـد؛ و آن اختر فرزانه آسـمان ولایت و امامت را روی دست هایش نهاده بود، پس نزدیک رفتم و سلام کردم.

گوهر ولایت، حضرت جواد علیه السلام جواب سلام مرا داد و فرمود: ای محمّد! حال تو چگونه است؟

عرضه داشتم: ای مولایم! در اثر بیماری چشم، نابینا گشته ام.

آن عزیز خردسال به من اشاره نمود و فرمود: نزدیک بیا، چون نزدیک امام جواد علیه السـلام رفتم، نامه پدرش، امام رضا علیه السلام را به غلام دادم و او نامه را گشود و حضرت آن را خواند؛ و سپس به من خطاب کرد و فرمود:

نزدیک تر بیا؛ چون جلوتر رفتم، حضـرت دست کوچک و مبارکش را بر چشم های من کشـید؛ و من به برکت وجود مقـدّس آن گوهر شش ماهه شفا یافتم و چشمم بینا شد و دیگر احساس درد

و ناراحتی نکردم. (۹)

می خواهم یک بار جمال دل آرایت را ببینم

صفوان بن یحیی و محمّد بن سنان حکایت کنند:

روزی در مکّه معظّمه به محضر شریف امام رضا علیه السلام حضور یافتیم و اظهار داشتیم: یا ابن رسول اللّه! ما عازم مدینه منوّره هستیم، چنانچه ممکن است نامه ای برای فرزندت حضرت ابوجعفر محمّد جواد علیه السلام بنویس، که انشاءاللّه ما را مورد لطف و عنایت خود قرار دهد.

و حضرت رضا علیه السلام تقاضای ما را پذیرفت و نامه را نگاشت؛ و تحویل من داد، هنگامی که نامه را گرفتیم به سمت مدینه حرکت کردیم.

و چون به منزل حضرت جواد سلام اللّه علیه رسیدیم، خادم حضرت به نام موفّق نزد ما آمد، در حالی که کودکی خردسال را - که حدود پانزده ماه داشت - در آغوش گرفته بود.

و ما متوجّه شدیم که آن کودک، حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام می باشد.

به موفّق، خادم حضرت فهماندیم که ما نامه ای برای حضرت آورده ایم؛ و نامه را تحویل خادم دادیم.

حضرت دست های کوچک خود را دراز نمود و نامه را از موفّق گرفت و به خادم اشاره نمود که نامه را باز کن.

و چون نامه را گشود، حضرت مشغول خواندن نامه گردید و در ضمن خواندن، تبسّم بر لب داشت.

وقتی خواندن نامه پایان یافت، به ما فرمود: شما از سرورم تقاضا کردید تا برایتان نامه ای بنویسد که بتوانید با من ملاقات و صحبت نمائید؟

عرض کردیم: بلی، چنین است.

سپس محمّد بن سنان اظهار داشت: ای مولا و سرورم! من از نعمت الهی - یعنی چشم - محروم و نابینا شده ام، اگر ممکن است بینائی چشم مرا برگردان، تا یک

بار به جمال دل آرای شما نظر افکنم؛ و دو مرتبه به حالت اوّل برگردم.

و این لطف و کرامت را پدرت و نیز جدّت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر من عنایت فرمودند.

سپس حضرت دست مبارک خویش را دراز نمود و بر چشم من کشید؛ و در همان لحظه چشمم روشن و بینا گردید، به طوری که همه جا و همه چیز را به خوبی می دیدم، پس نگاهی به جمال دل آرا و مبارک حضرت افکندم.

و لحظه ای بعد از آن، دست بر چشم من نهاد و دوباره همانند قبل نابینا شدم.

پس از آن، من با صدای بلند اظهار داشتم: این جریان همچون حکایت فطرس ملک می باشد. (۱۰)

سپس حضرت جوادالائمّه علیه السلام پاهای خویش را بر سینه خادم نهاد و کلماتی را بر زبان مبارکش جاری نمود. (۱۱)

ادّعائی بزرگ از کودکی ۲۵ ماهه

طبق آنچه محدّثین و مورّخین ثبت کرده اند:

حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام موهای سرش کوتاه و فِر خورده شده و چهره مبارکش نمکین بود، که تقریبا از این جهت مقداری شبیه افراد سیاه پوست به نظر می رسید.

به همین جهت، اشخاص منافق و فرصت طلب که هر لحظه دنبال سوژه ای هستند تا بتوانند ضربه خویش را وارد سازند.

لذا در نَسَب حضرت تشکیک به وجود آوردند و گفتند: این فرزند امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام نیست.

به قدری این شایعه و تهمت در افکار عدّه ای اثر گذاشت که مجبور شدند حضرت جواد علیه السلام را که بیش از حدود ۲۵ ماه از عمر مبارکش سپری نگشته بود، بردارند و نزد افراد قیافه شناس و نسب شناس آورند تا موضوع برای همگان روشن و

ثابت شود که این کودک از چه خانواده ای است.

همین که آن کودک معصوم را نزد قیافه شناسان - که در جمع عدّه ای از اشخاص مختلف بودند - بردند، ناگاه همگی آن نسب شناسان از عظمت و هیبت آن کودک به سجده افتادند؛ و چون سر از سجده برداشتند، اظهار داشتند:

وای بر شماها! این ستاره درخشان و این اختر روشنائی بخش را بر ما عرضه می دارید؟!

به خدای بزرگ سوگند، این کودک پاک و منزّه از هر نوع رجس و آلودگی است، او از خانواده ای پاک و تکامل یافته است، او در تمام مراحل انتقال در ارحام، نیز پاک و منزّه قرار گرفته است.

به خدا سوگند، او از ذرّیّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله و از فرزندان امیرالمؤمنین، علیّ بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

بروید و به خداوند سبحان پناه ببرید؛ و از چنین افکار و دسیسه های نابخردانه، توبه نمائید و در نسب او هیچ گونه شکّ و تردید نداشته باشید.

امام محمّد جواد علیه السلام در تمام این حالات و لحظه ها، حمد و ثنای خداوند متعال را بر زبان جاری می نمود.

پس از آن که سخن قیافه شناسان پایان یافت، حضرت لب به سخن گشود و ضمن خطبه ای طولانی - که همه افراد را که از اقشار مختلف بودند، به تعجّب و حیرت وا داشت - اظهار نمود:

شکر و سپاس خدای را، که ما را از برگزیدگان نور خودش قرار داد؛ و از بین نیکان، ما را انتخاب نمود؛ و نیز ما را از امانت داران خویش به حساب آورد و حجّت و راهنمای بندگانش قرار داد و

...

بعـد از آن فرمود: ای جمعیّت حاضـر! همانا من محمّـد جواد، پسـر علیّ رضا، فرزنـد موسـی کاظم، فرزنـد جعفر صادق، فرزند محمّد باقر، فرزند علیّ زین العابدین، فرزند حسـین شهید، فرزند امیرالمؤمنین علیّ مرتضی و فاطمه زهراء دختر محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله هستم.

آن گاه افزود: مرا بر افراد قیافه شناس عرضه می دارند؟!

به خداوند یکتا سوگند، من نسـبت به نسب های همه مردم از خودشان و از دیگران آشـناترم، من به تمام اسـرار درونی و علنی اشخاص کاملا آگاه هستم.

و در ادامه، بعـد از بیـان مطـالبی بسـیار مهمّ، اظهـار داشت: چنانچه دولت های کفر و افراد دنیاپرست نمی بودنـد و بر علیه ما و دیگر مؤمنین شورش نمی کردند، مطالبی را اظهار می نمودم که تمام اشخاص در حیرت و تعجّب قرار گیرند.

و سپس دست مبارک خود را بر دهان خویش نهاد و آخرین سخنش چنین بود:

ای محمّـد! خـاموش بـاش همچنـان که پـدرانت خـاموش گشـتند و صبر و شـکیبائی را پیشه خود قرار بـده؛ و در اظهار حقایق همانند پیامبران اولوالعزم عجله منما، همانا که مخالفین جزای گفتار و اعمالشان را خواهند دید. (۱۲)

تشخیص نامه های بی نشان و استخدام ساربان

یکی از اصحاب و شیعیان حضرت ابوجعفر، امام جواد محمّد علیه السلام به نام ابوهاشم حکایت کند:

روزی به قصـد زیارت و دیدار آن حضـرت، رهسـپار منزلش شدم، در بین راه سه نفر از دوسـتان، هر یک نامه ای به من دادند که به دست حضرت برسانم؛ ولی چون نامه ها نشانی نداشت، من فراموش کردم که کدام از چه کسی است.

وقتی خدمت امام علیه السلام وارد شدم و نامه ها را جلوی آن حضرت نهادم، یکی از نامه ها را برداشت و

بدون آن که نگاهی به آن نماید، فرمود: این نامه زید بن شهاب است.

سپس دوّمین نـامه را برداشت و بـدون نگـاه در آن، فرمود: این نـامه محمّـد بن جعفر است؛ و چون سوّمین نامه را برداشت، نیز بدون نگاه فرمود: و این نامه هم از علیّ بن الحسین است؛ و آن گاه هر کدام را با نام و نسب معرّفی نمود و آنچه نوشته بودند، مطرح فرمود.

بعد از آن، حضرت جواب هر یک از نامه ها را زیر نوشته هایشان مرقوم داشت و امضاء کرد؛ و سپس تحویل من داد.

وقتی برخاسـتم که از حضور مبـارکش مرخّص شوم و بروم، امام علیه السـلام نگاهی محبّت آمیز به من نمود و تبسّـمی کرد؛ و سپس مبلغی معادل سـیصد دینار به عطا نمود و فرمود: این پول ها را تحویل علیّ بن الحسـین بن ابراهیم بـده و بگو که تو را بر خرید اجناس راهنمائی کند.

پس هنگامی که نزد علیّ بن الحسـین رفتم و پیام حضـرت را رساندم، مرا راهنمائی کرد و اجناسی را خریداری کردم؛ و سپس آن ها را به وسیله شتر برای امام علیه السلام آوردم.

همین که به همراه صاحب شتر جلوی درب منزل حضـرت رسـیدیم، صاحب شتر از من تقاضا کرد که از حضرت بخواهم تا او را جزء افراد خدمت گذار خود قرار دهد.

وقتی بر امام جواد علیه السلام وارد شدم و خواستم تقاضای صاحب شتر را مطرح کنم، دیدم حضرت کنار سفره طعام نشسته و به همراه عدّه ای مشغول تناول غذا می باشد.

و بدون آن که من حرفی زده باشم، فرمود: ای ابوهاشم! بنشین و به همراه ما از این غذا میل کن و ظرف

غـذائی را بـا دست مبارک خویش جلوی من نهاد؛ و چون از آن غـذای لذیـذ خوردم، حضـرت به غلام خود فرمود: ای غلام! صـاحب شتر را که همراه ابوهـاشم آمـده و جلوی منزل ایسـتاده است، بگو وارد شود و در کنـار شـما مشـغول خـدمت و انجام وظیفه گردد. (۱۳)

هنگام وداع پدر در مکّه

امیّه بن علیّ حکایت می کند:

هنگامی که مأمورین حکومت بنی العبّاس خواسـتند امام علیّ بن موسـی الرّضا علیه السلام را از مدینه به خراسان منتقل نمایند، حضرت جهت وداع با کعبه الهی به مکّه معظّمه آمده بود و من نیز همراه حضرت بودم.

وقتی حضرت طواف وداع را انجام داد، نماز طواف را کنار مقام حضرت ابراهیم علیه السلام به جای آورد.

در این میان، فرزند نوجوانش، حضـرت ابوجعفر، امام محمّد جواد سـلام اللّه علیه - که او نیز همراه پدر بزرگوارش بود - پس از آن که طواف خود را به پایان رسانید، وارد حِجْر اسماعیل شد؛ و در همان جا نشست.

چون جلوس حضـرت جواد علیه السـلام به طول انجامید، موفّق - خادم حضرت، که او نیز از همراهان بود - جلو آمد و گفت: فدایت گردم، برخیز تا حرکت کنیم و برویم.

حضـرت فرمود: مایل نیستم حرکت کنم؛ و تا زمانی که خدا بخواهد، می خواهم همین جا بنشینم، و تمام وجود حضرت را غم و اندوه فرا گرفته بود.

موفّق نزد پدرش، امام رضا علیه السـلام آمد و اظهار داشت: فدایت گردم، فرزندت، حضرت ابوجعفر، محمّد جواد علیه السلام در حِجْر اسماعیل نشسته است و حرکت نمی کند تا برویم.

امام رضا علیه السلام شخصا نزد فرزندش حضرت جواد آمد و فرمود: ای عزیزم! برخیز تا برویم.

آن نور دیده اظهار

داشت: من از جای خود بلند نمی شوم.

پدر فرمود: عزیزم! باید حرکت کنیم و از این جا برویم.

حضرت جواد علیه السلام اظهار نمود: ای پدر! چگونه برخیزم؟!.

و حال آن که دیدم چگونه با خانه خدا وداع و خداحافظی می کردی، که گویا دیگر به آن باز نخواهی گشت.

و در نهایت، امام رضا علیه السلام فرزند و نور دیده اش را بلند نمود؛ و حرکت کردند و رفتند. (۱۴)

خبر از شهادت پدر در مدینه

بسیاری از بزرگان شیعه و سنّی در کتاب های مختلف به نقل از شخصی به نام، امیّه بن علیّ حکایت کنند:

در آن هنگامی که امام رضا علیه السلام در شهر خراسان بود، من مدّت زمانی را در مدینه بودم و مرتّب به منزل حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام رفت و آمد داشتم.

در طیّ این مدّت مشاهده می کردم که هر روز خویشان و آشنایان به محضر مبارک امام جواد علیه السلام وارد می شدند و سلام و احترام می کردند.

پس از گذشت مدّت ها از مسافرت امام رضا علیه السلام به خراسان و بی اطّلاعی مردم از آن حضرت، روزی حضرت جواد علیه السلام در جمع عدّه ای از اصحاب خویش، یکی از کنیزان را صدا زد و چون نزد حضرت حاضر شد، به وی فرمود: برو به تمام افراد اهل منزل بگو که برای سوگواری و عزاداری آماده شوند.

همین که افراد از منزل حضرت خارج شدند با یکدیگر گفتند: چرا سؤال نکردیم که سوگواری و عزاداری برای چه کسی است؟

و چون فردای آن روز فرا رسید و عدّه ای از اصحاب نزد حضرت جهت ملاقات و دیدار آمدند، امام جواد علیه السلام همانند روز قبل، دوباره یکی از کنیزان

را صدا زد و اظهار داشت: به اهل منزل بگو که آماده عزاداری گردند.

در این هنگام، برخی از اصحاب از آن حضرت سؤال کردند:

یاابن رسول اللّه! مگر عزای چه کسی است؟

حضرت فرمود: عزای آن کسی که بهترین فرد از افراد روی زمین می باشد.

و در همان روزها خبر شهادت پدرش، حضرت ابوالحسن، امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام به اهالی شهر مدینه رسید و منتشر گردید. (۱۵)

ورود از درب بسته و رفع جنازه

مرحوم شیخ صدوق و طبرسی و دیگر بزرگان به نقل از اباصلت هروی حکایت نمایند:

چون حضرت ابوالحسن، علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام توسّط مأمون عبّاسی به وسیله انگور زهرآلود مسموم شده و به منزل مراجعت نمود، طبق دستور حضرت درب ها را بسته و قفل کردم و غمگین و گریان گوشه ای ایستادم.

ناگاه جوانی خوش سیما - که از هر کس به امام رضا علیه السلام شبیه تر بود - وارد حیاط منزل شد، با حالت تعجّب و حیرت زده جلو رفتم و اظهار داشتم: چگونه وارد منزل شدی؛ و حال آن که درب منزل بسته و قفل بود؟

جوان در پاسخ فرمود: آن کسی که مرا در یک لحظه از شهر مدینه به این جا آورده است، از درب بسته نیز داخل می گرداند.

گفتم: شما کیستی و از کجا آمده ای؟

فرمود: ای اباصلت! من حجّت خدا و امام تو هستم، من محمّد فرزند مولایت، حضرت رضا علیه السلام می باشم.

و سپس آن حضرت مرا رها نمود و به سوی پدرش رفت؛ و نیز به من دستور داد که همراه او بروم، پس چون وارد اتاق شدیم و چشم امام رضا علیه السلام به فرزندش افتاد، او را در

آغوش گرفت و به سینه خود چسبانید و پیشانیش را بوسید.

ناگـاه حضـرت بـا حـالت ناگواری بر زمین افتاد و فرزنـدش، امام جواد علیه السـلام او را در آغوش گرفت؛ و سـخنی را زمزمه نمود که من متوجّه آن نشدم.

بعد از آن، کف سفیدی بر لب های امام رضا علیه السلام ظاهر گشت و سپس فرزندش دست خود را درون پیراهن و سینه پدر کرد و ناگهان پرنده ای را شبیه نور بیرون آورد و آن را بلعید و حضرت رضا علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم نمود.

پس از آن، امام محمّد جواد علیه السـلام مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای اباصـلت! بلند شو و برو از انباری پسـتو، صندوقخانه تختی را با مقداری آب بیاور.

عرض کردم: ای مولای من! آن جا چنین چیزهائی وجود ندارد.

فرمود: به آنچه تو را دستور می دهم عمل کن.

پس چون وارد آن انباری شدم، تختی را با مقداری آب که مهیّا شده بود برداشـتم و خدمت حضـرت جواد علیه السلام آوردم و خود را آماده کردم تا در غسل و کفن آن امام مظلوم کمک کنم.

ناگاه امام جواد علیه السـلام فرمود: کنار برو، چون دیگری کمک من می کند؛ و سـپس افزود: وارد انباری شو و یک دستمال بسته که درون آن کفن و حنوط است، بیاور.

وقتی داخل انباری شدم بسته ای را - که تا به حال در آن جا ندیده بودم - یافتم و محضر امام جواد علیه السلام آوردم.

پس از آن که حضـرت جواد علیه السلام پدرش سلام اللّه علیه را غسل داد و کفن کرد و بر او نماز خواند، به من خطاب نمود و اظهار

داشت: ای اباصلت! تابوت را بیاور.

عرضه داشتم: فدایت گردم، بروم نزد نجّار و بگویم تابوتی را برایمان بسازد.

حضرت فرمود: برو داخل همان انباری، تابوتی موجود است، آن را بردار و بیاور.

وقتی داخل آن انباری رفتم، تابوتی را که تاکنون ندیده بودم حاضر یافتم، پس آن را برداشتم و نزد حضرت آوردم؛ و امام جواد علیه السلام پدر خود را درون آن نهاد.

در همین لحظه، ناگهان تابوت به همراه جنازه از زمین بلند شد و سقف اتاق شکافته گردید و تابوت بالا رفت، به طوری که دیگر من آن را ندیدم.

به آن حضرت عرضه داشتم: یا ابن رسول اللّه! اکنون مأمون می آید، اگر جنازه را از من مطالبه نماید، چه بگویم؟

فرمود: ساکت و منتظر باش، به همین زودی مراجعت می نماید.

و سپس افزود: هر پیامبری، در هر کجای این عالَم باشد، هنگامی که وصیّ و جانشین او فوت می نماید، خداوند متعال اجساد و ارواح آن ها را به یکدیگر می رساند.

در بین همین فرمایشات بود، که دو مرتبه سقف شکافته شد و جنازه به همراه تابوت فرود آمد.

امام جواد علیه السلام جنازه را از داخل تابوت بیرون آورد و روی زمین به همان حالت اوّل قرار داد و فرمود: ای اباصلت! اینک برخیز و درب منزل را باز کن.

پس هنگامی که درب منزل را باز کردم، مأمون به همراه عدّه ای از اطرافیان خود با گریه و افغان وارد شدند؛ و پس از آن که مأمون لحظه ای بر بالین جنازه نشست، دستور دفن حضرت را صادر کرد و تمام آنچه را که حضرت وصیّت کرده بود، یکی پس از دیگری انجام گرفت.

پس از پایان مراسم دفن، یکی از

وزراء، به مأمون گفت: علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام با این کار که آبی در قبر نمایان شد و سپس ماهی هایِ ریزی آمدند و بعد از آن ماهی بزرگی ظاهر گشت و آن ماهیان کوچک را بلعید، خبر می دهد که حکومت شما نیز چنین است که شخصی از اهل بیت رسول خدا صلوات اللّه علیه می آید؛ و شماها را نابود می گرداند.

و مأمون حرف او را تصدیق کرد.

پس از آن، مأمون دستور داد تا مرا زندانی کردند و چون یک سال از زندان من گذشت، خیلی اندوهناک شدم و از خداوند متعال خواستم که برایم راه نجاتی پیدا شود.

پس از گذشت زمانی کوتاه، ناگهان امام محمّد جواد علیه السلام وارد زندان شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آمدیم؛ و بعد از آن به من فرمود: ای اباصلت! نجات یافتی، برو که دیگر تو را پیدا نخواهند کرد. (۱۶)

خبر از بدهی پدر و پرداخت آن

مرحوم شیخ مفید، کلینی، راوندی و دیگر بزرگان به طور مستند به نقل یکی از اهالی مدینه منوّره آورده اند:

شخصی به نام مطرفی حکایت کند:

هنگامی که حضرت ابوالحسن، علیّ موسی الرّضا علیهما السلام به شهادت رسید، مبلغ چهار هزار درهم از آن حضرت طلب داشتم و کسی دیگر، غیر از من و خود حضرت از این موضوع اطّلاع نداشت.

به همین جهت با خود گفتم: پول هایم از دستم رفت و دیگر قابل وصول نیست.

در این افکار بودم، که فرزندش حضرت ابوجعفر، جوادالائمّه علیه السلام برایم پیامی فرستاد که فردای آن روز پیش حضرتش بروم و در ضمن پیام افزود: هنگام آمدن کیسه و یا خورجینی را نیز همراه بیاور.

پس چون فردای آن

روز فرا رسید و در محضر مبارک امام محمّد جواد علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: پدرم حضرت ابوالحسن، امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام رحلت نموده است؛ و تو مقدار چهار هزار درهم از پدرم طلب کار هستی؟

عرضه داشتم: بلی، پدر شما مبلغ چهار هزار درهم به من بدهکار می باشد.

پس در همین لحظه متوجّه شدم که حضرت جواد علیه السلام گوشه ای از آن جانمازی را که روی آن نشسته بود، بلند کرد و مقداری دینار از زیر آن برداشت و تحویل من داد و فرمود: این مقدار دینارها بابت بدهی پدرم به تو می باشد، آن ها را تحویل بگیر.

و من چون آن پول ها را از حضرت تحویل گرفتم، آن ها را محاسبه کردم، درست به مقدار همان چهار هزار درهمی بود که از امام رضا علیه السلام طلب داشتم. (۱۷)

با پنجاه قدم، شام تا کعبه را پیمود

حافظ ابونعیم - یکی از علماء اهل سنّت - در کتاب خود به نام حلیه الاولیاء آورده است:

شخصی به نام ابو یزید بسطامی حکایت قابل توجّهی را از سرگذشت خود با کودکی خردسال نقل کرده است:

روزی از شهر بسطام جهت زیارت خانه خدا حرکت کردم؛ چون به یکی از روستاهای شهر دمشق رسیدم، تپّه خاکی را دیدم که کودکی حدودا چهار ساله روی آن بازی می نمود.

وقتی نزدیک او رسیدم، خواستم به او سلام کنم، با خود گفتم: این بچّه است و هنوز به تکلیف الهی نرسیده، اگر به او سلام کنم، جواب نمی داند؛ و اگر سلام نکنم حقّی را ضایع (۱۸) کرده ام.

و بالاخره بر او سلام کردم و آن کودک نگاهی بر من انداخت و

اظهار داشت:

قسم به آن کسی آسمان را برافراشت و زمین را گسترانید، چنانچه جواب سلام را واجب نگردانیده بود، جواب نمی گفتم.

چون که مرا به جهت کمی سنّ و سال نزد خود کوچک و حقیر دانستی؛ ولیکن جوابت را می دهم: ((علیك السّلام و رحمه اللّه و برکاته و تحیّاته و رضوانه)).

و سپس افزود: هرگاه تحفه و تحیّتی برایتان هدیه کردند، سعی نمائید که به بهترین وجه آن را پاسخ دهید.

با شنیدن چنین سخنانی، فهمیدم که او شخصیّتی والا و بلند مرتبه است و من اشتباه فکر کرده ام.

در همین لحظه، فرمود: ای ابو یزید! برای چه از دیار خود بسطام به شهر شام آمده ای؟

گفتم: ای سرورم! قصد زیارت کعبه الهی را دارم.

پس آن کودك از جای خود برخاست و اظهار داشت: آیا وضو داری؟

گفتم: خیر.

فرمود: همراه من بیا، دَه قدم که راه رفتیم، به نهری بزرگ تر از فرات رسیدیم و او نشست و وضوئی با رعایت تمام آداب و مستحبّات گرفت و من نیز وضو گرفتم.

در همین اثناء، قافله ای عبور می کرد از شخصی پرسیدم: این نهر کدام نهر است، و چه نام دارد؟

گفت: رود جیحون است.

بعد از آن، کودك فرمود: حرکت کن تا برویم، چون بیست قدم راه پیمودیم، به نهری بزرگ تر از نهر قبلی رسیدیم.

و چون کنار آن نهر آمدیم، فرمود: بنشین، و من طبق دستور او نشستم و او رفت، از قافله ای که از آن محلّ عبور می کرد، پرسیدم: این جا کجاست و این نهر چه نام دارد؟

گفتند: رود نیل است و تا شهر مصر حدود یك فرسخ فاصله داری، آن ها رفتند و پس از ساعتی آن کودك

باز آمد و اظهار داشت: برخیز حرکت کن تا برویم.

پس حرکت کردیم و بیست قدم دیگر راه رفتیم، نزدیک غروب خورشید بود که نخلستانی نمایان گردید، کنار آن رفتیم و اندکی نشستیم؛ و پس از استراحتی مختصر دوباره فرمود: حرکت کن تا برویم.

مقدار خیلی کمی که راه آمدیم، به مکّه معظّمه رسیدیم؛ و چون وارد مسجدالحرام شدیم، من از کلیددار کعبه سؤال کردم که این کودک کیست؟

گفت: او حضرت ابوجعفر، محمّد جواد، فرزند علیّ بن موسی الرّضا علیهم السلام می باشد. (۱۹)

آدم خوش گمان هرگز نمی هراسد

روزی مأمون - خلیفه عبّاسی - به همراه برخی از اطرافیان خود به قصد شکار عزیمت کرد.

پیش از آن که آنان از شهر خارج شوند، در مسیر راه به چند کودک برخورد کردند که مشغول بازی بودند.

همین که بچّه ها چشمشان به خلیفه عبّاسی و همراهانش افتاد، همگی فرار کردند و کسی باقی نماند مگر یک نفر از آن ها که آرام در کناری ایستاد.

چون مأمون چنین دید، بسیار تعجّب کرد از این که تمامی بچّه ها هراسان فرار کردند و فقط یک نفرشان آرام ایستاده است و هیچ ترس و وحشتی در او راه نیافت.

پس با حالت تعجّب نزدیک آن کودک ۹ ساله رفت و نگاهی به او کرد و گفت: ای پسر! چرا این جا ایستاده ای؟

و چرا همانند دیگر بچّه ها فرار نکردی؟

آن کودک سریع امّا با متانت و شهامت پاسخ داد: ای خلیفه! دوستان من چون ترسیدند، گریختند و کسی که خوش گمان باشد هرگز نمی هراسد.

و سپس در ادامه سخن افزود: اساساً کسی که مرتکب خلافی نشده باشد، چرا بترسد و فرار کند؟!

و ضمنا از جهتی دیگر، راه وسیع است و خلیفه با همراهانش

نیز می توانند از کنار جاده عبور می نمایند؛ و من هیچ گونه مزاحمتی برای آن ها نخواهم داشت.

خلیفه با شنیدن این سخنان با آن بیان شیرین و شیوا، از آن کودک خوش سیما در شگفت قرار گرفت؛ و چون نام او را پرسید؟

جواب داد: من محمّد جواد، فرزند علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام هستم.

مأمون با شنیدن نام او بر پدرش درود و رحمت فرستاد و به راه خود ادامه داد و رفت.

و چون مقداری از شهر دور شدند، مأمون کبکی را دید؛ پس باز شکاری خود را - که همراه داشت - رهایش کرد تا کبک را شکار کند و بیاورد؛ و چون باز شکاری پرواز کرد و رفت بعد از لحظاتی بازگشت در حالتی که یک ماهی کوچکی را - که هنوز زنده بود - به منقار خود گرفته بود.

با مشاهده این صحنه، خلیفه و همراهانش بسیار در تعجّب و حیرت قرار گرفتند.

و هنگامی که خلیفه، ماهی را از آن باز شکاری گرفت، از ادامه راه برای شکار منصرف گردید و به سمت منزل خود مراجعت کرد.

در بین راه، دوباره به همان کودکان برخورد کرد و حضرت جواد علیه السلام نیز در جمع دوستانش مشغول بازی بود، پس مأمون جلو آمد و حضرت را صدا زد.

امام جواد سلام اللّه علیه پاسخ داد: لبّیک.

مأمون از حضرت پرسید: این چیست که من در دست گرفته ام؟

حضرت جوادالائمّه علیه السلام به اذن و قدرت پروردگار متعال لب به سخن گشود و اظهار نمود: خداوند متعال به واسطه قدرت بی منتها و حکمت بی دریغش، آنچه را که در دریاها و زمین آفریده، نیز در آسمان و هوا قرار

داده است.

و این باز شکاری یکی از آن موجودات کوچک و ظریف را شکار کرده است تا خلیفه، فرزندی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزمایش نماید و میزان اطّلاعات و معلومات او را بسنجد.

خلیفه پس از شنیدن چنین سخنانی، شیفته او گردید و گفت: حقیقتا که تو فرزند رضا و از ذرّیه رسول خدا هستی؛ و سپس آن حضرت را در آغوش خود گرفت و مورد دلجوئی و محبّت قرار داد. (۲۰)

برخورد بر مبنای نیّت افراد

حسین بن محمّد اشعری به نقل از پیرمردی به نام عبداللّه زرّین حکایت کند:

در مدّتی که ساکن مدینه منوّره بودم، هر روز نزدیک ظهر حضرت جوادالائمّه علیه السلام را می دیدم که وارد مسجدالنّبی می شد و مقداری در صحن مسجد می نشست؛ و سپس قبر مطهّر جدّش، حضرت رسول و نیز قبر شریف مادرش، فاطمه زهرا علیها السلام را زیارت می نمود و نماز به جای می آورد.

روزی به فکر افتادم که مقداری خاک از جای پای مبارک آن حضرت را جهت تبرّک بردارم.

پس به همین منظور - بدون این که چیزی به کسی اظهار کنم - فردای آن روز در انتظار ورود حضرت نشستم؛ ولی بر خلاف هر روز، مشاهده کردم که این بار سواره آمد تا جای پائی بر زمین نباشد و چون خواست از مرکب خویش فرود آید، بر سنگی که جلوی مسجد بود قدم نهاد.

و چندین روز به همین منوال و کیفیّت گذشت و من به هدف خود نرسیدم، تا آن که با خود گفتم: هر کجا حضرت، کفش خود را درآورد، از زیر کفش وی چند ریگ یا مقداری خاک برمی دارم.

فردای آن روز متوجّه شدم

که امام علیه السلام با کفش وارد صحن مسجد شد؛ و مدّتی نیز به همین منوال سپری شد.

این بار با خود گفتم: می روم جلوی آن حمّامی که حضرت داخل آن می شود؛ و آن جا به مقصود خود خواهم رسید.

پس از سؤال و جستجو از این که امام جواد علیه السلام به کدام حمام می رود؟

در جواب گفتند: حمّامی در کنار قبرستان بقیع است، که مال یکی از فرزندان طلحه می باشد.

لذا آن روزی که بنا بود حضرت به حمّام برود، من نیز رفتم و کنار صاحب حمّام نشستم و با وی مشغول صحبت شدم، در حالتی که منتظر قدوم مبارک حضرت جوادالائمّه علیه السلام بودم.

صاحب حمّام گفت: چرا این جا نشسته ای؟

اگر می خواهی حمّام بروی، بلند شو برو؛ چون اگر فرزند امام رضا علیه السلام بیاید، دیگر نمی توانی حمّام بروی.

در بین صحبت ها بودیم که ناگاه متوجّه شدیم، حضرت وارد شد و سه نفر نیز همراه وی بودند.

چون خواست از الاغ و مرکب خویش پیاده شود، آن سه نفر قطعه حصیری زیر قدوم مبارکش انداختند تا آن حضرت روی زمین قرار نگیرد.

به حمّامی گفتم: چرا چنین کرد و حصیر زیر پایش انداختند؟!

صاحب حمّام گفت: به خدا قسم، تا به حال چنین ندیده بودم و این اوّلین روزی بود که برای حضرت حصیر پهن شد.

در این هنگام، با خود گفتم: من موجب این همه زحمت برای حضرت شده ام؛ و از تصمیم خود بازگشتم.

پس چون نزدیک ظهر شد، دیدم امام علیه السلام همانند روزهای اوّل وارد صحن مسجد شد و پس از اندکی نشستن مرقد مطهّر جدّش، رسول اکرم و مادرش، فاطمه زهراء علیها السلام را زیارت نمود؛ و

سپس در جایگاه همیشگی نماز خود را به جای آورد و از مسجد خارج گردید. (۲۱)

ترس از دارو و مرگ

مرحوم شیخ مفید رضوان اللّه تعالی علیه حکایت نموده است:

روزی شخصی از حضرت جوادالائمّه، امام محمّد تقی علیه السلام سؤال شد: چرا اکثر مردم از مرگ می ترسند و از آن هراسناک می باشند؟

امام جواد علیه السلام در پاسخ اظهار داشت: چون مردم نسبت به مرگ نادان هستند و از آن اطّلاعی ندارند، وحشت می کنند.

و چنانچه انسان ها مرگ را می شناختند و خود را از بنده خداوند متعال و نیز از دوستان و پیروان و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار می دادند، نسبت به آن خوش بین و شادمان می گشتند و می فهمیدند که سرای آخرت برای آنان از دنیا و سرای فانی، به مراتب بهتر است.

پس از آن فرمود: آیا می دانید که چرا کودکان و دیوانگان نسبت به بعضی از داروها و درمان ها بدبین هستند و خوششان نمی آید، با این که برای سلامتی آن ها مفید و سودمند می باشد؛ و درد و ناراحتی آن ها را برطرف می کند؟

چون آنان جاهل و نادان هستند و نمی دانند که دارو نجات بخش خواهد بود.

سپس افزود: سوگند به آن خدائی، که محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله را به حقّانیّت مبعوث نمود، کسی که هر لحظه خود را آماده مرگ بداند و نسبت به اعمال و رفتار خود بی تفاوت و بی توجّه نباشد، مرگ برایش بهترین درمان و نجات خواهد بود.

و نیز مرگ تأمین کننده سعادت و خوش بختی او در جهان جاوید می باشد؛ و او در آن سرای جاوید از انواع نعمت های وافر الهی، بهره مند و برخوردار خواهد بود. (۲۲)

بخشش امام و سؤال خدا

مرحوم شیخ طوسی و کلینی، به نقل از علیّ بن ابراهیم قمّی و او به نقل

از پدرش، ابراهیم بن هاشم حکایت نماید:

روزی در محضـر مبارک امام محمّـد جواد علیه السـلام بودم، شخصـی به نام صالـح بن محمّد - که از طایفه واقفیّه بود - وارد مجلس امام علیه السلام شد و اظهار داشت:

یـابن رسول اللّه! مبلغی به مقـدار ده هزار دینـار از وجوهـات شـرعیّه نزد من بوده است که مؤمنین، آن هـا را در اختیار من قرار داده بودند تا تحویل شما دهم.

ولیکن من آن ها را مصرف خود و دیگران کرده ام، اکنون تقاضامندم مرا حلال نمائید.

حضرت فرمود: حلال کردم.

ابراهیم بن هاشم گوید: همین که آن شـخص از مجلس حضرت جواد بلند شد و بیرون رفت، امام علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و فرمـود: ای ابوهـاشم! وقـتی حقـوق و اموال مـا به دست یکی از این افراد می رسـد - که در حقیقت، آن اموال مربوط به تمـامی اهل بیت و ذرّیّه رسول اللّه علیهم السـلام؛ و نیز اَیتام و مساکین است - در هر راهی که خواسـتند مصـرف می کننـد؛ و سپس در مجلس ما حضور می آیند و اظهار می دارند: یا ابن رسول اللّه! تقاضا داریم که از ما بگذر و ما را حلال گردانی.

و حضـرت سپس افزود: آن ها فکر می کنند که ما نمی گوئیم، حلال کردیم، ولی به خدا قسم، در روز قیامت تمامی این افراد مورد مؤاخذه و بازخواست خداوند متعال قرار خواهند گرفت و در سؤال و جواب سختی، واقع خواهند شد. (۲۳)

توطئه دشمن دوست نما و جعل نامه

مرحوم راوندی و دیگر بزرگان حکایت کرده اند:

روزی از روزها معتصم عبّاسی تعدادی از اطرافیان و وزیران خود را احضار کرد و در جمع آن ها اظهار داشت:

باید امروز شهادت و گواهی دهید که

ابوجعفر، محمّد بن علیّ بن موسی الرّضا امام جواد علیه السلام تصمیم شورش و قیام علیه حکومت من را دارد؛ و در این رابطه باید نامه هائی با مهر و امضاء تنظیم کنید.

پس از آن، دستور داد تا حضرت جوادالائمّه علیه السلام را احضار نمایند، و چون حضرت وارد مجلس خلیفه گردید، معتصم آن حضرت را مخاطب قرار داد و گفت: شنیده ام می خواهی بر علیه حکومت من قیام و شورش کنی؟

امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم، چنین کاری نکرده ام و قصد آن را هم نداشته ام.

معتصم گفت: خیر، بلکه فلانی و فلانی بر این کار شاهد و گواه هستند، و سپس آن افراد را در مجلس احضار کرد و آن ها - به دروغ شهادت دادند و - گفتند: بلی، صحیح است، ای خلیفه! ما شهادت می دهیم که محمّد جواد علیه السلام تصمیم چنین کاری را دارد و این هم تعدادی نامه است که از دست بعضی دوستانش گرفته ایم.

در این هنگام حضرت دست های مبارک خود را به سوی آسمان بلند نمود و اظهار داشت: خداوندا، اگر آن ها دروغ می گویند، هم اینک هلاک و نابودشان گردان.

در همین حال تمام افراد متوجّه شدند که ناگهان دیوارها و سقف به لرزه در آمد؛ و هر کس که از جای خود حرکت می کرد، بر زمین می افتاد.

معتصم تا چنین حادثه خطرناکی را دید، گفت: یا ابن رسول اللّه! من از آنچه انجام داده ام، پشیمان هستم و توبه می کنم، دعا کن خداوند این خطر را از ما برطرف گرداند.

آن گاه امام علیه السلام اظهار نمود: خداوندا، این ساختمان و زمین را بر آن ها ساکن

و آرام گردان، خدایا تو خود بهتر می دانی که آنان دشمن تو و دشمن من می باشند.

پس ساختمان آرام گرفت و خطر برطرف شد. (۲۴)

طرح دو مسئله عجیب و حیرت انگیز

بنـابر آنچه که در تواریـخ و روایـات آمـده است، ظلم و جنایـات خلفـاء بنی العبّاس نسـبت به اسـلام و نیز اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السلام به مراتب بیشتر و خطرناکتر از ظلم و جنایات خلفاء بنی امیّه بوده است.

بنی امیّه به زور سرنیزه و شمشیر حکومت غاصبانه خود را نگه می داشتند و همگان متوجّه خطر آن ها بودند.

ولی بنی عبّاس با مکر و حیله و تزویر جلو می رفتند؛ و با پنبه سَر می بریدند و همه افراد متوجّه خطر آن ها نمی شدند.

یکی از آن خلفاء، مأمون عبّاسـی بود، پس از آن که امام علیّ بن موسـی الرّضا علیهما السلام را مسموم و شهید کرد، به علل و دلایل مختلف شیطانی دختر خود، امّ الفضل را به ازدواج فرزند آن حضرت، امام محمّد جواد علیه السلام درآورد.

و از سوئی دیگر هر لحظه به شـیوه های گوناگون سعی در خورد کردن و تضعیف روحیّه آن امام مظلوم را داشت؛ ولی قضیّه، معکوس در می آمد که تاریخ شاهد این مدّعی است، و در ذیل به نمونه ای از آن شیوه ها اشاره می شود:

روزی مأمون عبّاسـی عدّه ای از علماء و حکما و قضات را جهت بحث با امام محمّد جواد علیه السلام - که در سنین ۹ سالگی بود - به دربـار خود دعوت کرد، که از جمله دعوت شـدگان یحیی بن اکثم بود، که بـا توطئه ای از قبل تعیین شـده خطاب به مأمون کرد و گفت:

یا امیرالمؤمنین! آیا اجازه می فرمائی از ابوجعفر،

محمّد جواد سؤالی را جویا شوم؟

مأمون گفت: از خود حضرت اجازه بگیر.

یحیی بن اکثم، امام جواد علیه السلام را مخاطب قرار داد و عرضه داشت: ای سرورم! آیا اجازه می فرمائی که سؤال کنم؟

حضرت جواد علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی سؤال کن.

یحیی پرسید: نظر شما درباره شخصی که احرام حجّ بسته است و در حین احرام حیوانی را شکار کند، چیست؟

حضرت فرمود: منظورت چیست؟

آیا حیوان را در داخل حرم و یا بیرون از آن شکار کرده است؟

آیا عالِم به مسئله بوده، یا جاهل؟

آیا از روی عمد و توجّه آن را شکار کرده؟

آیا به تکلیف رسیده بوده یا نابالغ بوده است؟

آیا دفعه اوّل شکار او بوده و یا آن که به طور مکرّر در حرم شکار انجام داده است؟

و آیا شکار پرنده بوده، یا غیر پرنده؟

آیا شکار از حیوانات کوچک بوده، یا از حیوانات بزرگ؟

آیا در شب شکار کرده است، یا در روز؟

آیا در احرام عمره شکار کرده، یا در احرام حَجّه الاسلام؟

و آیا آن شخص از گناه خود پشیمان شده بود، یا خیر؟

با طرح چنین فرع هائی از مسائل، یحیی بن اکثم متحیّر و سرافکنده شد و عاجز و درمانده گشت؛ و در میان تمام حضّار خجالت زده و شرمسار گردید.

و چون جمعیّت مجلس را ترک کردند و خلوت شد، امام علیه السلام به تقاضای مأمون، جواب تمام فروع آن مسائل را به طور کامل بیان نمود.

سپس مأمون خطاب به حضرت جوادالائمّه علیه السلام کرد و گفت: یا ابن رسول اللّه! اکنون شما سؤالی را برای یحیی بن

اکثم مطرح نما، تا جواب آن را بگوید.

حضرت پس از اجازه از یحیی، فرمود: بگو، جواب این مسئله

چگونه است:

شخصی در اوّل روز به زنی نگاه کرد؛ ولی نگاهش حرام بود.

و چون مقداری از روز گذشت، آن زن بر این شخص حلال گشت.

وقتی ظهر شد زن حرام گردید؛ و نزدیک عصر نیز حلال شد.

هنگامی که خورشید غروب کرد، زن دو مرتبه بر او حرام گشت.

همین که مقداری از شب گذشت حلال گردید.

و همچنین در نیمه شب آن زن بر او حرام گردید.

و در هنگام طلوع سپیده صبح نیز بر آن شخص حلال گشت؟

یحیی گفت: سوگند به خدای یکتا، جواب و علّت آن را نمی دانم، و چنانچه صلاح می دانی، خودتان بیان فرما؟

امام جواد علیه السلام فرمود: آن زن کنیز مردی بود، که نگاه کردن دیگران به او حرام بود، چون مقداری از روز سپری شد، شخصی آن کنیز را خریداری نمود و بر او حلال شد، هنگام ظهر کنیز را آزاد کرد و بر او حرام گردید.

پس چون عصر فرا رسید آن کنیز را به ازدواج خود درآورد؛ و نیز بر او حلال شد، هنگام غروب خورشید زن را ظهار کرد و از جهت زناشوئی بر او حرام گشت.

پس از گذشت پاسی از شب با پرداخت کفّاره ظهار آن کنیز را مَحرم خود ساخت؛ و در نیمه شب او را طلاق رجعی داد و باز بر او حرام گردید؛ و هنگام طلوع سپیده صبح نیز بدون جاری کردن صیغه عقد به او رجوع کرد و حلال گردید. (۲۵)

شیفته خوشگل ها نشد و در دام شیاطین نیفتاد

محمّد بن ریّان - که یکی از علاقه مندان به ائمّه اطهار علیهم السلام است - حکایت کند:

مأمون - خلیفه عبّاسی - در طیّ حکومت خویش، نیرنگ و حیله های بسیاری به کار گرفت

تا شاید بتواند امام محمّد تقی علیه السلام را در جامعه بدنام و تضعیف کند.

ولیکن او هرگز به هدف شوم خود دست نیافت، به این جهت نیرنگ و حیله ای دیگر در پیش گرفت.

روزی به مأمورین خود دستور داد تا امام جواد علیه السلام را احضار نمایند؛ و از طرفی دیگر نیز دویست کنیز زیبا را دستور داد تا خود را آرایش کردند و به دست هر یک ظرفی از جواهرات داد، که هنگام نشستن حضرت جوادالائمّه علیه السلام در جایگاه مخصوص خود، بیایند و حضرت را متوجّه خود سازند.

وقتی مجلس مهیّا شد و زن ها با آن شیوه و شکل خاصّ وارد شدند، حضرت کوچک ترین توجّهی به آن ها نکرد.

چند روزی بعد از آن، مأمون شخصی به نام مخارق - که نوازنده و خواننده و به عبارت دیگر دلقک بود و ریش بسیار بلندی داشت - را به حضور خود فرا خواند.

هنگامی که مخارق نزد مأمون قرار گرفت او را مخاطب قرار داد و گفت: ای خلیفه! هر مشکلی را که در رابطه با مسائل دنیوی داشته باشی، حلّ خواهم کرد.

و سپس آمد و در مقابل امام محمّد جواد علیه السلام نشست و ناگهان نعره ای کشید، که تمام اهل منزل اطراف او جمع شدند و او مشغول نوازندگی و ساز و آواز شد.

آن مجلس ساعتی به همین منوال سپری گشت؛ و حضرت بدون کم ترین توجّهی سر مبارک خویش را پائین انداخته بود و کوچک ترین نگاه و اعتنائی به آن ها نمی کرد.

پس نگاهی غضبناک به آن دلقک نوازنده نمود و سپس با آوای بلند او را مخاطب قرار داد و فرمود:

((اتّق اللّه یا

ذالعثنون)) از خدا بترس؛ و تقوای الهی را رعایت نما.

ناگهان وسیله موسیقی که در دست مخارق بود از دستش بر زمین افتاد و هر دو دستش نیز خشک شد؛ و دیگر قادر به حرکت دادن دست هایش نبود.

و با همین حالت شرمندگی از آن مجلس، و از حضور افراد خارج گشت؛ و به همین شکل - فلج و بیچاره - باقی ماند تا به هلاکت رسید و از دنیا رفت.

و چون مأمون علّت آن را از خود مخارق، جویا شد، که چگونه به چنین بلائی گرفتار شد؟

مخارق در جواب مأمون گفت: آن هنگامی که ابوجعفر، محمّد جواد علیه السلام فریادی بر من زد، ناگهان چنان لرزه ای بر اندام من افتاد که دیگر چیزی نفهمیدم؛ و در همان لحظه، دست هایم از حرکت باز ایستاد؛ و در چنین حالتی قرار گرفتم. (۲۶)

سه نوع استدلال بر اثبات امامت در نوجوانی

مرحوم کلینی، و عیّاشی و دیگر بزرگان آورده اند:

مدّتی پس از آن که حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام به شهادت رسید، شخصی به نام علیّ بن حسّان نزد امام محمّد جواد علیه السلام حضور یافت و عرضه داشت:

یاابن رسول اللّه! مردم نسبت به مقام و موقعیّت شما که در عُنفوان جوانی امام و حجّت خدا بر آن ها می باشی، مشکوک هستند و ایجاد شبهه می کنند؟!

حضرت جوادالائمّه علیه السلام لب به سخن گشود و اظهار داشت: چرا مردم چنین مطالبی را بر علیه من ایراد می کنند؟

و سپس افزود: خداوند متعال بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این آیه شریفه قرآن را فرستاد: قل هذه سبیلی أدعوا إلی اللّه علی بصیره أنا و من اتّبعنی (۲۷).

یعنی؛ بگو: ای پیامبر! این

روش من است که مردم را به سوی خدای یکتا دعوت می کنم با هر که از من تبعیّت و پیروی کند.

بعد از آن، امام جواد علیه السلام فرمود: به خدا قسم، کسی غیر از علیّ بن ابی طالب از پیغمبر خدا صلوات اللّه علیهما تبعیّت نکرد؛ و در آن زمان ۹ سال داشت و من نیز اکنون ۹ ساله هستم. (۲۸)

همچنین مرحوم کلینی و برخی دیگر از بزرگان آورده اند:

شخصی خدمت امام محمّد جواد علیه السلام شرفیاب شد و اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! عدّه ای از مردم نسبت به موقعیّت شما ایجاد شبهه می کنند؟!

امام جواد علیه السلام در پاسخ چنین فرمود: خداوند متعال به حضرت داوود علیه السلام وحی فرستاد که فرزندش، سلیمان را خلیفه و وصیّ خود قرار دهد، با این که سلیمان کودکی خردسال بود و گوسفند چرانی می کرد.

و این موضوع را برخی از علماء و بزرگان بنی اسرائیل نپذیرفتند و در أذهان مردم شکّ و شُبهه ایجاد کردند.

به همین جهت، خداوند سبحان به حضرت داوود علیه السلام وحی فرستاد که عصا و چوب دستی اعتراض کنندگان و از سلیمان هم بگیر و هر کدام را با علامتی مشخّص کن که از چه کسی است؛ و سپس آن ها را شبان گاه در جائی پنهان نما.

فردای آن روز به همراه صاحبان آن ها بروید و چوب دستی ها را بردارید، با توجّه به این نکته، که چوب دستی هر کس سبز شده باشد همان شخص، جانشین و خلیفه و حجّت بر حقّ خدا خواهد بود.

و همگی این پیشنهاد را پذیرفتند؛ و چون به مرحله اجراء در آوردند، عصای سلیمان سبز و دارای برگ و

ثمر شد.

پس از آن، همه افراد قبول کردند و پذیرفتند که او حجّت و پیامبر خدا می باشد. (۲۹)

همچنین علیّ بن أسباط حکایت کند:

روزی به همراه حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام از شهر کوفه خارج شدیم و حضرت سوار الاغ بود.

در مسیر راه به گلّه گوسفندی برخوردیم که گوسفندی از آن گلّه عقب مانده بود و سر و صدا می کرد.

امام علیه السلام توقّف نمود و سپس به من دستور داد که چوپان را نزد حضرتش احضار نمایم، پس من رفتم و چوپان را خبر دادم؛ و او نیز آمد.

هنگامی که چوپان نزد حضرت وارد شد، امام علیه السلام به او فرمود: این گوسفند مادّه از تو گلایه و شکایت دارد؛ و مدّعی است که تو تمام شیر آن را می دوشی، به طوری که وقتی نزد صاحبش بازمی گردد، شیری در پستانش نیست.

و می گوید: چنانچه از ظلمی که نسبت به آن انجام می دهی، دست بر نداری و به خیانت خود ادامه بدهی، از خدا می خواهم تا عمر تو را کوتاه گرداند.

چوپان اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! من شهادت بر یگانگی خداوند متعال و رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله می دهم؛ و این که تو وصیّ و جانشین او هستی.

و سپس افزود: خواهشمندم بفرما علم و معرفت نسبت به سخن این برّه را از کجا و چگونه فرا گرفته ای؟

حضرت فرمود: ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - خزینه داران علوم و غیب ها و نیز حکمت های الهی هستیم، همچنین جانشینان پیامبران و وارثان آن ها می باشیم؛ و خداوند متعال ما را بر دیگر بندگانش گرامی و مورد توجّه خاصّ

قرار داده است، او از فضل و کرمش همه علوم را به ما آموخته است. (۳۰)

شفابخش و درمان امراض

حضـرت ابوجعفر، امـام محمّـد جواد علیه السـلام هماننـد دیگر ائمّه اطهـار و انبیاء عظام علیهم السـلام در تمام علوم و کمالات نسبت به دیگر انسان ها برتر و والاتر بود، همچنین آن حضـرت در تشخیص مرض ها و چگونگی درمان آن ها به طور معجزه آسا و خارق العاده عمل می نمود.

در این رابطه، مرحوم راوندی و دیگر بزرگان به نقل از شخصی به نام علیّ بن أبی بکر حکایت کرده اند:

روزی به محضـر مبارک امام محمّد جواد علیه السـلام شـرفیاب شدم و اظهار داشتم: یا ابن رسول اللّه! کنیزی دارم که ناراحتی درد پا دارد، خواهشمندم چنانچه ممکن است برای معالجه و درمان او مرا راهنمائی بفرما؟

حضرت فرمود: او را نزد من بیاور، هنگامی که کنیز را خدمت آن حضرت آوردم، از او سؤال نمود: ناراحتی تو چیست؟

کنیز در پاسخ گفت: ران پایم به شدّت درد می کند به طوری که توان حرکت ندارم.

بعد از آن امام علیه السلام از روی لباس های کنیز، دستی روی پای او کشید و در همان لحظه، کنیز گفت: درد پایم خوب شد و ناراحتی که داشتم، برطرف گردید و بعد از آن هم هیچ موقع احساس درد و ناراحتی نکرده ام. (۳۱)

همچنین مرحوم بحرانی و ابن شهرآشوب و دیگران به نقل از شخصی به نام أبوسلمه حکایت کنند:

مدّت زمانی بود که سـخت ناشـنوا شده بودم و هیچ صدائی را نمی شنیدم تا آن که روزی خدمت حضرت ابوجعفر، امام جواد علیه السلام شرف حضور یافتم.

همین که بر آن حضرت وارد شدم، متوجّه شد که من ناشنوا

هستم، به همین جهت بـا اشـاره به من خطـاب کرد و فرمود: نزدیـک بیا، وقتی نزدیک امام علیه السـلام رفتم، حضـرت دسـت مبارك خویش را بر سر و گوش من کشید؛ و فرمود: بشنو و خوب توجّه و دقّت کن.

أبوسـلمه افزود: سوگنـد به خداونـد، بعـد از آن تمـام صـداها و سـخن ها را خوب می شـنیدم و هیـچ گونه ناراحتی و مشـکلی نداشـتم و حتّی سـخن ها و صـداهای آهسـته را که دیگران به سـختی متوجّه می شدنـد، من خیلی خوب و آسان می شـنیدم و متوجّه می شدم. (۳۲)

در یک شب اماکن متبرکه از شام تا مکه

علیّ بن خالد - که یکی از راویان حدیث و از شخصیّت های معروف شهر بغداد است - حکایت کند:

شنیـدم مردی از اهالی شـهر شام به اتّهام آگاهی از علم غیب و غیب گوئی زندانی شده است، من به همین جهت وقت ملاقات بـا آن زنـدانی را گرفتم؛ و چون بـا او ملاقـات کردم و جریـان اتّهـام و زنـدانی شـدنش را از خودش سؤال کردم، چنین اظهار داشت:

من در شـهر شام سـکونت دارم و در آن مکان معروف، که سـر مقدّس امام حسـین علیه السلام را دفن کرده اند، مرتّب عبادت می کردم و دعا می خواندم.

در یکی از شب ها که مشغول عبادت و راز و نیاز بودم، ناگاه شخصی نزد من آمد و فرمود: برخیز و همراه من بیا.

و من نیز همراه وی حرکت کردم، بعـد از لحظه ای خـود را در مسـجد کوفه دیـدم، پس بـا یکـدیگر نمـاز خوانـدیم و زیـارت کردیم و چون برخاستیم و چنـد قدم حرکت نمودیم، دیدم که در مسـجدالنّبی صـلی الله علیه و آله کنار قبر مطهّر آن حضـرت هستیم، پس سلام کردیم و زیارت

خوانـدیم. و چون نمـاز زیـارت را به جا آوردیم، قـدمی برداشتیم که بیرون برویم، ناگهان متوجّه شـدم که در مکّه معظّمه می باشیم.

پس اعمـال و مناسـک خانه خـدا را نیز انجام دادیم؛ و چون از اعمال و زیارت کعبه الهی فارغ شـدیم، دوباره خود را به همراه آن شخص در همان مکان معروف در شهر شام دیدم.

چون یک سال از این قضـیّه گـذشت، باز همان شـخص، نزد من آمـد و به همراه یکدیگر مسافرت به اماکن متبرّکه را به همان شکل طیّ الارض انجام دادیم.

و هنگامی که او خواست از نزد من برود و جدا شود، پرسیدم: شما کیستی؟

و گفتم: تو را به حقّ آن کسی که چنین قدرت و توان را به شما عطا نموده است، قسم می دهم که مرا آگاه سازی؟

آن شخص در جواب فرمود: من محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر علیهم السلام هستم.

و چون این خبر در شام منتشـر گردید؛ و نیز محمّد بن عبدالملک زیّات این خبر را شـنید، دستور داد تا مرا دست گیر کردند و دست و پایم را با زنجیر بستند و سپس به عراق روانه ام ساختند؛ و اکنون این چنین در زندان به سر می برم.

علیّ بن خالد گوید: با شنیدن این جریان عجیب و حیرت انگیز، نزد حاکم زمان رفتم و پی گیر قضیّه آن مرد شامی شدم.

در جواب گفته شد: به او بگوئید: هر که او را از شـهر شام به کوفه و مدینه و مکّه برده است، هم اینک آن شـخص نیز بیاید و او را از زندان نجات دهد.

من خیلی ناراحت و افسرده شدم از این که نتوانستم کار مثبتی انجام دهم،

پس از گذشت چند روزی، صبحگاهان سر و صدای بسیاری از مردم و نگهبانان و مأمورین بلند شد؛ و چون علّت آن را جویا شدم؟

گفتند: آن مرد شامی که متّهم به غیب گوئی بود، شب گذشته مفقود شده است و معلوم نیست به زمین فرو رفته، یا به آسمان عروج پیدا کرده است؛ و هیچ اثری از او بر جای نمانده است. (۳۳)

دستور درمان آرامش زلزله

مرحوم شیخ صدوق رضوان اللّه تعالی علیه به طور مستند به نقل از علیّ بن مهزیار اهوازی - که یکی از اصحاب و یاران باوفای امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام می باشد - حکایت نماید:

در یکی از روزها، نامه ای به محضر مبارک حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام بدین مضمون نوشتم:

یا ابن رسول اللّه! در شهر اهواز و حوالی آن، زلزله بسیار رخ می دهد، آیا اجازه می فرمائی که از این جا کوچ کنیم و در محلّی با أ من و امان سکنی گزینیم؟

و سپس نامه را برای حضرت ارسال کردم.

امام علیه السلام پس از گذشت چند روزی، در جواب نامه چنین مرقوم فرمود:

در آن محلّ بمانید و از آن جا کوچ نکنید، بلکه روزهای چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه بگیرید.

و چون روز جمعه فرا رسد، غسل جمعه نمائید؛ و سپس لباس تمیز بپوشید و تمام افراد در محلّی مناسب تجمّع کنید و در آن جا همه با هم با خداوند متعال راز ونیاز و مناجات نمائید و از درگاه با عظمتش بخواهید تا مشکل همگان را برطرف سازد.

علیّ بن مهزیار گوید: چون طبق دستور حضرت جوادالائمّه علیه السلام، همگی ما

چنین کردیم، زلزله آرامش پیدا کرد؛ و پس از آن، عموم اهالی اهواز به برکت راهنمائی آن حضرت از خطر زمین لرزه در أمان قرار گرفتند. (۳۴)

آگاهی از اسرار زنان و کناره گیری

یکی از اصحاب حضرت جوادالائمّه علیه السلام، به نام ابوهاشم، داوود بن قاسم جعفری حکایت کند:

زمانی که امام محمّد جواد علیه السلام در شهر بغداد ساکن بود، روزی به منزل ایشان وارد شدم و در مقابل حضرت نشستم، لحظه ای بعد از آن یاسر خادم آمد و حضرت به او خوش آمد گفت و او را در کنار خویش نشانید.

بعد از آن یاسر خادم عرضه داشت: یا ابن رسول اللّه! بانو امّ جعفر از شما اجازه می طلبد تا به حضور شما و همسرت، امّ الفضل بیاید.

و حضرت اجازه فرمود، در این لحظه با خود گفتم: اکنون که وقت ملاقات نیست، برای چه امّ جعفر می خواهد به ملاقات حضرت جواد علیه السلام بیاید؟!

در همین افکار غوطه ور بودم و خواستم که از محضر حضرت خارج شوم، که ناگاه امام علیه السلام به من فرمود: ای ابوهاشم! بنشین تا قضیّه برایت روشن گردد و متوجّه شوی که امّ جعفر برای چه به ملاقات ما می آید.

وقتی امّ جعفر نزد حضرت آمد، در کناری با هم خلوت کردند و من متوجّه صحبت های آن ها نمی شدم؛ تا آن که بعد از گذشت ساعتی، امّ جعفر اظهار داشت: ای سرورم! من علاقه مند هستم شما را با همسرت، امّ الفضل کنار هم ببینم.

حضرت فرمود: تو خود نزد او برو، من نیز خواهم آمد.

پس از لحظه ای که امّ جعفر رفت، نیز حضرت وارد اندرون شد و چون لحظاتی گذشت، امام علیه السلام سریع

مراجعت نمود و این آیه شریفه قرآن را تلاوت نمود: فلمّا رأینه أکبرنه (۳۵).

یعنی؛ چون زنان، یوسف را مشاهده کردند، او را بزرگ و با عظمت دانستند.

آن گاه به دنبال حضرت، امّ جعفر نیز خارج گردید و گفت:

ای سرورم! چرا جلوس نفرمودی؟!

چه حادثه ای پیش آمد، که سریع بازگشتی؟!

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: جریانی اتّفاق افتاد که صحیح نیست من آن را برایت بیان کنم.

برگرد نزد امّ الفضل و از خودش سؤال کن، او تو را در جریان قرار می دهد که هنگام ورود من به اطاق چه حادثه ای رخ داد؛ و چون از اسرار مخصوص زنان است، باید خودش مطرح نماید.

هنگامی که امّ جعفر نزد امّ الفضل آمد و جویای وضعیّت شد، امّ الفضل در پاسخ گفت: من باید در حقّ پدرم نفرین کنم، که مرا به شخصی ساحر شوهر داده است.

امّ جعفر گوید: من امّ الفضل را موعظه و ارشاد کردم و او را از چنین افکار و سخنان بیهوده بر حذر داشتم؛ و گفتم: حقیقت جریان را برایم بازگو کن، که واقعیّت أمر چه بوده است؟

امّ الفضل گفت: هنگامی که ابوجعفر علیه السلام نزد من آمد، ناگهان عادت زنانگی - حیض - بر من عارض شد؛ و در حال جمع و جور کردن خود شدم که شوهرم خارج گشت.

امّ جعفر دو مرتبه نزد حضرت جواد علیه السلام آمد و گفت:

ای سرورم! شما علم غیب می دانید؟

امام علیه السلام فرمود: خیر، امّ جعفر گفت: پس چگونه دریافتی که او در چنین حالتی قرار گرفته، که در آن لحظه کسی غیر از خداوند و شخص امّ الفضل از این موضوع خبر نداشت؟!

حضرت

فرمود: علوم ما از سرچشمه علم بی منتهای خداوند متعال می باشد؛ و اگر چیزی بدانیم از طرف خداوند می باشد.

امّ جعفر گفت: آیا بر شما وحی نازل می شود؟

حضرت فرمود: خیر، بلکه فضل و لطف خداوند متعال بیش از آنچه تو فکر می کنی، بر ما وارد می شود؛ و آنچه هم اینک مشاهده کردی، یکی از موارد جزئی و ناچیز است. (۳۶)

رنگ مو و چهره، در رنگ های گوناگون

یکی از اصحاب حضرت جوادالائمّه علیه السلام، به نام عسکر حکایت کند:

روزی از روزها به محضر شریف امام محمّد جواد علیه السلام وارد شدم، حضرت در ایوانی - که مساحت آن جمعا پنج متر در پنج متر بود - نشسته بود.

در مقابل حضرت ایستادم و مشغول تماشای چهره نورانی آن بزرگوار شدم؛ و با خود گفتم: سبحان اللّه! چقدر چهره حضرت نمکین و بدنش نورانی می باشد؟!

در همین فکر و اندیشه بودم، که ناگهان دیدم جسم حضرت بسیار بزرگ شد به طوری که تمام مساحت ایوان را فراگرفت.

سپس رنگ چهره حضرت سیاه و تاریک گردید؛ و بعد از گذشت لحظه ای تبدیل به سپیدی شد که از برف سفیدتر بود.

و سپس بلافاصله همچون عقیق قرمز، سرخ و درخشان شد و بعد از آن نیز به رنگ سبز همچون برگ درختان تازه در آمد.

در همین أثناء که تعجّب و حیرت من بیشتر می شد، حال حضرت به همان حالت اوّل بازگشت؛ و من که با دیدن چنین صحنه ای مبهوت و از خود بی اختیار شدم، به طور مدهوش روی زمین افتادم.

ناگاه امام علیه السلام فریادی بر من زد و فرمود: ای عسکر! شما درباره ما - اهل بیت عصمت و طهارت - شکّ می کنید؛ ولی ما شما

را ثابت و پایدار قرار می دهیم، و دلهره پیدا می کنید و ما شما را تقویت می نمائیم.

و سپس افزود: به خدا سوگند، کسی به حقیقت عظمت و معرفت ما نمی رسد مگر آن که خداوند تبارک و تعالی بر او منّت گذارد و با هدایت او، دوست واقعی ما قرار گیرد.

در پایان، عسکر گوید: با مشاهده چنین صحنه حیرت انگیز و گفتار دلنشین حضرت، آنچه در درون خود شکّ و تردید داشتم پاک شد و به یقین کامل رسیدم. (۳۷)

در خواب و بیداری نجات شخصی درمانده

یکی از اصحاب امام محمّد جواد علیه السلام، به نام موسی بن قاسم حکایت کند:

روزی در مکّه معظّمه با یکی از مخالفین آل رسول سلام اللّه علیهم، به نام اسماعیل پیرامون موقعیّت امام رضا علیه السلام در قبال مأمون نزاع داشتیم.

اسماعیل مدّعی بود که چرا امام رضا علیه السلام مأمون عبّاسی را هدایت نکرد؟

و من چون جواب مناسب و قانع کننده ای برای آن نداشتم، سکوت کردم.

تا آن که شب فرا رسید و در رختخواب خود خوابیدم، در عالم خواب، حضرت جوادالائمّه علیه السلام را رؤیت و مشاهده کردم و جریان منازعه خود با اسماعیل را مطرح نمودم.

حضرت در پاسخ فرمود: امام افرادی را همانند تو و دوستانت را هدایت می نماید.

بعد از آن که از خواب بیدار شدم، جواب حضرت را خوب به ذهن سپردم؛ و سپس جهت طواف کعبه الهی به سمت مسجدالحرام حرکت کردم، در بین راه اسماعیل مرا دید؛ و من سخن امام جواد علیه السلام را برای او بازگو کردم و او دیگر حرفی نزد و خاموش شد.

چون مدّتی از این جریان گذشت، جهت زیارت و ملاقات حضرت جوادالائمّه علیه السلام راهی

مدینه منوّره شدم.

هنگـامی که به محضـر مقـدّس امـام علیه السـلام وارد شـدم، مشـغول خوانـدن نمـاز بود، در گوشه ای نشسـتم؛ زمانی که نماز حضرت پایان یافت، به من خطاب کرد و فرمود:

ای موسی! چندی پیش در مکّه مکرّمه با اسماعیل - درباره پدرم - پیرامون چه مسائلی بحث و منازعه داشتید؟

عرض کردم: ای سرورم! شما خود در جریان امر هستی و می دانی.

حضرت فرمود: در خواب چه کسی را دیدی؟ و چه شنیدی؟

عرضه داشـتم: یا ابن رسول اللّه! شـما را در خواب دیدم و چون موضوع را با شما مطرح کردم، فرمودی: امام افرادی چون تو و دوستانت را هدایت می نماید - که ظالم و دشمن اهل بیت رسالت نباشند -.

حضرت فرمود: آری چنین است، من به خواب تو آمدم و این سخن را گفتم؛ و اکنون نیز همان مطلب را می گویم.

عرض کردم: ای مولا و سرورم! همانا این بهترین روش برای خاموش کردن مخالفین می باشد. (۳۸)

آب برای میهمان و آگاهی از درون

علیّ بن محمّد هاشمی حکایت کند:

در آن شبی که حضرت ابوجعفر، امام محمّد تقی علیه السلام مراسم عروسی داشت، من مریض بودم، در بستر بیماری افتاده و مقداری دارو خورده بودم.

چون صـبح گشت، حالم بهتر شـد و به دیـدار و ملاقات آن حضـرت رفتم و اوّل کسـی بودم که صـبح عروسـی او به دیدارش شرف حضـور یـافتم، مقـداری کـه نشسـتم - در اثر نـاراحتی که داشـتم - تشـنگی بر من غلبه کرد؛ ولیکن از درخـواست آب، خجالت کشیدم.

امام جواد علیه السلام نگاهی بر چهره من نمود و آن گاه فرمود: گمان می کنم که تشنه هستی؟

عرضه داشتم: بلی، ای مولایم!

پس حضرت به یکی از غلامان دستور داد تا

مقداری آب بیاورد.

من با خود گفتم: ممکن است آب زهرآلود و مسموم باشد و غمگین شدم.

وقتی غلام آب را آورد، حضرت تبسّمی نمود و آب را گرفت و مقداری از آن را آشامید و باقی مانده آن را به من داد و آشامیدم، پس از گذشت لحظه ای، دومرتبه تشنه شدم و از درخواست آب حیا کردم.

امام علیه السلام این بار نیز، نگاهی بر من انداخت و دستور داد تا آب بیاورند؛ و چون آب را آوردند، حضرت همانند قبل مقداری از آن را تناول نمود تا شکّ من برطرف گردد و باقی مانده آن را نیز به من داد و من نوشیدم.

در این لحظه و با خود گفتم: چه نشانه ای بهتر از این بر امامت حضرت، که بر اسرار درونی من واقف و آگاه است.

به محض این که چنین فکری در ذهنم خطور کرد، حضرت فرمود: به خدا سوگند، ما - اهل بیت رسالت علیهم السلام - همان کسانی هستیم که خداوند متعال در قرآن فرموده است: آیا مردمان گمان می کنند که ما به اسرار و حقایق درون آنان بی اطلاع هستیم؟!

سپس من از جای خود برخاستم و به دوستانم گفتم: سه علامت از امامت را مشاهده کردم، و آن گاه از مجلس خارج شدم. (۳۹)

هدایت افراد و توصیه خوردن غذا در صحرا یا منزل

شخصی به نام محمّد بن ولید گوید:

من نسبت به امامت حضرت جواد علیه السلام در شکّ و شبهه بودم، تا آن که روزی به منزل آن حضرت آمدم و جمعیّتی انبوه نیز در آن جا حضور داشتند.

من در گوشه ای نشستم تا زوال ظهر شد؛ پس نماز ظهر و عصر و نافله های آن ها را خواندم،

پس از سلام نماز متوجّه شدم که شخصی پشت من حرکت می نماید، چون نگاه کردم، حضرت ابوجعفر - امام جواد علیه السلام - را دیدم.

لذا به احترام آن حضرت از جای برخاستم و سلام کردم و دست مبارک آن بزرگوار را بوسیدم و روی پاهایش افتادم.

پس از آن، حضرت نشست و فرمود: برای چه این جا آمده ای؟

و بعد از آن اظهار داشت: تسلیم امر خداوند سبحان باش و ایمان خود را تقویت کن.

عرض کردم: ای سرورم! من تسلیم شدم.

حضرت اظهار نمود: وای بر تو، و سپس با حالت تبسّم تکرار فرمود: تسلیم شو.

عرضه داشتم: یا ابن رسول اللّه! تسلیم شدم، و من شما را به عنوان امام و خلیفه رسول اللّه علیهم السلام پذیرفتم و به یقین کامل رسیدم؛ خداوند متعال آنچه از شکّ و تردید در قلبم بود، همه را نابود ساخت و از جهت ایمان و عقیده تقویت شدم.

چون فردای آن روز فرا رسید، صبح زود به سمت منزل حضرت حرکت کردم و تنها آرزویم این بود که بتوانم دو مرتبه به حضور آن بزرگوار شرفیاب شوم؛ پس مدّتی جلوی منزل حضرت منتظر ماندم تا جائی که گرسنه شدم.

ناگهان متوجّه شدم که شخصی چند نوع غذا آورد و به همراه او شخصی دیگری با لگن و آفتابه آمد و آن ها را جلوی من نهادند و گفتند: مولایت دستور داده است که اوّل دست هایت را بشوی و سپس این غذا را تناول نما.

راوی گوید: همین که دست هایم را شستم و مشغول خوردن غذا شدم، متوجّه شدم که حضرت جواد علیه السلام به طرف من می آمد، پس به احترام از جای برخاستم،

فرمود: بنشین، و غذایت را تناول نما، لذا نشستم و چون غذا را خوردم و سیر گشتم، حضرت به غلام خود دستور داد تا باقی مانده غذاها را بردارد.

سپس آن امام همام، حضرت جوادالائمّه علیه السلام به صورت نصیحت و موعظه، مرا مخاطب قرار داد و فرمود:

ای محمّد! هرگاه در صحرا و بیابان هستی، غذا را فقط از داخل ظرف غذا و سفره بخور و آنچه که اطراف آن ریخته می شود رها کن، گرچه ران گوسفندی باشد.

ولی چنانچه در منزل خواستی غذا میل کنی، سعی نما غذاهائی که اطراف سفره و ظرف غذا ریخته می شود، جمع کن و بخور، که همانا در آن رضایت و خوشنودی خداوند متعال می باشد؛ و نیز سبب توسعه روزی می گردد؛ با توجّه بر این که در آن درمان و شفاء دردها خواهد بود.

همچنین مجدّدا بعد از آن به من خطاب نمود و فرمود: اکنون آنچه می خواهی سؤال کن؟

عرضه داشتم: ای مولای من! نظر شما در رابطه با مِشک و عنبر چیست؟

حضرت در پاسخ فرمود: پدرم و سرورم، حضرت ابوالحسن، امام رضا علیه السلام از آن استفاده می نمود؛ و چون فضل بن سهل به موضوع اعتراض کرد، به وی فرمود:

حضرت یوسف علیه السلام از تمام تجمّلات و زیورآلات دنیوی استفاده می نمود؛ و از مقام والای نبوّت و معنویّت آن بزرگوار چیزی کاسته نگردید.

همچنین حضرت سلیمان بن داوود علیهما السلام با آن تاج و تختی که داشت و نیز دارای آن همه امکانات و تجمّلات پادشاهی، پیامبر الهی بود و با این که تمام حیوانات و جنّ و انس و دیگر موجودات و امکانات در اختیارش بود و با این

حال نقصی و ضربه ای بر نبوّتش وارد نیامد.

و در ادامه فرمایش خود افزود: خداوند متعال در آیات شریفه قرآن حکیم خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: قل من حرّم زینه اللّه التی أخرج لعباده و الطیّبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیاه الدنیا ... (۴۰)

یعنی؛ ای پیامبر! - به مردمان - بگو: چه کسی زینت های الهی را حرام گردانده است، بگو ای محمّد!: چیزهای خوب را برای بندگان مؤمن و مخلص خود قرار داده است تا در زندگی دنیا از آن ها استفاده نمایند و بهره مند شوند. (۴۱)

مرگ ناگهانی و اهمیّت صلوات

مرحوم قطب الدّین راوندی رضوان اللّه تعالی علیه به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت نماید:

روزی شخصی به محضر مبارک حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام وارد شد و اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! پدرم سکته کرده و مرده است و دارای اموال و جواهراتی بسیار می باشد، که من از محلّ آن ها بی اطّلاع هستم.

و من دارای عائله ای بسیار سنگین هستم، که از تأمین زندگی آن ها عاجز و ناتوان می باشم.

و سپس اظهار داشت: به هر حال من یکی از دوستان و علاقه مندان به شما هستم، تقاضامندم به فریاد من برسی و مرا از این مشکل نجات دهی.

امام جواد علیه السلام در پاسخ به تقاضای او فرمود: پس از آن که نماز عشای خود را خواندی، بر محمّد و اهل بیتش علیهم السلام، صلوات بفرست.

پس از آن، پدرت را در عالم خواب خواهی دید؛ و آن گاه تو را نسبت به محلّ ثروت و اموالش آگاه می نماید.

آن شخص به توصیه حضرت عمل کرد و چون

پـدر خود را در عـالَم خواب دیـد، به او گفت: پسـرم! من اموال خود را در فلاـن مکـان و فلاـن محلّ پنهان کرده ام، آن ها را بردار و نزد فرزند رسول خدا، حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام برسان.

هنگامی که آن شخص از خواب بیدار گشت، صبحگاهان به طرف محلّ مورد نظر حرکت کرد.

و چون به آن جا رسـید، پس از اندکی جسـتجو اموال را پیدا نمود و آن ها را برداشت و خدمت امام جواد علیه السلام آورد و جریان را برای حضرت بازگو کرد.

و سـپس گفت: شکر و سپاس خداوند متعال را، که شما آل محمّد علیهم السلام را این چنین گرامی داشت؛ و از شما را از بین خلایق برگزید، تا مردم را از مشکلات و گرفتاری ها نجات بخشید. (۴۲)

تعیین جانشین در دوّمین سفر به بغداد

مرحوم شیخ مفید، کلینی و دیگر بزرگان به نقل از اسماعیل بن مهران روایت کرده اند:

پس از آن که حضـرت جوادالائمّه علیه السـلام را در اوّلین مرتبه، توسّط حکومت معتصم عبّاسـی به بغـداد احضار کردند، من برای حضرت احساس خطر کردم.

به همین جهت، قبل از سـفر، خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: یابن رسول اللّه! در این مسافرت، من برای شما احساس خطر می کنم، چنانچه خدای نخواسته آسیبی بر شما وارد شود، چه شخصی بعد از شما عهده دار ولایت و امامت می باشد؟

همیـن کـه امـام علیه السـلام سـخن مرا شـنید، چهره و صـورت نـورانیش را به سـمت من برگردانیـد و سـپس اظهـار نمـود: ای اسماعیل! نگران مباش، آنچه را که فکر می کنی، امسال و در این سفر واقع نخواهد شد.

اسماعیل گوید: حضرت پس از مدّتی، صحیح و سالم از بغداد به مدینه

مراجعت کرد.

و چون مرحله ای دیگر، مأمورین حکومتی خواستند آن حضرت را به دستور معتصم عبّاسی به بغداد احضار کنند، من به حضور ایشان رسیدم و گفتم:

یا ابن رسول اللّه! فدایت گردم، شما از مدینه به بغداد می روی و من برایتان احساس خطر می کنم، بعد از شما چه کسی جانشین خواهد بود؟

ناگاه متوجّه شدم که امام جواد علیه السلام گریه افتاد و قطرات اشک بر گونه ها و محاسن شریفش جاری گشت.

و حضرت در همین حالت متوجّه من گردید و فرمود:

ای اسماعیل! در این سفر، خطر متوجّه من خواهد شد؛ و بدان که جانشین بعد از من فرزندم، حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی علیه السلام می باشد. (۴۳)

شکّ در نسب و مکیدن آب دهان حضرت

مرحوم کلینی رضوان اللّه تعالی علیه روایت کرده است:

علیّ بن جعفر سلام اللّه علیه در جمع عدّه ای نشسته بود و با یکی از نوه های امام سجّاد علیه السلام صحبت می کرد.

وی در ضمن سخنان خود اظهار داشت: خداوند متعال حضرت أبوالحسن، امام رضا صلوات اللّه علیه را یاری نمود؛ ولی برادران و عموهایش بر او ظلم کردند.

یکی از افراد حاضر پرسید: مگر چه شده است؟

و آیا آنان در حقّ او چه کرده اند؟

در پاسخ گفت: روزی برادران و عموهایش در بین همدیگر اظهار داشتند: ما در بین ائمّه و خلفاء علیهم السلام شخصی سیاه چهره نداشته ایم.

و آنان با یک چنین سخنان ناشایستی، نسبت به نَسَب حضرت جواد علیه السلام تشکیک کردند.

ولی امام رضا علیه السلام فرمود: درباره او شکّ و تردید نداشته باشید؛ همانا او فرزند و خلیفه پس از من می باشد.

خویشان حضرت گفتند: باید این امر ثابت شود، به همین جهت دسته جمعی وارد

باغی شدند؛ و امام رضا علیه السلام را لباس کشاورزی پوشاندند و بیلی هم روی شانه اش نهادند.

و سپس حضرت جواد علیه السلام را - که کودکی خردسال بود - آوردند و گفتند: این پسر را نزد پدرش ببرید.

عدّه ای از عموها و برادران که در آن جمع حاضر بودند، اظهار داشتند: پدرش این جا حضور ندارد.

در آن جمع بعضی از نسب شناسان - که در جریان این موضوع نبودند - نیز حضور داشتند، گفتند: پدر این فرزند آن کشاورز است، که بیل روی شانه اش می باشد؛ چون قدم های او با قدم های این پسر مطابقت دارد.

وقتی محاسبه و بررسی کردند، درست در آمد و با این روش شکّ و تردیدشان از بین رفت؛ و این بزرگ ترین ظلم و جنایتی بود که در حقّ آن امام مظلوم روا داشتند.

علیّ بن جعفر در ادامه، گوید: پس از این جریان من بلند شدم و لب های حضرت جواد علیه السلام را بوسیدم و آب دهان وی را مکیدم و خوردم؛ و سپس آن بزرگوار را مخاطب قرار دادم و اظهار داشتم:

یا ابن رسول اللّه! همانا تو امام و حجّت خدا هستی.

ناگاه امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: آیا سخن پدرم را نشنیدید که از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد، فرزندی که دهانش خوش بو خواهد بود و در رحمی پاک و پاکیزه پرورش می یابد.

خداوند لعنت کند آن هائی را که فتنه بر پا می کنند و می خواهند او را متّهم نمایند.

پس از آن، امام رضا علیه السلام فرمود: ای عمو! آیا چنین فرزندی از

غیر من خواهد بود؟!

و من اظهار داشتم: خیر، به راستی او فرزند شما و نیز خلیفه بر حقّ شما خواهد بود. (۴۴)

تأثیر منّت و معرّفی شیعه

حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه الصّلوه و السّلام حکایت فرماید:

روزی شخصی به حضور امام محمّد بن علیّ الرّضا علیهما السلام وارد شد، در حالی که بسیار خوشحال به نظر می رسید.

امام جواد علیه السلام علّت سرور و شادی او را سؤال نمود؟

در جواب اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! از پدرت، امام رضا علیه السلام شنیدم، که فرمود: شادی انسان آن روزی است که از اموال و امکانات خود بر دیگر مؤمنین و خویشان صدقه ای داده و به آن ها احسان کرده باشد.

امروز تعداد دَه خانوار از خانواده های فقیر و تهی دست به من مراجعه کردند؛ و به هر یک از آن ها در حدّ توان خود کمک نمودم و چون آن ها شاد گشتند، من هم خوشحال و مسرور می باشم.

امام محمّد جواد علیه السلام به او فرمود: به جانم سوگند، تو بهترین کار نیک و احسان را انجام داده ای؛ و باید هم این چنین شادمان و مسرور باشی، مشروط بر آن که اعمال نیک خود را ضایع و حبط نگردانی.

آن شخص سؤال کرد: با این که من از شیعیان و دوستان واقعی شما هستم، چگونه ممکن است که اعمال و عبادات خود را ضایع گردانم؟

امام علیه السلام فرمود: مواظب گفتار و حرکات خود باش، چون هم اکنون اعمال و رفتار نیک خود را نسبت به آن برادرانت ضایع کرده و از بین بردی.

آن شخص با حالت تعجّب پرسید: چگونه باطل شد، با این که من کاری را انجام ندادم؟!

حضرت فرمود: آیا

این آیه قرآن را تلاوت کرده ای: یا أ یُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکَمْ بِالْمَنِّ وَ الاْ ذی (۴۵)

یعنی؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقات و کارهای نیک خود را با منّت گذاری و آزار، باطل و ضایع نگردانید.

آن شخص گفت: یا ابن رسول اللّه! من بر کسی منّت ننهاده ام؛ بلکه بدون هیچ منّت و آزاری به یکایک آنان کمک و انفاق کردم؛ و هیچ گونه توقّعی هم از آن ها نداشته ام!

امام جواد علیه السلام در پاسخ، فرمود: خداوند متعال فرموده: صدقات خود را به وسیله منّت و ایذاء باطل ننمائید؛ و نفرموده است بر کسانی که صدقه می دهید، منّت ننهید؛ بلکه منظور هر نوع آزار و اذیّتی است که در رابطه با آن کار نیک به نوعی واقع شود.

سپس امام جواد علیه السلام افزود: آیا منّت گذاری بر آن افرادی که کمک کرده ای مهمّتر است، یا ایجاد اذیّت و آزار نسبت به ملائکه مقرّب الهی و مأمورین ثبت اعمال و حفظ نفوس؟!

آن شخص در پاسخ گفت: بلکه این مورد أخیر مهمّتر و حسّاس تر؛ و گناهش نیز افزون خواهد بود.

بعد از آن، حضرت فرمود: تو با این طرز برخورد و سخنی که این جا مطرح کردی، هم موجب آزار من و هم سبب ایذاء ملائکه شدی و با این کار، صدقات و کارهای نیک خود را ضایع و باطل گرداندی، چرا باید چنین کنی؟!

و چگونه چنین ادّعای مهمّی را کردی و گفتی: من از شیعیان خالص هستم؟!

آیا می دانی شیعیان خالص ما چه کسانی هستند؟

آن شخص پاسخ داد: خیر، نمی دانم.

امام علیه السلام فرمود: شیعیان خالص آن افرادی هستند که همانند حِزقیل

نبیّ، مؤمن باشد که او با آن شیوه مخصوص در مقابل طاغوت و فرعون زمانش توریه کرد -؛ و نیز مؤمن آل فرعون، صاحب یسَّ که خداوند درباره او فرموده است: وَ جاءَ مِنْ أَقْصَی الْمَدینَهِ رَجُلٌ یَسْعی (۴۶)

یعنی؛ مردی از آن سوی مدینه با سعی و کوشش آمد.

همچنین سلمان، ابوذرّ، مقداد و عمّار یاسر، این افراد از شیعیان خالص ما هستند، آیا تو با این افراد یکسان و مساوی هستی؟!

اکنون خودت قضاوت کن، آیا با ادّعائی که کردی، موجب اذیّت و آزار ما و ملائکه الهی نشدی؟!

آن شخص عرضه داشت: یا ابن رسول اللّه! من از گفتار خود پشیمان شدم و توبه می کنم، شما مرا عفو نموده و راهنمائی بفرما که چه بگویم؟

حضرت فرمود: بگو که من از دوستان و از علاقه مندان شما هستم و با دشمنان شما دشمن خواهم بود؛ و با دوستان شما دوست می باشم.

آن شخص اظهار داشت: یا ابن رسول اللّه! من نیز همین را می گویم و معتقد به آن هستم و از آنچه که قبلا گفتم، توبه می کنم و عذرخواهی می نمایم.

آن گاه در پایان، امام جواد علیه السلام فرمود: هم اینک به نتیجه و ثواب صدقات و دیگر کارهای نیک خویش خواهی رسید. (۴۷)

تواضع پیرمرد و پاسخ سی هزار مسئله

مرحوم شیخ مفید رضوان اللّه تعالی علیه به نقل از ابراهیم بن هاشم قمّی حکایت کند:

در آن زمانی که حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام به شهادت رسید، من عازم مکّه معظّمه شدم؛ و در ضمن، به محضر شریف حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام شرف حضور یافتم.

همین که وارد منزل رفتم، جمع بسیاری از شیعیان را مشاهده کردم که از شهرها

و مناطق مختلفی جهت زیارت و ملاقات امام جواد علیه السلام آمده بودند.

پس از گذشت لحظاتی، عموی حضرت – به نام عبداللّه بن موسی که پیرمردی سالخورده بود – در حالتی که لباس های خشنی بر تن داشت، وارد مجلس شد در گوشه ای نشست.

سپس امام جواد علیه السلام در حالی که پیراهنی بلند پوشیده و عبائی بر دوش انداخته بود و کفش سفیدی در پای داشت، وارد مجلس گردید.

تمام افراد به احترام آن حضرت از جای برخاستند، آن گاه عموی حضرت به طرف امام علیه السلام جلو آمد و پیشانی برادرزاده اش را بوسید؛ بعد از آن، حضرت در جایگاه خویش روی یک کُرسی – که از قبل آماده شده بود – نشست.

تمام حُضّار از عظمت و هیبت حضرت، در آن سنین کودکی، در تعجّب و حیرت قرار گرفته بودند.

در همین أثناء، شخصی از برخاست و از عموی حضرت سؤال کرد: نظر شما درباره کسی که با حیوانی نزدیکی کند، چیست؟

عبداللّه پاسخ داد: دست راستش قطع می شود و نیز حدّ شرعی بر او جاری می گردد.

ناگاه امام جواد علیه السلام سخت ناراحت و خشمگین شد و با نگاهی به عمویش فرمود: ای عمو! از خدا بترس و تقوا داشته باش، خیلی خطرناک است آن موقعی در پیشگاه با عظمت خداوند متعال بایستی و بگویند: چرا چیزی را که نمی دانستی، اظهار نظر کردی؟!

عبداللّه عرضه داشت: مگر پدرت چنین نفرموده است؟

حضرت فرمود: از پدرم درباره شخصی که قبر زنی را نبش نماید و بشکافد و با آن مرده نزدیکی کند سؤال شد؛ که پدرم در جواب فرمود: باید دست راستش قطع شود و حدّ زنا بر او

جاری گردد، چون که معصیت نسبت به زنده و مرده یکسان است.

در این هنگام عبداللّه به خطای خویش اعتراف کرد و گفت: اشتباه کردم، شما درست فرمودی، حقّ با جنابعالی است و من از درگاه خداوند پوزش می طلبم.

پس از آن، مردم که از اقشار مختلف اجتماع کرده بودند، با مشاهده این جریان بر تعجّب و حیرت آن ها افزوده گشت؛ و اظهار داشتند: ای مولا ـ و سرور ما! چنانچه اجازه می فرمائی، ما سؤال های خود را مطرح نمائیم و شما پاسخ آن ها را لطف فرمائید؟

امام جواد علیه السلام فرمود: بلی، آنچه می خواهید سؤال مطرح کنید، تا جوابتان را بگویم.

پس در همان مجلس، حدود سی هزار مسئله از حضرت سؤال کردند؛ و با این که امام علیه السلام در سنین نُه سالگی بود، با بیانی شیوا تمامی آن ها را پاسخ فرود. (۴۸)

حجامتی معجزه آسا

ابن شهرآشوب و برخی دیگر از بزرگان آورده اند:

در زمان حکومت مأمون عبّاسی، حضرت جوادالائمّه علیه السلام طبیبی را به منزل خویش دعوت کرد تا وی را حجامت نماید.

همین که طبیب نزد امام محمّد جواد علیه السلام حضور یافت، حضرت به او فرمود: حجامت مرا روی رگ زاهر انجام بده.

طبیب اظهار داشت: ای سرورم من! تاکنون اسم چنین رگی را نشنیده ام و آن را نمی شناسم.

در این لحظه، حضرت آستین دست خود را بالا ـ زد و یکی از رگ های دست خود را به طبیب نشان داد؛ و سپس فرمود: این رگ زاهر است، آن را با تیغ بزن.

موقعی که طبیب رگ را با تیغ بُرید، مقدار زیادی آب زرد رنگ از آن خارج شد و درون طشتی - که زیر دست حضرت نهاده شده

بود - ریخت و طشت پر شد.

آن گاه حضرت به یکی از غلامان دستور داد تا روی رگ را ببندند و طشت را تخلیه کنند.

پس از آن که طشت را خالی کردند و آوردند، حضرت فرمود: روی رگ را باز کنید.

وقتی روی آن را باز کردند، مقداری دیگر مثل همان آب های زردرنگ خارج شد؛ بعد امام جواد علیه السلام به طبیب فرمود: اکنون روی آن را پانسمان کن.

و چون کار طبیب پایان یافت، دستور داد تا مقدار صد دینار به طبیب داده شود.

طبیب مقدار صد دینار را گرفت و سپس نزد پزشکی معروف به نام بختیشوع رفت و جریان را به طور مشروح برای او تعریف کرد.

بختیشوع با شنیدن این نوع حجامت، بسیار در تعجّب قرار گرفت و گفت: به خداوند سوگند، چنین موضوع و حالتی را تا به حال از کسی نشنیده و نیز در کتابی نخوانده ام.

بعد از آن، هر دو نزد اُسقف أعظم رفتند و چون جریان را بازگو کردند، اُسقف گفت: گمان می کنم که آن شخص یا پیغمبر است و یا آن که از ذرّیّه پیامبران خواهد بود. (۴۹)

آگاهی نسبت به پیامبران

مرحوم قطب الدّین راوندی رضوان اللّه علیه از حضرت عبدالعظیم حسنی سلام اللّه علیه حکایت کند:

روزی از روزها نامه ای برای امام محمّد جواد علیه السلام نوشتم و سؤال کردم: حضرت ذوالکفل علیه السلام - که پیامبر الهی است - نامش چه می باشد؟

و آیا او از پیغمبران مرسل بوده است؟

امام علیه السلام در جواب نامه، چنین مرقوم فرمود:

خداوند متعال صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای ارشاد و هدایت بندگانش فرستاده است، که سیصد و سیزده نفر از

آن ها پیامبران مرسل بودند.

و حضرت ذوالکفل علیه السلام نیز یکی از پیامبران مرسل الهی بود، که بعد از حضرت سلیمان علیه السلام مبعوث شد و همانند حضرت داوود علیه السلام بدون بیّنه و برهان در بین مردم قضاوت و حکم فرمائی می کرد و هیچ گاه غضبناک نمی گشت مگر آن که در جهت رضای خداوند سبحان بوده باشد.

سپس امام جواد علیه السلام در پایان نامه مرقوم فرمود:

نام حضرت ذوالکفل علیه السلام، ((عویدیا)) بوده است، و او همان پیامبری است که نامش در ضمن آیه ای از آیات شریفه قرآن مطرح گردیده است:

وَاذْکُرْ إ سْماعیلَ وَالْیَسَعَ وَ ذَالْکِفْلِ وَ کُلٌّ مِنَ الاْ خْیارِ. (۵۰)

یعنی؛ به یاد آور ای پیامبر! پیامبرانی را همچون حضرت اسماعیل، یسع و ذوالکفل را، که هر یک از آن ها از خوبان و برگزیدگان می باشند. (۵۱)

وساطت برای رفع مشکل

مرحوم شیخ طوسی، کلینی و دیگر بزرگان آورده اند:

در اوایل خلافت معتصم عبّاسی، شخصی از اهالی سجستان به همراه امام محمّد جواد علیه السلام و نیز عدّه ای دیگر، راهی مکّه معظّمه گردید.

شخص سجستانی گوید: در بین راه، جهت استراحت در محلّی نشسته بودیم و سفره غذا پهن بود، ما با عدّه ای از افراد مختلف مشغول خوردن غذا گشتیم.

من به حضرت خطاب کردم و اظهار داشتم: یا ابن رسول اللّه! فدایت گردم، در شهر ما شخصی از دوستان و محبّان شما، از طرف حکومت، مسئول امور مردم می باشد.

مالیات زیادی را بر من مقرّر کرده است که بپردازم، در حالی که من توان پرداخت آن را ندارم، چنانچه ممکن باشد نامه ای برایش بنویسید تا ملاحظه حال مرا نماید و تخفیفی دهد؟

امام علیه السلام فرمود: او

را نمی شناسم.

عرض کردم: ای سرورم! او از دوستان و علاقه مندان به شما اهل بیت عصمت و طهارت می باشد؛ و من مطمئنّ هستم که نامه شما سودمند خواهد بود.

و چون سخن و تقاضای من به اتمام رسید، حضرت قلم و کاغذی را در دست مبارک خود گرفت و این عبارات را نگاشت:

به نام خداوند بخشاینده مهربان، حامل نامه از جنابعالی و نیز از عقیده ات تعریف و تمجید کرد، توجّه داشته باش که خوشبختی تو در گرو رفتار و کردارت می باشد؛ بنابر این، سعی کن نسبت به دوستان و هم نوعان خود دلسوز باشی، همانا خداوند متعال فردای قیامت تو را در مقابل اعمال و کردارت مؤاخذه و مورد بازجوئی قرار می دهد.

بعد از آن نامه را امضاء نمود و تحویل من داد.

پس از آن که وارد سجستان شدم و نامه حضرت را به والی - که به نام حسین بن عبداللّه نیشابوری معروف بود - دادم، او نامه را گرفت و بوسید و بر چشم خود نهاد و سپس آن را گشود و خواند و به من خطاب کرد و گفت: خواسته ات چیست؟

گفتم: مأمورین شما مالیات سنگینی بر من بسته اند و توان پرداخت آن را ندارم.

سپس دستور داد: مالیات را از من بردارند و چون سخت در مضیقه بودم نیز مبلغی را لطف کرد. (۵۲)

اثر انگشت در سنگ و آب شدن سینی فلزی

مرحوم طبری، بحرانی، شیخ حرّ عاملی و دیگر بزرگان آورده اند که شخصی به نام عماره بن زید حکایت کند:

روزی در مجلس حضرت ابوجعفر، امام محمّد بن علیّ علیهما السلام نشسته بودم، به حضرت عرض کردم: یا ابن رسول اللّه! علائم

و نشانه های امام چیست؟

حضرت فرمود: هر کس بتواند کاری را که هم اکنون من انجام می دهم، انجام دهد، یکی از نشانه های امام در او می باشد.

و سپس انگشتان دست مبارک خود را روی صخره ای - که در کنارش بود - نهاد، و هنگامی که دست خود را از روی آن سنگ برداشت، دیدم جای انگشتان دست حضرت روی آن سنگ به طور روشن و واضح اثر گذاشته است.

و نیز حضرت را مشاهده کردم که قطعه آهنی را با دست مبارک خود گرفته است و بدون آن که آن را در آتش نهاده باشند همانند قطعه ای کش و لاستیک یا فنر از دو سمت می کِشد و پاره نمی شود. (۵۳)

همچنین آورده اند:

عبداللّه بن محمّد - که یکی از راویان حدیث است - گوید:

روزی همراه عماره بن زید بودم، او ضمن صحبت هائی، حکایت عجیبی را برایم بیان کرد، گفت: روزی امام محمّد جواد علیه السلام را در حالی که یک سینی بزرگ گِرد مَجْمَعه جلویش نهاده بود، دیدم؛ پس از ساعتی به من خطاب کرد و فرمود: ای عمّاره! آیا مایل هستی که به وسیله این سینی فلزّی یک کار عجیب و حیرت انگیز را مشاهده کنی؟

عرضه داشتم: بلی، میل و علاقه دارم.

پس ناگهان حضرت دست مبارک خود را بر آن سینی نهاد و سینی به شکل مایع در آمد؛ سپس آن ها را جمع نمود و در طشت و قدحی که کنارش بود، ریخت؛ و بعد از آن دست خود را روی آن مایع کشید و به صورت همان سینی اوّل در آمد.

و امام علیه السلام در پایان فرمود: امام یک چنین قدرتی

را دارد که در همه چیز می تواند با اراده الهی تصرّف کند و تغییر و دگرگونی ایجاد نماید. (۵۴)

دو معجزه مهمّ دیگر

همچنین مرحوم شیخ حرّ عاملی، طبرسی، طبری و دیگر بزرگان آورده اند که شخصی به نام محمّد بن عُمیر حکایت کند:

روزی در مجلس و محضر شریف امام محمّد جواد علیه السلام حضور یافتم.

پس از لحظاتی، مشاهده کردم که حضرت دست مبارک خود را روی چوب های یک چهارپایه چوبی کشید و آن چوب هائی که سال ها خشکیده بود، ناگهان سبز و شاداب گشت و برگ های سبز بر آن شاخه ها روئیده شد؛ و مورد تعجّب افراد قرار گرفت. (۵۵)

همچنین آورده اند:

یکی از اصحاب حضرت به نام ابراهیم بن سعید حکایت کند:

روزی در محضر شریف و مقدّس امام جواد علیه السلام حضور داشتم، ناگهان متوجّه شدم که حضرت برگ درخت زیتون را در دست مبارک خود گرفت و بلافاصله آن برگ زیتون تبدیل به پول رایج حکومت وقت شد.

پس از آن، مقداری از آن پول ها را گرفتم و از مجلس و خدمت امام جواد علیه السلام خداحافظی کردم و راهی بازار شدم.

چون وارد بازار گشتم، مقداری از همان ها را که توسّط حضرت از برگ زیتون تبدیل به پول شده بود، تحویل یکی از بازاریان دادم تا مقداری جنس برای منزل خریداری کنم.

و سپس جریان امر و موضوع را برای او و برخی دیگر از تجّار و کسبه مطرح کردم؛ و تمام آن افراد گفتند: این پول ها با دیگر پول های معمولی و موجود در بازار، هیچ فرقی ندارد. (۵۶)

سبز شدن درخت سدر خشکیده

مرحوم شیخ حرّ عاملی، طبرسی و دیگر بزرگان آورده اند:

پس از آن که مأمون - خلیفه عبّاسی - جهت جبران جنایتی که در حقّ امام رضا علیه السلام انجام داده بود؛ و نیز جهت تداوم سیاستش،

دختر خود، امّ الفضل را به عقد و نکاح حضرت جوادالائمّه علیه السلام درآورد؛ و او را بر حسب ظاهر مورد احترام شایان قرار می داد.

حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام بعد از آن جریان، تصمیم گرفت که از حضور مأمون و نیز از شهر خراسان به بغداد عزیمت فرماید.

و به همین جهت حضرت، به همراه همسرش امّ الفضل حرکت نمود و راهی مدینه منوّره گردید؛ و مردم در بین راه حضرت را مشایعت کردند.

امام علیه السلام همچنان به راه خود ادامه داد تا به دروازه کوفه رسید و مردم کوفه به استقبال آن حضرت آمدند و نزدیک غروب آفتاب حضرت به خانه مسیّب وارد شد؛ و چون امام علیه السلام مختصر استراحتی نمود، روانه مسجد گردید.

در حیات مسجد درخت سدری بود که از مدّت ها قبل خشک شده بود و میوه نمی داد، پس حضرت مقداری آب درخواست نمود؛ و آن گاه در کنار آن درخت خشکیده وضو گرفت و در همان جا نماز مغرب را به جماعت خواند.

پس هنگامی که نماز پایان یافت، مردم متوجّه شدند که آن درخت خشکیده به برکت آب وضوی حضرت، سبز گردیده است و پر از میوه می باشد.

این حادثه مورد تعجّب و حیرت همگان قرار گرفت و تمام افراد از میوه های آن خوردند.

و مهمّتر از همه آن که میوه های این درخت سدر، برخلاف دیگر سدرها، بدون هسته و بسیار شیرین و خوش مزه بود. (۵۷)

پیش بینی خطر و بستن دُم حیوان

در یکی از سال ها، مأمون عبّاسی عازم مدینه طیّبه شد، چون نزدیک شهر مدینه رسید، عدّه ای از بزرگان به همراه امام محمّد جواد علیه السلام جهت استقبال مأمون آماده حرکت شدند.

هوا

بسیار گرم و سوزان و نیز بیابان ها خشک و بی آب و علف بود.

وقتی خواستند سوار حیوانات شوند، امام جواد علیه السلام دستور داد تا دُم حیوانش را گره بزنند، عدّه ای گفتند: حضرت جواد علیه السلام آشنائی به حیوان سواری و بیابان گردی ندارد و نمی داند که در چه فصلی و در کجا باید دُم قاطر، گره زده شود.

و بالاخره تمامی افراد سوار شدند و برای استقبال مأمون حرکت کردند، مقداری از راه را که پیمودند، مسیر جادّه را اشتباه رفتند، در محلّی قرار گرفتند که تمام آن گِل و لای بود؛ و حیوانات مرتّب دُم خود را به اطراف حرکت می دادند؛ و تمام لباس و سر و صورت افرادی که سوار حیوان ها بودند کثیف و پر از گِل شد.

ولی حضرت کمترین آلودگی به لباس و بدنش اصابت نکرد و دیگران فهمیدند، پیش بینی حضرت صحیح بوده است. (۵۸)

نجات از ضربت شمشیر مستانه

بسیاری از بزرگان به نقل از حکیمه دختر حضرت ابوالحسن، امام رضا علیه السلام روایت کرده اند، که فرمود:

چون برادرم، حضرت جواد علیه السلام به شهادت رسید، روزی نزد همسرش، امّ الفضل - دختر مأمون - رفتم.

امّ الفضل ضمن صحبت هائی پیرامون فضائل و مکارم امام جواد علیه السلام، اظهار داشت: آیا مایل هستی تو را در جریان موضوعی بسیار عجیب و حیرت انگیز قرار دهم که تاکنون کسی نشنیده است؟

گفتم: چه موضوعی است؟ آری، برایم بیان کن.

گفت: شبی از شب ها در منزل حضرت بودم، ناگاه زنی وارد شد، پرسیدم تو کیستی؟

پاسخ داد: من از خانواده عمّار یاسر هستم و همسر ابوجعفر، محمّد بن علیّ الرّضا علیه السلام می باشم، با شنیدن این خبر، حسّاسیّت من

برانگیخته گشت و بُردباری خود را از دست دادم، و از جای برخاستم و به نزد پدرم مأمون رفتم.

هنگامی که او را دیدم، متوجّه شدم که شراب بسیار خورده و مست لایعقل است؛ پس موضوع را برایش بیان کردم و نیز افزودم که شوهرم بسیار از من و تو بدگوئی می کند و به تمام افراد بنی العبّاس توهین می نماید.

پدرم با شنیدن سخنان دروغین من خشمگین و عصبانی گشت و شمشیر خود را برگرفت و سوگند یاد کرد که امشب او را با این شمشیر قطعه قطعه می کنم و روانه منزل حضرت گردید.

من با دیدن چنین صحنه ای از گفتار خود پشیمان شدم و همراه پدرم روانه گشتم تا ببینم چه می کند.

چون مأمون وارد منزل شد، دید حضرت جواد علیه السلام در بستر آرمیده است، پس با شمشیر بر آن حضرت حمله برد و به قدری بر بدن مبارک و مقدّس او ضربات شمشیر وارد کرد که دیدم بدنش قطعه قطعه گردید.

و به این مقدار هم قانع نشد، بلکه شمشیر بر رگ های گردن او نهاد و رگ های گردنش را نیز قطع کرد.

من با مشاهده این صحنه دلخراش بر سر و صورت خود زدم و روی زمین افتادم، پس از لحظاتی که از جای برخاستم روانه منزل پدرم گشتم؛ و چون صبح شد و پدرم از حالت مستی بیرون آمد، به او گفتم: یا امیرالمؤمنین! آیا متوجّه شدی که دیشب چه کردی؟

گفت: خیر، در جریان نیستم و خبر ندارم.

وقتی جریان را برایش بازگو کردم، فریادی کشید و مرا تهدید کرد و گفت: رسوا شدیم، دیگر در جامعه جایگاهی نداریم.

سپس یاسر خادم را احضار کرد و

به او دستور داد تا به منزل حضرت جواد علیه السلام برود و گزارش وضعیّت حضرت را بیاورد.

یاسر رفت و پس از لحظاتی بازگشت و چنین اظهار داشت: دیدم ابوجعفر، محمّد بن علیّ علیه السلام لباس های خود را پوشیده؛ و بر سجّاده و جانماز خویش نشسته است و مشغول عبادت بود، در حیرت و تعجّب قرار گرفتم؛ و سپس از حضرت تقاضا کردم تا پیراهنش را درآورد و به من هدیه دهد.

و با این کار خواستم که ببینم آیا ضربات شمشیر بر بدنش اثر کرده، و آیا بدنش زخم و خون آلود است یا خیر؟

حضرت تبسّمی نمود و اظهار داشت: پیراهنی بهتر از آن را به تو خواهم داد.

گفتم: خیر، من پیراهنی را که بر تن داری، می خواهم.

پس چون پیراهن خود را از تن شریفش درآورد، کوچک ترین زخم و اثر شمشیر در جائی از بدنش نیافتم.

و مأمون با شنیدن این خبر مسرّت آمیز، خوشحال شد و مبلغ هزار دینار به یاسر هدیه داد. (۵۹)

یکی از علّت های شهادت

ابوداوود قاضی - یکی از قضات معروف خلفاء بنی العبّاس - حکایت کند:

روزی مأمورین دزدی را دست گیر کرده بودند و معتصم عبّاسی دستور مجازات او را صادر کرد و عدّه بسیاری از فقهاء و علماء جهت اجراء حکم سارق در مجلس خلیفه حضور یافتند و هر یک نظریّه ای جهت قطع دست دزد بیان کرد.

معتصم به حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام رو کرد و گفت: یاابن رسول اللّه! نظر شما در این باره چیست؟

امام علیه السلام فرمود: افراد، نظرات خود را دادند، کافی است.

معتصم گفت: من کاری به نظرات آن ها ندارم، شما باید نظریّه خود

را مطرح نمائی؛ حضرت اظهار نمود: مرا از این کار معذور بدار؟

معتصم حضرت را به خداوند سوگند داد و گفت: باید نظریّه خود را برای ما بیان نمائی.

حضرت فرمود: اکنون که چاره ای جز جواب ندارم، می گویم که تمامی افراد اشتباه کردند و بر خلاف سنّت اسلام سخن گفتند؛ چون که قطع دست دزد باید از چهار انگشت باشد و کف دست به حال خود باقی بماند؛ و معتصم در حضور تمامی افراد گفت: آیا دلیل و مدرکی بر آن داری؟

امام علیه السلام فرمود: فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، که فرمود: سجده به وسیله هفت جای بدن – پیشانی، دو کف دست، دو سر زانو و دو انگشت پاها – انجام می گیرد.

و چنانچه از مچ یا آرنج قطع شود، برای سجده جایگاهی باقی نمی ماند؛ و حال آن که خداوند متعال در قرآن کریم فرموده: سجده گاه ها حقّ خداوند است و کسی را نباید در آن ها مشارکت داد، پس برای محفوظ ماندن حقّ خداوند دو کف دست نباید قطع شود.

معتصم با این استدلال حیرت زده شد؛ و آن گاه دستور داد تا طبق نظریّه حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام دست دزد، قطع و مجازات گردد.

ابوداوود قاضی گوید: در یک چنان موقعیّتی من برای خود آرزوی مرگ کردم و پس از گذشت دو سه روز، نزد معتصم رفتم و گفتم: یا امیرالمؤمنین! من بر خود لازم می دانم که مطالبی را به عنوان نصیحت به شما بگویم، هر چند که به وسیله این گفتار، خود را داخل آتش جهنّم قرار می دهم.

معتصم گفت: مطلب و پیشنهاد خود را مطرح کن.

گفتم: هنگامی که امیرالمؤمنین

و خلیفه مسلمین تمامی فقهاء و دانشمندان را در یک مجلس برای بیان حدود الهی جمع می کند و در نهایت در حضور تمامی وزراء و درباریان و بزرگان نظریّه همه افراد را مطرود می سازد و به گفته کسی اهمیّت می دهد و عمل می کند که طائفه ای بر امامت و خلافت او معتقد هستند و طبق نظریّه او حکم می دهد، آیا در آینده ای نزدیک چه خواهد شد؟!

وقتی معتصم مطالب مرا شنید، رنگ چهره اش بر افروخته گشت و گفت: خداوند تو را جزای خیر دهد که مرا نصیحت و راهنمائی نمودی، و در روز چهارم به یکی از وزرایش دستور داد که حضرت جواد علیه السلام را به منزل خود دعوت کند تا کارش را بسازد.

هنگامی که وزیر دربار، حضرت را دعوت کرد، حضرت نپذیرفت و فرمود: می دانید که من به مجالس شما نمی آیم.

وزیر اظهار داشت: شما را به صرف طعام دعوت می کنیم و خلیفه و برخی از وزراء، علاقه مند به حضور شما هستند؛ و در نهایت حضرت را مجبور کرد تا در مجلس و سفره شوم آن ها حاضر شود.

همین که حضرت وارد مجلس گردید و چند لقمه از غذائی که جلویش نهاده بودند تناول نمود، اثرات زهر را در خود احساس نمود و خواست که از منزل خارج شود، میزبان گفت: همین جا بمانید؟ حضرت فرمود: در منزل شما نباشم، بهتر است.

و با گذشت یک شبانه روز، کاملا زهر در بدن نازنین امام جواد علیه السلام اثر کرد و همچون دیگر ائمّه علیهم السلام مسموم و به فیض شهادت نائل گشت. (۶۰)

در رثای نهمین ستاره ولایت

فغان از گردش چرخ ستمگر

ستم ها کرده بر آل پیمبر

زده آتش گلستان

نبیّ را

نموده در به در آل علیّ را

یکی در طوس و بعضی را به بغداد

نموده خون جگر از زهر بیداد

جواد، آن میوه باغ رسالت

ز کین مسموم شد، در شهر غربت

فتاده در میان حجره بی یار

نبودی مونس، او را و نه غمخوار

لب تشنه، نه فرزندی کنارش

نه غمخواری که باشد غمگسارش

جهان از داغ او ماتم سرا شد

جهانی زین مصیبت در نوا شد (۶۱)

الا ای آسمان از دیده، اشکِ خون به بار امشب

که رفت از دار فانی، حُجّت پروردگار امشب

نهم شمع هدایت، پیشوای شیعیان، او

دهد دور از وطن جان، بی معین و غمگسار امشب

برای کشتن سلطان دین، با زهر جان فرسا

زنی مأ مور شد، با امر خصمی نابکار امشب

فروغ دیده زهرا (تقیّ) چون مجتبی جدّش

به دست همسر خود، گشت مسموم و فکار امشب

در آغاز جوانی، از پی ارشاد مردم شد

شهید دین حقّ، مانند اجداد کبار امشب

گل گلزار احمد از جفای دختر مأمون

نهان گردد به خاک سرد و جاوید در مزار امشب

الا ای مظهر جود خدا، ما مستمندان را

ز خوان عام خود، محروم از رحمت مدار امشب (۶۲)

پنج درس ارزشمند و آموزنده

۱ در یکی از روزها که حضرت جوادالائمّه علیه السلام وارد شهر مدینه منوّره گردید، هنگام غذا در حضور جمعی از دوستان سفره طعام پهن کردند.

حضرت پس از آن که غذا را تناول نمود، دست های خود را شست و سپس دست های خود را پیش از آن که با حوله خشک نماید، بر سر و صورت خویش کشید و این دعا را خواند:

((اللّهُمَّ اجْعَلْنی مِمَّنْ لا یَرْهَقُ وَجْهَهُ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ)). (۶۳)

۲ یکی از دوستان و اصحاب حضرت جوادالائمّه علیه السلام به نام ابوالحسن، معمّر بن خلّاد حکایت

کند:

روزی در خدمت آن حضرت بودم، به من فرمود: ای معمّر! بر اشتر خود سوار شو.

عرض کردم: کجا برویم؟

فرمود: پیشنهادی که داده شد انجام بده و سؤال نکن، پس من سوار شدم؛ و چون مقداری از راه را پیمودیم به بیابانی رسیدیم که کنار آن یک درّه و تپّه ای وجود داشت.

حضرت فرمود: همین جا بِایست و حرکت نکن تا من بازگردم و سپس حضرت رفت و پس از لحظاتی بازگشت.

عرض کردم: فدایت شوم، کجا بودی؟

امام علیه السلام فرمود: هم اینک به خراسان رفتم و پدرم، حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام را که مسموم و شهید شده بود، دفن کردم و اکنون بازگشتم. (۶۴)

۳ محمّد بن حمّاد مروزی حکایت کند:

روزی حضرت جوادالائمّه علیه السلام در ضمن نامه ای به پدرم، احمد چنین مرقوم فرمود:

ژهر موجود مخلوقی در این جهان، یک روزی وفات خواهد یافت ولی در این باره ظلمی بر کسی نخواهد شد و ما اهل بیت رسالت در این دنیا پراکنده خواهیم شد؛ و در شهرهای مختلف هجرت خواهیم نمود.

و سپس در ادامه فرمایش خود افزود: هر کس عاشق و دلباخته هر که باشد، چنانچه در مسیر او قدم بردارد و با او همگام باشد، همانا در روز محشر با او محشور می گردد.

و به راستی که قیامت منزل گاه أبدی و همیشگی تمامی افراد خواهد بود. (۶۵)

۴ عمران بن محمّد اشعری قمّی حکایت کند:

روزی نزد حضرت جوادالائمّه، امام محمّد تقی علیه السلام شرفیاب شدم؛ و پس از آن که مسائل خود را مطرح کردم و جواب گرفتم، عرضه داشتم:

ای مولا و سرورم! امّ الحسن به شما سلام

رساند و نیز درخواست یکی از پیراهن های تبرّک شده شما را نموده است تا به جای کفن از آن استفاده نماید؟

امام جواد علیه السلام فرمود: او از پیراهن من، بی نیاز شده است.

چون از نزد حضرت خارج شدم، متحیّر بودم که معنای کلام امام علیه السلام چیست؟

تا آن که پس از چند روزی متوجّه شدم، امّ الحسن سیزده یا چهارده روز قبل از سخن امام علیه السلام فوت کرده است. (۶۶)

۵ یکی از اصحاب امام محمّد تقی علیه السلام گوید:

روزی در خدمت آن حضرت بودم، که سفره غذا پهن کردند؛ و غذا خوردیم.

پس از آن که سفره را جمع کردند، یکی از افراد مشغول جمع کردن غذاهای ریخته شده در اطراف سفره، گردید.

امام جواد علیه السلام فرمود: چنانچه در بیابان سفره انداختید، آنچه غذا در اطراف سفره ریخته شود - به هر اندازه ای که باشد - رها کنید - تا مورد استفاده جانوران قرار گیرد -.

ولی اگر در منزل، در اطراف ظرف غذا و یا در اطراف سفره، طعامی ریخته شود، تمام آنچه را که ریخته شده است، به هر مقداری که باشد، جمع نمائید - که مبادا زیر دست و پا، نسبت به آن ها بی احترامی شود -. (۶۷)

مدح و منقبت حضرت جوادالائمّه علیه السلام

ای آن که بر تمام خلایق تو رهبری

بر ممکنات سیّد و سالار و سروری

آن جا که آفتاب رخت جلوه گر شود

خورشید، زهره می شود و ماه مشتری

شاه نهم، امام نهم، حجّت نهم

نور نهم، ز نور خداوندِ اکبری

از کثرت لطافت جسم مجرّدی

با یک جهان شرافت روح مصوّری

هم جانشین هشت امامی به روزگار

هم از شرف، امام دهم را تو مظهری

آمد تو را جواد لقب، زانکه

جود تو

از یاد برد حاتم و آن جود جعفری

از آدم و خلیل، هم از یوسف و مسیح

وزخَلْق و خُلق، صورت و سیرت نکوتری (۶۸)

۱-فهرست نام و مشخصات بعضی از کتابهائی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت جلد دوّم همین مجموعه نفیسه موجود می باشد.

۲-مطابق با ۲۲ فروردین، سال ۱۹۰ شمسی.

۳-نام مبارک حضرت با عنوان امام ((محمّد جواد)) علیه السلام به عدد حروف ابجد کبیر ۸۸، ۱۸ می باشد.

۴-مطابق با ۱۳ آذر، سال ۲۱۲ شمسی.

۵-تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت، گرفته شده است از:

تدرک الوسائل: ج ۶، بحارالانوار: ج ۴۸، أعیان الشّیعه: ج ۲، ناسخ التّواریخ: ج ۱۲، إ علام الوری طبرسی: ج ۲، عیون المعجزات، ینابیع المودّه، کشف الغمّه: ج ۲، مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، تاریخ اهل البیت علیهم السلام، مجموعه نفیسه، هدایه الکبری، جمال الأُسبوع و ...

۶-اشعار از شاعر محترم: آقای خوشدل تهرانی.

۷-اشعار از شاعر محترم: آقای دکتر رسا.

۸-الثّاقب فی المناقب: ص ۵۱۴، ح ۴۳۲، مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، ص ۳۹۴.

۹-خرایج راوندی: ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۱، بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۴۶، ح ۲۰، إ ثبات الهداه: ج ۴، ص ۳۸۸، ح ۲۴.

۱۰-حکایت فطرس مشهور است، که چون در جرانی بالهایش سوخت، به دستور حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدن خود را به قنداقه یا گهواره امام حسین علیه السلام مالید و بالهای سوخته اش به حالت اوّل بازگشت.

۱۱-هدایه الکبری حضینی: ص ۳۰۰، س ۱۷، اختیار معرفه الرّجال: ص ۵۸۲، ح ۱۰۹۲، بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۶۷، ح ۴۴.

۱۲-هدایه الکبری حضینی: ص ۲۹۶، حیله الابرار: ج ۴، ص ۵۳۴، ح ۲.

۱۳-هدایه الکبری حضینی: ص ۲۹۹.

۱۴-أعیان الشّیعه:

ج ۲، ص ۱۸، إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۴۱، ح ۳۵.

۱۵-إ علام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۰۰، إ ثبات الوصیّه: ص ۱۸۸، الثّاقب فی المناقب: ص ۵۱۵، ح ۴۴۳.

۱۶-أمالی شیخ صدوق: ص ۵۲۷ ۵۲۹، عیون أخبار الرّضا علیه السلام: ج ۲، ص ۲۴۳، إ علام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۸۳.

۱۷-اصول کافی: ج ۱، ص ۴۹۷، ح ۱۱، ارشاد شیخ مفید: ص ۳۲۵، خرایج راوندی: ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۷، بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۵۴، ح ۲۹.

۱۸-یکی از حقوق لازم هر مسلمان آن است که چون بر دیگری وارد شود، باید بر او سلام کند.

۱۹-إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۴۸، ح ۷۹، به نقل از حلیه الأُلیاء.

۲۰-إ ثبات الهداه: ج ۴، ص ۳۵۱، س ۶، بنقل از فصول المهمّه ابن صبّاغ مالکی.

۲۱-اصول کافی: ج ۱، ص ۴۹۳، ح ۲، إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۳۱، ح ۶.

۲۲-اختصاص شیخ مفید: ص ۵۵.

۲۳-اصول کافی: ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷، تهذیب الاحکام: ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۱۹، غیبت شیخ طوسی: ص ۲۱۳.

۲۴-الخرایج والجرایح: ج ۲، ص ۶۷۰، ح ۱۸، إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۴۰، ح ۳۳.

۲۵-احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۴۷۲ ۴۷۵، إ علام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۰۲، تاریخ اهل البیت: ص ۸۵، کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۷۰، فصول المهمّه ابن صبّاغ مالکی: ص ۲۷۵، عیون المعجزات: ص ۱۲۴.

۲۶-إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۳۲، ح ۷، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۳۲.

۲۷-سوره یوسف: آیه ۱۰۸.

۲۸-اصول کافی: ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۸، تفسیر عیّاشی: ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۱۰۰، بحارالانوار: ج

۲۵، ص ۱۰۱، ح ۲.

۲۹-اصول کافی: ج ۱، ص ۳۸۳، ح ۳، نورالثّقلین: ج ۴، ص ۷۵، ح ۱۲، حلیه الابرار: ج ۴، ص ۵۴۵، ح ۵.

۳۰-الثّاقب فی المناقب: ص ۵۲۲، ح ۴۵۵، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۳۹۶، ح ۲۴۰۴.

۳۱-الخرائج والجرائح: ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۳، کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۶۶، بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۴۶، ح ۲۱.

۳۲-مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۳۴۶، ح ۲۳۷۵، بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۵۷، مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، ص ۳۹۰.

۳۳-إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۳۰، ح ۵ و ص ۳۵۴، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۲۹۵، ح ۲۷، إ علام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۹۶ ۹۷.

۳۴-من لا یحضره الفقیه: ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۱۵۱۸، وسائل الشّیعه: ج ۷، ص ۵۰۴، ح ۱.

۳۵-سوره یوسف: آیه ۳۱.

۳۶-هدایه الکبری حضینی: ص ۳۰۳، س ۷، حلیه الابرار: ج ۴، ص ۵۷۵، ح ۲، بحار: ج ۵۰، ص ۸۳، ح ۷، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۰۱، ح ۲۴۱۱.

۳۷-هدایه الکبری حضینی: ص ۲۹۹، س ۱، بحار: ج ۵، ص ۵۵، ح ۳۱، دلائل الامامه: ص ۴۰۴، ح ۳۶۵، إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۷۰، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۳۴۴، ح ۲۳۷۳.

۳۸-هدایه الکبری حضینی: ص ۳۰۷، س ۱۱، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۱۶، ح ۲۴۲۰، إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۴۴، ح ۴۹.

۳۹-إ ثبات الهداه: ج ۴، ص ۳۳۳، ح ۱۲، هدایه الکبری حضینی: ص ۳۱ با اندک تفاوت.

۴۰-سوره أعراف: آیه ۳۲.

۴۱-هدایه الکبری حضینی: ص ۳۰۸، س ۲، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۱۲، ح ۲۴۱۹.

ضمنا داستان بسیار طولانی و مفصّل بود

که به همین مقدار اکتفاء گردید.

۴۲-الخرایج والجرایح: ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۵.

۴۳-إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۱۱، اصول کافی: ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۱، کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۷۶، مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، ص ۴۰۸.

۴۴-اصول کافی: ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۱۴، مجموعه نفیسه: ص ۴۵۵.

۴۵-سوره بقره: آیه ۲۶۴.

۴۶-سوره قصص: آیه ۲۰.

۴۷-تفسیر الامام العسکری علیه السلام: ص ۳۱۴، ح ۱۶۰، بحارالانوار: ج ۶۵، ص ۱۵۹، تفسیر البرهان: ج ۴، ص ۲۰، ح ۴، مستدرک الوسائل: ج ۷، ص ۲۳۴، ح ۸۱۲۳.

۴۸-اختصاص شیخ مفید: ص ۱۰۲، بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۸۵، ح ۱.

۴۹-مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، ص ۳۸۹، بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۵۷.

۵۰-سوره ص: آیه ۴۸.

۵۱-قصص الانبیاء: ص ۲۱۳، ح ۲۷۷، مجمع البیان: ج ۴، ص ۵۹، س ۳۴.

۵۲-تهذیب الاحکام: ج ۶، ص ۳۳۴، ح ۹۲۶، کافی: ج ۵، ص ۱۱۱، ح ۶، بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۸۶، ج ۲.

۵۳-مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۳۲۲، ح ۲۳۵۹، نوادر المعجزات: ص ۱۸۱، ح ۷، إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۶۳.

۵۴-إ ثبات الهداه: ۳، ص ۳۴۶، ح ۶۶، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۳۲۴، ح ۲۳۶۲، بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۵۹، دلائل الامامه: ص ۴۰۰، ح ۳۵۷.

۵۵-إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۶۲، دلائل الامامه: ص ۳۹۹، ح ۳۵۳، نوادر المعجزات: ص ۱۸۱، ح ۶.

۵۶-دلائل الامامه: ص ۳۹۸، ح ۳۴۸، نوادر المعجزات: ص ۱۸۰، ح ۴، إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۵۷.

۵۷-مجموعه نفیسه: ص ۴۵۸، إ ثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۳۷، ح ۲۳ و ص ۳۴۹، ح ۸۱، إ علام الوری طبرسی:

ج ۲، ص ۱۰۵.

۵۸-الخرایج والجرایح: ج ۲، ص ۶۶۹، ح ۱۳.

۵۹-خ نویسان شیعه و سنّی آن را به گونه های مختلف از جهت تفصییل و یا خلاصه آورده انـد از آن جمله: مهج الدّعوات: ص ۲۶، مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، ص ۳۹۴، کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۶۵، بحار: ج ۵۰، ص ۶۹، ح ۴۷، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۳۶۷، ح ۲۳۸۰، الثّاقب فی المناقب: ۲۱۹، ح ۱۹۳.

۶۰-تفسیر عیّاشی: ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۰۹، بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۵، ح ۷، حلیه الابرار: ج ۴، ص ۵۸۰، ح ۲.

۶۱-اشعار از شاعر محترم: آقای سیّد محمّد تقی مقدّم.

۶۲-اشعار از شاعر محترم: آقای آواره.

۶۳-محاسن برقی: ص ۴۲۶، ح ۲۳۴.

۶۴-الخرایج والجرایح ج ۲، ص ۶۶۶، ح ۶.

۶۵-اختیار معرفه الرّجال: ص ۵۵۹، ح ۲۵۷.

۶۶-الخرایج والجرایح: ج ۲، ص ۶۶۷، ح ۹.

۶۷-مکارم الاخلاق: ص ۱۳۲.

۶۸-اشعار از شاعر محترم: آقای ذاکر.

شعر

مدایح

سلطان سریر

بعد سلطان سریر عدل و داد

تکیه زد بر تخت (کرمنا) جواد

نور چشمان علی موسی الرضا

زینت افزای بهشت جان فزا

راحت جان و عزیز نور عین

زاده فرزند پیغمبر، حسین

بود دریای سخا، حسن افرین

ان جواد جود رب العالمین

دشمن ملعونه اش تزویر کرد

کاشف اسرار را دلگیر کرد

سینه صندوقه قران شکست

زهر در قلب شه خوبان نشست

در جوانی شد خزان گلزار او

نیلی از زهر جفا رخسار او

ان زن مکاره بیدادگر

بر رخ فرزند زهرا بست در

هر چه گفتا که دلم افروخته

از شرار زهر قاتل سوخته

کرد ام الفضل شور و هلهله

تا نیابد کس خبر زان مرحله

پس جواد، افغان از دل می کشید

ان ستمگر ناله اش را می شنید

او جواب حجت حق را نداد

عاقبت جان داد ان فخر عباد

رخت از دنیا، لب عطشان کشید

در مقام قرب جانان ارمید

مخبری گفتا

حدیثی در ملا

همچو جدش خامس ال عبا

تا سه روز ان جسم مسموم از جفا

بر زمین از ظلم قوم بی وفا

روی بام و پرتو خور، شیعیان

سایبان ان بدن شد ماکیان

با چنین حالت تنش عریان نبود

در میان خاک و خون غلطان نبود

کی سرش گردید از پیکر جدا؟

کی کفن شد بهر جسمش بوریا؟

تا چهل منزل، سر جدش حسین

زینب نی بودی چو ماه مشرقین

خونبهای خون سرخ شاه دین

نیست کس جز ذات رب العالمین

قطره، در قتل شهیدان خدا

شورشی افتاده در ارض و سما

مظهر اسماء

مظهر اسماء رب العالمین

هست در عالم جواد العارفین

هست در حسن و ملاحت بی نظیر

اسمان وحی را باشد بشیر

نور چشمان علی موسی الرضا

ای پناه خلق و جمله ماسوی

کشتی دریای جود و رحمتی

نوح و فیض و ناخدای قدرتی

تاج بخش تاجداران، تاجدار

حجت بر حق، شه گردون مدار

چون زمام هر دلی در دست تست

هستی عالم، همه از هست تست

خوان احسان تو بی پایان بود

مهر رویت، دارو و درمان بود

پرچم دین از تو جاویدان شده

از طفیلت، خلقت انسان شده

هر کسی شهد لقایت نوش کرد

حلقه امر تو را در گوش کرد

غنچه طوبای نخل فاطمه

زینت عرش برین را قائمه

خاطرش بهر پدر افسرده بود

قلبش از جور و جفا پژمرده بود

چون حمایت کرده از دین خدا

دین حق، جاوید ماند تا جزا

لیک ام الفضل مکار دغا

کرد زهری را مهیا در خفا

زهر را در کام ان مولا بریخت

رشته صبر و شکیب از هم گسیخت

در جوانی بوستانش شد خزان

اوفتاد از پای، ان سرو روان

بس که ان ملعونه ظالم بود و پست

باب حجره از جفا بر شاه بست

عاقبت با لعل عطشان جان بداد

جان، براه دین جد خود نهاد

کلک ماتم، سر شکسته از غمش

یادم امد از حسین و ماتمش

در کنار اب،

تشنه لب شهید

جای اشک، از چشم زینب خون چکید

شد جواد، ار دفن با غسل و کفن

بود بی غسل و کفن، فخر زمن

قلب عالم شد از این ماتم کباب

ز تن عریان و ظل افتاب

چون بهای قطره خونش خداست

خون بگرید ما سوی بهرش، سزاست

مظهر حسن افرین

مظهر حسن افرین امد

حجت رب العالمین امد

وارث تاج وتخت کرمنا

شمع و مصباح مرسلین امد

پیشوازش هزار یوسف شد

با لوایی زیا و سین امد

از سرادیق اسمان جلال

ماه و خورشید بی قرین امد

از پس پرده ربوبیت

صبحدم، ماه مشرقین امد

نهمین خسرو زمین و ماه

مبدا علم راسخین امد

شافع روز حشر، سبط رسول

غافر جلم مذ نبین امد

روح قران و تاسع عترت

باطن جان واصل دین امد

در فضاء و حریم ماه وطین

والی ان، امام این امد

بحر فیاض سرمدی است جواد

گل باغ محمدی است جواد

استان بوس خانه اش جبرئیل

تخت ظل لواش میکائیل

ریزه خواران سفره جودش

هست خلق جهان، چو اسرافیل

حکم فرمای قابض الارواح

رهبر کائنات و عزرائیل

در کتاب مبین قرانش

که علیم است و پادشاه کفیل

ناخدای سفینه در دریاست

گنج اسماء و و دودمان خلیل

گوهر بحر هشت اقیانوس

مهبط وحی علم رب جلیل

شفق صبح مشرق توحید

سوره نور و ایه تنزیل

از قیامش قیامتی گردید

زین قیامت که دین شده تکمیل

حجت حق، قدم به عالم زد

انکه دین را بود بزرگ دلیل

بحر فیاض سرمدی است جواد

گل باغ محمدی است جواد

خالق ما به یمن این مولود

کو بود والی ولی ودود

باب رحمت، در سخا وکرم

از طفیلش به روی خلق گشود

خسرو طوس، شاد و خندان شد

طالع بخت ما شده مسعود

از پس پرده شهود و غیب

افتاب جمال چهره نمود

دستی از استین برون امد

منزل وحی این ترانه سرود

که در ایینه الهیت

شد عیان عکس احمد محمود

هاتف این مژده را به عالم داد

روز عید است و لحظه موعود

از

سویدای دیده دل بین

که هویدا است شاهد و مشهود

تیره غم ز چهر عالم رفت

شادی امد دوباره چهره گشود

بحر فیاض سرمدی است جواد

گل باغ محمدی است جواد

مرغ دل، مدح غنچه گل گفت

وصف گل با زبان بلبل گفت

طوطی هند، با شکر خنده

از گلستان و باغ سنبل گفت

افرین افرین از این گفتار

انچه که حبه قرنفل گفت

از حدیث کسا دلیل اورد

سر این نکته با تسلسل گفت

این جهان، صورت است یا سیرت

وصف را حق، به سوره قل گفت

چهارده شمس و مظهر یک نور

نامشان باید با تعقل گفت

مظهر جود حق جواد بود

مطلع شمس با تعادل گفت

وحی نازل شده به امر خدا

بایدم حمد با توکل گفت

منطق کل شئ گر گویاست

باید این ذکر با توسل گفت

بحر فیاض سر مدی است جواد

گل باغ محمدی است جواد

بود مسرور پادشاه نفوس

در حریم جلال کرده جلوس

ذکر و تقدیس بهر این مولود

امد از عرش تا به اقیانوس

میزده حاملان عرش برین

گه میلاد، چنگ با ناقوس

رشک فردوس، صحنه گیتی

شد به روی عزیز خسرو طوس

در دل هر که نیست نور ولا

می شود با عدوی حق مانوس

پیر کنعان کجاست تا ببیند

یوسف مهر جان شده محبوس

قلم صنع حق به دست امام

نقش امکان و شهپر طاووس

پیروان رسول عالمیان

منتقم می رسد مخور افسوس

غنچه ان گل ولایت را

قطره، از جان بگو ببوی و ببوس

بحر فیاض سرمدی است جواد

گل باغ محمدی است جواد

نور شمس داوری

در نه سپهر دلبری

در چرخ قوس محوری

ان نور شمس داوری

از بهر ذره پروری

هر سمت و هر سو بنگری

اندر ثریا و ثری

جن و ملک، حور و پری

با پرچم پیغمبری

ان حجت کبری بود

ان مظهر اسما بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه عین الیقین

در فهم ناید ذات او

ذاتش بود مرات او

از نفی و از ثبات او

روح است از نفحات او

در

عالم ذرات او

در مصحف ایات او

از کوثر و جنات او

عطرگل و مشکوه او

گفتم: که باشد این وجود؟

گفتا وجودش بهر جود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

این مرغ در پرواز کیست

در خیمه گاه راز کیست

فیاض چاره ساز کیست

با عالمی دمساز کیست

ان کس اغاز کیست

ان محرم هر راز کیست

از در، در اید باز کیست

این صاحب اعجاز کیست

فیاض فیض سرمد است

ان قاف قدرت را به دست

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

امد ندایی از حرم

از ان حریم محترم

قرعه به فال خود زدم

بهتر بد از سیم و زرم

پر همای دلبرم

سایه فکنده بر سرم

هم در حیات و در ممات

مشکل گشای کائنات

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

گنجینه گوهر تقی

سلطان بحر و بر تقی

اسماء را مظهر تقی

فرزند پیغمبر تقی

ان در سیمین بر تقی

ایینه مظهر تقی

افلاک را محور تقی

طاهر تقی اطهر تقی

در هر کجا ماوای او

امکان ز خاک پای او

مولا جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

از عرصه ملک ولا

بر خلق امد این ندا

حجت به جمله ما سوا

مقصود و محبوب ولا

مولود ان طاوها

باشد وصی لا فتی

علمش بود بی انتها

دارد نشان از مصطفی

سر تا به پا ایینه است

ایینه ای از ان مه است

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

بسته پر مرغ روان

دارد مکان در جسم و جان

در قاف کاف کهکشان

در صد هزاران اسمان

طاووس علیین بود

او معنی یاسین بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

شمع هدایت این بود

روح ولایت این بود

اخر نهایت این بود

مصباح وایت این بود

کنه درایت این بود

زاول بدایت این بود

بحر عنایت این بود

دار شفایت این بود

دریای فیض خالق او

از امر سبحان، رازق او

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

در مکتب عرفان او

شاگرد او لقمان او

رمزی است در قران او

سری است در ادیان او

از عهد و از پیمان او

راضی بود

سبحان او

بر سفره احسان او

عالم همه مهمان او

از بهر دین معنی بود

چون زهره زهرا بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

در مولدش اعجاز کرد

دریای رحمت باز کرد

رمز نبی ابراز کرد

ایجاد را آغاز کرد

کشف کتاب راز کرد

بر لا مکان پرواز کرد

دل قبله گاه راز کرد

محکوم ترک و تاز کرد

محکوم حکمش عالم است

زیرا وصی خاتم است

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

خواهی اگر اگه شوی

اگه ز سر الله شوی

سر تا به پا واله شوی

باید در ان درگه شوی

واقف از ان درگه شوی

از رمز نورالله شوی

مجذوب ال الله شوی

سلطان مهر و مه شوی

قطره، ولی کن فکان

باشد امام انس و جان

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

در نه سپهر دلبری

در چرخ قوس محوری

ان نور شمس داوری

از بهر ذره پروری

هر سمت و هر سو بنگری

اندر ثریا و ثری

جن و ملک، حور و پری

با پرچم پیغمبری

ان حجت کبری بود

ان مظهر اسما بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه عین الیقین

در فهم ناید ذات او

ذاتش بود مرات او

از نفی و از ثبات او

روح است از نفحات او

در عالم ذرات او

در مصحف آیات او

از کوثر و جنات او

عطر گل و مشکوه او

گفتم: که باشد این وجود؟

گفتا وجودش بهر جود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

این مرغ در پرواز کیست

در خیمه گاه راز کیست

فیاض چاره ساز کیست

با عالمی دمساز کیست

آن کس آغاز کیست

آن محرم هر راز کیست

از در، در اید باز کیست

این صاحب اعجاز کیست

فیاض فیض سرمد است

ان قاف قدرت را به دست

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

امد ندایی از حرم

از ان حریم محترم

قرعه به فال خود زدم

بهتر بد از سیم و زرم

پر همای دلبرم

سایه فکنده بر سرم

هم در حیات و در ممات

مشکل گشای کائنات

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

گنجینه گوهر

تقی

سلطان بحر و بر تقی

اسماء را مظهر تقی

فرزند پیغمبر تقی

ان در سیمین بر تقی

ایینه مظهر تقی

افلاك را محور تقی

طاهر تقی اطهر تقی

در هر کجا ماوای او

امکان ز خاك پای او

مولا جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

از عرصه ملك ولا

بر خلق امد این ندا

حجت به جمله ما سوا

مقصود و محبوب ولا

مولود ان طاوها

باشد وصی لا فتی

علمش بود بی انتها

دارد نشان از مصطفی

سر تا به پا ایینه است

ایینه ای از ان مه است

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

بسته پر مرغ روان

دارد مکان در جسم و جان

در قاف کاف کهکشان

در صد هزاران اسمان

طاووس علیین بود

او معنی یاسین بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

شمع هدایت این بود

روح ولایت این بود

اخر نهایت این بود

مصباح وایت این بود

کنه درایت این بود

زاول بدایت این بود

بحر عنایت این بود

دار شفایت این بود

دریای فیض خالق او

از امر سبحان، رازق او

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

در مکتب عرفان او

شاگرد او لقمان او

رمزی است در قران او

سری است در ادیان او

از عهد و از پیمان او

راضی بود سبحان او

بر سفره احسان او

عالم همه مهمان او

از بهر دین معنی بود

چون زهره زهرا بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

در مولدش اعجاز کرد

دریای رحمت باز کرد

رمز نبی ابراز کرد

ایجاد را آغاز کرد

کشف کتاب راز کرد

بر لا مکان پرواز کرد

دل قبله گاه راز کرد

محکوم ترک و تاز کرد

محکوم حکمش عالم است

زیرا وصی خاتم است

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

خواهی اگر اگه شوی

اگه ز سر الله شوی

سر تا به پا واله شوی

باید در ان درگه شوی

واقف از ان درگه شوی

از رمز نورالله شوی

مجذوب ال الله شوی

سلطان مهر و مه شوی

قطره، ولی کن فکان

باشد امام انس و جان

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

بحر جود و احسان

بحر جود و احسان

در جهان جواد است

صاحب لوا و

حکم عدل و داد است

کز حریم جاءالحق

هست والی منطق

یا کریم یا رب

جان به جسم عالم

نوح کشتی جان

مظهر جلال است

دستگیر امکان

سدره قوانین است

او مروج دین است

یا کریم یا رب

شد شهید از کین

از جفا و نیرنگ

پیشوای آیین

شد زغصه دلتنگ

در مصائب ان شاه

یا کریم و یا رب

یا کریم و یا رب

کام خشک وعطشان

همچو جد اطهر

دل شکسته، محزون

زاده پیمبر

انکه قلب او خسته

در به روی او بسته

یا کریم یا رب

چون حسین جسمش

بوده وا مصیبت

با اشاره گویم

تا صف قیامت

ماسوا عزادارند

خون زدیده می بارند

یا کریم یا رب

بوستان عمرش

فصل گل خزان شد

بلبل روانش

از نظر نهان شد

او چراغ محفل بود

نور کعبه دل بود

یا کریم یا رب

هر کجا ببینم

ذکر یا جواد است

بر دل عزیزان

داغ غم نهاده است

ذکر یا حسین گویم

تا جواد را جویم

یا کریم یا رب

چون عزیز زهرا

بی کفن نبودی

پیکرش مشوش

در محن نبودی

انکه اجان امکان بود

تا سه روز عریان بود

یا کریم یا رب

از مصیبت او

بحر دیده در جوش

قطره زین مصائب

رفته از سرم هوش

تا به حشر گریانم

مضطرب، پریشانم

یا کریم یا رب

جواد جود

بنوشته در این طغرا معبود جواد جود

غرقیم در این معنا از بود جواد جود

عالم به وجود از تارو پود جواد جود

پیدا شده مافیها از بود جواد جود

مقصود از این خلقت، پیوند ولایت بود

مشهود از این نعمت، انعام هدایت بود

در کنگره نه باب، نه تخت ولا باشد

در صادره ابواب، نه چتر و لوا باشد

از رسم رسوم اداب، نه کاخ عطا باشد

اسماء هو المعبود، نه ظل خدا باشد

سری است دراین معنا، نتوان که شوی اگاه

رمزی است دراین اسما، رازی است در این درگاه

در ماه رجب، خلاق بر خلق کرامت کرد

ان مظهر رب بر خلق، اثبات امامت کرد

ان قائمه مذهب، با

رمز، اشارت کرد

از نسل نبی امد، اثبات سیادت کرد

یعنی به وجود امد ان صادره اول

مرات ودود امد از وجه هو الاول

خلاق بیان گفتا از رتبه مولودین

از صادره اول در بارگه لا این

غرق طرب و شادی، شد قاطبه کونین

این زمزمه از خاک است تا رتبه قوسین

از فضل ولی الله، از جود جواد عین

از بذل ولی الله، موجود شده ثقلین

دشت و چمن و صحرا، چون رشک براین بنگر

در برگ گل حمرا، ایات مبین بنگر

در این طبق خضرا، ان ماه جبین بنگر

در دفتر این طغرا، ایینه دین بنگر

در برگ گل و لاله، عکس رخ حسن افتاد

مرات خدا، پا در این عالم ما بنهاد

فرمانده جزء و کل، شد چشم شما روشن

گوید به چمن بلبل، شد چشم شما روشن

از لحن و لسان گل، شد چشم شما روشن

از منطق تای مل، شد چشم شما روشن

ای شمس شموس طوس، عید تو مبارک باد

ای خسرو ارض طوس، تبریک در این میلاد

ارام دل ارامم، ارام دل ارامم

افکنده در این دامم، نتوان کند ارام

صد شکر ز اکرامم، شه می دهد انعامم

شیرین کند او کامم، هر دم دهد الهامم

باید که زکات حسن انفاق کند دلبر

البته برات حسن انفاق کند دلبر

ان جود ولی حق، مشهود به عالم بود

ان قائمه مطلق، نور رخ خاتم بود

ان نور شده مشتق، از خالق ادم بود

باقی که شده ملحق، بی واسطه توام بود

صاحب نظری خواهم تاحل کند این معنا

وجه ظفری خواهم، اگه کند از اسماء

در کفه جودش هست ارزاق همه عالم

در قوس وجودش هست اوراق همه عالم

در حمد و درودش هست خلاق همه عالم

محبوب شهودش هست افاق همه عالم

در دایره امکان، نقشی بود از نامش

جود تقوی اظهار در کفه اکرامش

در گلشن جان باید

ان غنچه نسرین چید

در هر ورق از هر گل، تصویر جمالش دید

از خرمن این کشته، برگیر ثمر این عید

جنات به یک ایما، بر خلق جهان بخشید

چون شهد لقای حق، از میوه این طوبی است

جنات لقای حق، از جوهر این اسماست

دست فلک الافلاک بر دامن جود او

انسان که شده خلقت، از یمن وجود او

خواهی که علوم اری در دست، درود او

گویم خبر (لولاک) البته شهود او

قران به گواهی گفت: مشکوه، در او مصباح

سلطان همه اجسام، مولای همه ارواح

تا چند پی اغیار، گردی تو در این صحرا

در کنه وجود تست ان وجه هو الاعلی

طوطی روان تو، از منطق او گو یا

این عالم خلقت هست یک قطره از ان دریا

کی می شود ای قطره، یک لحظه به خود ایی؟

در ظل لوای حق، یک چند بیاسایی؟

چراغانی

امشب زمین و آسمان باید چراغانی شود

سرتاسر روی زمین از گَل، گل افشانی شود

بلبل به عشق روی گل مست غزلخوانی شود

اَکناف عالم سر به سر تزیین و نورانی شود

وآنگه ملک آماده پُست نگهبانی شود

جبرییل مأمور از پی گهواره جنبانی شود

چون حجت بر حقّ حق محبوب معبود آمده

یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

در دهم ماه رجب ماهی ز یثرب سر زدی

کز مقدمش روح الامین در عرش بال و پر زدی

وز پرده دل نعره الله اکبر بر زدی

کامروز ذات حق شرر بر تار و پودش برزدی

بر تارک خلق جهان زین مژده حق افسر زدی

ساقی کوثر زین خبر فریاد شادی برزدی

کز بهر یاری بشر سرمایه سود آمده

یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

از یمن این زیبا پسر وا شد گره از کار ما

شد سایه لطف خدا شامل به حال زار ما

وز رحمت حق شد عیان از

پشت پرده یار ما

تا آن که گردد جود او سرمایه بازار ما

روشن شده از نور او چون روز شام تار ما

با دلربایی دل برد از دست ما دلدار ما

برگو تو بر خلق جهان آن روز موعود آمده

یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

او آمده احیا کند با جود خود موجود را

پاینده سازد در جهان او پرچم محمود را

سازد مشخص بهر ما راه زیان و سود را

راضی کند با طاعتش او خالق معبود را

خاموش سازد در جهان او آتش نمرود را

گسترده سازد بهر ما او خوان لطف جود را

در کان هستی هرچه بود از جود موجود آمده

یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

او آمده با علم خود مشت عدو را وا کند

یحیی ابن اکثم را به یک ایمای خود رسوا کند

اسلام را با منطقش جاوید و پابرجا کند

صدها هزاران راز را بهر بشر افشا کند

کو مجری حکم خدا از نسل محمود آمده

یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

مانند احمد خُلق او تا شهره آفاق شد

در زهد و تقوا چون علی در ملک هستی طاق شد

مانند زهرا عصمتش سرچشمه اشراق شد

در بردباری چون حسن نزد همه مصداق شد

همچون حسین بن علی فرمانده عشاق شد

گاه عبادت بنده صد یوسف و اسحاق شد

چون عابدین در بندگی مسجود معبود آمده

یعنی جواد ابن الرضا سرچشمه جود آمده

مانند باقر علم او زینت دهد اسلام را

با شیوه صادق کند هوشیار خاص و عام را

با فکر بِکر خویشتن او پخته سازد خام را

چون موسی جعفر کند اجرا همه احکام را

همچون رضا بر هم زند دیباچه اوهام را

شیرین کند از بهر ما او تلخی ایام را

کز بهر ما «ژولیده» گان این عید مسعود آمده

یعنی جواد

ابن الرضا سرچشمه جود آمده

(ژولیده نیشابوری)

مرحمت خدای

گشود دیده چو بر این جهان امام جواد

به روی خلق در مرحمت خدای گشاد

شکفت تا گل رویش ز بوستان رضا (علیه السلام)

بداد مژده به اهل نیاز، پیک مراد

عیان تجلّی حق شد ز روی این مولود

جهان پیر جوان شد ز شوق این میلاد

نهم امام که روز دهم ز ماه رجب

ز دیدن رخ او ثامن الحجج شد شاد

زآسمان برکات خدای، نازل شد

ز یمن مقدم او بر زمین چو گام نهاد

گرفت چنگ به چنگ وز اشتیاق سرود

مَلَک ز بام فلک نغمه مبارکباد

خدای، جود و کرم را به خلق کرد تمام

چو دیده مظهر جود خدا به دهر گشاد

زهی مقام که جسته است علم از او یاری

زهی شرف که گرفته است عقل از او ارشاد

امید بسته به الطاف او سیاه و سپید

پناه در کنفش جسته بنده و آزاد

ز فیض دانش او جان گرفت علم و خرد

ز نور بینش او جلوه یافت استعداد

به یمن لطف عمیمش کرم گرفت قوام

به دست همت او شد جهان جود ایجاد

گدای بارگه جود اوست حاتم طی

غلام درگه فرّ و شکوه اوست قباد

بود ز پرتو اندیشه اش خرد روشن

کند ز فکرت او عقل پیر استمداد

فکنده سایه ز مهرش هماره بر سر عدل

زده است شعله ز قهرش به خرمن بیداد

زبان ناطقه لال است در مدیحت او

که با کمالش ما ناقصیم همچو جماد

اگر به آتش دوزخ نظر ز لطف کند

شراره از نگهش سردتر شود ز رماد

اگر که نامه اعمالم از گنه سیه است

شفاعت تو مرا بس بود به روز معاد

همیشه تا به عدد کمتر است الف از با

هماره تا که فزون تر ز صاد باشد ضاد

بود عدوی تو دایم قرین محنت و غم

بود

محبّ تو پیوسته خرّم و دلشاد

(غلام رضا قدسی)

قمری پیدا شد

از شبستان ولایت قمری پیدا شد

از گلستان هدایت ثمری پیدا شد

بحر موّاج کرم آمده در جوش و خروش

که ز دریای عنایت گهری پیدا شد

شب میلاد جواد است، ندا زد جبریل

کز پی شام مبارک سحری پیدا شد

از افق ماه درخشان رجب داد نوید

که ز خورشید ولایت قمری پیدا شد

می رسد نکهت ریحان بهشتی به مشام

که ز «ریحانه» رضا را پسری پیدا شد

سال ها بود پدر چشم به راه پسری

که پسر آمد و نور بصری پیدا شد

نام نیکوش محمّد، لقب اوست جواد

در صفات ملکوتی بشری پیدا شد

دادخواهان جهان را ز پی دادرسی

خسرو دادرس دادگری پیدا شد

مظهر زهد و فضیلت، که بدان گوهر پاک

علم نازد که مرا تاج سری پیدا شد

مجلس آراسته مأمون ز بزرگان و رجال

که ز در کودک صاحب نظری پیدا شد

پاسخ مجلسیان داد به هرگونه سؤال

کز همه برتر و شایسته تری پیدا شد

سپر انداخته روباه صفت مدّعیان

زان که در بیشه دین شیر نری پیدا شد

ای که در وادی حیرت شده ای سرگردان

غم مخور قافله را راهبری پیدا شد

خرّم آن گل که ز هر سو به تماشای رخش

صد چو من بلبل خونین جگری پیدا شد

چو بدو رایحه جد گرامیش رسید

در دل از شوق وصالش شرری پیدا شد

چون به بغداد دو سرچشمه رسیدند به هم

خاک را لطف و صفای دگری پیدا شد

ای «رسا» شادی میلاد همایون جواد (علیه السلام)

طبع موجی زد و زیبا اثری پیدا شد

(دکتر قاسم رسا)

قرص قمر دارد رضا

در بغل امشب یکی قرص قمر دارد رضا

بر زبان شکر خدای دادگر دارد رضا

بارگاه زاده موسی چراغان می شود

در حریمش جشن میلاد پسر دارد رضا

اِقتران مهر و مه گردیده امشب، یا مگر

نور چشمانش محمد را به بر دارد رضا

بر امام هشتمین

حق کرده فرزندی عطا

زین پسر پیغام تبریک از پدر دارد رضا

آمد آن یکتا دُر عصمت که بر میلاد او

تهنیت از حضرت خیر البشر دارد رضا

بر عقیمی آن که بر فرزند موسی طعنه زد

گو بیا امشب ببین نور بصر دارد رضا

در کنار مهد او بنشسته بیدار و به لب

ذکر خواب از بهر طفلش تا سحر دارد رضا

ذکر خواب از بهر او می گوید و گریان بود

من نمی دانم چرا چشمان تر دارد رضا

گاهی از این موهبت شاد است و گاهی دل غمین

چون که از پایان کار او خبر دارد رضا

«خسرو» از مداحی او می کند بس افتخار

گر بدین منصب مدامش مفتخر دارد رضا

(محمّد خسرو نژاد)

درس عالی محبت

ای جلوه تعالی محبت

سر مشق درس عالی محبت

ای جامع جود خدای سبحان

ای عبد مسعود خدای سبحان

مانند تو چشم فلک ندیده

. ناز تو را بابای تو خریده

ناز تو بر ما باعث نیاز است.

بر روی ما باب الجواد باز است

ای وسعت جود تو بی نهایت

امامت گفته من فدایت

ای کوثر ثانی و آسمانی

ای در خدا فانی و جاودانی

ای رکن توحید ای امید زهرا (س)

ای حاصل موی سپید زهرا (س)

ای عمر کوتاهت پر از ستاره

ارقام الطاف تو بی شماره

دائم به یاد فاطمه تو هستی

. باب المراد فاطمه تو هستی

هر کس بنامت می کند توسل.

هر کس به جود تو کند توکل

خیر دو عالم می شود نصیبش

خلاق عالم می شود حبیبش

ای رهگشای ما به سوی حیدر.

ای ساقی جام و سبوی حیدر

تو صاحب ثلث رجب جوادی

. زیباترین مخلوق رب جوادی

ای ضامن آهو اسیر رویت.

. سر مست از اوقات گفتگویت

کردی امامت پدر تو اثبات

در گاهواره کرده ای مناجات

آب وضویت می دهد شفایم.

از توست گر من عاشق رضایم

ای حاصل رنج و بلای زینب

دادی اثر بر نینوای

زینب

آبادی دنیا بدون عقبی

از تو نخواهم ای عزیز زهرا

بهر نجات شیعه آمدی تو

باب ورود ما به مشهدی تو

تو آمدی حب رضا بجویند.

. ابتر به آن عبد خدا نگویند

تو منتها منای من جوادی

تو دلبر خدای من جوادی

نور شمس داوری

در نه سپهر دلبری

در چرخ قوس محوری

ان نور شمس داوری

از بهر ذره پروری

هر سمت و هر سو بنگری

اندر ثریا و ثری

جن و ملک، حور و پری

با پرچم پیغمبری

ان حجت کبری بود

ان مظهر اسما بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه عین الیقین

در فهم ناید ذات او

ذاتش بود مرات او

از نفی و از ثبات او

روح است از نفحات او

در عالم ذرات او

در مصحف آیات او

از کوثر و جنات او

عطر گل و مشکوه او

گفتم: که باشد این وجود؟

گفتا وجودش بهر جود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

این مرغ در پرواز کیست

در خیمه گاه راز کیست

فیاض چاره ساز کیست

با عالمی دمساز کیست

آن کس آغاز کیست

آن محرم هر راز کیست

از در، در اید باز کیست

این صاحب اعجاز کیست

فیاض فیض سرمد است

ان قاف قدرت را به دست

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

امد ندایی از حرم

از ان حریم محترم

قرعه به فال خود زدم

بهتر بد از سیم و زرم

پر همای دلبرم

سایه فکنده بر سرم

هم در حیات و در ممات

مشکل گشای کائنات

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

گنجینه گوهر تقی

سلطان بحر و بر تقی

اسماء را مظهر تقی

فرزند پیغمبر تقی

ان در سیمین بر تقی

اینه مظهر تقی

افلاک را محور تقی

طاهر تقی اطهر تقی

در هر کجا ماوای او

امکان ز خاک پای او

مولا جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

از عرصه ملک ولا

بر خلق امد این ندا

حجت به جمله ما سوا

مقصود و محبوب ولا

مولود ان طاوها

باشد وصی لا فتی

علمش بود بی انتها

دارد نشان از مصطفی

سر تا به پا

ایینه است

ایینه ای از ان مه است

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

بسته پر مرغ روان

دارد مکان در جسم و جان

در قاف کاف کهکشان

در صد هزاران اسمان

طاووس علیین بود

او معنی یاسین بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

شمع هدایت این بود

روح ولایت این بود

اخر نهایت این بود

مصباح وایت این بود

کنه درایت این بود

زاول بدایت این بود

بحر عنایت این بود

دار شفایت این بود

دریای فیض خالق او

از امر سبحان، رازق او

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

در مکتب عرفان او

شاگرد او لقمان او

رمزی است در قران او

سری است در ادیان او

از عهد و از پیمان او

راضی بود سبحان او

بر سفره احسان او

عالم همه مهمان او

از بهر دین معنی بود

چون زهره زهرا بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

در مولدش اعجاز کرد

دریای رحمت باز کرد

رمز نبی ابراز کرد

ایجاد را اغاز کرد

کشف کتاب راز کرد

بر لا مکان پرواز کرد

دل قبله گاه راز کرد

محکوم ترک و تاز کرد

محکوم حکمش عالم است

زیرا وصی خاتم است

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

خواهی اگر اگه شوی

اگه ز سر الله شوی

سر تا به پا واله شوی

باید در ان درگه شوی

واقف از ان درگه شوی

از رمز نورالله شوی

مجذوب ال الله شوی

سلطان مهر و مه شوی

قطره، ولی کن فکان

باشد امام انس و جان

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

در نه سپهر دلبری

در چرخ قوس محوری

ان نور شمس داوری

از بهر ذره پروری

هر سمت و هر سو بنگری

اندر ثریا و ثری

جن و ملک، حور و پری

با پرچم پیغمبری

ان حجت کبری بود

ان مظهر اسما بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه عین الیقین

در فهم ناید ذات او

ذاتش بود مرات او

از نفی و از ثبات او

روح است از نفحات او

در عالم ذرات او

در مصحف آیات او

از کوثر و جنات

او

عطر گل و مشکوه او

گفتم: که باشد این وجود؟

گفتا وجودش بهر جود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

این مرغ در پرواز کیست

در خیمه گاه راز کیست

فیاض چاره ساز کیست

با عالمی دمساز کیست

آن کس آغاز کیست

آن محرم هر راز کیست

از در، در اید باز کیست

این صاحب اعجاز کیست

فیاض فیض سرمد است

ان قاف قدرت را به دست

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

امد ندایی از حرم

از ان حریم محترم

قرعه به فال خود زدم

بهتر بد از سیم و زرم

پر همای دلبرم

سایه فکنده بر سرم

هم در حیات و در ممات

مشکل گشای کائنات

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

گنجینه گوهر تقی

سلطان بحر و بر تقی

اسماء را مظهر تقی

فرزند پیغمبر تقی

ان در سیمین بر تقی

ایینه مظهر تقی

افلاک را محور تقی

طاهر تقی اطهر تقی

در هر کجا ماوای او

امکان ز خاک پای او

مولا جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

از عرصه ملک ولا

بر خلق امد این ندا

حجت به جمله ما سوا

مقصود و محبوب ولا

مولود ان طاوها

باشد وصی لا فتی

علمش بود بی انتها

دارد نشان از مصطفی

سر تا به پا ایینه است

ایینه ای از ان مه است

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

بسته پر مرغ روان

دارد مکان در جسم و جان

در قاف کاف کهکشان

در صد هزاران اسمان

طاووس علیین بود

او معنی یاسین بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

شمع هدایت این بود

روح ولایت این بود

اخر نهایت این بود

مصباح وایت این بود

کنه درایت این بود

زاول بدایت این بود

بحر عنایت این بود

دار شفایت این بود

دریای فیض خالق او

از امر سبحان، رازق او

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

در مکتب عرفان او

شاگرد او لقمان او

رمزی است در قران او

سری است در ادیان او

از عهد و از پیمان او

راضی بود سبحان او

بر سفره احسان او

عالم همه مهمان او

از

بهر دین معنی بود

چون زهره زهرا بود

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

در مولدش اعجاز کرد

دریای رحمت باز کرد

رمز نبی ابراز کرد

ایجاد را اغاز کرد

کشف کتاب راز کرد

بر لا مکان پرواز کرد

دل قبله گاه راز کرد

محکوم ترک و تاز کرد

محکوم حکمش عالم است

زیرا وصی خاتم است

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

خواهی اگر اگه شوی

اگه ز سر الله شوی

سر تا به پا واله شوی

باید در ان درگه شوی

واقف از ان درگه شوی

از رمز نورالله شوی

مجذوب ال الله شوی

سلطان مهر و مه شوی

قطره، ولی کن فکان

باشد امام انس و جان

مولی جواد العارفین

ان چشمه حق الیقین

مظهر حسن آفرین

مظهر حسن افرین امد

حجت رب العالمین امد

وارث تاج وتخت کرمنا

شمع و مصباح مرسلین امد

پیشوازش هزار یوسف شد

با لوایی زیا و سین امد

از سرادیق اسمان جلال

ماه و خورشید بی قرین امد

از پس پرده ربوبیت

صبحدم، ماه مشرقین امد

نهمین خسرو زمین و ماه

مبدا علم راسخین امد

شافع روز حشر، سبط رسول

غافر جلم مذ نبین امد

روح قران و تاسع عترت

باطن جان واصل دین امد

در فضاء و حریم ماه وطین

والی ان، امام این امد

بحر فیاض سرمدی است جواد

گل باغ محمدی است جواد

استان بوس خانه اش جبرئیل

تخت ظل لواش میکائیل

ریزه خواران سفره جودش

هست خلق جهان، چو اسرافیل

حکم فرمای قابض الارواح

رهبر کائنات و عزرائیل

در کتاب مبین قرانش

که علیم است و پادشاه کفیل

ناخدای سفینه در دریاست

گنج اسماء و و دودمان خلیل

گوهر بحر هشت اقیانوس

مهبط وحی علم رب جلیل

شفق صبح مشرق توحید

سوره نور و ایه تنزیل

از قیامش قیامتی گردید

زین قیامت که دین شده تکمیل

حجت حق، قدم به عالم زد

انکه دین را بود بزرگ دلیل

بحر فیاض سرمدی است جواد

گل باغ محمدی است جواد

خالق ما به یمن این مولود

کو بود والی ولی ودود

باب رحمت، در

سخا وکرم

از طفیلش به روی خلق گشود

خسرو طوس، شاد و خندان شد

طالع بخت ما شده مسعود

از پس پرده شهود و غیب

افتاب جمال چهره نمود

دستی از استین برون امد

منزل وحی این ترانه سرود

که در ایینه الهیت

شد عیان عکس احمد محمود

هاتف این مژده را به عالم داد

روز عید است و لحظه موعود

از سویدای دیده دل بین

که هویدا است شاهد و مشهود

تیره غم ز چهر عالم رفت

شادی امد دوباره چهره گشود

بحر فیاض سرمدی است جواد

گل باغ محمدی است جواد

مرغ دل، مدح غنچه گل گفت

وصف گل با زبان بلبل گفت

طوطی هند، با شکر خنده

از گلستان و باغ سنبل گفت

افرین افرین از این گفتار

انچه که حبه قرنفل گفت

از حدیث کسا دلیل اورد

سر این نکته با تسلسل گفت

این جهان، صورت است یا سیرت

وصف را حق، به سوره قل گفت

چهارده شمس و مظهر یک نور

نامشان باید با تعقل گفت

مظهر جود حق جواد بود

مطلع شمس با تعادل گفت

وحی نازل شده به امر خدا

بایدم حمد با توکل گفت

منطق کل شئ گر گویاست

باید این ذکر با توسل گفت

بحر فیاض سر مدی است جواد

گل باغ محمدی است جواد

بود مسرور پادشاه نفوس

در حریم جلال کرده جلوس

ذکر و تقدیس بهر این مولود

امد از عرش تا به اقیانوس

میزده حاملان عرش برین

گه میلاد، چنگ با ناقوس

رشک فردوس، صحنه گیتی

شد به روی عزیز خسرو طوس

در دل هر که نیست نور ولا

می شود با عدوی حق مانوس

پیر کنعان کجاست تا ببیند

یوسف مهر جان شده محبوس

قلم صنع حق به دست امام

نقش امکان و شهپر طاووس

پیروان رسول عالمیان

منتقم می رسد مخور افسوس

غنچه ان گل ولایت را

قطره، از جان بگو ببوی و ببوس

بحر فیاض سرمدی است جواد

گل باغ محمدی است جواد

مظهر اسماء

مظهر اسماء رب العالمین

هست در

عالم جواد العارفین

هست در حسن و ملاحت بی نظیر

اسمان وحی را باشد بشیر

نور چشمان علی موسی الرضا

ای پناه خلق و جمله ماسوی

کشتی دریای جود و رحمتی

نوح و فیض و ناخدای قدرتی

تاج بخش تاجداران، تاجدار

حجت بر حق، شه گردون مدار

چون زمام هر دلی در دست تست

هستی عالم، همه از هست تست

خوان احسان تو بی پایان بود

مهر رویت، دارو و درمان بود

پرچم دین از تو جاویدان شده

از طفیلت، خلقت انسان شده

هر کسی شهد لقایت نوش کرد

حلقه امر تو را در گوش کرد

غنچه طوبای نخل فاطمه

زینت عرش برین را قائمه

خاطرش بهر پدر افسرده بود

قلبش از جور و جفا پژمرده بود

چون حمایت کرده از دین خدا

دین حق، جاوید ماند تا جزا

لیک ام الفضل مکار دغا

کرد زهری را مهیا در خفا

زهر را در کام ان مولا بریخت

رشته صبر و شکیب از هم گسیخت

در جوانی بوستانش شد خزان

اوفتاد از پای، ان سرو روان

بس که ان ملعونه ظالم بود و پست

باب حجره از جفا بر شاه بست

عاقبت با لعل عطشان جان بداد

جان، براه دین جد خود نهاد

کلک ماتم، سر شکسته از غمش

یادم امد از حسین و ماتمش

در کنار اب، تشنه لب شهید

جای اشک، از چشم زینب خون چکید

شد جواد، ار دفن با غسل و کفن

بود بی غسل و کفن، فخر زمن

قلب عالم شد از این ماتم کباب

ز تن عریان و ظل افتاب

چون بهای قطره خونش خداست

خون بگرید ما سوی بهرش، سزاست

جانان من

بار الها، جان من، جانان من

بر سر کویت بود سامان من

من خدیوم در تمام عالمین

افتابی هستم از روی حسین

قلزم موسی الرضا را گوهرم

ناخدای فلک ملک دلبرم

من امام عامی و هم عارفم

بر رموز ماسوی الله واقفم

دشمنم اندر خفا تدبیر کرد

زهر قاتل را

بکام شیر کرد

آن نمک نشناس ملعونه دغا

قلب عالم سوخت از زهر جفا

در جوانی شد گلستانش خزان

رفت از جان جهان، تاب و توان

کرد ام الفضل کاری در جهان

شد به محنت مبتلا صاحب زمان

بر رخ فرزند زهرا بست در

ان زن ملعونه بیداد گر

هر چه گفتا از عطش افروختم

از جفا و زهر کینه سوختم

کس جواب شاه عطشان را نداد

کس جواب روح قران را نداد

قامت ان سرو خلقت شد کمان

زد شرر داغش به جان شیعیان

همچو بی رحمی ندیده روزگار

کس ببندد اب را بر روی یار

همچنان جدش براه حفظ دین

تشنه جان داده جواد العارفین

زین دو ماتم شور در امکان فتاد

زمزمه در عرش الرحمن فتاد

ان یکی در سایه، این در افتاب

جسم هر دو ماند بر روی تراب

قطره، کاخ ظلم را بر باد داد

اه مظلومان و افغان عباد

کشتی بحر گرانش

خالق کون و مکان ان ذات رب العالمین

کشتی بحر گرانش، سبط خیر المرسلین

پیک ذات کبریائی منزل وحی از سماء

ان کتاب الله ناطق، مظهر حی مبین

در عبودیت، رسیده رتبه عز و جلال

ان عزیز حق تعالی، رهبر روح الامین

شد از این مولود، روشن دیده خلق جهان

هم ثنا خوانش ملائک، از یسار و از یمین

از در ودیوار عالم، می رسدهردم به گوش

گشته میلاد امام انس و جان، حبل المتین

زهره زهرای اطهر، شمس افلاک ولا

واین در کان صدف زای امیر المؤمنین

مخزن علم لدنی، کاشف اسرار دین

جاری از لعل لبان او بود عین الیقین

واقف از سر سویدای رموز کائنات

ان امام مقتدا، روح و روان ماء و طین

تیر ابرویش صراط و قامتش روز قیامت

کاوز رب العالمین امد صراط المؤمنین

جان سپرده، لعل عطشان، همچو جد تاجدار

کز غمش گریان یتیمانش چو زین العابدین

گفت غواص بحار علم و عرفان وصف او

قطره دریای ال مصطفی،

در ثمین

بهشت ارزو

امشب بهشت ارزو را باز کردند

سری زاسرار مگو را باز کردند

خم خانه توحید را در بر گشودند

از چهارده خم یک خم دیگر گشودند

مستان صافی دل که قدسی نام دارند

کوثر به جای می درون جام دارند

درجام می رخسار جانانه بینند

خورشید را در حجره ریحانه بینند

در خانه شمس الضحی امشب قمر زاد

و ز چهارده خورشید خورشیدی دگر زاد

طاها رخی از دوده یاسین بر آمد

نخلی کهن را میوه شیرین بر آمد

امشب رضا، روح رضا در دست دارد

تصویری از حسن خدا در دست دارد

یزدان رضا را ثانی موسی عطا کرد

بر پور موسی تالی عیسی عطا کرد

ماهی که شرم از چهر دارد آفتابش

گوید رضا بر مهد نازش ذکر خوابش

گهواره او شهپر روح الامین است

گهواره جنباش امام هشتمین است

دارد رضا در پیش رو تمثال احمد

سوم علی بر دامنش سوم محمد

میلاد او امید اسلام است و انسان

میلاد او میلاد اسلام است و قرآن

نظم زمان بعد از رضا در پنجه اوست

مشکل گشای کارها سرپنجه اوست

از روی او نور ولایت می درخشید

در سایه اش مهر هدایت می درخشید

در کودکی بر مسند عصمت بر آمد

انسان که از غار حرا پیغمبر آمد

یحیی بن اکثم مفتضح در بحث با او

جای سخن بر کس نماند هست تا او

دریای جودش تشنه بر ساحل بجوید

درگاه احسانش کف سائل بجوید

وقتی بر آید دست جود از استینش

گوهر فشاند در یسار و در یمینش

تنها نه او بر دوستان گوهر ببخشد

بر دشمن سر سخت خود هم زر ببخشد

خیر کثیر است و کرامت پیشه دارد

نخلی که در ژرفای کوثر ریشه دارد

ای آفرینش را چراغ رهنمایی

سر تا به پا رحمت جود ابن الرضایی

ای کوثر دوم که مشهور است جودت

ظاهر تمام خیر و خوبی از وجودت

در این جهان و

اینهمه لطف و کرامت

جودت قیامت می کند روز قیامت

تفسیر جودت را توان در هل اتی یافت

تصویر مهرت را درون سینه ها یافت

چشم امامت روشن از رخسارت ماهت

عرش خدا روشنتر از تو امید است

ای آنکه نامت قفل غمها را کلید است

این ملت ازاده را بر تو امید است

لطفی که در عید تو کام دل بگیرند

لطفی که تا در کوی تو منزل بگیرند

امید احسان از شما دارد موید

بر دامنت دست دعا دارد موید

داده خدا دسته گل

چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه

داده خدا دسته گل به ثامن الائمه

بر لب قدوسیان این سخن جانفز است

بیت ولایت پر از جلوه ابن الرضاست

خنده وجد و شعف بر دو لب مرتضاست

امین وحی خدا سر دهد این زمزمه

چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه

داده خدا دسته گل به ثامن الائمه

آینه و دل شده از نور خدا منجلی

دامن ریحانه شد مهبط نور ولی

بود تقی الجواد، محمد ابن علی

روح روان رسول چشم و چراغ همه

چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه

داده خدا دسته گل به ثامن الائمه

گل وجود جواد، شکفته شد در زمین

به رنگ و بوی خدا چو خاتم المرسلین

آینه طلعتش طاهاست و یا و سین

ابرو و خال و خطش آیات محکمه

چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه

داده خدا دسته گل به ثامن الائمه

ذکر خدا خیزد از لعل درر بار او

جهان سراسر شده غرق در انوار او

امام هشتم زند بوسه به رخسار او

سزد که مریم شود به کوی او خادمه

چشم و دل تو روشن فاطمه یا فاطمه

داده خدا دسته گل به ثامن الائمه

گلزار ببینید

گل آمد و زد خیمه به گلزار ببینید

شد ماه رخ یار پدیدار ببینید

گسترد به دامان چمن فرش زمرّد

فراش صبا در قدم یار ببینید

از نفخه باد سحر و عطر ریاحین

صحراست مگر کلبه عطار ببینید

خورشید و مه و مشتری و زهره و بهرام

ماتند ز نور رخ دلدار ببینید

این رشته جان در کف و آن تاج مرصع

بر یوسف عشقند گرفتار ببینید

قمری به نواخوانی و بلبل به تغزل

در پنجه عشق اند گرفتار ببینید

سبزی خط عارض گلنار کلیم است

یا سرزده گل از شجر نار ببینید

خورشید بر آورده سر از مشرق امید

یا آمده گل بر سر بازار

ببینید

عید نو و عید ظفر و عید جواد است

ای خلوتیان حرم یار ببینید

بر دامن ریحانه ی ریحانه ی طاهر

ریحانه ای از عترت اطهار ببینید

رخسار جواد النقب چون گل خورشید

طالع شده از خیمه زرتار ببینید

میثم صفت از دار فنا چشم ببندید

تا طلعت حق را به سردار ببینید

مُهر نهم از دایره ی مهر الهی

رخشان شده ای صاحب انصار بببیند

بر سفره ایجاد ز نعمات خداوند

آن مائده را چون گل بی خار ببینید

تا چند اسیر زر و تزویر و غرورید

در لوح قضا گر شده یک بار ببینید

گر از شرر آه ستمدیده نترسید

پس عاقبت کار ستمکار ببینید

در دایره امن خداوند بپایید

جود و کرم و بخشش و غفار ببینید

مردانی شیدا شده بیمار محبت

او را به غم عشق گرفتار ببینید

چو مردمک دیده به چشم نگرانش

جای قدم یار وفادار ببینید

یک دم مژه بر هم نزند بو که نشنید

بر دیده اش آن یار دل آزار ببینید

از تو یاد می آید

تا مرا از تو یاد می آید

به لبم یا جواد می آید

پی وصلی شکسته بال توام

منتسب بر توام که مال توام

تا مگر لب نهم به لعل لبت

گوئیا کوزه سفال توام

جز تو را گر حرام می دانم

پی یک بوسه حلال توام

صبغه اللّٰه، روی دیدنی ات

سائل رنگی از جمال توام

نقص را می کشم به پرده اوج

ناقصم گرچه، با کمال توام

گر جنون رابه غیر، میلی نیست

جز دل ما مزار لیلی نیست

تا روم از دلم تو باز بیا

می کشم ناز با نیاز بیا

خانمان سوزتر ز عشق تو نیست

گل یثرب، مه حجاز بیا

خانه ام را خراب ساز خراب

با من خسته دل بساز بیا

تنگ شد خانه معاش دلم

دست کن زیر جانماز بیا

دست بگشای بر شفای دلم

تا هدایت شوم به راز بیا

تا گریبان درم به حیرت عشق

همتی لطف کن به غیرت عشق

می توان

گر ز هجر ناله کشید

باید از شوق بند عمر برید

من عصای توام که نطق نمود

برگ زیتون، دلم که فیض چشید

من کلامی فتاده از لب تو

چشم من اشک چشم تو که چکید

بیت و مسجد گذاری از قدمت

منت کوفه از تو گشته مزید

دست کوتاه و وصل یار بلند

نقص کی جانب کمال رسید؟

حرز تو کار ساز و بنده اسیر

مددی یا جواد دستم گیر

قیمت من به حسن بودن توست

دل من در پی ربودن توست

رخصت لطف را مهیا کن

دیده محتاج رخ گشودن توست

دل به قید یقین خویش بگیر

کاستی در پی فزودن توست

گرچه رویت وسیع و آینه تنگ

رزق آئینه ها ستودن توست

تو اذان همیشه برپایی

گوشها در پی شنودن توست

«لا اله» از تو می شود «الا»

که تو وجه اللهی و نور خدا

نشود هیچگه تلف غم تو

گیرد از هر سلف خلف غم تو

شأن تو شأن مرتضی باشد

سیرت شاه لو کشف غم تو

جبرئیل است خاکسار درت

مایه عزت و شرف غم تو

سینه چاک چاک شوق، صدف

گوهر خالص صدف غم تو

مشهد و کربلا و سامرّا

مکه و یثرب و نجف غم تو

چون دلت را کریم می دانم

کرمت را قدیم می دانم

در طریق غم است حکم خدا

دوستدار تو اوفتد به بلا

شرح معشوق می کند هردم

عاشق غم کشیده رسوا

روی تو روی حیدر کرار

بوی تو بوی اکبر لیلا

گوش دل باز می کنم چو تو را

العطش می رسد ز کرب و بلا

اربا ارباست آن یکی به زمین

تو هم اینجا شکسته بابا

این جواد و علی است افتاده

آن حسین و رضاست جان داده

جواد الائمه

ولی خدا یا جواد الائمه

محیط سخا، یا جوادالائمه

چه گویم به وصفت که فرموده آن را

به قرآن خدا، یا جوادالائمه

به کشتی ایمان در امواج طوفان

تویی ناخدا، یا جوادالائمه

چه در هفت گردون، چه در هشت جنت

تویی مقتدا، یا جوادالائمه

سماواتیان راست مدح تو، بر لب

به صبح و مساء، یا جوادالائمه

بود نقش خاک ره کاظمینت

رخ اولیاء، یا جواد الائمه

ز شاهیست عارم که در آستانت

گدایم گدا، یا جوادالائمه

بود بی ولای تو طاعات عالم

سراسر هبا، یا جواد الائمه

اگر بود واقف زعلمی که داده

تو را کبریا، یا جوادالائمه

نه بگشودی اندر برت پور اکثم

لب خویش را، یا جوادالائمه

گرم سر جدا گردد از

تن، نگردد

دل از تو جدا، یا جوادالائمه

به غیر از خدا هر که گوید ثنایت

بود نارسا یا جوادالائمه

خدا داد پاسخ به هر بینوا کو

تو را زد صدا، یا جوادالائمه

به بازار محشر ولای تو آدم

به روز جزا، یا جوادالائمه

ثنای تو گویم عصا از تو جویم

به هر دو سرا، یا جوادالائمه

رهایی به مهر تو خواهم که گشتم

اسیر هوا، یا جواد الائمه

خوش آن ملتجی را که در آستانت

کند التجاء، یا جوادالائمه

جوادی، جوادی، گدایم، گدایم

عطا کن، عطا یا جوادالائمه

بخوان جانب کاظمینم و ز آنجا

ببر کربلا، یا جوادالائمه

بمانم، بمیرم سپس زنده گردم

به مهر شما، یا جوادالائمه

به جان پیمبر به زهرای اطهر

به بابت رضا یا جوادالائمه

مرا تا ابد از صف دوستانت

مگردان جدا، یا جوادالائمه

تهی دستم و هستیم هست، تنها

گناه و رجا، یا جوادالائمه

قدم گشته خم، پا فرو مانده در گِل

ز بار خطا، یا جوادالائمه

جواد آل محمد (ص)

بزرگ مظهر یکتا، جواد آل محمد (ص)

ولی حی توانا، جواد آل محمد (ص)

سلیل سید بطحا جواد آل محمد (ص)

کلید هر چه معمّا، جواد آل محمد (ص)

شهید کینه ی اعدا جواد آل محمد (ص)

عزیز موسی جعفر، نهم وصی پیمبر

دلیل و هادی انسان، ولی خالق داور

نهال باغ رضا، نور چشم ساقی کوثر

شفیع امّت خیر البشر به عرصه ی محشر

امیر ملک تولّا، جواد آل محمد (ص)

چو پا به مجلس مأمون نهاد سید اعظم

به احتجاج بر آن فروغ دیده ی خاتم

شدند مات فقیه و حکیم و عالم اعلم

به عجز خویشتن اقرار کرد زاده ی اکثم

چو کرد لب به سخن جواد آل محمد (ص)

پس از ثنای خداوندگار قادر بیچون

امیر ملک سخن با کلام دلکش موزون

نمود مجلسیان را تمام واله و مفتون

گشود لب به مدیحش در آن مناظره مأمون

که هست بر همه مولا جواد

آل محمد (ص)

کسی که خصم به امر ولایتش کند اقرار

چراغ راه هدایت وصی احمد مختار

مغیث امّت و مفتاح کنز و عالم اسرار

چشید شهد شهادت سپرده ره سوی دلدار

سرور سینه ی زهرا جواد آل محمد (ص)

کسی که هست فلک بنده ی علوّ مقامش

مهی که زیور مهر و مه است پرتو نامش

فغان که همسر غدّار شوم زشت مرامش

به جای شهد محبت شرنگ ریخت به کامش

شهید کینه ی اعدا جواد آل محمد (ص)

دریغ و درد که در مطلع بهار جوانی

نهال عمر وی افسرد از سموم خزانی

به سوگ آن گهر بحر علم و کنز معانی

نشسته عالم و مردانی اش به مرثیه خوانی

که دیده بست ز دنیا جواد آل محمد (ص)

ابن الرضا

هرگاه قصد روی تو ابن الرضا کنم

با نام تو خدای دلم را صدا کنم

گویند جود توست فزون از جوادها

با ذکر یا جواد دلت را رضا کنم

بی طعم چشمهای تو عاشق نمی شدم

کاش ای حبیب حقّ نمکت را ادا کنم

بی توشه دعای تو امداد کی شوم

کی می توان بدون اجابت دعا کنم

هر دل که فیض دوستی ات داشت کوثری است

دل را چنین قرین بهشت خدا کنم

ای در صحیفه ازلی ثبت، نام تو

نام تو را به اسم محمد صدا کنم

ذکر جواد سوره قلب و لسان ماست

صل علی جواد سرود زبان ماست

ای کعبه ای که کعبه تو را گم نمی کند

دل قبله ای به جز تو تجسم نمی کند

ای خنده ملیح تو لبخند کبریا

بی خنده تو غنچه، تبسم نمی کند

ای همصدای وحی، تویی نفس ناطقه

عیسی به مَهد وَرنَه تکلّم نمی کند

قرآن تویی نماز تویی معرفت تویی

بی معرفت کسی که تعلم نمی کند

باید بهشت با تو، به آدم شود حلال

وَرنه چنین اراده گندم نمی کند

توفیق، رحمتی است فرآیند جود تو

بی تو خدا اِفاقه به مَردم

نمی کند

رخسار توست آینه روی مصطفی

رفتار توست خلق خوش و خوی مرتضی

با وصف روی تو به دل ای گل ملال نیست

بی مدح تو حیات برایم حلال نیست

از کنهِ ذاتِ هستیِ دل خیزد اسم تو

بی مهر تو روال دلم جز زوال نیست

توحید با ولای تو توصیف می شود

با رمز عشق، درک حقیقت محال نیست

در خاک هم به حبّ تو امرار می کنم

در قبر از محّبِ تو جای سؤال نیست

هرجا به چشم دل نگرم محضر شماست

فرقی زیاد بین فراق و وصال نیست

تقوی ملاک کشف و کرامات عاشق است

رُو مدعی نیاز به خواب و خیال نیست

سِرّ خدا خزانه علم آشناىِ وحی

آمد به پای عشق به سوی خدای وحی

ای نو تو ز مهد تو ساطع به آسمان

سَبابه سپاس تو رافع به آسمان

گردد زمین تهی اگر از یاوران تو

یک خلقت است بر تو مدافع به آسمان

گِرد سرت چو هاله ای از نور شد پدید

شد شاکرت حکیمه ز صانع به آسمان

تنها نه بر زمین سبب خیر و برکتی

داری هزار جلوه نافع به آسمان

خورشید از فضا به زمین نور می دهد

نور تو از زمین شده لامع به آسمان

کون و مکان زمین و زمان ملک حضرتت

بر دست توست رمز طبایع به آسمان

ای دل بیا به دیدن هفت آسمان رویم

دور از همه بساط زمین و زمان رویم

مادر تو را به دیده تمثال، دیده است

بابا تو را بعد چهل سال دیده است

ای آروزی کوثری آلِ فاطمه

در تو رضا رخ علی و آل دیده است

شیعه غمت به دیده منت خریده است

زیرا تو را چو کعبه آمال دیده است

یثرب پس از گذشتن از آن سالهای تلخ

بابای غصه دار تو خوشحال دیده است

جبرئیل غیر خویش به اطراف مهد تو

چندین هزار جُفت، پر و بال دیده

است

خاک حجاز، بوسه گه اهل دل ز توست

نورِ قمر، ضیاء بصر آب و گل ز توست

ما زنده ایم در کنف نور اهل بیت

ما بنده ایم، بنده دستور اهل بیت

غفلت نمی خرند به بازار عاشقی

مهر تعهد است به منشور اهل بیت

کار از پی ثواب وعقاب عاشقانه نیست

ما عاشقیم بلکه نه مزدور اهل بیت

بیهوده نیست خلقت و عمر گران ما

ما نوکریم و خادم و مامور اهل بیت

با اهل بغض دست تولّا نمی دهیم

خصمیم با محارب و منفور اهل بیت

شیعه تمام عمر مهیای یاری است

دارد به سر هوا و به دل شور اهل بیت

یارب رسان تو منتقم اهل بیت را

بنما سپاه منسجم اهل بیت را

رنگ خدا

رنگ خدا گرفته روی دلم

سامره شد دوباره کوی دلم

باز دلم میل حرم می کند

کریم از حرم کرم می کند

امشب از این راه بسی دور دست

ساقی میخانه مرا کرده مست

باز مرا راه به میخانه داد

آنکه به دستم می و پیمانه داد

می روم از خانه دل تا خدا

اسم شب امشبم ابن الرّضا

پشت به عالم کنم و رو به او

قصه دهم شرح بدو مو به مو

از گذر دهر و جفای فلك

وای به حال من و حق نمک

روضه رضوان همه در ناز شد

نرگس ناز رضوی باز شد

دامن نجمه یمی از نور شد

خانه صد البته تر از طور شد

روح رضا جلوه دیگر نمود

رنگ ز دیواره عالَم زدود

زد قدم از مُلكِ قِدم بر وجود

مظهر لطف و کرم و بذل و جود

کوثر ثانی خداوندِ داد

کعبه مقصود دو عالم جواد

آمده تا راهگشایی کند

آمده تا کار خدایی کند

آمده با روح بلند آستان

بهر زمین از دل هفت آسمان

نور خدا جلوه گر از روی او

بنده نوازی همه دم خوی او

دست توسل به ولایش بزن

از ته دل باز صدایش بزن

مراثی

عالمی غمخانه شد

بار دیگر عالمی غمخانه شد

غم فزا از ناله جانانه شد

در عزای نور چشم احمدی

غرق ماتم شد جهان سرمدی

قلزم کون و مکان امد به جوش

می رسد بر گوش دل، بانگ سروش

شد پریشان خاطر بدر الدجی

ان سمی مصطفی، پور رضا

ان جواد جود رب العالمین

شد مشوش خاطرش از زهر کین

در جوانی شد خزان گلزار او

زرد گشته چهره گلنار او

همسرش ظلم و ستم بنیاد کرد

بهر قتلش هر زمان امداد کرد

بود در خانه ولی کائنات

در تلاطم، کشتی بهر نجات

زاه جانسوزش دل زهرا شکست

در برویش، مشرک ملعونه بست

هر چه گفت از زهر قاتل سوختم

شمع جان در نار جور افروختم

هیچکس غیر از خدا یادش نکرد

گوش بر افغان

و فریادش نکرد

عاقبت با لعل عطشان، داد جان

همچو جدش بر لب اب روان

رخت بست و رفت از دار فنا

شد جهان در ماتمش ماتم، سرا

قطره، جسم اطهرش عریان نبود

اهل بیتش بی سر و سامان نبود

بی کفن جسمش نشد پنهان به خاک

جسمش از خنجر نگشته چاک چاک

دست ستم

دست ستم بنای عدالت خراب کرد

وز آتش الم دل ما را کباب کرد

ای وای امّ فضل امام جواد را

مسموم از عناد به فصل شباب کرد

با این ستم که کرد به فرزند فاطمه

افسرده قلب حضرت ختمی مَآب کرد

مانند شمع زآتش زهر جفای خویش

جسم عزیز فاطمه را نیز آب کرد

چون دید آن کنیز امام غریب را

لب تشنه جان دهد، به سوی او شتاب کرد

با ظرف آب رفت سوی حجره امام

آن گاه دید رو به جنان آن جناب کرد

بگرفت ظرف آب و به روی زمین بریخت

آن دشمنی که ظلم و ستم بی حساب کرد

(محسن حافظی)

جواد ابن رضا

نه تنها این دل ما بر جواد ابن رضا سوزد

که بر احوال او جان تمام ماسوا سوزد

از آن آتش که زد زهر ستم بر جان آن مولا

فلک نالد ملک گرید زمین لرزد سما سوزد

شهید از کینه همسر چو شد آن نوگل زهرا

به جنّت زین غم عظما دل خیر النّسا سوزد

چو دید از او به جز خوبی؟ که آخر کرد مسمومش

دل اهل ستم بر حال مظلومان کجا سوزد

به جان سبط خیر المرسلین زد آن چنان آتش

که از داغش به رضوان جان ختم الانبیا سوزد

نترسید از خدا و پیکرش را روی بام افکند

چنان کز بهر آن مولا دل مرغ هوا سوزد

خدا لعنت کند آن همسر نامهربانش را

به دوزخ پیکرش در آتش قهر خدا سوزد

ز یاد شیعیان هرگز نخواهد رفت این ماتم

دل از یاد غریبیش به هر صبح و مسا سوزد

نسوزد هر که را دل بر جواد ابن الرضا «خسرو»

تنش در آتش قهر خدا روز جزا سوزد

(محمّد خسرو نژاد)

ایّام سوگواری ابن الرضا بود

ایّام سوگواری ابن الرضا بود

ای اهل دل عزای عزیز خدا بود

جاری کنم ز دیده خود سیل اشک را

در ماتمی که فاطمه صاحب عزا بود

از جور امّ فضل غریبانه جان سپرد

آن کو امام و رهبر اهل ولا بود

همچون حسین با لب عطشان شهید شد

کز ماتمش جهان همه ماتمسرا بود

فریاد آب آب ز حجره رسد به گوش

چون تشنه لب ز آتش زهر جفا بود

بر گرد شمع عشق چو پروانه شد فدا

آن عاشقی که مظهر عشق و وفا بود

امشب بگیر دامن او را تو «حافظی»

کو مظهر عنایت و لطف خدا بود

(محسن حافظی)

عالمی غمخانه شد

بار دیگر عالمی غمخانه شد

غم فزا از ناله جانانه شد

در عزای نور چشم احمدی

غرق ماتم شد جهان سرمدی

قلزم کون و مکان امد به جوش

می رسد بر گوش دل، بانگ سروش

شد پریشان خاطر بدر الدجی

ان سمی مصطفی، پور رضا

ان جواد جود رب العالمین

شد مشوش خاطرش از زهر کین

در جوانی شد خزان گلزار او

زرد گشته چهره گلنار او

همسرش ظلم و ستم بنیاد کرد

بهر قتلش هر زمان امداد کرد

بود در خانه ولی کائنات

در تلاطم، کشتی بهر نجات

زاه جانسوزش دل زهرا شکست

دربرویش، مشرک ملعونه بست

هر چه گفت از زهر قاتل سوختم

شمع جان در نار جور افروختم

هیچکس غیر از خدا یادش نکرد

گوش بر افغان و فریادش نکرد

عاقبت با لعل عطشان، داد جان

همچو جدش بر لب اب روان

رخت بست و رفت از دار فنا

شد جهان در ماتمش ماتم، سرا

قطره، جسم اطهرش عریان نبود

اهل بیتش بی سر و سامان نبود

بی کفن جسمش نشد پنهان به خاک

جسمش از خنجر نگشته چاک چاک

سلطان سریر

بعد سلطان سریر عدل و داد

تکیه زد بر تخت (کرمنا) جواد

نور چشمان علی موسی الرضا

زینت افزای بهشت جان فزا

راحت جان و عزیز نور عین

زاده فرزند پیغمبر، حسین

بود دریای سخا، حسن افرین

ان جواد جود رب العالمین

دشمن ملعونه اش تزویر کرد

کاشف اسرار را دلگیر کرد

سینه صندوقه قران شکست

زهر در قلب شه خوبان نشست

در جوانی شد خزان گلزار او

نیلی از زهر جفا رخسار او

ان زن مکاره بیدادگر

بر رخ فرزند زهرا بست در

هر چه گفتا که دلم افروخته

از شرار زهر قاتل سوخته

کرد ام الفضل شور و هلهله

تا نیابد کس خبر زان مرحله

پس جواد، افغان از دل می کشید

ان ستمگر ناله اش را می شنید

او جواب حجت حق را نداد

عاقبت جان داد ان فخر عباد

رخت از دنیا، لب

عطشان کشید

در مقام قرب جانان ارمید

مخبری گفتا حدیثی در ملا

همچو جدش خامس ال عبا

تا سه روز ان جسم مسموم از جفا

بر زمین از ظلم قوم بی وفا

روی بام و پرتو خور، شیعیان

سایبان ان بدن شد ماکیان

با چنین حالت تنش عریان نبود

در میان خاک و خون غلطان نبود

کی سرش گردید از پیکر جدا؟

کی کفن شد بهر جسمش بوریا؟

تا چهل منزل، سر جدش حسین

زینب نی بودی چو ماه مشرقین

خونبهای خون سرخ شاه دین

نیست کس جز ذات رب العالمین

قطره، در قتل شهیدان خدا

شورشی افتاده در ارض و سما

الهی ...

الهی سینه ام مجروح و غمگین

شد از زهر جفای دشمن دین

برای خاطر دنیای فانی

رسیدم بر حیات جاودانی

همین ملعونه شوم ستمکار

مرا مسموم کرده در شب تار

دل فرزند زهرا را شکسته

به روی سینه تیر غم نشسته

دلم غمگین و در سوز و گداز است

مرا با کبریا راز و نیاز است

به هنگام شباب و کامرانی

خزان شد گلشنم فصل جوانی

غزالانم به محنت مبتلا شد

جهان در ماتمم ماتم سرا شد

به روی من در کاشانه بستند

دل پیغمبر و حیدر شکستند

دل افروخته با لعل عطشان

کشیدم بس نوا و شور وافغان

نیامد کس پی دلجویی من

به دست ارد دل مهجوری من

چو جد اطهرش با تشنه کامی

شده قربان محبوب گرامی

کفن بر جسم پاکش، بوریا شد

سرش، زینت ده ان نیزه ها شد

گل نازش شده پرپر زخنجر

تنش عریان شده با جسم بی سر

زاه سوزناک قطره، امشب

به پا شد زمزمه در چرخ و کوکب

دریای خون

دارم دلی دریای خون از ظلم و عدوان

بهر بصر، از درد و قسمت کرده طغیان

مرغ دلم را کرده صیادی نشانه

می سوزم و می سازم از دست زمانه

بر دام محنت، مبتلا شد مرغ جانم

دیگر نمانده طاقت و تاب و توانم

در ماتم فرزند سلطان خراسان

یعنی جواد، ابن الرضا، محبوب جانان

شاهی که رویش قبله اهل وفا بود

هم کان علم و حلم وهم بحر عطا بود

ان تالی قران، ولی حی سرمد

کشاف اهل نهان، مرات احمد

از بهر قتل مقتدای ربع مسکون

پنجه به خونش کرده رنگین دخت مامون

یارب، شد از زهر جفا قلبش پریشان

افسرده خاطر شد عزیز حی سبحان

زهر ستم بر قلب محزونش اثر کرد

خون جگر جاری ز مژگان بصر کرد

هر لحظه او می گفت در سوز و گدازم

من سوختم از تشنگی، یارب، چه سازم

جاری ز جوی دیده ام، سیلاب خون است

درد و غم

و اندوه من، از حد فزون است

در را برویش بسته ان شوم ستمگر

با لعل عطشان داده جان سبط پیمبر

چون کهربا گشته جمال دلربایش

گشته کمان از بار غم، قد رسایش

در نوجوانی، گلشن عمرش خزان شد

حیران و مفتون از غمش، پیر و جوان شد

چون جد مظلومش حسین، لب تشنه جان داد

جان را به راه حی سبحان، ارمغان داد

از دود اهش، نیلگون روی فلک شد

حال دگرگون، خاطر جن و ملک شد

گراز تنش، از زهر کین، تاب و توان رفت

جسم حسین، عریان و رأسش بر سنان رفت

از خون شریان حسین و نوجوانان

رنگین شده صحرا و روی مهر تابان

ام المصائب، دختر زهرای اطهر

بگرفت در بر، همچو جان، جسم برادر

گفتا برادر جان، تویی نور دو عینم

ای سر بریده از قفا، بیکس حسینم

برخیز و فکر زینب دور از وطن کن

یاد از غزالان حرم، فخر زمن کن

جسم لطیفت همچو مصحف گشته اوراق

در دامن صحرا و بر مرات خلاق

من ذاکر و مداح سلطان عبادم

یک قطره از دریای احسان جوادم

زینت ده عرش برینم

من ان زینت ده عرش برینم

که جا داده خدا اندر زمینم

امام مقتدای کائناتم

به امر ذات رب العالمینم

کتاب الله ناطق، معدن علم

وصی مصطفی، حبل المتینم

جهان باشد چو انگشتر به دستم

که بر انگشتری نقش نگینم

زمین و اسمان باشد مطیعم

که حاکم؛ هم بر ان و هم بر اینم

من ان ظل خداوند جهانم

گهی در عرش گه عرش افرینم

برای حفظ دین و حفظ قران

بود جبار و دشمن در کمینم

از این ملعونه شوم ستمگر

ز مکر و حیله اش با غم قرینم

گواهم عاقبت از زهر کینه

کند مسموم، اخر این لعینم

به راه دین باید دهم جان

شود محفوظ، قران مبینم

رضایم بر رضای حق تعالی

که من، در امر حق، صبر افرینم

گواهم از دل دریا و

قطره

که دست حق بود در استینم

خالق امکان

ای خداوند توانای مبین

خالق امکان و رب العالمین

اندر این دنیای بی مهر و وفا

من گرفتارم به دام مشرکین

باب من باشد علی موسی الرضا

از لقب باشم جواد العارفین

از ستمهای عدوی نابکار

روز و شب باشم ز دشمن دل غمین

سینه ام مجروح و قلبم داغدار

گشته از ظلم و جفای خائنین

باعث قتلم شده ملعونه ای

کودکانم گشته بی یار و معین

بود ام الفضل ملعونه دغا

ریخت در کامم، ستمگر، زهر کین

پس در حجره به روی شاه بست

گشت غمگین، ان وصی مرسلین

هر چه گفتا، از عطش دل سوخته

شورشی افتاد در عرش برین

کام عطشان همچو جد اطهرش

تشنه لب جان داد ان حامی دین

همدم گل خار شده

بارالها، ز چه رو همدم گل، خار شده

خار و خس، زاغ و زغن، ساکن گلزار شده

بلبل بستان، از خار شکایت دارد

که چرا خار به جای گل گلنار شده

من جوادم که جهان ریزه خور خوان من است

مرغ جان، حبس و در این دام گرفتار شده

انقدر رنج، من از همسر خائن دیدم

که دلم غمزده زین شوم ستمکار شده

این چه ایین و طریق است، که این ملعونه

پی ازار من، این مشرک خونخوار شده

گل من پرپر و پژمرده شده وقت شباب

جگرم سوخته از کینه غدار شده

ریخته زهر جفا را چو بکامم پنهان

قلب من سوخته، نیلی گل رخسار شده

گشته از زهر جفا سینه و قلبم مجروح

خون دل امده، از چشم درر بار شده

هر چه فریاد کشیدم: زعطش سوخته ام

نه کسی با خبر از من، به شب تار شده

بر رخم بسته در حجره و محبوسم کرد

خود گرفتار غضب، اتش قهار شده

اخر الامر به مقصود خودش نائل شد

لیک ارام دلم، زار و عزادار شده

قطره، زین ماتم عظمی، دل دریا خون شد

شور عاشورا، دگر باره پدیدار شده

فتاده از نفسم

پای عشقی فتاده از نفسم

کاروانی نهفته در جرسم

مفلسی از تبار شوق توام

دامن آلوده تو در هوسم

موج آهم، شکسته تر ز دلت

غیر یار کریم نیست کسم

نَفَسِ من مقیم سینه توست

من صدایی شکسته در قفسم

سایه مرحمت شدن چه خوش است

نور تو می رسد ز پیش و پسم

پر بسته ام

طائر عرشم ولی پر بسته ام

یاد دلدارم ولی دلخسته ام

آسمانم بی ستاره مانده است

درد من را سوی غربت رانده است

ناله ها مانده است در چاه دلم

قاتلی دارم درون منزلم

من رضا را همچو روحی بر تنم

هستی و دارو ندار او منم

ضامن آهو مرا بوسیده است

خنده ام را دیده و خندیده است

بر رضا هرکس دهد من را قسم

حاجتش را می دهد بی بیش و کم

لاله ای در گلشن مولا منم

غصه دار صورت زهرا منم

زهر کین کرده اثر رویم ببین

همچو مادر دست بر پهلو غمین

در میان حجره ای در بسته ام

بی قرارم، داغدارم، خسته ام

این طرف یا فاطمه باشد جواد

آن طرف دشمن ز حالش گشته شاد

این طرف درد و غم و آه و فغان

آن طرف هم دختران کف زنان

کس نباشد بین حجره یاورم

من جوانمرگم، شبیه مادرم

ریشه ها را کینه ها سوزانده است

جای آن سیلی به جسمم مانده است

حال که رو بر اجل آورده ام

یاد بابای غریبم کرده ام

نیست یک درد آشنا اندر برم

خواهری نبود کنار پیکرم

تشنه لب در شور و شینم ای خدا

یاد جدّ خود حسینم ای خدا

مرا کشت

دردا که گشت با من، بیگانه یار جانی

با دست خود مرا کشت، لب تشنه در جوانی

من از نفس فتادم، بر خاک رخ نهادم

او می زند به مرگم، لبخند شادمانی

ای بلبلان بنالید، ای لاله ها بریزید

شد باغبان دل را گلزار جان خزانی

غم بدل نهفتم، دردم به کس نگفتم

بردم به گور با خود صد غصه نهانی

لب تشنه ام ثوابی، ای ام فضل آبی

بالله این نباشد، پاداش مهربانی

بر دیده ام ستاره، در سینه ام شراره

با قلب پاره پاره، رفتم ز دار فانی

عمر چو عمر یک آه، کوتاه بود کوتاه

شد اول حیاتم پایان زندگانی

دردا که رفتم از حال از بس زدم پر و بال

در لانه او فتادم از فرط ناتوانی

گوئید

تشنه جان داد، خاموش شد ز فریاد

از این غریب تنها، پرسند اگر نشانی

جانم به لب رسیده "میثم" بگو که دیده؟

مرغی به لانه این سان افتد ز نعمه خوانی؟

از من گرفته

از من گرفته همسر من خورد و خواب را

زهر جفا زجان ودلم برده تاب را

وای از عناد دختر مأمون که از جفا

مسموم کرد زاده خیر المئاب را

تنها نه جان من که از این شعله سوختند

جان رسول و فاطمه بوتراب را

ای آنکه التهاب عطش را شنیده ای

بنگر به عضو عضو من این التهاب را

افکنده است شعله به جان من و هنوز

ازمن کند دریغ یکی جرعه آب را

من میکنم به العطش از او سؤال آب

او می دهد به هلهله بر من جواب را

یارب تو آگه یکه برای بقای دین

بر جان خریدم این ستم بی حساب را

جان می دهم به غربت و عطشان که خون من

تضمین کند تداوم اسلام ناب را

باشد زفیض دوستی ما اگر به حشر

آسان کند خدا به مؤید حساب را

سید رضا مؤید

رمق نمانده

رمق نمانده دگر در تنی که من دارم

زجور همسر نا ایمنی که من دارم

برای مرد بود خانه مأمنش لیکن

نه جای امن بود مسکنی که من دارم

گل ریاض خلیلم ولی به عکس خلیل

شراره خیز بود گلشنی که من دارم

چنان کسیکه ورا اندر استین ماراست

درون خانه بود دشمنی که من دارم

به پاکدامنیم حق بود گواه ولی

زخون دل شده تر دامنی که من دارم

ززهر دختر مأمون چنان روانم وسخت

که غیر پوست نماند از تنی که من دارم

نوای العطشم بر فلک رسد اما

در او اثر نکند شیونی که من دارم

مسلم است که داد مرا ازاو گیرد

خدای دادگر ذوالمنی که من دارم

مقیم درگه قدس رضا مؤید گفت

که جای أمن بود مأمنی که من دارم

سید رضا مؤید

خونین تراست

خونین تر است از همه لاله ها دلم

میسوزد از شراره زهر جفا دلم

آتش فتاده است زسر تا به پای من

یارب ببین که زهر چه کرده است با دلم

دل در میان سینه من نیست آتشی است

ازبسکه سوخته است نمانده به جا دلم

دشمن به کشتنم شده راضی چرا چو نیست

هرگز به رنج مورچه ای هم رضا دلم

من در میان حجره در بسته ام ولی

بگشوده چشم در همه ارض و سماء دلم

چندان به درد طی شده عمرم که جز به مرگ

دیگر به هیچ نگردیده وا دلم

دل من را نبود

لاله را هست بهاری دل من را نبود

هر گره راست رهی مشکل من را نبود

گردباد ستم از چار طرف غرقم کرد

زورقی لجه بی ساحل من را نبود

هر سیه چال بلا را به فضای بیرون

روزنی هست ولی محفل من را نبود

آتش افکنده به جان من و آبم ندهد

سنگ را هست دلی قاتل من را نبود

من و او همسفرانیم ولی مهر و وفا

دل هم غافله غافل من را نبود

او زشادی و من از سوز عطش بی تابیم

بجز از دو دو شرر حاصل من را نبود

هر چه من ناله کنم او به عوض خنده کند

طاقت زخم زبانش دل من را نبود

همه امید مؤید به من و جود من است

چشم بر جای دگر سائل من را نبود

تو زرحمت نظری کن به غلامت ورنه

ارزشی گفته ناقابل من را نبود

سید رضا مؤید

شرر خیزد

شرر خیزد ز آهم گر زنم فریاد مادر جان

غریبانه فغان دارم از این بیداد مادر جان

شبیه تو جوان بودم ولیکن زود افسردم

خزان داده بهار عمر من برباد مادر جان

ز سوز زهر می سوزد سراپای جواد تو

ولیکن آتشم زد شادی صیاد مادر جان

میان حجره تنهایم به روی خاک می پیچم

تماشا کن شود روحم زغم آزاد مادر جان

زیادم رفت سوز زهر وشادی های ام الفضل

چو چشمم بر کبودی رخت افتاد مادر جان

به روی بام خانه پیکر بی جان من دیدی

دوباره کربلا شد زنده اندر یاد مادر جان

مجید رجبی

نوحه های امام جواد (ع)

«یوسف زهرا»

گشته عالم غرق ماتم در عزای جوادالائمه

کرده زهرا ناله بر پا از برای جوادالائمه

یوسف زهرا به سن نوجوانی گشته مسموم

می دهد جان در میان حجره ی در بسته مظلوم

در بهار زندگی از عمر خود گردیده محروم

رفته از هوش گشته خاموش ناله های جوادالائمه

آه و واویلا که آخر همسر ناقابل او

آن همه لطف و محبت دید و آمد قاتل او

از شرار آتش زهر شعله ها زد بر دل او

با چنان زهر قاتل شد سزای جوادالائمه

فاطمه اولاد خود را در بلا پیوسته بنگر

یوسف را کام عطشان با دل بشکسته بنگر

قتله گاهش را میان حجره در بسته بنگر

شد ز بیداد شهر بغداد کربلای جوادالائمه

همچو جدش تشنه لب در بین حجره دست و پا زد

از برای قطره آبی قاتل خود را صدا زد

هر کنیزی ناله بر مظلومی ابن الرضا زد

شیون از خاک شد بر افلاک در سرای جوادالائمه

«ستاره ی رضوی»

(عزیز فاطمه وای) (۴)

جواد عزیز رضا، شهید زهر جفا

چشمه ی جود و کرم، غریب آل عبا

تو قبله ای و پناه، قتیل ناله وآه

اسیر سوز جگر، بدون جرم و گناه

سلاله ی نبوی، امام مرتضوی

گل مدینه ای و، ستاره ی رضوی

فدای غربت تو، به اشک محنت تو

کرم نما ز وفا، رسم به تربت تو

باب تو باب مراد، جود و کرامت و داد

خدا کند که شوم، فدای نام جواد

گل زمانه تویی، مه یگانه تویی

ز جور همسر خود، غریب خانه تویی

امام ما همه ای، همیشه قائمه ای

به وقت دادن جان، به ذکر فاطمه ای

سبک: (ساقی صدق و صفا)

«جام شقایق»

ای در جوانی کشته ی، زهر جفا، ابن الرضا

گشته ی قتیل جرعه ی، جام بلا، ابن الرضا

ای در میان شهر غم، مظلوم و تنها و غریب

مسموم زهر کین و جور و جفا، ابن الرضا

دل بی قرار و بی کس و دور از دیار عترتت

ای از تبار و اهل خود، گشته جدا ابن الرضا

از ظلم و جور همسر و از کینه های معتصم

در خون دل از غصه ها، ای مبتلا ابن الرضا

جان شقایق از غمت، پر شد ز خون عاشقان

داغی چو لاله بر دلت، مانده به جا ابن الرضا

جان داده ای از محنت و اندوه و رنج بی کسی

بس که ستم ها دیده ای، از الشقیا ابن الرضا

خاک مزارت قطعه ای والاتر از باغ بهشت

ای کاظمینت قبله و، قبله نما ابن الرضا

زائر به وجه اطهرت، کروبیان و قدسیان

روی تو باشد از ازل، وجه خدا ابن الرضا

بر اهل عالم ای امام، ای پیشوای خاص و عام

بر حلقه ی دلداد گان، ای مقتدا ابن الرضا

در اقتدایت هستی و، هستی اسیر جام تو

بر عارفان اهل دل، ای آشنا

ابن الرضا

تقوا رهین حالت، نورانی رخساره ات

ای چهره ات آیینه ی، مهر و صفا ابن الرضا

بر خوان لطف و بخششت، عالم تمامی ریزه خور

ای سائل احسان تو، جود و سخا ابن الرضا

حاتم گدای خسته ای، از مستمندان رهت

بر سائلان درگه ات، بنما عطا ابن الرضا

ما ماندگان ره کجا، بزم غم عشقت کجا

جایی که زهرا بهر تو، دارد عزا ابن الرضا

«مظهر جود»

کیستم من مظهر جود خدای مهربانم

نهمین آئینه دار خاتم پیغمبرانم

هشتمین آلاله ی باغ ولای مرتضایم

گوهر دریای عصمت من جواد بن رضایم

بعد موسی جرعه نوش باده ی جام طهورم

اولین فرزند دلبند رضا در شهر نورم

لاله ای بودم که کرده داغ مادر، خون دل من

شوهری هستم که باشد همسر من قاتل من

در سنین نوجوانی همسر نامهربانم

داد زهری کز شرارش سوخت مغز استخوانم

من درون خانه بودم او به پشت درب خانه

می زدم من ناله از دل، می زد او چنگ و چغانه

در کویر تشنه کامی داد از کین زهر نابم

تشنه لب گشتم نداد آن بی حیا یک جرعه آبم

هر زمان از پرده دل ناله از اغیار کردم

یادی از ناله ی بین در و دیوار کردم

بس که خون دل ز دست همسر نااهل خوردم

در سنین نوجوانی همچو مادر جان سپردم

«قبله ی دلها»

ای تجلی غربت عالم (۲)

که غریبی در خانه ی خود هم (۲)

آن که بود، محرمت، قاتلت شد همسرت (۲)

در غم ماتمت، در عزا شد مادرت

(یا جواد، یا جواد، یا جواد ابن الرضا (۲)) (۲)

دیده ی کوثر، بر تو خون بارید (۲)

ناله زد مادر، تا که نعشت دید (۲)

گریه کرد، آسمان، در عزایت ای غریب (۲)

ضجه زن، حوریان، از برایت ای غریب

(یا جواد، یا جواد، یا جواد ابن الرضا (۲)) (۲)

قبله ی دلها، کاظمین تو (۲)

وای از آن آه یا حسین تو (۲)

غصه ی کربلا، ماتم کوی بلا (۲)

این همه، از جفا، قتل تو کرده روا

(یا جواد، یا جواد، یا جواد ابن الرضا (۲)) (۲)

«سوز آه»

به روی خاک چنان ناله از جفا می زد

که سوز آه وی آتش به ما سوا می زد

به لب ز کینه ی بیگانه هیچ شکوه نداشت

و لیک داد ز بیداد آشنا می زد

شرار زهر ز یک سو لهیب غم یک سو

به جان و پیکرش آتش جدا جدا می زد

گذشت کار ز کار و نداشت کار به کس

در آن میانه فقط آب را صدا می زد

صدای ناله ی وی هی ضعیف تر می شد

که پیک مرگ بر او از جنان صدا می زد

برون حجره همه پایکوب و دست افشان

درون حجره یکی بود و دست و پا می زد

ستاده خصم و جواد الائمه جان می داد

از او بپرس که زخم زبان چرا می زد

«ابن الرضا»

روح دعا کنج حجره ز عطش در نواست

عشق خدا پسر فاطمه ابن الرضاست

مقتل او منزلش شد بسکه یار ما غریب است

همسر او قاتلش شد ذکر او امن یجیب است

یا رضا جان یا رضا جان ... یا رضا جان

قاتل او کف زنان به مرگ او بنگرد

سوز عطش طاقت از پیکر او میبرد

جسم این جان روی خاک حجره افتاد

در جوانی همچو زهرا جان به جانان ارمغان داد

یا رضا جان یا رضا جان ... یا رضا جان

روح دعا کنج حجره ز عطش در نواست

عشق خدا پسر فاطمه ابن الرضاست

مقطع او منزلش شد بسکه یار ما غریب است

همسر او قاتلش شد ذکر او ام یجیب است

یا رضا جان یا رضا جان ... یا رضا جان

دلبند تو جواد است مولا برس به دادم ... حسین حسین ...

جوونی ما به فدات حسین جان کی می رسی به داد ما حسین جان

ارضی

«مرثیه گروهی»

گلهای زهرا شد همه پرپر ز بیداد

در کربلا و سامرا، در طوس و بغداد

نالد همیشه بلبل، از داغ این همه گل

بقیه الله، آجرک الله

بغداد یک بار دگر در غم نشسته

با ناله های دجله در ماتم نشسته

شراره در نهاد است، غمزده ی جواد است

بقیه الله، آجرک الله

با آن که همچون غنچه ای خون شد دل او

شریک زندگانیش شد قاتل او

شکوفه ی ولایت، پرپر شد از جنایت

بقیه الله، آجرک الله

در حجره ی در بسته می سوزد تمامی

جانش ز زهر و پیکرش از تشنه کامی

رمق به جان ندارد، لب تشنه جان سپارد

بقیه الله، آجرک الله

اعدا دگر طرحی چو عاشورا فکندند

بر بام خانه پیکر او را فکندند

جسمش بنفشه فام است سه روزی روی بام است

بقیه الله، آجرک الله

این کشته ای که تشنه لب همچون حسین

است

شهید بغداد و غریب کاظمین است

سلام ما به قبر او به جلوه های صبر او

بقیه الله، آجرك الله

عالم سیه پوش غمش بر دل نشسته ماتمش

بقیه الله، آجرك الله

«آه آسمان»

مظهر جود وتقوا را کشتند

نوگل باغ زهرا را کشتند

آه و واویلا آه و واویلا

میان حجره دست و پا می زد

مادرش زهرا را صدا می زد

آه و واویلا آه و واویلا

زهر جفا زد آتش به جانش

بوده تسلا زخم زبانش

آه و واویلا آه و واویلا

کربلایش شد شهر بغداد

گوشه حجره تشنه لب جان داد

آه و واویلا آه و واویلا

زهر عدوش کارگر گردید

امام هادی بی پدر گردید

آه و واویلا آه و واویلا

مهدی زهرا صاحب عزایش

دیده ی زهرا گریان برایش

آه و واویلا آه و واویلا

«لب عطشان»

غریب شهر و خانه ام، در هجون غمم (۲)

خدا چه تنها شده ام، در بر محرمم (۲)

قاتل جان من شده همسرم (۲)

رخت عزا به تن کند مادرم

(واویلتا (۳) واغربتا)

باب عطشان شده ام، عازم دلبرم (۲)

شبیه جد تشنه و، بی کس و یاورم (۲)

شعله زده شرارم بر سینه ام (۲)

قاتل من شد غم دیرینه ام

(واویلتا (۳) واغربتا)

کشته مرا غصه ی یک، شهر جفا (۲)

کنم به حال سجده ام، در غمش ناله ها (۲)

وارث بی کس مرتضایم (۲)

فاطمه جان به سوی تو بیایم

(واویلتا (۳) واغربتا)

«ابن الرضا»

از اشک عزا دیده ها دریاست

ماتم جواد یا غم زهراست

در حجره ی غم جان دهد مظلوم

فرزند رضا حجت معصوم

می رسد به گوش ناله ی مغموم

این زمزمه ی غربت مولاست

زهر ستم و خصم بد بنیاد

زد به خرمنش شعله ی بیداد

مرغ حق چرا از نفس افتاد

تشنه لب چرا کوثر طاهاست

یارو همدمش دشمن جانش

ظلم آشکار زهر پنهانش

آتش زده بر جان سوزانش

این نه همسر است خصم بی پروا است

این نور خداست آخر ام الفضل

این ابن الرضاست آخر ام الفضل

خون به دل چراست آخر ام الفضل

از زهر و عطش در دلش غوغاست

«بانگ جواد»

کیست اندر حجره ی در بسته افغان می کند

کز غم او فاطمه گیسو پریشان می کند

همچو انسانی که می سوزد درون آتشی

آب آب از پشت در با قلب سوزان می کند

گاه می گوید: که زهرم داده اید، آبم دهید

گاه با حق گفتگو با چشم گریان می کند

ام فضل بی حیا تا نشود بانگ جواد

امر بر کف کوبی جمع کنیزان می کند

ریخت ام الفضل آبی را که می برد آن کنیز

دید چون آن خادمه بر شاه احسان می کند

جان به قربانش که در آن پیچ و تاب تشنگی

یاد از لبهای خشک شاه عطشان می کند

برد گلچین دغل آن شاخه ی طوبی به بام

آری آن ظالم، جفای خویش پنهان می کند

خواست آن گل را کند پژمان به زیر آفتاب

دید پر در پر به رویش سایه مرغان می کند

کینه ورزی تا کجا یارب که از بعد سه روز

دشمن از بامش به خاک کوچه غلطان می کند

«نگین کاظمین»

مظلوم و بی کس و حبیب، منم غریب منم غریب

غم های عالمی همه، شده نصیب شده نصیب

من وارث حسینم نگین کاظمینم

غریباً وا غریبا (۳)

در اوج آسمان غم، ماه شبم ماه شبم

از جور و کینه و ستم، جان به لبم جان به لبم

دیگر از پا فتادم زهرا برس به دادم

غریباً وا غریبا (۳)

در خانه هم جفا رسد، ز همسرم ز همسرم

او با زخم زبان بود، برابرم برابرم

تنهای خانه هستم چشم از جهان ببستم

غریباً وا غریبا (۳)

«بی یاور»

بسوزد از عطش، لب خشکیده ام (۲)

به یاد مادر است، (دل غمدیده ام) (۲)

به بالینم بیا، نما دردم دوا، فدایت مادر را

فدایت مادرا ... (غریبم من غریبم)

به بام خانه ام (تن افتاده است) (۲)

غم آن بی کفن، به دلها مانده است (۲)

بسوزم ز این جفا، به یاد کربلا، ز داغ لاله ها

فدایت مادرا ... (غریبم من غریب)

لبم از تشنگی (دل از داغ نگار) (۲)

بسوزد هر دو از (رخ نیلی یار) (۲)

دگر پایم شفا، نمایم ناله ها، به یادت مادرا

فدایت مادرا ... (غریبم من غریب)

صدای خنده ای (رسد از همسرم) (۲)

میان خانه هم، (چنین بی یاورم) (۲)

غمم شد خاتمه، نمایم زمزمه، فدایت فاطمه

فدایت مادرا ... (غریبم من غریب)

«نور دو چشم رضا»

(مظلوم، گل رضا مولا)

ای همه صبر و رضا، ای ثمر مرتضی

مظهر بخشش وجود، نور دو چشم رضا

بی کس و یار و غریب، کار تو صبر و شکیب

غربت عالم همه، گشته با قلبت نصیب

غرق به خون شد دلت، غصه و غم حاصلت

آن که بود محرمت، همسر تو قاتلت

خون جگر از کینه ها، کینه ی دیرینه ها

جان دهی از ماتم، آتش بر سینه ها

حب تو عشق همه، با تو کنم زمزمه

جان به فدای تو ای، گریه کن فاطمه

قتل تو شد از غمش، کشته تو را ماتمش

ضجه نمودی تو از، ناله دم به دمش

همره چشم ترت، پر زده تا دلبرت

تا که شوی زائر، خسته دل مادرت

سبک: (حله ام احرام خون ...)

«گل یکدانه»

من که پرپر می زنم تشنه لب در لانه ام

بر علی موسی الرضا من گل یکدانه ام

من جوادم جان بدادم تشنه لب در لانه ام (۲)

همسر بیگانه ام با کنیزان صف زند

می دهم من جان ز کف او به شادی کف زند

دل کبابم رفته تابم همسرم شد قاتلم

از شرار زهر غم سینه ام شد چاک چاک

من لبم خشکیده و، آب ریزد روی خاک

همچو جدم گویم هر دم العطش تا جان دهم

من که چون شمع سحر، سوزد از پا تا سرم

بر مشامم می رسد بوی عطر مادرم

در بر من مادر من آمده وقت وصال

من نگویم کف مزن، یا به رویم در مبند

مادرم اینجا بود پیش او کمتر بخند

شرم بنما لحظه ای را کف مزن در پیش او

من جوادم جان بدادم تشنه لب در لانه ام (۲)

«غریب خانه»

من که در خانه غریبم، خون دل ها شد نصیبم

منتظر بودم شب و روز، تا اجل گردد نصیبم

وقت رفتن آمد آخر می روم تا کوی دلبر

بر سرم یک دم بیا تا پر کشم سوی تو مادر

واغریبا واغریبا ...

من جواد ابن الرضایم، از تبار مرتضایم

همچو اجداد غریبم، بر رضای حق رضایم

غصه های من به خانه می کشد از دل زبانه

بی کسی آل حیدر شد نصیبم از زمانه

واغریبا واغریبا ...

یاد غمهای تو مادر، برده از یاد جور همسر

پیکرم مسموم زهر و، قلب من سوزان یک در

گر چه این زهر حاصلم شد همره خون دلم شد

ای همه عالم بدانید داغ زهرا قاتلم شد

واغریبا واغریبا ...

سبک: (ای همه دارو ندارم ...)

شهادت

شهادت حضرت امام محمّد تقی علیه السلام

منبع

منتهی الامال – حاج شیخ عباس قمی

شهادت

مکشوف باد که چون مأمون حضرت جواد علیه السلام را بعد از فوت پدر بزرگوارش به بغداد طلبید و دختر خوب را تزویج آن حضرت نمود، آن جناب چندی که در بغداد بود از سوء معاشرت مأمون منزجر گردید از مأمون رخصت طلبید و متوجه حج بیت اللّه الحرام شد و از آنجا به مدینه جد خود معاودت فرمود و در مدینه توقف فرمود و بود تا مأمون وفات کرد و معتصم برادر او غصب خلافت کرد و این در هفدهم رجب سال دویست و هیجده هجری بوده.

و چون معتصم خلیفه شد از وفور استماع فضایل و کمالات آن معدن سعادت و خیرات نائره حسد در کانون سینه اش اشتعال یافت و در صدد دفع آن حضرت برآمد و آن جناب را به بغداد طلبید آن حضرت چون اراده بغداد نمود حضرت امام علی النقی علیه السلام را خلیفه و جانشین خود گردانید در حضور اکابر شیعه و ثقات اصحاب خود نص صریح بر امامت آن حضرت نمود و کتب علوم الهی و اسلحه و آثار حضرت رسالت پناهی و سایر پیغمبران را به دو فرزند خود تسلیم فرمود و دل بر شهادت نهاده و فرزند گرامی خود را وداع کرد و با دل خونین مفارقت تربت جد خود اختیار نموده روانه بغداد گردید و در روز بیست و هشتم محرم سال دویست و بیستم هجری داخل بغداد شد و معتصم در اواخر همین سال آن حضرت را به زهر شهید کرد.

و کیفیت شهادت آن مظلوم به اختلاف نقل شده، اشهر آن است که زوجه اش ام الفضل

دختر مأمون به تحریک عمویش معتصم آن حضرت را مسموم کرد؛ چه آنکه امّ الفضل از آن حضرت منحرف بود به سبب آنکه آن جناب میل به کنیزان و زنان دیگر خود می فرمود و مادر امام علی النقی علیه السلام را بر او ترجیح می داد به این سبب ام الفضل همیشه از آن حضرت در تشکی بود و در زمان حیات پدرش مکرر به نزد او شکایت می کرد و مأمون گوش به سخن او نمی داد به سبب آنچه با امام رضا علیه السلام نموده بود دیگر تعرض و اذیت کردن اهلبیت رسالت را مناسب دولت خود ندانست مگر یک شب که امّ الفضل رفت نزد پدر و شکایت کرد که حضرت جواد علیه السلام زنی از اولاد عمر یاسر گرفته و بدگویی برای آن حضرت کرد مأمون چون مست شراب بود در غضب شد و شمشیر برداشت و آمد به بالین آن حضرت و چند شمشیر بر بدن آن جناب زد که حاضرین گمان کردند که بدن آن جناب پاره پاره شد چون صبح شد دیدند آن حضرت سالم است و اثر زخمی در بدن ندارد چنانکه در فصل سوم آن خبر تحریر یافت.

و بالجمله: از (کتاب عیون المعجزات) نقل شده که چون حضرت جواد علیه السلام وارد بغداد شد و معتصم انحراف ام الفضل را از آن حضرت دانست او را طلبید و به قتل آن حضرت راضی کرده زهری برای او فرستاد که در طعام آن جناب داخل کند ام الفضل انگور رازقی را زهرآلود کرده به نزد آن امام مظلوم آورد و چون حضرت از آن تناول نمود اثر زهر در بدن

مبارکش ظاهر شد و ام الفضل از کرده خود پشیمان شد و چاره ای نمی توانست کرد گریه و زاری کرد، حضرت فرمود: الحال که مرا کشتی گریه می کنی، به خدا سوگند که به بلایی مبتلا خواهی شد که مرهم پذیر نباشد چون آن نونهال جویبار امامت در اول سن جوانی از آتش زهر دشمنان از پا درآمد معتصم ام الفضل را به حرم خود طلبید و در همان زودی ناسوری در فرج او به هم رسید و هر چه اطباء معالجه کردند مفید نیفتاد تا آنکه از حرم معتصم بیرون آمد و آنچه داشت از مال دنیا صرف مداوای آن مرض کرد و چنان پریشان شد که از مردم سؤال می کرد و با بدترین احوال هلاك شد و زیانکار دنیا و آخرت گردید. (۸۷) و مسعودی در (اثبات الوصیه) نیز قریب به همین نقل کرده الا آنکه گفته: معتصم و جعفر بن مأمون هر دو ام الفضل را واداشتند بر کشتن آن حضرت و جعفر بن مأمون به سزای این امر در حال مستی به چاه افتاد او را مرده از چاه بیرون آوردند. (۸۸)

و علامه مجلسی رحمه اللّه در (جلاءالعیون) نقل کرده که چون مردم با معتصم بیعت کردند متفقد احوال حضرت امام محمّد تقی علیه السلام شد و به عبدالملك زیات که والی مدینه بود نامه نوشت که آن حضرت را با ام الفضل روانه بغداد کند. چون حضرت داخل بغداد شد به ظاهر اعزاز و اکرام نمود و تحفه ها برای آن حضرت و ام الفضل فرستاد پس شربت حماضی برای آن حضرت فرستاد با غلام خود استناس [یا (اشناس)] نام و سر

آن ظرف را مهر کرده بود چون شربت را به خدمت آن حضرت آورد گفت: این شربتی است که خلیفه برای خود ساخته و خود با جماعت مخصوصان خود تناول نموده و این حصه را برای شما فرستاده است که با برف سرد کنید و تناول نمایید و برف با خود آورده بود و برای حضرت شربت ساخت. حضرت فرمود که باشد در وقت افطار تناول نمایم، گفت: برف آب می شود و این شربت را سرد کرده می باید تناول نمود، و هرچند آن امام غریب مظلوم از آشامیدن امتناع نمود آن ملعون مبالغه را زیاده کرد تا آنکه آن شربت زهرآلود را دانسته به ناکام نوشید و دست از حیات کثیر البرکات خود کشید.

و شیخ عیاشی روایت کرده از زرقان صدیق و ملازم ابن ابی داود قاضی که گفت:

روزی ابن ابی داود از مجلس معتصم غمگین به خانه آمد از سبب اندوه او سؤال کردم گفت: امروز از جهت ابی جعفر محمّد بن علی چندان بر من سخت گذشت که آرزو کردم کاش بیست سال قبل از این فوت شده بودم. گفتم: مگر چه شده؟ گفت: در مجلس خلیفه بودیم که دزدی را آوردند که اقرار به دزدی خود کرده بود و خلیفه خواست حد بر او جاری کند، پس علما و فقها را در مجلس خود جمع کرد و محمّد بن علی را نیز حاضر کرد. پس پرسید از ما که دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟ من گفتم: باید از بند دست قطع کرد. گفت: به چه دلیل؟ گفتم: به جهت آیه تیمم (فَامْسَحُوا بِوُجوُهِکُمْ وَ اَیْدِیَکُمْ)؛ (۸۹) چه آنکه

خداوند در این آیه دست را بر کف اطلاق فرموده و جمعی از اهل مجلس نیز با من موافقت کردند و بعضی دیگر از فقها گفتند: باید دست را از مرفق قطع کرد و آنها استدلال کردند به آیه وضو و گفتند که خداوند فرموده (وَ اَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرافِقِ)، (۹۰) پس دست تا مرفق است. پس معتصم متوجه امام محمّد تقی علیه السلام شد و گفت: شما چه می گویید؟ فرمود: حاضرین گفتند و تو شنیدی. گفت: مرا با گفته ایشان کاری نیست آنچه تو می دانی بگو. حضرت فرمود: مرا از این سؤال معاف دار. خلیفه او را سوگند داد که البته باید بگویی. حضرت فرمود: الحال که مرا سوگند دادی پس می گویم که حاضرین تمام خطا کردند در مسأله بلکه حد دزد آن است که چهار انگشت او را قطع کنند و کف او را بگذارند. گفت: به چه دلیل؟ فرمود: به جهت آنکه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم فرموده در سجود هفت موضع باید به زمین برسد که از جمله دو کف دست است پس هرگاه دست دزد از بند یا مرفق بریده شود کفی برای او نمی ماند که در عبادت خدا به آن سجده کند و مواضع سجده حق خدا است و کسی را بر آن حقی نیست که قطع کند چنانکه حق تعالی فرموده: (وَ اِنَّ الْمَساجِدَ للّهِ). (۹۱) معتصم کلام آن حضرت را پسندید و امر کرد که دست دزد را از همانجا که حضرت فرموده بود قطع کردند این هنگام بر من حالتی گذشت که گویا من برپا شد و آرزو کردم که کاش مرده بودم

و چنین روزی را نمی دیدم.

زرقان گفت: بعد از سه روز دیگر ابن ابی داود نزد خلیفه رفت و در پنهانی با وی گفت که خیرخواهی خلیفه بر من لازم است و امری که چند روز قبل از این واقع شد مناسب دولت خلیفه نبود؛ زیرا که خلیفه در مسأله ای که برای او مشکل شده بود علمای عصر را طلبید و در حضور وزراء و مستوفیان و امراء و لشکریان و سایر اکابر و اشراف از ایشان سؤال کرد و ایشان به نحوی جواب دادند پس در چنین مجلسی از کسی که نصف اهل عالم او را امام و خلفه می دانند و خلیفه را غاصب حق او می شمارند سؤال کرد و او بر خلاف جمیع علماء فتوی داد و خلیفه ترک گفته همه علماء کرده به گفته او عمل کرد این خبر در میان مردم منتشر شد و حجتی شد برای شیعیان و موالیان او، معتصم چون این سخنان را بشنید رنگ شومش متغیر شد و تنبهی برای او حاصل گردید و گفت خدا تو را جزای خیر دهد که مرا آگاه کردی بر امری که غافل از آن بودم.

پس روز دیگر یکی از نویسندگان خود را طلبید و امر کرد آن حضرت را به ضیافت خود دعوت نماید و زهری در طعام آن جناب داخل نماید آن بدبخت حضرت را به ضیافت طلبید آن جناب عذر خواست و فرمود می دانید که من به مجلس شما حاضر نمی شوم، آن ملعون مبالغه کرد که غرض اطعام شما است و متبرک شدن خانه ما به مقدم شریف شما و هم یکی از وزراء خلیفه آرزوی ملاقات شما

را دارد و می خواهد که به صحب شما مشرف شود. پس چندان مبالغه کرد تا آن امام مظلوم به خانه او تشریف برد چون طعام آوردند و حضرت تناول فرمود اثر زهر در گلوی خود یافت و برخاست و اسب خود را طلبید که سوار شد، صاحب منزل بر سر راه آمد و تکلیف ماندن کرد، حضرت فرمود: آنچه تو با من نمودی اگر در خانه تو نباشم از برای تو بهتر خواهد بود و به زودی سوار شد و به منزل خود مراجعت کرد چون به منزل رسید اثر آن زهر قاتل در بدن شریفش ظاهر شد و در تمام آن روز و شب رنجور و نالان بود تا آنکه مرغ روح مقدسش به بال شهادت به درجات بهشت پرواز کرد. صلوات اللّه علیه. انتهی. (۹۲)

پس جنازه آن جناب را بعد از غسل و کفن آوردند در مقابر قریش در پشت سر جد بزرگوارش امام موسی علیه السلام دفن نمودند، و به حسب ظاهر واثق باللّه بر آن حضرت نماز خواند و لکن در واقع حضرت امام علی النقی علیه السلام از مدینه به طی الارض آمد و متصدی غسل و کفن و نماز و دفن پدر بزرگوارش شد. (۹۳)

و در (کتاب بصائر الدرجات) روایت کرده از مردی که همیشه با حضرت امام محمّد تقی علیه السلام بود گفت: در آن وقتی که حضرت در بغداد بود روزی در خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام در مدینه نشسته بودیم و آن حضرت کودک بود و لوحی در پیش داشت می خواند ناگاه تغییر در حال آن حضرت ظاهر شد پس برخاست و داخل خانه

شد ناگاه صدای شیون شنیدیم که از خانه آن حضرت بلند شد بعد از ساعتی حضرت بیرون آمد از سبب آن احوال پرسیدیم، فرمود که در این ساعت پدر بزرگوارم وفات فرمود! گفتم: از کجا معلوم شما شده؟ فرمود که از اجلال و تعظیم حق تعالی مرا حالتی عارض شد که پیش از این در خود چنین حالتی نمی یافتم از این حالت دانستم که پدرم وفات کرده و امامت به من منتقل شده است. پس بعد از مدتی خبر رسید که حضرت در همان ساعت به رحمت الهی واصل شده است. (۹۴) و در تاریخ وفات حضرت جواد علیه السلام اختلاف است، اشهر آن است که در آخر ماه ذی قعده سال دویست و بیستم هجری شهید شد و بعضی ششم ذی حجه گفته اند و این بعد از دو سال و نیم فوت مأمون بود چنانچه خود آن حضرت می فرمود: (اَلْفَرَجُ بَعْدَ الْمَأْمُونِ بِثَلاثینَ شَهرا). و مسعودی وفات آن حضرت را در پنجم ذی حجه سال دویست و نوزده ذکر نموده و در وقت وفات از سن شریفش بیست و پنج سال و چند ماهی گذشته بود. (۹۵)

پاورقی ها

۸۵- سره یعنی بی عیب و نیکو.

۸۶- یعنی زبون و اسیر و گرفتار و زیردست.

۸۷- (عیون المعجزات) ص ۱۳۲، چاپ أعلمی، بیروت.

۸۸- (اثبات الوصیه) ص ۲۲۷، چاپ انصاریان، قم.

۸۹- سوره مائده (۵)، آیه ۶.

۹۰- سوره مائده (۵)، آیه ۶.

۹۱- سوره جن (۷۲)، آیه ۱۸.

۹۲- (جلاء العیون) ص ۹۶۸ ۹۷۰.

۹۳- (جلاء العیون) ص ۹۷۰.

۹۴- (بصائر الدرجات) ص ۴۶۷، جزء۹، باب ۲۱.

۹۵- (مروج الذهب) ۳/۴۶۴.

امام جواد علیه السلام غریب بغداد

الف) سیمای جواد الائمه در یک نگاه

محمد عابدی

امـام محمـد بن علی علیهمـا السـلام (جواد الائمه) نهمین امام از خانـدان اهل بیت علیهم السـلام است. القابی که برای آن امام برشـمرده اند و هر یک گویای بعدی از شخصیت آسمانی حضرت است، عبارت اند از: «مختار، مرتضی، متوکل، متقی، زکی، تقی، منتجب، مرتضی، قانع، جواد، عالم ربانی، منتجب المرتضی و ... » (۱)

ابن صـباغ مـالکی از القـاب «جواد، قـانع، مرتضـی » یـاد می کنـد و می گویـد: مشـهورترین لقب امـام، «جواد» است. (۲) شیخ صـدوق نیز می نویسـد: به محمـد بن علی الثانی، تقی گفته شد؛ چون از خدا تقوا پیشه کرد و زمانی که مامون شـبانه با حالتی مست وارد شد و او را با شمشیر زد و گمان کرد حضرت را کشته است، خداوند او را نگه داشت. (۳)

کنیه های حضرت نیز عبارت اند از: ابو جعفر ثانی (کنیه جدش امام باقر علیه السلام) و ابو علی. (۴)

به نوشـته ابن صباغ مالکی، چهره ای سفید و اندامی متوسط داشت (۵) و نقش انگشترش به نقل طبری «العزه لله »ماننـد انگشتر پیامبر صلی الله علیه و آله بود. (۶)

مادر حضرت، سبیکه نوبیه بود. (۷) به نقل شـیخ مفید فرزندان حضـرت «علی الهادی علیه السلام، موسی، فاطمه، امامه » بودند (۸) و طبرسی از دختران به «حکیمه، خدیجه، ام

کلثوم » اشاره می کند و می گوید: برخی تنها از فاطمه و امامه یاد کرده اند. (۹)

شیخ طوسی روز دهم رجب را سال تولد وی می داند (۱۰) و به نقل طبرسی آن امام در عصر معتصم به شهادت رسید. (۱۱) در این هنگام، ۲۵ سال و ۲ ماه و ۱۸ روز از دوران حیات امام می گذشت. (۱۲)

مرحوم کلینی می نویسد:

«محمد بن علی علیهما السلام در حالی که ۲۵ سال و سه ماه و دوازده روز از عمرش می گذشت، در روز سه شنبه، ۶ روز قبل از ذی حجه سال ۲۲۰ ه. ق شهید شد و بعد از پدر ده سال (منهای بیست روز) زندگی کرد.» (۱۳)

ایشان با محمد امین بن هارون تا سال ۱۹۸ ه. ق (قبل از امامت) معاصر بود. از آن پس با مامون بن هارون (از ۱۹۸ تا ۲۱۸ قبل از امامت و ۲۱۸ تا ۲۰۳ در زمان امامت) هم عصر بود و سرانجام با معتصم عباسی از ۱۷ رجب یا شعبان ۲۱۸ ه. ق تا لحظه شهادت، ذی قعده ۲۲۰ ه. ق معاصر بود.

اینک که در آستانه شهادت جانگداز آن امام بزرگ و غریب قرار گرفته ایم، به بازخوانی گوشه هایی از مظلومیتش در طول دوره امامت تا لحظه شهادت می پردازیم: (۱۴)

ب) رنجهای امام جواد علیه السلام

امام جواد علیه السلام از همان آغاز امامت با سیل رنجها رویارو بود؛ مشکلاتی که گاه از سوی حاکمان، زمانی از طرف کارگزاران و منسوبین به طاغوتها و گاهی از سوی جاهلان، متعصبان، گروههای انحرافی و ... ایجاد می شد. اینک نمونه هایی را مرور می کنیم:

۱. شکستن حریم امامت

محمد بن ریان می گوید: مامون به هر حیله ای متوسل می شد تا بر امام نفوذ کند، اما ممکن نمی شد، تا اینکه این فرصت هنگام ازدواج دخترش با امام به دست آمد.

وقتی می خواست دخترش، ام فضل را به خانه زفاف امام جواد علیه السلام بفرستد، دویست دختر از زیباترین کنیزکان خود را طلبید و به هر یک جامی که داخل آن گوهری بود، داد تا وقتی در جایگاه نشست، از او استقبال کنند، اما حضرت به هیچ یک توجهی نکرد. در آنجا مردی بود که مخارق نامیده می شد و صاحب صدا و عود و ضرب بود و ریشی دراز داشت. مامون او را طلبید. در گفتگوی مامون و مخارق، مخارق گفت: اگر به چیزی از امور دنیا مشغول باشد، من برای مقصود شما کفایت می کنم. آن گاه رو به روی امام نشست، مانند الاغ عرعری کرد و وقتی توجه همه را جلب نمود، شروع به نواختن کرد. امام دقایقی بی توجهی کرد و ناگهان سر برداشت و فرمود: «اتق الله یا ذا العثون؛ ای ریش دراز از خدا بپرهیز.» مخارق چنان از فریاد امام وحشت کرد که ساز و عود از دستش افتاد و تا لحظه مرگ دستش فلج ماند.

وقتی مامون از دلیل آن حالت پرسید، گفت: از وقتی ابوجعفر بر سرم فریاد کشید، وحشتی مرا فرا گرفت که هرگز از جانم

بیرون نمی رود. (۱۵)

۲. تهمت مستی و ...

فضـای تنگ و خفقان آلود حاکم بر جامعه چنان امام و یارانش را در تنگنا قرار داده بود که گاه افراد وابسـته به طاغوت به آن حضـرت توهینهای سـنگینی می کردند و امام تنها به شـکوه به درگاه الهی بسـنده می کرد. از جمله، عمر از خاندان فرج که با چپاول و رشوه و دزدی ثروت زیادی فراهم آورده بود و در حکومت بنی عباس نفوذ داشت، مـدتی فرمانـدار مـدینه شـد و در همـان زمـان نسـبت به خانـدان نبوت خشونت به خرج می داد و کـار را به جـایی رسانـد که به امـام گفت: به گمانم تو مسـت هستی! امام جواد علیه السـلام در مقابل این گسـتاخی تنها به درگاه الهی پناه برد و فرمود: «اللهم ان کنت تعلم انی امسیت لک صائمـا فـاذقه طعم الخرب و ذل الاسـر؛ خـدایا! چنـانچه تو می دانی امروز برای تو روزه بودم، پس طعم غارت شـدن و خواری اسارت را به او بچشان.»

طولی نکشید که در سال ۲۳۳ ه. ق متوکل بر او غضب کرد و دستور داد ۱۲۰ هزار دینار به عنوان مالیات و ۱۵۰ هزار دینار از برادرش بگیرند. او بار دیگر به عمر غضب کرد و دستور داد هر چه می توانند بر گردنش ضربه بزنند و ۶هزار ضربه زدند و بار سوم کشان کشان به بغداد بردند و همان جا در اسارت مرد. واقعه توهین به امام جواد علیه السـلام چنان سـنگین بود و دل امام هادی علیه السلام را به درد آورده بود که وقتی خبر مرگ عمر را آوردند، ۲۴ مرتبه «الحمد لله » گفت. (۱۶)

۳. توطئه قتل به اتهام خروج

قطب راوندی از ابن ارومه چنین نقل می کند: معتصم تعدادی از

وزرایش را فرا خوانـد و گفت: بر علیه محمـد بن علی بن موسـی علیهم السـلام نزد من شـهادت دروغ دهید و بنویسـید که می خواهـد خروج کنـد. آن گـاه امام را خواست و گفت: تو علیه من توطئه کرده ای! امام فرمود: «والله ما فعلت شـیئا من ذلک؛ به خدا سوگند! من چنین کاری نکرده ام.»

مامون بر وجود شاهدان پای فشـرد. امام هم دستش را بلند کرد و عرض کرد: «اللهم ان کانوا کذبوا علی فخذهم؛ خدایا اگر بر من دروغ بسته انـد، آنهـا را بگیر.» در آن لحظه ایوان لرزیـد و هر یک از اطرافیان معتصم که بر می خاست، بر زمین می افتاد. معتصم عرض کرد: «یـا ابن رسـول الله! انی تـائب ممـا فعلت فـادع ربـک ان یسـکنه؛ ای پسـر رسـول خـدا! از آنچه کردم، توبه نمودم. از پروردگـارت بخواه که آن را آرام سـازد.» این بار امام دست بلنـد کرد و عرض کرد: «اللهم سـکنه و انک تعلم انهم اعـداؤک و اعـدائی؛ خـدایا! آرامش سـاز و تـو می دانی که آنهـا دشـمنان تـو و من هسـتند.» در پی این دعـا آرامش به ایـوان باز گشت. (۱۷)

• به کاخ سلطنت گفتا خلیفه با وزیران کای ز روی افترا، اوراقی آوردند کاینها را بگفتا: بارالها! افترا بستند اگر بر من که ناگه کاخ گشتی زیر و رو، کآن قوم افتادنـد به پوزش معتصم بر دست و پا افتاد و تائب شد بگفتا: بارالها! ساکن این قصـر معلق کن که کاذب توبه کرد، از تو قبول مستتاب آمد (۱۸)

• ابـا جعفر ترا قصـد خروج و انقلاب آمـد گرفتیم از غلامانت، چه نزدت گو جواب آمـد بگیر این دشـمنان، کاین افترا حقش عقاب

آمد خلیفه دید هر یک از خنازیر و کلاب آمد بگفت این کاخ ساکن کن، که سخت این اضطراب آمد که کاذب توبه کرد، از تو قبول مستتاب آمد (۱۸) که کاذب توبه کرد، از تو قبول مستتاب آمد (۱۸)

ج) اخبار شهادت امام جواد علیه السلام

مسعودی می نویسد: وقتی ابوجعفر به دنیا آمد، ابوالحسن (امام رضا علیه السلام) به یارانش فرمود: «فی تلک اللیله قد ولد لی شبیه موسی بن عمران فالق البحار [و شبیه عیسی بن مریم] قدست ام ولدته فلقد خلقت طاهره مطهره. [ثم قال] بابی و امی شهید یبکی علیه اهل السماء یقتل غیظا و یغضب الله علی قاتله فلا یلبث الا یسیرا حتی یعجل الله به الی عذابه الالیم و عقابه الشدید؛ (۱۹) در این شب برای من فرزندی شبیه موسی بن عمران به دنیا آمد که شکافنده دریاهاست، [و شبیه عیسی بن مریم] مادرش مقدس است و پاک و پاکیزه خلق شد. به جان پدر و مادرم شهیدی می شود که اهل آسمان بر او می گریند. از روی خشم کشته می شود و خدا بر قاتل او خشم می گیرد؛ پس [قاتل او] نمی ماند مگر اندکی تا اینکه خدا عذاب دردناک و عقاب شدید را به سوی او می فرستد.»

امام جواد علیه السلام خود فرموده بود که «سی ماه بعد از مامون اجل او فرا خواهد رسید. (۲۰)» و به گفته محمد بن الفرج آن حضرت به او نوشته بود: «خمس را برایم بفرستید که بیشتر از امسال در بین شما نیستم.» (۲۱)

مرحوم کلینی نیز حکایتی دردناک از این آگاهی امام به شهادتش نقل می کند و به نقل از اسماعیل بن مهران می نویسد: وقتی ابوجعفر علیه السلام از مدینه

به بغـداد برای بـار اول می خواست برود، گفتم: من بر شـما می ترسم. با چهره ای گشاده، فرمود: غیبت من در این سال نیست. وقتی بار دوم به سوی معتصم می رفت، گفتم: شـما می رویـد، بعـد از شـما امامت با کیست؟ حضـرت جواد علیه السـلام چنان گریست که محاسنش خیس شد و فرمود: «بعد از من امر امامت مربوط به فرزندم علی علیه السلام است.» (۲۲)

د) چگونگی شهادت امام جواد علیه السلام

سـابقه خبـاثت و دشـمنی معتصم، خلیفه عباسـی، نشـان می دهـد که دسـتور قتـل توسط وی صادر شـده است؛ هرچنـد عاملان مسـتقیم آن به نقلهای مختلف، افراد مختلفی باشـند و یا هر یک از آنها به عنوان تکمیل کننـده پرونده شـهادت حضـرت عمل کرده باشـند. این موضوع به قـدری روشن بود که مسعودی می نویسـد: «فلمـا انصـرف الی العراق لم یزل المعتصم و جعفر بن المامون یـدبرون و یعملون الحیله فی قتله؛ (۲۳) وقتی امـام جواد علیه السـلام [از مکه با همسـرش] به عراق باز گشت، معتصم و جعفر بن مامون دائما در تدبیر و دست به کار چاره ای برای قتل او بودند.» روایتهای مختلفی که به دست آمده، چنین است:

۱. روایت مسعودی

روایت فوق عامل اصلی قتل را خلیفه عباسی معرفی می کند، مسعودی در ادامه می نویسد: جعفر بن مامون که از کینه ام فضل نسبت به امام (به دلیل برتری ام ابی الحسن نزد امام) خبر داشت و می دانست که ام فضل از او صاحب فرزنـد نشـده است، در انگور رازقی سم ریخت و ام فضل با تعریف و تمجید آن را به امام داد و حضرت خورد. در این هنگام پشیمان شد و گریست. امـام فرمود: گریه ات برای چیست؟ به خـدا قسم خـدا به فقری گرفتـارت کنـد که نجـات نیابی و به بلایی که پوشانـده نشود.» (۲۴)

۲. روایت ابن شهرآشوب

معتصم به عبـدالملک زیات، وزیر خود در مـدینه، نوشت که امام و ام فضل را راهی بغـداد کند. او هم علی بن یقطین را مطلع کرد و امام راهی شد. معتصم حضـرت را گرامی داشت و اشـناس (فرمانده ارتشـی) را با هدایایی به استقبال فرستاد. همراه آنها شربت ترش مزه (ریواس) آلوده به زهر را هم داد و گفت: این شـربت را بـا یـخ خنک کرده ایم و امیرالمؤمنین، احمـد بن ابی دؤاد، سـعد بن خصـیب و جماعتی از بزرگان هم نوشـیده اند و خلیفه دسـتور داده تا خنک است شـما هم بنوشـید. امام فرمود: شب می نوشم. گفت: آن وقت برفش آب می شود. وی آن قدر اصرار کرد که امام آن را نوشید. (۲۵)

۳. روایت عیاشی

زرقان دوست صـمیمی ابن ابی دؤاد، بعد از نقل ماجرای قضاوت فقهاء و امام در مورد قطع دست دزد که به رسوایی قاضیان و سربلنـدی امـام انجامیـد، می گویـد: سـه روز بعـد، ابی دؤاد نزد خلیفـه رفـت و گفـت: حـق امیرالمـؤمنین بـه گردن من باشـد، خیرخـواهی در بقـاء حکـومت و شـما بر من واجب است و از این حق روی بر نمی گردانم، هرچنـد مرا در آتش بسوزاننـد. او گفت: آن چیست؟ ابن ابی دؤاد گفت: وقـتی امیرمؤمنـان در مجلس فقهـا رعیتش را جمع می کنـد تـا دربـاره مسئله ای حکم دهنـد، آن گـاه آنـان حکـم را براسـاس آنچه نزدشان ثابت است، اعلام می دارنـد و این در حالی است که وزیران و حاجبان و

خـانواده خلیفه در مجلس حضور دارنـد و مردم عوامی که در پشت درهـا هسـتند، مطـالب را می شـنوند، آن گـاه امیر از گفته فقهاء دربار روی بر می تابد و به گفته مردی عمل می کند

که بیشتر این امت به امامتش معتقدند و او را سزاوارتر از خلیفه می دانند، با همه اینها، امیرمؤمنان چگونه می تواند از عدم اطاعت مردم و شکست حکومت عباسیان آسوده خاطر باشد؟ رنگ از چهره معتصم پرید و گفت: «جزاك الله عن نصیحتك خیرا.» معتصم روز چهارم به یکی از وزیران دستور داد حضرت را دعوت و مسموم کند و اگر قبول نکرد، بگوید: مجلس خصوصی است. وزیر چنان کرد و امام چون لقمه اول را در دهان گذاشت و احساس مسمومیت کرد، دستور داد مرکبش را برای رفتن آماده کنند و در مقابل اصرار میزبان فرمود: خروج من از خانه به نفع توست. امام آن روز و شب را در اثر مسمومیت در بستر افتاد و سرانجام به شهادت رسید.» (۲۶)

پی نوشت ها

۱) ر. ك: دلائل الامامه طبری، ص ۳۹۶؛ الارشاد، ص ۳۲۷؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۹۱؛ كشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۶.

۲) فصول المهمه، ص ۲۵۴؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵.

۳) معانی الاخبار، ص ۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۶.

۴) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳؛ دلائل الامامه، ص ۳۹۶.

۵) فصول المهمه، ص ۲۵۴؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵.

۶) دلائل الامامه، ص ۳۹۷.

۷) برخی هم خیزران یا بانویی از اهل بیت ماریه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، ریحانه و کنیه اش ام الحسن، سکینه، دره و اهل مریسیه دانسته اند؛ کافی، ج ۱، ص ۴۹۲؛ ارشاد مفید، ص ۲۹۷؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۳۷۹.

۸) ارشاد مفید، ص ۳۲۷.

۹) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳.

۱۰) مصباح المتهجد، ص ۸۰۵؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۷.

۱۱) ارشاد، ص ۳۱۹؛ درباره اقوال دیگر، ر. ك: دلائل الامامه، ص ۳۹۴؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۷.

۱۲) کافی، ج ۱، ص ۴۹۲؛ درباره اقوال دیگر، ر. ك: همان ج ۱، ص ۴۹۷.

۱۳) کافی، ج ۱، ص ۴۹۷.

۱۴)

دربـاره امام جواد علیه السـلام به مقالاتی که پیرامون این شخصـیت آسـمانی در ماهنامه مبلغان نگاشـته شـده رجوع کنیـد، این مقالات عبارت اند از:

«نگاهی به سیره تبلیغی امام جواد علیه السلام » ش ۲، محمد حاج اسماعیلی؛

«امامت جواد الائمه علیه السلام با نگرشی بر مسئله امامت و بلوغ جسمی » ش ۹، محمد عابدی؛

«مناظره ای از امام جواد علیه السلام » ش ۳۳، سیدجواد حسینی؛

«ماجرای شهادت امام محمدتقی علیه السلام » ش ۳۷، سید مجتبی اهری؛

«امام جواد علیه السلام پاسدار حریم وحی » ش ۴۵، عبدالکریم پاک نیا.

۱۵) کافی، ج ۱، ص ۴۹۴؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۳۹۶.

۱۶) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۶۲ و ۲۲۱؛ کافی، ج ۱، ص ۴۹۶.

۱۷) الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۴۵؛ اثبات الهداه، ج ۶، ص ۱۸۷.

۱۸) دیوان الادب، علامه محمد صالح حائری مازندرانی، ص ۲۸۲.

۱۹) اثبات الوصیه، ص ۲۱۰؛ عیون المعجزات، ص ۱۱۸ (با اختلاف).

۲۰) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۶۴.

۲۱) اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۰۰۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۶۳.

۲۲) کافی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲۳) اثبات الوصیه، ص ۲۱۹ – ۲۲۰؛ عیون المعجزات، ص ۱۲۹ (با اختلاف).

۲۴) اثبات الوصیه، ص ۲۱۹؛ عیون المعجزات، ص ۱۲۹؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۶.

۲۵) مناقب، ج ۴، ص ۳۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸.

۲۶) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۹۱؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۹۰؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵.

امام جواد علیه السلام و راز شهادت

مقدمه

هشتمین امام معصوم علیه السلام در انتظار پسر و شیعیان در تب و تاب رویت جمال جواد الائمه علیه السلام بودند. حدود چهل و هفتمین بهار عمر امام رضا علیه السلام سپری می شد اما هنوز فرزندی کاشانه پر فروغش را فروزان نساخته بود. از طرفی حضرت مورد طعنه دشمنان و زخم زبان آنها قرار داشت که گاه به وسیله نامه نیز آن حضرت را مورد آزار قرار می دادند که نمونه آن

را می توان در مکتوب «حسین ابن قیاما» مشاهده کرد. او که از سران «واقفیه » بود در نامه ای به امام رضا علیه السلام می نویسد: چگونه ممکن است امام باشی در صورتی که فرزندی نداری و امام علیه السلام پاسخ او را چنین نگاشت که از کجا می دانی که من فرزندی نخواهم داشت چند روزی طول نخواهد کشید که خداوند به من پسری عنایت خواهد کرد که حق را از باطل جدا می کند. تا این که طبق پیش بینی امام علیه السلام در رمضان سال ۱۹۵ هجری و به نقل از ابن عیاش در دهم رجب آن سال ستاره امام جواد علیه السلام متجلی شد و مادرش «سبیکه » را که از خاندان «ماریه قبطیه » همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بود و به فرموده امام رضا علیه السلام آفرینشی پاکیزه و منزه داشت. مرتبت و مقامی والاتر بخشید.

درود و سلام و صلوات خدا بر جواد الائمه علیه السلام آن هنگام که با میلادش جلوه زیبای مبارک ترین مولود را رقم زد و آن هنگام که با قامت زیبای امامت خویش قیامتی از شکوه و جلال و عظمت الهی را متجلی ساخت و آن زمان که در آخر ذی قعده سال ۲۲۰ هجری دیده از جهان فرو بست و با غروب غمگنانه و افتخار آفرین خویش تجلی بخش آیات جهاد و شهادت گشت.

ولادت امام جواد علیه السلام تمامی شایعات مربوط به امام رضا علیه السلام را پایان بخشید و دلهره و اضطراب را از میان شیعیان زدود. بدین جهت، که امام در حق فرزندش فرمود: این مولودی است که برای شیعیان ما «در این زمان » با برکت تر از او زاده نشده است.

مولودی که

حدود شانزده سال رهبری و امامت شیعیان را عهده دار شد و در این راستا آثاری شگفت از خویش به یادگار گذارد و مکتب علمی، اجتماعی شیعه را جلوه خاص بخشید.

شهادت آن بزرگوار پایانی است بر تلاش های چشمگیر و پر فروغش تلاش هایی که خلفای بنی عباس و دشمنانش را آنچنان غافلگیر نمود که نتوانستند آن حضرت را تحمل نمایند و بدین جهت در صدد شهادت آن حضرت بر آمدند و این نوشتار نگاهی است به عوامل و موجبات شهادت آن حضرت که در این زمینه به بررسی سه عامل می پردازیم:

تقوای الهی و عدم همراهی با فساد دربار

می دانیم که یکی از القاب آن حضرت «تقی » است و این به خاطره جلوه و ظهور خاصی است که تقوای الهی آن امام همام در اجتماع آن روز نموده و جهانی از پاکی و عفاف و تقوا را فرا راه دیدگان قرار داده بود والا تمامی معصومین برخوردار از صفت تقوا و عصمت الهی هستند چنانکه همه «صادق » راستگو و «کاظم » فرو برنده خشم و «زین العابدین » زیباترین روح پرستنده » هستند.

اما فرهنگ القاب معصومین ریشه ای اجتماعی و برخاسته از عنایت الهی دارد که لقب «تقی » نیز از این مقوله است نگاهی به شرایط اجتماعی آن بزرگوار و وضعیت درباریان ما را بدین نکته رهنمون می کند که دشمن تلاشی پیگیر داشت تا به گمان خود آن حضرت را با عیاشی ها و فساد دربار برای یک بار هم که شده است آلوده کند و در نتیجه آن حضرت را از چشم شیعیان و طرفدارانش که او را به خاطر پاکی و طهارت الهی اش می ستودند ساقط کند و حتی مامون برای کشاندن آن حضرت به بزم دربار دخترش ام الفضل

را به عقـد آن حضـرت در آورد و در این جهت دسـتور لازم را نیز صادر کرد. اما راه به جایی نبرد و پاکی و تقوای امامت بر اندیشه باطل مامونی پیروز گشت و نورانیتی مضاعف یافت. این بار کافی است روایت ذیل را مرور کنیم.

یکی از القاب آن حضـرت «تقی » است و این به خاطره جلوه و ظهور خاصی است که تقوای الهی آن امام همام در اجتماع آن روز نموده و جهـانی از پـاکی و عفاف و تقوا را فرا راه دیـدگان قرار داده بود والا تمامی معصومین برخوردار از صـفت تقوا و عصـمت الهی هسـتند چنـانکه همه «صـادق » راسـتگو و «کـاظم » فرو برنـده خشم و «زین العابـدین » زیبـاترین روح پرسـتنده » هستند.

ابن شـهرآشوب در کتاب «مناقب » از محمـدبن ریان نقل می کنـد که مامون درباره امام محمـدتقی علیه السـلام به هر نیرنگی دست زد شاید بتواند آن حضرت را مانند خود اهل دنیا نماید و به فسق و لهو، او را متمایل کند به نتیجه ای نرسید تا زمانی که خواست دختر خود را به خانه آن حضـرت بفرسـتد دسـتور داد صـد کنیزک از زیباترین کنیزکان را بگمارنـد تا زمانی که امام جـواد علیه السـلام برای حضـور در مجلس دامـادی وارد می شود بـا جـام هـای جواهر نشـان از او اسـتقبال کننـد کنیزان به آن دسـتورالعمل رفتـار کردنـد ولی حضـرت توجهی به آنها ننمود. در آنجا مردی بود به نام «مخارق » که آوازه خوان بود و بربط نواز و ریشـی دراز داشت. مـامون او را طلبیـد و از او خواست که تلاـش خود را جهت متمایل نمودن امام به امور مزبور به کار گیرد. مخارق به مامون گفت اگر

ابوجعفر علیه السلام کمترین علاقه ای به دنیا داشته باشد من به تنهایی مقصود تو را تامین می کنم. پس نشست مقابل آن حضرت و آواز خود را بلند کرد به گونه ای که اهل خانه دورش گرد آمدند و شروع کرد به نواختن عود و آوازخوانی. ساعتی چنین کرد ولی دید حضرت جواد علیه السلام نه به سوی او و نه به راست و چپ خود هیچ توجهی ننمود. سپس سر برداشت و رو به آن مرد کرد و فرمود، «اتق الله یا ذاالعثنون »؛ از خدا پروا کن ای ریش دراز. پس عود و بربط از دست آن مرد افتاد و دستش از کار افتاد تا آن که بمُرد. مامون از او پرسید تو را چه شد؟ گفت: وقتی که ابوجعفر علیه السلام فریاد برکشید آن چنان هراسیدم که هرگز به حالت اول باز نخواهم گشت.

روایت فوق بیانگر عمق توطئه مامون جهت نشانه گرفتن تقوای الهی امام جواد علیه السلام می باشد که عصمت الهی امام جواد علیه السلام نقشه های آنان را نقش بر آب می نمود. و در همین راستا سخن دیگری که از «ابن ابی داود» نقل شده است که در جمع اطرافیان خود گفت:

خلیفه به این فکر افتاده است که ابوجعفر علیه السلام را برای شیعیان و پیروانش به صورت زشت و مست نامتعادل آلوده به عطر مخصوص زنان نمودار کند. نظر شما در این باره چیست؟ آنها می گویند این کار دلیل شیعیان و حجت آن را از بین خواهد برد اما فردی از میان آنان می گوید جاسوس هایی از میان شیعیان برایم این چنین خبر آورده اند که شیعیان می گویند در هر زمان باید حجتی الهی

باشـد و هرگـاه حکـومت متعرض فردی کـه چنیـن مقـامی نزد آنـان دارد بشـود خـود بهـترین دلیـل اسـت بر این که او حجت خـداست. پس از آن «ابن ابی داود» خبر را به خلیفه منتقل می کند در این هنگام خلیفه این چنین اظهار نظر می کند که «امروز در باره اینها هیچ چاره و حیله ای وجود ندارد. ابوجعفر را اذیت نکنید. پس از نومیدی از همراهی امام و درخشش هرچه بیشتر جلوه هـای پـاکی و تقوای امام بود که دشـمن تصـمیم به شـهادت امام علیه السـلام را می گیرد زیرا که هر روز شخصـیت امام فروغی فروزان تر به خویش می گیرد و دل های مشتاق پاکی و عفاف را هرچه بیشتر به سوی خویش جذب می کند.

امـا فرهنگ القاب معصومین ریشه ای اجتماعی و برخاسـته از عنایت الهی دارد که لقب «تقی » نیز از این مقوله است نگاهی به شرایط اجتماعی آن بزرگوار و وضـعیت درباریان ما را بدین نکته رهنمون می کند که دشـمن تلاشـی پیگیر داشت تا به گمان خود آن حضـرت را با عیاشـی ها و فساد دربار برای یک بار هم که شـده است آلوده کند و در نتیجه آن حضـرت را از چشـم شیعیـان و طرفـدارانش که او را به خـاطر پـاکی و طهـارت الهی اش می سـتودند ساقـط کنـد و حتی مـامون برای کشانـدن آن حضـرت به بزم دربار دخترش ام الفضل را به عقد آن حضرت در آورد و در این جهت دستور لازم را نیز صادر کرد. اما راه به جایی نبرد و پاکی و تقوای امامت بر اندیشه باطل مامونی پیروز گشت و نورانیتی مضاعف یافت.

و امام علیه السلام خود بی رغبتی و ناراحتی خویش را از وضعیت دربار و همراهی

آنان اظهار می داشت. «حسین مکاری » می گوید: در بغداد بر ابوجعفر علیه السلام وارد شدم و در نزد خلیفه با نهایت جلالت می زیست. با خود گفتم که حضرت جواد علیه السلام با این موقعیت که در اینجا دارد دیگر به مدینه بر نخواهد گشت. چون این خیال در خاطر من گذشت دیدم امام سرش را پایین انداخت و پس از اندکی سربلند کرد در حالی که رنگ مبارکش زرد شده بود، فرمود: «ای حسین نان جو با نمک نیمکوب در حرم رسولخدا صلی الله علیه و آله نزد من بهتر است از آنچه که مشاهده می کنی.

برتری دانش و تفوق علمی

دومین عامل شهادت امام جواد علیه السلام را می توان حضور قوی و کارآمد حضرت در صحنه های علمی و برتری دانش آن حضرت برشمرد زیرا که این امر ناتوانی خلیفه را در مقابل امام جواد علیه السلام که بسیاری خلافت را حق آنان می دانستند به نمایش می گذاشت. و ضعف بنیه علمی دانشمندان درباری را هر چه بیشتر آشکار می ساخت که از میان مباحثات متعدد حضرت یکی از آنها را برگزیده و نقل می کنیم.

«زرقان » که با «ابن ابی داود» دوستی و صمیمیت داشت می گوید یک روز ابن ابی داود از مجلس معتصم بازگشت، در حالی که به شدت افسرده و غمگین بود علت را جویا شدم گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم پرسیدم چرا؟ گفت: به خاطر آنچه از ابوجعفر «امام جواد علیه السلام» در مجلس معتصم بر سرم آمد. گفتم:

جریان چه بود؟ گفت: شخصی به سرقت اعتراف کرد و از خلیفه «معتصم » خواست که با اجرای کیفر الهی او را پاک سازد. خلیفه همه فقها

را گرد آورد و محمدابن علی «حضرت جواد علیه السلام » را نیز فراخواند و از ما پرسید دست دزد از کجا باید قطع شود؟ من گفتم: از مچ دست. گفت: دلیل آن چیست؟ گفتم: چون منظور از دست در آیه تیمم «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم »، صورت و دست هایتان را مسح کنید» تا مچ دست است. گروهی از فقها در این مطلب با من موافق بودند و می گفتند: دست دزد باید از مچ قطع شود ولی گروهی دیگر گفتند: لازم است از آرنج قطع شود و چون معتصم دلیل آن را پرسید گفتند: منظور از دست در آیه شریفه وضوء:

«فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق » صورت ها و دست هایتان را تا آرنج بشویید. تا آرنج است. آنگاه معتصم رو به محمدبن علی امام جواد علیه السلام کرد و پرسید: نظر شما در این مساله چیست؟

گفت: اینها نظر دادند، مرا معاف بدار. معتصم اصرار کرد و قسم داد که باید نظرتان را بگویید. محمدبن علی علیه السلام گفت: چون قسم دادی نظرم را می گویم. اینها در اشتباه اند. زیرا فقط انگشتان دزد باید قطع شود و بقیه دست باید باقی بماند. معتصم گفت: به چه دلیل؟

گفت: زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سجده بر هفت عضو بدن تحقق می پذیرد. بنابراین اگر دست دزد از مچ یا آرنج قطع شود دستی برای او نمی ماند تا سجده نماز را به جا آورد و نیز خدای متعال می فرماید: «و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا» سجده گاه ها از آن خداست. پس هیچ کس را همراه با خدا مخوانید. ابن ابی داود می گوید: معتصم جواب محمدبن علی را

پسندید دستور داد انگشتان دزد را قطع کنند و من همانجا آرزوی مرگ کردم. پس از سه روز ابن ابی داود به حضور معتصم می رسد و می گوید: به معتصم گفتم خیرخواهی برای امیرالمومنین بر من واجب است و من در این جهت سخنی می گویم که می دانم با آن به آتش جهنم می افتم. معتصم گفت آن سخن چیست؟ گفتم:

چگونه امیرالمومنین برای امری از امور دینی که اتفاق افتاده است به خاطر گفته مردی که نیمی از مردم به امامت او معتقدند و ادعا می کنند او از امیرالمومنین شایسته تر به مقام اوست، تمامی سخنان آن علماء و فقها را رها کرده و به حکم آن مرد حکم کرد؟

پس رنگ معتصم تغییر کرد و متوجه هشدار من شد و گفت: خدا را در برابر این خیر خواهیت به تو پاداش نیک عطا کند و پس از آن بود که تصمیم به شهادت امام علیه السلام گرفت.

بزرگداشت نهضت های شیعی

حسین بن علی مشهور به شهید فخ نواده حضرت مجتبی علیه السلام در زمان یکی از خلفای بنی عباس به نام هادی عباسی قیام کرد. یاد و نام او سندی بر محکومیت بنی عباس تلقی می شد و حماسه نهضت های شیعی علیه خلفای عباسی را در خاطره ها تجدید می نمود.

در حمایت از این شهید انقلابی روایتی نیز از امام جواد علیه السلام می خوانیم: «پس از فاجعه کربلا هیچ فاجعه ای برای ما بزرگتر از فاجعه فخ نبوده است.» یکی از نویسندگان در حکمت نقش انگشتری امام جواد علیه السلام «نعم القادر الله » می نویسد: بعد از آن که «مامون » همه انقلاب ها را سرکوب نموده و تمامی صداها را خفه کرد. طبیعی بود که مامون و عباسیان و

یارانشـان احساس کننـد که به نهایت آروزیشان رسـیده و به ارزشـمندترین آرمان هایشان که عبارت بود از محکم ساختن پایه های حکومت و سـلطنتشان به طوری که دیگر هیچ نیرویی توان ایسـتادن در برابر جبروت و سرکشـی آنان نداشته است، دست یافته اند ولی می بینیم که بعد از این همه، نقش انگشتری امام جواد علیه السـلام در برابر تمامی تصورات آنان قد علم می کند و تمامی مظاهر و سرکشـی و سـتم آنان را محکوم می کنـد آن نقش این جمله است «نعم القادر الله » چه نیکو توانمندی اسـت خدا.

و در این راسـتاست که معتصم پس از این که از مردم بیعت برای خود گرفت جویای حال امام جواد علیه السـلام شد و دسـتور داد که امام جواد علیه السـلام و همسرش ام الفضل را به بغداد فرا خوانند. زیرا که حضور و نام و یاد آن بزرگوار حماسه جهاد و پرچم آزادگی و عزت ایمان است و جلوه امامت و وصایتش مهر باطلی است بر خلافت های باطل بنی عباس.

درود و سـلام و صـلوات خـدا بر جواد الائمه علیه السـلام آن هنگام که با میلادش جلوه زیبای مبارک ترین مولود را رقم زد و آن هنگـام که بـا قـامت زیبای امامت خویش قیامتی از شـکوه و جلال و عظمت الهی را متجلی ساخت و آن زمان که در آخر ذی قعـده سال ۲۲۰ هجری دیـده از جهـان فرو بست و بـا غروب غمگنـانه و افتخـار آفرین خویش تجلی بخش آیـات جهـاد و شهادت گشت.

منبع

ماهنامه کوثر، شماره ۲۴، عباس کوثری.

تقویم شمسی تاریخ اسلام

نویسنده

علی زمانی قمشه ای

مقدمه

حضـرت امام محمد تقی علیه السلام در روز پنجشنبه نهم ماه رمضان و یا ۱۵ رمضان و یا ۱۹ آن ماه به سال ۱۹۵ و بنا به قولی روز جمعه دهم رجب سال ۱۹۵ هجری از بانویی منزه و پاکدامن به نام «سبیکه نوبیه » از خاندان ماریه قبطیه همسـر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مـدینه دیده به جهان گشود، پاره ای از تاریخ نگاران نام آن بانو را «دره » دانسـته اند که حضـرت رضـا علیه السلام به «خیزران » برگرداند، کنیه او ابو جعفر (ثانی) و لقب او تقی، جواد، منتجب، مرتضی، قانع و عالم است.

بـه هر روی، تاریـخ روز دهم رجب سـال ۱۹۵ مشـهور و برابر است بـا گـذشت شـصت و هشت هزار و نهصـد و سـی و چهـار (۶۸۹۳۴) روز از مبدا هجرت و مطابق است با روز دوشـنبه ۲۱ فروردین سال ۱۹۰ (۲۱/۱/۱۹۰) شمسی. و به روایت ۱۹ رمضان برابر است با (۲۷/۳/۱۹۰).

خلفای معاصـر او عبارتند از: «مامون و معتصم عباسـی » که او را تحت نظر داشـتند و سـرانجام به دسـتور معتصم عباسـی شهید

گشت [۱].

اشاره حضرت جواد علیه السلام به احکام نجوم

در نوشـتار قبـل دانستیم که از دیـدگاه متکلمـان، فیلسوفان و فقیهان هیـچ محـذور و مانعی نیست که اجرام آسـمانی بر زمین و عناصـر آن تاثیر گذارنـد و به فرمان خداونـد همه نظام آفرینش به عنوان یک مجموعه هماهنگ در یکـدیگر کنش و واکنش ایجاد کنند.

از همین دیـدگاه امـام رضـا علیه السـلام می فرمایـد: بهترین وقت برای آمیزش و انعقاد نطفه زمانی است که قمر در برج حمل (فروردین) و یا در دلو (دیماه) باشد و بهتر از همه وقتی است که قمر در برج ثور (اردیبهشت) باشد، زیرا

برج ثور، شرف قمر است [۲].

امام محمد تقی علیه السلام نیز می فرماید: شایسته است هنگام استفاده از دعا، طلوع قمر در برج عقرب نباشد [۳].

نجوم در زمان حضور امام

به اعتقاد سید بن طاووس (ره) زمان حضور امام معصوم، مردم آنچه را از علم نجوم توقع دارند، مستقیما از امام سؤال می کنند و نیازی به دانش احکام نجوم ندارند، زیرا پیشوایان شیعه علیهم السلام مردم را از غاییات، اوقات وقوع حوادث، زمان وفات، مدت عمر، مدت زندگی و ... مطلع می گردانند، گاهی از مرگ و میر و بلاها و زمانی از اسرار علوم حضرت سید برایا (صلوات الله علیهم اجمعین) خبر می دهند.

سید می افزاید: ما در این زمینه از هر یک از پیشوایان علیهم السلام دو حدیث می نگاریم تا کسی خیال نکند اخترشناسان به اسراری دست می یازند که پیامبر وامامان علیهم السلام نمی توانند به آنها دست یابند، و چنانچه بخواهیم همه کلمات و اخبار آنان از غیب را در این زمینه به نگارش آوریم، چندین مجلد خواهد شد [۴].

اما دو حدیثی که از حضرت جوادالائمه علیه السلام در این رابطه نقل کرده است عبارتند از:

اول) ابراهیم بن سعید گوید: نزد حضرت محمد بن علی علیه السلام نشسته بودیم که مادیانی از جلوی ما عبور کرد، حضرت فرمود: این اسب در این شب کره ای خواهد زائید پیشانی سفید که بر روی او خال سفیدی است، من از آن حضرت اجازه بازگشت و مرخصی گرفته نزد صاحب آن مادیان آمدم و تا شب با او به گفتگو و سخن پرداختم، شب هنگام آن مادیان زائید و کره او همان اوصافی که حضرتش بیان فرموده بود، همراه داشت. مرتبه دیگر به دیدار ایشان

شتافتم، حضرت فرمود: ای پسر سعید گویا در آنچه به تو گفتم شک داشتی، اما بدان، زنی که در خانه داری به زودی فرزندی یک چشم خواهد زائید، در آن هنگام کنیز من (سعید) آبستن بود، به خدا سوگند همین محمد (بن سعید) را زائید که دارای یک چشم است [۵].

دوم) صالح بن عطیه گوید: حج بیت الله گذاردم و از تنهایی و بی همسری به حضرت جواد علیه السلام شکایت بردم، فرمود: از حرم خدا خارج نخواهی شد جز این که کنیزی خواهی خرید و از او پسری مرزوق خواهی گشت. گفتم: فدایت گردم آیا مرا در این امر راهنمائی خواهی فرمود؟ فرمود: بلی. شما به نمایشگاه کنیزان و بردگان برو و هرکدام را پسندیدی به من خبر ده، من سخن او را پذیرفتم و به بازار رفتم یکی از کنیزان را پسندیده و زیر نظر گرفتم آنگاه به آن حضرت خبر دادم، فرمود: در بازار باش تا تو را ببینم (ملاقات کنم) من در مغازه برده فروشی منتظر ماندم که ایشان تشریف آورد نگاهی به آن کنیز افکند و از او گذشت، سپس رو به من کرد و فرمود: اگر او را پسند کردی بخر اما بدان که عمر او کوتاه است. گفتم فدایت شوم او را می خواهم چه کنم؟! فرمود: همین است که به تو گفتم.

فردای آن روز باز به سراغ آن کنیز رفتم، صاحب او گفت: آن کنیز تب دار شده و امیدی به ماندن او نیست، روز بعد باز مراجعه کردم و از حال او جویا شدم گفت: امروز او را دفن کردم، دوباره خدمت امام جواد علیه السلام رسیده جریان را به وی

گزارش دادم، فرمود: دوباره کنیز دیگری را زیر نظر بگیر، من همین کار را کرده به او خبر دادم، فرمود آنجا منتظر باش تا بیایم، سپس سوار شد و آهنگ دکان برده فروش کرد و پس از ملاحظه کنیزی که زیرنظر داشتم، فرمود: او را خریداری کن، من او را خریده و پس از طهارتش با او ازدواج کردم و فرزندم محمد را به دنیا آورد [۶].

گفتنی است: دانش احکام نجوم قطره ای از دریای علم بی کرانه پیشوایان دین است، چنان که امام جواد علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش به مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله می آید و درحالی که به ظاهر طفل بوده است به پله اول منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار می گیرد و می فرماید: من محمد بن علی الرضا هستم، من جوادم من به نژاد مردم آگاهم درحالی که در پشت پدرانشان قرار دارند، من اسرار باطن و ظاهر شما مردم را می دانم، این دانشی است که حق تعالی به ما بخشیده است پیش از آن که مخلوقات آفریده شوند و پس از آن که آسمان و زمین از بین بروند، اگر تظاهرات باطل گرایان و دولت گمراهان و شک شکاکان نبود، سخنانی می گفتم که خلق اول و آخر از آنها به تعجب و شگفتی می آمدند، سپس دست شریف بر دهان مبارک گذاشت و فرمود: ای محمد لب فرو بند چنان که پدرانت پیش از این ساکت ماندند [۷].

علت شهادت و تاریخ آن

حضرت جوادالائمه علیه السلام زمان کوتاه زندگی پر برکت خود را با انبوهی از مشکلات فرهنگی، عقیدتی و سیاسی رو به رو بود، از طرفی ا ز همان اوان امامت و به

ظاهر کودکی گروهی در امامت او - به خاطر خردسالی - به دیده تردید نگریستند، از اینرو به پاسخ هزاران مساله مردم پرداخت و همه را جواب گویا، کافی، در خور شان، قانع کننده، برهانی و قاطع داد. از جمله: علی بن اسباط گوید: وقتی حضرت جواد علیه السلام خارج شد، نگاه به اندام، سرو پاهای او کردم تا چهره و ویژگیهای او را برای یارانم در مصر توصیف کنم، در این فکر بودم که گویا ایشان متوجه اندیشه من شد، بر زمین نشست و فرمود: ای علی بن اسباط حق تعالی برای امامت، نیز، همان استدلال های نبوت را آورده است، او درباره حضرت یحیی علیه السلام فرمود:

« ... و آتیناه الحکم صبیا» (مریم/ ۱۲).

ما به یحیی علیه السلام درحال کودکی فرمان نبوت دادیم، و درباره حضرت یوسف علیه السلام فرمود:

«و لما بلغ اشده آتیناه حکما و علما ... » (یوسف/ ۲۲).

و چون به سن رشد و بلوغ رسید، به او حکم نبوت و علم دادیم، و درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

« ... حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنه ... » (احقاف/ ۱۵).

و چون به سن رشد و بلوغ رسید و چهل ساله شد، به پیامبری رسید، بنابراین آن گونه که ممکن است خداوند علم و حکمت را در سن چهل سالگی عطا کند همان گونه می تواند در سن کودکی ببخشد [۸].

از طرف دیگر چهره دروغین «واقفیه » را برملا ساخت.

از ناحیه سوم با متکلمان به ویژه معتزله که یک گروه بزرگ اعتقادی بودند، به بحث پرداخت.

از سوی چهارم با جاعلان و سازندگان حدیث به ویژه پیرامون خلافت و ولایت به

مناظره نشست.

از سوی پنجم بـا دانشـمندان، بزرگـان و قضـات چون یحیی بن اکثم ها که خود را از فقهای زبردست می دانسـتند، به گفتگو، کـاوش و اسـتنباط پرداخت و بر همگـان بـا جواب هـای شـافی و اسـتدلال متین برتری خویش و مـذهب خود را ثابت ساخت، برکات وجودی این امام همام بر مذهب شیعه ارزنده، چشمگیر، فراموش ناشدنی است و بر تارک آئین راستین می درخشد.

یحیی صـنعانی گویـد: امام رضا علیه السـلام درحالی که موز را از پوسـته جدا می ساخت و به ابوجعفر می خوراند، فرمود: ای یحیی این همان مولودی است که در اسلام مولودی از او بابرکت تر و مبارکتر برای شیعیان به دنیا نیامده است [۹].

سرانجام بر اثر همین مجاهدت های فرهنگی و اظهارنظرهای راستین عقیدتی و مذهبی به شهادت رسید.

زرقان دوست ابوداوود قاضـی گوید: روزی قاضـی از مجلس معتصم اندوهناک به خانه آمد از سبب اندوهش پرسیدم، گفت: امروز از جهت ابوجعفر محمـد بن علی چنان بر من سـخت گـذشت که آرزو کردم ای کاش بیست سال قبل فوت کرده بودم، گفتم: مگر چه شـده؟ گفت: در مجلس خلیفه معتصم بودیم دزدی را آورده خواسـتند بر او حـد جاری کننـد، فقهاء و علما در مجلس او جمع شدنـد از جمله محمد بن علی علیهما السـلام خلیفه از ما پرسـید دست دزد را از کجا باید برید؟ من گفتم: باید از بنـد دست قطع کرد، گفت: بـا چه دلیل؟ گفتم به جهت آیه تیمم «فامسـحوا بوجوهکم و ایـدیکم » زیرا در این آیه خـداوند دست را بر کف دست اطلاق کرده است، برخی گفتند: باید دست او از مرفق و آرنج قطع گردد، استدلال آنان به آیه وضو «و ایدیکم

الی المرافق » بود، پس دست تا مرفق است، سپس معتصم متوجه حضرت امام محمد تقی علیه السلام شد و گفت: شما چه می گوئید؟ فرمود: حاضران گفتند و تو شنیدی. گفت مرا با گفته ایشان کاری نیست تو چه می دانی بگو. حضرت فرمود: مرا معاف دار، خلیفه او را سوگند داد که البته باید بگویی حضرت فرمود: حد سرقت آن است که چهار انگشت دزد را قطع کنند و کف او را بگذارند،. گفت: به چه دلیل؟ فرمود: بدین جهت که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است در سجود باید هفت موضع به زمین برسد که از آن جمله دو کف دست است، پس اگر دست دزد از کف یا از مرفق بریده شود، کفی بر او باقی نمی ماند و مواضع سجده، حق خداست و کسی را بر آن حقی نیست چنان که فرموده است: «و ان المساجد لله » معتصم کلام آن حضرت را پسندید و امر کرد دست دزد را از همانجا که حضرت فرموده بود، قطع کردند.

زرقان گوید: قاضی ابوداوود پس از سه روز نزد خلیفه رفت و پنهانی به وی گفت: خیرخواهی خلیفه بر من لازم است و امری که چند روز قبل واقع شد، مناسب دولت خلیفه نبود زیرا در چنین مجلسی که وزراء، مستوفیان، امراء، اکابر، اشراف و سران لشگر همه حضور دارند، خلیفه از کسی که نصف اهل عالم او را امام و خلیفه می دانند و خلیفه را غاصب حق او می شمارند و ... سؤال می کند و او برخلاف همه علماء و فقهاء فتوا می دهد با این وجود خلیفه فتوای همه را ترک کرده و به گفته او

عمل می کند، این خبر در میان مردم منتشر شد و حجتی شد برای شیعیان و موالیان او، معتصم چون این سخنان بشنید رنگش متغیر شد و تنبّهی برای او حاصل گشت و گفت: خدا تو را جزای خیر دهد که مرا آگاه کردی بر امری که از آن غافل بودم [۱۰].

از اینرو به فکر قتل آن حضرت افتاد و بنا به نقلی او را به مهمانی دعوت کرد و به وسیله غذا او را مسموم ساخت، و به نقل دیگر ام الفضل دختر مامون عباسی که زوجه آن حضرت بود از طرف معتصم مامور قتل او شد، وی به وسیله انگور آن حضرت را شهید کرد.

در روز شهادت آن حضرت دو نقل وجود دارد یکی: آخر ذیقعده سال ۲۲۰ و دیگری ۶ یا ۷ ذیحجه سال ۲۲۰ [۱۱] اما قول اول (آخر ذیقعده ۲۲۰) مشهور و برابر است با هفتاد و هفت هزار و نهصد و سی و یک (۷۷۹۳۱) روز از گذشت مبدا هجرت و مطابق است با چهارشنبه یازدهم مرداد سال ۲۱۴ (۱۱/۵/۲۱۴) شمسی، بنابراین مدت عمر ایشان ۲۵ سال و مدت امامتشان ۱۷ سال است.

پی نوشت ها

[۱]) بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۲ و بعد، نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵ه.

[۲]) بحارالانوار: ج ۵۸، ص ۳۶۸.

[۳]) بحارالانوار: ج ۵۸، ص ۳۶۸.

[۴]) فرج المهموم: ص ۲۲۱، ۲۳۲، نشر رضی، قم، بحار، ج ۵۰، ص ۵۸.

[۵]) فرج المهموم: ص ۲۲۱، ۲۳۲، نشر رضی، قم، بحار، ج ۵۰، ص ۵۸.

[۶]) فرج المهموم: ص ۲۳۳، الخرایج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۲، ص ۶۶۶، نشر مؤسسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۹ه، الثاقب فی المناقب، ابن حمزه، ص ۵۲۴، تحقیق نبیل رضا علوان، نشر انصاریان، قم، ۱۴۱۱ه بحار، ج ۵۰،

ص ۴۳، ۵۸.

[۷]) بحار: ج ۵۰، ص ۱۰۸.

[۸]) اصول کافی: ج ۱، ص ۴۹۴، باب مولد ابی جعفر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بحار، ج ۵۰، ص ۳۷.

[۹]) بحار: ج ۵۰، ص ۳۵.

[۱۰]) محدث قمی، منتهی الآمال، فصل پنجم، در شهادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام.

[۱۱]) بحار: ج ۵۰، ص ۱۷.

کاظمین

کاظمین

این شهر سومین شهر مقدس عراق پس از نجف و کربلا است و در شمال غربی بغداد و در سمت غرب رودخانه دجله قرار گرفته که تنها عرض رودخانه دجله آن را از بغداد جدا می کند. نام این شهر بر گرفته از نام مبارک حضرت کاظم علیه السلام است و از آنجایی که در این حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام (کاظم) و نواده او حضرت محمد بن علی علیه السلام (جواد) مدفون می باشند شهر به نام این دو تن با غلبه دادن نام اشهر که کاظم است، «کاظمین » نامیده شده است.

حرم مطهر، مرکز این شهر را تشکیل می دهد و دروازه های مجموعه وسیع حرم به خیابانها و محله های اصل شهر گشوده می شود. حرم کاظمین از ویژگیهایی برخوردار است که در کمتر حرمی می توان دید، نخست آنکه دو تن از امامان معصوم درون یک ضریح مدفونند، از این رو ضریح نقره ای آنان بزرگ و بخش مهمی از فضای زیر گنبد را در بر گرفته است و دیگر آنکه حرم مطهر دارای دو گنبد طلایی یکسان و چهار گلدسته می باشد. همچنین حرم مطهر دارای سه ایوان زیبا و بزرگ با سقفهای بلند است که ستونهایی تنومند آن را در بر گرفته و با کاشی و آینه تزیین شده است.

پیشینه شهر کاظمین به سال ۱۴۵ ه. باز می گردد. در این سال جعفر

فرزنـد منصور عباسـی در گذشت و در گورسـتان این منطقه مدفون گردید و پس از او جمعی از قریشـیان از آن جمله دو امام معصوم علیهما السـلام در این گورسـتان به خاک سپرده شدند و همواره به نام «مقابر قریش » مشهور بوده است. لیکن بعدها به تدریج نام این بقعه به نام امروزی آن شهرت یافت.

مراکز زیارتی کاظمین

۱–حرم مطهر، ساختمان کنونی حرم از ساخته های دوره آغازین صـفویه و اضافات دوره های بعدی است. معماری و هنر دوره صفویه، از ایوانهای زیبا و کاشـی کاریهای معرق نفیس و آینه کاریهای بـدیع در آن به وضوح قابل مشاهـده است. حرم مطهر دارای دو گنبـد طلایی است که هر یـک بر روی بقعه یکی از دو امام علیهما السـلام قرار گرفته است. در زیر دو گنبـد فضای مربع مستطیل است که میانه دو دیوار شرقی و غربی را دو ستون عظیم در بر گیرنده گنبدها اشغال کرده است، یک ضریح نقره ای قبر دو امام را با دو صندوق خاتم نفیس در بر دارد، با ورود از ایوان جنوبی، به نخستین رواق و سپس به درون حرم و گنبد خانه نخست در برابر قبر مطهر حضـرت موسی بن جعفر علیه السلام قرار خواهیم گرفت و در پشت سر ایشان قبر مطهر حضرت جواد علیه السـلام قرار دارد. پیرامون حرم چهـار شبسـتان بزرگ قرار گرفته و رواقهـای جنوبی و غربی هر یک به ایوانی زیبا و بزرگ راه دارد. مجموعه حرم و رواقها را سه صـحن وسـیع در بر دارد که صـحن غربی به نام «صحن قریش » می باشد. برج و بارو و دروازه های هفت گانه صحن با معماری زیبا آن و کاشی کاری

نفیس پراکنده در سر درها و کتیبه ها چشم بیننده را می نوازد.

برج و بارو و دروازه های هفت گانه صحن که با توجه به معماری زیبای آن و کاشی کاری نفیس پراکنده در سر درها و کتیبه ها چشم بیننده را می نوازد، از ساخته های مرحوم فرهاد میرزای قاجار (عموی ناصر الدین شاه) می باشد.

برخی بیوت و ضمایم حرم مطهر

* مسجد صفوی، این مسجد از ساخته های شاه اسماعیل صفوی است که پس از تسخیر عراق آن را به سبک ساختمانهای عراقی ساخت. مسجد از زیبایی خاصی برخوردار است که حس تحسین بیننده را در برابر عظمت ستونهای ضخیم و طاقهای قوسی آن بر می انگیزد و دارای گنبد کاشی کاری بسیار کوتاهی است که به زحمت می توان آن را از درون صحن دید. در جنب محراب و منبر کهن مسجد، پنجره ای به درون رواق شمالی حرم مطهر باز شده است که از میان آن، ضریح مطهر قابل مشاهده است.

* آرامگاه خواجه نصیر الدین طوسی، وی از بزرگان جهان علم و دانش و از مشاهیر دانشمندان است که دوست و دشمن بر جلالت قدر و عظمت مقام او اتفاق نظر دارند. او در سال ۶۷۲ ه. در گذشت. و در گور یکی از خلفای بنی العباس که در جوار حرم مطهر کنده و آماده شده بود مدفون گردید. بر روی بر او ضریحی فولادی و کهن قرار دارد.

* آرامگاه شیخ مفید، که در مشرق رواق جنوبی قرار دارد. وی از بزرگان شیعه وفقها و متکلمان چیره دست و توانا بود که در سال ۴۱۳ ه. در گذشت. بر روی قبر او ضریحی فولادی و کهن قرار دارد و بر بالای قبرش، بر روی مرمر، قطعه شعری

است که امام زمان علیه السلام در رثای فوت او سروده است:

لا صوت الناعی بفقدک انه * یوم علی آل الرسول عظیم *

آرامگاه ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از بزرگان و فقها و محدثین امامیه است. وی در سال ۳۶۸ ه. در گذشت و آرامگاهش در مشرق رواق جنوبی به همراه قبر شیخ مفید است.

* آرامگاه جمع کثیری از وزرا، فقها و اعیان، که برخی از مشاهیر آنان عبارتند از:

موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام (وی یمن را در دوران مامون تسخیر نمود و مردم را به امامت حضرت رضا علیه السلام دعوت کرد.) معز الدوله آل بویه، جلال الدوله آل بویه، وزیر مهلبی، عمید الجیوش، فخر الدوله دیلمی، مشرف الدوله دیلمی، ابن حمدون، ضیاء الدین ابن الاثیر، ابن الناقد، ابن العلقمی، فرهاد میرزا، آیه الله سید حسن صدر و گروهی دیگر از این خانواده، سید هبه الدین شهرستانی و ...

* آرامگاه سید مرتضی و سید رضی، این دو برادر از اعیان و مشاهیر و بزرگان امامیه در قرن پنجم هجری بشمار می آیند. قبر این دو تن در دو ساختمان جدا گانه بیرون صحن مطهر و در نزدیکی یکدیگر در جنوب شرقی دیوار صحن قرار دارد.

* قبر ابو یوسف قاضی، وی در سال ۱۶۶ ه. به منصب قضاوت در بغداد پایتخت خلافت بنی العباس برگزیده شد و نخستین کس در اسلام است که به عنوان «قاضی القضات » شهرت یافت. قبر او در جنوب شرقی صحن مطهر، درون یکی از حجره ها می باشد.

۲-مسجد براثا،

از مساجد کهن و مبارک شیعه است که در میانه راه کاظمین - بغداد در محله ای به

همین نـام واقع است. بنـا بر روایـات تاریخی، امیر المؤمنین علیه السـلام هنگام باز گشت از جنگ با خوارج در نهروان، در این مکان نماز خوانده است. شیعیان از دیر باز در این مسجد تجمع نموده و به عبادت می پرداخته اند.

۳–مسجد المنطقه،

که در محله ای به همین نام واقع شده و به نام «مسـجد العتیقه » هم شـهرت دارد. بنا به گفته روایات، امیر المؤمنین علیه السـلام در یکی از سفرهای خود، در این مسجد نماز گزارده است.

بغداد

شهر بغـداد مشــهورترین شـهر جهـان اسـلام و پـایتخت خلافـت عباسـیان بـوده کـه پنـج قرن بر بخش عظیمی از جهـان اسـلام حکمرانی نموده است. این شـهر حوادث مهمی را به خود دیـده و امروزه از میـان ساختمانها و مساجـد و مـدارس و مقابر، تنها بخش اندکی از آن عظمت کهن را می توان دید که از سیلابها و آتش سوزیها و جنگ و غارتها جان سالم به در برده است.

مراکز زیارتی و دیدنی بغداد

۱–آرامگاه نواب اربعه

اینان چهار تن از بزرگان و معتمدان شیعه در بغدادند که طی هفتاد سال دوران غیبت صغری، عهده دار ارتباط میان امام زمان علیه السـلام و شـیعیان بوده اند و اموال و نامه های شیعیان را به امام و پاسخ آن حضرت را به آنها منتقل می نمودند. این چهار تن عبارتند از:

* عثمان بن سعید عمری. (اواخر قرن سوم)

* محمد بن عثمان بن سعید عمری، (در سال ۳۰۵ ه. در گذشت).

آرامگـاه این پـدر و پسـر در یکی از میـادین مهم و مرکزی شـهر بغـداد به نـام «سـاحه الخلانی »، درون مسـجدی به نام «جامع الخلانی » قرار دارد. بر روی قبر آن دو، ضریحی نقره ای و گنبدی بلند با کاشیهای سبز بر قرار است.

* حسین بن روح (متوفای سال ۳۲۶ ه.).

آرامگاه او در میان بازار کهن و قـدیمی بغـداد، معروف به «سوق العطارین » قرار دارد و دارای صـحن و سـرا و گنبد و ضـریح است و زیارتگاه شیعیان می باشد.

* علی بن محمد سیمری (در سال ۳۲۹ ه. در گذشت).

آرامگاه او درون بازار مشهور به «سوق الخفافین » کمی پایین تر از مدرسه المستنصریه قرار دارد.

۲–آرامگاه شیخ کلینی

وی بزرگترین محدث و روایت نگار شیعی بشمار می رود و کتاب «الکافی » او یکی از چهار کتب روایی شیعه می باشد. وی در سال ۳۲۹ ه. در بغداد در گذشت، امروزه مشهور میان مردم آن است که قبر وی در مسجد صفوی مشهور به تکیه مولوی خانه، در شرق بغداد (رصافه) و در نزدیکی پل شهدا می باشد.

۳–سلمان پاک (مدائن)

شهری است در چهل کیلو متری جنوب بغداد که نام آن بر گرفته از نام جناب سلمان فارسی است که در سال ۳۶ یا ۳۷ ه. و هنگامی که امیر مدائن بود، در آنجا در گذشت و هم اکنون دارای آرامگاه باشکوهی است. در کنار وی، حذیفه بن الیمان، (یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله) نیز مدفون است. گفتنی است در فاصله کوتاهی از این بقعه، ایوان کسری قرار دارد.

۴–آرامگاه ادریس الحسنی

وی نواده حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام است و امام زاده جلیل القدری است. قبر او در محله کراده واقع شده و دارای بقعه و بارگاه است و مردم بدو اعتقاد فراوانی دارند.

۵–قبر بشر حافی

وی از اعیان متصوفه است و بنا به نقل مورخان، مردی فاسق بود که لحظاتی چند شرف حضور امام کاظم علیه السلام را درک نمود و هدایت گردید. آرامگاهش در محله اعظمیه بغداد است.

۶–قبر بهلول

او پسر عموی هارون الرشید و از شیعیان پاک و وفادار بود و داستانهای او با منحرفین مشهور است. آرامگاهش در محله کرخ در نزدیکی قبر مشهور به «ست زبیده » می باشد.

۷–قبر سید سلطان علی

او علی بن اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام است و به گفته روایات، کسی است که سعادت عمویش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را نزد هارون کرد لیکن بزودی به نفرین حضرت گرفتار آمد و به هلاکت رسید، گور او در «محله الفضل » در شارع الرشید بغداد است و سنیان برای او و برادرش محمد، مزاری ساخته اند.

۸–قبر قنبر علی

گفته می شود او خادم امام دهم علیه السلام بود. امروزه آرامگاهش در شرق بغداد در محله «قنبر علی » است.

همان گونه که پیشتر گذشت

مراکز دیگر

بغداد علاوه بر زیارتگاههایی که از آنها نام بردیم، دارای مراکز دیدنی و تاریخی دیگری است که برخی از آنها عبارتند از:

* مدرسه مستنصریه، دانشگاهی است جهت تدریس علوم دینی مذاهب چهارگانه اهل سنت که به دستور مستنصر باللّه عباسی در سال ۶۳۱ ه. ساخته شد و ساختمان آن تا کنون باقی است. این مدرسه نمایانگر نمونه مدارس آن دوره است و از ساختمان عظیم و بزرگ و شبستانها و اتاقهای تدریس فراوان برخوردار است. امروزه این مدرسه در سمت شرق بغداد (رصافه) و در بازار خفافین، در نزدیکی پل الشهدا قرار دارد.

* جامع الصفویه، که امروزه به نام الآصفیه شهرت دارد و پیشتر به نام «دار القرآن المستنصریه» مشهور بوده و همزمان با مدرسه المستنصریه ساخته شده است. این بنا در فاصله کوتاهی از مدرسه مستنصریه قرار دارد. در یکی از اتاقهای این مسجد که پنجره آن به بازار باز می شود، آرامگاه مرحوم شیخ کلینی و قاضی ابو الفتح کراچکی از بزرگان امامیه و متوفای سال ۴۴۹ ه. قرار دارد.

* قصر عباسی، و آن یکی از کاخهای دوره اخیر عباسیان در بغداد است که در سمت شرق بغداد و در نزدیکی رودخانه دجله قرار دارد. این کاخ دارای تالارها و ایوانهایی است با گچ بریهای زیبا و دیدنی.

* جامع الخفافین، مسجدی است باقیمانده از دوره عباسیان که در سال ۵۹۹ ه. به دستور زمرد خاتون ساخته شد. این مسجد در مجاورت مدرسه مشهور نظامیه است که توسط نظام الملک طوسی ساخته

شده و هم اکنون اثری از آن باقی نمانده است.

* جامع الخلفا، این مسجد در میانه مشهورترین خیابان بغداد، که شارع الرشید نام دارد، قرار گرفته است. اصل ساختمان کهن آن، که به دستور المکتفی بالله عباسی در سال ۲۹۰ ه. ساخته شده بود، از میان رفته است و تنها گلدسته آجری زیبای آن باقی مانده و ساختمان کنونی به سبک معماری آن دوره ساخته شده است.

* مسجد جامع الخلفا، مسجد رسمی خلفای عباسی بوده است که در آن مراسم نصب خلفا و خواندن فرمانهای مهم عزل و نصب و تشییع بزرگان کشور انجام می پذیرفته است.

* قبر ابو حنیفه، که پیشوای مذهب حنفی است. او نعمان بن ثابت کوفی است که جد او از مردم کابل بوده و در دوره ای، از شاگردان امام صادق علیه السلام بشمار می آمده است. وی در سال ۱۵۰ ه. در گذشت و در مقبره ای مشهور به «مقبره خیزران » که در شمال سمت شرقی دجله است دفن گردید. امروزه قبرش در نزدیکی پلی است که بغداد را به شهر کاظمین وصل می کند و خلفای عثمانی صحن و سرا برای او ساخته اند.

* قبر عبد القادر گیلانی، وی مؤسس یکی از فرقه های تصوف است که در گیلان به دنیا آمد و در بغداد به تحصیل پرداخت و در سال ۵۶۱ ه. در گذشت و در یکی از مدارس بغداد دفن گردید. بعدها صوفیان معجزات و خرق عاداتی بدو نسبت داده و قبر او را توسعه و ترمیم نمودند. امروزه آرامگاه او در محله ای به نام «باب الشیخ » قرار دارد.

* قبر شیخ عمر سهروردی، وی نیز یکی از صوفیان شافعی مذهب بود که در

سال ۵۳۹ ه. متولـد و در سال ۶۳۲ ه. در گذشت و در یکی از گورسـتانهای عمومی بغداد دفن گردید. معجزاتی به وی نسـبت داده اند و عوام الناس برای او صحن و سرایی ساختند. قبر وی امروزه در محله ای به نام «شیخ عمر» در شرق بغداد واقع است.

* قبر زبیده خاتون، در سـمت غرب دجله «کرخ » گوری است منسوب به زبیده خاتون همسر هارون الرشید، گو این که برخی از محققان آن را از آن زمرد خاتون دانسته اند که همسر خلیفه و مادر خلیفه عباسی الناصر لدین الله عباسی بوده است.

* قبر شیخ معروف کرخی، (متوفای سال ۲۰۰ ه.)، وی از بزرگـان متصوفه بغـداد بوده است. آرامگاه او در نزدیکی قبر زبیـده خاتون در محله کرخ می باشد.

* باب الطلسم، تنها دروازه باقیمانده از برج و باروی کهن بغداد است که در سمت شرق دجله (رصافه) می باشد.

در شمال بغداد و در میانه بزرگراه بغداد-سامرا دو زیارتگاه وجود دارد که عبارتند از:

* حرم حضـرت سید محمد، که در شهر بلد در ۸۰کیلو متری شـمال بغـداد واقع است. و آن امام زاده عظیم الشان فرزنـد امام دهم حضـرت علی الهادی علیه السلام است. مرتبه و مقام وی بگونه ای بود که تمامی شیعیان او را جانشین پدر بزرگوارش در امامت می دانسـتند، لیکن وی در سال ۲۵۲ ه. وفات یافت و در این بقعه مدفون گردید. امروزه صـحن و سـرای وسیع و گنبد و گلدسته و حجره هایی، بقعه او را تشکیل می دهد. وی از احترام ویژه ای نزد مردم عراق برخوردار است، به گونه ای که کسی جرات سوگند دروغ خوردن به نام او ندارد.

* آرامگاه ابراهیم اشتر، وی فرزند مالک

اشتر سردار رشید اسلام است. خود ابراهیم نیز از سرداران شجاع امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام بود و در تمامی جنگها و پیکارها شرکت داشت و در جریان قیام مختار جنگ سختی با شامیان داشت و ابن زیاد را به هلاکت رساند. آرامگاه وی در سمت چپ بزرگراه بغداد-سامرا، پیش از شهر بلد قرار دارد و گنبد آبی بر افراشته کاشی کاری او از دور قابل رؤیت است.

نورافشانی در کاظمین (ع)

مصطفی محمدی

مرحوم ملا احمد نراقی می گوید: شخص مورد اطمینانی از قول کلیددار روضه مقدسه کاظمین (علیهما السلام) نقل کرد: هنگامی که حسن پاشا - بعد از زمان سلطنت نادرشاه افشار در ایران - در بغداد حاکم بود روزی در ایام ماه جمادی الثانیه وقتی جمعی از امراء و اعیان در مجمع او حاضر بودند، گفت: چرا اول ماه رجب را شب نور باران می گویند؟ یکی از میان جمع گفت: علت این است که در این شب بر قبور ائمه دین از آسمان نور فرو می ریزد. پاشا گفت: در این مملکت که قبور ائمه زیاد است، پس حتما مجاورین این قبور، انوار آسمانی را دیده اند، به همین جهت کلیددار قبر ابوحنیفه که امام اعظم آنها بود و همچنین کلیددار شیخ عبدالقادر را طلبید و صحت این مساله را از آنها پرسید. آنها گفتند: ما چنین انواری را مشاهده نکردیم.

حسن پاشا گفت: موسی بن جعفر (ع) و حضرت جواد (ع) نیز از بزرگان دین هستند و بلکه شیعیان آنها را واجب الاطاعه می دانند، سزاوار است از آنها نیز در این مساله پرسش بکنیم.

لذا همان ساعت ماموری را نزد کلیددار روضه مقدسه کاظمین (ع) فرستاد، در آن زمان پدر

من (ناقل داستان) کلیددار حرمین بود، با هم روانه بغداد شدیم، بدون اینکه بدانیم جریان از چه قرار است. وقتی به آنجا رسیدیم. من در جلوی خانه پاشا ماندم و پدرم را به داخل بردند، وقتی چشم پاشا به پدرم می افتد، سؤال می کند که: می گویند شب اول رجب بر قبور ائمه دین نور می بارد، آیا چنین نوری را تو در کاظمین مشاهده کرده ای؟ پدرم بدون توجه گفت: بله من بارها دیده ام. پاشا که خیلی تعجب کرده بود، گفت: این امر عجیبی است، و اول رجب نزدیک است، لذا آماده باش که من شب اول رجب در آن روضه مقدسه بسر می برم.

پدرم از شنیدن این خبر به فکر فرو رفت که چرا بدون توجه چنین کلامی از دهانش خارج شد، او چگونه می تواند انواری را که شیعیان با صفای قلب می بینند با چشم سر مشاهده کند؟ ولی کار از کار گذشته بود، پدرم که وضع را چنین دید غمناك و متحیر از خانه پاشا بیرون آمد. با حالت افسرده روانه کاظمین شدیم. چون وقت موعود رسید روز آخر جمادی الثانی به اتمام رسید، کوکبه حسن پاشا ظاهر شد. او پدرم را طلبید و گفت: بعد از غروب زوار را بیرون کن تا روضه خلوت بشود. هنگامی که وقت نماز عشاء فرا رسید، پاشا داخل روضه شد و دستور داد شمعهای روضه را خاموش کردند و چنانکه رسم سنیان است، فاتحه خواند و به سمت سر ضریح مقدس رفته مشغول نماز و ادعیه شد. پدرم نیز در این موقعیت آنچه که در توان داشت به تضرع و گریه گذراند. من نیز که حال پدر را چنین دیدم،

از عجز او به گریه افتادم، این حالت تقریبا دو ساعت ادامه داشت و هیچ خبری نشده بود، پدر همچنان در گریه و زاری بسر می برد، که ناگاه سقف محاذی بالای ضریح مقدس شکافته شد و گویا به یک بار صد هزار خورشید و ماه و شمع و مشعل بر ضریح مقدس و روضه مقدسه فرو ریخت که مجموع روضه هزار مرتبه از روز روشنتر و نورانی تر شد، در این هنگام صدای حسن پاشا شنیده شد که بلند شده و می گفت: صلی الله علی النبی محمد و آله سپس پاشا برخاست ضریح مقدس را بوسید و پدرم را طلبید و میان دو چشمش را بوسید و گفت: خادم انسانی بس بزرگ منزلت هستی.

خزائن نراقی / ص ۲۸۶.

ماهنامه کوثر شماره ۹

زیارتنامه

زیارت

زیارت مختص امام محمد تقی علیه السلام

پس همان سه بزرگوار فرموده اند که پس متوجه شو بسوی قبر ابی جعفر محمد بن علی الجواد علیهما السلام که در پشت سر جد بزرگوار خود مدفون است و چون ایستادی نزد قبر آن حضرت پس بگو السَّلامُ عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّةَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا نُورَ اللَّهِ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلَی آبَائِکَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلَی أَبْنَائِکَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ عَلَی أَوْلِیَائِکَ أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاةَ وَ آتَیْتَ الزَّکَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تَلَوْتَ الْکِتَابَ حَقَّ تِلاوَتِهِ وَ جَاهَدْتَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ صَبَرْتَ عَلَی الْأَذَی فِی جَنْبِهِ حَتَّی أَتَاکَ الْیَقِینُ أَتَیْتُکَ زَائِرا عَارِفا بِحَقِّکَ مُوَالِیا لِأَوْلِیَائِکَ مُعَادِیا لِأَعْدَائِکَ فَاشْفَعْ لِی عِنْدَ رَبِّکَ پس ببوس قبر را و روی خود را بر آن بنه پس دو رکعت

نماز زیارت کن و بعد از آن هر نماز که خواهی بگزار پس برو به سجده و بگو ارْحَمْ مَنْ أَسَاءَ وَ اقْتَرَفَ وَ اسْتَكَانَ وَ اعْتَرَفَ پس جانب روی راست را بگذار و بگو إِنْ كُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ فَأَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ پس روی چپ خود را بگذار و بگو عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ يَا كَرِيمُ پس برگرد به سجده و بگو صد مرتبه شُكْرا شُكْرا پس برو به كار خود زيارت ديگر براى حضرت امام محمد تقى عليه السلام سيد بن طاوس در مزار فرموده: چون زيارت كردى حضرت امام موسى كاظم عليه السلام را مى ايستى نزد قبر حضرت جواد عليه السلام و مى بوسى آن را و مى گويى السَّلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَرَّ التَّقِيَّ الْإِمَامَ الْوَفِيَّ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا نَجِيَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا سَفِيرَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا سِرَّ اللَّهِ [سِتْرَ اللَّهِ] السَّلامُ عَلَيْكَ يَا ضِيَاءَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا سَنَاءَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا كَلِمَةَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا رَحْمَةَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النُّورُ السَّاطِعُ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَدْرُ الطَّالِعُ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّيِّبُ مِنَ الطَّيِّبِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّاهِرُ مِنَ الْمُطَهَّرِينَ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْآيَةُ الْعُظْمَى السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحُجَّةُ الْكُبْرَى السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُطَهَّرُ مِنَ الزَّلاتِ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُنَزَّهُ عَنِ الْمُعْضِلاتِ [الْمُعْظِلاتِ] السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلِيُّ عَنْ نَقْصِ الْأَوْصَافِ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الرَّضِيُّ عِنْدَ الْأَشْرَافِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ وَ أَنَّكَ جَنْبُ اللَّهِ وَ خِيَرَةُ اللَّهِ وَ مُسْتَوْدَعُ عِلْمِ اللَّهِ وَ

عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ رُكْنُ الْإِيمَانِ وَ تَرْجُمَانُ الْقُرْآنِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مَنِ اتَّبَعَكَ عَلَى الْحَقِّ وَ الْهُدَى وَ أَنَّ مَنْ أَنْكَرَكَ وَ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ عَلَى الضَّلالَةِ وَ الرَّدَى أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ السَّلامُ عَلَيْكَ مَا بَقِيتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ و بگو در صلوات بر آن حضرت اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ التَّقِيِّ وَ الْبَرِّ الْوَفِيِّ وَ الْمُهَذَّبِ النَّقِيِّ هَادِي الْأُمَّةِ وَ وَارِثِ الْأَئِمَّةِ وَ خَازِنِ الرَّحْمَةِ وَ يَنْبُوعِ الْحِكْمَةِ وَ قَائِدِ الْبَرَكَةِ وَ عَدِيلِ الْقُرْآنِ فِي الطَّاعَةِ وَ وَاحِدِ الْأَوْصِيَاءِ فِي الْإِخْلاصِ وَ الْعِبَادَةِ وَ حُجَّتِكَ الْعُلْيَا وَ مَثَلِكَ الْأَعْلَى وَ كَلِمَتِكَ الْحُسْنَى الدَّاعِي إِلَيْكَ وَ الدَّالِّ عَلَيْكَ الَّذِي نَصَبْتَهُ عَلَما لِعِبَادِكَ وَ مُتَرْجِما لِكِتَابِكَ وَ صَادِعا بِأَمْرِكَ وَ نَاصِرا لِدِينِكَ وَ حُجَّةً عَلَى خَلْقِكَ وَ نُورا تَخْرُقُ بِهِ الظُّلَمَ وَ قُدْوَةً تُدْرَكُ بِهَا الْهِدَايَةُ وَ شَفِيعا تُنَالُ بِهِ الْجَنَّةُ اللَّهُمَّ وَ كَمَا أَخَذَ فِي خُشُوعِهِ لَكَ حَظَّهُ وَ اسْتَوْفَى مِنْ خَشْيَتِكَ نَصِيبَهُ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَضْعَافَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى وَلِيٍّ ارْتَضَيْتَ طَاعَتَهُ وَ قَبِلْتَ خِدْمَتَهُ وَ بَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَ سَلاما وَ آتِنَا فِي مُوَالاتِهِ مِنْ لَدُنْكَ فَضْلا وَ إِحْسَانا وَ مَغْفِرَةً وَ رِضْوَانا إِنَّكَ ذُو الْمَنِّ الْقَدِيمِ وَ الصَّفْحِ الْجَمِيلِ پس نماز زيارت بجا آور و بعد از سلام بگو اللَّهُمَّ أَنْتَ الرَّبُّ وَ أَنَا الْمَرْبُوبُ الدعاء

زيارت ديگر مختص به آن حضرت

شيخ صدوق در فقيه روايت كرده كه: چون خواهى زيارت كنى آن حضرت را پس غسل كن و خود را پاكيزه نما و دو جامه پاك بپوش و بگو در زيارت آن جناب اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ

عَلِيٍّ الْإِمَامِ التَّقِيِّ النَّقِيِّ الرَّضِيِّ الْمَرْضِيِّ وَ حُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرَى صَلاةً كَثِيرَةً نَامِيَةً زَاكِيَةً مُبَارَكَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَرَادِفَةً مُتَوَاتِرَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ سُلالَةَ الْوَصِيِّينَ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ أَتَيْتُكَ زَائِرا عَارِفا بِحَقِّكَ مُعَادِيا لِأَعْدَائِكَ مُوَالِيا لِأَوْلِيَائِكَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ آنگاه حاجت خود را سؤال کن بعد از آن نماز کن در قبه ای که در آن قبر امام محمد تقی علیه السلام است چهار رکعت در نزد سر آن حضرت دو رکعت برای زیارت امام موسی کاظم و دو رکعت برای امام محمد تقی علیه السلام و نماز مکن در نزد سر امام موسی کاظم علیه السلام که آن مقابل قبور قریش است و جایز نیست آنها را قبله خود گردانیدن مؤلف گوید که از کلام شیخ صدوق ظاهر می شود که در آن زمانها قبر شریف حضرت موسی علیه السلام از قبر حضرت جواد علیه السلام جدا و قبه و در علی حده داشته بعد از زیارت از آنجا بیرون می آمدند و در قبه حضرت جواد علیه السلام می رفتند که آن هم بنای علی حده داشته

زیارت مشترک میان دو امام همام علیهما السلام

قسم اول آنکه آن را برای هر کدام علی حده باید خواند

شیخ جلیل جعفر بن محمد قولویه قمی در کامل الزیاره از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده که: در زیارت هر یک از آن دو امام چنین بگو السَّلامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلامُ عَلَيْكَ

يَا مَنْ بَدَا لِلَّهِ فِی شَأْنِهِ أَتَیْتُکَ زَائِرا عَارِفا بِحَقِّکَ مُعَادِیا لِأَعْدَائِکَ مُوَالِیا لِأَوْلِیَائِکَ فَاشْفَعْ [اشْفَعْ] لِی عِنْدَ رَبِّکَ یَا مَوْلاَیَ و این زیارت در نهایت اعتبار است و شیخ صدوق و شیخ کلینی و شیخ طوسی نیز به اختلافی آن را ذکر نموده اند

قسم دوم زیارتی است که به خواندن آن هر دو امام علیهما السلام زیارت شوند

و آن چنان است که شیخ مفید و شهید و محمد بن المشهدی ذکر کرده اند که: در زیارت آن دو بزرگوار همین که ایستادی نزد ضریح طاهر می گویی السَّلامُ عَلَیْکُمَا یَا وَلِیَّیِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکُمَا یَا حُجَّتَیِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکُمَا یَا نُورَیِ اللَّهِ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنَّکُمَا قَدْ بَلَّغْتُمَا عَنِ اللَّهِ مَا حَمَّلَکُمَا وَ حَفِظْتُمَا مَا اسْتُودِعْتُمَا وَ حَلَّلْتُمَا حَلالَ اللَّهِ وَ حَرَّمْتُمَا حَرَامَ اللَّهِ وَ أَقَمْتُمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تَلَوْتُمَا کِتَابَ اللَّهِ وَ صَبَرْتُمَا عَلَی الْأَذَی فِی جَنْبِ اللَّهِ مُحْتَسِبَیْنِ حَتَّی أَتَاکُمَا الْیَقِینُ أَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِکُمَا وَ أَتَقَرَّبُ إِلَی اللَّهِ بِوِلایَتِکُمَا أَتَیْتُکُمَا زَائِرا عَارِفا بِحَقِّکُمَا مُوَالِیا لِأَوْلِیَائِکُمَا مُعَادِیا لِأَعْدَائِکُمَا مُسْتَبْصِرا بِالْهُدَی الَّذِی أَنْتُمَا عَلَیْهِ عَارِفا بِضَلالَهِ مَنْ خَالَفَکُمَا فَاشْفَعَا لِی عِنْدَ رَبِّکُمَا فَإِنَّ لَکُمَا عِنْدَ اللَّهِ جَاها عَظِیما وَ مَقَاما مَحْمُودا پس ببوس تربت شریف آنجا را و بگذار روی راست را بر آن پس برو به جانب سر مقدس و بگو السَّلامُ عَلَیْکُمَا یَا حُجَّتَیِ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ عَبْدُکُمَا وَ وَلِیُّکُمَا زَائِرُکُمَا مُتَقَرِّبا إِلَی اللَّهِ بِزِیَارَتِکُمَا اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی أَوْلِیَائِکَ الْمُصْطَفَیْنَ وَ حَبِّبْ إِلَیَّ مَشَاهِدَهُمْ وَ اجْعَلْنِی مَعَهُمْ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ پس نماز زیارت کن از برای هر امامی دو رکعت و بخوان خدا را به آنچه می خواهی مؤلف گوید که چون در آن زمانها تقیه بسیار

شدید بوده است زیارتهای مختصر برای زیارت این دو امام علیهما السلام تعلیم می فرمودند که شیعیان از آسیب طاغیان زمان محفوظ باشند و اگر زایر طالب زیارت طویلی باشد بخواند زیارت جامعه را که بهترین زیارت است از برای ایشان خصوصا یک زیارت از آنها که از حدیثش ظاهر می شود که مزید اختصاصی به حضرت امام موسی علیه السلام دارد و آن زیارت بعد از این در اول زیارات جامعه مرقوم خواهد شد رجوع به آنجا شود

دعای وداع

و چون زایر خواست که از بلد آن دو امام علیهما السلام بیرون رود وداع کند آن دو جناب را به دعاهای وداع که از آن جمله است آنچه شیخ طوسی علیه الرحمه در تهذیب ذکر نموده فرموده که چون خواهی وداع کنی امام موسی علیه السلام را بایست نزد قبر و بگو السَّلامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلايَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِمَا جِئْتَ بِهِ وَ دَلَلْتَ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ و همچنین در وداع حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرموده می گویی السَّلامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلايَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِمَا جِئْتَ بِهِ وَ دَلَلْتَ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس سؤال کن از خدا که این آخر زیارت تو نباشد و دیگر توفیق برگشتن بیابی و قبر را ببوس و روی های خود را بر قبر گذار مؤلف گوید از چیزهایی که مناسب است در اینجا نقل شود

حکایت سعید صالح صفی متقی حاجی علی بغدادی

است که شیخ ما در جنه الماوی و نجم الثاقب نقل کرده و در نجم ثاقب فرموده که اگر نبود در این کتاب شریف مگر این حکایت متقنه صحیحه که در آن فواید بسیار است و در این نزدیکی ها واقع شده هر آینه کافی بود در شرافت و نفاست آن پس بعد از مقدماتی فرموده که حاجی مذکور أیده الله نقل کرد که در ذمه من هشتاد تومان مال امام علیه السلام جمع شد پس رفتم به نجف اشرف بیست تومان از آن را دادم

به جناب علم الهدی و التقی شیخ مرتضی أعلی الله مقامه و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی و باقی ماند در ذمه من بیست تومان که قصد داشتم در مراجعت بدهم به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس أیده الله پس چون مراجعت کردم به بغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمه من پس در روز پنجشنبه بود که مشرف شدم به زیارت امامین همامین کاظمین علیهما السلام و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ سلمه الله و قدری از آن بیست تومان را دادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کنند که به اهلش برسانم و عزم کردم بر مراجعت به بغداد در عصر آن روز و جناب شیخ خواهش کرد بمانم متعذر شدم که باید مزد عمله کارخانه شعربافی را که دارم بدهم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه می دادم پس برگشتم چون ثلث از راه را تقریبا طی کردم سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می آید چون نزدیک شد سلام کرد و دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود اهلاً و سهلاً و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود پس ایستاد و فرمود حاجی علی خیر است به کجا می روی گفتم کاظمین علیهما السلام را زیارت

کردم و برمی گردم به بغداد فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم یا سیدی متمکن نیستم فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جد من امیر المؤمنین علیه السلام و از موالیان مایی و شیخ شهادت دهد زیرا که خدای تعالی امر فرموده دو شاهد بگیرید و این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته ای به من دهد که من از موالیان اهل بیت علیهم السلامم و آن را در کفن خود بگذارم پس گفتم تو چه می دانی و چگونه شهادت می دهی فرمود کسی که حق او را به او می رسانند چگونه آن رساننده را نمی شناسد گفتم چه حق فرمود آنچه رساندی به وکیل من گفتم وکیل تو کیست فرمود شیخ محمد حسن گفتم وکیل تو است فرمود وکیل من است و به جناب آقا سید محمد گفته بود که در خاطرم خطور کرد که این سید جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی شناسم پس به خود گفتم شاید او مرا می شناسد و من او را فراموش کردم باز در نفس خود گفتم که این سید از حق سادات از من چیزی می خواهد و خوش دارم که از مال امام علیه السلام چیزی به او برسانم پس گفتم که ای سید در نزد من از حق شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما یعنی سادات را به اذن او پس در روی من تبسمی کرد و فرمود آری رساندی بعضی از حق ما را بسوی وکلای ما

در نجف اشرف پس گفتم آنچه ادا کردم قبول شد فرمود آری پس در خاطرم گذشت که این سید می گوید بالنسبه به علمای اعلام وکلای ما و این در نظرم بزرگ آمد پس گفتم علما وکلایند در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت انتهی آنگاه فرمود برگرد جدم را زیارت کن پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود چون براه افتادیم دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صاف جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته گفتم این نهر و این درختها چیست فرمود هر کس از موالیان ما که زیارت کند جد ما را و زیارت کند ما را اینها با او هست پس گفتم می خواهم سؤالی کنم فرمود سؤال کن گفتم شیخ عبد الرزاق مرحوم مردی بود مدرس روزی نزد او رفتم شنیدم که می گفت کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها به عبادت بسر برد و چهل حج و چهل عمره بجای آرد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام نباشد برای او چیزی نیست فرمود آری و الله برای او چیزی نیست پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام است فرمود آری او و هر که متعلق است به تو پس گفتم سیدنا برای من مسأله ای است فرمود بپرس گفتم قراء تعزیه امام حسین علیه السلام می خوانند که سلیمان اعمش آمد

نزد شخصی و از زیارت سید الشهداء علیه السلام پرسید گفت بدعت است پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان پس سؤال کرد که کیست در آن هودج گفتند به او فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام پس گفت به کجا می روند گفتند به زیارت امام حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است و دید رقعه هایی را که از هودج می ریزد و در آن مکتوب است أمان من النار لزوار الحسین علیه السلام فی لیله الجمعه أمان من النار یوم القیامه این حدیث صحیح است فرمود آری راست و تمام است گفتم سیدنا صحیح است که می گویند هر کس زیارت کند حسین علیه السلام را در شب جمعه پس برای او امان است فرمود آری و الله و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست گفتم سیدنا مسأله فرمود بپرس گفتم سنه هزار و دویست و شصت نه حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در درود یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف اند ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا علیه السلام گفت بهشت است امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده ام چه حد دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آن حضرت روییده در مهمانخانه آن جناب این صحیح است علی بن موسی الرضا علیهما السلام می آید و او را از منکر و نکیر خلاص می کند فرمود آری و الله جد من ضامن

است گفتم سیدنا مسأله کوچکی است می خواهم بپرسم فرمود بپرس گفتم زیارت من حضرت رضا علیه السلام را مقبول است فرمود قبول است إن شاء الله گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم حاجی محمد حسین بزاز باشی پسر مرحوم حاجی احمد بزاز باشی زیارتش قبول است یا نه و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد رضا علیه السلام فرمود عبد صالح زیارتش قبول است گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود زیارتش قبول است پس ساکت شد گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم این کلمه را شنیدی یا نه زیارت او قبول است یا نه جوابی نداد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در این سفر پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود پس رسیدیم در راه به موضعی از جاده وسیعه که دو طرف آن بساتین و مواجه بلده شریفه کاظمین است و موضعی از آن جاده که متصل است به بساتین از طرف راست آن که از بغداد می آید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت به جور آن را داخل در جاده کرد و اهل تقوی و ورع سکنه این دو بلد همیشه کناره می کردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می رود پس گفتم ای سید من این موضع مال بعضی از ایتام سادات است تصرف در آن روا نیست فرمود این موضع

مال جد ما امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه او و اولاد ما است حلال است برای موالیان ما تصرف در آن و در قرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می گفتند و از متمولین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود گفتم سیدنا راست است که می گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است فرمود چه کار داری به این و از جواب اعراض نمود پس رسید به ساقیه آب که از شط دجله می کشند برای مزارع و بساتین آن حدود و از جاده می گذرد و آنجا دو راه می شود به سمت بلد یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و آن جناب میل کرد به راه سادات پس گفتم بیا از این راه یعنی راه سلطانی برویم فرمود نه از این راه خود می رویم پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پا است و در در رواق مطهر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در حرم ایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری نیستم فرمود برای تو بخوانم گفتم آری پس فرمود أَ أَدْخُلُ یَا اللَّهُ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ و همچنین سلام کردند بر هر یک از ائمه علیهم السلام تا رسیدند در سلام به حضرت عسکری علیه السلام و فرمود السَّلامُ عَلَیْکَ

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ الْعَسْكَرِيَّ آنگاه فرمود امام زمان خود را می شناسی گفتم چرا نمی شناسم فرمود سلام کن بر امام زمان خود گفتم السَّلامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا ابْنَ الْحَسَنِ پس تبسم نمود و فرمود عَلَيْكَ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ پس داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم پس فرمود به من زیارت کن گفتم من قاری نیستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم آری فرمود کدام زیارت را می خواهی گفتم هر زیارت که افضل است مرا به آن زیارت ده فرمود زیارت امین الله افضل است آنگاه مشغول شد به خواندن و فرمود السَّلامُ عَلَيْكُمَا يَا أَمِينَيِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتَيْهِ عَلَى عِبَادِهِ الخ و چراغهای حرم را در این حال روشن کردند پس شمعها را دیدم روشن است و لکن حرم روشن و منور است به نوری دیگر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنین غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات نمی شدم چون از زیارت فارغ شد از سمت پایین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند آیا زیارت می کنی جدم حسین علیه السلام را گفتم آری زیارت می کنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذنها از اذان مغرب فارغ شدند پس به من فرمود نماز کن و ملحق شو به جماعت پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود به انفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی او و من

داخل شـدم در صف اول و برایم مکانی پیـدا شـد چون فارغ شـدم او را ندیـدم پس از مسـجد بیرون آمـدم و در حرم تفحص کردم او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان باشد آنگاه بخاطرم آمـد که آن سـید که بود و آیات و معجزات گذشـته را ملتفت شـدم از انقیاد من امر او را در مراجعت با آن شـغل مهم که در بغداد داشـتم و خواندن مرا به اسم آنکه او را ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شـهادت می دهم و دیدن نهر جاری و درختـان میوه دار در غیر موسم و غیر از اینها از آنچه گـذشت که سـبب شـد برای یقین من به اینکه او حضـرت مهـدی علیه السـلام است خصوص در فقره اذن دخول و پرسـیدن از من بعد از سـلام بر حضرت عسکری علیه السلام که امام زمان خود را می شناسـی چون گفتم می شـناسم فرمود سـلام کن چون سـلام کردم تبسم کرد و جواب داد پس آمـدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سؤال کردم گفت بیرون رفت و پرسید که این سید رفیق تو بود گفتم بلی پس آمدم به خانه مهماندار خود و شب را بسـر بردم چون صـبح شد رفتم به نزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه دیده بودم نقل کردم پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصه و افشای این سر و فرمود خداوند ترا موفق کند پس آن را مخفی می داشتم و به احدی

اظهار ننمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت روزی در حرم مطهر بودم سید جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که چه دیدی و اشاره کرد به قصه آن روز گفتم چیزی ندیدم باز اعاده کرد آن کلام را بشدت انکار کردم پس از نظرم ناپدید شد دیگر او را ندیدم انتهی

نماز حضرت جواد علیه السلام

دو رکعت است در هر رکعت حمد یک مرتبه و توحید هفتاد مرتبه

دعای آن حضرت

اللَّهُمَّ رَبَّ الْأَرْوَاحِ الْفَانِيَهِ وَ الْأَجْسَادِ الْبَالِيَهِ أَسْأَلُكَ بِطَاعَهِ الْأَرْوَاحِ الرَّاجِعَهِ إِلَى أَجْسَادِهَا [أَجِبَّائِهَا] وَ بِطَاعَهِ الْأَجْسَادِ الْمُلْتَئِمَهِ بِعُرُوقِهَا وَ بِكَلِمَتِكَ النَّافِذَهِ بَيْنَهُمْ وَ أَخْذِكَ الْحَقَّ مِنْهُمْ وَ الْخَلائِقُ بَيْنَ يَدَيْكَ يَنْتَظِرُونَ فَصْلَ قَضَائِكَ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَكَ وَ يَخَافُونَ عِقَابَكَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلِ النُّورَ فِي بَصَرِي وَ الْيَقِينَ فِي قَلْبِي وَ ذِكْرَكَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ عَلَى لِسَانِي وَ عَمَلا صَالِحا فَارْزُقْنِي

کتابشناسی

کتابهای فارسی

الف – کتابهای چاپی (۲۵ کتاب)

۱– امام جواد (ع)

امید امیدوار، قم، انتشارات شفق، ۱۳۵۵ش، ۳۲ص، جیبی (ویژه نوجوانان).

۲– امام جواد علیه السلام

گروه نویسندگان مؤسسه البلاغ، ترجمه محمود شریفی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ش/۱۴۱۰ق، ۱۶۸ص، جیبی، (سلسله «سر چشمه های نور»).

۳– امام محمد تقی (ع)

سید کاظم ارفع، تهران، مؤسسه انتشاراتی فیض کاشانی، ۱۳۷۰ش، ۴۹ص، رقعی.

۴– پیشوای نهم حضرت امام محمد تقی (ع)

گروه نویسندگان، چاپ مکرر، قم، در راه حق، ۱۳۷۱ش، ۵۶ص، رقعی، (به عربی و اردو هم ترجمه شده است).

۵– تحلیلی از زندگانی و دوران امام محمد تقی (ع)

فضل الله صلواتی، اصفهان، انتشارات خرد، ۱۳۶۴ش، ۶۱۰ص، رقعی.

۶- تحلیلی از زندگانی و زمان امام جواد (ع)

گروه نویسندگان، زیر نظر قوام الدین وشنوی قمی، قم، احیاء و نشر میراث اسلامی، ۱۳۵۹ش، ۱۳۸ص، جیبی.

۷- جدی فروزان

(در ذکر حالات حضرت امام محمدتقی و احفاد آن جناب)، عباس فیض قمی (م ۱۳۹۴ق)، قم، دفتر چاپخانه قم، ۱۳۶۴ق، ۳۲۰ص، رقعی.

۸- حضرت امام محمدتقی علیه السلام

عبد الامیر فولاد زاده، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۳۵۹ش، ۳۵ص، وزیری (مصور - ویژه نوجوانان).

۹- حضرت امام محمدتقی علیه السلام

فضل الله کمپانی، تهران، انتشارات مفید، ۱۳۶۲ش.

۱۰- حضرت امام محمد تقی علیه السلام

میر ابوالفتح دعوتی، قم،

انتشارات شفق، بی تا، ۳۲ص، وزیری (مصور - ویژه نوجوانان).

۱۱- الرسول والذراری ... معصوم یازدهم

احمد سیاح، تهران، انتشارات اسلام، بی تا.

۱۲- زندگانی امام جواد (ع)

سیف الله یعقوبی قمشه ای، با مقدمه جعفر سبحانی، تهران، مسجد الغدیر، ۱۳۶۴ش، ۱۲۴ ص، رقعی.

۱۳- زندگانی امام محمدتقی علیه السلام

حسین عمادزاده اصفهانی (۱۳۲۵-۱۴۱۰ق)، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۴۱ش/۱۳۸۲ق، ۳۳۴ص، وزیری.

۱۴- زندگانی امام محمدتقی (ع) نهمین پیشوای معصوم

عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۵۷ش/۱۳۹۹ق، ۱۱۹ص، جیبی.

۱۵- زندگانی حضرت امام جواد (ع)

مرتضی مدرسی چهاردهی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات موسوی، ۱۳۶۱ش، ۲۵۲ص، رقعی.

۱۶- زندگانی حضرت امام محمدتقی علیه السلام

حسین حماسیان (صابر کرمانی)، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۴۲ش، ۴۸ص، رقعی (مصور - ویژه نوجوانان).

۱۷- زندگانی سیاسی امام جواد (ع)

سید جعفر مرتضی عاملی، مترجم: سید محمد حسینی، چاپ دوم، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۷ش، ۱۴۴ص، رقعی.

۱۸- زندگی و سیمای امام محمد تقی علیه السلام

سید محمدتقی مدرسی، مترجم: محمد صادق شریعت، تهران، انصارالحسین (ع)، ۱۳۷۰ش.

۱۹- ستارگان درخشان - ج ۱۱؛ (زندگانی حضرت امام محمدتقی «ع »)،

محمدجواد نجفی، چاپ پنجم، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۲ش، ۲۰۰ص، جیبی.

۲۰- سرور الفؤاد (زندگانی حضرت امام جواد)

ابوالقاسم سحاب (م ۱۳۷۶ق)، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۴ق، ۲۵۷ص، رقعی.

۲۱- عطیه الجواد (ع)

سید مصلح الدین مهدوی، اصفهان، حسینیه جواد الائمه (ع)، ۱۳۶۶ش/۱۴۰۸ق، ۱۵۲ص، وزیری. (شرح احادیث و سخنان کوتاه حضرت، ۶۰ صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است).

۲۲- معصوم یازدهم امام جواد (ع)

جواد فاضل (۱۳۳۵-۱۳۸۱ق)، تهران، کتابفروشی علمی، ۱۳۳۸ش، ۳۷ص، رقعی.

(ضمن «معصوم نهم تا معصوم سیزدهم» ص ۱۶۷-۲۰۲).

۲۳- معصوم یازدهم حضرت امام محمدتقی (ع)

سید مهدی آیت اللهی (دادور)، تهران، انتشارات جهان آرا، ۱۳۶۸ش، ۲۴ص، وزیری (مصور - ویژه نوجوانان). (به اردو نیز ترجمه شده است).

۲۴- ناسخ التواریخ: زندگانی حضرت امام محمدتقی جواد الائمه

علیه السلام

عباس قلی خان سپهر (م ۱۳۴۱ق)، تهران، کتابفروشی اسلامیه، بی تا، ۳ج: ۱۲۰۰ص، وزیری. (جامع ترین کتاب به زبان فارسی درباره حضرت).

۲۵- نگاهی گذرا بر زندگانی امام جوادعلیه السلام

سید عبدالرزاق موسوی مقرم (۱۳۱۶-۱۳۹۵ق)، مترجم: پرویز لولاور، همراه با اشعار: ابوالقاسم علی مدد - قطره - (م ۱۳۹۸ق)، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۱ش، ۱۷۷ص، وزیری.

ب - کتابهای غیرچاپی (۳ کتاب)

۲۶- بررسی سیره سیاسی امام جواد علیه السلام

سید احمد خاتمی

۲۷- پیشوای بزرگ امام نهم علیه السلام

حسن مظفری معارف، نسخه دستنویس آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. (فهرست الفبایی کتابخانه آستان قدس، ۹۶).

۲۸- حرز جواد علیه السلام از مؤلفی ناشناخته، نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

(فهرست الفبایی کتابخانه آستان قدس /۲۲۱).

کتابهای عربی

الف - کتابهای چاپی (۲۲ کتاب)

۲۹- الامام التاسع ابوجعفر محمد الجواد (ع)

شیخ محمد حسن قبیسی عاملی، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م، ۱۱۷ص، وزیری، (سلسله «الحلقات الذهبیه » -۲۲)

۳۰- الامام التاسع الامام محمدبن علی الجوادعلیه السلام

گروه نویسندگان، مترجم: محمد عبدالمنعم خاقانی، قم، در راه حق، ۱۳۷۰ش، ۴۳ص، رقعی.

۳۱- الامام التاسع محمد الجوادعلیه السلام

شیخ محمدرضا حکیمی حایری، بیروت، اعلمی، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م، ۳۳۵ص، وزیری.

۳۲- الامام الجواد علیه السلام

گروه نویسندگان، چاپ دوم، تهران، البلاغ، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م، ۱۱۷ص، جیبی. (به فارسی هم ترجمه شده است).

۳۳- الامام الجوادعلیه السلام

گروه نویسندگان، بیروت، دار الزهراء، ۱۴۱۲ق، (سلسله «حیاه الرسول و اهل بیته المجاهدین »).

۳۴- الامام الجواد علیه السلام قدوه و اسوه

سید محمد تقی مدرسی، تهران، رابطه الاخوه الاسلامیه، ۱۴۰۴ق، ۷۱ص، رقعی. (به فارسی هم ترجمه شده است).

۳۵- الامام الجواد من المهد الی اللحد

سید محمد کاظم حایری قزوینی، بیروت، البلاغ، ۱۴۰۸ق، ۴۳۲ص، وزیری.

۳۶- الامام محمدبن علی الجواد (تاسع ائمه اهل البیت علیهم السلام)

عبد الزهرا عثمان محمد، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۴۰۸ق/۱۳۶۶ش، ۱۴۸ص، رقعی.

۳۷- الامام محمدبن علی الجوادعلیه السلام

سید عبدالودود امین، به کوشش شیخ عفیف نابلسی، کویت، دار التوجیه الاسلامی، ۱۴۰۰ق، (از سلسله «الائمه الاثنا عشر، سیره و جهاد»)

۳۸- الامام محمد الجواد (ع)

گروه نویسندگان، چاپ سوم، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م، ۲۵ص، وزیری (مصور - ویژه نوجوانان).

۳۹- الامام محمد الجواد (ع)

گروه نویسندگان، قم، موسسه الامام الحسین

(ع)، ۱۴۱۳ق/۱۳۷۱ش، ۲۵ص، رقعی.

۴۰- الامام محمد الجواد علیه السلام

علی محمد علی دخیل، چاپ دوم، بیروت، دارالتراث الاسلامی، ۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م، ۷۷ص، رقعی.

۴۱- الامام المعجزه محمد الجواد (ع)

کامل سلیمان، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۴۱۲ق، ۳۶۰ص، وزیری.

۴۲- ثلاثه ائمه عرض و ایضاح - محمد الباقر، محمد الجواد و علی الهادی -

(الامام محمد الجواد سیرته و حیاته). احمد مغنیه، بیروت، مطبعه الوطن، بی تا، ۲۴ص، رقعی (بخش ویژه امام جواد).

۴۳- الحیاه السیاسیه للامام الجواد علیه السلام (نبذه یسیره)

سید جعفر مرتضی عاملی، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م، ۱۱۷ص، وزیری، (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۴۴- ذکری میلاد الامام محمد الجوادعلیه السلام

گروه نویسندگان (روحانیون کربلا)، نجف، مطبعه الغری، ۱۳۸۶ق، ۳۲ص، رقعی.

۴۵- ذکری وفاه الامام الجوادعلیه السلام

گروه نویسندگان (روحانیون کربلا)، نجف، مطبعه الغری، ۱۳۸۶ق، ۳۶ص، رقعی.

۴۶- مستدرک «عوالم العلوم والمعارف والاحوال من الآیات والاخبار والاقوال » -ج ۲۳

سید محمدباقر موحد ابطحی اصفهانی، قم، مؤسسه الامام المهدی (عج)، ۱۴۱۳ق، ۷۳۴ص، وزیری، (از آنجا که عوالم - زندگی امام جواد - مفقود شده، مؤلف این کتاب را به روش عوالم تالیف نموده است).

۴۷- مسند الامام الجواد علیه السلام

شیخ عزیزالله عطاردی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۱۰ق؛ ، ۳۵۰ص، وزیری. (در چهل بخش، دربرگیرنده تمام موضوعات پیرامون زندگی امام جواد علیه السلام).

۴۸- وفاه الامام محمد الجواد (ع)

شیخ حسین بن محمد درازی بحرانی (م ۱۳۸۷ق)، نجف، ۱۳۷۱ ق، ۳۴ص؛ چاپ دوم، نجف، مطبعه الحیدریه،

۱۳۷۲ق/۱۹۵۳م، ۳۶ص، رقعی.

۴۹- وفاه الامام الجواد علیه السلام

سید عبدالرزاق موسوی مقدم (۱۳۱۶-۱۳۹۱ق)، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۷۱ق/۱۹۵۲م، ۱۰۴ص، وزیری. (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۵۰- ولاده امام محمد الجواد (ع)

سید محمد حسین طالقانی، نجف، دار المعارف، ۱۳۸۷ق، ۲۴ص، رقعی.

ب – کتابهای خطی (۹ کتاب)

۵۱- آداب حرز الجوادعلیه السلام

مولی بهاءالدین محمدبن مولی حسنعلی بن مولی

عبدالله شوشتری اصفهانی (ق ۱۲ ه) (الذریعه ۱/۱۷)

۵۲- اخبار ابی جعفر الثانی الامام الجوادعلیه السلام

ابوعبدالله محمدبن وهبان بن محمد بصری هنانی دبیلی - از مشایخ هارون بن موسی تلعکبری (م ۳۸۵ق) (رجال نجاشی ۲/۳۲۴)

۵۳- امثال و حکم الامام الجواد علیه السلام

محمد غروی قزوینی

۵۴- حیاه الامام الجواد (ع)

سید محمد حسینی شیرازی، (العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ۶۲۹)

۵۵- کتاب زهد ابی جعفر الثانی علیه السلام

شیخ صدوق ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (ح ۳۰۶-۳۸۱ق) (رجال نجاشی ۲/۳۱۵)

۵۶- کتاب زیاره موسی و محمد علیهماالسلام

شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) رک: رجال نجاشی ۲/۳۱۳.

۵۷- کلمه الامام الجواد (ع)

شهید سید حسن حسینی شیرازی (۱۳۵۴-۱۴۰۰ق)، (العراق بین الماضی و الحاضر والمستقبل، ۶۷۷).

۵۸- مکاتیب الامام الجوادعلیه السلام

علی احمدی میانجی

۵۹- ذکر من روی عن ابی جعفر الثانی علیه السلام

شیخ صدوق ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (ج ۳۰۶-۳۸۱ق) رک: رجال نجاشی ۲/۳۱۴.

کتابهای اردو (۸ کتاب)

۶۰- تحفه المتقین

(سوانح حیات امام جواد علیه السلام)، سید اولاد حیدر بلگرامی هندی، چاپ هند (الذریعه ۳/۴۶۴ و نقباء البشر ۱/۱۸۵).

۶۱- التقی الجواد (ع)

مهدی لکنهوی، کراچی، جمعیت خدام عزا، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م، ۳۲ص، رقعی.

۶۲- حضرت امام محمدتقی علیه السلام

گروه نویسندگان مؤسسه در راه حق، مترجم: سید احمد علی عابدی، فیض آباد، نور اسلام، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م، ۵۵ص، رقعی.

۶۳- زاد المتقی

(سوانح حیات امام الجواد التقی (ع))، نواب احمد حسین مذاق هندی، (الذریعه ۱۲/۶).

۶۴- سوانح امام تقی علیه السلام

سید مرتضی حسین (۱۳۴۱-۱۴۰۷ق)؛ (تذکره علمای امامیه پاکستان/۲۲۷)

۶۵- معصوم یازدهم حضرت امام محمد تقی علیه السلام

سید مهدی آیت اللهی (دادور)، ترجمه گروه مترجمان، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۱ش، ۲۴ص، وزیری (مصور - ویژه نوجوانان).

۶۶- موعظه التقیه

سیدعلی بن ابوالقاسم حایری قمی لاهوری (۱۲۸۸ - بعد ۱۳۴۳ق)، (الذریعه ۲۳/۲۶۹ و نقباء البشر ۴/۱۳۳۹).

۶۷-

الموعظه الجواديه

تاج العلما سید علی محمد بن سلطان العلماء سید محمد نقوی نصیرآبادی لکنهوی (۱۲۶۰-۱۳۱۲ق)، (الذریعه ۲۳/۲۶۹ و نقباء البشر ۴/۱۶۲۵).

کتاب شناسی امام جواد علیه السلام

الف- کتاب های به زبان فارسی

۱- امام جواد علیه السلام، امید امیدار، قم، انتشارات شفق، ۱۳۵۵، جیبی، ۳۲ ص (ویژه نوجوانان) (از سری سیری در تاریخ).

۲- امام جواد علیه السلام، گروه نویسندگان مؤسسه البلاغ، ترجمه محمود شریفی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸، جیبی، ۱۶۸ص (از سری کتاب های سرچشمه های نور ۱۱).

۳- امام محمدتقی، سیدکاظم ارفع، تهران، مؤسسه انتشاراتی فیض کاشانی، ۱۳۷۰، رقعی، ۴۹ ص.

۴- پیشوای نهم، حضرت امام محمدتقی علیه السلام، گروه نویسندگان، چاپ مکرر، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۱، رقعی، ۵۶ ص (این کتاب به عربی و اردو ترجمه شده است)

۵- تحلیلی از زندگانی و دوران امام محمدتقی، فضل الله صلواتی، اصفهان، انتشارات خرد، ۱۳۶۴، رقعی، ۶۱۰ص (این کتاب یکی از بهترین کتاب هایی است که در باره آن حضرت نوشته شده است).

۶- تحلیلی از زندگانی و زمان امام جواد، گروه نویسندگان، زیر نظر قوام الدین وشنوی قمی (۱۳۲۵ ۱۴۱۸ق)، قم، مؤسسه احیاء و نشر میراث اسلامی، ۱۳۵۹، جیبی، ۱۳۸ص.

۷- جدی فروزان (در ذکر حالات حضرت امام محمد تقی و احفاد آن جناب)، عباس فیض قمی (م۱۳۹۴ق)، قم، دفتر چاپخانه قم، ۱۳۶۴ق، رقعی، ۳۲۰ص.

۸- حضرت امام جواد علیه السلام، گروه کودکان و نوجوانان بنیاد بعثت، بازنویسی: مهدی رحیمی، چاپ دوم، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۴، رقعی، ۶۸ص.

۹- حضرت امام محمدتقی علیه السلام، عبدالامیر فولاد زاده، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۳۵۹، وزیری، ۳۵ص (مصّور، ویژه نوجوانان)

۱۰- حضرت امام محمدتقی علیه السلام، فضل الله کمپانی (م۱۴۱۴ق)، تهران، انتشارات مفید، ۱۳۶۲.

۱۱- حضرت امام محمدتقی علیه السلام، میر ابوالفتح دعوتی، قم، انتشارات شفق، بی تا،

وزیری، ۳۲ص (مصّور، ویژه نوجوانان) (این کتاب به عربی ترجمه شده است).

۱۲- زندگانی امام جواد علیه السلام، احمد صادقی اردستانی، قم، انتشارات نقش، ۱۳۷۶ش، رقعی، ۲۵۰ص.

۱۳- زندگانی امام جواد علیه السلام، سیف الله یعقوبی قمشه ای، تهران، مسجد الغدیر، ۱۳۶۴، رقعی، ۱۲۴ص.

۱۴- زندگانی امام محمدتقی علیه السلام، حسین عمادزاده (۱۳۲۵ ۱۴۱۰ق)، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۴۱ش ۱۳۸۲/ق، وزیری، ۳۳۴ص.

۱۵- زندگانی امام محمدتقی نهمین پیشوای معصوم، عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۵۷ش ۱۳۹۹/ق، جیبی، ۱۱۹ص.

۱۶- زندگانی امام نهم، حضرت امام جواد علیه السلام، نوشته هیئت تحریه مؤسسه در راه حق، ساده نویسی، دفتر تحقیق و تألیف کتب درسی، چاپ سوم، تهران، سازمان نهضت سواد آموزی، ۱۳۷۵، رقعی، ۲۴ص.

۱۷- زندگانی حضرت امام جواد علیه السلام، مرتضی مدرسی چهاردهی (۱۳۳۰ ۱۴۰۷ق)، چاپ پنجم، تهران، انتشارات موسوی، ۱۳۶۱، رقعی، ۲۵۲ص.

۱۸- زندگانی حضرت امام محمد تقی علیه السلام، حسین حماسیان (صابر کرمانی)، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۴۲، رقعی، ۴۸ ص (مصوّر، ویژه نوجوانان).

۱۹- زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام، سید جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید محمد حسینی، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۷، رقعی، ۱۴۴ص.

۲۰- زندگی امام جواد علیه السلام، سید محمد حسینی شاهرودی، تهران، انتشارات فیض کاشانی، ۱۳۷۵، وزیری، ۲۲۴ ص.

۲۱- زندگی و سیمای امام محمد تقی علیه السلام، سید محمدتقی مدرسی، ترجمه محمد صادق شریعت، تهران، مؤسسه انصارالحسین، ۱۳۷۰.

۲۲- ستارگان درخشان (ج۱۱) زندگانی حضرت امام محمدتقی علیه السلام، محمدجواد نجفی، چاپ پنجم، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۲، جیبی، ۲۰۰ص.

۲۳- سرور الفؤاد (زندگانی حضرت امام جواد)، ابوالقاسم سحاب (۳۰۴ ۱۳۷۶ق)، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۴ق، رقعی، ۲۵۷ص.

۲۴- عطیه الجواد، سید مصلح الدین مهدوی (۱۳۳۲ ۱۴۱۶ق)، اصفهان، حسینیه جواد الائمه، ۱۳۶۶ش ۱۴۰۸/ق، وزیری،

۱۵۲ص (۶۰ صفحه این کتاب، شرح احادیث و کلمات قصار آن حضرت را تشکیل داده است.)

۲۵- معصوم یازدهم، امام محمد تقی علیه السلام، احمد سیّاح، تهران، کتابفروشی اسلام، بی تا (از سری الرسل والذراری).

۲۶- معصوم یازدهم، امام جواد، جواد فاضل (۱۳۳۵ ۱۳۸۶ق)، تهران، کتابفروشی علمی، ۱۳۳۸، رقعی، ۳۷ص (ضمن کتاب معصوم نهم تا معصوم سیزدهم، ص۱۶۷ ۲۰۲)

۲۷- معصوم یازدهم، حضرت امام محمدتقی، سید مهدی آیت اللهی (دادور)، تهران، انتشارات جهان آرا، ۱۳۶۸، وزیری، ۲۴ص (مصوّر، ویژه نوجوانان) (این کتاب به عربی، اردو، ترکی، فرانسه و انگلیسی ترجمه شده است).

۲۸- مهمانی از مدینه (داستان زندگی امام جواد)، رضا شیرازی، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۳، رقعی، ۱۱۹ص، (مصوّر، ویژه نوجوانان) (این کتاب در برگیرنده دوازده داستان از زندگی حضرت است).

۲۹- ناسخ التواریخ (زندگانی حضرت امام محمدتقی جواد الائمه)، عباس قلی خان سپهر (۱۳۴۱ق)، تهران، کتابفروشی اسلامیه، بی تا، وزیری، ۳ج، ۱۲۰۰ص (این کتاب، کاملترین کتاب پیرامون حضرت جواد است).

۳۰- نگاهی بر زندگی امام جواد علیه السلام، محمد محمدی اشتهاردی، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۴ش ۱۴۱۶/ق، رقعی، ۱۴۴ص.

۳۱- نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد علیه السلام، سید عبدالرزاق موسوی مقرّم (۱۳۱۶ ۱۳۹۱ق)، ترجمه پرویز لولاور، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۱ش۱۴۱۳/ق، وزیری، ۱۷۷ص (همراه با اشعار مرحوم ابوالقاسم علیمدد (قطره) در مدح و رثای امام).

ب- کتاب های به زبان عربی

۱- أبوجعفر محمد الجواد ... تاسع أئمه اهل البیت الطاهر صلوات الله علیهم اجمعین، مولده و وفاته و مده عمره و مدفنه.

فی: اعیان الشیعه ۳۲۲ ۳۶ للسید محسن الامین.

حققه و اخرجه: حسین الامین.

بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ه ۱۹۸۳م.

۲- الامام التاسع أبو جعفر محمد الجواد علیه السلام.

للشیخ محمد حسن القبیسی العاملی.

بیروت: ۱۴۰۳ه ۱۹۸۳م، ۱۱۷ص، ۲۴سم (الحلقات الذهبیه،

(۲۲).

۳- امام جواد علیه السلام. (بالفارسیه).

لامید امیدوار، قم: شفق، ۱۹۷۶، ۳۲.

۴- الامام الجواد.

للسید عبدالرزاق الموسوی المقرم، النجف الاشرف: المطبعه الحیدریه، ۱۳۷۱ه، ۱۰۳ص، ۲۱سم.

۵- الامام الجواد علیه السلام، تألیف: لجنه التألیف فی مؤسسه البلاغ.

طهران: مؤسسه البلاغ، ط ۲ ۱۴۰۹ه ۱۹۸۹م، ۱۱۹ص، ۱۷سم، (أهل البیت، ۱۱).

۶- الامام الجواد قدوه و أسوه.

للسید محمد تقی المدرسی، طهران: رابطه الاخوه الاسلامیه ۱۳۶۳ش = ۱۹۸۴م، ۷۲، ۲۱سم.

۷- الامام الجواد من المهد الی اللحد.

للسید محمد کاظم القزوینی، بیروت: مؤسسه البلاغ، ۱۴۰۸ه.

۸- الامام محمد بن علی الجواد.

لعبد الزهراء عثمان محمد، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۰۸ه ۱۴۹ص ۲۰.

۹- امام محمد تقی علیه السلام، نهمین پیشوای معصوم. (بالفارسیه).

لعبد الرحیم عقیقی بخشایشی، قم: نسل جوان، ۱۳۶۰ش، ۱۱۹ص.

۱۰- الامام المعجزه محمد الجواد: سیره و دراسه و تحلیل.

بقلم: کامل سلیمان، بیروت: دار الکتاب اللبنانی.

۱۱- پیشوای نهم امام محمدتقی علیه السلام. (بالفارسیه) اعداد: هیئه التحریر فی مؤسسه فی طریق الحق.

قم: مؤسسه فی طریق الحق، ۱۳۶۹ش، ۵۶ ص.

۱۲- تاریخ الامام التاسع والسید القانع حجه الله علی جمیع العباد و شافع یوم التناد ابی جعفر محمد بن علی التقی الجواد صلوات

الله علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده المعصومین أبد الابدین.

فی: بحار الانوار: ج ۵، ص ۲۱۰۹، للشیخ محمد باقر المجلسی.

بیروت: مؤسسه الوفاء، ط ۲ ۱۴۰۳ه ۱۹۸۳م.

۱۳- حضرت امام محمدتقی علیه السلام، جواد الائمه (بالفارسیه).

لعبد الامیر فولاد زاده، طهران: أعلمی، ۱۳۵۹ش، ۴۴ص، مصور.

۱۴- الحیاه السیاسیه للامام الجواد علیه السلام: نبذه یسیره.

للسید جعفر مرتضی العاملی، بیروت: الدار الاسلامیه، ط ۱ ۱۴۰۵ه ۱۹۸۵م، ۱۱۷ص، ۲۴سم.

۱۵- زندگانی امام جواد علیه السلام (بالفارسیه).

لسیف الله یعقوبی قمشه ای، تقدیم: جعفر سبحانی.

طهران: مسجد الغدیر، ۱۳۶۴ش، ۱۲۴ص، ۲۱سم.

۱۶- زندگانی حضرت امام محمد تقی علیه السلام (بالفارسیه) لحسین عماد

زاده.

طهران: شرکت سهامی طبع کتاب، ۴۰۰ص.

۱۷- محمد الجواد علیه السلام، الامام المعجزه.

(سیره، و دراسه، و تحلیل)، لکامل سلیمان.

بیروت: الشرکه العالمیه للکتاب، ۱۹۸۷م ۱۹۸۸م، ۳۶۰ص، ۲۴سم.

۱۸- مسند الامام الجواد علیه السلام، للشیخ عزیز الله العطاردی.

مشهد: الموتمر العالمی للامام الرضا (ع)، ۱۴۱۰ه، ۳۵۵ص.

۱۹- نگاهی به زندگانی سیاسی امام جواد علیه السلام (بالفارسیه).

للسید جعفر مرتضی العاملی، ترجمه: سید محمد حسینی.

قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۵ش ۱۹۸۶، ۱۴۴ص، ۲۱سم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹